



مفاخر میراث فرهنگی ایران ۴ صراف خزان
جشن نامۀ دکتر محمد رحیم صراف

به کوشش شاهین آریامندش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفاخر میراث فرهنگی ایران (۴)

صراف خزان

جشن نامهٔ دکتر محمد رحیم صراف

به کوشش شاهین آریامنش



۱۳۹۷

عنوان و نام پدیدآور	: صراف خزان: جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف/ به کوشش شاهین آریامنش؛ [برای] پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، مرکز معرفی فرهنگی.
مشخصات نشر	: تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۵۰۰ ص: مصور.
فروست	: مفاخر میراث فرهنگی ایران؛ ۴.
شابک	: 978-600-8977-26-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: صراف، محمدرحیم، ۱۳۱۸، یادنامه‌ها
موضوع	: باستان شناسان، ایران، سرگذشته
موضوع	: Archaeologists- Iran- Biography
شناسه افزوده	: آریامنش، شاهین، ۱۳۶۳
شناسه افزوده	: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری. مرکز معرفی فرهنگی
شناسه افزوده	: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شناسه افزوده	: Tourism & Research Institute of Cultural Heritage
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ص۴/ص ۱۱۵/ cc
رده بندی دیویی	: ۱۰۹۲/۹۳۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۱۴۷۵۰۷



مرکز معرفی فرهنگی

مفاخر میراث فرهنگی ایران (۴)، صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

به کوشش: شاهین آریامنش

طرح و اجرا: انتشارات آریارمنا

چاپ و صحافی: خدمات چاپ و نشر آنلاین

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۷

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷۷-۲۶-۱

ناشر: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

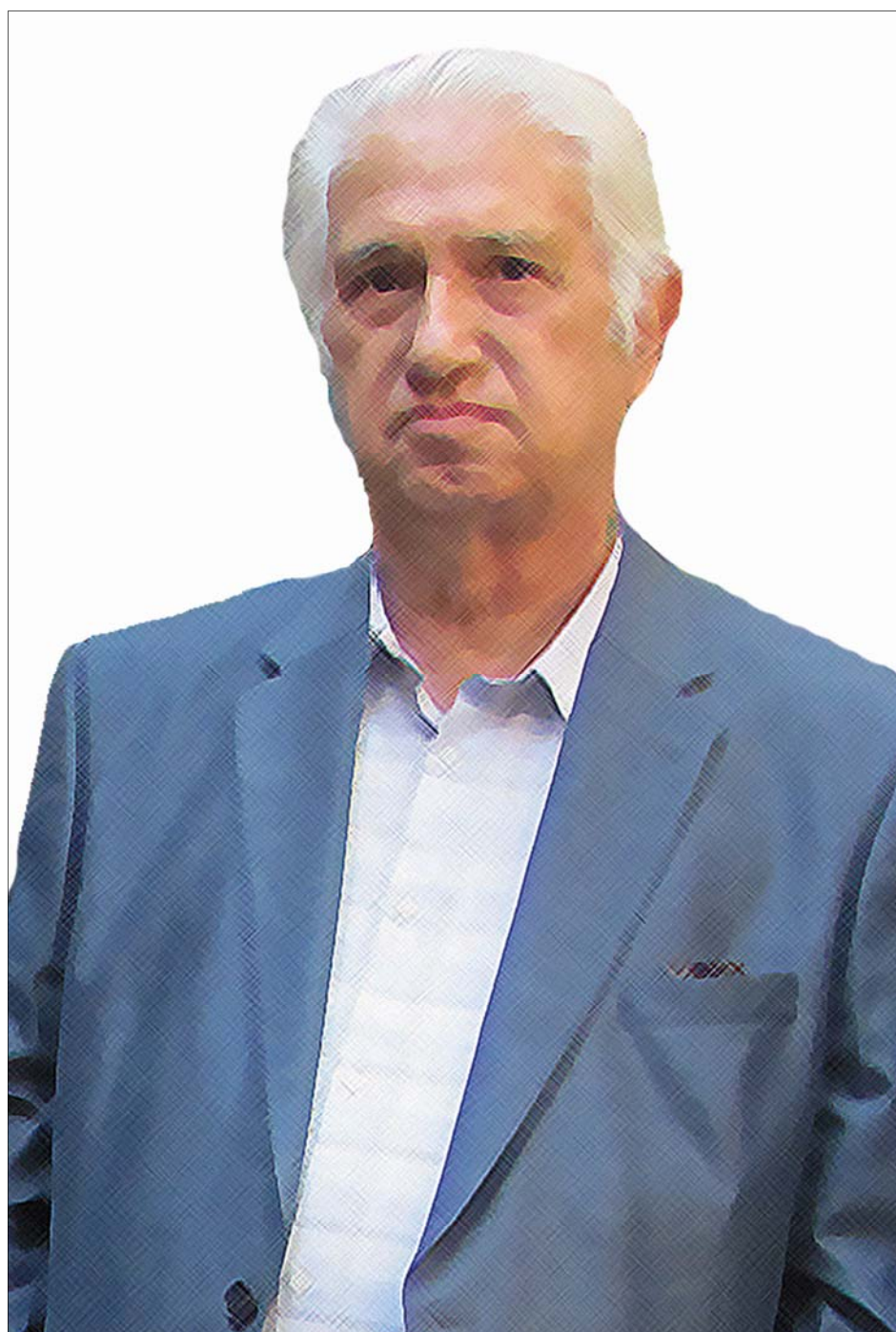
تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان امام خمینی، ابتدای خیابان سی تیر، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

تلفن: ۰۲۱-۶۶۷۳۶۴۵۲-۶۰ دورنگار: ۰۲۱-۶۶۷۳۶۷۸۸

تارنما: www.richt.ir رایانامه: ccp@richt.ir

فروشگاه الکترونیکی کتاب: www.richtbook.ir



فهرست مطالب

۹	سخن ناشر
۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۱۵	درآمد
۱۹	زندگی و زمانه دکتر محمدرحیم صراف به روایت تصویر

مقاله‌ها

	ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزاره ششم تا پایان هزاره چهارم پیش از میلاد
۳۵	فروزان اسلامی و حسن فاضلی نشلی
	قبرستان نوش آباد، محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان، نتایج یک فصل فعالیت باستان‌شناختی در محوطه
۵۵	حسن فاضلی نشلی، جواد حسین‌زاده ساداتی و حجت دارابی
	بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مرویی و جنوب شرق ایران، مطالعه موردی: یافته‌های فرهنگ بلخی-مرویی در شهداد
۷۷	حامد طهماسبی زاوه و فرشید ایروانی قدیم
	پرسشی درباره هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران
۹۷	آرمان شیشه‌گر
	مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی
۱۲۱	مجید حاجی تبار و ندا امیرمحمودی
	جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان
۱۳۷	علی سجادی
	طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبگیر قزل‌اوزن
۱۵۷	زهرار جیبون، محمدابراهیم الیاسوند و علی بهنیا
	آرامگاه صرم
۱۷۳	خسرو پوربخشنده
	جایگاه ازدها و مار نزد اورارتوها
۱۸۵	مریم دارا
	گل مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل تخت پاسارگاد
۱۹۵	فضل‌اله حبیبی، حامد مولایی کردشولی و ابوذر توکل

- پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه
- ۲۱۱ سجاد علی بیگی، کمال‌الدین نیکنایمی و شکوه خسروی
- نگاهی به جنگ افزارهای پارتی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری
- ۲۲۹ عبدالمطلب شریفی، حسین نعمتی لوجندی و محمد فلاح کیایی
- دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری
- ۲۴۹ جواد نیستانی، محسن سعادت
- معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد
- ۲۶۳ سمیه پودات
- پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان
- ۲۸۵ فرشاد میری، یونس یوسف‌وند
- فصل پانزدهم کاوش در تپه هگمتانه (جانمایی موزه منطقه‌ای غرب کشور)
- ۳۰۷ زنده‌یاد مسعود آذرنوش و علی شریفی
- بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی
- ۳۳۱ علی هژبری
- نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید
- ۳۵۵ عباس نوری و مریم ثنایی مقدم
- اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان
- ۳۷۵ عبدالرضا مهاجری نژاد، نعمت‌الله سراقی و معصومه جاویدخواه
- دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد، مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان
- ۳۹۷ علی نوراللهی
- هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی، اشیاء نیشابور، موزه ملی ایران، موزه کابل و مجموعه کی‌یر
- ۴۳۲ سحر نیکزاد
- بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر همدان بر اساس نقشه ۱۸۵۱ م روس‌ها و عکس هوایی ۱۹۳۶ م اشمیت
- ۴۵۱ اسماعیل رحمانی
- نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو آذربایجان غربی
- ۴۶۷ بهروز خان محمدی و علی صدرایی
- دگردیسی پرندگان افسانه‌ای، مطالعه تطبیقی سیمرخ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی
- ۴۸۱ محمدرضا ریاضی

سخن ناشر

فرهنگ ایرانی، فرهنگی مانا و پایدار است و سبب این ماندگاری، سه ویژگی انعطاف‌پذیری، تعامل فرهنگی و در نهایت هویت ملی است که علی‌رغم تنوع و تکثر موجود در جامعه امروزی به انسجام ملی کمک نموده است. شناخت فرهنگ گسترده این سرزمین کهنسال، تنها راه شناخت هویت ملی است و آن نیز عزت ملی را به همراه می‌آورد. عزت ملی از گسیختگی فرهنگی ممانعت نموده و سرانجام انسجام و قدرت ملی را فراهم می‌سازد.

در ارتباط با موارد مذکور فعالیت هر پژوهشکده پژوهشگاه میراث فرهنگی بر بخشی از فرهنگ گسترده ایرانی حسب تکلیف تعیین شده بر آن، متمرکز است. عظمت این گستردگی فرهنگ و تمدن به گونه‌ای است که برای شناخت دقیق آن باید در فرهنگ کشورهای مستقل کنونی منطقه نیز تأمل نمود. با نگرشی سریع بر اهداف تشکیل پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و در راستای تحقق آن و فراهم ساختن بستری مناسب برای ارتقای کیفی فعالیت‌های پژوهشی مرتبط و قدرت بخشیدن و پر رنگ ساختن حلقه‌های فرهنگی فراموش شده و احیای هنرهای از یاد رفته این مرز و بوم و همچنین در راستای انجام ششمین وظیفه برشمرده برای پژوهشگاه، گام مصمم این است که گزیده تحقیقات به عمل آمده در هر یک از پژوهشکده‌ها به ویژه آثاری که حاصل همکاری مشترک پژوهشگاه و مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی هم طراز بین‌المللی است، به صورت ممکن به نشر درآید که ماحصل آن طریقه‌ای است برای کاربردی کردن دانش به منظور رفع نیاز جامعه و تحقق اهداف برنامه‌ی راهبردی پژوهشگاه در راستای سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی ایران.

از سوی دیگر اذعان می‌نماییم پژوهش‌عامل و مبنای پیشرفت و توسعه مستمر و پایدار در جامعه امروزی و به بیان ساده اصل حاکم بر جوامع قرن بیست و یکم است؛ لذا برای ایجاد برآیند حاصل از نتایج و تحلیل یافته‌های مرتبط با آن، تدوین و انتشار یافته‌ها و دانش مرتبط با آن و مستندات مربوطه می‌تواند عامل مؤثری برای شناخت وضعیت حاضر و ابزاری برای بهینه ساختن برنامه‌های دست‌انجام و نیز راهنمایی برای نسل آینده در راستای شناسایی و معرفی و هویت‌بخشی ایران باشد.

۱۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

به علت گستردگی حوزه فرهنگ و تعدد عوامل تأثیرگذار بر آن حرکت در جهت معرفی و شناسایی فرهنگ ملی و میراث مرتبط با آن می‌تواند اولین گام باشد. لذا پژوهشگاه بر آن است با همکاری پژوهشگران و اساتید این رسالت را به انجام رساند و امید دارد با حرکت در این مسیر دست همیاری و همراهی شما را در دست گرفته تا بتواند گام مؤثری در این راستا بردارد.

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

یک دهان خواهیم به پهنای فلک
تا که گویم وصفی آن رشک ملک
وردهان یابم چنین و صد چنین
تنگ آید در فغان این چنین
مولوی

پیشگفتار

پروردگار را شاکریم که ما را توفیق داد تا چهارمین مجموعه از کتاب‌های مفاخر میراث فرهنگی ایران را به پاس قدردانی از یک عمر فعالیت‌های فرهنگی و علمی آقای دکتر محمدرحیم صراف در پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری منتشر کنیم. دکتر محمدرحیم صراف از باستان‌شناسان پیشکسوتی است که از سال‌های دور در اداره باستان‌شناسی ایران و سپس سازمان میراث فرهنگی به فعالیت مشغول بوده است و عمری را در راه شناسایی محوطه‌های باستانی این سرزمین صرف کرده است.

دکتر صراف که باستان‌شناسی را به صورت نظری نزد بزرگانی چون دکتر عزت‌الله نگهبان در گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران آموخته بود، در کاوش‌های باستان‌شناسی گوناگونی همچون کاوش‌های محوطه مارلیک گیلان و هفت‌تپه خوزستان به سرپرستی دکتر نگهبان حضور پیدا کرد و آموزش‌های میدانی باستان‌شناسی را نیز نزد ایشان مشق کرد از همین روی با دانش نظری و عملی که اندوخته بود سال‌های بسیار در نقاط مختلف ایران با تعهدی کم‌نظیر به بررسی و کاوش باستان‌شناسی و شناخت محوطه‌های باستانی پرداخت که حاصل این فعالیت‌های علمی و فرهنگی، انتشار مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری در عرصه باستان‌شناسی ایران است که از این رهگذر به شناساندن ایران و ایرانیان و چگونگی زیست و زندگی آنان در این سرزمین به جهانیان پرداخته است.

اگرچه دکتر صراف فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را در سازمان میراث فرهنگی انجام می‌داد اما در عرصه آموزش باستان‌شناسی به دانشجویان نیز دستی بر آتش داشت چنانکه سال‌ها در دانشگاه تهران به پرورش و آموزش دانشجویان پرداخت و چه بسیار باستان‌شناسانی که باستان‌شناسی را در مقاطع مختلف از ایشان آموختند و برای به انجام رساندن رساله‌های دکتری‌شان، زیر نظر ایشان کاوش‌های باستان‌شناسی انجام دادند و بعدتر هر یک در سال‌های بعد به شناخت و شناساندن فرهنگ ایران پرداختند.

۱۲ ✦ صراف خزان، جشن‌نامهٔ دکتر محمدرحیم صراف

این جشن‌نامه که به قلم شماری از دوستان و شاگردان دکتر صراف فراهم آمده است ادای دین کوچکی است به دکتر محمدرحیم صراف که عمری را برای ایران و باستان‌شناسی ایران و پرورش نسلی از باستان‌شناسان ایران گام برداشته است. از پروردگار توفیق روزافزون ایشان را آرزومندم.

سیداحمد محیط طباطبائی

مشاور فرهنگی رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

سال‌ها باید که یک سنگ اصلی زآفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

مقدمه

دکتر محمدرحیم صراف نامی آشنا در عرصه میراث فرهنگی است که نقش ارزنده و مهمی در باستان‌شناسی ایران داشته است. دکتر صراف نزد استادانی چون دکتر عزت‌الله نگهبان در گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران مشق باستان‌شناسی کرد و از خرمن دانش آنان خوشه‌ها چید و سپس در کاوش‌های مختلف زیر نظر دکتر نگهبان شرکت کرد و شیوه و راه و رسم بررسی و کاوش باستان‌شناسی را آموخت و پس از دریافت مدرک دکتری در باستان‌شناسی از کشور آلمان فعالیت‌های علمی خود را در سازمان میراث فرهنگی ادامه داد.

ایشان در جای‌جای ایران به بررسی و کاوش باستان‌شناسی پرداخته است و دستاورد این فعالیت‌های فرهنگی و علمی چاپ مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری در زمینه باستان‌شناسی ایران است. از کاوش‌های ارزنده ایشان می‌توان به کاوش محوطه هگمتانه همدان اشاره کرد که سالیانی چند در این محوطه به کاوش‌ها و پژوهش‌های علمی پرداخت و این محوطه مهم ایران را با مقاله‌های ارزنده به جهانیان معرفی کرد.

با هدف ارج نهادن به مقام دکتر محمدرحیم صراف فراهم شده است که سالیانی چند برای ایران و باستان‌شناسی ایران به فعالیت پرداخته است این جشن‌نامه ذیل مجموعه مفاخر میراث فرهنگی ایران منتشر می‌شود و شامل مقاله‌هایی به قلم اندیشمندان و پژوهشگرانی است که از برای دکتر صراف نگاشته شده است. از خداوند توفیق روزافزون و طول عمر ایشان را خواستارم.

سیدمحمد بهشتی

رییس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

گرنه صراف خزان کیسه‌فشان شد در باغ
چو چمن‌ها ز زهابش همه یکسر ذهب است
اوحداالدین محمدبن محمد انوری

صراف خزان

سپهر فرهنگی ایران دیرگاهی است که آکنده از ستاره‌های بامی و رخشانی است که این سرزمین را فروغان کرده‌اند و شکوهی بخشیده‌اند. از ستاره‌های پرفروغ این سرزمین که همواره دل در گرو ایران داشته است و سالیان سال از برای این خاک پاک، خون دل‌ها خورده است و رنج دوران برده است استاد دکتر محمدرحیم صراف است. استادی که با پژوهش‌های ایران‌شناسی و کاوش‌های باستان‌شناسی در گوشه گوشه این خاک از آلودگی پاک، سرگذشت نیاکانمان، ایرانیان فره‌مند را بررسی کرده است.

استاد محمدرحیم صراف ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۱۸ در شهر خوی به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سعدی تبریز آغاز کرد و سپس تحصیلات خود را در مدرسه حافظ و دبیرستان دارالفنون تهران ادامه داد.

صراف در سال ۱۳۳۹ پس از دریافت دانشنامه دیپلم، در آزمون رشته باستان‌شناسی پذیرفته شد و سال ۱۳۴۲ دانشنامه کارشناسی باستان‌شناسی را دریافت کرد. وی پس از گذراندن سربازی در سال ۱۳۴۴ به‌عنوان کارشناس در اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه استخدام شد.

او سپس به تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد باستان‌شناسی پرداخت و سپس در سال ۱۳۵۰ از سوی دولت ایران برای گذراندن تحصیلات عالی به آلمان اعزام شد و موفق به دریافت درجه دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه مونیخ آلمان در مؤسسه باستان‌شناسی خاور نزدیک شد.

دکتر صراف پس از پایان تحصیل در آلمان و بازگشت به ایران پژوهش‌های تخصصی خود را در مرکز باستان‌شناسی دنبال کرد و با تشکیل سازمان میراث فرهنگی از سال ۱۳۶۷ به‌عنوان استادیار پژوهشی معاونت پژوهشی آن سازمان به فعالیت‌های پژوهشی پرداخت.

وی همچنین در زمینه باستان‌شناسی ایران و میان‌رودان در دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس

۱۶ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

و دانشگاه آزاد اسلامی به پرورش دانشجو پرداخته است و نیز مقاله‌ها و کتاب‌هایی در زمینه باستان‌شناسی نوشته و ترجمه کرده است. فهرست آثار ایشان به شرح زیر است:

تألیف

- تل ابلیس، مجموعه مقالات کرمان‌شناسی، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۶۹: ۱۹۲-۲۰۵.
- جام برنزی کیدین هوتران مکشوفه از ارجان بهبهان، اثر، شماره ۱۷، بهار ۱۳۶۹: ۴-۶۴.
- حلقه سیمین قدرت اونتاش گال - پادشاهی از سلسله ایکهالکی (۱۲۷۵-۱۲۴۰)، اثر، شماره ۲۶ و ۲۷، ۱۳۷۵: ۵-۱۸.
- دوراونتاش یا شهر اونتاش گال ایلامی (چغازنبیل)، میراث فرهنگی، یادنامه نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، شماره ۱۲، ۱۳۷۳: ۷۰-۸۶.
- شناخت و حفظ میراث‌های فرهنگی يك مسئولیت ملی است، پیام آبادگران، شماره ۹۵: ۱۳۷۲.
- نقوش برجسته ایلامی، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- نقوش برجسته ایلامی، تهران، سمت، ۱۳۸۷.
- نقوش حکاکی شده دره دیویت الوند همدان، گزارش‌های باستان‌شناسی (۱)، سازمان میراث فرهنگی.
- نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، جلد دوم، ۱۳۷۴: ۸۱۲-۸۴۰.
- هگمتانه، شهرهای ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸: ۲۹۰-۳۱۲.
- مذهب قوم ایلام (۲۶۰۰-۵۰۰۰ سال پیش)، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- Exploration of Excavation area B, With Joseph R. Caldwell. Investigations at Tal - i Iblis , No 9, Illionis 1967.
- Keramik von Tal - i Iblis und ihre zeitliche und raumliche Beziehungen zu den anderen iranischen und mesopotamischen kulturen in, AMI, Erg.7, Berlin 1980.

صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف ♦ ۱۷

- Tal- I Iblis in Reallexikon der Asstrologie und vonderasiatischen archaologie, Berlin 4.

ترجمه

- شهر بیضا، دیتریش هوف، ترجمه محمدرحیم صراف، شهرهای ایرانی، به کوشش محمد یوسف کیانی، جلد ۴، ۱۳۷۰: ۴۶-۴۹.
 - شهرهای ساسانی، دیتریش هوف، ترجمه محمدرحیم صراف، نظری بر شهرنشینی و شهرسازی در ایران، به کوشش محمد یوسف کیانی، جلد اول، ۱۳۵۶: ۱۷۶-۲۰۴.
 - مراسم تطهیر مذهبی ایلامی، گ. گروپ، ترجمه محمدرحیم صراف، میراث فرهنگی، شماره ۸-۹، ۱۳۷۲: ۴-۲۵.
 - سومر و اکد، آندره پارو، ترجمه محمدرحیم صراف و منیژه ابکائی خاوری، تهران، سمت، ۱۳۹۱.
 - هنر بین‌النهرین باستان: هنر کلاسیک خاور نزدیک، آنتون مورتگات، ترجمه زهرا باستانی و محمدرحیم صراف، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- محمدرحیم صراف در کاوش‌های باستان‌شناسی بمپور، تل ابلیس، هفت تپه و بیشاپور شرکت داشته و سال‌ها سرپرستی کاوش‌های تپه هگمتانه را به دوش داشته است.
- این جشن‌نامه پیشکشی ناچیز به استاد دکتر صراف است که عمری را به فعالیت میهنی، فرهنگی و علمی پرداخته است و چونان صراف خزان - خورشیدی پرفروغ - نسلی از باستان‌شناسان ایران را پرورده است.

شاهین آریامنش

زندگی و زمانهٔ دکتر محمدرحیم صراف به روایت تصویر



هفت تپه خوزستان، سال ۱۳۴۷، از راست: مهدی رهبر، فخری دانشپور پرو، علی اکبر کارگر سرفراز، میرعابدین کابلی، پرویز ورجاوند، سیاوش گودرزانی، بهمنعلی پاکدل، محمد رحیم صراف، عزت الله نگهبان، یحیی کوری



از راست: محمد رحیم صراف، بمانعلی پاکدل، سیاوش گودرز یانی، میرعابدین کابلی، مهدی رهبر، فخری دانشپور پرور



از چپ: محمد رحیم صراف،؟، مهدی رهبر، علی اکبر سرفراز،؟ اسماعیل یغمایی،؟

صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف ♦ ۲۳



دکتر صراف، ایستاده از چپ نفر چهارم



سمت راست: محمدرحیم صراف در جوانی و سمت چپ: عزت‌الله نگهبان و سیف‌الله کامبخش فرد در محوطه مارلیک



دکتر صراف، ایستاده از چپ نفر چهارم



دکتر صراف سخنران نخستین گردهمایی باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب در شوش

صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف ♦ ۲۵



دکتر صراف سخنران گردهمایی باستان‌شناسی ایران در تهران



هیئت باستان‌شناسی ایران سال ۱۳۷۶، ایستاده از راست: ؟، علیرضا خالدی، کاظم عرب، یزدان نورانی، علی زارع، محمدرحیم صراف (سرپرست هیئت) محمد امینی، حبیب‌الله رشیدبیگی، علی صدرایی، محمد رنجبران



محمدرحیم صراف و بازید عباس آخوندی وزیر مسکن و شهرسازی از محوطه هگمتانه در سال ۱۳۷۳



بازدید حسن حبیبی معاون اول رئیس جمهور در زمان آیت الله هاشمی رفسنجانی و احمد خرم استاندار همدان از هگمتانه

صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف ♦ ۲۷



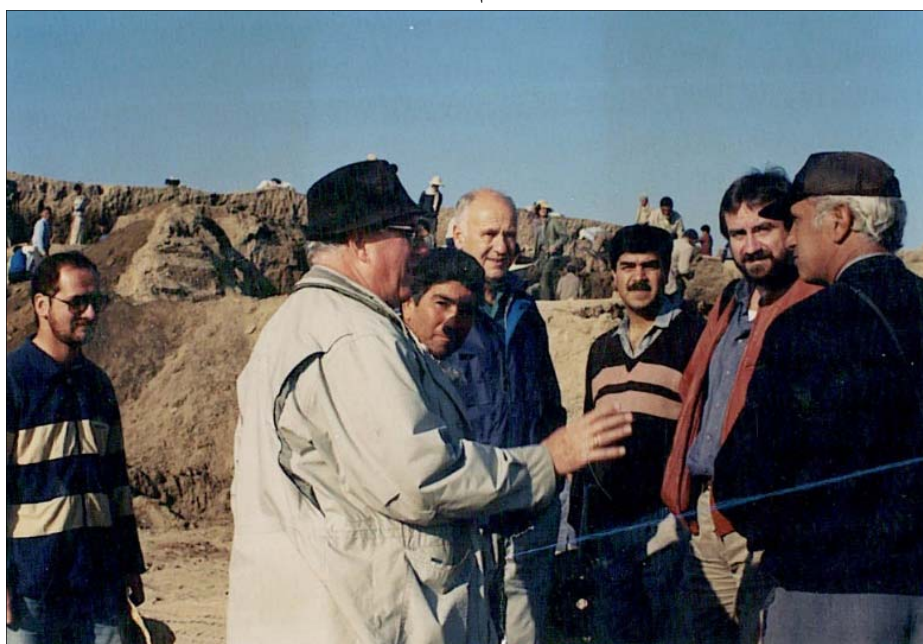
محمدرحیم صراف، علی محمد خلیلیان، بهمن کارگر، عقیل عابدی و ناصر نوروززاده چگینی در هگمتانه سال ۱۳۶۳



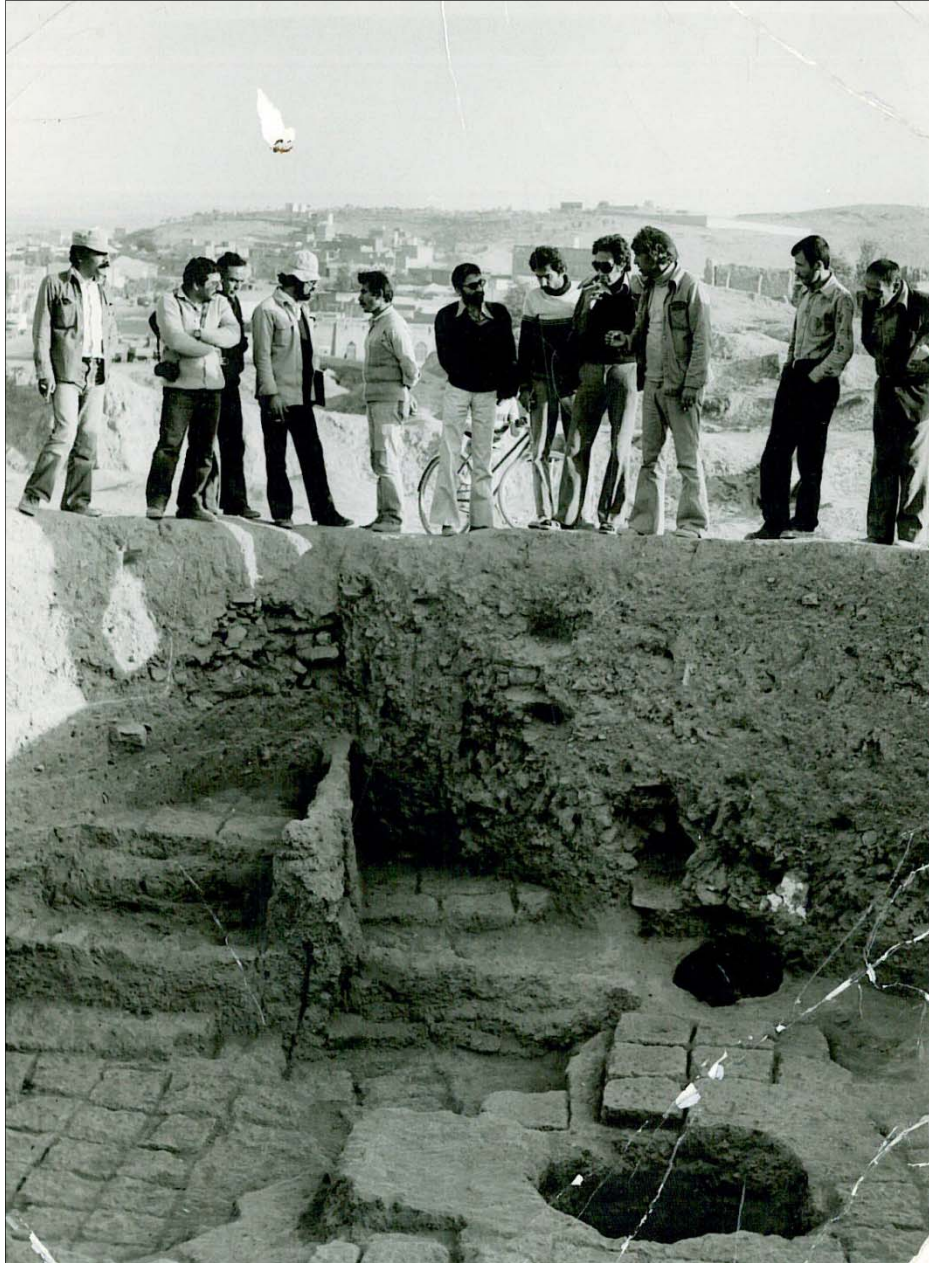
محمدرحیم صراف، مسعود آذرنوش و بدرالزمان قریب در هگمتانه سال ۱۳۷۶



دیتریش هوف و محمدرحیم صراف در هگمتانه سال ۱۳۷۵



ولفرام کلایس و محمدرحیم صراف در هگمتانه سال ۱۳۷۵



از چپ: علی ولی نوری، صالح اسماعیلی، عقیل عابدی، میرعابدین کابلی، اباذری همراه با گروه تلویزیون سال ۱۳۶۷
هگمتانه



بازدید سراج‌الدین کازرونی رئیس سازمان میراث فرهنگی، جلیل گلشن معاون پژوهشی و ... از هگمتانه در سال ۱۳۷۵

صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف ♦ ۳۱



بازدید سید محمدرضا آیت‌اللهی استاندار تهران از هگمتانه در سال ۱۳۷۸



سخنرانی دکتر صراف در آیین نکوداشت و اهدای سومین نشان دکتر عزت‌الله نگهبان به وی در دانشگاه شهید بهشتی



بازدید شرکت کنندگان همایش باستان شناسی از همدان در سال ۱۳۷۶

مقاله‌ها

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران^۱ از هزاره ششم تا پایان هزاره چهارم پیش از میلاد

فروزان اسلامی*، حسن فاضلی نشلی**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

**استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

مطالعات باستان‌شناسی مرکز فلات ایران هرچند دیرتر از مناطق غربی و جنوب غربی ایران آغاز شد، اما با شروع مطالعات آن بسیار مورد توجه باستان‌شناسان، به‌ویژه باستان‌شناسان ایرانی قرار گرفت. گاهنگاری‌های متعدد ۸۰ سال اخیر برای این منطقه از سوی باستان‌شناسان خارجی و داخلی ارائه شد که در این بین پژوهش‌های مجیدزاده، ملک‌شهمیرزادی و فاضلی نشلی از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. هم‌اکنون در شرایطی هستیم که می‌شود نقد و نظری به این مطالعات داشت و در مقاله نیز حاضر سعی شده تا سیر تحول مدل‌های گاه‌شناختی این باستان‌شناسان بررسی شود. با توجه به حجم داده‌های جدید در دسترس از استقرارهای پیش‌ازتاریخ مرکز فلات ایران، این مدل‌ها نیازمند بازنگری بودند تا بتوان آن گاهنگاری را برگزید که توانسته پیش‌ازتاریخ این منطقه را بیش از همه و به‌دراستی پوشش دهد و در پژوهش‌های آینده مبنای مطالعات قرار داد. این پژوهش در جهت دستیابی به این هدف و با استفاده از اطلاعات جدیدی که از کاوش‌ها، بررسی‌ها و به‌ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای و سالیابی‌های دقیق در دسترس هستند، تدوین‌شده و تلاش نموده تا از میان این سه گاهنگاری، آنکه جامع‌و مانع بوده را معرفی کند.

واژه‌های کلیدی: مرکز فلات ایران، گاهنگاری، پویایی فرهنگ، سالیابی، بازنگری مدل‌های گاه‌شناختی، نوسنگی، مس‌سنگی

۱. بسیاری از باستان‌شناسان ترجیح داده‌اند تا از واژه «فلات مرکزی» برای تبیین گاهنگاری منطقه استفاده کنند و نویسندگان مقاله با احترام به همه همکاران از واژه «مرکز فلات» استفاده کرده‌اند که به نظر می‌آید اصطلاحی واضح‌تر برای این مهم است. نظر دیگر همکاران نیز برای نگارندگان قابل احترام است.

پیشگفتار

از دیدگاه باستان‌شناسی، مرکز فلات ایران به منطقه‌ای نیمه‌خشک گفته می‌شود که با رشته‌کوه زاگرس در غرب و شمال غرب و رشته‌کوه البرز در شمال، احاطه شده است. مرز شرقی و جنوبی این منطقه، سرزمین مرتفع بلوچستان و مرکز فلات شامل شهرهای بزرگ تهران و اصفهان است. در شمال شرق آن، دشت کویر و کویر لوت در جنوب شرق آن واقع شده است. این دو کویر از کاشان تا بسطام امتداد دارند (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۸: ۵۳۳). جوامع این منطقه در طول سه هزاره، از هزاره ششم تا پایان هزاره چهارم، دچار تغییرات و توسعه مداوم شدند و در پایان هزاره چهارم توانستند بسیاری از شاخصه‌های جوامع پیچیده را در خود بروز دهند. انباشت‌های متراکم بقایای باستانی که به صورت محوطه‌های بزرگ کله‌قندی در دل دشت‌های جنوبی البرز مرکزی سر برآوردند، این منطقه را تبدیل به منطقه‌ای جذاب برای مطالعات پیش‌اتاریخ ایران کرده است، تا بتوانند تطور فرهنگی و اجتماعی جوامع انسانی ساکن در مرکز فلات را مورد واکاوی قرار دهند.

از دهه ۱۹۳۰ پژوهش‌های نظام‌مند باستان‌شناسی در مرکز فلات ایران توسط باستان‌شناسان ایرانی و خارجی آغاز شد (Marghussian et al. 2015: 2). اریک اشمیت نخستین باستان‌شناسی بود که با کاوش در تپه حصار، پژوهش‌ها در مرکز فلات را آغاز کرد (Schmidt 1937) و سپس دیگر محققانی مانند گیرشمن (Ghirshman 1938)، مک‌کان (McCown 1942)، دایسون (Dyson 1965 & 1989)، ملک و مجیدزاده (Majidzadeh 1978) مطالعات متعددی در رابطه با گاهنگاری این منطقه انجام دادند. از دهه ۱۳۵۰ با آغاز کاوش‌های باستان‌شناسی دانشگاه تهران به سرپرستی نگهبان در دشت قزوین، محوطه‌های سگزآباد، قبرستان و زاغه مورد بررسی قرار گرفتند. این کاوش‌ها تا زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران، ادامه داشت. دو دهه اول بعد از انقلاب فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی متوقف و فرصتی فراهم شد تا باستان‌شناسان به مطالعه مواد فرهنگی به دست آمده از کاوش‌های پیشین بپردازند. در همین زمان بود که گاهنگاری‌های جدیدی از سوی مری ویت و دایسون (Voigt and Dyson 1992) و ملک‌شهمیرزادی (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۴) منتشر شد. بعدها و سپس بعد دو دهه توقف کاوش‌ها، فعالیت‌های میدانی دوباره آغاز شد. از جمله مهم‌ترین این کاوش‌ها، کاوش مجدد در چشمه‌علی توسط فاضلی، آق تپه توسط ملک‌شهمیرزادی، کاوش قمرود توسط کابلی، تپه ازبکی توسط مجیدزاده، سیلک توسط ملک‌شهمیرزادی، کاوش محوطه‌های زاغه، قبرستان و اسماعیل‌آباد در فاصله سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۸۳، بررسی دشت تهران در سال ۱۳۷۷ و دشت قزوین در سال ۱۳۸۲ توسط فاضلی، کاوش تپه قلی درویش قم توسط سیامک سرلک از سال ۱۳۸۱،

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۳۷

تپه سفالین پیشوا توسط حصارى در سال ۱۳۸۶ و تپهٔ میمنت آباد توسط یوسفی زشک در ۱۳۸۹ هستند. در پی فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی در مرکز فلات ایران، محوطه‌های باستانی جدیدی شناسایی شدند که برخی از آنها قدمتی بیش از قدیم‌ترین محوطه‌های شناخته‌شدهٔ پیشین، داشتند؛ تپه‌های چهاربند و ابراهیم‌آباد در دشت قزوین، تپه پردیس در دشت تهران و قبرستان نوش‌آباد در دشت کاشان از جمله این محوطه‌های نویافته بودند. کاوش‌های جدیدتر محوطه‌های چشمه‌علی، زاغه، قبرستان، پردیس، ابراهیم‌آباد و سیلک با کنترل دقیق‌تر بر لایه‌نگاری و استفاده از آنالیز رادیوکربن برای تاریخ‌گذاری مطلق انجام گرفت. از جمله کاوش‌های مجدد استقرارهای چشمه‌علی در سال ۱۹۹۷، سیلک در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و همچنین اجرای طرح «بازنگری سیلک»، توالی لایه‌نگاری روشنی را برای این محوطه‌های کلیدی فراهم کرد. بررسی و کاوش در این محوطه‌ها اطلاعات جدید و درخور توجهی به باستان‌شناسان داد که منجر به بروز تغییراتی در گاهنگاری مرکز فلات ایران شد.

اولین گاهنگاری را در رابطه با پیش‌ازتاریخ مرکز فلات ایران، دونالد ا. مک‌کان در سال ۱۹۴۲ ارائه داد (McCown 1942). سپس دایسون مقاله‌ای با عنوان «مسائل گاهنگاری نسبی ایران از ۶۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پم» در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر کرد که جایگزین گاهنگاری مک‌کان برای مرکز فلات ایران شد (Dyson 1965). دایسون در سال ۱۹۹۱ گاهنگاری جدیدی ارائه داد (Dyson 1991)، که آن نیز در سال ۱۹۹۲ با مقالهٔ مشترک او و مری ویت «گاهنگاری ایران در فاصلهٔ حدود ۸۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پم» جایگزین شد (Voigt and Dyson 1992).

آنچه گفته آمد پیشینه‌ای بود از پژوهش‌های صورت گرفته در رابطه با گاهنگاری مرکز فلات ایران که اکنون، خود به‌طور مستقیم مورد استناد پژوهشگران و کاوشگران نبوده و مبنایی برای گاهنگاری‌های بعدی که توسط باستان‌شناسان ایرانی ارائه شدند، گردید. این گاهنگاری‌ها، مدل‌های ارائه‌شده توسط مجیدزاده، ملک‌شهمیرزادی و فاضلی هستند. نکتهٔ مهمی که باید به آن اشاره داشت این است که در طی دو دههٔ اخیر پژوهش‌های بسیاری در مرکز فلات ایران برای بررسی جغرافیای پیش‌ازتاریخ این منطقه صورت گرفته است که ارزیابی مدل‌های گاه‌شناختی پیش‌ازتاریخ منطقه را به‌طور اساسی دچار دگرگونی نموده است.

هر سه این گاهنگاری‌ها امروزه، کم‌وبیش شالودهٔ مطالعات مرکز فلات ایران واقع شده‌اند. هرکدام از این مدل‌ها نقاط قوت و ضعف خاص خود را دارند که می‌توان آنها را در یک سیر تکاملی و روبه‌جلو بررسی کرد. نکته‌ای که باید همواره مورد توجه قرار بگیرد، به‌روزرسانی گاهنگاری با توجه به داده‌های جدید که همواره در نتیجهٔ پژوهش‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی در مرکز فلات ایران منتشر می‌شوند،

است. در نتیجه، در ادامه پژوهش درباره این گاهنگاری‌ها تمرکز شده و به بررسی و نقد این سه گاهنگاری، با توجه به داده‌های باستان‌شناسی جدید و بر اساس داده‌های سالیابی، پرداخته شده است. در این بخش گاهنگاری‌های شاخص مرکز فلات، به ترتیب از قدیم به جدید، در سه بخش جداگانه مورد موشکافی و ارزیابی قرار گرفته‌اند. در این بررسی سعی شده تا از ریزترین تا کلی‌ترین مسائل مطرح شده در گاهنگاری‌ها مورد توجه قرار گیرند تا بتوان به نتیجه‌ای هرچه قطعی‌تر دست یافت. البته جا دارد پیش از ورود به بحث، یادآور شد که آقایان مجیدزاده و ملک‌شهمیرزادی قدم‌های بزرگی در پیشبرد مطالعات پیش‌ازتاریخ مرکز فلات برداشته‌اند، که دور از انصاف است اگر خدماتشان یادآوری و مورد سپاسگزاری واقع نشوند. بنابراین آنچه در ادامه بحث بدان پرداخته شده، نه تنها دلیلی بر ضعف و کاستی مطالعات این باستان‌شناسان نبوده، بلکه نشان از جایگاه ویژه و ارزشمندی این مدل‌ها در باستان‌شناسی مرکز فلات دارد. حال با این مقدمه این سه گاهنگاری ارائه شده مورد ارزیابی مجدد قرار خواهد گرفت.

گاهنگاری مجیدزاده

یوسف مجیدزاده نخستین باستان‌شناس ایرانی است که به گاهنگاری مرکز فلات ایران پرداخت. مجیدزاده در نخستین گام به جای استفاده از نام محل‌ها مثل زاغه، چشمه‌علی و سیلک، از واژه «فلات» برای گاهنگاری استفاده کرد. او معتقد بود استفاده از نام یک محوطه خاص برای نامیدن یک دوره فرهنگی در این منطقه وسیع جغرافیایی نه تنها نمی‌تواند تمامی اهداف را پوشش دهد، بلکه مسئله را پیچیده‌تر می‌کند. از این‌رو از واژه جغرافیایی «فلات» برای پوشش این محدوده فرهنگی استفاده کرد (Majidzadeh 1981: 141). آن‌چنان‌که مجیدزاده گفت، استفاده از نام یک محوطه خاص نمی‌تواند نام مناسبی برای یک پدیده فرهنگی باشد؛ اما از دیدگاه پژوهشگر، به‌کارگیری واژگان جغرافیایی برای مشخص و متمایز کردن یک فرهنگ و یا دوره فرهنگی از دیگر فرهنگ‌ها نیز، نمی‌تواند تمامی اهداف را پوشش دهد؛ و به‌رغم آنچه مجیدزاده در پی آن بوده است، واژه‌ای جغرافیایی نمی‌تواند بیانگر ویژگی‌های یک فرهنگ و جامعه آن باشد. این مسئله را می‌توان از دو دید متفاوت مورد نقد و بررسی قرار داد. از یک‌سو، به‌کارگیری واژه «فلات» در رابطه با فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ، آن‌چنان‌که واژگانی چون نوسنگی و شهرنشینی، خود به‌تنهایی اطلاعاتی از دوره مورد بحث به خواننده و یا شنونده می‌دهند، مفهومی را به ذهن متبادر نمی‌کند. از سوی دیگر، فرهنگ پدیده‌ای پویا و همواره در حال تغییر است که نمی‌توان آن را درون یک جغرافیای خاص و ظرف مکان محدود کرد. فرهنگ همواره در

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۳۹

حال گسترش و پیوند با دیگر فرهنگ‌ها و تغییر و تحول است. در پی کاوش‌های قره‌تپهٔ قمروود (کابلی ۱۳۹۴) شاهد یافت شدن گونه‌ای سفال بودیم که این نظر را تأیید می‌کند. با به دست آمدن سفال‌های نخودی جنوب و جنوب غرب ایران در این محوطه روشن شد که می‌توان در یک جغرافیا شاهد دو فرهنگ از نقاط مختلف بود و همچنین می‌توان در دو جغرافیای متفاوت، فرهنگی مشابه را یافت. بنابراین می‌توان گفت واژگان جغرافیایی برای نام‌گذاری دوره‌های فرهنگی، اصطلاحاتی جامع‌و مانع نبوده و نمی‌توانند تمامی جوانب یک فرهنگ را نشان دهند.

از سوی دیگر، با توجه به مقالهٔ آریامنش با عنوان «کدام ایران، کدام فلات ایران؟ کشاکش جای و نام» (۱۳۹۴)، استفاده از واژه «فلات» می‌تواند منجر به گمراهی شود. نویسنده در این مقاله که به منظور نقد مقالهٔ از کوروش روستایی، تحت عنوان «فلات مرکزی، مرکز فلات، شمال مرکزی: کشاکش نام و جای» (۱۳۹۱) به نگارش درآورده است، بعد از تعریف «فلات ایران» و حوزهٔ جغرافیایی آن، به درستی یا نادرستی واژگان «فلات مرکزی»، «مرکز فلات» و «شمال فلات مرکزی» در نام‌گذاری این محدودهٔ فرهنگی، پرداخته است (آریامنش ۱۳۹۴) در تعریف رمون فورون، زمین‌شناس فرانسوی، فلات ایران علاوه بر کشور ایران، کشورهای افغانستان و پاکستان نیز دربر می‌گیرد. بر اساس این تعریف «فلات مرکزی» شامل بیابان‌های ایران، افغانستان جنوبی و بلوچستان شمالی است (فورون ۱۳۵۰: ۵). بنابراین استفاده از ترکیب «فلات مرکزی» در اشاره به محدودهٔ جغرافیایی که مورد نظر باستان‌شناسان است، می‌تواند موجب کج‌فهمی شود. این برداشت نادرست زمانی به اوج خود می‌رسد که واژه «فلات» را که دایرهٔ شمول آن از ترکیب «فلات مرکزی» که آن نیز چنان‌که گفته شد تعبیر نادرستی است، گسترده‌تر است، به منظور نام‌گذاری ادوار فرهنگی به کار گرفت.

در نهایت مجیدزاده فرهنگ‌های پیش از تاریخ اولیهٔ مرکز فلات را به چهار دورهٔ مجزای فلات عتیق، فلات قدیم، فلات میانه و فلات جدید تقسیم کرد. در ادامه با توجه به داده‌های سالیایی و دیگر داده‌های جدید، بخش‌هایی از این گاهنگاری مورد بازنگری واقع می‌شوند. در این تقسیم‌بندی دورهٔ عتیق، دوره‌ای قبل از طبقات ابتدایی در سیلک است که به گفتهٔ مجیدزاده، شواهد آن به فراوانی از تپه زاغه (لایه‌های XII-IX) به دست آمده است (Majidzadeh 1981: 141). بر اساس سالیایی‌ها و مطالعات گاهنگاری مطلق صورت گرفته، تاریخ پیشنهادی برای آغاز استقرار در تپه زاغه تاریخی جدیدتر را نسبت به تپهٔ سیلک شمالی نشان می‌دهد. این نکته را می‌توان با توجه به سالیایی صورت گرفته توسط مشکور نیز دریافت (مجیدزاده ۱۳۸۹). طبق این تاریخ‌ها، آغاز استقرار در تپه زاغه نمی‌تواند زمانی پیش از ۵۳۸۰ پم بوده باشد (Pollard et al. 2012: 120). در حالی که بر اساس سالیایی‌های صورت گرفته در رابطه با استقرار سیلک شمالی، قدیم‌ترین تاریخ به دست آمده ۵۷۰۰ پم

◆ ۴۰ صرفا خزان، جشن نامه دکتر محمد رحيم صراف

است (Pollard et al. 2013: 37). بنابراین استقرار سيلک نسبت به زاغه حداقل حدود ۴۰۰-۳۰۰ سال قدمت بیشتری دارد.

جدول ۱. گاهنگاری پیش از تاریخ مرکز فلات ایران، مجیدزاده (Majidzadeh 1981:142)

منطقه قم (قره تپه)	اسماعیل آباد	تپه محمودیه	قره تپه	قبرستان و زاغه	مرنضی گرد (چشمه علی)	تپه سيلک	تپه حصار	دوره					
X?		سفال آلویی	سفال آلویی	Gh. IV1-3		وقفه	IC	B					
				Gh. IV4-6		III6-7b		A					
				Gh. III7-8		وقفه	وقفه	سفال خاکستری					
				X?				Gh. II 9-10	X	III 4-5	IB	C	
								C	Gh. I 11-13	چشمه علی IB X	III 2-3	IA	B
								B	سفال 14-16	B	سفال آلویی	III 1	A
A	آلویی 17-19	A	سفال آلویی										
سفال آلویی													
X	X	X	X	چشمه علی متأخر	چشمه علی بالاتر از IA	II		B					
				چشمه علی قدیم	چشمه علی پایین تر از IA	I		A					
				سفال زاغه				فلات عتیق					
				کمر بند نوسنگی									

در گاهنگاری مجیدزاده، دوره میانی هم دوره با لایه های ۱-۵ سيلک III نشان داده شده است. او در

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۴۱

توصیف دورهٔ منسوب به فلات میانه از دو ویژگی برای مجزا کردن این دوره از دوره‌های دیگر یاد کرده است. در ابتدا از ویژگی سبکی ثابت سفالی در طول این دوره صحبت کرده و دلیل دوم این تقسیم‌بندی را قرار گرفتن این بازه بین فازهای سفال آلویی و خاکستری در تپه قبرستان می‌داند (Majidzadeh 1981: 141). استفاده از فازهای منسوب به آلویی و خاکستری و مبنا قرار دادن آنها برای ارائهٔ گاهنگاری از دیدگاه نگارنده صحیح به نظر نمی‌رسد. با توجه به گستردگی مرکز فلات ایران و عدم به دست آمدن این دو گونهٔ سفالی در تمامی و یا اکثریت محوطه‌های این منطقه، استفاده از این دو فاز به‌عنوان چارچوبی برای گاهنگاری نادرست به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه که با کاوش‌های صورت گرفته در سیلک و بسیاری از محوطه‌های دیگر هیچ نمونه سفال آلویی به دست نیامده است (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۸۱: ۶۳).

مجیدزاده تغییرات به وجود آمده در جوامع مرکز فلات ایران را، در طول دوره‌های فلات قدیم و میانه، با ورود اقوامی بیگانه به این منطقه توجیه می‌کند. این استدلال خود را، با ظهور سفال‌های نوع آلویی و خاکستری در تپه قبرستان توضیح می‌دهد. او جابه‌جایی از تپهٔ شمالی سیلک به تپهٔ جنوبی را ناشی از عوامل طبیعی ندانسته و هجوم «مردمان سفال آلویی» را عامل ترک نه‌تنها استقرار تپهٔ شمالی سیلک، بلکه تمامی استقرارهای فلات قدیم B در مرکز فلات ایران، از غرب به شرق، دانسته است (Majidzadeh 1981: 142-144).

وی معتقد است تهاجم مردمان سفال آلویی منجر به ترک استقرارهای فلات اولیهٔ B یکی پس از دیگری، از غرب به شرق در طول لبهٔ شمالی کویر مرکزی و از شمال به جنوب منطقهٔ کاشان شده است. این در حالی است که گیرشمن انتقال از سیلک شمالی به جنوبی را در نتیجهٔ بلایی طبیعی می‌داند. از سوی دیگر ملوان دلیل ترک این استقرار را مرتفع شدن تپهٔ شمالی به شکلی که دیگر برای زندگی نامناسب بوده، دانسته است. اما مجیدزاده این نظریات را نپذیرفته و می‌گوید: «سفال آلویی در اکثر محوطه‌های شناخته‌شدهٔ شمال غربی، شمالی، مرکزی، و جنوب غربی فرهنگ فلات اولیهٔ پیش از تاریخ، به‌غیر از موشه‌لان تپه و محوطه‌ای بی‌نام در نزدیکی قم، یافت شده است» (Ibid: 142-143). ساده‌ترین راه برای اثبات و یار د این مدعا بررسی شواهد گاهنگاری مطلق محوطه‌های مرکز فلات ایران است که مجیدزاده معتقد است ترک و یا آغاز استقرار در آنها در نتیجهٔ هجوم اقوام سفال آلویی بوده است، که این بررسی توسط فاضلی نیز صورت گرفته است (فاضلی ۱۳۹۰). بر اساس تاریخ‌های ارائه‌شده برای پایان استقرار در تپهٔ شمالی سیلک (۴۹۸۲-۴۹۷۳ پم) و آغاز استقرار در تپهٔ جنوبی (۴۱۰۰ پم)، حداقل فاصله‌ای ۷۰۰ تا ۹۰۰ ساله بین این دو تاریخ وجود دارد. این در

حالی است که مجیدزاده آغاز استقرار در سیلک جنوبی را اوایل هزاره پنجم پیش از میلاد دانسته است. تاریخ ظهور سفال آلویی نیز بر اساس گاهنگاری مطلق تپه‌های قبرستان و مارال قدیمی‌تر از ۴۳۰۰ پم نیست (همان: ۱۶-۱۷، Pollard et al. 2013). بر این اساس هیچ ارتباطی بین متروک شدن سیلک شمالی با آغاز استقرار در سیلک جنوبی و هجوم اقوام آلویی وجود ندارد.

علاوه بر این، اگر مرکز فلات ایران در هزاره پنجم شاهد هجوم اقوام آلویی بوده است، می‌بایست تمام استقرارها به‌طور هم‌زمان متروک شده باشند در صورتی که، علاوه بر عدم هم‌زمانی، برخی از محوطه‌های پیش‌ازتاریخی دشت تهران تداوم استقرار را از دوره نوسنگی تا انتهای مس‌سنگی نشان می‌دهند که شاخص‌ترین آنها محوطه‌های چشمه‌علی و تپه پردیس هستند (فاضلی ۱۳۹۰: ۱۸). از سوی دیگر می‌توان منشأ سفال آلویی را در شمال غرب ایران و به‌طور ویژه در محوطه دالما جست‌وجو کرد، که در نتیجه برهمکنش‌های فرهنگی شاهد حضور آن در لایه‌های نخستین استقرار در تپه قبرستان هستیم. فرهنگ دالمایی در شمال غرب و غرب ایران در طول هزاره پنجم پیش از میلاد شکل گرفت و گسترش یافت. در پی بررسی حوزه آبریز ابهررود در استان زنجان، چندین محوطه با فرهنگ دالمایی شناسایی شد که نشان‌دهنده نفوذ این فرهنگ به سمت شرق است (Khosravi Alibaigi and Aali 2015: 100). با توجه به نفوذ فرهنگ دالما در حوزه ابهررود، می‌توان ظهور سفال آلویی را که از جمله زیرشاخه‌های فرهنگ دالما محسوب می‌شود، در تپه قبرستان قزوین و مارال تپه از مجموعه استقرارهای ازبکی، نتیجه برهمکنش میان این مناطق با مناطق غربی خود، دانست.

نکته حائز اهمیت در مواجهه با متروک شدن یک استقرار، مورد بررسی قرار دادن تمامی جوانب مسئله و توجه به تمامی عواملی است که می‌توانند منجر به ترک یک استقرار شده باشند. صرف توجه به عوامل بیرونی و گشتن به دنبال ردپایی از یک نیروی قهری که ساکنان را مجبور به ترک محل زندگی‌شان کرده باشد، منجر به نتیجه‌گیری ناقص و یا به‌طور کل نادرست، می‌شود. بر اساس این شیوه تفکر، جوامع انسانی، جوامعی ایستا بوده که تنها تحت تأثیر عوامل بیرونی دچار تغییر و تحول می‌شوند. درحالی‌که این مسئله کاملاً روشن است که جوامع انسانی، جوامعی پویا بوده و این پویایی همواره موجب بروز تغییراتی بنیادین در شیوه زندگی بشر شده است. همچنین این دیدگاه تأثیرات محیط بر زندگی بشر را نادیده گرفته است. حتی امروزه نیز می‌توان تأثیرات محیط‌زیست بر زندگی انسان را که نسبت به اجداد خود توانسته طبیعت را تحت کنترل درآورد، به‌روشنی دید؛ بنابراین نمی‌توان منکر تأثیرات عظیم محیط‌زیست و جغرافیا بر زندگی ساکنان یک مکان خاص، در ادوار پیش‌ازتاریخ شد. حال آنکه با پیشرفت‌های حاصل‌شده در علوم میان‌رشته‌ای باستان‌شناسی بررسی تغییرات آب و هوایی

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۴۳

و جغرافیایی در گذشته ممکن شده است و می‌توان با استفاده از این امکان روابط دوجانبهٔ انسان با محیط را به خوبی درک کرد. با مطالعاتی که در همین زمینه در سیلک صورت گرفته مشخص شد در فاصلهٔ زمانی ۷۰۰۰-۵۰۰۰ پم، بین دو تپهٔ سیلک، رودخانهٔ سیلک جریان داشته است (کاووسی فر ۱۳۸۱: ۴۵ و ۴۶). رسوب‌گذاری در این دشت در زمان ترک استقرار شمالی، در فاصلهٔ سال‌های ۴۹۶۰-۴۷۲۰ پم به اوج خود می‌رسد. این رسوب‌گذاری شدید به همراه برداشت و استفادهٔ تقریباً هزارساله از محیط، می‌تواند منجر به ترک تپهٔ شمالی سیلک شده باشد. بنابراین با یک دید کلی و همه‌جانبه‌نگر می‌توان به درک بهتری از پیدایش، رشد، جابه‌جایی و افول یک اجتماع دست یافت. صرف تمرکز بر عوامل بیرونی مانند جنگ و هجوم قومی دیگر، می‌تواند منجر به تحلیل‌ها و نتایج نادرستی شود که با بررسی همه‌جانبهٔ پدیده و در نظر گرفتن تمامی ویژگی‌های یک جامعهٔ انسانی می‌توان، به میزان زیادی از خطا کاست.

مجیدزاده در ادامهٔ بحث خود در رابطه با گاهنگاری مرکز فلات به تغییراتی که در نقوش سفال‌های سیلک III نسبت به سیلک II رخ داده اشاره می‌کند و معتقد است این حجم از تغییرات در صورت انتقال صلح‌آمیز از سیلک شمالی به جنوبی رخ نمی‌داد (Majidzadeh 1981: 144). این فرضیه در صورتی که استقرار در سیلک جنوبی بلافاصله یا با فاصلهٔ اندکی از پایان استقرار در تپهٔ شمالی آغاز شده بود، مورد پذیرش قرار می‌گرفت. اما با توجه به فاصلهٔ طولانی ۷۰۰-۹۰۰ ساله بین این دو استقرار، به راحتی می‌توان این تغییرات در تزئین سفال‌ها را توضیح داد. مجیدزاده در مقاله‌ای که برای گاهنگاری ارائه داده است در چند جا به یافت شدن سفال آلویی در قره‌تپهٔ قم اشاره می‌کند (Majidzadeh 1981: 143) و از سوی دیگر در گزارش کاوش محوطهٔ ازبکی نیز به این نکته اشاره دارد که در صحبت با میرعابدین کابلی از وی در رابطه با وجود سفال آلویی در قره‌تپهٔ قمرود شنیده است (مجیدزاده ۱۳۸۹). با انتشار کتاب گزارش کاوش قره‌تپهٔ قمرود در سال گذشته امکان آشنایی بیشتر با این محوطه فراهم شد. در این گزارش سخنی از سفال آلویی به میان نیامده است و به نظر می‌رسد که حداقل در پی این کاوش، این‌گونهٔ سفالی از این تپه به دست نیامده باشد. گاهنگاری مجیدزاده از مرکز فلات ایران، با توجه به اینکه اولین گاهنگاری ایرانی برای این منطقهٔ ویژه است، از جایگاهی والا برخوردار بوده و بسیار کار ارزشمندی است. اما همان‌گونه که مشاهده شد، با توجه به داده‌های جدید، به‌ویژه داده‌های سالیابی موجود، نیازمند اصلاحات و تغییراتی است تا همچنان بتواند مبنایی استوار برای مطالعات پیش از تاریخ مرکز فلات باشد.

گاهنگاری صادق ملک شه میرزادی

گاهنگاری مجیدزاده در روندی روبه جلو منجر به تدوین گاهنگاری دیگری توسط ملک شه میرزادی شد. وی در سال ۱۳۵۶، به مطالعه مرکز فلات ایران، پیش از آغاز شهرنشینی پرداخت و آثار فلات قدیم را که مجیدزاده از آنها نام برده بود، مورد بررسی قرار داد. وی به منظور سهولت درک موضوع از عناوین جدید استفاده نکرد و برای هر دوره فرهنگی نام محلی را برگزید که کهن ترین آثار دوره از آنجا به دست آمده بود (Malek Shahmirzadi 1977). ملک به تاسی از نظرات مجیدزاده، به مطالعه گاهنگاری مرکز فلات ایران پرداخت و در مقاله «گاهنگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران دوران نوسنگی تا آغاز شهرنشینی» در سال ۱۳۷۴ نظرات خود را مطرح کرد (ملک شه میرزادی ۱۳۷۴). این گاهنگاری دو بار در سال های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ مورد تجدیدنظر قرار گرفت و با آغاز پروژه «طرح بازنگری سیلک» در سال ۱۳۸۰ اطلاعات جدیدی به دست آمد که منجر به اصلاح مجدد آن شد (نوکنده، ملک شه میرزادی ۱۳۹۱). بی شک صادق ملک شه میرزادی همیشه و در همه حال دغدغه های گاهنگاری فلات را داشته و سهم ایشان را در این باب هرگز نمی شود نادیده گرفت، بخصوص اینکه در این اواخر در بسیاری از مطالعات خود بازنگری نموده و داده های خود را به روز کرده است.

گاهنگاری پیشنهادی ملک شه میرزادی شامل شش مرحله اصلی است که به ترتیب عبارت اند از: نوسنگی با سفال، مس سنگی، آغاز شهرنشینی، آغاز ایلامی، عصر مفرغ و عصر آهن (نوکنده، ملک شه میرزادی ۱۳۹۱: ۱۰۹، ج. ۱). از نظر ملک شه میرزادی، سفال لایه انتهایی تپه شمالی سیلک نمی تواند قدیمی ترین و نوع ابتدایی سفال مرکز فلات ایران باشد. وی با بررسی سفال های مهران آباد ساوه، آنها را در گروه «سفال های پوک» قرار داد. اما به دلیل عدم انتشار گزارش حفاری مهران آباد، مرحله شکل گیری سنت سفالگری مرکز فلات را با سفال های نوسنگی کمر بند معرفی کرده بود (ملک شه میرزادی ۱۳۹۰: ۱۵-۱۶). اما در آخرین گاهنگاری ارائه شده، ملک سفال های نوع نوسنگی تپه شورابه را، نشانگر دوره نوسنگی با سفال و دوره «شکل گیری» مرکز فلات، سفال های نوع زاغه را نماینده نخستین مرحله سفالگری، سفال نوع «چشمه علی» را، دومین مرحله و سفال «دوره سیلک» را سومین مرحله از سفالگری مرکز فلات دانست (نوکنده، ملک شه میرزادی ۱۳۹۱: ۱۰۹، ج. ۱).

ملک شه میرزادی نیز مانند مجیدزاده فرهنگ زاغه را قدیم تر از فرهنگ چشمه علی دانسته و معتقد است ظهور این فرهنگ در دوره نوسنگی بوده است. ملک، زاغه را هم دوره با سیلک II قرار داده است (نوکنده، ملک شه میرزادی ۱۳۹۱: ۱۰۹، ج. ۱). این دوره بندی را می توان از چند منظر مورد بررسی قرار داد. همان طور که پیش از این نیز گفته شد، با توجه به داده های سن سنجی از این سه محوطه قرار دادن

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۴۵

سیلک II هم‌زمان با فرهنگ زاغه تغییر پیدا کرد و اصلاح گردید. سیلک II مرحلهٔ ابتدایی استقرار در تپهٔ شمالی سیلک است. بر اساس داده‌های گاهنگاری مطلق، تاریخ مرتبط با لایهٔ سیلک II ۵۸۴۱-۵۶۷۹ پم (با اطمینان ۶۸ درصد: ۵۷۷۲-۵۷۱۸ پم و میانهٔ ۵۷۴۴ پم) است (Pollard et al. 2013: 38). داده‌های سن‌سنجی زاغه فاصلهٔ زمانی حداقل ۴۰۰ ساله را بین آغاز استقرار در سیلک شمالی و زاغه، نشان می‌دهد. با توجه به گاهنگاری مطلق زاغه، آغاز استقرار در این محوطه در تاریخی حدود ۵۶۰۷-۵۲۴۰ پم (با اطمینان ۶۵ درصد: ۵۴۶۴-۵۲۹۰ پم و میانهٔ ۵۳۸۴ پم) بوده و در حدود ۴۴۵۱-۴۱۰۳ پم (با اطمینان ۶۵ درصد: ۴۴۳۰-۴۲۹۰ پم و میانهٔ ۴۳۲۴ پم) به پایان رسیده است (Pollard et al. 2012: 120)؛ البته تاریخ‌های ذکر شده در جدول ۲ با این تاریخ‌ها هم‌خوانی ندارند، به‌ویژه اینکه تاریخ ۵۲۵۰ پم برای آغاز استقرار در سیلک شمالی نیز منظور شده است. از سوی دیگر، در کاوش سال ۱۳۸۰ در تپه زاغه، گونه‌های بومی سفال زاغه در تمامی لایه‌ها، در کنار سفال نوع چشمه‌علی به‌دست آمده است (فاضلی ۱۳۸۵: ۳۴). این مسئله و همچنین سالیابی‌های مرتبط با استقرار زاغه و چشمه‌علی، نشان‌دهندهٔ تک دوره‌ای بودن زاغه و هم‌زمانی آن با فرهنگ چشمه‌علی است.

از جمله نقاط قوت این گاهنگاری نسبت به گاهنگاری پیشین ملک‌شهمیرزادی، فاصله قائل شدن بین دوره‌های نوسنگی و آغاز شهرنشینی است که در این گاهنگاری با دورهٔ مس‌سنگی مشخص شده است. با این وجود، دوره‌ای که ملک از آن با عنوان آغاز شهرنشینی یاد کرده تمامی فازهای سیلک III را در برمی‌گیرد؛ و از سوی دیگر گاهنگاری وی شامل هر سه دورهٔ آغاز شهرنشینی، آغاز ایلامی و عصر مفرغ است. این در حالی است که در ادبیات باستان‌شناسی دورهٔ آغاز شهرنشینی به دوره‌ای گفته می‌شود که با عصر مفرغ آغاز شده و در جنوب غرب ایران با عنوان آغاز ایلامی نیز شناخته می‌شود. برای آنکه استقرارگاهی را شهر و مردم آن را شهرنشین بنامیم ویژگی‌های خاصی لازم است. از جمله کسانی که این ویژگی‌ها را برشمرده چایلد است. به‌طور خلاصه این ویژگی‌ها عبارت‌اند از دارا بودن حد مشخصی از گستردگی و تراکم جمعیت، تمرکز ثروت، داشتن بناهای عمومی، پیدایش جامعهٔ طبقاتی، تنوع مشاغل، استقرار روابط سازمان‌یافتهٔ حکومتی و سیاسی، تجارت اشیای شآن‌زا و چند ویژگی دیگر (مجیدزاده ۱۳۶۸). بر این اساس جوامع دوران سیلک III¹⁻⁵ نمی‌توانستند شاخصه‌های جوامع نخستین شهری را در خود بروز دهند. شهرنشینی در مرکز فلات ایران با ظهور و گسترش جوامع شوش II، فرهنگ کورا ارس و آغاز عیلامی شناخته می‌شود که امید است در جایی این مهم مورد واکاوی قرار گیرد (Pollard et al. 2013: 47).

۴۶ ♦ صرف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

جدول ۲. گاهنگاری اصلاح شده ملک شه میرزادی (نوکنده، ملک شه میرزادی ۱۳۹۱: ۱۰۹، ج. ۱)

تاریخ تحقیقی کربن ۱۴(پم)	دوره	توالی فرهنگی فلات مرکزی		نام سفال	نوع سفال	سیلک	
-۵۵۰ ۸۰۰	عصر آهن	عصر آهن	III	خاکستری، قرمز و نارنجی براق، ظروف جانوری شکل	چرخ ساز	سیلک VI. قبرستان B	
-۸۰۰ ۱۲۰۰			II	خاکستری . خاکستری تیره، قرمز، نخودی		سیلک V. قبرستان A	
؟			I	؟		وقفه	
	عصر مفرغ	عصر مفرغ	III	؟			
			II				
			I				
-۳۱۰۰ ۳۴۰۰	آغاز ایلامی	آغاز ایلامی		سفال آغاز ایلامی			سیلک IV
-۳۴۰۰ ۳۷۵۰	آغاز شهرنشینی	فلات جدید		سفال سیلک			سیلک III: 6-7b
-۳۷۵۰ ۳۹۰۰		فلات میانه	جدید				سیلک III: 4-5
-۳۹۰۰ ۴۱۰۰			قدیم				سیلک III: 1-3
-۴۳۰۰ ۵۰۰۰ -۴۱۰۰۴	مس سنگی	فلات قدیم		سفال چشمه علی		سیلک II: 1-3 سیلک I: 2-5	
-۵۰۰۰ ۵۲۵۰	نوسنگی با سفال	فلات عتیق		سفال زاغه	دست ساز	سیلک I: 1	
؟ S.M.S. & J.N. 2008		شکل گیری فلات		سفال نرم		تپه شورابه	

گاهنگاری حسن فاضلی نشلی

پس از مجیدزاده و ملک‌شهمیرزادی، حسن فاضلی نشلی باستان‌شناس دیگری بود که وارد این عرصه شد. حسن فاضلی نشلی به پژوهش در باب تطور فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی مرکز فلات و انجام اصلاحاتی در گاهنگاری این منطقه پرداخت (Fazeli Nashli 2001: 44-48). فاضلی بر اساس بررسی‌هایی که در مرکز فلات انجام داد، به جای استفاده از واژه‌های جغرافیایی یا نام محوطه‌های باستانی برای ارائه گاهنگاری، از واژگان نوسنگی و مس‌سنگی استفاده کرد. این گاهنگاری شامل پنج فاز به شرح زیر است (فاضلی ۱۳۸۵):

۱) نوسنگی جدید (۶۰۰۰-۵۵۰۰ پم)؛

۲) مس‌سنگی انتقالی (۴۷۰۰-۵۵۰۰ پم)؛

۳) مس‌سنگی قدیم (۴۷۰۰-۴۰۰۰ پم)؛

۴) مس‌سنگی میانی (۴۰۰۰-۳۵۰۰ پم)؛

۵) مس‌سنگی جدید (۳۵۰۰-۳۰۰۰ پم)

فاضلی بر این عقیده است که مطالعات پیشین در رابطه با گاهنگاری مرکز فلات ایران که از اصطلاحات جغرافیایی و نام محوطه‌های باستانی برای ارائه گاهنگاری خود استفاده کرده‌اند، تحت تأثیر نظریهٔ سطح پایین، که مبتنی بر روابط ایستایی جوامع انسانی است، بوده‌اند گویایی و پویایی لازم را ندارد. وی با رویکردی مبنی بر پویایی جوامع به ارائه گاهنگاری پرداخته و معتقد است که نخستین تغییرات جدی در سطوح مختلف جوامع پیش از تاریخ مرکز فلات ایران از زمانی بعد از ۵۵۰۰ پم رخ داده و اثرات جدی بر ساخت سیاسی و اجتماعی فلات برجای گذاشته است. بر همین اساس برای بازشناسی این دوره، از دوره‌های ماقبل و مابعدش، از واژه انتقال/گذار، که بیانگر تحول پویایی جوامع است، استفاده کرده است. این جوامع در دوره گذار، تغییرات رتبه‌بندی اجتماعی، تحولات اقتصادی و فناوریانه را تجربه می‌کردند (Fazeli et al. 2004، عباس‌نژاد سرستی و فاضلی نشلی ۱۳۹۴).

یکی از روش‌های پذیرفته‌شده برای مطالعهٔ توالی فرهنگی، روابط لایه‌نگاری است. در لایه‌نگاری، ساخت یک توالی گاهنگاری مرتبط و مطمئن برای انباشت لایه‌ها امکان‌پذیر است. مرتبط ساختن توالی‌های لایه‌نگاشتی با تاریخ‌گذاری‌های دقیق کربن ۱۴ مبنایی قابل اعتماد برای تاریخ‌گذاری محوطه‌های باستانی و محتوای آنها فراهم کرده است. مارک پولارد و فاضلی با همکاری چند باستان‌شناس دیگر برای اولین بار داده‌های رادیوکربن موجود و لایه‌نگاری‌ها را از تعداد زیادی محوطه

در کنار یکدیگر قرار دادند، با این هدف که مدلی قوی برای دوره‌بندی فرهنگی بر اساس چشم‌انداز منطقه‌ای، ارائه دهند. این پژوهش بر اساس داده‌های تعدادی محوطه از دو دشت تهران و قزوین و بر اساس دوره‌بندی ارائه‌شده توسط فاضلی، صورت گرفته است (Pollard et al. 2013: 27).

چنان‌که مشخص است در گاهنگاری فاضلی، تنها استقرارهای دو دشت تهران و قزوین مورد دوره‌بندی واقع شده‌اند و استقرارهای دشت کاشان و دامغان-سمنان مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. البته در کار مشترک پلارد، فاضلی و چند تن دیگر از باستان‌شناسان، استقرارهای سیلک و اریسمان نیز تاریخ‌گذاری و دوره‌بندی شده‌اند. در رابطه با واژگان انتخابی فاضلی می‌توان گفت، وی توانسته اصطلاحاتی را به کار گیرد که در عین حال که خود اطلاعاتی از دوره مورد بحث و ویژگی‌های جامعه آن دوره به شنونده و یا خواننده ارائه می‌دهند، به خوبی می‌توانند پوشش دهنده دوره پیش‌ازتاریخی مدنظر و تمامی جوانب آن باشند. این گاهنگاری با سود جستن از اطلاعات سالیابی موجود از برخی محوطه‌ها که مورد گاهنگاری مطلق واقع شده‌اند، توانسته چارچوبی مستحکم برای خود ایجاد کند.

فاضلی در تشریح گاهنگاری مرکز فلات ایران از واژگان نوسنگی و مس‌سنگی استفاده کرده است. این واژگان در مقایسه با اصطلاحات دیگر، جامع‌تر و کامل‌تر به نظر می‌رسند. همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد، واژه‌ای جغرافیایی نمی‌تواند در تعریف و طبقه‌بندی فرهنگ منطقه به کار گرفته شود و جامعیت لازم را داشته باشد. هرچند از سوی دیگر ملک واژگان بهتری را برای گاهنگاری برگزیده بود و مطالعات وی نیز درخور توجه و قابل‌اعتنا است. واژگان مورد استفاده فاضلی بیشتر بر تغییرات فئاورانه در بستر زمان و مکان استوار بوده است و از سوی دیگر این دوره‌بندی تنها بر مطالعه گونه‌های سفالی متکی نبوده و ظهور، رواج و افول یک یا چند گونه سفال مبنای گاهنگاری قرار نگرفته است. آن‌چنان‌که از واژگان نیز مشخص است، تغییرات فئاورانه نیز در دوره‌بندی مورد توجه قرار گرفته است. از دیگر نقاط قوت این گاهنگاری، تطبیق آن با نتایج سالیابی‌ها و گاهنگاری‌های مطلق صورت گرفته در منطقه مورد مطالعه، است. قضاوت درباره گاهنگاری یک‌صد ساله اخیر را به خوانندگان و علاقه‌مندان گاهنگاری فلات وامی‌گذاریم امید است نسل جوان باستان‌شناسی به تکمیل گاهنگاری فلات به بسیاری از ناگفته‌های باستان‌شناسی پاسخ گویند.

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۴۹

جدول ۳. گاهنگاری پیش از تاریخ دشت تهران و قزوین، فاضلی نشلی (Fazeli et al. 2004: 22)

دشت قزوین	دشت تهران	دوره‌ها
نام محوطه‌ها	نام محوطه‌ها	
قبرستان IV (فلات جدید)	ازبکی میمون‌آباد مهدی‌خانی	مس سنگی جدید ۳۷۰۰-۳۰۰۰ پم
قبرستان III (سفال خاکستری) اسماعیل‌آباد (قزوین)	مافین‌آباد شغالی صادق‌آبادی	
قبرستان II (فلات میانه)	ازبکی مهدی‌خانی مافین‌آباد	مس سنگی میانه ۴۰۰۰-۳۷۰۰ پم
قبرستان III (سفال خاکستری)	صادق‌آبادی شغالی مرنضی‌گرد تپه چخماق	
قبرستان I (سفال آلویی) (فلات میانه)	مرنضی‌گرد اسماعیل‌آباد کرج ازبکی کارا تپه شهریار چشمه‌علی مهدی‌خانی مافین‌آباد صادق‌آبادی شغالی فخرآباد پونینک پرندک	مس سنگی قدیم ۴۳۰۰-۴۰۰۰ پم
زاغه I-XII (فلات عتیق و قدیم) چشمه بلبلی کمال‌آباد	کارا تپه شهریار اسماعیل‌آباد کرج چشمه‌علی مهدی‌خانی صادق‌آبادی شغالی پونینک پرندک	دوره انتقالی مس سنگی (سیلک II) ۴۳۰۰-۵۳۰۰ پم
	چشمه‌علی صادق‌آبادی	نوسنگی جدید اواخر هزاره ۷ تا میانه هزاره ۶ پم

ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزارهٔ ششم تا پایان هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ♦ ۵۱

قلمی درویش	۱۵۳۰ آغاز							۳۰۰۰ پایان
چشمه‌علی		۴۶۹۰ پایان ۵۱۷۰ آغاز						
پردیس	۱۵۳۱ آغاز	۴۷۶۱ پایان ۵۱۰۰ آغاز			۳۷۰۰ پایان ۴۰۲۵ آغاز			
کپانه							۲۲۷۰ آغاز	

برآیند

آنچه روشن است این‌که تمامی پژوهش‌ها و گاهنگاری‌های ارائه‌شده در رابطه با مرکز فلات ایران در مقاطع زمانی مختلف ارزشمند و راه‌گشا بوده‌اند و توانسته‌اند تصویری روشن از فرآیند جوامع انسانی ارائه دهند. مطالعات حیاتی باستان‌شناسان پیشین تا زمانی که روش‌های جدید مطالعات گاهنگاری اجازهٔ تجدیدنظر در مورد تحقیقات گذشته در مرکز فلات ایران را داد، مورد استفاده بودند. آن‌چنان‌که از مطالب پیش‌گفته در رابطه با این سه گاهنگاری برمی‌آید، می‌توان به‌خوبی سیر تحول و تکامل گاهنگاری مرکز فلات را در طول زمان دید. تمامی گاهنگاری‌های ارائه‌شده در رابطه با مرکز فلات ایران گامی روبه‌جلو در بهبود و تکامل مطالعات پیش‌ازتاریخ این منطقه بودند که با حذف یکی از آنها، قطعاً پژوهش‌های مرتبط با این منطقه به این درجه از تعالی دست نیافته بودند. اما با توجه به این نکته که همواره داده‌های جدید باستان‌شناسی، به‌ویژه اطلاعاتی که با گسترش علوم میان‌رشته‌ای باستان‌شناسی به دست می‌آیند، در دسترس قرار می‌گیرند، نتایج مطالعات پیشین باید به‌طور مداوم بازنگری و به‌روزرسانی شوند. مطالعات اولیه در مرکز فلات ایران با رویکرد «تاریخی-فرهنگی» و «نگرش تموجی» به فرهنگ، صورت گرفته بود. به این شکل که به جوامع بومی مرکز فلات به‌عنوان جوامعی پویا نگریسته نشده بود؛ درواقع این جوامع را ایستا و خنثی در نظر گرفته و تمامی تغییرات به وجود آمده در فرهنگ آنها را ناشی از عوامل بیرونی دانسته بودند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

آریامنش، شاهین، ۱۳۹۴، کدام ایران، کدام فلات؟ کشاکش جای و نام، فصلنامه باستان‌پژوهی، شماره ۱۷: ۱۴۷-۱۴۸.

۵۲ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

عباس نژاد سرستی، رحمت و حسن فاضلی نشلی، ۱۳۹۴، جوامع در حال گذر یا سلسله مراتبی: پیچیدگی های اقتصادی، اجتماعی و برهم کنش های فرهنگی در پیش از تاریخ دشت قزوین، در مفاخر میراث فرهنگی ایران، جشن نامه دکتر صادق ملک شه میرزادی، تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

فاضلی نشلی، حسن، ۱۳۸۵، باستان شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد، انتشارات دانشگاه تهران.

فاضلی نشلی، حسن، حجت دارابی، رضا ناصری و یوسف فلاحیان، ۱۳۹۰، گاهنگاری مطلق و نسبی تپه سگزآباد دشت قزوین، مطالعات باستان شناسی، بهار و تابستان ۱۳۹۰، شماره ۳: ۱۳۳-۱۵۸.

فورون، رمون، ۱۳۵۰، زمین شناسی فلات ایران (ایران، افغانستان و بلوچستان)، ترجمه عبدالکریم قریب، تهران، انتشارات دانشسرای عالی.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹، ب، کاوش های محوطه باستانی ازبکی، جلد دوم: سفال، انتشارات اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۹۴، کاوش های قره تپه قمرو، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

کاووسی فر، میترا، ۱۳۸۱، مطالعات رسوب شناسی لایه های رسوبی ترانشه «الف» و «ب»، در: سفالگران سیلک، انتشارات پژوهشکده باستان شناسی سامان میراث فرهنگی کل کشور.

ملک شه میرزادی، صادق، ۱۳۷۴، گاهنگاری پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران از دوران نوسنگی تا آغاز شهرنشینی، باستان شناسی و تاریخ، سال نهم، شماره دوم: ۲-۱۸.

ملک شه میرزادی، صادق، ۱۳۸۱، سفالگران سیلک، طرح بازنگری سیلک، انتشارات پژوهشکده باستان شناسی سازمان میراث فرهنگی کل کشور.

ملک شه میرزادی، صادق، ۱۳۹۰، ایران در پیش از تاریخ: باستان شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی، نشر سبحان نور.

نوکنده، جبرئیل، ملک شه میرزادی، صادق، ۱۳۹۱، تأملی بر نتایج حاصل از آزمایش های کربن ۱۴: نمونه های برش الف تپه جنوبی سیلک، منتشر شده در: روستاییان سیلک مجموعه مقاله های طرح بازنگری سیلک، به کوشش ملک شه میرزادی: ۱۱۰-۱۰۳.

ب) غیر فارسی

Dyson, R. H., 1965, Problems in the Relative Chronology of Iran 6000-2000 BC, In R. Ehrlich (cd.) Chronologies in Old World Archaeology, 215-256. Chicago, Chicago University Press.

Dyson, R. H. J., 1991, Ceramics: Neolithic Period through Bronze Age in Northeastern and North-Central Persia, Encyclopedia Iranica 5 (3): 266-275.

Fazeli, H., Coningham, R. A. E., Batt, C. M., 2004, Cheshmeh-Ali Revisited: Towards an Absolute Dating of the Late Neolithic and Chalcolithic of Iran's Tehram Plain, Iran, Vol. 42: 13-23.

Fazeli, H., 2001, An Investigation of Craft Specialisation and Cultural Complexity of the Late Neolithic and Chalcolithic Periods in the Tehran Plain, Ph. D. Dissertation, University of Bradford.

Khosravi, shokouh, Alibaigi, sajjad and Aali, abolfazl, 2015, The Abharrud Basin in the Chalcolithic period: Revision of the Dalma settlements at the north-western borders of the Iranian central plateau, *Archaologische Mitteilungen aus Iran und Turan*: 99-111.

Majidzadeh, Y., 1981, Sialk III and the Pottery Sequence at Tepe Ghabristan: The Coherence of the Cultures of the Central Iranian Plateau, Iran, Vol. 19: 141-146.

Malek Shahmirzadi, S., 1977. *Tepe Zagheh: A Sixth Millennium B.C. Village in the Qazvin Plain of the Central Iranian Plateau*. Ph. D. Dissertation, University of Pennsylvania: 358-376.

Marghussian, A., Coningham, R. and Fazeli, H, 2015, Evolution of Pottery Production during Late Neolithic Period at Sialk on Kashan Plain Central Plateau of Iran, *Archaeometry*, ARCH-07-0092-2015.

McCown, D. E., 1942a, *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, Studies in Ancient Oriental Civilization 23 Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.

Pollard, A. M., Davoudi, H., Mostafapour, I., Valipour, H. R. and Fazeli Nashli, H., 2012, A New Radiocarbon Chronology for the Late Neolithic to Iron Age in the Qazvin Plain, Iran, *J. Humanities*, Vol. 19 (3): 110-151.

Pollard, A. M., Fazeli, H., Davoudi, H., Sarlak, S., Helwing, Saeedi Anaraki, F., 2013, A New Radiocarbon Chronology for the North Central Plateau of Iran from the Late Neolithic to the Iron Age, *AMIT*, No. 45: 27-50.

Schmidt, E., 1937, *Excavations at Tepe Hissar Damghan 1931-1933*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press for the University Museum.

Voight, M. M., and Dyson, R. H., 1992, *The Chronology of Iran ca. 8000-2000 B.C.* In: R. W. Ehrich, *Chronologies in Old World Archaeology*, Chicago: University of Chicago Press: 122-178.

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان

نتایج یک فصل فعالیت باستان‌شناختی در محوطه

حسن فاضلی نشلی*، جواد حسین زاده ساداتی*، حجت دارابی***

*استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران، **استادیار باستان‌شناسی دانشگاه کاشان،

***استادیار باستان‌شناسی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

محوطه قبرستان نوش آباد یکی از محوطه‌های باستان‌شناختی دشت نوش آباد -در شمال دشت کاشان- است که در حدود ده کیلومتری شمال محوطه سیلک واقع شده و در سال ۱۳۸۷ توسط گروهی باستان‌شناس به سرپرستی حسن فاضلی نشلی، مورد بررسی و گمانه‌زنی قرار گرفت. این محوطه به واسطه فعالیت‌های انسانی به شدت آسیب‌دیده و بخش رویی محوطه کاملاً از میان رفته است. گروه باستان‌شناسی پس از بررسی سطحی محوطه، به ایجاد سه گمانه کوچک آزمایشی اقدام کرد که حاصل آن مجموعه اندکی مواد فرهنگی شامل سفال، ابزار سنگی و یافته‌های کوچکی بود که در مجموع در این نوشتار، برای تحلیل محوطه از آنها استفاده شده است. با توجه به همین یافته‌های محدود، از جمله سفال‌های به دست آمده و مقایسه آن با محوطه هم‌جوار مانند سیلک، چاربنه، ابراهیم‌آباد و زاغه، به نظر این محوطه متعلق به دوره نوسنگی جدید (۷۲۰۰-۷۶۰۰ سال پیش) بوده و استقراری تک دوره‌ای است. با توجه به محدود بودن یافته‌ها و شاخص نبودن آنها، ماهیت محوطه و رابطه آن با مناطق و محوطه‌های هم‌جوار چندان مشخص نیست.

واژه‌های کلیدی: محوطه قبرستان نوش آباد، نوسنگی، سیلک، دشت کاشان، دشت نوش آباد

پیشگفتار

به‌طور کلی برنامه‌های پژوهشی باستان‌شناختی در منطقه مرکزی ایران^۱ با پژوهش‌های ژاک دمرگان در اوایل قرن بیستم در این منطقه آغاز گردید. این مطالعات با کاوش تپه سیلک توسط گیرشمن (۱۳۷۹) و

۱. در ادبیات باستان‌شناسی و زمین‌شناسی این منطقه با عنوان‌های «فلات مرکزی ایران» و «مرکز فلات ایران» خوانده می‌شود که برای بحث مفصل در این زمینه نگاه کنید به روستایی ۱۳۹۱ و آریامنش ۱۳۹۳.

کاوش تپه حصار توسط اریخ اشمیت (Schmidt 1937) و همچنین مطالعات دونالد مک‌کان در این منطقه ادامه یافت (McCown 1942). از اوایل دههٔ چهل خورشیدی نیز باستان‌شناسان ایرانی شروع به فعالیت در این منطقه کرده (نگهبان ۱۳۵۶) که منجر به گشایش فصل جدیدی در پژوهش‌های آن شد و از آن زمان تاکنون نیز با وقفه‌ای تقریباً کوتاه، ادامه دارد. این منطقه با داشتن محوطه‌هایی از دورهٔ نوسنگی مانند تپه سیلک (گیرشمن ۱۳۷۹، ملک شه‌میرزادی ۱۳۸۵، فاضلی ۱۳۸۸)، تپه زاغه (ملک شه‌میرزادی ۱۳۸۲)، تپه پردیس (فاضلی نشلی و دیگران ۱۳۸۶ ج) تپه‌های چاربنه و ابراهیم‌آباد (فاضلی نشلی و دیگران ۱۳۸۶ الف و ب)، تپه ازبکی (مجیدزاده ۱۳۷۷) از جمله مناطقی است که پتانسیل سنجش فرضیات مرتبط با چگونگی یکجانشینی جوامع انسانی و استقرار دائم آنها در یک مکان را در خود دارد. برخلاف منطقهٔ زاگرس که یکی از نخستین مناطقی است که تحول از سبک زندگی شکارگری و گردآورندگی به زندگی یکجانشینی مبتنی بر تولید خوراک در آن رخ داده است و جزو مناطق مادر یا هسته‌ای^۲ به حساب می‌آید، منطقهٔ مرکزی ایران از جمله مناطقی است که این تحول را دو تا سه هزار سال دیرتر به نمایش می‌گذارد؛ از این رو این منطقه می‌تواند به‌عنوان منطقه‌ای نمونه برای مطالعهٔ الگویی متفاوت از شروع زندگی یکجانشینی مبتنی بر تولید خوراک و با الگوی گسترش این شیوهٔ زندگی از مناطق مادر یا هسته‌ای به مناطق پیرامونی باشد.

با وجود اینکه آغاز پژوهش‌های علمی باستان‌شناختی در منطقه حدوداً به سال‌های ۱۳۱۰ می‌رسد و تاکنون نیز پژوهش‌های باستان‌شناختی انجام‌گرفته در دشت کاشان جزو پژوهش‌های شاخص و آگاهی‌بخش بوده اما مسئلهٔ خاستگاه و الگوی زندگی یکجانشینی و تولید خوراک در این بخش از ایران، بی‌پاسخ مانده و کسی به‌طور نظام‌مند و منسجم به دنبال پاسخگویی بدان نبوده است. برای مثال صادق ملک شه‌میرزادی (که اکنون حیات محوطهٔ سیلک مدیون تلاش‌های او و همکارانش طی پروژهٔ بازنگری سیلک است) از جمله کسانی که در این مورد به کندوکاو پرداخته و فرضیه‌هایی را در این مورد مطرح کرده است (نگاه کنید به ملک شه‌میرزادی ۱۳۸۲). همچنین حسن فاضلی نیز از جمله کسانی که دو فصل در محوطهٔ سیلک به کاوش و گمانه‌زنی پرداخته (فاضلی ۱۳۸۸) اما تمرکزی وی بیشتر بر تدوین گاهنگاری منطقه و پژوهش روی دوره‌های جدیدتر به‌ویژه دور انتقالی مس‌وسنگ و شکل‌گیری پیچیدگی‌های اجتماعی بوده (فاضلی نشلی ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶) و از این رو چندان برای پاسخ به پرسش‌های مورد اشاره به تکاپو نپرداخته است. یکی از دلایل این عدم پاسخگویی را می‌توان به نبود یا کمبود شواهد

قبرستان نوش‌آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۵۷

و مدارک کافی در این مورد نسبت داد که خود به نظر دو علت عمده دارد: یکی اینکه نخستین لایه‌های محوطه سیلک که آثار مراحل ابتدایی یکجانشینی و تولید خوراک را در خود دارد حدود ۱۲ تا ۱۴ متر پایین‌تر از سطح محوطه قرار داشته و از این نظر دسترسی و کاوش آنها هم زمان‌بر و هم پرهزینه است و از این‌رو در تمامی کاوش‌های صورت گرفته در محوطه شمالی (چه کاوش‌های گیرشمن، چه کاوش‌های ملک شه میرزادی در پروژه بازننگری و چه کاوش‌های حسن فاضلی) تنها بخش ناچیزی (معمولاً فضایی کمتر از ۵ مترمربع) از این لایه‌ها کاوش شده و شواهد و مدارک بسیار اندکی از آنها در اختیار باستان‌شناسان قرار گرفته است. عامل دیگری که در کمبود مدارک و شواهد باستان‌شناختی از این دوره نقش دارد، عدم بررسی باستان‌شناختی نظام‌مند در دشت کاشان و یافت نشدن محوطه‌های دیگر است. به عبارت دیگر ما تنها دو محوطه - یکی سیلک شمالی و دیگری تپه شورابه - در دشت کاشان سراغ داریم که آثار مراحل ابتدایی زندگی یکجانشینی مبتنی بر تولید خوراک را در خود دارند و از همین دو محوطه نیز یار در اثر فعالیت‌های انسانی از بین رفته و یا آثار پراکنده‌ای از آنها به دست باستان‌شناسان افتاده است (بنگرید به ملک شه میرزادی ۱۳۸۲). به همین خاطر خبر کشف محوطه‌ای به نام قبرستان نوش‌آباد در دشت کاشان که به نظر آثار دوره نوسنگی را در خود دارد بسیار مسرت‌بخش بود. از این‌رو حسن فاضلی که به همراه همکارانش در سال ۱۳۸۶ سرگرم کاوش در محوطه سیلک بود فرصت را غنیمت شمرده و کاوش در تپه قبرستان نوش‌آباد را نیز به امید شناخت ماهیت استقرارهای دوره نوسنگی دشت کاشان مورد گمانه‌زنی و لایه‌نگاری قرار داد (فاضلی ۱۳۸۸) که در ادامه به بررسی فصل نخست و تنها فصل کاوش و یافته‌های به دست آمده از محوطه قبرستان نوش‌آباد خواهیم پرداخت و در انتها در مورد وضعیت گاه‌شناختی و ماهیت این استقرار، تاندازه‌ای که یافته‌ها امکان می‌دهند، نتایجی را ارائه خواهیم نمود.

موقعیت جغرافیایی محوطه قبرستان نوش‌آباد

دشت کاشان از جمله دشت‌های رسوبی مرکز ایران است که با توجه به قابلیت‌های زیست‌محیطی و همچنین موقعیت راهبردی‌اش که میان دو ساختار زمین‌شناختی یعنی کوه‌های مرکزی و کویر مرکزی ایران قرار گرفته، آثار و استقرارهایی را از دوره پارینه‌سنگی میانی تا عصر حاضر در خود جای داده است (ملک شه میرزادی ۱۳۸۲). از جمله این استقرارها محوطه قبرستان نوش‌آباد در حدود ۳ کیلومتری شرق شهر نوش‌آباد، در دشت رحمت‌آباد که خود یکی از زیرشاخه‌های دشت وسیع کاشان است واقع است و مختصات جغرافیایی آن $34^{\circ}4'28''N$ و $53^{\circ}23'58''E$ است (تصویر ۱). محوطه در حدود ۵۰۰

متری شمال شرقی قلعه مورچان، بنای تاریخی هشت‌ضلعی متروکه با کارکرد نامشخص، قرار دارد و رودخانه‌ای فصلی از جبهه غربی آن می‌گذرد. ارتفاع این محوطه از زمین‌های اطراف حدود ۱ متر بوده و در اثر شخم مداوم به شدت تخریب شده است. بخش‌های حاشیه‌ای و لبه محوطه در اثر فعالیت‌های کشاورزی تسطیح گشته و یا اینکه نهشته‌های آن به صورت خاک‌ریزهایی در اطراف محوطه روی هم انباشت شده است. عبور جاده خاکی روستایی از میان این محوطه نیز یکی دیگر از عوامل انسانی است که منجر به صدمه به بافت محوطه شده است (تصویر ۲). بر اساس گفته‌های محلی، وجه تسمیه محوطه با عنوان «قبرستان» بدان خاطر بوده که احتمالاً محوطه گورستانی برای ساکنان قلعه مورچان بوده است. شواهد موجود نیز نشان می‌دهد که مساحت اصلی محوطه احتمالاً بیش از آن چیزی که امروزه دیده می‌شود اما به‌هرروی در حال حاضر پراکندگی مواد فرهنگی حدود یک و نیم هکتار را دربرمی‌گیرد.

اهداف و روش کاوش

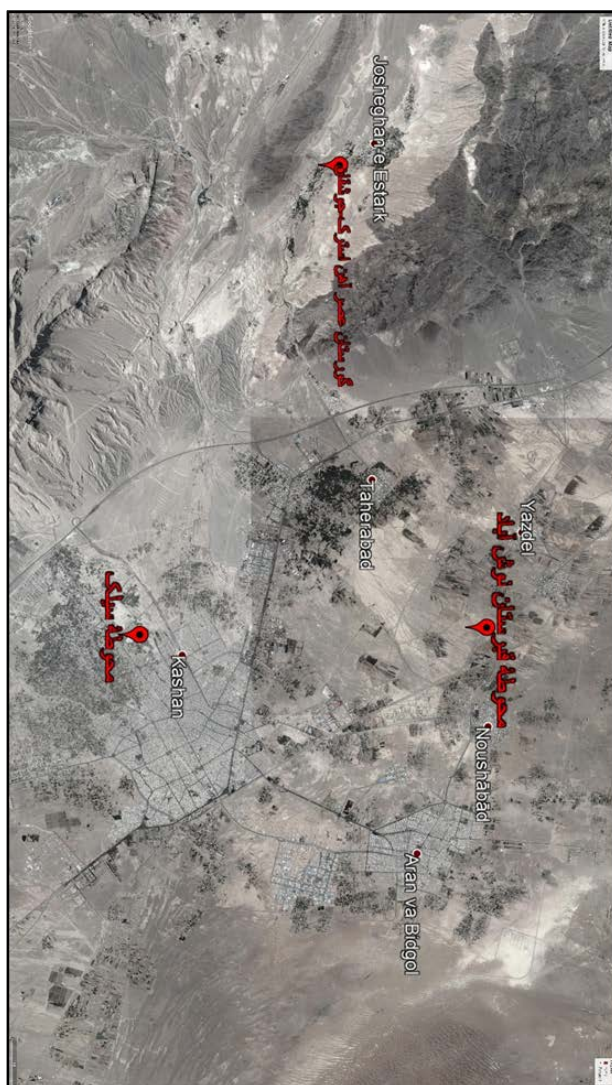
محوطه قبرستان نوش‌آباد طی یک بررسی باستان‌شناختی توسط سرکار خانم زهرا ساروخانی شناسایی شده بود. با بازدید اعضای هیئت باستان‌شناسی سیلک در سال ۱۳۸۶ از محوطه و یافت شدن مواد فرهنگی مانند سفال و ابزار سنگی، به‌ویژه قطعاتی مانند سنگ مادرهای فشنگی^۳ از سطح محوطه که فن‌ابزارسازی آنها کاملاً متفاوت از سایر صنایع سنگی فلات مرکزی بوده و شباهت زیادی به صنایع سنگی دوره نوسنگی غرب و جنوب غرب ایران داشت و از طرفی با توجه به یافت نشدن محوطه‌های دوره نوسنگی بدون سفال در فلات مرکزی، تصمیم بر آن شد تا برنامه باستان‌شناختی به‌منظور لایه‌نگاری و کاوش در محوطه آغاز کرد. یکی از اهداف اصلی این برنامه تأکید بر انجام مطالعات زیست‌محیطی، از جمله گیاه‌باستان‌شناسی، جانورباستان‌شناسی و زمین‌باستان‌شناسی به‌منظور بررسی برهمکنش ساکنان محوطه با محیط پیرامون و تعیین نقش عوامل زیست‌محیطی را در شکل‌گیری استقرار بود. از این‌رو به‌منظور ارزیابی و شناخت سریع‌تر محوطه و پس از نقشه‌برداری و تهیه نقشه توپوگرافی، سه گمانه به ابعاد ۱×۲ متر در بخش‌های شمالی، مرکزی و جنوبی آن ایجاد شد. برای انتخاب مکان مناسب به‌منظور لایه‌نگاری، بخش‌های مختلف محوطه با دستگاه مغزه‌گیر یا اوگر^۴، مته‌زنی شد تا از وجود لایه‌های فرهنگی در آن بخش‌ها اطمینان حاصل شود (تصویر ۳). روش کاوش و ثبت و ضبط یافته‌ها در این محوطه نیز به روش کانتکست انجام گرفت. متأسفانه همان‌طور که پیشتر اشاره شد محوطه در

3. Bullet Cores

4. Auger

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۵۹

اثر فعالیت‌های انسانی به شدت آسیب دیده به گونه‌ای که در پایان کاوش در هر ۳ گمانه بیش از ۱ متر لایه فرهنگی وجود نداشت. همچنین نهشته‌های حاشیه محوطه که توسط کشاورزان روی محوطه انباشت شده و به صورت پشته‌هایی درآمده بودند نیز سرند شده تا بتوان مواد فرهنگی باقی مانده در آنها را بازیافته و در تحلیل نهایی از آنها استفاده کرد. در ادامه نخست به شرح فرآیند کاوش در هر گمانه خواهیم پرداخت و سپس یافته‌های به دست آمده را بررسی خواهیم کرد.



تصویر ۱. تصویر هوایی (Google Earth) از موقعیت محوطه در دشت کاشان و محوطه‌های کاوش شده دیگر



تصویر ۲. خاک ریزها و جاده کشاورزی که از میان محوطه می گذرد (دید از جنوب)



تصویر ۳. مغزه گیری به منظور بررسی سریع تر لایه های محوطه

گمانه‌ها و یافته‌ها

گمانه شماره ۱

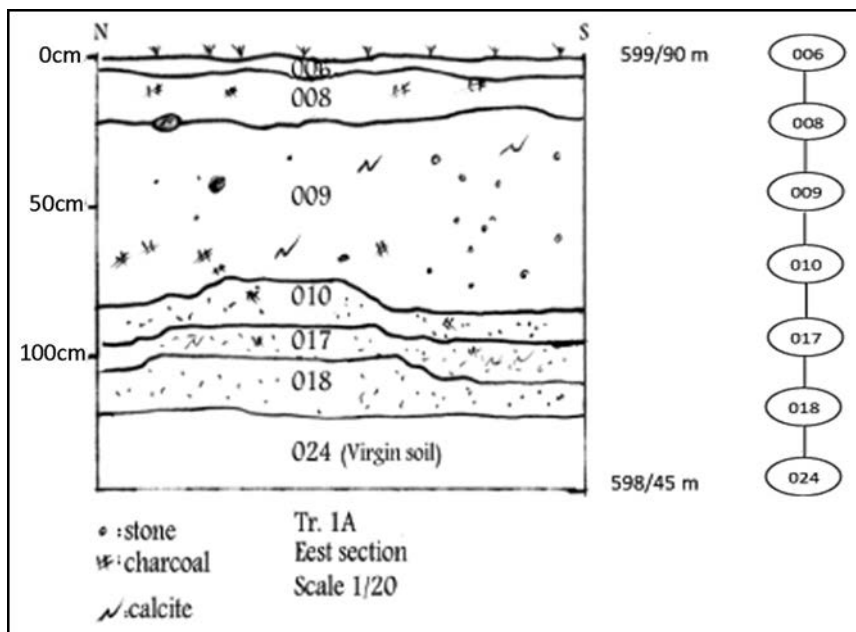
برای ایجاد گمانه یک که در بخش مرکزی محوطه قرار دارد، ابتدا محدوده‌ای با ابعاد ۵×۵ متر مشخص و به ۲۵ شبکه ۱×۱ متر تقسیم شد. پس از بررسی دقیق شبکه‌ها که از شمال به جنوب با نام‌های A تا E و از غرب به شرق با شماره‌های ۱ تا ۵ نام‌گذاری شدند، مواد فرهنگی هر شبکه جداگانه جمع‌آوری شدند.



تصویر ۴. تقسیم‌بندی ترانشه و گردآوری مواد فرهنگی سطحی

در واقع هدف از شبکه‌بندی محدوده ۵×۵ متر و برداشت لایه سطحی، انتخاب محلی مناسب از بین شبکه‌ها به منظور ایجاد یک گمانه کوچک‌تر با توجه به بافت نهشته‌ها و فراوانی مواد فرهنگی بود. از این رو پس از برداشت لایه سطحی، بخش جنوب شرقی محدوده ۵×۵، جهت ایجاد گمانه لایه‌نگاری با ابعاد ۲×۱ متر در جهت شمالی-جنوبی مناسب تشخیص داده شد و با شماره ۱ نام‌گذاری شد. در مجموع از گمانه ۱، تعداد ۷ کانتکست با ضخامت ۱۵۰ سانتی‌متر کاوش شد که ۶ کانتکست آن با ضخامت ۱۲۰ سانتی‌متر در بردارنده مواد فرهنگی بودند. لازم به ذکر است که تمام کانتکست‌های مورد اشاره به صورت افقی روی هم قرار گرفته که این امر لایه‌نگاری آن را آسان می‌نمود؛ شاید این نظم

لایه‌های دارای آثار فرهنگی حاصل فرایندهای رسوب‌گذاری طبیعی باشند که مواد فرهنگی را از محدوده‌ای در نزدیکی گمانه که مرتفع‌تر بوده شسته و در این بخش انباشت کرده است زیرا ماهیت این نهشته بیشتر به نهشته‌های رسوبی شباهت داشته که در لابه‌لای خود دارای مواد فرهنگی نیز هستند.



طرح ۱. برش لایه‌نگاری و نمودار هریس گمانه ۱

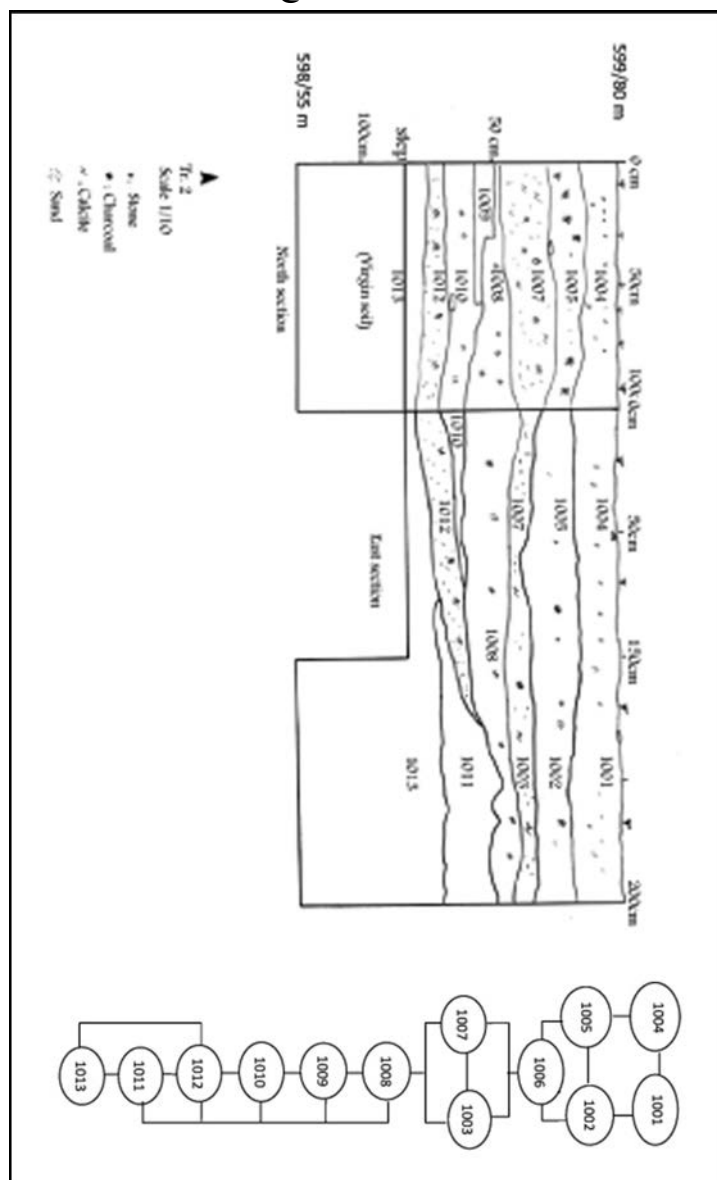
گمانه ۲

طی مغزه‌گیری با دستگاه اوگر در بخش‌های مختلف محوطه، مشخص شد که در بخش جنوبی محوطه، لایه‌های فرهنگی و لایه‌های خاکستر روی هم قرار گرفته و به احتمال لایه‌های فرهنگی مطمئن‌تری در این بخش قرار دارد. بر این اساس گمانه شماره ۲ با ابعاد ۲×۱ متر در جهت شمالی-جنوبی و نیز در راستای گمانه شماره ۱ در این قسمت ایجاد گردید. این گمانه در نزدیکی جبهه شمالی خاک تلنبار شده در بخش جنوبی محوطه قرار دارد. پس از نخ‌کشی، ابتدا گمانه به دو بخش شمالی-جنوبی با ابعاد ۱×۱ متر تقسیم و نیمه جنوبی آن به عنوان گمانه پیشرو کاوش شد. پس از حصول اطمینان از وجود لایه‌های فرهنگی برجا در این قسمت از محوطه، نیمه شمالی گمانه نیز کاوش شد.

در مجموع ۱۳ کانتکست با ضخامت ۱۲۵ سانتی‌متر در این گمانه شناسایی شد که ۱۲ کانتکست آن با ضخامت ۸۰ سانتی‌متر شامل نهشته‌های فرهنگی می‌شوند. شایان‌ذکر است که گمانه مذکور

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۶۳

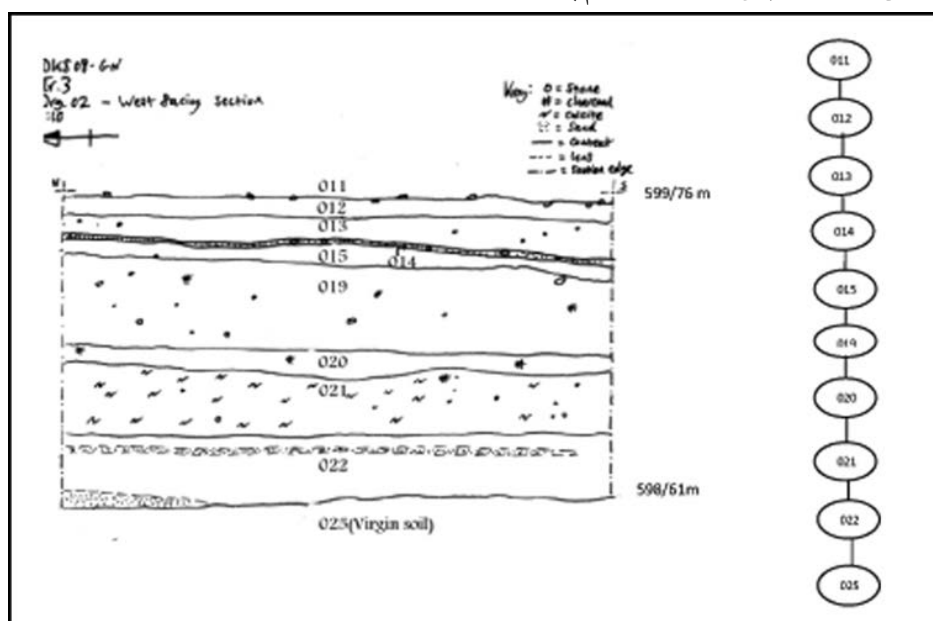
بیشترین لایه‌های فرهنگی را داشته و حتی آثاری از یک کف استقرار (کانتکست ۱۰۰۹) نیز در آن شناسایی شده است. همچنین گمانه ۲ دارای بیشترین و متنوع‌ترین یافته‌ها از میان سه گمانه است.



طرح ۲. برش لایه‌نگاری و نمودار هریس گمانه ۲

گمانه ۳

مانند گمانه شماره ۲، محل گمانه ۳ نیز با استفاده از دستگاه مغزه‌گیری، در بخش شمالی محوطه تعیین شد. این گمانه مانند دو گمانه دیگر دارای ابعاد ۱×۲ متر و در جهت شمالی-جنوبی بود و در مجموع ۱۰ کانتکست به ضخامت ۱۱۵ سانتی متر در آن کاوش شد که ۹ کانتکست آن را نهشته‌هایی تشکیل می‌دهد که در بردارنده یافته‌های فرهنگی بودند؛ گفتنی است که مانند گمانه ۱، در اینجا نیز لایه‌های مختلف به صورت کاملاً افقی روی هم قرار گرفته‌اند و بافت آنها را رسوبات آبرفتی تشکیل می‌دهند که دارای مواد فرهنگی مانند ابزار سنگی، سفال و زغال هستند؛ از این رو به نظر در اینجا نیز شاهد لایه‌هایی هستیم که حاصل فعالیت‌های رسوب‌گذاری طبیعی بوده که در لابه‌لای آنها مواد فرهنگی وجود دارد. به این ترتیب می‌توان چنین تصور کرد که به احتمال بخش اصلی محوطه در جایی در همان نزدیکی بوده و ارتفاع آن نیز به احتمال به چند متر می‌رسیده که شرایط لازم را برای فرایندهای طبیعی مانند باران فراهم می‌آورده تا مواد فرهنگی را از جای اصلی خود شسته و در بخش‌های کم ارتفاع‌تر اطراف انباشت نمایند. در ادامه به منظور شناخت بیشتر ماهیت این استقرار از نظر ویژگی‌های فن‌شناختی و گاه‌شناختی به بررسی یافته‌ها و سپس سفال‌ها خواهیم پرداخت.



طرح ۳. برش لایه‌نگاری و نمودار هریس گمانه ۳

یافته‌های ویژه (special finds)

معمولاً هنگام کاوش در محوطه‌های پیش‌اتاریخی علاوه بر دست‌ساخته‌های^۵ رایج مانند ابزارهای سنگی و سفال (به غیر از دوره‌های پارینه‌سنگی) که به‌وفور یافت می‌شوند، دست‌ساخته‌هایی مانند پیکرک، ابزارهای استخوانی، مهره‌ها و مهرهای سنگی و گلی، دست‌ساخته‌های فلزی و حتی بوم‌ساخته‌هایی^۶ مانند صدف‌ها، حلزون‌ها و یا مجموعه‌های حیوانی نصب‌شده یا آویخته به دیوار و این قبیل موارد نیز وجود دارند که معمولاً فراوانی کمتری داشته و دارای کارکردهای خاصی هستند. باوجوداینکه برخی از این دست‌ساخته‌ها می‌توانند کارکردهای روزمره داشته باشند (مانند درفش‌های استخوانی، سنگ وزنه‌ها، اشیای فلزی و غیره) اما برخی دیگر در ارتباط مستقیم با رفتارهای اجتماعی، سیاسی، آیینی و دینی افراد جوامع گذشته هستند و از این‌رو حامل اطلاعات از چگونگی رفتار و اندیشه گذشتگان است. قطعاً طبقه‌بندی، بررسی، تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی و غیر آزمایشگاهی این دست‌ساخته‌ها به اندازه مطالعه سایر مواد فرهنگی برجای مانده از گذشته، مفید بوده و به باستان‌شناسان در درک درست‌تر و دقیق‌تر جوامع انسانی گذشته یاری خواهند رساند. شوربختانه به علت تخریب شدید محوطه قبرستان نوش‌آباد و رسوبی بودن لایه‌هایی کاوش شده و همچنین پایین بودن میزان مساحت کاوش شده، هم‌شمار و هم تنوع دست‌ساخته‌های ویژه به دست آمده اندک بوده و از همین‌رو نمی‌توان اطلاعات زیادی را از بررسی آنها حاصل نمود. این یافته‌ها شامل ۱۱ شیء سنگی (دسته هاون، کوبنده، گوی سنگی و قطعات شکسته سنگی)، سه شیء استخوانی، یک میله مسی، یک قطعه سفال کارشده، یک حلزون خاکی و یک صدف دریایی است. اشیاء سنگی به دست آمده ویژگی خاصی نداشته و تنها آثار استفاده روی برخی از آنها قابل مشاهده است. یکی از اشیاء استخوانی به دست آمده، دارای شکل خاصی است (تصویر ۵). این شیء ۶ سانتی‌متر طول داشته و عرض آن در بخش مرکزی حدود ۳ و در بخش فوقانی حدود ۲ سانتی‌متر است که دارای کادری مستطیل شکل توخالی در وسط بوده که خود درون یک قاب بزرگ‌تر قرار گرفته است. قسمتی از این یافته شکسته و این امر تعیین کارکرد آن را مشکل ساخته است.

شیء استخوانی دیگر به دست آمده از محوطه، به احتمال بخش انتهایی استخوان انگشت پا یا دست یک گوسفندسان جوان است^۷ که بخش ابتدایی آن کاملاً ساییده و مدور شده و در قسمت میانی دارای

5. Artifacts

6. Ecofacts

۷. با سپاس از آقای دکتر حسین داوودی به خاطر راهنمایی‌شان در خصوص تشخیص این استخوان.

یک نوار برجسته نیز است (تصویر ۶). دست ساخته‌های استخوانی نظیر این دست ساخته از محوطه سیلک نیز به دست آمده است (گیرشمن ۱۳۷۹، لوح هفت و پنجاه و چهار، شماره ۱) و به احتمال زیاد این یافته می‌بایست دسته یک ابزار ترکیبی بوده باشد که به وسیله یک قطعه فلزی دیگر (به احتمال از جنس مس) تکمیل می‌شده است.



تصویر ۶. شیء استخوانی به دست آمده از گمانه ۲

تصویر ۵. شیء استخوانی به دست آمده از گمانه ۲

سفال‌های به دست آمده از محوطه

سفال‌های به دست آمده از محوطه قبرستان نوش آباد از سه بافت متفاوت جمع‌آوری شده‌اند که عبارت‌اند از سفال‌هایی که از سطح محوطه جمع‌آوری شدند، سفال‌هایی که از سرند کردن خاک انباشت شده توسط کشاورزان در گوشه جنوب شرق محوطه جمع‌آوری شدند و سفال‌هایی که در طی کاوش از لایه‌ها به دست آمدند. به نظر می‌رسد که سفال‌های هر سه بافت از لحاظ شکل، پرداخت‌های سطحی و فناوری ساخت، متعلق به یک دوره زمانی نه‌چندان بلند بوده و از این رو احتمالاً محوطه دارای توالی استقرار بلندی نبوده است. با این حال دسته‌بندی و گونه‌شناسی مقایسه‌ای سفال‌های به دست آمده می‌تواند در تعیین گاهنگاری نسبی محوطه راهگشا باشد.

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۶۷

در مجموع سفال‌های به‌دست‌آمده از فصل نخست کاوش در محوطه قبرستان نوش‌آباد، با توجه به آنکه بخش اصلی آن از بین رفته، چه از نظر شکل، چه از نظر نقش و چه از نظر فن، چندان گونه‌های متنوعی را شامل نشده و به‌طور کلی می‌توان آنها را به دو دسته کلی ساده و منقوش تقسیم کرد. سفال‌های ساده این محوطه شامل سفال ساده قرمز کمرنگ، سفال‌های قرمز ارغوانی و سفال‌های نخودی می‌شوند که در ادامه در مورد خصوصیات فنی و ساختاری آنها بیشتر توضیح داده خواهد شد. سفال‌های منقوش نیز از لحاظ رنگ به سه دسته نقش قرمز روی زمینه نخودی، نقش سیاه روی زمینه نخودی و نقش سیاه روی زمینه قرمز تقسیم می‌شوند. این سه گروه سفالی از نظر رنگ زمینه و رنگی که برای نقش انتخاب شده از یکدیگر تفاوت دارند؛ اما از نظر نقش مایه، این سه دسته دارای نقش مایه‌های مشترکی بوده و تفاوتی در نوع نقش مایه‌ها دیده نمی‌شود. نقش مایه‌های به‌کاررفته همگی هندسی بوده و هیچ‌گونه نقش مایه گیاهی، جانوری و یا انسانی در میان آنها دیده نمی‌شود.

سفال‌های ساده

به‌رغم تخریب شدید در مجموع تعداد ۹۳ سفال ساده از بررسی‌های سطحی و از نهشته‌های کاوش شده در گمانه‌ها به‌دست‌آمده است. این دسته از سفال‌ها به سه گروه قرمز ارغوانی با فراوانی ۲۸ قطعه، قرمز کمرنگ با فراوانی ۴۵ قطعه و نخودی با فراوانی ۲۰ تقسیم می‌شود. با توجه به اینکه کیفیت ساخت و پخت، شکل و نوع پرداخت سطح همه این سفال‌ها مشابه هم است از این‌رو در ادامه ویژگی‌های این دست از سفال‌های محوطه به‌طور کلی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

از نظر کیفیت پخت، مغز سفال‌ها به علت کم بودن مدت‌زمان پخت، دودزده بوده و گل مورد استفاده برای ساخت سفال‌ها نیز به‌خوبی ورز داده نشده است. آمیزه^۸ سفال‌ها همگی مواد آلی بوده به‌نحوی که آثار کاه و مواد گیاهی کاملاً در بدنه سفال قابل دیدن است اما در عین حال در بافت برخی از سفال‌ها سنگ‌ریزه و شن نیز دیده می‌شود (تصویر ۷). همه سفال‌ها دست‌ساز بوده و معمولاً سفال‌ها دارای دیواره ضخیم، از حدود ۸ میلی‌متر به بالا هستند. نکته قابل توجه این است که به‌طور کلی رنگ سطوح

8. Temper

در ادبیات باستان‌شناسی گهگاه از واژه شاموت به‌عنوان برابر نهاده تمپر استفاده می‌شود که کاملاً نادرست است و واژه درست آن آمیزه است. شاموت Chamoot یا گراگ Grog نوعی از آمیزه است که از طریق خردکردن گل حرارت دیده و یا سفال به دست آمده و برای جلوگیری از انقباض بیش از حد سفال هنگام خشک شدن و فرآیند پخت به بافت آن اضافه می‌شود.

داخلی و خارجی سفال‌ها از هم تفاوت دارند و در برخی موارد به علت عدم حرارت‌دهی یکدست سفال‌ها، روی سطح سفال‌ها لکه‌های روشن یا تیره به چشم می‌خورد. همچنین پوشش گلی غلیظ^۹ روی سفال‌ها نیز به علل مختلف، ترک خرده است. از نظر شکل و کارکرد نیز بیشتر سفال‌ها از نوع دهانه باز هستند و تنوع خاصی میان گروه‌های سفالی مختلف دیده نمی‌شود و همه گروه‌های سفالی دارای شکل‌های مشابهی هستند و کاملاً روشن است که هنر و فن سفالگری در مراحل ابتدایی خود بوده است. شکل سفال‌ها بیشتر شامل بشقاب‌ها و کاسه‌های کم‌عمق با دهانه باز، بدنه عمود و گهگاه مقعر، با کف تخت و ساده هستند. در برخی موارد لبه سفال‌ها با اندکی انحنا و یا با اندکی زاویه به خارج یا داخل برگشته است.



تصویر ۷. سفال‌های ساده به‌دست‌آمده از محوطه قبرستان نوش‌آباد

از آنجاکه این سفال‌ها نه از نظر شکل و صورت و نه از نظر فن و ساخت دارای ویژگی‌هایی‌اند که بتوان آنها را با جایی مقایسه کرد بنابراین نمی‌توان با اطمینان خاطر آنها را با سفال‌های به‌دست‌آمده از

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۶۹

محوطه‌های پیرامون مقایسه کرد و می‌بایست بیشتر به بررسی تحلیلی خود سفال‌ها روی آورد و در این مورد نیز جانب احتیاط را رعایت کرد. بررسی سفال‌های ساده به دست آمده از محوطه قبرستان نوش آباد چند نکته را روشن می‌کند که قابل استناد است. نخست اینکه سفال‌ها همگی دست‌ساز بوده و بیشتر دارای آمیزه کاه، با شکل‌های ساده و دهانه باز، با پوشش گلی غلیظ، بافت نه‌چندان پرداخت شده و پخت کوتاه مدت، احتمالاً در کوره‌های باز هستند که همگی ویژگی‌های ساخت سفال در مراحل اولیه یعنی دوران نوسنگی با سفال هستند؛ اما نکته‌ای که اینجا همچنان ما را در تاریخ‌گذاری نسبی این سفال‌ها محدود می‌کند این است که این مرحله اولیه تولید سفال در دوران نوسنگی در منطقه مرکزی ایران دارای دامنه زمانی طولانی از حدود ۸۰۰۰ تا ۷۳۰۰ سال پیش است (دوره سیلک ۱) و مشخص نیست که این سفال‌ها به اوایل، اواسط و یا اواخر این دوره تعلق دارند. از همین رو بررسی و مطالعه سفال‌های منقوش به دست آمده از محوطه که دارای نقش مایه‌های شاخص هستند می‌تواند در روشن‌تر شدن این امر به ما یاری رساند.

سفال‌های منقوش

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، سفال‌های منقوش را می‌توان از نظر رنگ زمینه و رنگ نقش مایه‌های اجرا شده به سه دسته شامل نقش قرمز روی زمینه نخودی، نقش سیاه روی زمینه نخودی و نقش سیاه روی زمینه قرمز تقسیم کرد اما با این حال این تقسیم‌بندی اطلاعات خاصی را در اختیار نمی‌نهد و می‌بایست بر جنبه‌های دیگر سفال تمرکز کرد تا بتوان با مقایسه آنها با سفال‌های محوطه‌های دیگر که وضعیت گاهنگاریشان مشخص است، به نتیجه معقولی نائل شد. از نظر فناوری ساخت و پخت، سفال‌های منقوش نیز مانند سفال‌های ساده، چندان ظرافتی نداشته و خمیره سفال‌ها آن‌چنان‌که در سفال‌های با کیفیت نظیر سفال‌های چشمه‌علی دیده می‌شود، خوب ورز داده نشده و دارای منافذ و خلل و فرج فراوان است. همین تخلخل باعث سبکی سفال و کاهش استحکام آن شده است. همچنین سیاه بودن مغز سفال‌ها نیز نشان از کم بودن مدت زمان پخت سفال داشته به نوعی که کربن موجود در مغز سفال فرصت اکسایش^۱ را پیدا نکرده و مغز سفال به رنگ سیاه درآمده است. از نظر ساخت نیز سفال‌های این گروه هم شامل سفال‌هایی با ضخامت کمتر از ۱۰ میلی‌متر می‌شوند که به نوعی در ساخت آنها ظرافت بیشتری به خرج داده شده و هم سفال‌های خشن و ضخیم می‌شوند که بیشتر آنها دارای مغز تیره هستند. آمیزه سفال‌ها نیز از مواد آلی تشکیل شده و همگی دست‌ساز هستند. از لحاظ فرم سفال‌ها کاملاً دارای اشکال ساده و دهانه باز، با دیواره‌های

۷۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

صاف و مقعر و گهگاه لبه برگشته به خارج هستند. بیشتر نقوش این سفالینه‌ها در قسمت خارجی ظرف اجرا شده و گهگاه لبه داخلی ظرف نیز دارای نقش است. نقش مایه‌های به‌کاررفته در تزیین سفال‌ها شامل خطوط موج افقی، خطوط زیگزاگی، نقوش لوزی شکل (نقوش حصیری) که با استفاده از خطوط مورب متقاطع ایجاد شده‌اند، مربع‌های متداخل، باندهای افقی، نقوش شطرنجی و خطوط جناغی هستند که همگی با استفاده از خطوطی کاملاً ساده و ابتدایی به وجود آمده‌اند (تصویر ۸). نقش مایه‌ها در گروه‌های مختلف سفال‌ها دیده می‌شوند و هیچ‌یک از آنها به نوع خاصی از ظروف منحصر نیست. همان‌طور که اشاره شد محل اجرای نقش بیشتر سطح بیرونی ظرف است اما باین حال گهگاه ادامه نقش از قسمت فوقانی سفال فراتر رفته و به لبه‌های درونی سفال ادامه می‌یابد. تقریباً تمامی نقش مایه‌ها، هندسی بوده و حتی یک نقش مایه گیاهی، حیوانی و یا انسانی دیده نمی‌شود.



تصویر ۸. سفال‌های منقوش به‌دست آمده از محوطه قبرستان نوش آباد

مقایسه سفال‌های محوطه قبرستان با محوطه‌های دوره نوسنگی منطقه

همان‌طور که اشاره شد با توجه به شرایط موجود محوطه و همچنین بافت‌هایی که مواد فرهنگی از آنها به‌دست آمده‌اند، چندان نمی‌توان درباره جزئیات زندگی ساکنان محوطه به توضیح و تفسیر پرداخت و مجبوریم تا با استفاده از همین میزان اندک شواهد و مدارکی که برجای مانده، در مورد گاهنگاری و همچنین ماهیت احتمالی آن فرضیه‌پردازی کنیم.

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۷۱

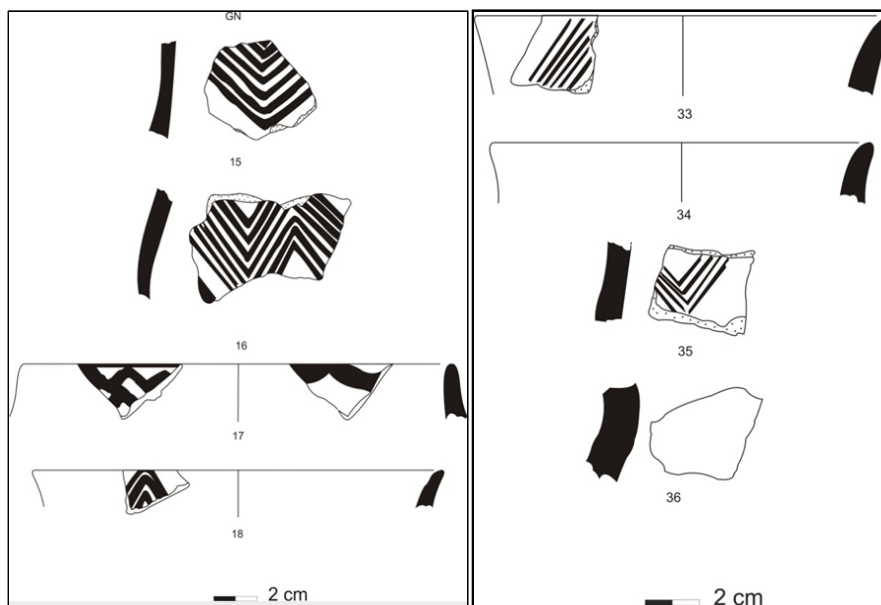
در باره گاهنگاری محوطه چند نکته کلیدی در مورد سفال‌های به دست آمده وجود دارد که می‌توان از آنها برای تعیین تاریخ تقریبی آن استفاده کرد. نخستین مورد اینکه فناوری ساخت و پخت سفال‌ها به اندازه‌ای است که می‌توان گفت سفالگران تجربه کافی برای تولید محصولی قابل قبول را داشته‌اند. این تجربه را می‌توان هم در ساخت سفال (اعم از انتخاب گل سفالگری، آمیزه، بافت، پرداخت سطح، تزئین و شکل) مشاهده کرد و هم در پخت آن (میزان و نحوه حرارت دهی). از این رو سفال‌های به دست آمده از محوطه قبرستان نوش آباد جزو مراحل اولیه صنعت سفالگری به حساب نیامده و مشخص است که صنعت سفالگری مراحل نخستین خود را گذرانده و سفالگران در مورد تولید سفال تا اندازه‌ای مجرب هستند. از طرفی ما به واسطه کاوش‌های انجام گرفته در محوطه سیلک (گیرشمن ۱۳۷۹، ملک شهمیرزادی ۱۳ و حسن فاضلی ۱۳۸۸) که حدود ده کیلومتر با محوطه قبرستان نوش آباد فاصله دارد، می‌دانیم که نخستین تجربه‌های سفالگری در دشت کاشان از حدود ۸۰۰۰ سال پیش آغاز شده و در حدود ۷۵۰۰-۷۶۰۰ سال پیش است که صنعت سفالگری آن به سطحی می‌رسد که قابل مقایسه با سفال‌های به دست آمده از محوطه قبرستان نوش آباد است. از این رو اگر فناوری تولید سفال در محوطه سیلک را به عنوان معیار در دشت کاشان در نظر بگیریم، آنگاه سفال‌های به دست آمده از قبرستان نوش آباد نمی‌توانند قدیمی‌تر از حدود ۷۵۰۰-۷۶۰۰ سال پیش باشند که به نظر منطقی هم می‌نماید. حال اگر این تاریخ حد ابتدایی استقرار در محوطه را تعیین نماید، می‌بایست به دنبال معیارهای دیگری بود که تا بتوان حد انتهایی استقرار در محوطه را بر اساس آنچه در فصل نخست کاوش به دست آمده تعیین کرد. نکته‌ای که در اینجا می‌تواند به ما یاری برساند حضور سبک‌های سفالی منطقه‌ای، مانند سبک چشمه‌علی، سبک «سیلک ۱»^{۱۱} و سبک تگرگی زاغه است. منظور از سبک‌های منطقه‌ای آن سبک‌های سفالی است هم از نظر فناوری تولید، هم از نظر شکل و هم تزئین کاملاً به یکدیگر شباهت داشته و در یک دوره خاص در یک منطقه جغرافیایی وسیع رواج پیدا می‌کنند.^{۱۲} که فقط به یک منطقه یا یک دشت خاص محدود نبوده بلکه به به عللی که در اینجا مجال بحث آن نیست، به مناطق و دشت‌های هم‌جوار و گهگاه تا مناطق بسیار دور گسترش یافته‌اند. بر اساس مطالعاتی که پیشتر انجام گرفته (بنگرید به حسین‌زاده ۱۳۸۹) تاریخ رواج سبک‌های سفالی منطقه‌ای در مرکز ایران حدود ۷۳۰۰ تا ۷۲۰۰ سال پیش است. برای مثال در این زمان است که ما شاهد

۱۱. در اینجا باید اشاره کرد که منظور از سفال سبک «سیلک ۱» آن دسته از نقش‌مایه‌ها و آن نوع پرداختی هستند که در یک نقطه‌ای از زمان پدیدار شده اما به دلایلی تا مدت زمانی بسیار طولانی مورد استفاده بوده و فراتر از یک دوره زمانی را دربر می‌گیرند. از این رو سبک «سیلک ۱» با دوره سیلک ۱ متفاوت بوده و این سبک می‌تواند در دوره‌های جدیدتر از دوره سیلک ۱ نیز رایج باشد.

۱۲. برای اطلاع از اینکه تولید این نوع سفال‌ها به صورت متمرکز در یک منطقه انجام می‌گرفته یا اینکه هر منطقه برای خود به طور مجزا به تولید این نوع سفال‌ها می‌پرداخته بنگرید به: Wong et al. 2010.

۷۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

حضور سبک سفال چشمه‌علی - که مرکز تولید آن به احتمال دشت ری بوده - در دشت‌های کاشان، قزوین، شمال کوه‌های البرز، دشت شاهرود و مناطق دورتر در شمال شرق هستیم. همچنین در همین زمان شاهد حضور سبک سفالی تگرگی زاغه - که خاستگاه آن به احتمال دشت قزوین است - در دشت‌های ری و دشت کاشان هستیم. از طرفی در همین تاریخ برخی از سبک‌های تزئین سفال - نقش نردبانی - که در دوره سیلک I در دشت کاشان رایج بوده به دشت‌های ری و قزوین نفوذ کرده و در مجموعه سفال‌های محوطه‌های این دوره دیده می‌شوند. حال در مورد محوطه قبرستان نوش‌آباد هیچ‌یک از این سبک‌های سفالی که اشاره شد، وجود ندارد. به عبارت دیگر در مجموعه سفال‌های به دست آمده از محوطه قبرستان نوش‌آباد نه سفال‌های سبک چشمه‌علی، نه تگرگی زاغه و نه سیلک I دیده نمی‌شود. اگر فرض نخست ما مبنی بر رواج سبک‌های منطقه‌ای در حدود ۷۳۰۰ تا ۷۲۰۰ سال پیش درست باشد، نبود هیچ‌یک از این سبک‌ها در محوطه قبرستان نوش‌آباد منطقیاً به این نتیجه رهنمون می‌شود که این محوطه جدیدتر از ۷۳۰۰ پیش از میلاد نیست.

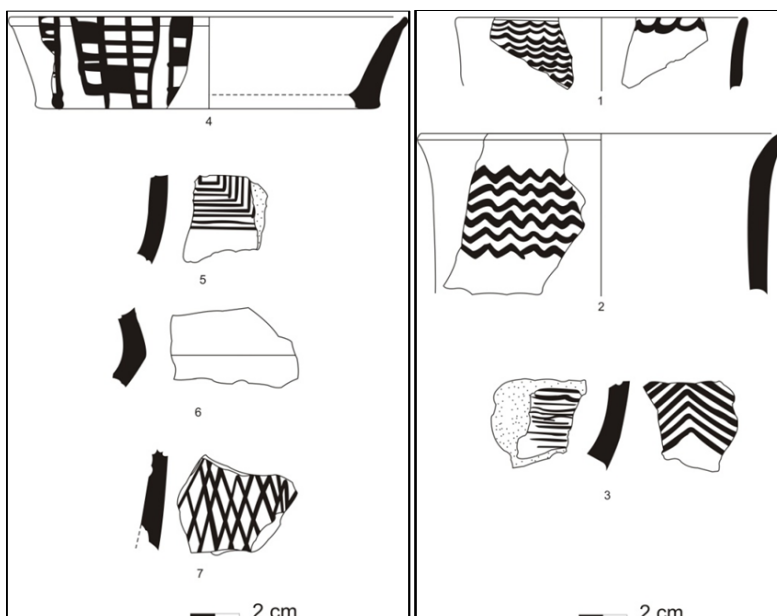


طرح ۴. سفال‌های منقوش محوطه نوش‌آباد

علاوه بر این دو معیار، شاید بتوان از شیوه‌های پرداخت سطح سفال و نوع تزئینات و نقش‌مایه‌ها هم به منظور گاهنگاری دقیق‌تر محوطه یاری گرفت. از نظر شیوه پرداخت معمولاً در سفال‌ها از لعاب گلی غلیظ استفاده شده که بیشتر به رنگ نخودی بوده و تعداد اندکی هم به رنگ اخراپی تیره هستند. در لایه‌نگاری فاضلی از تپه شمالی سیلک، حضور سفال‌هایی با لعاب گلی غلیظ به رنگ اخراپی تیره به تاریخ حدود ۷۴۰۰ سال پیش (کانتکست‌ها

قبرستان نوش آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۷۳

۵۰۹۰) می‌رسد (فاضلی ۱۳۸۸) و این در حالی است که در لایه‌های کهن‌تر از این نوع پرداخت خبری نیست. از طرفی نقش مایه‌های به کار گرفته شده در سفال‌های محوطه قبرستان نوش آباد نیز می‌تواند تا اندازه در گاهنگاری محوطه به ما یاری رساند. با وجود اینکه نمی‌توان نمونه کاملاً برابری از نقش مایه‌های سفال‌های محوطه قبرستان نوش آباد را در هیچ‌یک از محوطه‌های دوره نوسنگی منطقه مرکزی ایران - از سیلک که نزدیک‌ترین محوطه شناخته شده به آن است گرفته تا سنگ چخماق، پردیس، ازبکی، چاربنه، ابراهیم‌آباد، آق تپه و غیره پیدا کرد اما با این حال نقش مایه‌های آن تا اندازه‌ای قابل مقایسه با دوره سیلک I در محوطه سیلک هستند. برای مثال نمونه‌های مشابه - اما نه کاملاً برابر - نقش مایه‌های زیگزاگی موازی، خطوط مواج موازی، خطوط متقاطع که نقش حصیری را به وجود آورده‌اند، دالبرهای لبه داخلی و نقوش شطرنجی را می‌توان در قطعات شکسته دوره سیلک I مشاهده کرد (گیرشمن ۱۳۷۹: لوح چهلیم، بخش D، قطعات ۳، ۹، ۱۵ و ۱۶؛ لوح چهل و یک، بخش A، قطعه ۹، بخش B، قطعه ۷، بخش C، قطعه ۳). همچنین همان‌طور که پیشتر اشاره شد هیچ نقش مایه گیاهی، حیوانی یا انسانی در مجموعه سفال‌های محوطه قبرستان نوش آباد دیده نمی‌شود و همه نقش مایه‌ها هندسی و بسیار ساده هستند. از طرفی رواج نقش مایه‌های غیرهندسی در منطقه مرکز ایران به حوالی ۷۰۰۰ سال پیش و هم‌زمان با دوره چشمه‌علی است و به این ترتیب بررسی نقش مایه‌ها نیز باز به این نتیجه ختم می‌شود که به احتمال تاریخ استقرار در محوطه قبرستان نوش آباد به پیش از ۷۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد.



طرح ۵. سفال‌های منقوش به دست آمده از محوطه نوش آباد

برآیند

همان‌طور که اشاره شد شوربختانه به علت تخریب شدید محوطه در اثر فعالیت‌های انسانی، چیزی زیادی از بافت اصلی محوطه باقی نمانده و از طرف دیگر اندک یافته‌هایی هم که طی کاوش به دست آمده بیشتر از بافت‌های رسوبی و بافت‌های ثانویه به دست آمده و به جز یک لایه تقریباً برجا، در مجموع بستر باستان‌شناختی مطمئنی ندارند. ترکیب این دو عامل مطالعه و بررسی یافته‌ها را به شدت محدود کرده و از این‌رو شناخت ماهیت محوطه را دشوار می‌نماید؛ اما با این حال بررسی و تحلیل مقایسه‌ای یافته‌ها، به‌ویژه سفال‌ها، دست‌کم می‌تواند اطلاعاتی در مورد مدت‌زمان استقرار و تاریخ تقریبی آن به دست دهد که به نتایجی منجر شود. نخستین نتیجه‌ای که می‌توان از بررسی یافته‌ها و به‌ویژه سفال‌های به دست آمده از محوطه گرفت این است که آثار و لایه‌های فرهنگی برجای مانده از محوطه قبرستان نوش‌آباد، همگی متعلق به یک دوره زمانی و استقراری نه‌چندان طولانی است زیرا تمامی یافته‌ها هم از نظر سبک و صورت و هم از نظر ساخت و فناوری تقریباً همخوان و همسان بوده و بیانگر وجود دوره‌های فرهنگی مختلف نیستند. نتیجه دوم در مورد محوطه گاهنگاری آن است که به احتمال زیاد به دوره نوسنگی متأخر ۲ (۷۶۰۰-۷۲۰۰ سال پیش) تعلق دارد زیرا نه شواهدی از دوره‌های کهن‌تر مانند نوسنگی بی‌سفال و یا مراحل اولیه نوسنگی باسفال در آن دیده می‌شود و نه شواهدی از دوره‌های جدیدتر مانند مس‌وسنگ انتقالی (چشمه‌علی). حال اگر این دو نتیجه‌گیری درست باشد باید به یک پرسش ضمنی پاسخ گفت و آن اینکه چرا با وجود نزدیکی این محوطه با تپه شمالی سیلک (حدود ده کیلومتر) و وجود لایه‌های هم‌زمان در دو محوطه، نقش‌مایه‌های به کار گرفته شده در این دو محوطه شباهت زیادی به یکدیگر ندارند در حالی که در دوره بعد یعنی دوره مس‌وسنگ انتقالی (چشمه‌علی) برخی از نقش‌مایه‌های شاخص سفال‌های سیلک ۱ (و همچنین سفال نوع چشمه‌علی یا زاغه) به مناطق دوردست نفوذ کرده‌اند. شاید علت اصلی این عدم شباهت در مراحل نخست به ماهیت جوامع دوره نوسنگی که تازه یکجانشین شده بودند بازگردد. به عبارت دیگر جوامع انسانی منطقه مرکزی ایران که احتمالاً به تازگی - در حدود ۸۰۰۰ سال پیش - به زندگی یکجانشینی روی آورده بودند^{۱۳} و روستاها یا استقرارگاه‌های مستقل و خودگردانی را تشکیل داده بودند، در مراحل اولیه بیشتر در پی نشان دادن هویت مستقل خود از جوامع هم‌جوار بوده و نه تنها علاقه‌ای به تقلید از سبک‌های رایج در استقرارگاه‌های همسایه نداشتند بلکه شاید حتی وام‌گیری از سبک‌های دیگران را به‌نوعی دون شأن خود دانسته و آن را نوعی اختلال در

۱۳. البته بر اساس یافته‌هایی که تاکنون در دست داریم و ممکن است که در آینده با کشف استقرارگاه‌های یکجانشینی قدیمی‌تر در منطقه مرکزی ایران، این فرضیه رد شود.

قبرستان نوش‌آباد محوطه‌ای از دوره نوسنگی در دشت کاشان ♦ ۷۵

هویت خود قلمداد می‌کرده‌اند. به احتمال به همین خاطر است که با وجود اینکه در منطقه مرکزی ایران، چندین محوطه نوسنگی هم‌زمان وجود دارد که فاصله چندانی از یکدیگر ندارند -مانند چاربنه و ابراهیم‌آباد- اما از نظر سبک تزئین سفال شباهت چندانی به یکدیگر نداشته و شباهت‌ها بیشتر جنبه فن شناختی دارند و این وضعیت تا دوره مس‌وسنگ انتقالی (۷۲۰۰-۷۳۰۰ سال پیش) که جوامع وارد مرحله جدیدی از روابط اجتماعی می‌شوند، ادامه داشته و از این پس ما شاهد حضور سبک‌های منطقه در محوطه بسیار دور از هم هستیم.

سپاسگزاری

در پایان از گروه باستان‌شناسی کاوش محوطه قبرستان نوش‌آباد، به ویژه جناب آقای رحیم سلامتی، سرکار خانم آیلاز عبدالله‌زاده و همچنین از آقایان رابین کانیک‌گهام و کی‌پر ستریک‌لند به خاطر همکاری و زحماتی که در طی کاوش متحمل شدند، سپاسگزاری می‌شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آریامنش، شاهین ۱۳۹۳، کدام ایران، کدام فلات، باستان پژوهشی، دوره جدید، شماره ۱۷، بهار و تابستان: ۱۴۷-۱۴۸.
- فاضلی نشلی، حسن ۱۳۸۵، باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول ق.م، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضلی نشلی، حسن ۱۳۸۶، تغییرات سیاسی اجتماعی دشت قزوین، کاوش‌های باستان‌شناسی تپه قبرستان (گزارش فصل سوم)، تهران، سازمان میراث فرهنگی، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- فاضلی نشلی، حسن، هنگامه ایلخانی، آرمینه مارقوسیان، امیر بشکنی؛ ۱۳۸۶ الف، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی و لایه‌نگاری تپه چهاربنه دشت قزوین ۱۳۸۵، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، ویژه‌نامه نهمین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، جلد اول: ۳۵۳-۳۷۵.
- فاضلی نشلی، حسن، هنگامه ایلخانی، آرمینه مارقوسیان، امیر بشکنی؛ ۱۳۸۶ ب، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی و لایه‌نگاری تپه ابراهیم‌آباد دشت قزوین ۱۳۸۵، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، ویژه‌نامه نهمین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، جلد اول: ۳۷۵-۴۰۶.
- فاضلی نشلی، حسن، رابین کانیک‌گهام، حمیدرضا ولی‌پور، روث یانگ، گوین گیل‌مور، مهران مقصودی، ۱۳۸۶ ج، گزارش مقدماتی فصل دوم کاوش محوطه باستانی تپه پردیس ۸۵-۱۳۸۴، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، ویژه‌نامه نهمین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، جلد اول: ۴۰۶-۴۳۷.
- فاضلی نشلی، حسن ۱۳۸۸، گزارش مقدماتی کاوش در محوطه سیلک، سازمان میراث فرهنگی کشور (چاپ‌نشده).

۷۶ ♦ صرف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

روستایی، کوروش ۱۳۹۱، فلات مرکزی، مرکز فلات، شمال مرکزی: کشاکش نام و جای، باستان پژوهشی، دوره جدید، شماره ۱۳-۱۲، زمستان ۱۳۹۱: ۱۱۴-۱۲۶.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۹، سیلک کاشان، ترجمه اصغر کریمی، جلد اول، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران. مجیدزاده، یوسف ۱۳۷۷، گزارش مقدماتی نخستین فصل حفاریات باستان‌شناختی در محوطه ازبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۷۷، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال سیزدهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، شماره پیاپی ۲۵، تاریخ انتشار شهریور ۱۳۷۹.

ملک‌شهمیرزادی، صادق؛ ۱۳۸۲، ایران در پیش‌ازتاریخ، باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی کشور.

ملک‌شهمیرزادی، صادق؛ ۱۳۸۵، سیلک کهن‌ترین روستای محصور ایران: گزارش نهایی طرح بازنگری سیلک، پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

نگهبان، عزت‌الله. ۱۳۵۶، حفاری دشت قزوین (فصل‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۰)، مارلیک شماره ۲.

ب) غیرفارسی

McCown, Donald E. 1942, *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, Oriental Institute of the University of Chicago, *Studies in Ancient Oriental Civilization* 23, The University of Chicago Press.

Schmidt, Erich F. 1937 *Excavation at Tepe Hissar Damghan*. Philadelphia, the University Museum, the University of Pennsylvania Press.

Wong E. H., Petrie C. A, and Fazeli H. 2010, *Cheshmeh-Ali Ware: A Petrographic and Geochemical Study of Transitional Chalcolithic Period Ceramic Industry on the North Central Plateau of Iran*, Iran, Vol. 48, pp. 11-26.

بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی- مروی و جنوب شرق ایران مطالعه موردی: یافته‌های فرهنگ بلخی- مروی در شهداد

حامد طهماسبی زاوه*، دکتر فرشید ابروانی قدیم**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

**استادیار باستان‌شناسی دانشکده حفاظت و مرمت دانشگاه هنر اصفهان

چکیده

یکی از مسائل مهم در زمینه شناخت فرهنگ بلخی- مروی، شناسایی حوزه گسترش جغرافیایی یا ترسیم مرزهای نفوذ این فرهنگ است. در این زمینه، بررسی میزان نفوذ این فرهنگ در مناطق جنوب شرقی ایران، از اهمیت شایانی برخوردار است. کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی در طی دهه اخیر، به شناسایی استقرارگاه‌ها و گورستان‌های مرتبط با فرهنگ بلخی- مروی در جنوب خراسان (گوند باغستان، بکنندای طبس، رزه درمیان و سرتخته باراز) منجر شده است. این امر نشان از گسترش این فرهنگ به سمت جنوب شرق ایران دارد. علاوه بر این مهم، آثار و یافته‌های مرتبط با فرهنگ بلخی- مروی از منطقه کرمان (شهداد، جیرفت و یحیی) و بلوچستان ایران (خوراب، دامین، بمپور و گورستان شماره ۱۴) شناسایی شده است. بیشترین حجم یافته‌های باستان‌شناسی مرتبط با فرهنگ بلخی- مروی در این مناطق، از محوطه شهداد به دست آمده است. به منظور درک روابط میان این دو منطقه و بررسی احتمال وجود استقرارهای این فرهنگ و گسترش آن در استان کرمان، این نوشتار به بررسی ارتباطات تجاری، فرهنگی و تأثیر و تأثرات میان محوطه شهداد و فرهنگ بلخی- مروی اختصاص یافته است.

بررسی و مطالعه موارد تشابه موجود میان شهداد و فرهنگ بلخی- مروی (ستون‌های مینیاتوری، تدفین‌های یادمانی، عصاهای قدرت، سرناها، تبرها، آینه‌ها، سرمه‌دان‌ها، ظروف مرمی، کلریتی و فلزی)، به نوعی دلالت بر وجود ارتباطات گسترده تجاری و فرهنگی میان این دو منطقه دارد. همچنین وجود برخی از سنت‌های تدفینی فرهنگ بلخی- مروی در شهداد از جمله تدفین‌های یادمانی و نوع خاصی از گورنهادها همچون ستون‌های مینیاتوری، موزاییک‌ها، سربندها، عصاهای قدرت و سرناها، در برخی از گورهای شهداد بر مهاجرت گروه‌های انسانی از گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی به سمت شهداد و همچنین گسترش نظام اعتقادی و فرهنگی فرهنگ بلخی- مروی در شهداد، حکایت دارد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ بلخی- مروی، شهداد، روابط تجاری، تأثیر و تأثرات فرهنگی.

پیشگفتار

فرهنگ بلخی-مرویی، به مجموعه‌ای از محوطه‌های استقرار که متعلق به ۲۳۰۰-۱۵۰۰ پم اطلاق می‌شود که در پهنه جغرافیایی جنوب ترکمنستان، شمال شرق ایران، شمال افغانستان و بخش‌هایی از تاجیکستان و ازبکستان شکل گرفته و گسترش یافته است. از ویژگی‌های بارز این فرهنگ، وجود گونه‌های شاخص سفالی، استفاده فراوان از فلز مفرغ و فلزات گران بها همچون طلا و نقره، وجود انواع کالاهای شأن‌زا و روزمره است که از سنگ‌های بومی و وارداتی شامل لاجورد، کلریت، عقیق، فیروزه و مرمر ساخته شده‌اند. علاوه بر آن، مجموعه‌ای از اشیاء منحصر به فرد و به احتمال آیینی از جمله ستون‌های مینیاتوری مرویی، پیکرک‌های ترکیبی بلخی، عصاهای قدرت، سُرناها، تبرهای تشریفاتی و مهم‌تر از همه مراسم و شیوه‌های تدفین (تدفین حیوانی، تنوع و کثرت گورنهاد، گذاشتن غذا همراه مردگان و گورهای یادمانی)، در شکل‌گیری این مجموعه ارزشمند نقش داشته‌اند.

اصطلاح مجموعه باستان‌شناسی بلخی-مرویی (BMAC)^۱ را ساریانیدی در کاوش‌های افغانستان در اواخر دهه ۱۹۷۰ م انتخاب و استفاده کرد و باستان‌شناسان بسیاری از جمله هیبرت نیز از آن استفاده کردند (Hiebert & Lemberg-Karlovsky 1992: 2 / Hiebert 1994: 1). استفاده از این نام از طرف ساریانیدی علاوه بر پیشگام بودن کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه و شباهت میان آثار و یافته‌های این دو منطقه، بدین سبب بود که وی، گستره این فرهنگ را در محدوده دو منطقه بلخ و مرو می‌دانست (Sarianidi 2002: 86-87).

گاهنگاری فرهنگ بلخی-مرویی

گاهنگاری این فرهنگ را می‌توان به دو دوره زمانی، دوران اوج و شکوفایی (۲۳۰۰ تا ۱۷۵۰ پم) و دوران فروپاشی و انحطاط تدریجی (۱۷۵۰ تا ۱۴۰۰-۱۵۰۰ پم) تقسیم کرد (Luneau 2015: 303؛ فرانکفورت ۱۳۹۲: ۱۶۶). در گاهنگاری این فرهنگ بین باستان‌شناسان اختلافاتی وجود دارد. برای شروع این فرهنگ، تاریخ‌های ۲۳۰۰/۲۵۰۰ پم (Francfort 1994: 272)، ۲۳۰۰ پم (باصفا و رحمتی ۱۳۹۱: ۶۱۴؛ Biscione & Vahdati 2011: 238)، بازه ۲۲۰۰ پم (Lemberg-Karlovsky 2013: 22; Hiebert 1994: 80) و تاریخ ۲۳۰۰ تا ۲۲۵۰ پم پیشنهاد شده است (Sarianidi 2008: 65). سپس ساریانیدی تاریخ ۲۴۰۰ پم را با توجه به

1. Bactria Margiana Archaeological Complex

بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مروی و جنوب شرق ایران ♦ ۷۹

کاوش‌های گورستان سلطنتی گنورتپه ارائه کرد (Sarianidi & Dubova 2010: 5). تاریخ ۲۴۰۰ پم که برای شروع این فرهنگ پیشنهاد شده و با فاز کللی در مرو، داشلی ۳ در بلخ و نمازگا V در کوهپایه‌های شمالی کوپت‌داغ هم‌زمان است (Cattani & et al. 2008: 43) به نظر به واقعیت نزدیک‌تر است. برای پایان این فرهنگ تاریخ ۱۷۰۰ پم (Lemberg-Karlovsky 2013: 22; Biscione & Vahdati 2011: 238؛ باصفا و رحمتی ۱۳۹۱: ۶۱۴) و تاریخ ۱۵۰۰ تا ۱۴۰۰ پم پیشنهاد شده است (Hiebert 1994: 8; Luneau 2015: 304). فرانکفورت تاریخ ۱۳۰۰/۱۵۰۰ پم (Francfort 1994: 272) و برخی دیگر تاریخ ۱۳۰۰ پم که با پایان فاز تاخیربای ۳ در مرو، پایان فاز بوستان در بلخ و پایان نمازگا VI در کوهپایه‌های کوپت‌داغ هم‌زمان است پیشنهاد داده‌اند (Cattani & et al. 2008: 43).

بعد از ارائه گاهنگاری‌های باستان‌شناسان در زمینه گاهنگاری فرهنگ بلخی-مروی می‌توان تاریخ ۲۴۰۰-۲۳۰۰ پم را برای شروع این فرهنگ در شمال شرق ایران، واحه مرو و منطقه بلخ جنوبی پیشنهاد کرد. همچنین تاریخ ۲۰۰۰ پم را برای شروع این فرهنگ در منطقه بلخ شمالی و بلخ شرقی پیشنهاد می‌شود. به نظر صحیح می‌رسد که این فرهنگ تا حدود ۱۳۰۰ پم به حیات خود ادامه داده است و سپس در فرهنگ‌های عصر آهن منطقه مستحیل شده است.

شهاد

محوطه شهاد در دشت تکاب در جنوب غربی دشت لوت و در شرق استان کرمان قرار گرفته است. شکوفایی و رونق شهاد بیشتر مدیون موقعیت جغرافیایی آن بوده است؛ نقطه‌ای مهم و کلیدی و مرکز انشعاب و تقسیم راه‌های ارتباطی زمینی که هم‌اکنون نیز استان‌های کرمان، خراسان و سیستان را به یکدیگر متصل می‌سازد (اسکالونه ۱۳۹۴: ۶۸).

در سال ۱۳۴۶ ه.ش؛ هنگام پژوهش‌های جغرافیایی گروه جغرافیای دانشگاه تهران در دشت لوت، محوطه شهاد شناسایی شد. این محوطه باستانی بیش از ۶۰ کیلومتر مربع وسعت دارد (کابلی ۱۳۹۴: ۲۸۴). کاوش‌های شهاد از سال ۱۳۴۸ ه.ش پس از یک بررسی بیست‌روزه در دشت تکاب در نزدیکی گورستان اصلی A آغاز و در سال ۱۳۵۶ ه.ش پایان یافت (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۵). بعد از انقلاب نیز کاوش‌های باستان‌شناسی در شهاد را میرعابدین کابلی در سال ۱۳۷۳-۱۳۸۲ ه.ش با تمرکز بر شناخت بخش‌های مسکونی در محوطه شهاد ادامه داد (کابلی ۱۳۹۱: ۱۰۱).

۸۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

ترانشه A یا گورستان اصلی (۵۰×۱۰۰ متر)، بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۶ ه.ش حفاری و در طی آن تعداد زیادی از گورهای این گورستان کاوش شد. ترانشه B (۱۰×۱۰ متر)، در ۳۰۰ متری شمال ترانشه A واقع شده است. قبور (در مجموع هشت تدفین در این ترانشه کاوش شده است) این قسمت دارای غنای بیشتری به لحاظ گورنهادها بودند که شامل اشیایی از جنس مفرغ، سنگ مرمر، کلریت و همچنین مهره‌های ساخته شده از سنگ لاجورد و عقیق می‌شدند. ترانشه C (۱۰×۱۵ متر)، در ۶۰۰ متری شمال غربی ترانشه A واقع شده و از آن هشت گور و دو کوره (به احتمال کوره ذوب فلز)، شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۸۳) همچنین در سال ۱۳۵۶ ه.ش گمانه‌های پراکنده‌ای در بخش D که در هشتصد متری شمال ترانشه A قرار داشت؛ کاوش شد که بیشتر کوره‌های ذوب مس را شامل می‌شود (حاکمی ۱۳۸۵: ۱۹۹؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۷۰) تاریخ ۲۲۰۰-۲۰۰۰ پم برای مجموعه D پیشنهاد شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۵۲). در مجموع ۳۸۳ عدد گور طی کاوش‌های شهاد در قبل از انقلاب کاوش شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۹۷).

در شمال بخش‌های B و C، تپه‌ای کم‌ارتفاع به نام ده‌خان تپه قرار دارد. این تپه، شامل یک لایه استقرار بر یک تپه طبیعی است. انواع ابزار کار سنگ‌تراشی، سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی از جمله عقیق، لاجورد و فیروزه بر سطح تپه شناسایی شده است. علاوه بر این موارد، شناسایی سنگ‌ها و مهره‌های نیمه‌تراشیده از انواع سنگ‌های مختلف در این تپه، نشان‌دهنده وجود یک کارگاه ساخت و پرداخت سنگ و مهره در ده‌خان تپه است (کابلی ۱۳۶۸: ۶۹).

گاهنگاری شهاد

توالی فرهنگی در شهاد به دلیل ویژگی‌های خاص جغرافیایی به صورت افقی و نه عمودی است. مدارک گردآوری شده از شهاد نشان‌دهنده چهار دوره اصلی و زیردوره‌هایی به شرح ذیل هستند که مجموعاً یک دوره ۱۵۰۰ ساله را بین آخرین سده‌های هزاره چهارم تا نیمه هزاره دوم پم را در برمی‌گیرد (اسکالونه ۱۳۹۴: ۷۲).

دوره	بازه زمانی (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۳۹-۲۵۲)
تکاب IV2	۲۷۵۰-۳۱۵۰ پم
تکاب IV1	۲۴۵۰ ^۲ -۲۷۵۰ پم
تکاب III2	۲۲۰۰-۲۴۵۰ پم

۲. اسکالونه تاریخ ۲۵۰۰ پم را برای پایان این دوره، پیشنهاد کرده است (اسکالونه ۱۳۹۴: ۷۳).

۸۱ ♦ بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مرویی و جنوب شرقی ایران

تکاب III1	۱۹۰۰-۲۲۰۰ پم
تکاب II2	۱۷۰۰-۱۹۰۰ پم
تکاب II1	۱۵۰۰-۱۷۰۰ پم
تکاب I	۱۵۰۰ پم و آغاز دوره تاریخی

- (۱) تکاب IV2: ۳۱۵۰-۲۷۵۰ پم؛ آثار این دوره از بررسی‌های سالواتوری در اواخر دهه ۶۰ میلادی در بخش شرقی گورستان A و مرکز دشت تکاب شناسایی شده است.
- (۲) تکاب IV1: ۲۷۵۰-۲۴۵۰ پم؛ مدارک مربوط به این دوره از یک ترانسه (۸×۱۲ متر) از شمال شرقی گورستان A شناسایی شده که شامل ۱۷ تدفین با گورنهاده‌هایی همچون ظروف سفالی نخودی، ۱۳ شیء مفرغی و ۷ ظرف کلریتی از نوع سری قدیم بوده است.
- (۳) تکاب III2: ۲۴۵۰-۲۲۰۰ پم؛ این دوره بر اساس تدفین‌های شناسایی شده در ترانسه‌های II-I در شمال گورستان اصلی شناسایی شده است (اسکالونه ۱۳۹۴: ۷۷).
- (۴) تکاب III1: ۲۲۰۰-۱۹۰۰ پم؛ آثار این دوره از قبور شناسایی شده در ترانسه‌های II در شمال گورستان اصلی شناسایی شده است (همان، ۷۹). ستون‌های مینیاتوری شهادت به این دوره تعلق دارند (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۶) همچنین بخش D که در شمال گورستان اصلی قرار دارد به بازه زمانی ۲۲۰۰-۲۰۰۰ پم تاریخ‌گذاری شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۵۲).
- (۵) تکاب II2: ۱۹۰۰-۱۷۰۰ پم؛ این دوره فرهنگی در گورستان B شناسایی شده است. در مجموع شش گور نزدیک به هم در آن کاوش شده که از لحاظ گونه‌شناسی ساختاری با گورستان اصلی A تفاوت چندانی را نشان نمی‌دهد^۳. سفال‌های این دوره شامل نوعی سفال قرمز رنگ است که در بعضی موارد

۳. تدفین‌های ذیل در گورستان B، کاوش شده است:

- تدفین ۰۴۲: در این گور فقط یک ظرف مرمری استوانه‌ای وجود داشت (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۲۹؛ شیء شماره ۰۳۷۰).
- تدفین ۰۴۳: در این گور ۵ ظرف سفالی نخودی رنگ ساده، دو ظرف مفرغی، یک تبر، سه عدد دستبند مفرغی، مهره‌های گردنبند از جنس عقیق و لاجورد شناسایی شد (همان ۳۳۰).
- تدفین ۰۴۴: در این گور یک سنجاق و دو دستبند مفرغی، یک ظرف از جنس سنگ صابون، مهره‌های عقیق، لاجورد و سنگی سفید رنگ شناسایی شد (همان ۳۳۱).
- تدفین ۰۴۵: دو عدد ظرف سفالی نخودی و ساده، یک آینه، سه سنجاق، یک دستبند، یک ظرف، یک عدد تبر و یک اسکنه مفرغی به همراه یک ظرف صابونی و یک ظرف مرمری به‌عنوان گورنهاده از این تدفین شناسایی شد (همان ۳۳۲).
- تدفین ۰۴۶: این تدفین به‌شدت تخریب شده بود و فقط یک عدد صدف از آن شناسایی شد (همان ۳۳۳).
- تدفین ۰۴۷: از این گور، چهار عدد ظرف سفالی، یک تبر مفرغی و یک ظرف از جنس سنگ صابون شناسایی شد

۸۲ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

علائم موسوم به نشانه‌های سفالگران به صورت کنده بر آنها دیده می‌شود. علاوه بر آن نوعی سفال قرمز رنگ ساده و غیر منقوش نیز دیده می‌شود. اشیاء فلزی متنوع که شامل آئینه‌ها، تبرها، ظروف و دستبندها می‌شود؛ قابل مقایسه با شهر سوخته IV، حصار IIIIC، ترنگ تپه IIIIC و تپه یحیی IVA است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۲؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۸۳). حاکمی معتقد است که آثار فلزی این دوره، شباهتی به آثار دوره III ندارند، در عوض اشیاء سنگی نشان‌گر نوعی تداوم هنر سنگ تراشی آثار گورستان A است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۳).

(۶) تکاب III: ۱۷۰۰-۱۵۰۰ پم؛ این دوره فرهنگی از حفاری یک ترانسه ۱۰×۱۰ متر در شمال غربی گورستان اصلی شناسایی شده است. در این ترانسه، هشت گور شناسایی شده که با عنوان گورستان C، معرفی شده است^۴. کمبود یافته‌ها و مدارک به دست آمده از این گورستان، باعث به وجود آمدن مشکلاتی

(همان). تبر مفرغی این تدفین یک تیغه انحنادار و بلند دارد و در یک روی تیغه آن صحنه نزاع شیر و گاو نشان داده شده و روی دیگر نقش دو ماهی به نمایش درآمده است. این تبر از نظر جنس و فرم به تبر به دست آمده از بلخ و دو تبر که از خنیمان به دست آمده، شبیه است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۳).

حاکمی علاوه بر تدفین‌های فوق، دو تدفین ۰۱۰ و ۰۱۱ را به این ترانسه متعلق می‌داند.

تدفین ۰۱۰: هفت ظرف سفالی نخودی، یک ظرف لوله‌دار و یک ظرف ساده مفرغی

تدفین ۰۱۱: دو ظرف سفالی نخودی، یک نوار نقره‌ای (پیشانی‌بند)، دو عدد حلقه نقره‌ای، ۳۲ عدد مهره نقره‌ای، ۳ عدد سنجاق مفرغی، چهار ظرف مفرغی، درفش، آینه و مته مفرغی، سه عدد دستبند و دو عدد آویز مفرغی، یک عدد ظرف مرمری (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۹۳-۲۹۴).

۴. هشت تدفین ذیل در گورستان C، کاوش و شناسایی شده است:

(۱) تدفین ۰۴۸: سه عدد ظرف سفالی، سه عدد سنجاق، یک دستبند مفرغی و دوازده مهره عمیق مجموع گورنهاده این تدفین بودند (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۳۵).

(۲) تدفین ۰۴۹: از این گور، چهار عدد ظرف سفالی نخودی، یک کاسه سفالی خاکستری، تبر، اسکنه و یک چاقوی مفرغی و تعدادی مهره سنگی شناسایی شد (همان ۳۳۶).

(۳) تدفین ۰۵۰: دو عدد ظرف سفالی نخودی، یک عدد ظرف خاکستری، یک سرپیکان، ظرف، چاقو، تبر، اسکنه، سنجاق، نیزه و یک شیء لوله مانند از جنس مفرغ و تعدادی مهره سنگی سفید از جمله گورنهاده‌های این تدفین بودند (همان ۳۳۷).

(۴) تدفین ۰۵۱: از این گور سه ظرف سفالی نخودی، یک عدد ظرف خاکستری، ۱۲ عدد سنجاق مفرغی، یک حلقه مفرغی و یک گوشواره از آلیاژ نقره و سرب شناسایی شد (همان ۳۳۸).

(۵) تدفین ۰۵۲: از این گور تنها شش عدد ظرف سفالی نخودی شناسایی شد (همان ۳۳۹).

(۶) تدفین ۰۵۴: از این گور تنها یک عدد ظرف سفالی شناسایی شد (همان ۳۴۰).

(۷) تدفین ۰۵۴: از این گور دو ظرف سفالی خاکستری و یک عدد ظرف سربی شناسایی شد (همان ۳۴۲).

۸۳ ♦ بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی- مروی و جنوب شرق ایران

در تفسیر و تشریح این مواد شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۲؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۸۴).

(۷) تکاب I: ۱۵۰۰ پم اسکالونه ۱۳۹۴: ۷۳).

شباهت‌های میان شهداد و فرهنگ بلخی- مروی

در میان استقرارهای جنوب شرق ایران، شهداد بیشترین وجه تشابه را به لحاظ شباهت آثار و یافته‌ها با فرهنگ بلخی- مروی دارد. موارد ذیل از جمله مهم‌ترین موارد تشابه میان شهداد و فرهنگ بلخی- مروی است:

تدفین‌های یادمانی

در طول کاوش‌های قبل از انقلاب در شهداد قبوری شناسایی می‌شود که باوجود داشتن گورنهاد فاقد اسکلت انسانی بوده‌اند^۵ (حاکمی ۱۳۸۵: ۸۸-۸۹؛ هیبرت و کارلوسکی ۱۳۸۶: ۱۱ Lamberg- Karlovsky & Hiebert 1992: 135)، این تدفین‌ها از نوع تدفین‌های یادمانی است که یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تدفینی در گستره فرهنگ بلخی- مروی به شمار می‌رود. در بازه زمانی (۲۳۰۰-۱۵۰۰ پم) در گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی از تغلق ۱، تغلق ۲۱، گنور، اُلغ‌تپه، شهرک فیروزه و محوطه چلو، تدفین‌های یادمانی شناسایی شده است.

ستون‌های مینیاتوری

ستون‌های مینیاتوری و صفحه‌های گرد مرمری، یکی از تولیدات و ویژگی‌های شاخص فرهنگ بلخی- مروی است. این آثار عموماً به همراه هم و بیشتر از ساختارهای تدفینی به دست می‌آیند. این اشیاء در شمال شرق ایران از تپه حصار دامغان (Schmidt 1937: Pl, LXI & LXII)، تَرنگ‌تپه (Deshayes 1974: 491)، شاه‌تپه (Arne 1945: pl, XXVI, Fig, 195)، محوطه چلو (گفت‌وگوی شخصی با وحدتی ۱۳۹۳)، در شرق ایران از گورستان رزه درمیان (سروش و یوسفی ۱۳۹۳: ۲۷۲)، گوند باغستان فردوس (فرجامی ۱۳۹۴: ۲۱)، در جنوب ترکمنستان از گنور (Sarianidi 2007: 110-111)، آلتین‌تپه (Masson 1988, Pl, XXXVIII)، اُلغ‌تپه

(۸) تدفین ۰۰۵۵: از این گور هفت ظرف سفالی قرمز رنگ، دو ظرف صابون و سنجاق مفرغی شناسایی شد (همان ۳۴۲).

۵. به‌عنوان نمونه می‌توان به گور شماره ۵۴ در ترانشه C اشاره کرد (حاکمی ۱۳۸۵: ۸۸ و ۳۴۲).

(Lecomte 2013: 182)، کللی IV (Hiebert 1994: 19) تغلق ۱ (Hiebert 1994: 23) و تغلق ۲۱ (Sarianidi 2007: 111/ Hiebert 1994: 22) و در نهایت از شمال غرب افغانستان از داشلی و هیردای تپه شناسایی شده‌اند (Kohl 1984: 159-173).

در شهداد نیز ۲۳ عدد ستون مینیاتوری از تدفین‌های گورستان A (تدفین‌های شماره ۵۷، ۶۰، ۷۵، ۷۸، ۸۰ (۲ عدد)، ۱۰۴، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۸۸a، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۷۷ (۲ عدد)، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۷۱) شناسایی شده است. حاکی این ستون‌ها را به دوره III1 (۱۹۰۰-۲۲۰۰ پم) متعلق می‌داند (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۶).

هرچند حاکی به وجود صفحه‌های گرد سنگی در شهداد اشاره‌ای نمی‌کند و عکسی از این آثار را منتشر نکرده است اما سالواتوری معتقد است که ۷ عدد صفحه گرد سنگی از گورهای شماره ۷۵، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۶۷ و ۲۷۴ شناسایی شده است (Salvatori 2008b: 90). با توجه به اهمیت موضوع به بررسی یک‌به‌یک هر یک از گورهای مذکور پرداخته خواهد شد تا صحت و سقم نظر سالواتوری روشن شود.

- گور ۷۵: بر اساس گزارش‌های منتشرشده از شهداد، از گور شماره ۷۵، هفت عدد ظرف سفالی، یک عدد ظرف کلریتی، دو شیء فلزی، دو ظرف مرمی و یک ستون مینیاتوری گزارش شده و شیء سنگی دیگری که بتوان آن را صفحه گرد سنگی نامید، شناسایی نشده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۶۲).
- گور ۱۴۲: شیء سنگی استوانه‌ای شکل به شماره ۱۴۹۰ به طول ۹۲ سانتی‌متر به احتمال یک عصای قدرت باشد. در این گور شیء سنگی دیگری که بتوان آن را صفحه گرد سنگی نامید، شناسایی نشده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۲۰).
- گور ۱۹۳: در این گور دو شیء سنگی با کاربری نامشخص معرفی شده است. شیء شماره ۲۲۶۰ به طول ۱۰۲ سانتی‌متر به احتمال عصای قدرت باشد و شیء شماره ۲۲۶۴ یک قطعه سنگ تخت و بدون ابعاد مشخص ذکرشده است که هیچ‌کدام از این اشیاء نمی‌تواند یک صفحه گرد سنگی باشد (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۷۰).
- گور ۲۰۶: در این گور، شیء شماره ۲۴۷۴ به ابعاد ۲۱×۱۲ سانتی‌متر یک ستون مینیاتوری کوچک است و شیء سنگی استوانه‌ای شکل به شماره ۲۴۷۳ به طول ۹۲ سانتی‌متر به احتمال یک عصای قدرت باشد. در این گور شیء سنگی دیگری که بتوان آن را صفحه گرد سنگی نامید، شناسایی نشده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۸۴).
- گور ۲۱۱: در این گور، شیء شماره ۲۵۵۵ به ابعاد ۲۱×۱۲ سانتی‌متر یک ستون مینیاتوری کوچک است

بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مروی و جنوب شرق ایران ♦ ۸۵

و شیء سنگی استوانه‌ای شکل به شماره ۲۵۵۶ به طول ۹۸ سانتی متر به احتمال یک عصای قدرت باشد. در این گور شیء سنگی دیگری که بتوان آن را صفحه گرد سنگی نامید، شناسایی نشده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۹۰)

- گور ۲۶۷: حاکمی شیء شماره ۳۲۰۴ را این گونه توصیف می‌کند «یک قطعه سنگ استوانه‌ای شکل خاکستری‌رنگ به اندازه ۵۰ سانتی متر». با توجه به ناقص بودن اطلاعات از سایر ابعاد و اندازه‌های این گورنهاد، نمی‌توان با قاطعیت درباره آن سخن گفت (حاکمی ۱۳۸۵: ۵۴۳).
- گور ۲۷۴: گورنهاد‌های این گور شامل ۵ عدد ظرف سفالی، یک ظرف فلزی و سه عدد سنگ خاکستری‌رنگ است. ابعاد و اندازه این سه عدد سنگ مشخص نشده است و در تصویر مربوط به این گور نیز، یافته‌ای که به صفحه‌های گرد سنگی شبیه باشد، دیده نمی‌شود (حاکمی ۱۳۸۵: ۵۵۰). بنابراین و تا پیش از ارائه دلایل متقن و جدید در زمینه وجود صفحه‌های گرد سنگی در شهداد، وجود این گونه از آثار در شهداد نفی می‌شود.

عصاهای قدرت

این اشیاء از سنگ به صورت یکپارچه و به صورت استوانه‌ای ساخته شده که در قسمت پایانی باریک‌تر می‌شود. در قسمت سر عموماً یک گودی مخروطی شکل قابل مشاهده است. این اشیاء بین ۹۰ سانتی متر تا ۲ متر طول دارند. از آنها با تعبیر عصای یا نماد قدرت و عصای سلطنتی یاد شده است. در گنورتپه از هریک از تدفین‌های ۳۲۰۰ و ۳۲۲۰، دو عدد عصای قدرت به دست آمده است (Luneau 2014: 150-154/ Sarianidi 2005: 225, Fig:88). یک عصای قدرت نیز از تدفین ۱۵۰۰ در گنورتپه شناسایی شده است (Sarianidi 2007: 33, Fig:7). در آلتین‌تپه نیز از تدفین شماره ۳۶۲، بر جسد، یک عصای قدرت قرار داشته است (Masson 1988: 54 & Pl:XXVIII). در شمال شرق ایران از دینه شماره یک تپه گنج در تپه حصار (اشمیت ۱۳۹۱: ۳۷۲، تصویر ۶۴) و نیز در کنار دینه بازگیر، یک عصای قدرت به دست آمده است (عباسی ۱۳۹۴: ۶۰ تصویر ۵: ۲۵). یک عدد عصای قدرت از تدفین یادمانی شماره یک در گورستان مهرگاره VIII به دست آمده است (Santoni 1984: 52) و از کویت (Jarrige & Hassan 1985: 150-166) به دست آمده است. در شهداد نیز، شش عدد سنگ استوانه‌ای باریک خاکستری‌رنگ، موسوم به عصای قدرت به طول

بین ۹۲ تا ۱۰۲ سانتی متر شناسایی شده است.

- (۱) گور شماره ۰۳۸: یک عدد عصای قدرت به طول ۱۰۲ سانتی متر به شماره ۰۳۲۷ شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۲۳).

- ۲) گور شماره ۱۴۲: به طول ۹۲ سانتی متر به شماره ۱۴۹۰ شناسایی شده است (همان ۴۲۰).
- ۳) گور شماره ۱۹۳: به طول ۱۰۲ سانتی متر به شماره ۲۲۶۰ شناسایی شده است (همان ۴۷۰).
- ۴) گور شماره ۲۰۱: شیء شماره ۲۳۹۰ در این گور شناسایی شده و طول آن ذکر نشده است (همان ۴۷۸).
- ۵) گور شماره ۲۰۶: به طول ۹۲ سانتی متر به شماره ۲۴۷۳ شناسایی شده است (همان ۴۸۴).
- ۶) گور شماره ۲۱۱: به طول ۹۸ سانتی متر به شماره ۲۵۵۶ شناسایی شده است (همان ۴۹۰).

سربند

سربندها به عنوان یک وسیله تزئینی کاربرد داشته است و از فلزاتی همچون طلا، نقره و مفرغ ساخته می شده است. بر اساس یافته های باستان شناسی از گورستان گنور، استفاده از آن به عنوان سربند، مشخص شده است. در این گورستان در تدفین شماره ۵۴۹، یک عدد سربند نقره ای در قسمت پیشانی جسد یک زن ۲۰-۲۵ ساله شناسایی شده است (Sarianidi 2007: 94- Fig:120). این اشیاء شامل یک ورق باریک به پهنای بین دو تا پنج سانتی متر و طول بین ۳۰ تا ۵۰ سانتی متر است. در دو طرف این ورق (در قسمت انتهایی)، یک یا دو سوراخ دیده می شود که برای بستن آن بر پیشانی با نخ، کاربرد داشته است.

چهار عدد سربند نقره ای از تدفین های شماره ۳۹۷، ۵۴۹ (Ibid 94, Fig: 121)، ۱۱۳۰ و ۱۷۹۹ به دست آمده است. یک سربند طلایی نیز در این گورستان به دست آمده است (Ibid 96, Fig: 134). سربندهای مفرغی نیز از تدفین های شماره ۷۲۸، ۱۱۷۰، ۱۷۶۰ و ۱۷۷۰ در گنورتپه شناسایی شده است (Ibid 225-258). در شرق ایران یک عدد سربند از گنجینه زیارت گرگان (عباسی، ۱۳۹۴: ۲۷۷-شکل ۴: ۷)، از تپه حصار دو عدد سربند طلایی (Schmidt 1937: PL. LVI, H4112 & H4128, H3221 & H2362) سه عدد سربند مفرغی (اشمیت ۱۳۹۱: ۵۵۸، H4902) و یک سربند نقره ای (همان ۵۶۰ - H4321) شناسایی شده است. در شهداد نیز، یک عدد سربند نقره ای (شیء شماره ۰۰۷۵) از تدفین شماره ۰۱۱ در ترانشه B (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۹۴) و یک عدد (شیء شماره ۴۲۶۵) از تدفین شماره ۳۶۰ شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۶۳۶).

آینه های مفرغی

بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مرروی و جنوب شرق ایران ♦ ۸۷

سه آئینه دسته‌دار ساده، شیء شماره ۰۳۸۸ از تدفین ۰۴۵ (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۳۲)، شیء شماره ۰۰۸۵ از تدفین ۰۱۱ (همان ۲۹۴)، شیء شماره ۲۹۷۸ از تدفین ۲۴۰ (همان ۵۲۱) و یک آئینه مفرغی بدون دسته به شماره ۱۰۹۹ از تدفین شماره ۱۱۶ (همان ۳۹۵) شناسایی شده است. همچنین از تدفین ۱۵۲ یک آئینه مفرغی به شماره ۱۶۳۲ شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۲۸) آئینه‌های مفرغی در گستره فرهنگ بلخی-مرروی از گورستان گنور (Sarianidi 2007: 293)، ساپالی تپه (Luneau 2008: 151, Fig11)، از استقرارهای فرهنگ حصار در تاجیکستان (Vinogradova 2002: 111)، تپه جلوت در جنوب تاجیکستان (Lombardo & et al 2014: 11)، تدفین شماره ۲۵۲ آلتین تپه (Masson 1988: 43 & Pl. XV) از فرخ‌آباد II در شمال غرب افغانستان (کوهل، ۱۳۹۴: ۳۰۰) و از مولالی شناسایی شده است (همان ۲۸۸).

سُرنا

یک عدد سرناي مفرغی با نقش انسانی از تدفین شماره ۰۸۱ شهداد (شیء شماره ۰۷۸۷) شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۶۹ و ۷۳۳). جز نمونه شهداد، هشت عدد سرناي دیگر به شکل صورت انسان تزئین شده‌اند. از این میان یک عدد از گنور (تدفین شماره ۵۱۶)، (Sarianidi 2007: 81) و باقی آنها از طریق حفاری‌های غیرمجاز شناسایی شده‌اند. این سرناها از نقره (دو عدد)، مفرغ (شش عدد) و طلا (یک مورد) ساخته شده‌اند (Lawergren 2003: 110).

تبرها و کلنگ‌ها: سه نوع تبر و یک نوع کلنگ در شهداد شناسایی شده است.

تبرهای تزئینی یا تبرهای دارای تیغه هلالی: سه عدد تبر با تیغه هلالی؛ تبر شماره ۳۰۲ از تدفین شماره ۳۶ (حاکمی ۱۳۸۵: ۳۲۱)، تبر شماره ۳۹۳ از تدفین شماره ۴۵ (همان ۳۳۳) و تبر شماره ۴۰۲ از تدفین شماره ۴۷ (همان ۳۳۴). از شهداد شناسایی شده است. تبر مفرغی تدفین شماره ۴۷ در ترانشه B، یک تیغه انحنادار و بلند دارد و در یک روی تیغه آن صحنه نزاع شیر و گاو نشان داده شده و روی دیگر نقش دو ماهی به نمایش درآمده است. این تبر از نظر جنس و فرم به تبر به‌دست‌آمده از گنور تپه (Sarianidi 1998: 60)، نمونه‌های بلخی و دو تبر که از خنیمان واقع در ۶۵ کیلومتری شمال غرب کرمان به‌دست‌آمده (Curtis 1988: 125, PL:1)، شبیه است. حاکمی معتقد است که می‌توان، این نوع از تبرها را به لحاظ گونه‌شناسی، شاخص تبرهای فلزی کرمان و جنوب شرقی ایران معرفی کرد (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۳).

تبرهای ساده: نه عدد تبر ساده؛ تبر شماره ۳۷۸ از تدفین شماره ۴۳ (همان ۳۳۰)، تبر شماره ۴۱۷ از تدفین شماره ۴۹ (همان ۳۳۶)، تبر شماره ۲۲۵۹ از تدفین شماره ۱۹۳ (همان ۴۷۰)، تبر شماره ۲۴۴۴ از تدفین شماره ۲۰۴

۸۸ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

(همان ۴۸۲)، تبر شماره ۲۵۹۵ از تدفین شماره ۲۱۳ (همان ۴۹۴)، تبر شماره ۲۶۱۱ از تدفین شماره ۲۱۴ (همان ۴۹۵)، تبر شماره ۲۸۴۴ از تدفین شماره ۲۲۹ (همان ۵۱۲)، تبر شماره ۳۲۴۴ از تدفین شماره ۲۷۰ (همان ۵۴۵)، تبر شماره ۳۴۱۶ از تدفین شماره ۲۸۲ (همان ۵۶۲) در شهادت شناسایی شده است. این تبرها شبیه به تبر یحیی IVB5 است (Lamberg-Karlovsky 2001: 143). این تبرها خاص منطقه جنوب شرق ایران هستند و نمونه مشابه آن در گستره فرهنگ بلخی-مرویی شناسایی نشده است.

تبر با پیکره حیوان بر روی دسته: تبر شماره ۴۳۰۲ از تدفین شماره ۳۶۳ به دست آمده که بر دسته آن پیکرک یک شیر در حالت نشسته قرار دارد (حاکمی ۱۳۸۵: ۶۴۱).

کلنگ دو سر

یک عدد کلنگ از تدفین ۱۵۹ در شهادت (شیء شماره ۱۷۲۶) شناسایی شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۴۳۴). این نوع از کلنگها بسیار شبیه به نمونههای امروزی است. همچنین نمونههای مشابهی از این نوع از کلنگها در گنورتپه (Sarianidi 1998: fig 25)، تپه حصار (Schmidt 1937. PL. LII, H2710 & 3247)، تپه بازگیر (نوکنده و دیگران ۱۳۸۴: ۱۱۶) گنجینه استرآباد (Rostovtzeff 1920: 13)، چلو (وحدتی ۱۳۹۴: ۴۵) و سبیری در پاکستان (Santoni 1984: 54, Fig, 8.1.E) شناسایی شده است.

ظروف سنگ صابونی

ظروف صابونی ساده و ظروفی که دارای نقوش کنده کاری شده کم عمق و ساده ای هستند که در اصطلاح به آن ظروف سبک متأخر گفته می شود، در شهادت یافت شده اند (شیء شماره ۰۰۰۴ از تدفین ۰۰۱)، این دسته از اشیاء قابل مقایسه با نمونههای گنورتپه و چلو هستند. همچنین ظروف چند قسمتی شهادت (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۱۰) شبیه به نمونههای گنورتپه (Sarianidi 2005: 243, Fig:103) است.

ظروف مرمری

در میان انبوه و تنوع تولیدات مرمری شهادت، می توان شباهت هایی را میان برخی از نمونههای شهادت (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۰۹) با فرهنگ بلخی-مرویی (Sarianidi 1998: 139, Fig:71) مشاهده کرد.

سرمه دانها

۸۹ ♦ بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مرویی و جنوب شرقی ایران

برخی از سرمه‌دان‌های کوچک سنگی شهداد به‌ویژه آنهایی که دارای نقوش دواير متحدالمركز هستند (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۱۵-۷۱۷) شبیه به نمونه‌های گنورتپه (Sarianidi 2007: 92-94; Sarianidi 1998: 139, Fig:71) است.

ظروف فلزی

هرچند با توجه به شناسایی کارگاه‌های فلزگری در مجموعه D و انبوه اشیاء فلزی شهداد، تنوع تولیدات و تفاوت‌های سبکی، می‌بایست از فلزگری در شهداد با عنوان یک صنعت بومی یاد کرد، اما می‌توان شباهت‌هایی را میان آثار فلزی این محوطه و فرهنگ بلخی-مرویی مشاهده کرد. از جمله این موارد ظروف فلزی لوله‌دار و ظروف فلزی شیپوری شکل است. ظروف فلزی لوله‌دار شهداد (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۲۸) شبیه به نمونه‌های شناسایی شده از گنورتپه (Sarianidi 1998: 139, Fig:71; Sarianidi 2007: 85, Fig: 89) و همچنین ظروف فلزی شیپوری شکل شهداد (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۳۰) شبیه به نمونه‌های مشابه در فرهنگ بلخی-مرویی (Sarianidi 1998: 139, Fig:71; Sarianidi 2007: 84, Fig:87) است.

موزاییک‌ها

در تدفین شماره ۳۵۶ در شهداد در کنار سایر گورنهادها یک نمونک خانه به‌دست‌آمده (شیء شماره ۴۲۳۸) که در تمام اضلاع آن نقوش هندسی و مارپیچ با قطعات موزاییک به رنگ‌های سفید، سبز و قرمز تزئین شده است (حاکمی ۱۳۸۵: ۷۶۰).

موزاییک، یکی از وجوه و شاخصه‌های فرهنگ بلخی-مرویی است که در شناخت هنر این فرهنگ یاریگر است. عموماً از موزاییک‌های رنگی برای تزئین دیواره‌های آرامگاهی استفاده شده است. این موزاییک‌ها که در کنار هم نقوش هندسی، گیاهی و اسطوره‌ای را تشکیل می‌دهند و از سنگ گچ و سایر سنگ‌ها و در برخی از موارد از استخوان ساخته شده‌اند (Sarianidi 2007: 114). در یک یا چند عدد از دیواره‌های برخی از تدفین‌های آرامگاهی گنورتپه، نقوش دیواری شناسایی شده که با کنار هم قرار گرفتن چندین موزاییک ساخته شده‌اند. علاوه بر این در برخی از گورهای چاله‌ای در این گورستان، یک یا چند عدد موزاییک شناسایی شده است.

شهداد و منشأ شکل‌گیری فرهنگ بلخی-مرویی

این بخش به صورت اختصار به این موضوع اختصاص یافته است که آیا شهادت در کنار سایر استقرارهای حوزه کرمان قابلیت این را دارد که به عنوان منشأ شکل گیری فرهنگ بلخی- مروی مطرح شود؟ تشکیل فرهنگ بلخی- مروی با مهاجرت گروه های انسانی به گستره جغرافیایی این فرهنگ گره خورده است. بدیهی است که افزایش جمعیت در مقصد با کاهش جمعیت در مبدأ هم زمان است. بر اساس مدارک و یافته های باستان شناسی، هم زمان با شکل گیری فرهنگ بلخی- مروی (حدود ۲۴۰۰/۲۳۰۰ پم)، در هیچ یک از استقرارهای کرمان، شواهدی مبنی بر کاهش جمعیت گزارش نشده است.

در شهادت علاوه بر نبود مدارک و شواهد دال بر کاهش جمعیت و یا کاهش وسعت استقرار در بازه زمانی ۲۳۰۰/۲۴۰۰ پم، شاهد توالی این استقرار تا حدود ۱۵۰۰ پم هستیم (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۲؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۸۴). همچنین دوره های زمانی III (۲۴۰۰-۱۹۰۰ پم) و II (۱۹۰۰-۱۷۰۰ پم) به لحاظ کثرت، تنوع اشیاء و یافته های باستان شناسی یکی از درخشان ترین دوره های سکونت در شهادت به شمار می روند.

علاوه بر مسئله گاهنگاری، شباهت های موجود میان شهادت و فرهنگ بلخی- مروی (ستون های مینیاتوری، تولیدات فلزی، ظروف سنگی و صابونی)، هم زمان با بازه زمانی این فرهنگ شکل گرفته و در قبل از آن، نمی توان پیشینه هیچ کدام از این شاخصه ها و تولیدات را در شهادت جست و جو کرد.

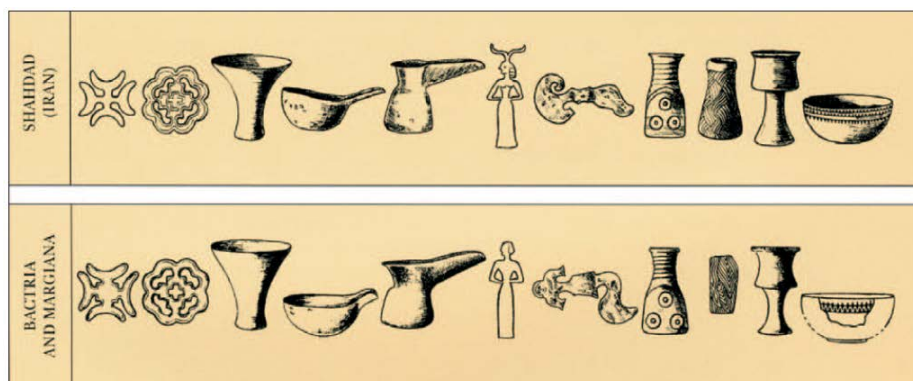
همچنین همان طور که پیش تر بیان شد وجود برخی از سنت های تدفینی فرهنگ بلخی- مروی در شهادت از جمله تدفین های یادمانی (حاکمی ۱۳۸۵؛ هیبرت و کارلوسکی ۱۳۸۶: ۱۱؛ Lamberg-Karlovsky & Hiebert 1992: 135) و وجود ستون های مینیاتوری در برخی از قبور (حاکمی ۱۳۸۵: ۲۴۶)، از مهاجرت گروه های انسانی از گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی به سمت شهادت حکایت دارد (Hiebert & Lamberg-Karlovsky 1992: 1؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۹۹-۱۰۰).

بنابراین با توجه به هم زمانی شباهت های موجود و نبود پیشینه این شباهت ها در ادوار قبلی، استقرارهای کرمان نمی تواند به عنوان منشأ فرهنگ بلخی- مروی مطرح شود. در جهت تقویت این نظر، توجه به نکاتی همچون توالی استقرار در شهادت و نبود شواهد کاهش جمعیت در شهادت و یحیی^۶

۶. در تپه یحیی نیز شواهد موجود بر توالی در این استقرار از حدود ۲۸۵۰-۱۴۰۰ پم حکایت دارد (Lamberg-Karlovsky & Beal: 1986: 11). شواهد و مدارک باستان شناسی، دلایلی مبنی بر کاهش جمعیت در این استقرار را در دوره IVB (۲۴۰۰-۱۷۰۰ پم) ارائه نمی دهد. همچنین مهم ترین شباهت موجود میان فرهنگ بلخی- مروی با تپه یحیی و جیرفت به شناسایی تعداد معدودی ستون مینیاتوری و سنگ وزنه اختصاص دارد؛ که این موارد نیز هم زمان با بازه زمانی فرهنگ بلخی- مروی قابل مشاهده است و دارای پیشینه زمانی در منطقه نیست.

۹۱ ♦ بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مرویی و جنوب شرقی ایران

می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. همچنین وجود برخی از سنت‌های تدفینی در شهداد و برخی از تولیدات جدید در این منطقه را می‌توان در ارتباط با مهاجرت گروه‌های انسانی از مناطق شمالی به این منطقه تفسیر کرد.



تصویر ۱. شباهت‌های میان فرهنگ بلخی-مرویی و شهداد (Sarianidi 1998)

برآیند

به نظر می‌رسد که شهداد نقشی در توسعه و پراکندگی محصولات شرقی به سوی غرب داشته است. این مرکز در منطقه خاصی که مرکز و نقطه تلاقی راه‌ها و دو منطقه جغرافیایی متفاوت بوده، واقع شده است. به احتمال این استقرار یکی از مراکز اصلی ارتباطی و تجاری در جنوب شرقی ایران بوده که عامل ارتباط مناطق شرقی با مناطق دوردست در غرب بوده است (اسکالونه ۱۳۹۴: ۱۵۵).

شهداد و سایر استقرارهایی که در مرزهای شرقی و جنوب شرقی فرهنگ بلخی-مرویی قرار گرفته‌اند، به نوعی به خاطر نقش و جایگاه استراتژیک آنها در برقراری ارتباطات تجاری و اقتصادی فرهنگ بلخی-مرویی با مرکز فلات، ایلام و بین‌النهرین، همواره از اهمیت و جایگاه والایی در نزد حاکمان فرهنگ مذکور برخوردار بوده‌اند. از این رو بدیهی است که مدارک و یافته‌های باستان‌شناسی بر وجود ارتباطات میان این فرهنگ و استقرارگاه‌های سرحدات شرقی دلالت دارند. همچنین گاه شواهدی از حضور مردمان وابسته به این فرهنگ در این استقرارگاه‌ها دیده می‌شود.

موارد تشابه موجود میان شهداد و فرهنگ بلخی-مرویی به نوعی دلالت بر وجود ارتباطات گسترده تجاری و فرهنگی میان این دو منطقه دارد. همچنین وجود برخی از سنت‌های تدفینی فرهنگ بلخی-مرویی در شهداد از جمله تدفین‌های یادمانی (حاکمی ۱۳۸۵؛ هیبرت و کارلوسکی ۱۳۸۶: ۱۱؛ Lamberg-Karlovsky & Hiebert 1992: 135) و وجود ستون‌های مینیاتوری (حاکمی،

۹۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

۱۳۸۵:۲۴۶)، موزاییک‌ها (حاکمی، ۱۳۸۵:۷۶۰)، سربندها (حاکمی ۱۳۸۵:۶۳۶) عصاهای قدرت (حاکمی ۱۳۸۵:۴۷۰-۴۹۰) و سرناها (حاکمی ۱۳۸۵:۳۶۹ و ۷۳۳) در برخی از قبور شهداد بر مهاجرت گروه‌های انسانی از گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی به سمت شهداد و یا گسترش نظام اعتقادی و فرهنگی فرهنگ بلخی- مروی در شهداد، حکایت دارد (Hiebert & Lemberg- 1992: Karlovsky؛ اسکالونه ۱۳۹۴: ۹۹-۱۰۰)

با توجه به شناسایی شواهدی از شهداد از جمله: کوره‌های ذوب فلز، فعالیت‌های مرتبط با فلزگری و شناسایی یک قالب تبر، می‌توان این تولیدات فلزی را تولید بومی و محصول کارگاه‌های فلزگری شهداد معرفی نمود. به نظر صحیح می‌رسد که تبرهای مفرغی با تیغه‌های هلالی به‌عنوان یک کالای صادراتی از شهداد به گستره جغرافیایی فرهنگ بلخی- مروی صادر می‌شده است (حصاری و دیگران ۱۳۹۱: ۹۲-۹۳).

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اسکالونه، انریکو، ۱۳۹۴، باستان‌شناسی جوامع ایران باستان (در هزاره سوم پ.م)، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
اشمیت، اریخ، ۱۳۹۱، کاوش‌های تپه حصار دامغان، ترجمه کوروش روستایی، اداره میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان سمنان.
باصفا، حسن و مهدیه رحمتی، ۱۳۹۱، گزارش مقدماتی کاوش باستان‌شناختی در محوطه شهرک فیروزه نیشابور، مزدک‌نامه، به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری، شماره ۵: ۶۱۳-۶۲۳.
حاکمی، علی، ۱۳۸۵، سلسله گزارش‌های باستان‌شناسی (۱۳)، گزارش هشت فصل بررسی و کاوش در شهداد (دشت لوت) ۱۳۴۷-۱۳۵۴ ه.ش، به کوشش محمود موسوی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.
حصاری، مرتضی و نیما نطفی و محبوبه ناصری تهرانی، ۱۳۹۱، گونه‌شناسی تبرهای عصر مفرغ حوزه فرهنگی جنوب شرق ایران: تبرهای مفرغی موزه هرنندی کرمان، نامه باستان‌شناسی، شماره ۲، دوره ۲: ۸۱-۹۶.
سروش، محمدرضا و صاحب یوسفی، ۱۳۹۳، محوطه رزه، شاهدهی از استقرارهای هزاره سوم تا دوران تاریخی در خراسان جنوبی. مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، ویراستار: کوروش روستایی و مهران غلامی. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی: ۷۱-۲۷۳.
فرانکفورت، هانری پال، ۱۳۹۲، سنگ سیاه و هنر در کرمان و آسیای مرکزی. باستان‌شناسی حوزه هلیل‌رود: جیرفت. مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل‌رود: جیرفت، به کوشش یوسف مجیدزاده و محمدرضا میری. تهران: متن.

بررسی ارتباط میان فرهنگ بلخی-مروی و جنوب شرق ایران ♦ ۹۳

فرجامی، محمد، ۱۳۹۴، نویافته‌های عصر مفرغ در خراسان جنوبی (مطالعه موردی: محوطه گوند باغستان فردوس)، مجموعه مقالات دومین همایش باستان‌شناسی ایران، به اهتمام حسن هاشمی زرج‌آباد، بیرجند: نشر چهاردرخت.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۶۸، شهداد، در شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: جهاد دانشگاهی: ۶۶-۱۰۶.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۹۴، کاوش‌های جدید در شهداد، باستان‌شناسی جوامع ایران باستان، انریکو اسکالونه، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، چاپ اول، تهران: سمت: ۲۸۴-۳۰۸.

کوهل، فیلیپ، ۱۳۹۴، باستان‌شناسی آسیای مرکزی از پارینه‌سنگی تا عصر آهن، ترجمه حسین رمضان‌پور و معصومه مرادیان، تهران: نشر سمیرا.

نوکنده، جبرئیل، حمید عمرانی رکاوندی و قربانعلی عباسی، ۱۳۸۴، گزارش مقدماتی کشف مجموعه بازگیر دشت گرگان ۱۳۷۹، گزارش‌های باستان‌شناسی ۴، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی: ۱۱۳-۱۲۹.

وحدتی، علی‌اکبر، ۱۳۹۴، عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰-۵۰۰ پم)، گذری بر باستان‌شناسی خراسان، به کوشش میثم لباف خانیکی: ۳۹-۴۹.

هیبرت، فردریک و لمبرگ کارلوسکی، ۱۳۸۶، آسیای مرکزی و سرحدات هند و ایرانی، ترجمه محسن دانا، مجله باستان‌پژوهی، سال ۹، شماره ۱۵: ۵-۲۶.

ب) غیرفارسی

Arne, T.S. 1945. Excavations at Shah Tepe, Iran. Stockholm.

Biscione, R & Vahdati, a. 2011. Excavations of Tepe Chalow, Northern Khoarasan Iran. Studi micenei ed egeo- anatolici, 53. pp. 236-241.

Cattani, M & Cerasetti, B & Salvatori, S & Tosi, M. 2008. The Murghab Delta in Central Asia 1990-2001: The GIS from Research Resource to a Reasoning Tool for the Study of Settlement Change in Long-Term Fluctuations. The archaeological map of the murghab Delta III. The Bronze Age and early iron age in the margiana lowlands: facts and methodological proposal for a redefinition of the research strategies. Salvatori, S & Tosi, M (Eds). Oxford. Pp, 39-45.

Curtis, J. 1988. A Reconsideration of the cemetery at khinaman, south-East Iran. Iranica-Antiqua. Vol: 23. pp. 97-128.

Deshayes, J. 1974. La Xa Campagne de fouille a Tureng Tepe. Paleorient. Vol, 2. No: 2. Pp.491-494.

Francfort, H.P. 1994. Fondations de Bactriane et de Margiane protohistoriques. Nuove fondazioni nel vicino oriente antico: realta e ideologia. A cura di: Mazzoni, S. Giardini editori e Stampatori in pisa. Pp. 269-297.

Hiebert, F & Lemberg-Karlovsky, 1992. Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands. Iran, XXX, 1-17.

Hiebert, F. 1994. «Origins Of The Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia». Peabody Museum of Archaeology and Ethnology Harvard University, Cambridge.

- Jarrige, J & Hassan, U. 1985. Funerary Complexes in Baluchistan at the end of the third Millennium in the Light of Recent Discoveries at Mehrgare and Quetta. South Asian Archeology. Papers from the eighth international Conference of South Asian Archeologists in Western Europe. Held at Moesgaard Museum, Denmark, 1-5 July 1985. Scandinavian Institute of Asian Studies, Occasional papers 4 (London 1989). Pp.150-166.
- Kohl, P. 1984. Central Asia: Paleolithic Beginning to Iron Age, Paris. (ed) Recherche Sur les Civilizations.
- Lawergren, B. 2003. Oxus Trumpets, CA.2200-1800BCE: Material Overview, Usage, Societal Role, and Catalog. Iranica Antiqua, Vol. XXXVIII. Pp.41-118.
- Lecomte, O. 2013. Activites Archeologiques Francaises au Turkmenistan. L archeology francaise en Asie Centrale. Vol, 21/22. Pp. 165-190.
- Lemberg-Karlovsky & Beale, T. 1986. Excavations at tepe Yahya, Iran, 1967-1975: the early periods. American school of prehistoric research Bulletin 38, Cambridge.
- Lemberg-Karlovsky, C.C. 2001. Excavations at Tepe Yahya, Iran. The Third Millennium. American School of Prehistoric Research, Bulletin: 45.
- Lemberg-Karlovsky, C.C. 2013. The Oxus Civilization. Cupauam. Vol, 39. Pp.21-63.
- Lombardo, G & Vinogradova, N & Kutimov, J & Teufer, M & Filimonova, T. 2014. Excavation of the Burial Ground of Gelot in 2007-2010. Bollettino Di Archeologia. Pp.1-28.
- Luneau, E. 2008. Tombes Feminines et pratiques funeraires en asie centrale protohistorique. Paleorient, Vol34.1. pp 131-157.
- Luneau, E. 2014. Identifier le prestige: elements de controverse a propos de quelques objets singuliers de la civilization de l'Oxus (asie centrale, age du bronze). Le prestige. Autour des forms de la differenciation sociale, Hurlet, F & Rivoal, I & Sidera, I (ed). Pp. 147-160.
- Luneau, E. 2015. A New Assessment of the End of the Oxus Civilization (Southern Central Asia, CA.1750-1500/1400 BCE): Overview of the Transformations of The Society. Broadening Horizons 4. BAR International Series 2698. Pp.303-308.
- Masson, V. 1988. Altyn-depe. Translated by Henry N.M. Chal. The university museum. University of Pennsylvania Philadelphia.
- Rostovtzeff, M. 1920. The Sumerian Treasure of Astrabad. Egyptian Archaeology, Vol, 6. No, 1. Pp. 4-27.
- Salvatori, S. 2008. Cultural variability in the bronze age oxus civilization and its relation with the surrounding regions of central asia and Iran. The archaeological map of the Murghab Delta III. The Bronze Age and early iron age in the Margiana

lowlands: facts and methodological proposal for a redefinition of the research strategies. Salvatori, S & Tosi, M (Eds). Oxford. Pp 75-98.

Santoni, M. 1984. Sibri and the South Cemetery of Mehrgarh: Third Millennium connections between the northern Katchi Plain (Pakistan) and Central Asia. *South Asian Archaeology 1981*. Cambridge. Pp 52-60.

Sarianidi, V & Dubova, N. 2010. Nouvelles sepultures sur le territoire de la «Necropole royale» de Gonur depe. *Arts Asiatiques*. Tome 65. Pp. 5-26.

Sarianidi, V. 1998. Margiana and protozoroastrism. Athens. Capon.

Sarianidi, V. 2002. Margush ancient oriental kingdom in the old delta of the murghab river. Ashgabat.

Sarianidi, V. 2005. Gonur Depe, City Of Kings and Gods. Ashgabat. Miras.

Sarianidi, V. 2007. Necropolies of Gonur. Capon.

Sarianidi, V. 2008. Margus, Mystery and Turth of the Great Culture. Ashgabat.

Schmidt, E. 1937. Excavations at Tepe Hissar, Damghan 1931-1933, University of Pennsylvania press.

Vinogradova, N.M & Lombardo, G. 2002. Farming sites of the late Bronze and early iron Ages in southern Tajikistan. *East & West*. Vol: 52. No 1-4. Pp. 71-126.

پرسشی درباره هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران

آرمان شیشه‌گر

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

آثار تمدن عیلام، از هزاره سوم تا نخست پم، در مرزهای شناخته‌شده سرزمین آنها که تمرکز اصلی آن در حوزه فرهنگی جنوب غرب ایران در خوزستان کنونی و به مرکزیت شوش بوده است، شناخته‌شده است. کاوش محوطه‌های عیلامی از نخستین کاوش‌هایی است که در ایران صورت گرفته است، از آن جمله، کاوش‌های محوطه باستانی شوش است که اگرچه با هدف دستیابی به آثار فرهنگی قابل حمل برای راه‌اندازی و نمایش در بخش هنرهای شرقی موزه لوور در پاریس، توجه پژوهشگران فرانسوی را از سال ۱۸۸۴ م به خود معطوف داشت؛ اما به کشف آثار بی‌بدیلی از تمدن عیلام منجر شد.

چند چرخ ارابه که اینک در موزه‌های لوور و ایران باستان نگهداری می‌شوند در زمان کاوش‌های رولان دو مکنم در شوش به دست آمده‌اند. این چرخ ارابه‌ها دو نوع هستند. بخش اصلی نمونه‌های کهن‌تر (نیمه نخست هزاره سوم پم) از چوب و بخش اصلی نمونه‌های جدیدتر (پایان هزاره سوم پم) - طوقه‌های مفرغی است که با توجه به تاریخ‌گذاری‌های کاوشگران شوش و دیگر پژوهشگران به فاصله زمانی بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ سال ساخته و کاربرد داشته‌اند که در کنار گورهای عیلامیان و همراه با گورنهاده‌های دیگر به دست آمده‌اند. یک چرخ ارابه با طوقه مفرغی و پره‌های چوبی بازسازی شده نیز از دیرباز در بخش آثار عیلامی در تالار طبقه اول موزه ایران باستان در مجموعه موزه ملی ایران به نمایش گذاشته شده که به چغازنبیل و تاریخ نیمه هزاره دوم پم نسبت داده شده است و این در حالی است که در هیچ‌یک از گزارش‌های کاوش‌های چغازنبیل به کشف آن اشاره نشده است. این نوشتار کوششی است برای طرح پرسشی درباره درستی یا نادرستی محل کشف و زمان ساخت این چرخ ارابه.

واژه‌های کلیدی: عیلام، شوش، چغازنبیل، چرخ ارابه، موزه ایران باستان

پیشگفتار

پس از کاوش‌های انحصاری مارسل دیولافوا فرانسوی از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۶ م (۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ه.ق) در شوش، در سال ۱۸۹۷ م (۱۳۱۴ ه.ق)، هیئت علمی فرانسه در ایران تشکیل و کاوش‌های شوش به ریاست ژاک دمورگان از سوی موزه لوور در این سال آغاز شد. رولان دومکنم معدن شناس فرانسوی نیز در سال ۱۹۰۳ م (۱۲۸۲ ش)، به ایران آمد و از همین سال در شوش به دموگران ملحق شد. وی در سال ۱۹۱۲ م (۱۲۹۱ ش)، رسماً به سرپرستی کاوش‌های شوش منصوب شد و تا سال ۱۹۴۶ م البته با وقفه چندساله جنگ جهانی اول، در این سمت باقی بود (جعفرمحمدی و شوالیه ۱۳۸۰: ۱۵، ۱۹-۱۸، ۲۶). در سال ۱۹۲۷ م (۱۳۰۶ ش)، رضاشاه پهلوی قرارداد فرانسویان با دولت ایران را مبنی بر بردن آثار فرهنگی به فرانسه لغو کرد، از آن پس نیمی از آثار در ایران باقی ماند که در موزه ایران باستان که در سال (۱۹۳۷ م) ۱۳۱۶ ش گشایش یافته بود و سپس با گشایش موزه شوش در سال (۱۹۶۷ م) ۱۳۴۵ ش، در این دو موزه به نمایش درآمدند (عبدی ۱۳۷۳: ۹۷). موزه شوش در سال‌های پایانی مأموریت رومن گیرشمن بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ م (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ ش)، ساخته و گشوده شد و بسیاری از آثار کاوش‌های دومکنم که در انبارهای قلعه شوش، محل استقرار اعضای گروه‌های کاوش فرانسوی، نگهداری می‌شد را گیرشمن به این موزه منتقل کرد (گیرشمن ۱۳۸۹: ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۴۳). دومکنم علاوه بر شوش، بین سال‌های ۳۹-۱۹۳۵ م و ۱۹۴۶ م (۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ و ۱۳۲۶ ش)، در چغازنبیل به گمانه‌زنی‌های محدودی پرداخت (جعفرمحمدی و شوالیه ۱۳۸۰: ۲۱، ۲۶، ۶۵). پس از او رومن گیرشمن (از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳ م مطابق ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۱ ش)، سرپرستی کاوش‌های شوش و چغازنبیل را (از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۲ م مطابق ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۱ ش) به عهده داشت (جعفرمحمدی و شوالیه ۱۳۸۰: ۲۲، ۲۷-۲۶، ۶۵). پس از گیرشمن نیز این کاوش‌ها تا سال ۱۹۷۹ م (۱۳۵۷ ش)، ادامه داشته که از حوصله این نوشتار خارج است.

چرخ‌های ارابه‌های عیلامی

در میان آثار فرهنگی به دست آمده از محوطه‌های عیلامی، به چرخ ارابه‌های سلطنتی که بنا به گزارش‌های منتشر شده در زمان دومکنم از شوش به دست آمده‌اند، کمتر پرداخته شده است. این چرخ‌های ارابه به موزه‌های لوور و ایران باستان منتقل شده‌اند و در این نوشتار معرفی می‌شوند. همچنین یک چرخ ارابه با طوقه مفرغی با پره‌های چوبی در بخش آثار عیلامی در تالار طبقه اول موزه ایران باستان به نمایش گذاشته شده است که محل کشف آن چغازنبیل و تاریخ نیمه هزاره دوم پم، تاریخ بنای شهر دوراوتش

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۹۹

از دورهٔ عیلام میانه، تمامی اطلاعات موزه ایران باستان دربارهٔ آن است و دربارهٔ چگونگی پیدا شدن، بازسازی و ورود آن به موزه ایران باستان، اطلاعی در اختیار نمی‌گذارد. این نکته توجه نگارنده را به خود جلب کرد تا در گزارش‌ها و تألیفات دربارهٔ کاوش‌های چغازنبیل به جست‌وجو بپردازد و بر نگارنده آشکار شد که در هیچ‌یک از گزارش‌ها و سایر نوشته‌ها دربارهٔ کاوش‌های چغازنبیل به کشف چنین چرخ ارابه‌ای اشاره نشده است. از این رو نگارنده به بررسی و مطالعه گزارش‌ها و تألیفات دربارهٔ چرخ‌های ارابه‌ای به دست آمده از شوش پرداخت که نتیجه آن نوشتار پیش رو و طرح پرسش دربارهٔ محل کشف چرخ ارابه منسوب به چغازنبیل، چگونگی بازسازی و ورود آن به موزه ایران باستان است.

چرخ‌های ارابه‌های مکشوفه از شوش

دو نوع چرخ ارابه در شوش با توجه به تاریخ‌گذاری‌های دومکنم و گیرشمن و آمیه و دیگران به فاصلهٔ زمانی نزدیک به ۸۰۰ سال دست آمده‌اند که بخش اصلی نمونه‌های کهن‌تر از چوب و بخش اصلی نمونه‌های جدیدتر طوقه‌های مفرغی است.

الف) چرخ ارابه‌های نیمهٔ نخست هزارهٔ سوم پم

چرخ شمارهٔ ۱) در کاوش‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۰ م در شوش، دومکنم در گور ۳۲۲ در شهر شاهی یک، چرخ چوبی بیضی‌شکلی به اندازهٔ ۷۷ در ۶۸ سانتی‌متر را با طوقه‌ای مسی که با میخ‌های سر مخروطی به سطح چوبی ثابت شده بود یافت که به تصور او یک سپر چوبی بود که دور آن با میخ‌های مسی محکم شده بود و برای نخستین بار، به دست آمده بود. همچنین وی بخشی از میلهٔ طوقه‌ای خمیده در کنار آن را یافت که با میخ‌هایی چوب آن را در زوایای شکل بیضی آن تقویت کرده بود و آن را دستهٔ سپر فرض کرد. چوب سپر کاملاً از میان رفته بود و فقط اثری سفیدرنگ الباف مانند از آن روی خاک باقی بود و همچنین وی تصور کرد که در مرکز آن الیافی از حصیر یا چرم قهوه‌ای‌رنگ دیده است و بنا به میخ‌ها که ۲/۵ تا ۳ سانتی‌متر قطر داشتند پس باید چوب آن چند سانتی‌متری ضخامت داشته باشد (De Mecquenem; 1931: 338, 340, pl.10, fig.12). کارتر (۱۳۷۶ الف: ۱۸۱-۱۸۳).

چرخ‌های شمارهٔ ۲ و ۳) همچنین دومکنم در کاوش شوش در سال ۱۹۳۴ م (۱۳۱۳ ش) که در ضمن گزارش کاوش‌های بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ م در سال ۱۹۴۳ م (۱۳۲۲ ش) منتشر شده، دو جفت چرخ ارابهٔ چوبی به همراه گورنهاده‌های دیگری را در گور سومر و عیلامی شمارهٔ ۲۸۰ که جهت شرقی-غربی داشت و ۴ در ۲ متر اندازه آن بود، یافت. طوقهٔ این چرخ‌ها با یک زه و میخ‌های مسی

محاط و مهارشده بودند. یکی از این چرخ‌ها به‌طور عمودی در فاصله نیم‌متری گوشه شمالی گور در جهت شرق جمع‌گه گورخفته که به‌احتمال رخ به‌سوی جنوب داشت، پیدا شد. در عکسی که از آن گرفته شده، مشخص شده که این چرخ با کنار هم نهادن سه تخته چوب به شکل صفحه‌ای مدور که با دو جفت چوب باریکه عرضی به‌هم‌پیوسته‌اند، به قطر ۸۳ سانتی‌متر ساخته شده بودند. سپس این صفحه مدور چوبی با یک طوقه، متشکل از ۸۶ میخ مسی به بلندی ۴/۵ تا ۵ سانتی‌متر و کلاهک مخروطی ۱/۹ تا ۲/۲ سانتی‌متر محاط شده بوده است. چوب این چرخ کربنیزه و زغال شده و رد آن روی خاک، به ضخامت چهار میلی‌متر به‌جامانده بود. در این چوب زغال شده، آثار الیافی متعلق به سر میخ‌های ۴ سانتی‌متری باقی بود. این چرخ یک دایره خالی در مرکز به قطر ۱۷ سانتی‌متر داشته که درون آن، ۸ میخ کوچک مسی به درازای بین ۳ تا ۳/۲ سانتی‌متر که رأس مخروطی آنها ۱/۵ تا ۱/۷ سانتی‌متر بود، پیدا شد. چوب زغال شده صفحه چرخ درون طوقه و الیاف زغال شده میله‌های میخ‌ها، نشان‌دهنده تفاوت ماهیت چوب آنها است. باریکه‌های چوب الیافی با بافت صاف یا خمیده را نشان نمی‌دهند و احتمالاً انتهایشان با چرم به صفحه چرخ دوخته شده بوده است و ردی از گره زدن ندارند. ۳ چرخ دیگر در سمت جنوبی گور قرار داشته‌اند. یکی از آنها، ۱۰۵ سانتی‌متر قطر با ۹۱ میخ روی طوقه دارد. دوتای دیگر ۶۶/۴ و دایره داخلی آن ۱۴/۵ سانتی‌متر قطر دارند، طوقه‌های آنها ۶۳ میخ دارند و سه تخته چوب آنها با یک جفت چوب باریکه عرضی به‌هم‌پیوسته‌اند. در دایره مرکزی هر یک از آنها، ۶ میخ کوچک وجود داشت (De Mecquenem 1943: 122-123, fig.89, nos.1-5, pl.X:2). وی همچنین در این گزارش می‌گوید: «درک جای اصلی دو زهی که با چرخ‌های چوبی پیدا شده‌اند، دشوار است». دو ممکن در تکمیل گزارش سال ۱۹۳۱ م درباره چرخ‌های که سپر فرض شده بود و چرخ‌های دیگری که یافته بود می‌گوید: «چرخ اول نزدیک چرخ‌های که تک بود و پیش‌ازاین شرح داده شد، پیدا شد و دیگری همراه با دو چرخ‌های بود که اندکی کوچک‌تر بودند. در شهر شاهی یک، چرخ مشابهی اما تک و بیضی‌شکل که پیش‌ازاین به‌عنوان یک سپر تشخیص داده و منتشر شد و درواقع یک قطعه مشابه بود اما میخ‌های آن چندان راست نبود و تصور شد که زه همراه آن، دستگیره آن بوده است. به نظر می‌رسید بخش‌هایی که دیده می‌شدند تزئینی بودند، شکل آنها نشان می‌داد که یک استوانه چوبی به قطر ۸/۵ سانتی‌متر، تخته مسطحی با ضخامت ۴ سانتی‌متر را به‌طور یکسان تقویت می‌کرد. احتمالاً صنعتگر می‌بایست دو اتاقک بسازد از این‌رو ناگزیر به استفاده از محورهای با اندازه متفاوت و به قطر ۸/۳ سانتی‌متر برای چرخ‌های جلویی بوده است که کوچک‌تر بوده‌اند. در این صورت اگر محورهای چرخ بیش‌ازحد به هم نزدیک بوده‌اند، برای ثابت کردن اتاقک ارابه روی محورهای چرخ عقب، باید دو قطعه آزاد وجود می‌داشته‌اند»





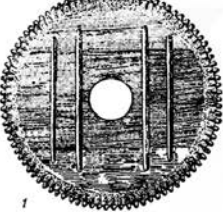

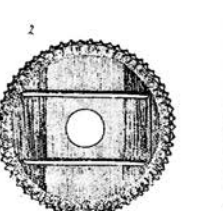

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابهٔ موجود در تالار موزهٔ ملی ایران ♦ ۱۰۱

گزارش‌ها در آرشیو دومکنم نیز بایگانی شده اما تصویر جدیدی از آنها در دست نیست (Amiet 1966: 143, pls.103)؛ اما تصویر جدیدی از هشت عدد از میخ‌های یادشده با شمارهٔ Sb23007 ، به‌تازگی منتشر شده‌اند (Benoit 2004: Band.2, 583, Cat. No. 49; Tallon 1987: wie) (127, 335, Nos.1292-1298). از میان این چرخ ارابه‌ها نمونهٔ گور ۳۲۲ (چرخ شمارهٔ ۱) که در آغاز سپر محسوب شده در زمان کاوش به موزهٔ تهران (موزه ملی ایران امروزی) منتقل شده است (De Mecquenem 1943: pl.X:2). عیسی بهنام در مقاله‌ای که در سال ۱۳۴۶ ش در معرفی تمدن عیلام و آثار آن در موزهٔ ایران باستان نوشته به‌جای تصویر این چرخ تصویر چرخ‌هایی را که پیر آمیه در کتاب عیلام به نقل از دومکنم منتشر کرده بود بازنشر کرده و در شرح آن چنین نوشته است «عکس شماره ۴ اثر چرخ‌های یکی از گردونه‌های آن زمانه است که امروز در موزهٔ ایران باستان بازسازی [ی] شده است. وجود چنین چرخ‌هایی در ۴۵۰۰ سال پیش در شوش حاکی از این است که مردم آن ناحیه در آن زمان به مقام بلندی از مدنیت رسیده بودند و مسافرت‌های خود را به وسیلهٔ گردونه‌ها انجام می‌داده‌اند و در جنگ‌هایشان نیز از گردونه‌ها مانند تانک‌های امروزی استفاده می‌نموده‌اند» (بهنام ۱۳۴۶: ۴، شکل ۴). نکتهٔ قابل توجه در این متن، نخست اشتباه وی در مورد چرخ‌ی است که به موزه منتقل شده و مهم‌تر از آن به هر حال اشاره به بازسازی یک چرخ ارابه در موزه است. نگارندهٔ حاضر نیز از سرنوشت آن آگاه نیست و به احتمال در مخازن موزه باقی مانده است. همچنین ممکن است منظور بازسازی چرخ شمارهٔ ۳ در این نوشتار باشد که در زیر شرح داده خواهد شد. از آن گذشته دور از انتظار نیست که چرخ ارابهٔ منسوب به چغازنبیل، در آن بازهٔ زمانی، در حال بازسازی بوده است.

چرخ ارابه‌های چوبی را دومکنم متعلق به سدهٔ بیست و هشتم پم می‌داند و آمیه نیز با انتساب آن به نیمهٔ نخست هزارهٔ سوم پم، این تاریخ را تأیید می‌کند. همچنین هر دو آن را با نمونه‌های به دست آمده از اور و کیش در میان‌رودان که به ۲۶۰۰ پم تاریخ‌گذاری شده‌اند، مقایسه می‌کنند. به گفتهٔ آمیه رسم به خاک سپردن ارابه همراه با صاحبان اشرافی آن، رسمی سومری بوده که در عیلام نیز رواج یافته و نشان از اهمیت سپاه داشته و این چرخ‌ها مربوط به ارابه‌های جنگی بوده که شاهان عیلامی آنها را می‌رانده‌اند و در این دوره سلاحی جدید و از ویژگی‌ها و نوآوری‌های این زمان محسوب می‌شده‌اند (De Mecquenem 1943: 122-124, fig.89, nos.1-5, pl.X,2; Amiet 1966:135,) (143, pls.103). آمیه در جای دیگر نیز ضمن مقایسه با نمونه‌های اور و کیش در بارهٔ کاربرد آنها می

۱۰۲ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

گوید: «افراد مرفهی چون اشراف و شاهزادگان همراه با ارابه هایی که چرخ های آن به بدنه میخ شده ... به خاک سپرده شده بودند» (آمیة ۱۳۸۹: ۷۶).

<p>Cote conservation : F17/17258 / Document original conservé aux Archives Nationales, Paris</p> <p>Année : 1939</p> <p>Planche : Planche XXX</p> <p>Legende : 2. Donjon. Trois roues de chariot. Une grande. Deux petites. XXVIIIème avt J.C.</p> <p>Bibliographie :</p> <p>Localisation :</p> <p>Nom fichier : mecquenem_photo_suse_1939_030.jpg</p>		<p>Cote conservation : F17/17258 / Document original conservé aux Archives Nationales, Paris</p> <p>Année : 1939</p> <p>Planche : Planche XXVIII</p> <p>Legende : Roue de chariot - cercle en planches, bordé d'une jante armée de clous en cuivre; ligature des planches par des liens en cuir?; à côté de la roue, pièce en cuivre, armée de clous dont la destination nous est inconnue. Donjon. XXVIIIème</p> <p>Bibliographie :</p> <p>Localisation :</p> <p>Nom fichier : mecquenem_photo_suse_1939_028.jpg</p>	
<p>۱) مدارک چرخ ارابه های نیمه نخست هزاره سوم پ.م در ایشو دومکنم در موزه لوور (mecquenem_photo_suse_1939_028, 030)</p>			
		 <p>Brouchet avec sa jante. XXVIII^e avt. J.C.</p>	
<p>101 — ROUES D'UN CHAR ENTERREÉ DANS UNE TOMBE SUMÉRO-ÉLAMITE. PREMIÈRE MOITIÉ DU TROISIÈME MILLÉNAIRE AV. J.-C. — PHOTO R. DE MECQUENEM.</p>			
<p>۳) چرخ های شماره ۲ و ۳ (Amiet, 1966:143, pls.103)</p>			
		 <p>Bandage de roue en bronze. — Roue d'un char. (Musée de Téhéran).</p>	
			
<p>FIG. 89. — N^{os} 1 et 2. Roues de char aux jantes armées de têtes de clous : 1/15 G. N. — N^{os} 3 et 4. Pièces en cuivre du char. — N^{os} 5 et 6. Petits clous de cuivre : 1/3 G. N. : XXVIII^e siècle avant notre ère.</p>			
<p>۴) طرح چرخ های شماره ۲ و ۳ و نمونه میخ های آن و زین ابزار همراه آن ها</p>			
<p>(De Mecquenem, 1943: 122-123, fig.89, nos.1-5)</p>			
		<p>۵) هشت میخ مربوط به چرخ های شماره ۲ و ۳ در موزه لوور (Benoit, 2004, Band.2, 583 Cat. no. 49)</p>	
<p>تصویر ۱. مدارک موجود چرخ ارابه های نیمه نخست هزاره سوم پ.م</p>			

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۱۰۳

الیزابت کارتر نیز از که در کاوش شهر شاهی یک، در گور ۵۵۵، آثاری از یک چرخ ارابه مشابه که زمانی قیراندود بوده و به طور عمود رو به غرب قرار داشته کشف کرده به چرخ‌های ارابه‌ای که دو مکنم در گور ۲۸۰ پیدا کرده اشاره کرده است و البته این امکان را که سپر باشد نیز از نظر دور نداشته است (Carter 1980: 75؛ کارتر، ۱۳۷۶ ب: ۷۵-۷۴؛ کارتر ۱۳۷۶ الف: ۱۸۳-۱۸۱) (تصویر ۱).

ب) چرخ ارابه‌های پایان هزاره سوم پم

چرخ ارابه شماره ۱) پیش از کشف چرخ ارابه‌های چوبی، در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۴ م، در کاوش سال ۱۹۲۲ م (۱۳۰۱ ش)، در آرامگاه عیلامی (k) گوری به تاریخ حدود ۲۰۰۰ پم، در زمان آت‌هیشو (آدپکشو)، سوکل‌مخ (نایب السلطنه) عیلام، در زیر رواق مرکزی کاخ آپادانای شوش در شهر شاهی، گوری در عمق ۴ متر و ۸۰ سانتی‌متر، از نوع تابوت‌های سفالی واژگون با رشته‌ها یا فیتله‌های گلی افزوده حلقوی به دور آن قرار داشت. در کنار این تابوت روی اسکلت یک اسب، طوقه مفرغی یک چرخ ارابه (چرخ شماره ۱ در این نوشتار) پیدا شده است که دو مکنم در همان سال در نشریه آشور شناسی در باره آن گزارش داده و طرح خطی آن را ارائه کرده است. طوقه این چرخ ارابه مرکب از ۶ قطعه با ۱۰۵ سانتی‌متر قطر است. هر قطعه، سه زبانه مثلثی دوجفتی دارد که با میخ پرچ، پره‌های چرخ را که چوبی بوده و با توجه به اندازه میخ‌های پرچ، به طور میانگین ۳ سانتی‌متر ضخامت داشته در خود ثابت نگه دارد. پهنای زبانه‌ها در محل اتصال به طوقه نزدیک به ۱۰ سانتی‌متر بوده که در انتها به ۴/۵ سانتی‌متر کاهش پیدا می‌کند، طوقه توخالی بوده تا روی دایره خارجی چوبی آن سوار شود. آثار چوب کربنیزه و زغال شده نیز برجا بوده است. دو مکنم بار دیگر در مقاله‌ای کاوش‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ م را گزارش می‌دهد و ضمن شرح چرخ ارابه‌ای که سپر فرض شده به کشف این طوقه مسی می‌پردازد: «در آپادانا، اثری یافتیم که با داشتن یک لبه مسی در بیرون، چرخ چوبی انگاشته شد. این لبه شش بخش به شکل یک دایره با قطر یک متر بود. هر بخش سه زبانه مسی داشت که با برجستگی‌های زبانه مانند با میخ لبه مسی را روی چوب چرخ ثابت می‌کرد. تکه‌های چوب هنوز در شیارهای دور این زبانه‌ها باقی بود.»

وی همچنین در مقاله دیگری در ۱۹۲۲ م گزارش می‌دهد که همراه این طوقه چرخ، یک مال‌بند مفرغی هم وجود داشته است که به شکل میله‌ای خمیده به شکل ابرو است که حلقه‌ای در وسط به آن افزوده شده است تا ارابه را به اسب‌ها متصل کند. دو میل چرخ به شکل میخ بزرگ با سرهایی به شکل جوجه تیغی کوچک که در نهایت در محل جمع‌آوری شدند نیز همراه این چرخ ارابه‌ها بوده‌اند.

در مقاله سال ۱۹۲۴ م نیز دومکنم بار دیگر گزارش کاوش سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م در شوش را ارائه می‌کند و در باره این ضمائم اربابه توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «نزدیک بقایای اسب‌ها دو اثر مفرغی پیدا شد. یکی از آنها، نوار مسی منحنی به شکل حلقه گشوده‌ای بود که با چند تا خوردگی به سمت بیرون امتداد می‌یافت که ممکن است افسار یا حلقه لگام یا حلقه. برای کشیدن افسار اسب بوده است. یک جفت میله بسیار بلند به شکل یک نیم حلقه که از وسط خمیده شده و در دو انتها به شکل ابرو است، پیدا شدند؛ و در همینجا باز هم به کشف و انتشار میله مشابه دیگری در لایه اندکی بالاتر در همان کارگاه کاوش در سال ۱۹۲۲ م را یادآور می‌شود و می‌نویسد «در آن زمان به نظر میل چرخ یک چرخ مفرغی آمده بود و مقایسه عکس آن با نمونه‌ای در مجموعه راولینسن، مبین شکل قلاب مانند انتهای محور آن بود، اما چون این میله خیلی برای افسار زدن به اسب ضعیف بود، در آغاز تصور شد که متعلق به یک اربابه نذری مدل بوده است؛ اما درستی این توصیف، احتمال کمی دارد زیرا ما در یک کارگاه دیگر در لایه‌ای همزمان مثل همان دو اثر خیلی بلند چشم گیر را که با بقایای اسب گزارش شده است، پیدا کرده بودیم؛ بنابراین شاید این میله‌های بلند برای نگه داشتن بخشی از افسار چرمی بوده است».

دومکنم در گزارش کاوش‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۱ م، ضمن شرح چرخ اربابه‌ای که سپر فرض شده بار دیگر به شرح نوار مسی یادشده می‌پردازد: «یک نوار مسی، خمیده به بیرون که دنباله آن شبیه یک قلاب و دارای حلقه‌ای بود که با یک سیم نازک به مرکز آن گره خورده بود و روی لبه قرار گرفته بود، پیدا شد. در هنگام کشف آن، فکر کردیم که می‌توانسته چرخ یک اربابه کوچک باشد و نوار خمیده را لگام دانستیم؛ اما اینک فکر می‌کنیم که این اثر نیز یک سپر و دسته آن بوده است. این سپر متعلق به ۲۰۰۰ پ م است». در نهایت، دومکنم در گزارش کامل کاوش سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۹ م، حلقه میله‌ها با انتهای ابرو مانند را ساز و برگ اربابه توصیف می‌کند و در شرح آنها می‌گوید در کنار تابوت همراه با استخوان‌های چند ورزو، سه میله مربوط به تسمه تنگ زین از جنس مس و دو قلاب کمر بند یافته است که باید از دو سر آن یک بند مارپیچی برای برای تنگ کردن و اندازه کردن آن می‌گذشته است^۱. در کنار استخوان‌های گاو، خرده‌های چوب بخشی از یک قطعه مربع با بر ۶۰ سانتی‌متری و درازای متغیر نیز پیدا شده است که روی دو وجه کنار هم آن دو صفحه کوچک استخوانی مزین به دوایر یا نقش گیس بافت قرار داشت. بلندترین قطعه ۲ متر و ۶۰ سانتی‌متر است که در ۲ متری انحنای ملایمی داشت و تصور شده که محور یک چرخ تشریفاتی بوده و یا چون دو وجه دیگر آن بدون تزئین بوده، مال‌بند کفه تخت روان اربابه بوده است (De Mecquenem 1922: 138, figs.14-16; 1924:110-112, fig.4; 1931: 338,)

۱. نمونه‌ای از استفاده از ورزو در کشیدن اربابه به شکل نقاشی روی سفال در زیر شرح داده خواهد شد.

Sb 6829 شمارهٔ ۱، به شمارهٔ 340, pl.10, fig.12; 1943: 89-90, 56, fig.1, 3, 5. چرخ ارابهٔ شمارهٔ ۱، به شمارهٔ 6829 Sb به موزه لوور ارسال و در آنجا چیدمان و بازسازی شده است و در تالار شمارهٔ ۹ بخش آثار تاریخی شرق^۲ این موزه، به نمایش گذاشته شده است. به نظر می‌رسد که این چیدمان و بازسازی در دو مرحله انجام شده باشد به طوریکه در بازسازی نخستین چیدمان آن نامناسب بوده و به آن شکلی به نسبت بیضی داده است. پس از آن نه تنها چیدمان این چرخ ارابه تغییر یافته و کاملاً مدور چیده شده است و قطر آن کاهش یافته و ۹۷/۶ سانتی‌متر شده است، بلکه به نظر می‌رسد تمیز، مرمت و استحکام بخشی هم شده است. چیدمان بعدی آن را عکاس هنری نامی اتریشی اریک لزی‌نگ در سال ۲۰۱۴ گرفته و در وب‌گاه بایگانی خود ارائه کرده است و در شرح آن قطر کنونی آن را ذکر کرده است. در این شرح، به جای علامت اختصاری Sb موزهٔ لوور، AO (شمارهٔ 6829 AO) که علامت اختصاری برای مجموعه‌های «بخش آثار تاریخی شرق» است، به کار رفته است (Louvre website: Nom fichier:) در بایگانی دومکنم در موزهٔ لوور نیز تصویر همین چرخ در وب‌سایت موزهٔ لوور در دسترس است (Nom fichier: mecquenem_photo_suse_1934_015.jpg; Lessing Archive: 08-02-14/34). در بایگانی دومکنم در موزهٔ لوور نیز تصویر همین چرخ در وب‌سایت موزهٔ لوور در دسترس است (Nom fichier: mecquenem_photo_suse_1934_015.jpg) (تصویر ۲).

چرخ ارابه‌های شمارهٔ ۲ و ۳) دومکنم در کاوش سال ۱۹۳۴ م (۱۳۱۳ ش)، آرامگاه عیلامی شمارهٔ ۸۹ را چهار متر و هشتاد سانتی‌متر، زیر تپهٔ کاخ آپادانا، در محوطهٔ موسوم به دونژون^۳ (کاخ-برج یا زندان) در شهر شاهی، می‌یابد که اسکلت درون آن جهت شرقی-غربی داشت و تعدادی گورنهاد در آن به دست آمد. در میان این گور-نهادها، دوازده قطعه سه‌زبانه‌ای مربوط به چرخ‌های ارابه‌های مفرغی وجود داشت که دومکنم طبق زیرنویس طرحی خام دست از آن که از سه قطعه از آنها ارائه کرده، نخستین را در آپادانا و دو دیگر را در دونژون یافته است. دومکنم در همین نوشتار تصویری از آنها را به صورت پراکنده در محل کاوش نشان می‌دهد (De Mecquenem, 1943: 89-90, fig.74, pl.X.1; www.mom.fr/image_carto/ServiceImage/mecquenem). این قطعه‌ها نیز مانند چرخ شمارهٔ ۱، سه‌زبانه اما در دو اندازه مختلف بودند. دومکنم در گزارش خود می‌نویسد «قطعات دو نوع هستند. یکی دایره‌ای به قطر ۸۲/۵ و دیگری ۶۴/۷ سانتی‌متر. از اندازه نوع اول پنج قطعه و از اندازه نوع دوم فقط چهار قطعه تشکیل دایره می‌دادند. پس برای داشتن سه چرخ کامل، سیزده قطعه لازم بود در حالیکه ما دوازده قطعه به‌دست آوردیم. احتمالاً قطعه‌های اندکی بزرگتر به هر حال در محل خودشان در طوقه چهار قطعه‌ای با قطر اندکی بیشتر از آنچه که منتشر کرده بودیم، پیدا شده‌اند. آقای

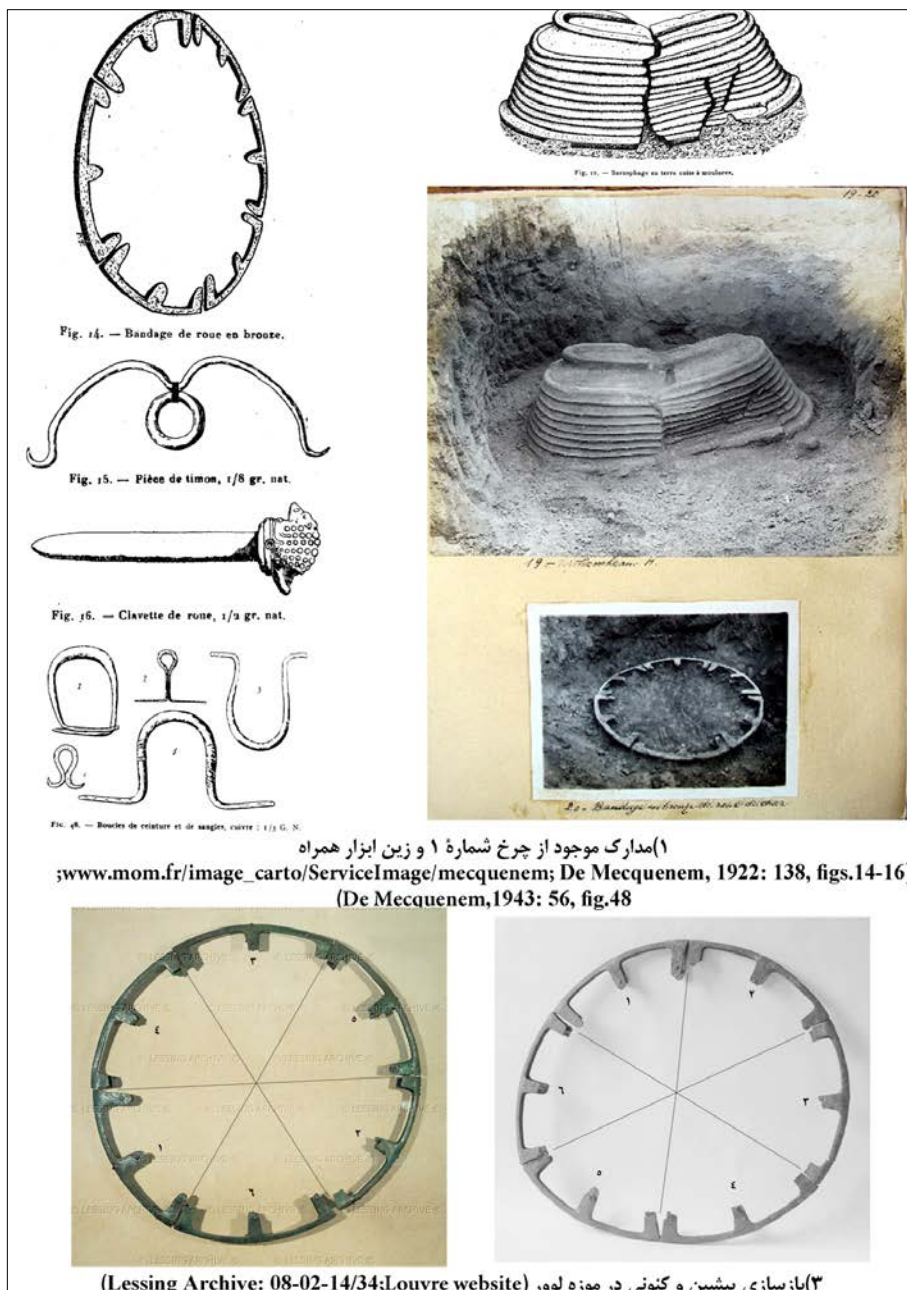
2. Département des Antiquités orientales

3. Donjon

محمودراد بازرسی اداره عتیقات که در آن زمان در شوش بود، هنگام کشف این طوقه‌ها یک چرخ کامل را با دو قطعه بزرگ و دو قطعه کوچکتر بازسازی کرد تا جایی که دقیقاً دایره کاملی درست شد. این طوقه در موزه تهران^۴ است (چرخ ارابه شماره ۳ در این نوشتار) هشت قطعه کمتر آسیب دیده در موزه لوور در حال سرهم شدن هستند^۵ (چرخ ارابه شماره ۲ در این نوشتار) (De Mecquenem, 1943: 89-90, fig.74, pl.X.1;) (www.mom.fr/image_carto/ ServiceImage/mecquenem Louvre website: Nom) (نمونه مکشوفه از سال ۱۹۲۲ م (۱۳۰۱ ش) به نمایش گذاشته شده است) در موزه لوور فقط چرخ شماره (fichier: mecquenem_photo_suse_1934_015.jpg; Lessing Archive:08-02-14/34) در میان قطعه‌های دیگری که در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ ش)، به موزه لوور وارد شده‌اند، بخش‌هایی از دو قطعه از چرخ‌های شماره ۲ و ۳ را آگنس بنوا منتشر کرده که در هر یک از آنها دو زبانه از سه زبانه آنها مطابق طرحی که دو مکم داده و یکی از آپادانا و دیگری از دونژون کشف شده بودند، باقی است و با شماره‌های Sb14675 و Sb14678 در بخش آثار تاریخی شرقی موزه لوور ثبت و نگهداری می‌شوند. درازا و پهنای یکی از آنها ۳۵/۷ در ۱۳/۱ سانتی‌متر و دیگری ۲۹/۷ در ۱۳/۱-۱۳/۵ سانتی‌متر اعلام شده است. شاید زبانه سوم این دو قطعه در زمان کاوش بسیار آسیب دیده و قابل بازسازی نبوده‌اند و از بازسازی و چاپ آنها صرف‌نظر شده است. این دو قطعه را فرانسوا تالون، در آزمایشگاه تحقیقاتی موزه لوور به روش LRMF آنالیز کرده و ۵/۱۴ درصد قلع (sn) در آنها تشخیص داده شده است (De Mecquenem 1943: 90, fig.74, 2-3; Benoit 2004: Band 1,182, Fig.6, Band 2,) (583, Cat. No. 48; Tallon 1987: 336, Nos.1305-1306, 302ff متعلق به چرخ متشکل از یک صفحه چوبی مدور به سنت هزاره سوم پم بوده است و آهن و نیکل از ناخالصی‌های مفرغ این طوقه‌ها است (Benoit 2004: Band 1, 190) بنابراین به نظر می‌رسد که بنوا که این بازسازی را بر پایه نمونه‌های چوبی مکشوفه از شوش از هزاره سوم پم انجام داده است، تصور شکل دیگری از چرخ ارابه از جمله شبیه چرخ‌های پره‌دار بعدی از دوره آشور در بازه زمانی نیمه هزاره دوم تا نیمه هزاره اول پم را به خود راه نداده است. در نقوش برجسته آشوری انواع چرخ‌های پره‌دار این زمان از چهار پره تا شانزده پره به تصویر کشیده شده‌اند. در منابع میان‌رودانی درباره کالا و بازار سودآور قلع عیلام در آغاز هزاره دوم پم متون و مدارک کافی وجود دارد (پاتس ۱۳۸۵: ۲۶۹-۲۶۷، ۲۷۹-۲۷۸، ۲۹۲-۲۹۱).

۴. واژه‌های موزه تهران، موزه ایران باستان بعدی و موزه ملی ایران کنونی در جای‌جای این نوشتار بنا به ضرورت به کار رفته‌اند.

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابهٔ موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۱۰۷



۱) مدارک موجود از چرخ شماره ۱ و زین ابزار همراه
 ;www.mom.fr/image_carto/ServiceImage/mecquenem; De Mecquenem, 1922: 138, figs.14-16)
 (De Mecquenem, 1943: 56, fig.48

۳) بازسازی پیشین و کنونی در موزه لوور (Lessing Archive: 08-02-14/34; Louvre website)

تصویر ۲. چرخ شماره ۱ از پایان هزاره سوم پ.م، انتقالی به موزه لوور مکشوفه در سال ۱۹۲۲ م/ ۱۳۰۱ ش

بنوآ به استفاده گسترده از مس در طول ۲۶۰۰ تا ۲۲۰۰ پم در شوش پرداخته است و توضیح می‌دهد استفاده از قلع در شوش از هزاره چهارم پم به مقدار کم آغاز شده و در پایان این هزاره، قلع معدن انارک استفاده شده است. وی به کار بردن قلع را در مصنوعات شوش تصادفی نمی‌داند. در شوش، تولیدات مفرغی حاوی بیش از ۵ درصد قلع، در نیمه هزاره سوم پم استفاده داشته اما حالت تجملی داشته و هنوز مفرغ خالص و دارای اندکی ارسنیک یا نیکل که از پیش به کار می‌رفته، مصرف عام داشته است. از این زمان شبکه ارتباطی شوش به سمت لرستان و میان‌رودان که محصولات مشابه با شوش در آنجا تولید می‌شده‌اند، تغییر مسیر داده و همچنین منابع تهیه مواد به سوی خلیج فارس گرایش پیدا کرده است و آنالیز نمونه‌هایی از شوش در این زمان، ثابت کرده که عمان/ مکان یا مگان دارای منابع تهیه فلز مورد نیاز برای محصولات مفرغی بوده است (Benoit 2004: Band 1, 185-186, 188-189). آمیه نیز بر همین باور است و می‌گوید که در این زمان با وجود منابع غنی مس در کرمان، ترجیح می‌داده‌اند که مس را به مانند سومر از عمان/ مکان و از طریق بحرین یا دیلمون قدیم و از راه دریا به شوش وارد کنند (آمیه ۱۳۸۹: ۷۷).

به‌طورکلی روش ساخت مفرغ‌های شوش در این زمان، ریختگی در قالب تشخیص داده شده‌اند و بنوآ مشخصاً در باره روش ساخت چرخ‌های مکشوفه از شوش سخن مجزایی نگفته است (Benoit 2004: Band 1, 182, Fig.6). در بازه زمانی بین ۲۱۰۰ تا ۱۸۰۰ پم، شوش بیش از پیش در مرکز مبادلات بین شرق و غرب قرار داشته و استفاده از قلع اصولی‌تر و فراوان‌تر شده و مراحل فناوری را طی کرده است و در ساخت فرآورده‌هایی چون چرخ ارابه مفرغی حاوی ۵ درصد قلع به کار رفته است (Benoit 2004: Band 1, 190; Tallon 1987: 351). در تاریخ‌گذاری چرخ شماره ۳، دومکنم تاریخ سده ۲۳ پم را در زیرنویس طرح آن در گزارش سال ۱۹۳۱-۱۹۳۹ م منتشر کرده و همچنین در آرشو خود در موزه لوور و پرونده آن که در کتابخانه موزه ملی ایران نگهداری می‌شود، با خط خود این تاریخ را نوشته است (De Mecquenem 1943: 90, fig.74). اما در مقاله‌های دیگر تاریخ حدود ۲۰۰۰ پم و در آغاز حکومت سوکل مخ‌ها یا نایب‌السلطنه‌های عیلام در دوره انت‌هیشو (آدپکشو) را ذکر کرده است (De Mecquenem 1922: 139; 1924: 110). آمیه نیز تاریخ ساخت و استفاده از چنین چرخ‌ها و ارابه‌هایی را همین تاریخ و البته زمان همین نایب‌السلطنه دانسته است (Amiet 1966: 255) (تصویر ۳).



تصویر ۳. مدارک موجود درباره چرخ ارابه‌های شماره ۲ و ۳ از پایان هزاره سوم پ.م، مکشوفه در کاوش سال ۱۹۳۴ م/۱۳۱۳ ش

در میان پرونده‌های یاد شدهٔ دومکنم موجود در کتابخانه موزه ملی ایران، یک پرونده که برچسبی با عنوان «قرن ۲۳، هویت باستان‌شناسی شوش» دارد، صفحات شناسنامه و عکس اشیای کاوش شوش به دو زبان فارسی و فرانسه به صورت برگ‌های مستقل قرار دارد که نشان‌دهندهٔ تقسیم و ورود این آثار به دو موزه لوور و تهران در سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ م (۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ش)، هستند. به استناد این پرونده،

۱۱۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

چرخ ارابه‌ای چهار قطعه‌ای در سال ۱۹۴۳ م (۱۳۲۲ ش)، وارد موزه تهران شده است (چرخ ارابه شماره ۳ در این نوشتار). در شرح فارسی آن «دایره آهنی چرخ مسی» ذکر شده که ترجمه نادرستی از متن فرانسه آن است و در این چرخ آهن به کار نرفته است.

<p>Cote conservation : F17/17257 / Document original conservé aux Archives Nationales, Paris</p> <p>Année : 1934</p> <p>Planche : Planche XV</p> <p>Légende : 1. Tâches et bandages de cuivre in situ</p> <p>2. Têtes: - 1 : terre cuite XXIIIe - 2 : pierre-égyptienne - 3 : ivoire-XVIIe</p> <p>3. Bandage de roue de char en cuivre, XXIIIe</p> <p>Bibliographie :</p> <p>Localisation : Vile Royale</p> <p>Nom fichier : mecquenem_photo_suse_1934_015.jpg</p>	
<p>۱) مدارک چرخ شماره ۳ در آرشيو دومکنم در موزه لوور (mecquenem_photo_suse_1939_015)</p>  <p>۳) پرونده دومکنم، "قرن ۲۳- هئیت باستان شناسی شوش" موجود در کتابخانه موزه ملی ایران</p>	
 <p>۴) بقایای چرخ ارابه شماره ۳ با چیدمان اشتباه موجود در مخزن موزه ملی ایران (عکس از موزه ملی ایران)</p>  <p>۵) چیدمان درست بقایای چرخ ارابه شماره ۳</p>	<p>۲) شناسنامه تحویل چرخ شماره ۳ به موزه تهران / موزه ملی ایران در سال ۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ش</p>

تصویر ۴. مدارک موجود از چرخ شماره ۳، از پایان هزاره سوم پ.م، انتقالی به موزه تهران / موزه ملی ایران در سال ۱۳۱۳ / ۱۹۳۴ ش

در بایگانی دومکنم در موزهٔ لوور نیز تصویر همین چرخ در وب‌گاه موزهٔ لوور در دسترس است (www.mom.fr/image_carto/ServiceImage/mecquenem). این چرخ ارابه به تازگی در انبار موزه ملی ایران در ضمن طرح ساماندهی مخازن این موزه، بار دیگر کشف شد و در نمایشگاهی در اردیبهشت تا خرداد سال ۱۳۹۵ به نمایش گذاشته شد. ناگفته نماند این چرخ با چیدمان نادرست در این انبار عکسبرداری شده است و در حقیقت باید طوری چیده شود که شبیه عکسی باشد که دومکنم برپایهٔ چیدمان محمود راد بازرس اداره عتیقات تهیه کرده است. با این قطعات و بنا به عکس یاد شده باید دو قطعه با سه زبانه و یک قطعه با یک زبانه ساخته شود و به این ترتیب یک قطعه با دو زبانه و یک قطعه سه زبانه‌ای دیگر نیز گویا در انبار موزه وجود دارد که بسیار آسیب دیده و قابل بازسازی نیستند. به نظر می‌رسد با توجه به چرخ‌های مشابه، این چرخ نیز باید از شش قطعه در دو اندازهٔ اندک متفاوت تشکیل شده باشد و احتمالاً در چیدمان آن در هنگام کاوش، شتابزده عمل شده و دو قطعه از هشت قطعهٔ دیگری که به موزهٔ لوور منتقل شده، باید به این چرخ ارابه تعلق داشته باشد. اگر چنین باشد پیدا شدن دوازده قطعه که دومکنم گزارش کرده نیز منطقی است و انتشار دو قطعه از میان هشت قطعه در موزه لوور می‌تواند نشان دهد که شش قطعه باقی مانده قابل بازسازی بوده‌اند و با یکدیگر در یکجا هستند و این دو قطعه منتشر شده، همان دو قطعه‌ای هستند که در واقع باید با نمونهٔ چهار قطعه‌ای نصیب موزهٔ تهران می‌شد.

چرخ ارابه عیلامی موزه ملی ایران

چرخ ارابهٔ شمارهٔ ۴) در تالار طبقهٔ اول موزه ایران باستان در مجموعهٔ موزهٔ ملی ایران، در مرکز بخش آثار مکشوفه از شوش و چغازنبیل، یک چرخ ارابه خودنمایی می‌کند.

این حلقه چرخ مفرغی بازسازی شده با پره‌های چوبی در مدارک بخش پیش از تاریخ موزه ملی ایران با شمارهٔ اموال ۹۷۱۵ ثبت شده و در سالن موزه با شمارهٔ ۴۳۲۳ به نمایش گذاشته شده است. محل کشف آن به چغازنبیل و اواسط هزاره دوم پیش از میلاد نسبت داده شده است. در مدارک موزه از زمان و چگونگی ورود آن به این موزه مطلبی وجود ندارد؛ اما برگهٔ شناسنامهٔ عکس آن قدیم‌ترین عکس سیاه و سفید آن را به شماره نگاتیو ۱۶۱۵ نشان می‌دهد که در تالار موزه روی دیوارهٔ پایهٔ چوبی که برای نمایش آن ساخته شده است، نصب شده است. در این برگه شماره نگاتیو گذشته از زیر عکس، با قلم سیاه در مقابل واژگان «شمارهٔ نگاتیف:» که روی این برگه چاپ شده است، به شیوهٔ سایر برگه‌های اولیهٔ

شناسنامه‌های آثار محفوظ در موزه ایران باستان نوشته شده است؛ اما در مقابل واژگان «محل اکتشاف اثر:»، با مداد واژه «چغازنبیل» نوشته شده است و این در حالی است که در گوشه سمت چپ این برگه نیز واژه شوش با همان مداد آوانویسی شده است. نگارنده آگاه است که نوشته‌های مدادی، در دهه ۵۰ ش به این برگه اضافه شده‌اند.

نخستین موزه ملی ایران در مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۹۵ ش (۱۹۱۸ م) گشوده شد و در آن ۲۷۰ اثر مفرغی، سفالی، شیشه‌ای، سکه، سلاح‌های قدیمی، مهر، اشیای چوبی، مرقعات، کتاب و منسوجات که بوسیله کارمندان اداره عتیقات جمع‌آوری یا توسط مردم اهدا شده بود، نگهداری می‌شدند. در سال ۱۳۰۴ ش (۱۹۲۵ م)، این آثار به موزه تالار آئینه عمارت مسعودیه منتقل شدند و بالاخره با گشایش موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۶ ش (۱۹۳۷ م)، به این موزه راه یافتند.

در شماره نخست سال چهارم مجله ایران امروز که در سال ۱۳۱۸ ش (۱۹۳۹ م) به معرفی موزه ایران باستان پرداخته، در بخش مربوط به تالار بخش پیش از تاریخ، چهارده قفسه بزرگ و کوچک، حاوی ظروف و آثار سفالی و سنگ مرمر و مهرهای مکشوفه از شوش مربوط به ۳۵۰۰ پم به تصویر کشیده شده‌اند که به گفته نگارنده تعدادی از ظروف یاد شده را موزه لوور به این موزه تازه گشوده هدیه کرده است که یکی از آنها ساغر معروف شوش است (فرهمندی ۱۳۱۸: ۶، تصویر بالا، چپ). از تصاویر و شرح مربوطه به روشنی می‌توان دریافت که تا این زمان، هنوز چرخ ارابه موزه ملی به این تالار وارد نشده است؛ اما چرخ شماره ۳ طبق گزارش و پرونده دومکنم در سال ۱۹۳۴ م/ ۱۳۱۳ ش به موزه وارد شده بوده است و چرخ چوبی نیز هنگام چاپ گزارش کاوش ۱۹۳۴ م (۱۳۱۳ ش) در سال ۱۹۴۳ م/ ۱۳۴۲ ش در موزه ایران باستان بوده است و احتمالاً هر دو در یک زمان وارد این موزه شده‌اند.

این چرخ ارابه که کاملاً شبیه نمونه‌هایی است که از کاوش‌های شوش به دست آمده‌اند و در بالا توصیف شده‌اند، دارای ۱۲۸ سانتی‌متر قطر است و بنابراین تقریباً دو برابر سایر چرخ‌های یاد شده است. این چرخ مرکب از شش قطعه مفرغی سه زبانه است که مجموعاً ۱۸ زبانه به بلندای حدود ۲۰ سانتی‌متر نظیر زبانه‌های چرخ ارابه‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ در موزه لوور و موزه ملی ایران دارد. ۴ قطعه تقریباً سالم و زبانه‌های دو قطعه دیگر از قسمت سر کسری دارند. این قطعه‌ها در اصل متشکل از صفحه‌های مسطح ۶ زبانه‌ای بوده‌اند که با چکش‌کاری ساخته شده‌اند و هرکدام به طور متوالی روی حلقه‌ای چوبی قرار می‌گرفته و از میان، روی آن خم و زبانه‌ها نیز از دو سو روی پرها قرار می‌گرفته‌اند و با میخ روی آنها محکم می‌شده‌اند، البته این احتمال نیز وجود دارد که حلقه‌های سه زبانه به روش ریخته‌گری ساخته شده باشند. چرخ ارابه شماره ۴ در موزه ملی، دارای دوازده پره چوبی است که در مرکز چرخ در داخل

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابهٔ موجود در تالار موزهٔ ملی ایران ♦ ۱۱۳

یک حلقه چوبی جاسازی شده و حلقه چوبی نیز در داخل یک حلقه قرقره مانند مفرغی به قطر حدود ۱۵ سانتی متر قرار گرفته است. زبانه‌های کناری هر قطعه برای در کنار هم قرار گرفتن با یک پره چوبی پهن مشترک به هم وصل می‌شوند و زبانه‌های میانی روی یک پره چوبی کم‌عرض‌تر قرار می‌گیرد و به این ترتیب این چرخ تبدیل به چرخ ۱۲ پره با دو اندازه باریک و پهن یک در میان می‌شود. نکته قابل ذکر برای تفاوت قائل شدن بین این چرخ و سایر چرخ‌ها این است که دومکنم به کشف حلقه مرکزی مفرغی در هیچیک از چرخ‌های شوش اشاره نمی‌کند. همچنین سلامت چرخ ارابهٔ شمارهٔ ۴ نسبت به بقیه نیز پرسش برانگیز است.

معرفی برخی از یافته‌های فرهنگی قابل مقایسه

استفاده از ارابه به اشکال گوناگون در میان یافته‌های هزارهٔ سوم و دوم پم در عیلام و میان‌رودان مشهود است. برای مثال، در شوش در گور شمارهٔ ۳۲۲، همراه با ارابه‌ای که دارای چرخ‌های چوبی بوده، از نیمهٔ اول هزارهٔ سوم پم، خمرهٔ سفالی بزرگی پیدا شده که به موزه ملی ایران وارد شده و بر روی شانهٔ آن، ارابه‌ای چهارچرخه نقش شده است که ورزویی آن را با هدایت یک ارابه‌ران می‌کشد. چرخ‌ها مشابه دو چرخ ارابهٔ چوبی یاد شده نقش شده‌اند. چنین ظروفی همراه با ارابه‌ها با گورخفتگان عیلامی رهسپار جهان زیرین می‌شده‌اند-103: 1943; De Mecquenem 1966: 146-147, pl.106; Amiet 1966: 105, fig.79؛ کارتر ۱۳۷۶ الف: ۱۸۱-۱۸۳).

در کاوش‌های دومکنم در شوش و تپه‌های پیرامونی چون تپه جوی، چرخک‌ها و ارابه‌های کوچک سفالی به اشکال گوناگون به‌دست آمده‌اند که از نیمهٔ هزارهٔ چهارم پم تا نیمهٔ هزارهٔ سوم پم تاریخ‌گذاری شده‌اند و بیشتر اسباب بازی کودکان تصور شده‌اند که نشان از وجود نمونه‌های واقعی در این زمان دارند (De Mecquenem 1943: 124-126, fig.91a-b). کاسه‌ای سفالی با نقش ارابه ران که گفته شده از کرمان پیدا شده و تاریخ ۲۰۰۰ پم دارد نیز در موزهٔ لوور نگهداری می‌شود (رضائیان ۱۳۹۳: ۳۵).

پیکره خدای ارابه ران بابلی نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پم از مفرغ در موزهٔ لوور به شمارهٔ Sb2824 که ارابه‌ای دو چرخه را می‌راند در شوش پیدا شده است که البته چرخ آن باقی نمانده است (پاتس ۱۳۸۵: ۲۷۸، ۲۸۰، شکل ۶-۶؛ 318-319, pl.238: 1966; Amiet). در متن مکاتبه‌ای (H.T.2) از متون هفت تپه، به وجود ارابه (گیش-گی گیر) بزرگ با اسباب و اثاثیهٔ زرین اشاره شده است که البته مشخص نیست (گیش-گی گیر) به نوعی ارابهٔ کوچک قابل حمل اشاره دارد یا اسباب و وسائل مربوط

به ارايه که در شماری از متون مالی و اقتصادی ديگر هفت تپه از جمله متن H.T.39 بحث شده است (پاتس ۱۳۸۵: ۳۱۶-۳۱۵، جدول ۲-۷، ۳۱۸).



۱) محل قرارگیری چرخ ارايه شماره ۴ در موزه ایران باستان و برگه مشخصات آن

National Museum of Iran	موزه ملی ایران
4323	۴۳۲۳
Bronz Chariot Wheel (Reconstructed)	چرخ ارايه برنزی با پره های چوب بازسازی شده
Choghâ Zanbil - Khuzestân	چغزانبیل - خوزستان
Middle 2 nd Mill. B.C.	اواسط هزاره دوم پیش از میلاد




۲) برگه نگاتیو قدیمی ترین عکس چرخ و نحوه نمایش اولیه آن در تالار موزه، شماره نگاتیف، واژه چغازنبیل و واژه اوانویسی شده شوش بر روی آن

۳) خانم هنگامه گزوانی، موزه دار محترم موزه ملی ایران در حال بررسی چرخ ارايه برای پیدا کردن شماره کاوشگر یا شماره اموال (عکس از موزه ملی ایران)




۳) نحوه نمایش پیشین و کنونی در موزه ملی ایران و مشخصات نوشتاری آن

تصویر ۵. چرخ ارايه شماره ۴ در موزه ملی ایران بدون سال ورود مشخص به موزه

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۱۱۵

در پایان هزاره دوم پم در زیگورات جغازنبیل، پیکرک برخی جانوران، شیر، محفوظ در موزه لوور به شماره Sb2905 و جوجه تیغی به شماره Sb2908 را سوار بر ارابه‌هایی به شکل مکعب مستطیل با چهار چرخ شبیه چرخ ارابه‌های چوبی می‌توان دید که در گورها قرار داشته‌اند (-Amiet 1966: 432). (433, pls. 329-330).

بهترین مقایسه، چرخ‌های پرده‌داری است که در آثار میان‌رودانی و به‌ویژه نقش‌برجسته آشوری به نمایش گذاشته شده‌اند. ارابه‌ای با چرخ چهارپره بر روی یک بشقاب زرین از اوگاریت (راز شمرا)، از سده ۱۴ پم، نقر شده است (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصویر ۴۲۱).

در نقوش برجسته آشوری در نمرود، چرخ ارابه‌های شش پره در صحنه‌های جنگ و شکار از دوره آشور نصیریل دوم از نیمه اول سده ۹ پم و صحنه‌های جنگ شلمنصر سوم، نیمه دوم سده ۹ پم، به شمال سوریه و بابل دیده می‌شوند. این ارابه‌ها را معمولاً دو یا سه اسب می‌رانند (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصاویر ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸-۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴-۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۳-۴۷۹).

چرخ ارابه‌های هشت‌پره‌ای را که دو ورز او آنها را می‌کشند می‌توان در صحنه کوچ اسرای یک شهر در زمان تیگلت‌پله‌سر سوم در نیمه دوم سده ۸ پم در نمرود دید (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصاویر ۴۹۷، ۴۹۹). حمل اورنگ پادشاهی بر روی ارابه‌ای هشت‌پره روی نقش برجسته کاخ سارگون دوم از نیمه دوم سده ۸ پم باقی است (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصویر ۵۱۱).

صحنه جنگ آشوریان و اعراب در کاخ آشوربنی‌پل در نینوا از نیمه دوم سده ۷ پم ارابه‌های هشت‌پره را نشان می‌دهند و در همین زمان در نقش برجسته تسخیر شهر عیلامی مَدکتو، ارابه‌های دوچرخه عیلامی که غرق شده‌اند، بر خلاف ارابه‌های جنگی دوازده پره آشوری، هشت پره دارند. فرار عیلامی‌ها از مقابل ارابه‌های جنگی دوازده پره آشوری نیز در کاخ آشوربنی‌پل در نینوا جلب توجه می‌کنند (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصاویر ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۲-۵۳۱). گویا چرخ ارابه شماره ۴ در این نوشتار بر پایه ارابه‌های دوازده پره آشوری در این نقش برجسته‌ها بازسازی شده است. چرخ ارابه‌های شانزده پره در صحنه جنگ آشوربنی‌پل با تنومان شاه عیلام در ساحل رود اولای/کرخه مجسم شده است (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصویر ۵۳۵). بار دیگر آشوربنی‌پل در شکار شیر بر ارابه‌ای هشت پره در کاخ نینوا دیده می‌شود (مجیدزاده ۱۳۸۰: ج ۳، تصاویر ۵۴۱ و ۵۴۳).

برآیند

مقایسه چرخ ارابه داخل تالار موزه ملی ایران با تصاویر چرخ ارسالی به این موزه و چرخ موجود در موزه لوور بیانگر نکاتی است و پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد. نخست آنکه بین سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۴۶ ش/ ۱۹۳۹

تا ۱۹۶۷ م که تصاویری از تالار موزه ایران باستان و شرحی در باره آثار به نمایش گذاشته شده در این موزه منتشر شده است (فرهمندی ۱۳۱۸: بهنام ۱۳۴۶)، چرخ ارابه موزه به نمایش گذاشته نشده و اشاره عیسی بهنام به بازسازی یک چرخ، گویا مربوط به چرخ چوبی شماره ۱ از نیمه نخست هزاره سوم. پ. م و یا چرخ شماره ۳ پایان هزاره سوم. پ. م است. در سال ۱۹۶۷ م، از پایان کاوش‌های گیرشمن در چغازنبیل نیز ۱۴ سال گذشته بود.

برگه شناسنامه عکس آن محفوظ در بخش پیش از تاریخ موزه ملی ایران، قدیمی ترین عکس سیاه و سفید آن است که نه تنها شیوه نمایش اولیه آن را در تالار این موزه نشان می‌دهد بلکه در سال‌های بعد در دهه ۵۰ ش هر دو واژه چغازنبیل و شوش نیز بر روی آن اضافه شده‌اند. در گزارش کاوش‌های چغازنبیل به سرپرستی دومکنم بین سال‌های ۳۹-۱۹۳۵ م و ۱۹۴۶ م (۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ و ۱۳۲۶ ش) و گیرشمن ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۲ م (۱۳۳۰ تا ۱۳۴۱ ش) به کشف چرخ ارابه اشاره نشده است و مشخص نیست که چرخ تالار موزه ملی ایران چگونه و چه زمانی وارد موزه شده و چرا به چغازنبیل نسبت داده شده است. حتی روی قطعاتش هم شماره و مشخصات کاوش وجود ندارد. همچنین روشن نیست توسط چه کسی، در چه زمانی و بر اساس چه قطعاتی مرمت، چیدمان و بازسازی شده است.

بی‌تردید پذیرفتنی نیست که دومکنم که به توصیف دقیق چرخ ارابه‌هایی که در شوش در سال‌های ۱۹۲۲ م (۱۳۰۱ ش) و ۱۹۳۴ م (۱۳۱۳ ش) یافته است پرداخته، در کاوش در چغازنبیل که سال بعد، در سال ۱۹۳۵ م (۱۳۱۴ ش) آغاز کرده و تا سال ۱۹۳۹ م (۱۳۱۸ ش) ادامه داده و با وقفه‌ای در سال ۱۹۴۶ م (۱۳۲۶ ش) به پایان رسانده و نتایج آن را هم در سال ۱۹۵۳ م (۱۳۳۲ ش) منتشر کرده بود (De Mecquenem, 1953: vol. XXXIII). چنین چرخ ارابه‌ای را یافته باشد اما بدون هیچ‌گونه توصیفی از آن گذشته باشد. وی تمامی آثاری را که در کاوش‌های محدود خود در چغازنبیل یافته است، از روی جنس آنها جدا کرده و به تفصیل به شرح هر یک پرداخته است. این در حالی است که چرخ ارابه موجود در موزه ملی منسوب به چغازنبیل حتی از نمونه‌های مکشوفه در شوش بزرگتر و سالم‌تر و در نتیجه چشم‌گیرتر است و اگر دومکنم آن را یافته و به تهران حمل کرده باشد و این چرخ آنقدر اهمیت داشته که بازسازی شده و در موزه تهران (ایران باستان) که در سال ۱۳۱۶ ش (۱۹۳۷ م) و همزمان با کاوش‌های چغازنبیل گشایش یافته است، به نمایش در آمده است، چرا هیچ‌گونه مدرکی درباره کشف آن در چغازنبیل از سوی دومکنم ابراز نشده است.

همچنین نمی‌توان باور داشت که پس از دومکنم، گیرشمن که از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۲ م (۱۳۳۰ تا ۱۳۴۱ ش)، سرپرستی کاوش‌های گسترده در چغازنبیل را به عهده داشته است، این چرخ ارابه را یافته و

پرسشی درباره هویت چرخ ارابه موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۱۱۷

به احتمال بازسازی و برای نمایش در اختیار این موزه قرار داده باشد، اما در دو جلد نتایج این کاوش‌ها هیچگونه اشاره‌ای به آن نکرده باشد. حال آنکه وی حتی اشاره به ردّ چرخ ارابه به پهنای ۱۸ سانتی متر بر روی سنگ‌فرش‌های کف بین حصار دروازه ارابه‌ها در حیاط جنوب شرقی زیگورات را فراموش نکرده است (گیرشمن ۱۳۷۳: ۹۸، ۲۴۴، ۱۰۵، شکل ۴۶، لوح ۴۷، شماره ۵). همسر وی نیز تانیا گیرشمن که در کاوش‌های شوش و چغازنبیل با او همراه بوده و به مرمت آثار مشغول بوده است در کتاب خاطرات خود که بسیار مفصل و روز به روز است نیز اشاره‌ای به کشف چنین چرخ‌های گمشده در زمان کاوش‌های گیرشمن نه در چغازنبیل و نه در شوش و بازسازی آن نکرده است (گیرشمن ۱۳۸۹). تنها آثاری که نشان از وجود ارابه در چغازنبیل دارد و گیرشمن به آن اشاره کرده است نوار مفرغی خمیده‌ای به درازای ۱۲/۶ سانتی متر است که بخش مرکزی آن مثلی شکل است و پیکره‌اسبی روی آن با سه میخ پرچ شده است و گیرشمن با تردید آن را مال‌بند یا دسته ارابه فرض کرده است. این اثر از نیایشگاه کی‌ری‌ریش شرقی در سوی شمالی زیگورات پیدا شده است (گیرشمن ۱۳۷۳: ۲۵۳، ۱۳۶، لوح ۵۶، تصویر ۳، ۳۰۳-۳۰۲، لوح ۸۴، شماره ۱۶۴). یک حلقه پهن مفرغی به قطر ۱۰/۸ سانتی متر را گیرشمن حلقه دور ستون پاشنه در دانسته که شبیه حلقه مرکزی چرخ موجود در موزه ملی است اما ضخامت آن بسیار اندک است و استحکام چندانی ندارد (گیرشمن ۱۳۷۳: ۲۹۷-۲۹۶، لوح ۸۱، شماره ۵۷۶). پیداست که این دو اثر و میخ‌های متعدد مفرغی با سرهای پهن و محدب در اندازه‌های کمتر از ۳ تا ۶ سانتی متر که از صحن جنوب غربی، نیایشگاه ۴ و نیایشگاه کی‌ری‌ریش شرقی و نیایشگاه شی‌موت و نین‌الی پیدا شده‌اند و میخ‌درها محسوب شده‌اند، از نظر گیرشمن نمی‌توانند مدرکی بر وجود ارابه باشند (گیرشمن ۱۳۷۳: ۲۷۷-۲۷۶، لوح ۷۱، شماره ۶۸۰، ۲۹۷-۲۹۶، لوح ۸۱، شماره‌های ۵۶۵، ۵۶۶، ۳۰۴-۳۰۵، لوح ۸۵، شماره ۲۳۳).

بیش از ۱۲ میخ استوانه‌ای با سر کوچک دوطرفه در دو اندازه ۳ و ۵ سانتی متر از نیایشگاه پی‌نی‌کیر در سوی غربی زیگورات و ۱۸ میخ مشابه اما ظریف‌تر از نیایشگاه ایم و شلا در گوشه جنوب شرقی حصار دوم محله مقدس (تمنوس) به دست آمده‌اند که میخ‌درهای نیایشگاه‌ها انگاشته شده‌اند و تا حدودی شبیه میخ‌پرچ‌هایی هستند که در محل اتصال طوقه چرخ ارابه‌های شوش به پره‌های چوبی، درجا مانده‌اند اما از آنها ظریف‌تر هستند. این میخ‌ها نیز مدرک موثقی نیستند (گیرشمن ۱۳۷۵: ۳۰، ۲۲۵، لوح ۱۱، تصویر ۲، ۲۹۳-۲۹۲، لوح ۷۳، شماره‌های ۸۴۷، ۸۷۶، ۳۲، ۲۲۸-۲۲۷، لوح ۱۳، تصویر ۴، ۲۹۷-۲۹۶، لوح ۷۵، شماره ۹۳۲).

پیر آمیه نیز در نوشته‌های خود به کشف ارابه و اسب در شوش در کنار گورهای عیلامی آغاز هزاره دوم پم در زمان ات‌هیشو اشاره می‌کند (Amiet 1966: 255) و هرگز در هیچ‌یک از نوشته‌های خود از کشف چرخ ارابه در چغازنبیل سخنی به میان نیاورده است. کارتر نیز که خود به کشف آثاری از چرخ ارابه در کاوش‌های جدیدتر در شهر شاهی یک در شوش در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ م اشاره کرده برای مقایسه از کشف چرخ ارابه‌هایی که دو مکنم در شوش یافته سخن گفته، اما اشاره‌ای به چغازنبیل نکرده است (Carter 1980: 75؛ کارتر ۱۳۷۶ ب: ۷۵-۷۴؛ کارتر ۱۳۷۶ الف: ۱۸۳-۱۸۱).

پیشنهاد

در پایان پیشنهاد می‌شود که مسئولان موزه ملی ایران با در اختیار داشتن دو چرخ ارابه شماره ۳ و ۴ به بررسی متالورژی، درصد مواد متشکله، شیوه ساخت و ... آنها بپردازند و با آنالیز و تشخیص درصد قلع در آنها و مقایسه با میزان قلع در چرخ ارابه شماره ۲ در موزه لوور، همزمانی و شیوه ساخت مشابه یا متفاوت آنها را دریابند. همچنین به سادگی می‌توانند با تماس با مسئولین موزه لوور در پاسخ به این پرسش‌ها به طور رسمی و اداری اقدام کنند.

سپاسگزاری

از خانم هنگامه گزوانی موزه‌دار محترم برای در اختیار گذاشتن اطلاعات موجود و تصاویر مربوطه در باره چرخ‌های شماره ۳ و ۴ در این موزه و کارکنان محترم کتابخانه آن موزه برای در اختیار گذاشتن پرونده دو مکنم سپاسگزاری می‌شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آمیه، پیر، ۱۳۸۹، شوش شش هزار ساله، ترجمه علی موسوی، تهران: انتشارات فرزانه.
بهنام، عیسی، ۱۳۴۶، ایلام، مهد اولیه تمدن ایرانی، هنر و مردم، دوره ۵، ش ۵۸، مرداد ۴۶: ۲-۷.
جعفر محمدی، زهرا و شوالیه، نیگل، ۱۳۸۰، پژوهش‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران، تهران، موزه ملی ایران.
رضائیان، فرزین، ۱۳۹۳، ۵۰۰۰ سال مهندسی ایرانی، ۳۲۰۰ ق م تا ۱۸۰۰ م، تهران: فرزین رضائیان.
فرهمندی، ؟، ۱۳۱۸، موزه ایران باستان، مجله ایران امروز، تیرماه، شماره نخست، سال چهارم: ۱-۹.

پرسشی دربارهٔ هویت چرخ ارابهٔ موجود در تالار موزه ملی ایران ♦ ۱۱۹

کارتز، الیزابت، ۱۳۷۶ الف، یادداشتی دربارهٔ باستان‌شناسی و تاریخ اجتماعی و اقتصادی شوشان، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمهٔ هایده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی: ۱۸۰-۱۸۷.

کارتز، الیزابت، ۱۳۷۶ ب: شوش، شهر شاهی، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمهٔ هایده اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی: ۷۱-۸۸.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۳، چغازنبیل (دور- اونتاش)، زیگورات، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ج ۱.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۵، چغازنبیل (دور- اونتاش)، تمنوس (محل مقدس)، معابد، کاخ‌ها، قبور، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ج ۲.

گیرشمن، تانیا، ۱۳۸۹، من هم باستان‌شناس شدم!، خاطرات تانیا گیرشمن ۱۳۱۱-۱۳۴۶ خورشیدی، ترجمهٔ فیروزه دیلمقانی، تهران: انتشارات موسسهٔ بنیاد فرهنگ کاشان.

ب) غیرفارسی

Amiet, Pierre. 1966: Elam, France: Archèe editeur.

Benoit, Agnes, 2004: Susa, Persian Antike Pracht, Bochum: Deutsches Bergbaumuseum, Band I-II, pp.178-193.

Carter, Elizabeth, 1980: Excavation in ville Royale I, The Third Millenume B.C Occupation, Cahiers de la Delegation Archeologique Francaise en Iran, 11.

De Mecquenem, M. M. Ronald, 1922: Fouilles de Suse, Campagnes des Annees 1914-1921-1922, Revue d' Assyriologie et d'Archeologic Orientale. Vol. XIX, no.3.

De Mecquenem, M. M. Ronald, 1924: Fouilles de Suse, (Campagnes des 1923-1924), Revue d' Assyriologie et d'Archeologic Orientale. Vol. XXI, no.3.

De Mecquenem, M. M. Ronald, 1931: Excavations at Susa (Persia), 1930-1931, Antiquity 5, pp.330-343.

De Mecquenem, M. M. Ronald, 1943: Fouilles de Suse 1933-1939, Memoires de la Mission Archeologique en Iran, Tome. XXIX, Paris: Presses universitaires de France.

Tallon, F., 1987: metallurgie susieene, De la fondation de Suse au XVIII av. J.C. Paris: Edition de la Reunion des musees nationaux.

اینترنت

Lessing Archive

Louvre website; www.mom.fr/image_carto/ServiceImage/mecquenem

مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم جوار شرقی

مجید حاجی تبار*، ندا امیر محمودی**

*دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران و کارشناس موزه‌های بنیاد مستضعفان

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دکن کالج پونا هندوستان

چکیده

آثار فرهنگی عصر مفرغ (۳۰۰۰-۱۵۰۰ پم) در محوطه‌هایی چون شهر سوخته، شهداد، یحیی، بمپور و کُناَر صندل در جنوب شرق ایران با آثار هاراپا، موهنجودارو در پاکستان و موندیگاگ در افغانستان پیوند و قرابت دارد. برهم‌کنش فرهنگی این مناطق بر اشکال و نقوش ظروف سنگی و سفالی، مهرها و پیکرک‌های جانوری قابل پیگیری است. از متداول‌ترین نقش‌های جانوری گاو و گاو نر شاخ‌دار است که تجلی حس و اندیشه خلاق هنرمند در باره حیات و مظاهر طبیعت و هستی است. نقش پرتکرار گاو و تجسم آن در باورهای اساطیری و فایده‌ای که در تأمین غذا و زندگی کشاورزی داشته، نهفته است. پژوهش به شیوه توصیف و تحلیل داده‌ها با منابع کتابخانه‌ای و اسنادی انجام گرفته است. شناخت حوزه‌های فرهنگی، بازه زمانی، اشکال و آثار فرهنگی با نقش و تجسم گاو، جستارهای تحقیق است. تحقیق به دنبال پاسخ به دو سؤال، چرایی و چیستی؟ و چگونگی آثار با نگاره و تجسم گاو؟ است. نقش و تجسم گاو بر آثار فرهنگی دو حوزه جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی آن در پاکستان و افغانستان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد نقش و تجسم گاو بر آثار فرهنگی مکشوفه در محوطه‌های جنوب شرق ایران و محوطه‌های بلوچستان پاکستان و افغانستان حاصل اقلیم مشابه و تجارت و تعامل فرهنگی حاصل از تردد اقوام کوچ‌رو در این سرزمین‌ها بوده و در این نقاط منشأ آفرینش و حاصل خیزی و تجسمی از خدایان مشترک مورد پرستش است.

واژه‌های کلیدی: جنوب شرق ایران، مناطق هم‌جوار شرقی، عصر مفرغ، نقش مایه گاو، آثار فرهنگی

پیشگفتار

فلات ایران با نقاط جغرافیایی دیگر به‌خصوص سرزمین‌های هم‌جوار تعامل فرهنگی داشته و همواره مانند پل ارتباطی از دوره‌های بسیار دور پارینه‌سنگی تا امروز عمل کرده است. نقشی که برخی

باستان‌شناسان را به اشتباه واداشته و تصور کردند، نقش فرهنگ واسطه را برای بقای دیگر تمدن‌ها ایفا کرده است. کشفیات علمی و نتایج حاصل از آن این نگاه را در بین پژوهشگران تغییر داده است. تأثیرات متقابل پدیده‌های فرهنگی به‌اندازه‌ای بوده که گاه ریشه‌یابی منشأ آنها را مشکل کرده است. هر حوزه فرهنگی در کنار تأثیرپذیری رگه‌هایی از فرهنگ خاص منطقه‌ای و محلی خود را نیز به همراه دارد. حوزه فرهنگی جنوب شرق فلات ایران شامل استان‌های سیستان و بلوچستان، کرمان، هرمزگان، بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان بوده و مطالعات باستان‌شناسی کمتری نسبت به سایر حوزه‌ها انجام گرفته است. پیش‌تر تصور می‌شد این حوزه فاقد فرهنگ و تمدن غنی بوده و به همین دلیل کمتر مورد توجه بوده است. در مرز جنوب شرق ایران دو بخش کوهستانی بلوچستان در غرب و شمال غرب و دشت وسیع و گسترده رودخانه سند شامل بخش‌های شرقی از لحاظ جغرافیایی ادامه فلات ایران با آب‌وهوای خشک است. از جنبه‌های مهم روابط فرهنگی پاکستان و ایران راه‌های ارتباطی بوده که تمدن‌های پیش‌ازتاریخ را به هم متصل ساخته است. پیش از کشف محوطه‌های هاراپا و موهنجودارو در دشت‌های رودخانه سند نشانه‌های مبهمی از وجود تمدن‌های پیشرفته در خارج از مرزهای شرقی ایران وجود داشته ولی با آثار غنی این محوطه‌ها، وسیع‌ترین مراکز تمدنی دنیای باستان معرفی شد. کاوش‌های سال‌های اخیر در مهرگره پاکستان وجود و تداوم تمدن‌های مزبور را از هزاره ششم پم به‌خوبی نشان می‌دهد و این اسناد غیرقابل‌انکار ریشه و پیشینه این تمدن‌ها را در منطقه نشان می‌دهد. محوطه موندیگاک در جنوب افغانستان با فرهنگ شهرنشینی داده‌هایی همسان با جنوب شرق ایران دارد. از پدیده‌ها و عناصر رایج و مشترک در حوزه‌های مذکور تصویر و تجسم جانوران به‌صورت واقعی یا مسبک است. نگاره‌هایی که انعکاسی از باورها و مظاهر طبیعت است. متداول‌ترین نقش مایه‌های جانوری متعلق به گاو به نشانه اهمیت آن در تأمین معاش و جریان‌های ذهنی و فکری مردم است. نقش و تجسم گاو به‌صورت واقعی و مسبک بر ظروف سفالی و سنگی، مهر و پیکرک (گلی و سنگی) اجزاء و عناصر تزئینی صرف نبوده بلکه بیانی از حیات و هستی و نشانه‌ای از ذهنیات بشر است.

اورل اشتین اولین محقق بوده که در اوایل قرن بیستم میلادی محوطه‌های این ناحیه را بررسی و شناسایی کرد (Stein 1937). از علل اصلی تحقیق وی در این مناطق بررسی رابطه تمدن سند با بین‌النهرین بوده که حوزه مورد بحث در حقیقت واسط و رابط این حوزه‌ها بوده است و با پر کردن موزه‌های غرب از اشیای نفیس موزه‌ای و اشیای گران‌بهای مطالعاتی تعداد بسیار زیادی محوطه باستانی را به پژوهشگران پس از خود شناساند تا باستان‌شناسان بعدی برخی از آن محوطه‌ها را مورد کاوش و پژوهش قرار دهند. تحقیقات هر تسفلد (Herzfeld 1936) در این منطقه به غنای فرهنگی منطقه

♦ مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی ۱۲۳

افزود و پژوهش وی موجب بازیابی و شناسایی ده‌ها محوطه باستانی شده و تفسیرهای حاصل از آثار محوطه‌ها همچنان مورد توجه است. نخستین کاوش باستان‌شناسی به روش جدید را کالدول (Caldwell 1967) در تل ابلیس کرمان انجام داد و منطقه را راهروی ارتباطی دانسته است، نظریه‌ای که بعدها با پژوهش‌های بیشتر بلوچستان و سند مردود شد (سیدسجادی ۱۳۶۷: ۴۲). از بررسی‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسان پاکستانی در این منطقه باید به محمد رفیق موگال در بلوچستان پاکستان اشاره کرد (Mugal 1972, 1973) و از کاوش‌های افغانستان تپه موندیگاگ در کنار رودخانه ارغنداب در داخل حوزه فرهنگی تمدن‌های هیرمند قابل اشاره است (Casal 1961). محوطه شهر سوخته ابتدا توسط ماریتسیو توزی (۱۹۶۹) و پس‌از آن سیدسجادی از ۱۳۷۶ تا حال به بررسی و کاوش منطقه مشغول است. علی حاکمی از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ و به دنبال او میرعبالدین کابلی از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۱ در شهداد و یوسف مجیدزاده در سال ۱۳۸۱ پس از اطلاع از غارت فرهنگی محوطه گنارصندل جیرفت مورد کاوش علمی قرار داد.

این پژوهش نقوش یا تجسم گاو بر آثار و شواهد مادی و ملموس فرهنگی عصر مفرغ در حوزه جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی آن در خارج از جغرافیای سیاسی امروز را مبنای مطالعات قرار داده است. بخصوص محوطه‌های پراهمیت شهر سوخته در استان سیستان و بلوچستان و شهداد و گنار صندل در استان کرمان را با مواد فرهنگی محوطه‌های هاراپا و موهنجودارو در بلوچستان پاکستان و موندیگاگ در جنوب افغانستان مقایسه و تطبیق داده است. نقش مایه پرتکرار گاو و چرای تجسم و نقش آن بررسی و تحلیل شده است و جستاری بر نگاره و پیکرک گاو است. سخن بنیادین، انگیزه ایجاد تصاویر و تصور نگاره و تندیس گاو بر آثار فرهنگی به‌منظور بازنمایی شرایط اقتصادی، اجتماعی، باورها و اعتقادات نهفته بر آن است.

اشتراکات فرهنگی جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی

روابط فرهنگی ایران، پاکستان و افغانستان ریشه عمیق در دنیای باستان داشته و کشف تمدن موهنجودارو، هاراپا و موندیگاگ و یک سلسله مواد فرهنگی مشابه نشانگر این واقعیت است که فلات ایران با سرزمین‌های سند و پنجاب از هزاره‌های پیش از میلاد اشتراکات فرهنگی داشته است. پژوهش‌های انجام‌شده بر آثار فرهنگی سند و منطقه بلوچستان نشان از ارتباط با ایران و یا منشأ ایرانی دارد که پیشینه آن حداقل به هزاره چهارم قبل از میلاد می‌رسد. خصوصیات فرهنگی محوطه‌های باستانی

ایران با مناطق هم‌جوار در طول هزاره‌های چهارم و سوم قبل از میلاد تطابق داشته و از طریق راه‌های شرقی تا بلوچستان و دره سند، مدارک باستان‌شناختی آن وجود دارد. مواد فرهنگی به‌خصوص سبک‌های سفال‌گری در محوطه‌های هزاره سوم پم جنوب شرق و مناطق هم‌جوار شرقی نمایان و محسوس است. استقرارگاه‌های انسانی موجود در ایران نسبت به سرزمین‌های شرقی و بلوچستان پاکستان پیشرفته‌تر بوده و قدمت فرهنگ ایرانی در دوره نوسنگی و بعدازآن حائز اهمیت است و مشخص می‌کند، فرهنگ‌های پاکستانی از کدام سمت و منبع متأثر شده‌اند (مغول ۱۳۶۹: ۱۷). الگوی فرهنگی پاکستان و جنوب افغانستان در هزاره چهارم پم با تکیه بر مدارک و شواهد باستان‌شناختی با فرهنگ ایران پیوند دارد (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۶۱). جنوب شرق ایران در باستان‌شناسی ایران و فراتر از آن شرق باستان و تمدن سند و پنجاب نقش بسزایی داشته و یافته‌های محوطه‌های شهداد، خنیمان، تپه یحیی، دمین، ابلیس، بمپور، شهر سوخته و به‌تازگی آثار مکشوفه سراوان و اسپیدژ در بلوچستان و حوزه هلیل‌رود در منطقه چیرفت سهم این منطقه را تأیید می‌کند (حصاری ۱۳۸۴: ۱۷). مواد و آثار به‌دست‌آمده از ایران با بلوچستان پاکستان بیشتر همسانی دارد. جام‌های پایه‌دار، فنجان‌ها و نقوش تزئینی مانند ردیف جانوران نشان‌دهنده گسترش فرهنگ‌های هم‌زمان است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۶۲). علیرغم تطابق فرهنگی محوطه‌های باستانی ایران و پاکستان در سال‌های پیش از ۴۰۰۰ پم تأخیر زمانی در راه یافتن خصوصیات ایرانی به بلوچستان پاکستان به چشم می‌خورد (مغول ۱۳۶۹: ۱۸) و تشکیلات داخلی و نظام‌های عقیدتی و اجتماعی محوطه‌های استقراری هزاره سوم پم در شرق ایران مانند شهداد، شهر سوخته، موندیگاگ، موهنجودارو و هاراپا تفاوت‌هایی با هم دارند (اکبری و حصاری ۱۳۸۴: ۹). اوایل هزاره سوم پم به دلیل پراکندگی گسترده پدیده‌های فرهنگی دوره تجارت بین‌المللی نام‌گرفته (مغول ۱۳۶۹: ۲۰) و از وجوه مشخص آن روند پیچیده‌ای است که به همسانی فرهنگی بخش‌هایی از ایران و پاکستان منتج شده است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۶۴). تبلور همسانی فرهنگی ایران و پاکستان نهایتاً در اواسط هزاره سوم پم در دوره شهرنشینی کامل شد (مغول ۱۳۶۹: ۲۰). مبادله کالا و تجارت به نقاط دوردست در میان جوامع گوناگون پاکستان و ایران احتمالاً از طریق کوچ‌نشینانی صورت گرفته که با گروه‌های نژادی و قبایل در تماس بوده‌اند (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۶۱). شهر سوخته و موندیگاگ داده‌های فرهنگی همسان دارد و در نیمه هزاره سوم پم دارای فرهنگ شهرنشینی بوده و در اواخر آن رو به اضمحلال رفت و نهایتاً در اوایل هزاره دوم پم از بین رفت (اکبری و حصاری ۱۳۸۴: ۷) تاریخ تمدن سند شامل یک دوره ۱۰۰۰ ساله از ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پم است. البته مواد صرفاً هاراپایی نشانگر آن است که دوره‌ای ۵۰۰ ساله از ۲۲۵۰ تا ۱۷۵۰ پم را در برمی‌گیرد (Possehl 1967: 32).

تجلی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی جنوب شرق و مناطق هم‌جوار شرقی ایران

یکی از پدیده‌هایی که در باورهای عامه ریشه دارد، نمایش جانوران است که برخی چند سر و بعضی چند بدن و شکل اسطوره‌ای دارد و بدنشان ترکیب چند جانور است (Possehl 1967: 32). بخش جالب توجهی از اقتصاد و زندگی اجتماعی جوامع جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی را حیوانات اهلی چون گاو کوهان‌دار، گوسفند و بز تشکیل داده است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۶۱). حیواناتی که هم‌زمان در محوطه‌های ایران و بلوچستان پاکستان به چشم می‌خورد (مغول ۱۳۶۹: ۱۸). متداول‌ترین نگاره جانوری متعلق به گاوهای نر است که اگر پرستیده نمی‌شد، روح آن بخشی از باورهای مذهبی را تشکیل می‌دهد (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۸۹). طبق داده‌ها برخلاف نظر برخی اندیشمندان مبنی بر اینکه مناطق شرقی ایران و افغانستان نقاطی نبوده که انسان بتواند با تکیه بر گاوداری زندگی کند، پرورش گاو در اقتصاد محلی اهمیت داشته و در تغذیه ساکنان نقش عمده‌ای ایفا می‌نموده است (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۴۰۶) گاو سیستانی شهرت بسزایی در ایالات مجاور دارد و به‌ویژه از نظر سخت‌جانی و شیردهی معروف و به مناطق اطراف و دوردست صادر می‌شده است (تیت ۱۳۷۸: ۷۴۱). بر اساس مدارک باستان‌شناسی سیستان بخصوص منطقه هامون در دوران پیش‌ازتاریخ و آغاز تاریخی یکی از مراکز پرورش گاو بوده و آثار و مدارک شهر سوخته این نظریه را تأیید می‌کند. پیدا شدن صدها پیکره گلین، سفالین و سنگی گاو در محدوده زمانی بین ۳۲۰۰ تا ۲۰۰۰ پم نشان از اهمیت این جانور در امور اقتصادی، تغذیه و تولید جوامع باستانی سیستان دارد (سیدسجادی ۱۳۸۶: ۴۱) و در ایران باستان در میان چهارپایان از همه مفیدتر بوده و در عمل زراعت و شخم زدن نقش داشته و بر تأمین غذا در زندگی کشاورزی آن روزگار کمک ارزشمندی به شمار می‌رفته است (بهرام‌پور ۱۳۸۸: ۱۱۰). نگاره گاو تنها برای فواید اقتصادی نقش نشده بلکه با اساطیر و باورهای ساکنان نیز ارتباط داشته است.

نقش گاو یا شاخ آن منشأ آفرینش و الهه باروری بوده و موجودات از آن زاده شده (صمدی ۱۳۶۷: ۲۴) و نعره گاو علامت آسمان پر رعد و برق بوده (همایون ۱۳۵۲: ۴۹) و تجلی ایزد بهرام با گوش‌های زرد و شاخ‌های زرین و گاه تیشتر ایزد باران نیز تصور شده است (کارتوی ۱۳۸۳: ۲۲). گاو از حیوانات شاخ‌دار و مرتبط با ماه در آیین مهر، حیات و رستاخیز طبیعت بوده (والری و کومون ۱۳۹۳: ۱۲۹) و در اساطیر ایران و هند گاو و ماه یکسان است و هر دو در امر آفرینش و تکوین نقش دارند (واحد دوست

۱۳۷۹: ۳۲۳). رود را که در آغاز خدای غضب، طوفان‌های سهمگین و رب‌النوع مرگ بوده بعدها جلوه و تجسم شیوا با صفت‌های مقابل رود را یعنی ملاطفت، رحمانیت و رحیمیت و صفات حسنه گرفته و پروردگار حیوانات یادشده و عنصر محافظ و نابودی هردو است و پیش از هر حیوانی با گاو نماد باران و حاصل خیزی مرتبط است (دادور و منصوری ۱۳۹۰: ۳۵). اوگدات، تخم کلیه چهارپایان و تنها مخلوق روی زمین حیوانی نیرومند به صورت گاو نر یا ماده تصویر شده که پس از مرگ از اعضای وی پنجاه گیاه شفابخش روئید و شکوه خود را از نطفه گاو نخستین کسب کرده و از این نطفه یک جفت گاو نر و ماده پدید آمد و به دنبال آن ۲۸۲ جفت از هریک از حیوانات روی زمین ظاهر شد (دادور و منصوری ۱۳۹۰: ۶۱). در هند ایندرا پیوسته با ورزه گاو (گاو نر) قیاس شده و گاو به صورت برجسته روی ظروف طراحی شده است (جلالی نائینی ۱۳۷۵: ۱۷۳-۲۷۴) گاو مقدس، نماینده قدرت و نیرو بوده و زمین روی شاخ آن قرار دارد و هرگاه خسته می‌شد زمین را از روی یک شاخ به شاخ دیگر می‌لغزاند و همین کار موجب زمین‌لرزه شده است (دادور و منصوری ۱۳۹۰: ۶۲). گاو در سیستان مهم‌تر از آن بوده که پیکره آن تنها اسباب‌بازی کودکان باشد و صرف‌نظر از نیروی این جانور و اثر آن در زندگی می‌توان به ارتباط آن با اساطیر مربوط به ماه و خورشید و صورت‌های فلکی نیز توجه کرد و از سوی دیگر این ارتباط می‌تواند به نیروی گاو و فایده آن در زندگی روزمره و در نتیجه فایده اقتصادی حاصل از آن برمی‌گردد (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۴۳۰). بنا بر آنچه گفته شد، نگاره و تجسم پرتکرار گاو به اشکال مختلف در دو حوزه فرهنگی جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی با اقتصاد محلی و تغذیه ساکنان و باورهای مذهبی و اساطیری آنها پیوند دارد. سخت‌جانی، شیردهی، شخم زدن و عمل زراعت، گاو را در میان اقوام ساکن در این مناطق مقدس کرد و در باورهای مذهبی و اساطیری مردم گنجانند. در کاوش‌های باستان‌شناسی نقش و تجسم گاو به اشکال و اجناس گوناگون بر آثار فرهنگی ملموس و مشهود است که در ذیل به شرح آنها خواهیم پرداخت.

پیکرک

در میان پیکره‌ها، پیکره گاو نر کوهان‌دار معمولاً اکثریت را دارد، هرچند پیکره گاو با شاخ کوتاه و گاو میش نیز دیده‌شده ولی پیکره گاو ماده به چشم نمی‌خورد (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۹۴). در دوره IV موندیگاک (۳۰۰۰-۲۰۰۰ پم) پیکره‌های زیادی از مناطق مسکونی به‌دست آمده که بیشترین آنها به شکل گاو یا گاو نر مسبک است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۴۲). دو پیکره گلی در مهرگره (بلوچستان پاکستان) پیدا شده که یکی گاو کوهان‌دار است و ظاهراً قدیمی‌ترین پیکره مهرگره است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۱۷۳). بقایای

مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی ♦

۱۲۷

بیش از ۲ هزار قطعه شکسته و کامل پیکره گلین و سفالین و سنگی گاو در محدوده زمانی بین حدود ۳۲۰۰ تا ۲۰۰۰ پم اهمیت وجود این جانور در امور اقتصادی، تغذیه و تولیدی آن در جوامع باستانی سیستان را می‌رساند (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۴۳۲). غالب پیکره‌های گاو ناقص و شکسته بوده و دلیل آن شکنندگی و عدم مرغوبیت نبوده بلکه مربوط به باورهای رایج در شبه هند است که بر اساس آن نماد ایزدی پس از انجام وظیفه برای صاحبش و بخصوص زمانی که نذرونیاز را برآورده نکرده شکسته و دور انداخته می‌شده است (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۴۳۳). در کاوش‌های تپه صادق در بیست کیلومتری جنوب غرب شهر سوخته در دشت سیستان پیکرک گاو کوهان‌دار به‌دست آمده که از لحاظ گاهنگاری در افق فرهنگی شهر سوخته ۲ و ۳ قرار می‌گیرد (شیرازی ۱۳۹۳: ۲۸۴-۲۸۸). تپه یلدا (طالب خان ۲) در سیستان از محوطه‌های اقماری شهر سوخته با سفال‌های دشت جنوب سیستان مانند شهر سوخته، تپه صادق و گراتزیانی قابل قیاس بوده و سفال نخودی با نقوش سیاه متمایل به قهوه‌ای شهر سوخته در افغانستان و پاکستان نیز یافت شده است. در میان اشیای ویژه مکشوفه پیکرک گاو کوهان‌دار از جنس گل خام است (کاوش ۱۳۹۳: ۳۶۲) اغلب پیکرک‌های حیوانی مکشوفه از تپه یلدا (طالب خان ۲) از تپه‌های عصر مفرغ دشت جنوبی سیستان در فاصله ۶۷ کیلومتری جنوب غربی شهرستان زابل و ۱۱ کیلومتری شهر سوخته و از تپه‌های اقماری این شهر مربوط به گاو کوهان‌دار سیستانی است که از گل خام ساخته شده است (کاوش ۱۳۹۵: ۵۲۹-۵۳۰). تپه دشت در ۶۰ کیلومتری زابل و فاصله سه کیلومتری شهر سوخته از محوطه‌های عصر مفرغ پیکرک گلی گاو کوهان‌دار به دست آمد (مرتضوی ۱۳۹۵: ۶۱۴-۶۱۸). دوره فیض محمد (۳۰۰۰-۲۶۰۰ پم) در مهرگره (بلوچستان پاکستان) پیکره‌های گاوهای کوهان‌دار به‌دست آمده است (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۱۴۷ و ۱۴۹). در شهر سوخته قبور صاحبان مشاغل گوناگون به چشم می‌خورد ولی شغل چوپانی فراموش شده و این با نظریه پرورش انواع دام‌ها سازگاری ندارد. بر اساس شواهد موجود پرورش گاو رایج بوده ولی نقوش آن بر سفال گورستان خالی است و به‌جای آن نقش بزغاله ترسیم شده است. این وضعیت در پیکره‌های یافت شده در مناطق مسکونی برعکس است و پیکره گاو بیشتر و بزغاله کمتر شده است که به خاطر ارزش معنوی و باورهای مذهبی مربوط به آن است (سیدسجادی ۱۳۸۶: ۳۳۶). نکته قابل توجه در ارتباط با پیکره گاو ناقص و شکسته بودن غالب آنها است که دلیل آن عدم کیفیت نبوده، بلکه بنا بر سنتی که امروزه نیز در شبه‌قاره هند رایج است، شکسته شده، به‌خصوص زمانی که نذرونیاز را برآورده نمی‌کرد، شکسته و به گوشه‌ای پرتاب می‌شده است (سیدسجادی ۱۳۸۶: ۴۱- تصویرهای ۱ و ۲)



تصویر ۱. پیکرهای گلی و سنگی از حوزه جنوب شرق ایران. راست: پیکرک سنگی گاو کوهان‌دار شهر سوخته

(سیدسجادی ۱۳۸۶: تصویر زنگی ۱)، وسط: پیکره گلی گاو کوهان‌دار، دوره زمانی هفتم، پنجم 4000-4200 B-
پم از تپه یحیی (کارلوسکی و وایت ۱۳۸۸: ۲۳۹ تصویر ۳۵-۷)، چپ: تصویر پیکرک گاو از سنگ مرمر از جیرفت
(پیران و حصاری ۱۳۸۴: ۷۵ عکس ۶۵)



تصویر ۲. پیکرک‌های سفالی از مناطق هم‌جوار شرقی (مهرگره و موهنجودارو)، راست: پیکرک سفالی دو گاو در حال
حمل ارابه از موهنجودارو (www.farsnews.com/ne)، وسط: پیکرک سفالین گاو نر منقوش از تمدن مهرگره
(www.estoun.info/NewsDetail)، چپ: پیکر گاو نر با شاخ‌های پهن و ارابه سفالی از موهنجودارو
(www.farsnews.com/news)

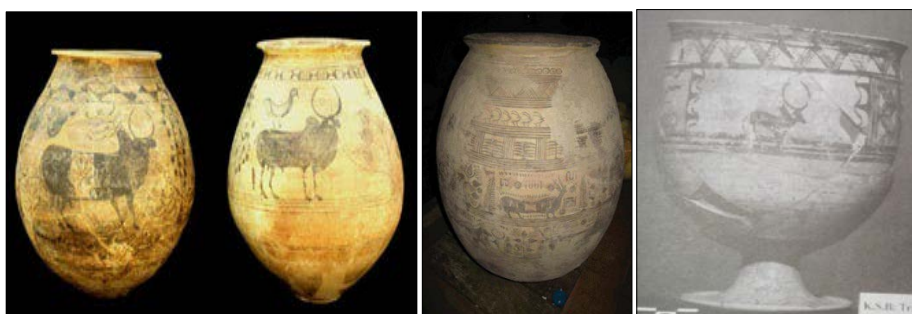
سفال

نقوش روی سفالینه‌ها صرفاً اجزاء و عناصر تزئینی نیست بلکه بر اساس نیاز و برای ایجاد ارتباط میان افراد به وجود آمده است (روحانیان ۱۳۸۹: ۱۳۹). نقش‌های روی سفال شهادت علاوه بر زیبایی ترکیب نقوش، گویای طبیعت جاندار و بی‌جان سرزمین خشک دنیای باستان است. هنر سفالگر همیشه از احساس او سرچشمه می‌گیرد و فقط منعکس‌کننده مظاهر طبیعت و زیبا جلوه دادن آنها روی ظروف سفالین نبوده بلکه به‌طور آگاه یا ناخودآگاه مقداری از اندیشه و نظر او را درباره حیات و هستی با ایجاد تصاویر نمادین القاء می‌کند (روحانیان ۱۳۸۹: ۱۳۸). از نقش‌مایه‌های حیوانی سفال کنار صندل گاو کوهان‌دار (زیبو) است (پیران ۱۳۸۷: ۸۲). ثروت و غنای اشیای شهادت نشان می‌دهد که این شهر در دوران مفرغ یکی از قطب‌های اصلی ورود به دنیای تجارت و از مراکز مهم راه‌های

مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرقی ایران و مناطق هم‌جوار شرقی ♦
۱۲۹

تبادل بین‌المللی در هزاره سوم پم بوده است (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۳۶۱) و یافته‌های گورهای شهر شهداد به شناسایی بسیاری از مواد فرهنگی پیداشده در بلخ، مرو و افغانستان شمالی کمک کرده است (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۳۶۴) این ارتباطات تنها به شباهت‌های مادی و مبادلات تجاری منحصر نمی‌شده بلکه یک سلسله عوامل ایدئولوژیک مشترک با هم داشته تا آنجا که تصور می‌شود ساختارهای سیاسی و باورهای مذهبی این شهرها شبیه یکدیگر بوده‌اند (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۳۶۶). بر ظروف سفالین منقوش در بمپور، خوراب و دامین شاخ‌های گاو وحشی به صورت مصنوعی نقش شده که از زمان مفرغ قدیم است (واندنیبرگ ۱۳۸۷: ۱۸).

دوره کچی بلوچستان پاکستان (۵۰۰۰-۴۳۰۰ پم) در تپه مهرگره دوره پیدایی سفال گاو اهلی شده (سیدسجادی ۱۳۸۹) و دوره کیلی گل محمد (۳۵۰۰-۳۳۰۰ پم) بر تعداد گاوها افزوده شده (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۱۴۲-۱۴۳) و دوره دامب سادات (۳۰۰۰-۲۵۰۰ یا ۲۳۰۰ پم) و فیض محمد (۲۵۰۰-۲۰۰۰ پم) با سفال منقوش نقش گاو کوهان‌دار بر سفالینه منقوش آمده است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۱۵۰) و در دوره کولی (۲۵۰۰-۲۰۰۰ پم) نقوش اصلی تزئینی اغلب گاو است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۱۴۰ و ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۵۰ و ۱۵۵-۱۵۴- تصویر ۳).



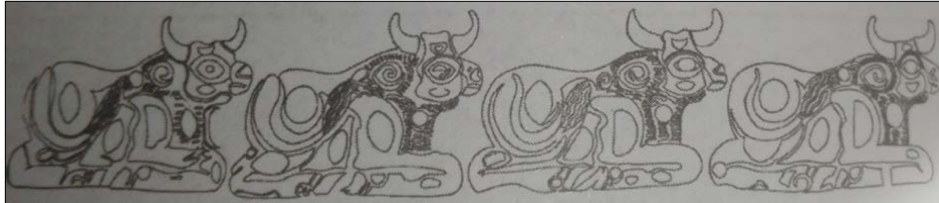
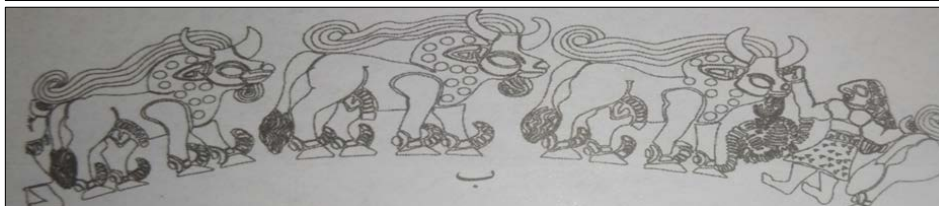
تصویر ۳. ظروف سفالی با نقش گاو در دو حوزه جنوب شرقی و مناطق هم‌جوار شرقی ایران، راست: جام سفالین پایه‌دار با نقش گاو کوهان‌دار (زیبو) حوزه جازموریان (پیران ۱۳۸۷: ۹۲ تصویر ۱۰)، وسط: خمره سفالین با نقش گاو از مهرگره (www.estoun.info/NewsDetail.aspx)، چپ: ظروف سفالین تمدن مهرگره بلوچستان پاکستان با نقش گاو (http://www.estoun.info/NewsDetail.as)

اشیاء سنگ صابونی

ظرف‌های سنگ صابونی دارای نقوش کنده و متداخل با صحنه‌هایی از جانوران به نام سبک میان فرهنگی، مجموعه‌ای از اشکال رایج فرهنگ‌های گوناگون و واحدهای جغرافیایی مختلف را در خود جمع کرده و اصل و منشأ آن جنوب شرقی ایران بوده و در مناطق گسترده‌ای از جمله دشت سند توسعه‌یافته

است (سیدسجادی ۱۳۸۴: ۳۰۳). بر روی ظروف سنگی گاوهای کوهان‌دار در دو ردیف با نوار افقی جدا از هم نقش شده و در ردیف بالا گاوهای کوهان‌دار با نقش ماهی از هم جدا شده و در ردیف پایین فقط سه گاو ظرف را پوشانده و این سبک هنری جنوب شرق است (حصاری ۱۳۸۴: ۲۳).

نقش مایه‌های به‌دست‌آمده از ظروف سنگی حوزه هلیل‌رود انواع مختلف گاو را نشان می‌دهد. این موضوع می‌تواند دو علت داشته باشد، یکی تنوع طبیعی هنرمندانه یک شکل و طرز تعبیر یا بازتاب هنرمندانه شرایط واقعی و طبیعی موجود و دیگری هماهنگی با ماهیت بوم‌شناختی منطقه تلاقی میان فلات ایران و دهانه رود سند است که امکان توضیح و همپوشانی گونه‌هایی مثل گاو سانان را فراهم کرده است. در ناحیه هلیل‌رود گاو اروپایی، کوهان‌دار و بوفالوی آبی می‌زیسته و پراکندگی گاو کوهان‌دار خارج از زادگاه بومی‌اش احتمالاً به کمک انسان صورت گرفته است. وجود غبغب و کوهان، کهن‌تر از کوهانی است که در اثر مهر‌ه‌اراپایی نشان داده شده و شاخ‌های راست گاو کوهان‌دار را نشان می‌دهد، حتی اگر این شاخ‌ها به حد کافی بلند نباشد و حتی علیرغم این واقعیت که گاو کوهان‌دار برخلاف آنچه در نقش مایه‌های ظروف سنگ صابونی حیوانی عظیم و پا کوتاه تصویر شده جانوری با پاهای بلند و باریک است. در گروه دوم نقش مایه‌های انسانی در حال هدایت گاو نشان داده شده و بعضی عناصر آن مثل نوار بالای سر گاو تداعی‌کننده آب است و شاید نشانگر رفتار بوفالوی آبی باشد که در آب غوطه‌ور است و تنها سرش را بیرون آب نگه داشته است؛ و گروه سوم گاوسانانی ترسیم شده‌اند که قابل قیاس با گاو پشت صاف معمولی است که بیشترین پراکندگی را در سراسر اروپا و خاورمیانه دارد (مشکور و هاشمی ۱۳۸۷: ۱۹۰، تصویر ۴).



♦ مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی
۱۳۱

تصویر ۴. نقش سه گونه گاو کوهان‌دار، بوفالوی آبی و پشت صاف معمولی بر ظروف سنگی حاشیه هلیل رود (مجیدزاده
۱۳۸۲: ۴۵ و ۴۷ و ۵۱)

مهرهای استوانه‌ای

از جمله حیواناتی که نقش آنها بر روی مهرهای استوانه‌ای دره سند کنده شده، نگاره گاو در اشکال مختلف است (سیدسجادی ۱۳۷۴: ۱۷۳). بر مهر استوانه‌ای مکشوفه از هاراپا گاو نر شاخ‌دار نقش شده و مردی بین گاو نشسته است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۹۰). مدارک مهرسازی محوطه کنارصندل بر روابط با فرهنگ‌های هم‌زمان عصر مفرغ در دره سند تأکید دارد و تنوع مهر حکایت از شبکه فعال تجارت راه دور دارد (پیتمن ۱۳۸۷: ۵۵). هنر سندی عمیقاً طبیعت‌گراست و صحنه‌های روی مهرهای استوانه‌ای برگرفته از فعالیت‌های عادی مردم است (سیدسجادی ۱۳۸۹: ۲۹۴). در چیرفت صحنه‌های کوچک بسیار زنده ترسیم شده که مفهوم آن بر ما روشن نیست، از جمله تصویر دو مرد روبروی هم نشسته در میان دو گاو که جام‌های خود را بالا برده‌اند و یا مردی در حال واژگون شدن از درختی است که در زیر آن گاوی سر برگشته به عقب به درخت بسته شده است (پرو ۱۳۸۷: ۲۹۲). در میان مهرهای هاراپایی نقش گاو کوهان‌دار با شاخ و یال بلند موج که تا زانوی گاو کشیده شده به نمایش درآمده است (مشکور و هاشمی ۱۳۸۷: ۲۰۹- تصویر ۵) نقشی که با نگاره‌های ظروف سنگی حاشیه رودخانه هلیل‌رود قابل قیاس است.



تصویر ۵. اثر مهر هاراپایی با نقش گاو هندی یا کوهان‌دار (مشکور و هاشمی ۱۳۸۷: ۲۰۹)

بقایای استخوانی

تفاوت‌های ریخت‌شناسی گاو معمولی و گاو کوهان‌دار قابل شناسایی بوده و بر پایه تحقیقات، استخوان اشکی حدقه چشم بهتر از همه امکان تفکیک استخوانی را فراهم می‌سازد و استخوان پهن مربوط به گاو کوهان‌دار (هندی) و استخوان تیز مربوط به گاو معمولی است. استخوان اشکی یافت شده در کُنار صندل شمالی با توجه به ویژگی‌های ریخت‌شناسی شباهت بیشتری به گاو هندی (کوهان‌دار) نشان می‌دهد (مشکور و هاشمی ۱۳۸۷: ۱۹۱-۱۹۰). در فهرست شمایل‌شناسی جیرفت بخش بزرگی به جانوران وحشی از جمله گاو کوهان‌دار اختصاص یافته است که حوزه محیط‌زیست ویژه خود را دارد (پرو ۱۳۸۷: ۲۹۱). زادگاه گاو کوهان‌دار منطقه‌ای از جنوب شرق ایران به سمت شرق است (مجیدزاده ۱۳۸۲: ۶) و زیست‌بوم دره سند متناسب با گاوداری است (مشکور و هاشمی ۱۳۸۷: ۱۹۱).

برآیند

بر اساس شواهد و مدارک باستان‌شناسی، بخش مهمی از اقتصاد و زندگی اجتماعی جوامع جنوب شرق ایران، بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان در عصر مفرغ را حیوانات اهلی، به خصوص گاو تشکیل می‌داده است. گاو سخت‌جان سیستان و فرآورده‌های حاصل از آن در اقلیم نسبتاً خشک و نیمه‌خشک فلات شرقی ایران بر اقتصاد محلی تأثیر گذاشته و زندگی را با تکیه بر گاوداری و بهره‌مندی از فواید آن در عمل زراعت و تولید و زندگی کشاورزی شکل داد. الگوی فرهنگی مشترک که ایالات شرقی ایران در هزاره چهارم و سوم پ.م را به هم پیوند داده و برهم‌کنش فرهنگی دو منطقه جنوب شرق و مناطق هم‌جوار شرقی آن را نشان می‌دهد و نقش مایه گاو از وجوه مشترک فرهنگی بر سفال، ظروف و اشیای سنگی، مهرهای استوانه‌ای و پیکرک‌ها مشهود است. متداول‌ترین نگاره‌ای که دلیل وجودی آن را باید در کارکرد اقتصادی و معیشتی و اعتقادات و باورهای مذهبی جست‌وجو کرد. نقش مایه پرتکرار گاو، انعکاس و بازتابی از مظاهر طبیعت و جریان‌های ذهنی و فکری مردم از حیات و هستی و رستاخیز است. گاو منشأ آفرینش، الهه باروری، رب‌النوع حاصلخیزی، تجلی ایزد بهرام و تیشتر و مرتبط با آیین مهر و مرتبط با ماه و خورشید و صور فلکی تصور شده و در شبه‌قاره هند نماد ایندرا و اوگدات تخم همه مخلوقات موجود بر زمین که درجه تقدس وی آن‌قدر بالا گرفت که نماینده قدرت و نیرو گردید و زمین را با یک دست نگاه داشته و با جابجایی دست، زمین دچار تکانه و لرزه‌های ویرانگر شده است.

گستره نفوذ جریان فکری با تصویر و تصور گاو تمام حوزه جنوب شرق در ایران و مناطق شرقی آن در بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان را دربرداشته و آثار و شواهد آن را در محوطه‌های کنارسندل

مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی ♦
۱۳۳

در حاشیه هلیل‌رود، شهر سوخته و تپه‌های اقماری آن (تپه صادق، تپه یلدا یا طالب خان، تپه دشت) در بخش سیستان و شهداد در شمال شرق کرمان در جغرافیای سیاسی امروز ایران و محوطه موندیگاگ در جنوب افغانستان، مهرگره و موهنجودارو در بلوچستان پاکستان به دست آمده است. نگاره‌های سنگ‌های صابونی و مطالعات تطبیقی استخوان‌شناسی نشان می‌دهد در مناطق مورد بررسی، سه گونه گاو اروپایی یا بوفالوی آبی، کوهان‌دار و معمولی پرورش داده شده است و از آن سه گونه بیشترین تعداد مربوط به گاو کوهان‌دار (هندی) است که بیشتر پیکرک‌ها، نقوش روی سفال، سنگ و مهر مربوط به آن است و این تکرار بی‌شک نشان از فراوانی آن در مناطق مورد بحث دارد. حاصل سخن آنکه، نقش مایه گاو نقطه مشترک فرهنگ دو حوزه جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی در بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان است و استفاده گسترده بر آثار فرهنگی، زیست‌بوم نسبتاً مشابه و متناسب پرورش گاو و ارتباطات تجاری ملل بوده است. نقشی که حکایت از فایده‌های اقتصادی و معیشتی جایگاه مقدس دارد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اکبری حسن و حصاری مرتضی، ۱۳۸۴، ایران حلقه اتصال شرق به غرب (هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد)، مجله مطالعات ایرانی، مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره هشتم. بهرام‌پور، نسرین، ۱۳۸۸، بررسی نمادهای مقدس ایرانی در سفال، تهران، نشر شهرآشوب. پرو، ژان، ۱۳۸۷، تصویرشناسی جیرفت، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل: جیرفت، به کوشش یوسف مجیدزاده، کرمان، سازمان میراث فرهنگی استان کرمان. پتمن، هالی، ۱۳۸۷، هنر مهرسازی در کنارصندل: خدایان، فرمانروایان و پیوند از طریق ازدواج، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل: جیرفت، به کوشش یوسف مجیدزاده، کرمان، سازمان میراث فرهنگی استان کرمان. پیران، صدیقه، ۱۳۸۷، سفال کنار صندل جنوبی، نیمه اول هزاره سوم پ.م، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل: جیرفت، به کوشش یوسف مجیدزاده، کرمان، سازمان میراث فرهنگی استان کرمان. تیت، کلنل، ۱۳۷۸، جغرافیای تاریخی سیستان سفر با سفرنامه‌ها، ترجمه و تدوین، حسن احمدی، تهران. ناشر مترجم. جلالی نائینی، سید محمدرضا، ۱۳۷۵، هند در یک نگاه، تهران، انتشارات شیرازه. حصاری، مرتضی، ۱۳۸۴، فرهنگ حوزه جنوب شرق ایران، فرهنگ حاشیه هلیل‌رود و جیرفت، کاتالوگ نمایشگاه گزیده‌ای از اشیاء استرداد، تهران، موزه ملی ایران.

۱۳۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

دادور، ابوالقاسم و الهام منصوری، ۱۳۹۰، درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان، تهران، انتشارات دانشگاه الزهرا و کلهر.

فرانس، والرئ و کومون ماری، ۱۳۹۳، آیین پرمز و راز میترا؛ اسرار آیین میترا، ترجمه هاشم رضی، تهران، بهجت. روحانیان، رؤیا، ۱۳۸۹، شناخت نمادهای آسمان و زمین در ایران پیش از اسلام با تأکید بر آثار گیان، شهداد، شوش، سیلک و مارلیک، پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته پژوهش هنر، دانشگاه الزهرا. سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۶۷، نگاهی به آثار باستانی بلوچستان از آغاز تا اسلام (۱)، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره دوم بهار و تابستان، شماره پیاپی ۴: ۴۱-۵۵.

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۷۴، هشت گفتار باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، تهران، میراث فرهنگی کشور.

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۴، نخستین شهرهای فلات ایران جلد اول، تهران، انتشارات سمت.

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۴، نخستین شهرهای فلات ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت.

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۶، گزارش‌های شهر سوخته ۱ (کاوش در گورستان ۱۳۷۶-۱۳۷۹)، تهران، سازمان میراث فرهنگی

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۸۹، باستان‌شناسی شبه‌قاره هند، تهران، انتشارات سمت.

شیرازی، روح‌الله، ۱۳۹۳، فصل چهارم کاوش در تپه صادق، زمستان ۱۳۹۱، مجموعه مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، ۲۹ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳: ۲۸۴-۲۸۸.

صمدی، مهرانگیز، ۱۳۶۷، ماه در ایران از قدیمی‌ترین ایام تا ظهور اسلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

کارتوی، آلبرت جوزف، ۱۳۸۳، اساطیر ایران، ترجمه احمد طباطبایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

کاوش، حسینعلی و همکاران، ۱۳۹۵، چهارمین فصل کاوش در تپه یلدا (طالب خان ۲) سیستان، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، ۱۵ تا ۱۷ اسفند، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی میراث فرهنگی کشور: ۵۲۹-۵۳۳.

کاوش، حسینعلی، ۱۳۹۳، سومین فصل کاوش در تپه یلدا (طالب خان ۲) سیستان، مجموعه مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، ۲۹ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳: ۳۶۱-۳۶۳.

کارلووسکی، لمبرگ و توماس بیل، ۱۳۸۸، آغاز شکوفایی فرهنگ و تمدن در جنوب شرقی ایران، جلد اول، ترجمه، غلامعلی شاملو، به کوشش محمدرضا میری، تهران، سازمان میراث فرهنگی.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۲، جیرفت کهن‌ترین تمدن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مرتضوی، مهدی، ۱۳۹۵، فصل سوم کاوش در تپه دشت منطقه سیستان، گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، ۱۵ تا ۱۷ اسفند، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی میراث فرهنگی کشور: ۶۱۴-۶۱۸.

مشکور، مرجان و هاشمی، نرگس، ۱۳۸۷، اقتصاد و معیشت در محوطه‌های شهری کنارسندل شمالی و جنوبی در حوزه هلیل از دیدگاه بقایای استخوانی، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تمدن حوزه هلیل: جیرفت، به کوشش یوسف مجیدزاده، کرمان، سازمان میراث فرهنگی استان کرمان.

♦ مطالعه تطبیقی نقش مایه گاو بر آثار فرهنگی عصر مفرغ جنوب شرق ایران و مناطق هم‌جوار شرقی
۱۳۵

مغول، محمدرقیق، ۱۳۶۹، پیوندهای فرهنگی سند و پنجاب با ایران در دوران پیش از تاریخ، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، باستان‌شناسی و تاریخ سال چهارم شماره اول شهریور ۱۳۶۹ شماره پیاپی ۷ تهران.
همایون، غلامعلی، ۱۳۵۲، کوروش کبیر در آثار هنری اروپاییان، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
واحددوست، مهوش، ۱۳۷۹، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات سروش.
واندنبرگ، لویی، ۱۳۸۷، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ب) غیرفارسی

Casal, J.M, 1961, Fouilles de mundigak, memorials de la delegation archeologiquefrancaise en Afghanistan, tcm. Xvii, paris
Hakemi, A.1997, Shahdad: Archaeological excavations of bronze age center in iran. Trans. And ed S.M.S. sajjadi. Centro scavie ricerchearcheologiche, reports and memoirs, vol.27.rome: istitutoitaliano per ilmedioedestremooriente
Herzfeld,A.M,Archaeological history of iran,London
Mugal, M.R, 1972, Explorations in northern baluchestan; Pakistan archaeology 8, Karachi, pp.137-150
Possehl; L.Gregory; 1967- The Mohenjo-daro floods: A reply-American anthropologist; vol69 number 1 february1967
Possehl; L.Gregory; 1991-The date of Indus urbanization: A proposed chronology for the pre-urban and urban harappan-south asian archaeology
Possel; L. Charles&Herman frank; 1987- The sorathharappan: A new regional manifestation of the Indus urban phase –South asian archaeology
Stein, M.A.1937, Archeological Reconnaissance in north-western india and south-eastern iran.london
Caldwell, J, 1967, Investigations at tal-i-Iblis, Priliminary Report 9, Springfield,II;Illinois State museum.
<http://www.estoun.info/NewsDetail.as>
www.estoun.info/NewsDetail.

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان

علی سجادی

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

برای باستان‌شناسان، عصر مفرغ در غرب و شمال غرب فلات ایران که از هزاره سوم پیش از میلاد پدید آمد، یکی از مهم‌ترین دوره‌های فرهنگی بشر محسوب می‌شود، همان‌گونه که بسیاری از متخصصان تاریخ هنر و هنرشناسان به آن اعتراف کرده‌اند این عصر را می‌توان دوره طلایی در تاریخ هنر ایران محسوب نمود. بااین‌حال اشیاء مفرغی تا اواخر عصر آهن همچنان جایگاه خود را از لحاظ کاربردی حفظ کرده و از لحاظ فنی و وجوه هنری پیشرفت‌های قابل توجهی را حاصل کرده است. سیر تاریخی صنعت ایران مخصوصاً مفرغ نشان داده است که همواره رابطه‌ای تنگاتنگ بین صنعت و هنر برقرار بوده است. به‌گونه‌ای که در ساخت آنها ضمن به‌کارگیری روش‌ها و فن‌های علمی زمانه خویش در ساخت آنها، ترکیبی از هنر و صنعت به‌کاررفته بود که از لحاظ زیبایی‌شناسی، تنوع و خلاقیت و موضوعات نقشی و نمادین، بیان رمزی مفاهیم دینی و اسطوره‌ای، ظرافت‌های به‌کاررفته در فلزگری که ترکیبی عالی و ماندگار و بدون نقص و تحسین‌برانگیز که نشان از مهارت بالا دارد را ارائه داده بود. باوجود مباحث فراوانی که پیرامون این اشیاء مطرح گردیده و کتب و مقالات زیادی که در خصوص این اشیاء به زیور طبع آراسته گردیده است بااین‌حال غنای تاریخی، فرهنگی، هنری و بار علمی نهفته در این آثار، کنکاش‌های بی‌شمار دیگری را می‌طلبد چه اینکه تاکنون، باوجود گذشت قریب به دو قرن از کشف گسترده مفرغ‌های لرستان، همچنان رازها و نکات سربه‌مهر بسیاری در رابطه با این اشیاء باقی مانده است. در این مقاله بر آن بوده‌ایم تا ضمن پرداختن به ارزش‌های اشیاء مفرغی به وجوه هنری و زیبایی‌شناختی این آثار پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: مفرغ‌های لرستان، لرستان، برنز لرستان

پیشگفتار

بنا بر یافته‌های باستان‌شناسی قدیمی‌ترین آلیاژی که انسان به آن دست یافته فلز مفرغ بوده است افزون بر آن، سیر تاریخی صنعت ایران مخصوصاً مفرغ نشان داده که از همان دوران آغازین استفاده از فلزات تا عصر حاضر همواره رابطه‌ای تنگاتنگ بین صنعت و هنر برقرار بوده است. کشف اشیاء مفرغی در اوایل

قرن ۲۰ م؛ که به واسطه نقوش و پیکره‌های ترکیبی اسرارآمیز می‌نمود، از بار تاریخی، اساطیری و آیینی و فرهنگی هنری زیادی برخوردار بود هنوز رازهای سربه‌مهر زیادی را در بطن خویش به ودیعه نهاده دارد.

با کشف اشیای مفرغی یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات تاریخ تمدن ایرانیان موسوم به «مفرغ‌های لرستان» آغاز شد (Vanden Berghe 1975: 1-8L). اشیایی که پس از عصر مس که فلزی نرم بود، فلزکاران توانستند با افزودن قلع به مس آلیاژ سختی به دست آورند و به دنبال آن عصر مفرغ آغاز شد (لک‌پور ۱۳۷۵: ۸).

اهمیت مفرغ‌های لرستان از لحاظ تاریخ هنر به اندازه‌ای است که گیرشمن باستان‌شناس برجسته فرانسوی هنر حقیقی ایران را هنر مفرغ لرستان می‌داند (گیرشمن ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۲). عده‌ای دیگر از محققان اهمیت هنر مفرغ کاری لرستان یا هنر لرستان به‌ویژه آنچه به نام «مفرغ لرستان» آوازه یافته است (Moorey P.RS 1971: 113-129). از دیگر برجستگی‌های فرهنگ و تمدن ساکنان لرستان در هزاره نخست است؛ که نزدیک به یک سده توجه باستان‌شناسان و هنرپژوهان را به خود جلب کرده است (Muscarella O.w 1938-9, 255-285). به‌طورکلی اهمیت مفرغ‌های لرستان را می‌توان در ویژگی‌های هنری، زیبایی‌شناختی و فن‌های ساخت و انتقال باورهای نهفته در نقوش نمادین و پیکره‌ها دانست. محققان، ساخت آنها را به قوم کاسی نسبت می‌دهند؛ قومی که بومی لرستان بوده و در هزاره دوم پیش از میلاد، به اوج اقتدار رسیده‌اند (گیرشمن ۱۳۸۰: ۵۴ و نیز کامرون ۱۳۶۵: ۷۰-۷۴). اکثر محققان، کاسیان را برپاکندگان هنر لرستان می‌دانند (Godard 1965: 30). در مورد اهمیت هنری این اشیاء به این گفتار دکتر تجویدی بسنده می‌کنم: «از نظر آفرینش هنری و گونه‌گونگی بی‌اندازه و همچنین قدرت بیان، آن‌قدر این اشیاء خرد درخور توجه‌اند که بی‌شک می‌توان هر یک از کوچک‌ترین آنان را که بیش از پهنای دست آدمی درشتی نداشته باشد با پیکره‌های ممتاز و شگرف هنری جهان سنجدیده و چه‌بسا در این سنجش، برتری از آن مفرغ‌های لرستان باشد» (تجویدی ۱۳۴۹: ۱۱-۱۷).

تنوع موضوعات نقشی و تزئینی و ظرافت تحسین‌برانگیز، چیره‌دستی، خلاقیت و برخورداری از طرح و فرم عالی، مهارت بالا، فن ظریف همراه با مفاهیم اسطوره‌ای، سبب گردیده تا کانون توجه هنر شناسان و پژوهشگران واقع شده و مباحث فراوانی پیرامون آنها مطرح گردد، به‌گونه‌ای که عموم دانشمندان و محققان این آثار را تحت عناوینی مانند شاهکارهایی از تخیل، هماهنگی و فن فلزکاری، حماسه هنر لرستان، هنر حقیقی ایران، دست‌آفریده‌های هنرمندانه و ارزشمند، ظرافت تحسین‌برانگیز، نشانه خلاقیت، ابتکار عمل و چیره‌دستی افزارسازان زاگرس، معرفی کرده‌اند؛ از آنجاکه در ساخت این اشیاء

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۳۹

آمیزه‌ای از هنر انتزاعی و مدرن یا همان اکسپرسیونیسم و به‌کارگیری روش‌های اصولی و با قاعده به‌کاررفته بود. جنبه‌های گوناگون این آثار از لحاظ هنری و زیبایی‌شناسی، فن‌های ساخت، تنوع و بیان مفاهیم اسطوره‌ای و باورهای دینی، اساطیری و توتمیسم (توت‌باوری) در قالب اشکال و تزئینات که بر پیچیدگی و ارزش این اشیاء افزوده است از نکات بارز این اشیاء به شمار می‌رود که در نوع خود از بالاترین درجات هنری برخوردار است. بیان رمزی مفاهیم نهفته در قالب نقوش، فرم‌ها و تزئینات از جمله موضوعاتی است که کمابیش مورد بحث و بررسی و کنکاش نظریه‌پردازان هنری قرار گرفته‌اند. با این وجود مفرغ‌های لرستان هنوز رازهای بی‌شماری همچون توتمیسم و نمادشناسی را در بطن خود به یادگار دارند و هر روز در میان مدارک باستان‌شناختی شواهدی مربوط به مفرغ‌های لرستان نمایان می‌شوند که بازنگری در پیش‌انگاره‌های قبلی و بحث کردن دوباره درباره آنها را الزام‌آور می‌کنند. مسئله اصلی این مقاله حول همین محور شکل‌گرفته است که با هدف بررسی هنرهای ریشه‌دار و کهن و پرافتخار این منطقه و واکاوی خلاقیت‌های هنرمندانه نیاکان این مرزوبوم به رمز و رازی پی‌برد که پرداختن به آن موجبات هویت بخشی و خودباوری جوانان و نسل‌های آینده را فراهم می‌کند تا به قول دکتر تجویدی بتوان هر چه بیشتر به رمز پیدایش هنری پی‌برد که در بیش از سه هزار سال پیش به بالاترین درجه تکامل و تنوع رسیده است (تجویدی ۱۳۴۹: ۱۱-۱۷).

پیشینه پژوهش

با کشف اشیاء موسوم به «مفرغ‌های لرستان» یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات تمدن و هنر ایران آغاز گردید که قریب چند دهه توجه باستان‌شناسان و هنرپژوهان را به خود معطوف نمود که نتیجه آن چاپ کتاب‌ها و مقالات بی‌شماری است که به زیور طبع آراسته گردیده است. در این نشریات ضمن طرح مباحث اصلی، به صورت موضعی و موردی به مبحث هنرهای بکار رفته در اشیاء مفرغی اشاره شده است. در این میان به‌طور شاخص می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود، برای اولین بار آندره گدار در سال ۱۹۳۱ این اشیاء را ثبت کرد و متعاقب آن یک سری مطالعات باستان‌شناسی به عمل آورد (۱۳۸۵) هر تسفلد نیز به بررسی آثار کشف‌شده پرداخته و آثار فلزی لرستان را نیز مورد توجه دقیق قرار داده است. (Herzfeld 1976: 154-174)

ایدت پرادا به دسته‌بندی مفرغ‌ها، وی حضور هنر مفرغ سازی آن‌هم در مراحل بسیار پیشرفته را در این منطقه می‌پذیرد اما تأثیر شدید هنر قبایل هم‌جوار پرداخته و در نهایت نظریه مبنی بر ریشه‌یابی منشأ مفرغ‌ها ارائه داده است. (Porada 1962 نیز پرادا ۱۳۵۷) و پتر کالمایر نیز ضمن دسته‌بندی مفرغ‌ها

به ۷۳ گونه به یک سلسله سبک در تولید آثار قائل می‌شود وی کتابی در مورد مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان چاپ کرده است (۱۳۷۶). برخی باستان‌شناسان مانند آندره گدار به کاربری و منشأ این آثار مانند علم‌های نذری اشاره کرده‌اند (گدار ۱۳۸۷: ۲۵) گیرشمن در کتاب هنر ایران ماد و هخامنشی، ضمن پرداختن به وجوه ویژه مفرغ‌های لرستان، ضمن اشاره به نفوذ هنر بابل، آشور، ایلام و اورارتو، (گیرشمن ۱۳۴۶: ۸۱) هنر مفرغ لرستان را هنر حقیقی ایران معرفی می‌کند و هنر لرستان را همچون حلقه‌ای ارتباطی میان گذشته هنری ایران در دوران ماد و پس‌از آن فرض کرده که توانسته به‌خوبی سبک هنری حاکم در فلات ایران را به دوران پس از خود منتقل کند (گیرشمن ۱۳۴۶) برخی دیگر از محققان ضمن بررسی نظریات مطرح پیرامون منشأ مفرغ‌های لرستان، به دقتی از وجوه هنری به‌کاررفته در این اشیاء مفرغی اشاره کرده‌اند (دادور ۱۳۸۶) در این مقاله بر آن بوده‌ایم تا ضمن پرداختن به ارزش‌های اشیاء مفرغی به ویژگی‌های بارز هنری و زیبایی‌شناختی این آثار بپردازیم.

تعاریف

در نگاهی ساده «مفرغ‌های لرستان» به اشیاء مفرغی اطلاق می‌شود که از هزاره سوم پم تا قرن هفتم پم در حوزه فرهنگی لرستان یافت شده‌اند.^۱ این آثار در موزه‌های فلک‌الافلاک، ملی ایران، رضا عباسی، تبریز و برخی موزه‌های بزرگ جهان چون لوور، متروپولیتن، هنر آمریکا، بوستون، کلیولند و زوریخ و مجموعه‌های خصوصی چون داوید ویل، اکرمین پوپ، استورا، موزا و... نگهداری می‌شوند.

محدوده و گستره پژوهش

گستره مفرغ‌های لرستان را حوزه فرهنگی لرستان به محوریت لرستان و بخشی از استان‌های پیرامونی آن از جمله ایلام، بخش جنوبی استان کرمانشاه، بخش جنوب غربی استان همدان و بخش شمالی و شمال شرقی استان خوزستان تشکیل می‌دهد؛ و از لحاظ تاریخی گستره دوران برنز و آهن در ایران (هزاره سوم تا هزاره نخست پم) را در برمی‌گیرد.

۱. نمونه‌های مشابه برجسته‌ای در انواع متنوعی از این مفرغ‌ها نظیر مفرغ‌های منسوب به لرستان در نقاط دیگر در حفاری‌های خورویین، تپه سلیک، تپه گیان، در سال‌های اخیر در املش نیز یافت شده‌اند.

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۴۱

جامع آماری این مقاله را آثار شاخصی تشکیل می‌دهد که در موزه فلک‌الافلاک و سایر موزه‌های داخلی و خارجی وجود دارند و به مفرغ‌های لرستان موسوم هستند. پژوهشگر در این طرح تفسیری-تاریخی، با اتکا به منابع مذکور و منابع مکتوب به این آثار با محتوای هنری پرداخته است.

ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و قابلیت‌های هنری آثار مفرغی

مفرغ‌های لرستان در مقایسه با مفرغ‌های سایر نقاط جهان به لحاظ برخورداری از فن ساخت بسیار عالی و جلوه‌های هنری ویژه از اهمیت بسیار زیادی برخوردارند. بسیاری از باستان‌شناسان و محققان تاریخ هنر، مفرغ‌های لرستان را از مهم‌ترین جلوه‌های هنر ایران باستان به شمار آورده‌اند، گیرشمن باستان‌شناس برجسته فرانسوی، هنر حقیقی ایران را هنر مفرغ لرستان معرفی می‌کند (۱۳۸۰، ج ۲: ۷۲). هرتسفلد نیز پس از بررسی گسترده هنر منطقه، با اشاره به بهره‌گیری استادانه از فلزات و روش‌های گوناگون ساخت آنها، هنر لرستان را پیامد تجربه دیرین هنرمندان بومی فلات ایران می‌داند (Herzfeld 1976: 174) شاید بتوان با کمی انعطاف، در مجموع نظریات و با تکیه بیشتر به نظریه گیرشمن و ایدت پرادا به این نتیجه رسید که مفرغ‌های لرستان تولید و فرآورده هنری ساکنان بومی منطقه زاگرس در ایران هستند (دادور ۱۳۸۶). هنر مفرغ سازی لرستان هنری است که هنرمندان از اشیای پیرامون الهام و سرمشق گرفته و با ابتکار عمل، اشکال بدیعی را در عالی‌ترین وجه به منصفه ظهور رسانیده‌اند. این اشیای هنری، چنان با دقت و بر طبق اصول هنری ساخته و پرداخته شده‌اند، که گویی هدف هنرمند نیز برانگیختن حس زیبایی‌شناختی بوده است، گویی وی در تلاش بوده تا با ایجاد انگیزش در حس زیبایی‌شناختی به حس تقدس و پرستش دست یابد. در واقع او حس زیبایی‌شناختی را معجریابی دانسته که از طریق آن می‌تواند کارکردی بودن شیء تولیدی خود را به اثبات برساند (دادور ۱۳۸۶). این اشیاء تحت تأثیر جهان‌بینی، سبک و شیوه بومی منطقه ایران به وجود آمده‌اند؛ چراکه نه واجد ویژگی خشونت بارز آثار بین‌النهرینی هستند و نه از مشخصه حرکت پرانرژی که در اغلب آثار آسیای مرکزی دیده می‌شود، برخوردارند؛ بلکه دنیای آکنده از خیال و موجودات پنداری را به نمایش می‌گذارند (دادور ۱۳۸۶). هرچند مفرغ‌سازان حوزه فرهنگی لرستان با الهام از محیط پیرامون خویش به مبالغه در تزئینات و اشکال و شمایل‌ها مبادرت کرده‌اند که هنرپژوهان آن از مختصات هنر لرستان برشمرده‌اند باین‌حال می‌توان تأثیر سرزمین‌های هم‌جوار چون ایلام، آشور و بابل را در الگوهای هنری بکار رفته بر این دست‌ساخته‌ها مانند الهه‌ها، نقوش نمادین و گیاهی را ملاحظه کرد.

آمیزه‌ای هنرمندانه و هماهنگ از کاربری و معنی (مفهوم) و فرم و تزئین

نکته مورد بحث این است که در هنر پیش از تاریخ، ورود به مرز جدایی کارکرد هنری و زیباشناختی از کارکرد کاربردی اشیاء بسیار سخت و در بسیاری موارد تقریباً غیرممکن است. یک شیء برای آنکه طبق معیارهای زیباشناختی بتواند با ارزش تلقی شود باید هر دو ویژگی کاربردی بودن و زیبا بودن را با هم داشته باشد. این اصلی است که به خوبی در اشیای فلزی لرستان قابل یافت و دنبال است. (دادور ۱۳۸۶). با وجود اینکه سازندگان مفرغ‌های لرستان اهداف خاصی را در تولید این آثار مدنظر داشته‌اند و برخی از این اهداف برای ما روشن شده و برخی دیگر نیز هنوز در پرده ابهام هستند با این حال این اشیای هنری، چنان با دقت و بر طبق اصول هنری ساخته و پرداخته شده‌اند، که گویی هدف هنرمند نیز برانگیختن حس زیبایی‌شناختی بوده است، گویی وی در تلاش بوده تا با ایجاد انگیزش در حس زیبایی‌شناختی به حس تقدس و پرستش دست یابد. در واقع او حس زیبایی‌شناختی را معجاری دانسته که از طریق آن می‌تواند کارکردی بودن شیء تولیدی خود را به اثبات برساند (دادور ۱۳۸۶). هنرمند در شمایل‌نگاری و پیکره‌سازی‌ها به‌طور ماهرانه‌ای خطوط مستقیم و ممتد را به خطوط منحنی و نرم تلفیق کرده و به این ترتیب ترکیبی عالی و متعادل و هماهنگ را به وجود آورده است. با اینکه بسیاری از پژوهشگران هدف از ساخت این اشیاء را منحصر به برآوردن یک سری نیازهای روزمره یا آیینی ذکر کرده‌اند، به اعتقاد نگارنده این اشیاء در ضمن اینکه از جنبه کارکردی برخوردار بوده‌اند نقش‌های آیینی و هنری و ... خود را نیز ایفا کرده‌اند به‌عنوان مثال یک سرگرز یا لگام مفرغی در ضمن رعایت مسائل استحکامی دارای عناصر مذهبی هستند که در عین حال مسائل هنری آن نیز در حد کمال رعایت شده است (برای آگاهی بیشتر از جلوه‌های هنری اشیاء بنگرید به ملکزاده ۱۳۸۵ و ملکزاده ۱۳۹۱). به دیگر سخن یک رویه هماهنگ در ایجاد ترکیبی پیچیده و پیشرفته برای دست‌یابی به فلز بی‌نقص و بدون خلل و فرج و ایجاد یک فرم عالی، همراه با طرح و نقش مناسب و گویای مضامین مدنظر به‌کاررفته است.

رعایت تناسب^۲

تناسب سازی و رعایت فنی پدید کردن توازن به‌اندازه‌ای در این آثار مراعات شده است که اگر هر یک از آن‌ها را تا بیش از پنجاه برابر بزرگ‌تر پدید کنیم باز تناسب آن از دست نخواهد رفت و در کمتر از آثار هنری جهان این نکته مصداق پیدا کرده است. (تجویدی ۱۳۴۹: ۱۱-۱۷) تاکنون مطالعات دقیقی بر

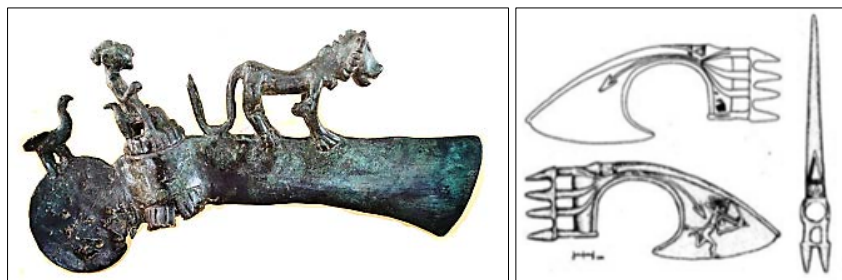
۲. تناسب یکی از اصول اولیه آثار هنری است که رابطه هماهنگ میان اجزاء آن را بیان می‌کند. به عبارت دیگر: رابطه نسبی و قیاسی بین اجزای مختلف و تمامی یک عنصر.

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۴۳

روی اشیاء مفرغی از لحاظ تناسبات به عمل نیامده است ولی گفته برخی از صاحب‌نظران می‌تواند اشاره‌ای به رعایت تناسب طلایی در ساخت این پیکره‌ها باشد که بایستی مورد توجه واقع شود (تصویرهای ۱۴-۱۷)



تصویر ۱. تبر مفرغی لرستان (موزه لس آنجلس)، تصویر ۲. سر تبر مفرغی، با نقش دو کشتی‌گیر، هزاره اول پم



شکل ۱. تبر مفرغی با نقش انسان در حال تیراندازی با کمان، اواخر هزاره دوم پم، بر یک روی تیغه، در محل لبه‌ی بالایی، سر یک مرد و روی دیگر آن سر یک زن نقش شده است
تصویر ۳. سر تبرهای مفرغی، لرستان اواخر هزاره دوم پم، موزه ایران باستان

رعایت تعادل، تقارن^۳ و توازن

در فرم اشیاء، در نقوش تزئینی و نمادین و اشکال و تصاویر و احجام و پیکره‌های مفرغی کمال دقت به عمل آمده و در تعادل متقارن، تعادل نامتقارن؛ از تعادل غیرمتقارن که نشان‌دهنده مهارت و تسلط طراح است بهره گرفته شده است.

در قرینه‌سازی، واحدها تکرار می‌شوند و این تکرار و تکرار بر زیبایی تزئینات آنها افزوده است. نقوش، شمایل‌ها، پیکره‌های توپر و مجوف و ظروفی که به فرم حیوانات و یا ترکیب انسان و حیوان ساخته شده‌اند با حداقل نقص، نهایت دقت در رعایت تقارن و توازن به عمل آمده است (تصویر ۴ و ۷ و ۸ و شکل ۶).

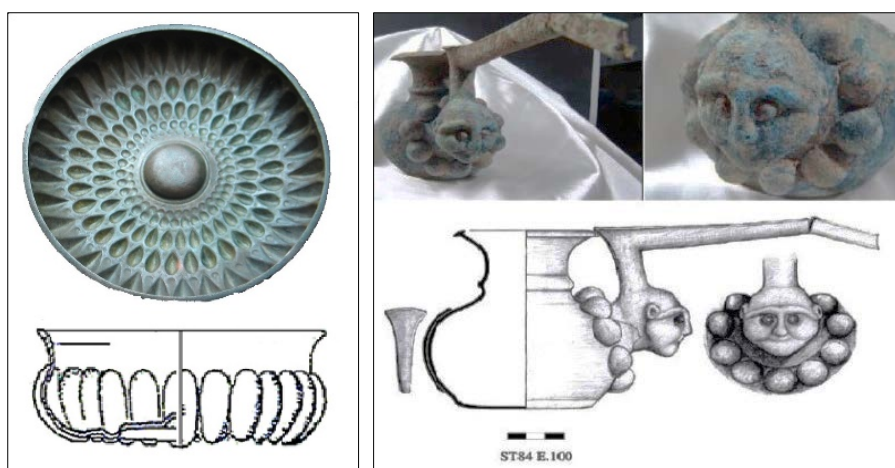
۳. تقارن به معنای تشابه بخش‌ها حول محور یا مرکز تقارن است (آلیاتوف ۱۳۷۲: ۹).



تصویر ۴. سنجاق مفرغی با نقش گیل‌گمش (پهلوان اسطوره‌ای)، شکل ۲. سر سنجاق مفرغی، لرستان

برخورداری از طرح و فرم عالی

در مفرغ‌های لرستان به نظر می‌رسد هنرمند با دقت تمام دید خود را گسترده ساخته و طرح و فرم را با هم درگیر کرده است (تصویر ۵ و ۶) ... این آثار به‌خوبی ثابت می‌کنند که هنرمندان ایرانی به‌طور کامل با شکل، فرم، فضا و حجم آشنایی داشته و از ارتباط این عناصر با هم آگاه بوده‌اند؛ چنانچه می‌بینیم که یک نقش مایه چگونه مراحل فرمی، شکلی و حجمی را در هنر ایران پشت سر می‌گذارد و در عین حال اصل وجودی خود را هرگز از دست نمی‌دهد (دادور ۱۳۸۶).



تصویر ۵. ظرف مفرغی و شکل آن به فرم پرنده، از سایت yaftenews.ir

تصویر ۶. ظرف مفرغی برجسته و شکل آن، لرستان سده ۷-۸ پم



تصویر ۷. لوح مفرغی مکشوفه از لرستان سده ۷-۸ پم

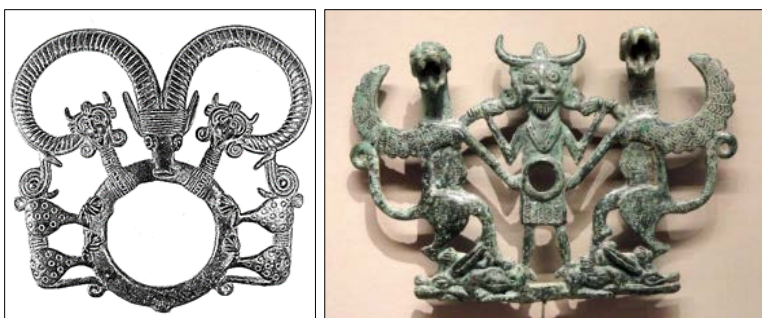
بهره‌گیری استادانه از فلزات

دست‌یابی به ترکیب پیچیده آلیاژ مفرغ که با شناخت کامل صورت گرفته و باعث تولید فلزی مستحکم و درعین‌حال بادوام در مقابل اکسیده شدن شده است، اولین گام هنر مفرغ‌سازان بوده است، گام‌های بعدی و بلند در این رابطه را می‌توان علاوه بر آشنایی کامل هنرمند با فنون ریخته‌گری و دست‌یابی به فلزی بدون نقص بکارگیری انواع هنرهای فلزگری در حد عالی به مرحله اجرا گذاشته و طرح و فرم متناسب را به وجود آورده است (تصویر ۱-۷) ظرافت‌های به‌کاررفته در ساخت اشیاء نشان از نهایت دقت و مهارت به‌کاررفته دارد؛ و به گفته دیاکونوف: مفرغ لرستانی گواه چیره‌دستی عجیب فلزکاران عهد باستان است (۱۳۵۷: ۱۲۶ و ۱۲۹)

در مهارت فنی شگرفی که در بیش از سه هزار سال پیش در پرداختن این مفرغ‌ها به‌کاررفته خود از هر جهت دارای ارزش صنعتی است و بازگویی پیشرفت فوق‌العاده صنعت فلزکاری آن روزگاران در این بخش از ایران‌زمین است (Herzfeld 1976: 174). اما از دیدگاه هنری، صنعتگر به آن درجه از مهارت رسیده که توانسته است اشیاء حجمی با فرم و شکل دلخواه که چند ویژگی کاربردی بودن، زیبا و ظریف بودن و داشتن محتوا را باهم یکجا گردآورده است. (تصویر ۵ و ۶) هر تسفلد نیز آثار فلزی لرستان را مورد توجه دقیق قرار داده در این زمینه نوشته است: «حضور انواع فلز چون برنج زردرنگ، مس قرمز، نقره سفید و برنز سبز یشمی که با فن‌ها و شیوه‌های مختلف فلزکاری همچون ریخته‌گری، آهنگری، مرصع‌کاری، کنده‌کاری و برجسته‌کاری با استادی و تبحر آگاهانه به‌کاررفته‌اند، هنر فلزکاری

را در معرض نمایش می‌گذارد که در اوج است و تنها می‌تواند نتیجه و پیامد تجربیات طولانی گذشته باشد، نه یک ابداعی جدید و ناگهانی که توسط کاسی‌ها صورت گرفته باشد (Herzfeld 1976: 154-174).

در گام‌های بعدی به تدریج شاهد پیشرفت‌های زیاد در ایجاد فرم ظروف حجمی، نقوش تزئینی پیچیده، شمایل‌ها و پیکره‌هایی هستیم که عنوان پرکارترین، خیال‌انگیزترین مکتب فلزکاری را به خود اختصاص داده است. برخی از مجسمه‌های مفرغی به گونه‌ای طراحی شده است که از هر چهار جهت سر مجسمه و صورت آن به طور کامل وجود دارد. این امر تسلط سازنده مفرغ کار را از لحاظ صنعتی و فنی و هنری در حد عالی نشان می‌دهد. این نوع مجسمه‌های کوچک مفرغی سه‌بعدی (چندوجهی) نهایت اوج تلفیق صنعت و هنر را به نمایش گذاشته است (تصویر ۱۷) در اشیاء کاربردی به‌عنوان نمونه لگام‌های مفرغی طوری طراحی ساخته شده‌اند که بخش تزئینی که دارای سطح برجسته‌ترین است به طرف بیرون است؛ و سطح صاف به سمت دهانه است بنابراین دهان اسب‌ها نیز اذیت نمی‌شده است (تصویر ۱۱). این امر در ظروف که حجمی و مجوف هستند در سطح عالی‌ترین مدنظر قرار گرفته و در عین اینکه جنبه کاربردی دارند تزئینات به صورت برجسته در آنها به کاررفته است (تصویر ۵ و ۶).



تصویر ۸. نقش گیلگمش، موزه هنر آمریکا (یداللهی ۱۳۸۰) تصویر ۹. لگام مفرغی، موزه متروپولیتن نیویورک قرن ۹ پم



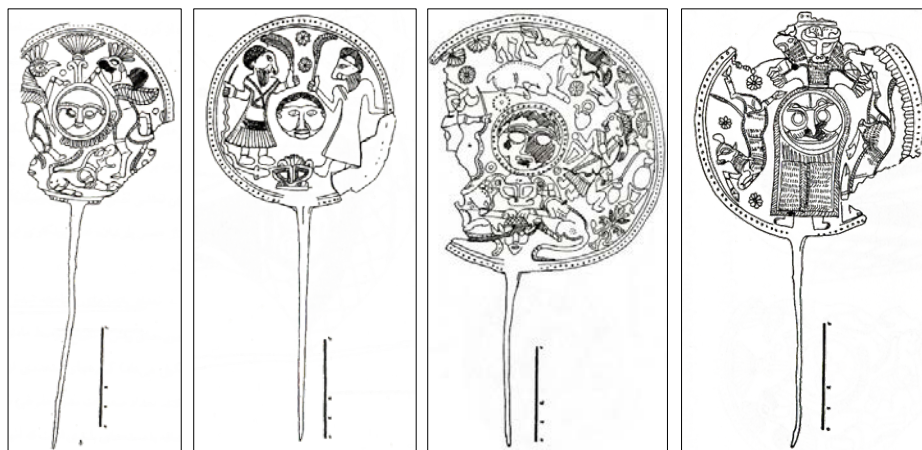
تصویر ۱۰. دهانه اسب، مفرغ، لرستان. تصویر ۱۱. دهانه‌های اسب برنزی لرستان، فن ریخته‌گری

دارا بودن مفاهیم مذهبی، نمادین و اسطوره‌ای

گریز از طبیعت‌گرایی محض و گرایش به ارائه مفاهیم نمادین و رمزگونه در عین حفظ اصول کلی از ویژگی‌های آثار مفرغی لرستان است که اکثر محققان به نمادین بودن آنها اذعان کرده‌اند. به اعتقاد برخی از هنرشناسان هنر لرستان پر از نمادهای سحرانگیز است که در آن قوای مرموز طبیعت باهم در ستیزند (گیرشمن ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۲). موجودات چند عنصری در شمایل‌ها و پیکره‌های ترکیبی، نقوش انتزاعی و نمادین مفرغ‌ها، دنیایی آکنده از موجودات خیالی را به نمایش گذاشته است. موجوداتی که برگرفته از اساطیر و باورهای دینی و فرهنگی عصر مفرغ نشئت گرفته و معمولاً در قسمت قدامی از دو یا چند حیوان ترکیبی ساخته شده‌اند. نکته‌ای که اکثر هنرپژوهان اشاره کرده‌اند این است که طیف متنوع و شگفت‌انگیز نگاره‌ها و مضامین متداول در مفرغ‌های لرستان تا حدودی از افسانه‌ها و اساطیر ایرانی وام‌گیری شده بود؛ ضمن اینکه بخش عمده آنها نیز زاده سنت‌های محلی بوده‌اند. (دبلیو ۱۳۷۴: ۲۳-۲۶) هرچند غالب این آثار برای رفع نیازمندی‌های روزمره ساخته می‌شد، ولی فرم‌ها نزدیک به آثار طبیعی نبوده، بلکه نشانی از طبیعت و سرچشمه‌ای جوشان از تصاویری انتزاعی است. منظور از فرم‌های آنها، پروراندن عاطفه زیبایی‌شناختی و انتقال اطلاعات باهم است. اگر حس تحسین کردن و با تقدیس کردن شیء را بتوانیم جزء عاطفه زیبایی‌شناختی و یا حتی خود آن فرض کنیم، این آثار را می‌توان بیش از هر چیز در رده آثار زیبا (از دیدگاه صرفاً هنری) قرار داد (دادور ۱۳۸۶). یک ظروف مفرغی با آبریز به شکل منقار پرنده که قسمت قدامی بدنه به فرم سینه پرنده طراحی و ساخته شده است فراتر بودن نگاه سازنده از جنبه‌های کاربردی را نشان می‌دهد و شاید این ظروف با این فرم‌ها کاربرد مذهبی و آیینی داشته‌اند (تصویر ۵) مسبک کردن به معنای فراموش کردن ماهیت واقعی شکل موردنظر نبوده و واقعیت وجودی حیوان هرگز فدای زیباسازی و فرم‌گرایی نمی‌شود، چون هدف اصلی تأمین آرزوها و نیازهای سازنده و کاربر است. در این مجردسازی ویژگی‌های اساسی هر موجود در کنار این فرم‌گرایی ناب به صورت کاملاً حقیقی و منطبق با واقع نشان داده می‌شود. (دادور ۱۳۸۶).

هنر مفرغینه‌های اولیه طبیعت‌گراست و جزئیات زیادی در این آثار به چشم می‌خورد. پس از این دوره هرچه پیش‌تر می‌رویم، فرم حیوانات بیشتر مسبک شده، بر زیبایی‌های بالقوه حیوان، مثل فرم شاخ، قوس‌های بدن، فرم جهش و غیره تأکید بیشتری می‌شود و آرام‌آرام از فرم رئالیستی محض به نوعی انتزاع کامل می‌رسد. این انتزاع شدید تا رسیدن به فرم‌های مسبک معنادار ادامه می‌یابد. در پیکره‌ها انسانی و الهه‌ها، اسفنکس‌ها و نقش‌مایه‌های جانوری، نقش‌مایه‌های گیاهی و نقش‌مایه‌ها و شمایل‌های انسانی گاه بسیار ظریف و واقع‌گرا و گاه به شیوه انتزاعی و رازگونه طرح شده‌اند درواقع، در مفرغ‌های لرستان

مجردسازی و انتزاع نه به يك شكل منفرد، بلکه در قالب شکلی معنادار صورت می‌پذیرد. هنرمند با شناخت صحیح شکل و فرم توانسته است با تجزیه يك شكل به شكل‌های هندسی به فرم زنده و پویایی دست یابد. به هر حال در تمدن‌های جهان باستان به ندرت می‌توان قطعاتی مانند مفرغ‌های لرستان دارای طرح و ترکیبی چنین پیچیده و پیشرفته پیدا نمود. در سنجاق‌های نذری که به قسمت قدیمی بدن یک حیوان، نظیر بز یا گوزن منتهی می‌شوند، هنرمند در عین رعایت طبیعت‌گرایی با تأکید بیش از حد بر شاخ‌ها به بیان رمزی و تبدیل پیکره حیوان به یک خط ممتد به انتزاع دست یافته است؛ و در عین حال توانسته با تلفیق حرکت نرم شاخ با حرکت مستقیم و محکم و صاف بدن نیز یک ترکیبی کامل، هماهنگ و متعادل را تولید کند (دادور ۱۳۸۶). هنرمند مفرغ‌ساز به خوبی با پتانسیل درونی شکل‌ها و بامعنایی که انتقال می‌دهند آشنا بوده است و فراتر از این‌ها به روابط بین اجزاء آگاهی و احاطه کامل داشته و می‌دانسته است که یک خط در ارتباط با اجزای اطراف خود می‌تواند حتی دو ذهنیت کاملاً متضاد را منتقل سازد؛ و تنها با شناخت همین چند اصل بوده که توانایی تلفیق پیکره دو حیوان اهلی و درنده را در یک ترکیب سنجیده و منظم پیدا کرده است (دادور ۱۳۸۶).



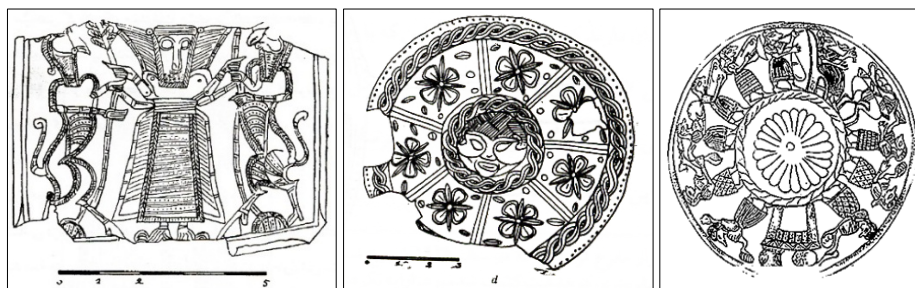
شکل ۳. سرسنجاق‌های دیسکی، کلکسیون J. Coiffard

انتقال هنر و سنن باستان

انتقال هنر و سنن باستان، انتقال مفاهیم و موضوعات مذهبی و بیان قانونمندی‌هایی است که برای همه اقوام سوارکار، جنگاور و کشاورز دنیای قدیم، به نحوی تحسین‌انگیز، دل‌نشین، پسندیده و ستودنی بوده است (دادور ۱۳۸۶). اشکال، نقوش و مفاهیم مذهبی این اشیاء پیوستگی‌های هنری و تأثیرپذیری از

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۴۹

سایر اقوام را نیز نشان می‌دهد.^۴ این اشیاء و صنعت مفرغ لرستان با توجه به خلاقیت فوق‌العاده و فن‌آوری ویژه، تأثیراتی را هم از بین‌النهرین (بابل، آشور) پذیرفته و هم تأثیراتی را بر هنر سایر اقوام نهاده است. به اعتقاد برخی از شرق‌شناسان، هنر لرستان در آینده هنری ایران نفوذ کرده و توانسته به خوبی سبک هنری حاکم بر فلات و خصوصیات خود را که بدعت و ابتکار بصری و آزادی در خلاقیت بود را به دوره‌های پس از خود منتقل و در آینده هنری ایران نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده و ویژگی‌های کلی آن را به شدت تحت تأثیر قرار داده است (گیرشمن ۱۳۴۶: ۴۵-۳۷۱) وی در تأیید گفته‌های خود اشاره می‌کند که در طرز کوچک نمودن تصاویر، آنان پیشوای هنرمندان جانور نگار عهد هخامنشی بوده‌اند (گیرشمن ۱۳۸۶: ۱۲۰). مفرغینه‌های لرستان با تأثیرات صوری و مضمونی که از هنر عیلامی گرفته‌اند، نمایانگر آخرین مرحله در تحول سنت‌های پیش‌ازتاریخی ایران هستند (دادور ۱۳۸۶). سیر تاریخی هنر ایران نشان می‌دهد سنت‌های هنری مفرغ‌های لرستان به دوره‌های بعدی منتقل و به شکل بارز و بدیعی در نقوش و تزئینات دوره ماد و هخامنشی به ظهور رسیده است (تصویرهای ۴ و ۱۳، شکل ۴).



شکل ۴. سرسنجاق‌ها و لوح مفرغی کلکسیون J. Coiffard

شمایل‌نگاری / تصویرنگاری و پیکره‌سازی

بارزترین ویژگی مفرغ‌های لرستان هنر تجسمی و تصویرنگاری این اشیاء است که به بهترین شکل ممکن با صنعت درآمیخته است این هنر بر روی ظروف، لوحه‌ها، پلاک‌های کوچک سرسنجاق‌های مفرغی به کار رفته است. شمایل‌نگاری و پیکره‌سازی مفرغ‌های لرستان در طول زمان از ساده‌ترین طرح‌ها به ترکیبی‌ترین و پر نقش‌ونگارترین طرح‌ها تکامل یافته‌اند. اوج هنر شمایل‌نگاری اشیاء مفرغی در نقوش

۴. مفرغ‌های خاص لرستان از لحاظ جلوه‌های هنری در مقایسه با مفرغ‌های سایر نقاط جهان از سطح عالی‌تری برخوردارند.

برجسته روی پلاک‌ها و اشیاء به‌کاررفته است (تصویر ۱۳) الواح لرستان از جمله نمونه‌های بسیار قدیم اعمال «قانون تمام‌رخ» است (تصویر ۸ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۷) و آن اثری از هنر ایرانی است که سابقاً در ظروف منقوش گورستان سیلک ملاحظه شده و در بسیاری از مصنوعات بعدی عهد پارسی نیز ادامه یافته است (گیرشمن ۱۳۸۰: ۱۰۵) در میان اشیاء مفرغی، شاهد ساخت آثاری حجمی هستیم که از نظر ویژگی‌های بصری در جایگاه بالاتری از پیکره‌های مفرغی قرار می‌گیرند و اغلب نشانه‌هایی از ظرف بودن را در خود دارند. ویژگی این آثار داشتن شباهت به ظرف است که کارکردهای آیینی را مدنظر قرار می‌دهد. پیکره‌های مفرغی را به‌طورکلی می‌توان در دو گروه عمده پیکره‌های توپر و پیکره‌های میان‌تهی (مجوف) تقسیم‌بندی کرد.^۶



تصویر ۱۲. سرسنجاق و شکل آن (بیک محمدی ۱۳۸۹)

از نظر آفرینش هنری و گونه‌گونگی بی‌اندازه و همچنین قدرت بیان، آن قدر این اشیاء درخور توجه‌اند که بی‌شک می‌توان هر یک از کوچک‌ترین آنان را که بیش از پهنای دست آدمی درشتی نداشته باشد با پیکره‌های ممتاز و شگرف هنری جهان سنجیده و چه‌بسا در این سنجش، برتری از آن مفرغ‌های لرستان باشد. (تجویدی ۱۳۴۹: ۱۱-۱۷) نکته قابل‌توجه در پیکره‌ها و شمایل‌ها، تلفیق هماهنگ و متوازن دو یا چند جانور با همدیگر و یا با انسان است به‌گونه‌ای که یک نقش یا یک پیکره هماهنگ ایجاد شده است

۶. استفاده از نمادهای حیوانی به شکل بز و موجودات گربه‌سان مربوط به ۱۰۰۰ تا ۹۰۰ پ.م، نمادهای انسانی-حیوانی که حیوان نقش اصلی را ایفا می‌کند و مرکب از دو سر حیوان و یک سر انسان است منسوب به ۹۰۰ تا ۸۰۰ پ.م است، نمادهای انسانی-حیوانی مربوط به سال‌های ۸۰۰ تا ۷۰۰ پ.م و نمادهای انسانی با شکل لوله (مرد و زن) متعلق به سال‌های ۷۰۰ تا ۶۰۰ پ.م می‌شود.

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۵۱

(تصویر ۱۷) در بسیاری از این مجسمه‌های برنزی به نظر می‌رسد هنرمند به خوبی با فضا، معنای آن، ارتباط مجسمه با فضا و نحوه قرارگیری این دو در کنار هم آشنا بوده و نسبت به تأثیرات فضا بر مجسمه آگاهی کامل داشته است. او می‌دانسته است که چگونه باید فضا را در اطراف مجسمه خود پراکنده سازد تا پیکره قدرت بیانی مورد نظر را بیابد. در پیکرک‌های لرستان فضا در همه جای یک پیکره حضور دارد و به درون و برون آن حرکت کرده، با آن یکی شده و تعادلی در میان خطوط درون‌گرا و برون‌گرای آن ایجاد کرده است (دادور ۱۳۸۶). گمانه‌ها و نظریات ارائه شده توسط صاحب‌نظران در رابطه با شمایل‌شناسی و یا شناخت معانی و مفاهیم اسطوره‌ای و باورهای دینی به کاررفته در مفرغ‌های لرستان، عمدتاً بر اساس مقایسه آنها با آثار تمدن‌های آشور و بابل و یا ایلام صورت گرفته است و بسیاری از مسائل همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

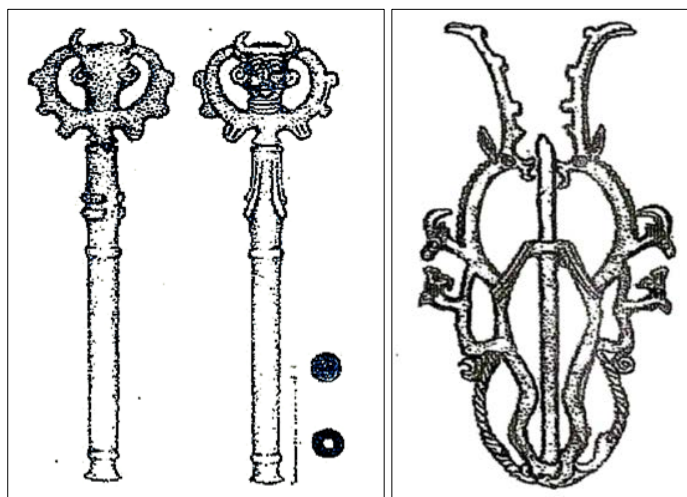


تصویر ۱۳. پلاک مفرغی، اسطوره زروان، سده ۷ و ۸ پم (گیرشمن ۱۳۸۰)

ظواهر و تصاویری که نقوش و پیکره‌های آثار مفرغی را در برمی‌گیرد عبارت‌اند از:

- نقوش اساطیری، موجودات افسانه‌ای و اسفنگس‌ها مانند گیلگمش، انکیدو، شیر بالدار، ابوالهول‌ها.
- صحنه‌های شکار: بز کوهی، شیر، گراز.
- صحنه‌های حیوانات و پرندگان: کرکس، شیر، کل، بز ...
- صحنه‌های مراسم مذهبی نقش آتشدان‌ها و قربانگاه،

- صحنه‌هایی ترکیبی انسان و حیوان به شکل‌های عجیب و خارق‌العاده و تخیلی.
- نقوش هندسی، گیاهی به شکل‌های مختلف گل سرخ (یا ستاره)، گل آفتاب و نقش خورشیدوار (گردونه خورشید) درخت نخل و ... مزین شده‌اند.



شکل ۶. بت مفرغی با طرح بز، مفرغ، لرستان، قبل از میلاد. شکل ۷. طرح سر تبر، مفرغ، لرستان.



شکل ۸. یک آتشدان مفرغی روی اسب شاخ‌دار شکل ۹. صحنه‌هایی اساطیری بر روی یک پلاک مفرغی



تصویر ۱۴. مجسمه زن مفرغی تصویر ۱۵. مجسمه مفرغی زن، تصویر ۱۶. مجسمه مفرغی سده ۹-۸ پم

تکثر و گونه‌گونگی

در فرم ظروف و اشکال و نقوش مفرغ‌ها، واحدها تکرار می‌شوند و این تکرار و تکثر بر زیبایی تزئینات آنها افزوده است (تصویرهای ۱-۱۵ و شکل‌های ۲-۹). عموم محققین این اشیاء را در گونه‌های مختلفی مورد دسته‌بندی قرار داده‌اند (Vandal Berghe 1975: 1-8؛ دادور ۱۳۸۶ و صادق و مینا، بی‌تا). نگارنده از مجموع دسته‌بندی‌ها، پس از بررسی‌های لازم دسته‌بندی ذیل را مدنظر قرار داده است. - سلاح و جنگ‌افزار: انواع خنجر، شمشیر، تبر، سرنیزه، پیکان، سرگرز، سپر، تیردان، کلاه‌خود (تصویر ۱)،

- قطعات زین و برگ: لگام اسب، حلقه‌های مهار، زنگوله‌ها و زنگ‌ها، آویزها، - اشیاء زینتی: گردنبندها و آویزهای زینتی، گوشواره‌ها، انگشترها، دستبندها و بازوبندها، حلقه‌های میچ‌پا، کمربند، پلاک‌های کمربندی شکل، سنجاق‌های لباس، آینه‌ها، حلقه‌ها (تاشو، منکسر و طنابی)، پیکره‌پرندگانی مثل مرغابی، طاووس، کبک، بز کوهی، اسب و پلنگ.

بر این زیورها سه دسته نقش مایه شامل: انسانی «نقش رقصندگان و پهلوان ایرانی، جانوری «مار، شیر، بزکوهی، قوچ، مرال، گوزن، شاهین، کرکس، ماهی، گاو، خروس، مرغابی، گوپت^۷ و شیردال» و گیاهی «نیلوفر، درخت زندگی، انار و شبدر چهارپرا» دیده می‌شود (طاهری، همتی ۱۳۹۲).

- اشیاء مذهبی: طلسم‌ها، رب‌النوع‌ها، علامت‌ها و نشان‌ها، بت‌ها، سنجاق‌ها، جام‌ها، پیکره‌ها.
- ظروف غذاخوری: ظروف با دهانه آبریز بلند، آبخوری‌ها، سیتول، کاسه، جام.



تصویر ۱۷. بت مفرغی، لرستان مأخذ آرشیو میراث فرهنگی لرستان، تصویر ۱۸. مجسمه مفرغی قرن ۷ و ۸ پم (واندنبرگ ۱۳۴۹)

مبالغه در تزئینات و اشکال

هنرمند با استفاده حداکثری از ظرفیت فراهم‌شده ضمن طراحی مناسب و عالی به تبیین مفاهیم فلسفی و اساطیری بر مبنای جهان‌بینی خویش به هنرنمایی پرداخته و تمام ظرفیت فلز را بکار گرفته است. وی با الهام از محیط پیرامون خویش به مبالغه در تزئینات و اشکال مبادرت کرده‌اند که آن را باید از خصوصیات هنر لرستان شمرد. در تزئینات و نقوش و پیکره‌ها، هنرمند از خطوط منحنی به‌طور زیادی

۷. نگاره ترکیبی شیر، گاو و پرنده با سر انسان

جستاری به ویژگی‌های هنری مفرغ‌های لرستان ♦ ۱۵۵

استفاده کرده است شیوه‌ای که در دوره‌های بعد در هنر و معماری سبک پارتی به اوج شکوفایی خود می‌رسد.

برآیند

از هزاره‌های پیش از میلاد تا تشکیل دولت‌ها زبان هنر بهترین ابزاری بوده که هنرمندان با مدد آن به بیان مکنونات قلبی و دلواپسی‌های خویش پرداخته است در این میان مفرغ‌های لرستان به‌طور خواسته یا ناخواسته در خلال این هزاره‌ها به ابزاری مناسب برای انتقال هنر و سنن باستان، مفاهیم و موضوعات مذهبی، نمادین و اسطوره‌ای تبدیل گردیده‌اند و در پس هزاره‌ها، رازهای سربه‌مهر بی‌شماری را از ایده‌ها، افکار، تجربیات و سیر روند تکاملی و تحولی خود را به نسل‌های کنونی منتقل کرده‌اند، ضمن اینکه شیوه‌های تصویرنگاری، پیکره‌سازی و مسائل زیبایی‌شناسی همچون تزئینات متنوع، برخوردار از طرح و فرم عالی ظروف و اشیاء، رعایت تعادل، تقارن و توازن و تناسب، در کنار مفاهیم و موضوعات از جمله ارمغان ارزشمندی است که این فلز مقاوم با خود به نسل‌های حاضر و آینده اهدا کرده است. شاید تلفیق هنر و کارکرد به همراه مفاهیم نمادین و انتزاعی در مفرغ‌های لرستان مهم‌تر از کشف فلز مفرغ باشد که انقلابی در صنعت فلزکاری و سرفصل عصری از زندگی بشر به شمار آمده است و همین تلفیق و ترکیب صنعت و هنر در کالبد این آثار است که عصر طلایی هنر ایران را رقم‌زده است. جا دارد که هنرپژوهان با الگو گرفتن از این قابلیت‌های ارزشمند، فصل نویی در بهره‌برداری‌های علمی، هنری، فرهنگی و گردشگری مفتوح نمایند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آلیاتوف، م، ۱۳۷۲، تاریخچه کمپوزیسیون نقاشی، ترجمه نازلی اصغرزاده، چاپ نخست، نشر دنیای نو.
- بیک‌محمدی، خلیل‌الله، ۱۳۸۹، «برسی و تحلیل صحنه‌های به‌کاررفته در سرسنجاق‌های دیسکی مفرغی، لرستان»، مجله کندوکاو، سال دوم، شماره ۲: ۶-۲۰، ناشر دانشگاه آزاد اسلامی همدان.
- پرادا، ایدت، ۱۳۵۷، هنر ایران باستان، ترجمه یوسف مجیدزاده، تهران، دانشگاه تهران.
- تجویدی، اکبر، بررسی نمایشگاهی از مفرغ‌های لرستان در موزه لوور، هنر و مردم، ۱۳۷۹ دوره ۵، ش ۵۶ و ۵۷: ۱۱-۱۷.
- دادور، ابوالقاسم، نصرت‌الملوک مصباح اردکان، ۱۳۸۶، بررسی نظریات مطرح پیرامون منشأ مفرغ‌های لرستان، مجله دانشکده ادبیات و ... دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۴۸: ۱۲۷-۱۵۴.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، ۱۳۵۷، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.

۱۵۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

فریه، ر. دبلیو و دیگران، ۱۳۷۴، هنرهای ایران، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، ناشر: فرزاد.
صادق بهنام، مینا، بی‌تا، مفرغ‌های لرستان و صنایع فلزی اسلامی (مجموعه موزه خرم‌آباد).
طاهری، صدرالدین، آیتا همتی، ۱۳۹۲، «گونه‌شناسی و نمادشناسی زیورهای لرستان، در دوران مفرغ و آهن» نشریه
هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی دوره ۱۸، شماره ۴: ۵-۱۴.
کالمایر، پتر، ۱۳۷۶، مفرغ‌های قابل تاریخ‌گذاری لرستان، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
کامرون، جرج، ۱۳۶۵، ایران در سینه‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
گدار، آندره، ۱۳۵۸، هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، تهران، بی‌نا.
گیرشمن، رمان، ۱۳۴۶، هنر ایران ماد و هخامنشی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
گیرشمن، رمان، ۱۳۸۰، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد متین، ج ۲ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
لک‌پور، سیمین، ۱۳۷۵، سفیدروی، چاپ اول، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
ملکزاده، مهرداد، ۱۳۹۱، پایان‌نامه دکتری، نگاره‌شناسی و نشانه‌شناسی مفرغ‌های لرستانی بر پایه یافته‌های کاوش
باستان‌شناختی سنگ تراشان خرم‌آباد، دانشگاه تربیت مدرس
ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۵، گزارش توصیفی مقدماتی سه فصل نخستین کاوش‌های نجات‌بخشی سنگ‌تراشان خرم‌آباد لرستان،
تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و اداره میراث فرهنگی استان لرستان (منتشر نشده).
نوروززاده چگینی، ناصر، ۱۳۷۳، هیئت هلمز نخستین فعالیت‌های باستان‌شناسی در لرستان، مجله باستان‌شناسی تاریخ،
سال ۷ شماره ۱-۲.
واندنبرگ، لویی، ۱۳۴۹، مفرغ‌های لرستان ترجمه: یحیی شهیدی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، شماره ۳.
یداللهی، سیما، ۱۳۸۰، نقش گیلگمش در مفرغ‌های لرستان، نشریه موزه‌ها شماره ۲۹.

ب) غیرفارسی

Herzfeld, E. 1976. *Iran in the ancient East*, Oxford University Press, reprint edition.
Godard, A. 1965. *The art of Iran*. London Goerge Allen and unwin.
Moorey, P.R.S. 1971, *Towards a chronology for the luristan Bronzes*, IRAN, Vol.9, pp.113-129.
Muscarella, O.w, 1938, *Bronzes of lurestan*, Iranica, Vol. 4 (1990), pp. 478-483,
Pope, A, A, *survey of persian Art*, oxford 1938-9, vol, pp. 255-285,
Porada, E. 1962, *the Art of ancient Iran*, Pre-Islamic cultures, Crown Publishers, New York.
L. Vanden Berghe 1975 «Les problemes relatifs aux bronzes du Luristan en voie de solution» (Barras-sihaye Tarikhi: Etudes historiques de l iran, n. 3, Tehran, pp. 1-8.)
<http://fa.wikipedia.org/wiki/1393>
<http://yaftenews.ir/notes/other/10429-sorkhdom.htm>

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبگیر قزل‌اوزن

زهرا رجبیون*، محمد ابراهیم الیاسوند**، علی بهنیا**
*کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، **کارشناس میراث فرهنگی استان کردستان

چکیده

در اواخر هزاره چهارم پم رویدادهای عظیمی در بخش‌هایی از ایران اتفاق می‌افتد. این رویدادها با تغییراتی همراه است که در سفال‌های این دوره به وضوح دیده می‌شود. از آنجاکه مطالعه سفال و دقت بر عناصری مثل فرم و نقوش آن نقش مهمی در مطالعات باستان‌شناسی دارد. بر این اساس هدف اصلی این مقاله مطالعه و دسته‌بندی سفال‌های فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبگیر قزل‌اوزن و در قسمت شرق استان کردستان است که در این مقاله سه شهرستان بیجار، قروه و دهگلان را شامل می‌شود. در این مطالعه نقوش سفال‌ها در نظر گرفته شده و سفال‌ها از یک طرف از لحاظ مفهوم نقوش و از طرف دیگر از لحاظ شکل ظاهری نقوش کننده دسته‌بندی شده است. در نتیجه این مطالعه نقوش متفاوتی در میان سفال‌های منطقه مورد مطالعه دیده می‌شود که نشان می‌دهد هدف سازنده از این نقوش فقط تزئین ظرف نبوده است. علاوه بر این در نقوش این سفال‌ها دقت زیادی شده به طوری که اصول هندسی رعایت شده است. از طرف دیگر سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در این منطقه از لحاظ فرم و نقش به طور جداگانه با سفال‌های مناطق دیگر مقایسه شده است. در این مقایسه مشخص شد که اکثر سفال‌ها از لحاظ فرم با مناطق دیگر قابل مقایسه است ولی از لحاظ نقش شباهت کمی با مناطق دیگر دارد.

واژه‌های کلیدی: سفال، فرهنگ کورا-ارس، قزل‌اوزن، شرق کردستان

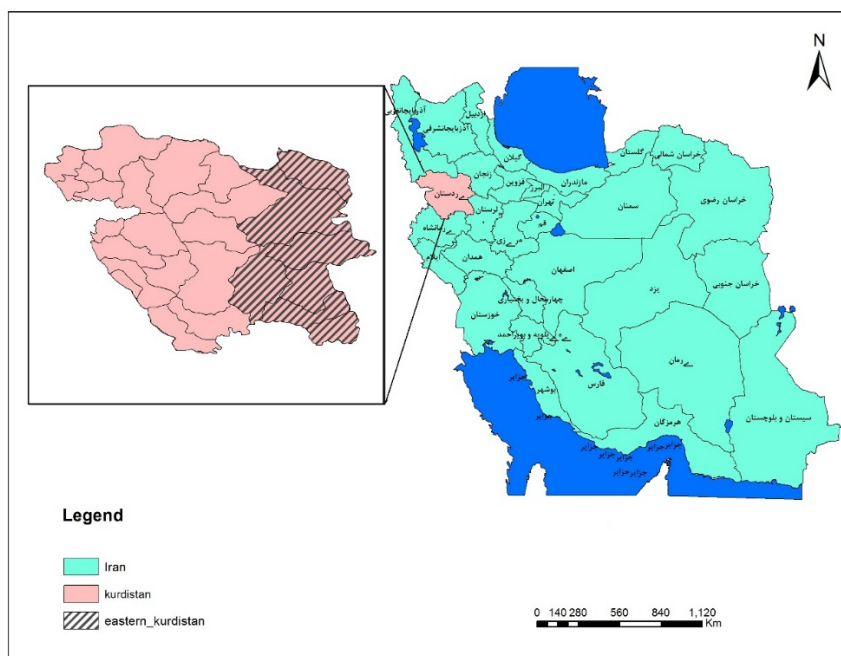
پیشگفتار

دوره مفرغ از اواخر هزاره چهارم تا اواسط هزاره دوم پم را در برمی‌گیرد. این دوره حاکی از گسست تدریجی از الگوهای دوران مس و سنگ است که برآیند آن ظهور عصر مفرغ در گستره فلات ایران است (طلایی ۱۳۸۷). در این دوره فرهنگ‌های مختلفی در ایران ظهور می‌کند که فرهنگ کورا-ارس از جمله

این فرهنگ‌ها است. این فرهنگ متعلق به دوره مفرغ قدیم بوده که در بازه زمانی نیمه‌ی هزاره سوم پم با تغییرات شگرفی در جهان ظهور می‌کند (Batiuk & Rothman 2007) و این تغییرات انگیزه‌ای می‌شود برای دامداران کوچرو، کشاورزان روستانشین و صنعتگران تاجر تا سبک‌های زندگی خود را با تغییرات جدید تطبیق دهند (Ibid). در عین حال گسترش فرهنگ کورا-ارس در اوایل مفرغ I هم‌زمان با فروپاشی نظام تجاری وابسته به اوروک است که موجب ظهور شهرها و پیچیدگی‌های سیاسی در آناتولی شرقی می‌شود (Edens 1995). همه این عوامل باعث اهمیت این دوره شده است. علاوه بر این برای باستان‌شناس ایرانی بررسی فرهنگ کورا-ارس از چند جهت حائز اهمیت است از جمله: این فرهنگ در بخش‌هایی از ایران فعلی بیش از هزار و پانصد سال و در نواحی دیگر نزدیک به هزار سال دوام داشته و به تأثیر عمیقی که این مجموعه فرهنگی قطعاً در این مدت‌زمان طولانی بر دیگر فرهنگ‌های فلات برجای گذاشته نمی‌توان بیش از این بی‌توجهی کرد (علیزاده ۱۳۹۱) از طرف دیگر با توجه به شواهد، فرهنگ کورا-ارس از فرهنگ‌های دیگر هم تأثیر گرفته است. این فرهنگ در ایران در قسمت شمال غرب، زاگرس مرکزی و فلات مرکزی گسترش یافته است. از آنجاکه شرق استان کردستان (شهرستان‌های بیجار، قروه و دهگلان) (تصویر ۱) از لحاظ موقعیت جغرافیایی در جایی قرار گرفته که با شمال غرب، زاگرس مرکزی ایران در ارتباط است. این موقعیت جغرافیایی باعث حضور فرهنگ کورا-ارس در این منطقه شده است. همچنان که در دوره مس سنگ سنت‌های مختلف سفال شمال غرب و زاگرس مرکزی در این منطقه دیده می‌شود (ساعدموچشی و دیگران ۱۳۹۰ الف؛ ساعدموچشی ۱۳۹۲).

از لحاظ پیشینه مطالعاتی اولین بررسی باستان‌شناسی در حوضه آبگیر قزل‌اوزن توسط سوئینی صورت گرفت (Swiny 1975). بعد از او بررسی‌های متوالی توسط افراد مختلف از طرف اداره میراث فرهنگی استان کردستان انجام شده که این مقاله حاصل مطالعه بررسی‌های انجام‌شده (الیاسوند ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷؛ بهنیا ۱۳۸۸؛ زاهد کریمی ۱۳۸۶) در این حوضه است. در این مطالعه ۲۱ محوطه مربوط به فرهنگ کورا-ارس شناسایی شده است (تصویر ۲).

علاوه بر مطالعات ذکر شده مطالعات نجات بخشی در اطراف سد تلوار در طی سال‌های مختلف انجام شده است. اولین اقدام در سال ۱۳۸۶ بررسی حوضه سد تلوار بود که نتیجه بررسی شناسایی ۱۷ محوطه از دوره مس و سنگ تا دوره اسلامی است (وحدتی‌نسب و حیدریان ۱۳۸۸). بعد از آن حفاری باستان‌شناسی نجات بخشی در تلوار ۱۱ توسط حمیدرضا ولی‌پور (ولی‌پور ۱۳۸۹)، همچنین تپه قشلاق (تلوار ۱۲) توسط مترجم (مترجم و شریفی ۱۳۹۳) صورت گرفت. در همین سال‌ها امیر ساعدموچشی دو گمانه آزمایشی در تپه کلنان در دهستان باباشارنی حفر نمود (ساعدموچشی ۱۳۹۰ الف).



تصویر ۱. نقشه ایران، کردستان و منطقه مورد مطالعه (شرق کردستان)

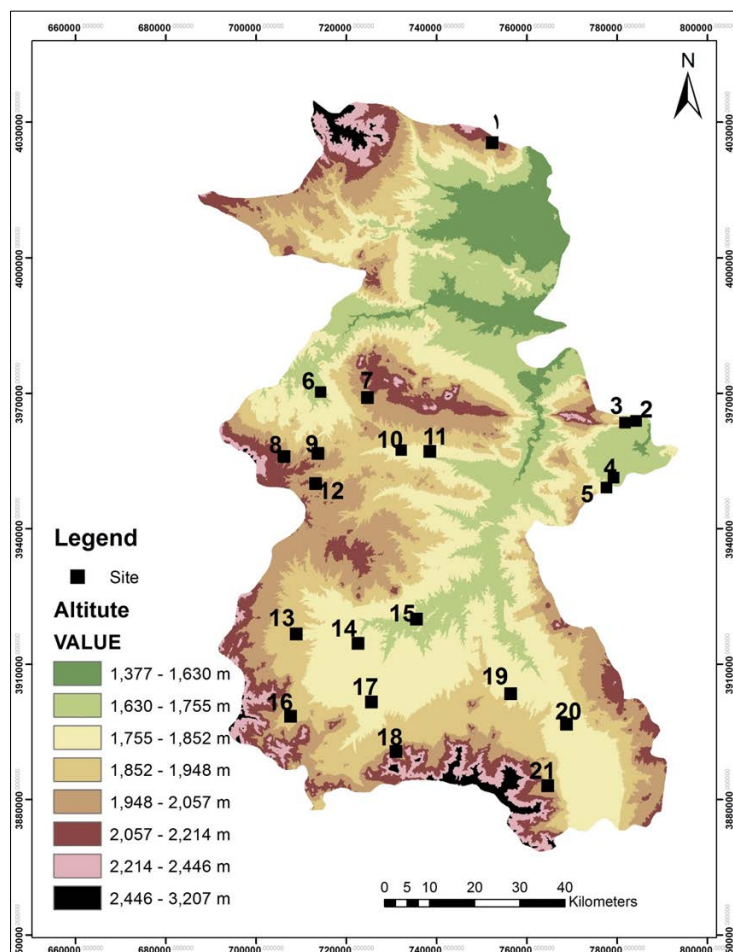
مشخصات سفال‌های کورا-ارس

سفال به‌راستی قابل‌اعتمادترین شاهد گذشته‌ها به‌ویژه برای پژوهشگران ماقبل تاریخ است که بر اسناد کتبی دسترسی ندارند. از آنجاکه ظروف سفالی به‌آسانی می‌توانستند از نو ساخته شوند، انسان‌ها هرگز به خود زحمت نداده‌اند آن را تعمیر کنند و یا وقتی که زیستگاهی ترک می‌شود، آنها را با خود ببرند. بدین ترتیب، سفال برای سالیابی آثار باستان‌شناختی، مهم‌تر از آرایه، مهر، اشیاء فلزی یا اجناس دیگری با ارزش مادی یا معنوی بی‌نظیری شد (برنی و لانگ ۱۳۸۶: ۹۷). در مورد فرهنگ کورا-ارس آنچه توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده ظهور سفال‌های صیقلی مشخص قرمز و سیاه، اغلب با نقش کنده است که دلالت بر شروع اوایل عصر مفرغ بر یک منطقه بزرگ دارد (Mitchell & Kozbe 1997).

از ویژگی‌های بارز سفال‌ها کورا-ارس، دست‌ساز به رنگ سیاه و خاکستری، قرمز آجری و کرم و ... است. سطح سفال صیقلی بوده و دارای نقوش کنده است. مطالعات مترجم نشان داده، رنگ سفال قبل از آنکه یک پدیده فرهنگی تلقی گردد یک خصیصه فنی است (مترجم ۱۳۸۷). به‌نحوی که برخی قسمت‌های یک ظرف به رنگ سیاه

۱۶۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

و بخش دیگر آن به رنگ خاکستری و حتی نخودی است. در همین حال برخی از سفال‌ها کاملاً به رنگ سیاه متالیک و گروهی دیگر به رنگ نخودی روشن است؛ اما همه سفال‌های کورا-ارس از لحاظ ساخت با دست، شاموت معدنی و داغدار نمودن با هم اشتراک دارند (مترجم ۱۳۸۷).



تصویر ۲. پراکندگی محوطه‌های مورد مطالعه

نوع خاص ساخت و پخت سفال‌های این دوره که به شکل دودزده یا کربنیزه شده است؛ تفاوت عملکرد مورد استفاده را نشان می‌دهد. این سفال‌ها به روش کربنیزه پخته شده‌اند. این مسئله نشان از استفاده از کوره‌های نوع چاله کوره دارد که برای سوخت آنها از فضولات حیوانی استفاده شده که در زیستگاه آنها فراوان بوده است. (مترجم ۱۳۹۰). همچنین سازندگان سفال را بعد از ساخت و قبل از خشک شدن

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن ♦ ۱۶۱

کاملاً با یک شیء سخت مانند قلوه‌سنگ به شدت داغدار می‌کردند تا حدی که تبلور سیلیکات‌های گل رس بر روی بدنه سفال ظاهر می‌شد و باعث نوعی درخشندگی خاص در بدنه سفال شده است (Young & Levine 1974: 19).

از لحاظ شکل و فرم این سفال‌ها به شکل کاسه، کوزه، دیگچه و بشقاب است و تزئین آنها به صورت هندسی، حیوانی، گیاهی و نقوشی شبیه خط میخی است. این ظروف برای اولین بار در حوضه رودخانه کورا-ارس که هم‌زمان با اواخر دوره مس و سنگ است ظاهر می‌شود. در طول هزار سال بعد، سفال‌های مشابه با عناصری از سفال‌های منحصربه‌فرد برای اولین بار در امتداد شمال کوهستان کوه توروس به فرات ظاهر شده و سپس در قسمت‌های جنوبی در شمال سوریه-فلسطین و جنوب شرقی در یک مانع گسترده در کوه‌های زاگرس به طرف کردستان مرکزی گسترده شده است (Mitchell & Kozde 1997).

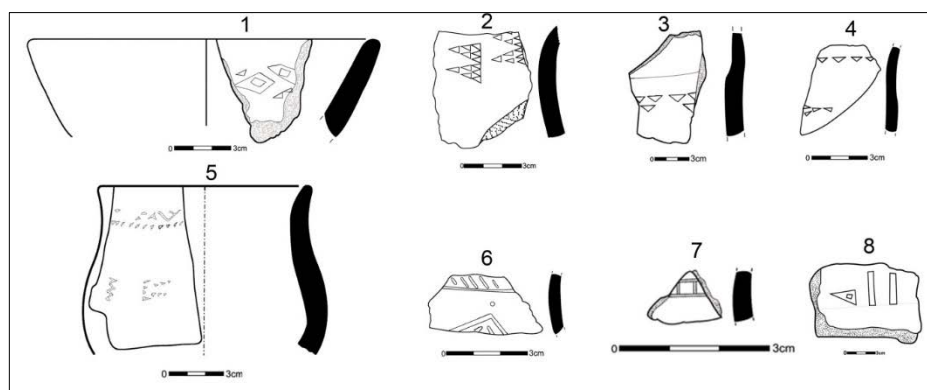
سفال‌های کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن

از شاخصه‌های اصلی فرهنگ کورا-ارس سفال، معماری، ابزارهای استخوانی و سنگی، اشیاء فلزی، پیکرک‌های حیوانی، اجاق‌های ثابت و قابل حمل، اجاق‌هایی به شکل انسان یا حیوان، اشیاء استخوانی و پیکرک‌های حیوانی شاخ‌دار، ابزار سنگی در نواحی شرقی از اسیدین و اشیاء فلزی از نوع آرسنیک است (Kiguradze & Sagona 2003)؛ اما از بارزترین شاخصه‌ها سفال و معماری است که در این مقاله به مطالعه سفال‌های این دوره در حوضه آبخیز قزل‌اوزن و در شرق کردستان پرداخته می‌شود. بر اساس مطالعات انجام‌شده، سفال‌های کورا-ارس در شرق کردستان اکثراً دست‌ساز و شاموت آنها کانی در اندازه‌های مختلف از بسیار خشن تا ظریف است. این سفال‌ها به رنگ سیاه، خاکستری، قهوه‌ای، آجری و نخودی بوده که بیشترین تعداد آنها به رنگ خاکستری است. از لحاظ فرم و شکل به صورت کاسه‌های دهانه باز، عمودی و پارچ و کوزه‌های لبه برگشته و عمودی به صورت ساده و دسته‌دار است و نقوش این سفال‌ها شامل نقوش هندسی، گیاهی، نقوشی شبیه خط میخی و نمونه‌های دیگر است. سفال‌های کورا-ارس این منطقه در محوطه‌های مختلف از لحاظ رنگ و نقش به گونه‌های متفاوت دیده می‌شود. این سفال‌ها اکثراً ساده بوده ولی در مجموع ۶۹ درصد محوطه‌های مورد مطالعه دارای سفال منقوش است (رجب‌یون ۱۳۹۳).

با مقایسه سفال‌های کورا-ارس حوضه آبخیز قزل‌اوزن با مناطق دیگری که دارای سفال‌های کورا-ارس هستند به این نتیجه می‌رسیم که سفال‌های این منطقه از نظر فرم و نقش قابل مقایسه با سفال‌های مناطق دیگر است. به طوری که از لحاظ فرم سفال از جمله کاسه‌های دهانه باز، کاسه‌های عمودی و

پارچ‌ها قابل مقایسه با فرم سفال محوطه‌های چون: یانیق تپه در آذربایجان (Burney 1961; 1962)، تپه پيسا در همدان (مترجم ۱۳۸۹)، تپه گوراب در ملایر (خاکسار ۱۳۸۵)، تپه علی یورد در صائین قلعه (نقشینه ۱۳۹۰) و در ماوراء قفقاز و آناتولی قابل مقایسه با سفال‌های، ساس هویوک (Sagona 2000, Mellaart 1995)، بویوک تپه (Sagona, and et al. 1993)، دشت کنیا (Smith & et al. 2004) و محوطه مگال (Winifred 1954) محوطه تسکھویت (Zuckerman & alt. 2009) است (لوح ۱) (جدول ۱) همچنین این سفال‌ها از لحاظ نقوشی از قبیل مثلث‌های ردیفی به صورت افقی، خطوط زیگزاگ قابل مقایسه با اکثر مناطق کورا-ارسی از جمله: تپه گوراب ملایر (خاکسار ۱۳۸۵؛ نوروزی ۱۳۸۹)، تپه پيسا همدان (محمدی‌فر و دیگران ۱۳۹۰)، از لحاظ نقوش شبیه خط میخی قابل مقایسه با تپه علی‌آباد در بوکان (حسن‌زاده ۱۳۹۲) و علاوه بر این از لحاظ نقوش کنده نردبانی قابل مقایسه با محوطه‌های شرق آناتولی (Burney 1958) و دشت موش (Mitchell & Kozde 1997) است (لوح ۲) (جدول ۲).

در منطقه قزل‌اوزن محوطه‌های شاخصی وجود دارد که نیاز به مطالعات میدانی بیشتر است؛ اما در بین این محوطه‌ها شاخص‌ترین آنها تپه باستانی چال تپه پیرتاج است که دارای سفال‌های شاخصی است. این محوطه در شرق شهرستان بیجار واقع شده و با وجود وسعت کم ولی دارای سفال‌های منقوش بی‌شماری با نمونه‌های بی‌ظیری است؛ که برخی از نقوش این محوطه تاکنون در محوطه‌های دیگر دیده نشده است. در ضمن با مطالعه سفال‌های این منطقه متوجه دقت فراوان سازندگان این سفال‌ها می‌شویم این امر باعث شده این محوطه را از دیگر محوطه‌های این منطقه که مربوط به فرهنگ کورا-ارس است متمایز سازد. نقوش این محوطه متنوع و به صورت گرافیکی بوده و علاوه بر در میان این نقوش، نقوش بی‌شماری شبیه خط میخی به دست آمده است.



لوح ۱. سفال‌های کورا-ارس مربوط به حوضه آبگیر قزل‌اوزن

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن ♦ ۱۶۳

جدول ۱. شرح و توصیف سفال‌های مربوط به لوح ۱

مقایسه	شماره سفال	محل کشف	نوع پرداخت	رنگ پوشش		نوع سفال	مقایسه
				بیرونی	درونی		
نوروزی ۱۳۸۹	۱	چال تپه	داغدار	دست‌تر	متوس ط	خاکستری	خاکستری
خاکسار ۱۳۸۵: ۱۶۲	۲	چال تپه	داغدار	گلی	متوس ط	خاکستری ری	خاکستری
نوروزی ۱۳۸۹: تابلو ۴۱	۳	چال تپه	صیقلی	گلی	متوس ط	خاکستری روشن	خاکستری
خاکسار ۱۳۸۵: کاتالوگ ۲۵، ۲۳	۴	چال تپه	صیقلی	—	متوس ط	خاکستری روشن	خاکستری
محمدی فر و دیگران ۱۳۹۰	۵	تپه شخص	صیقلی	—	متوس ط	خاکستری ری	خاکستری
Burney 1958	۶	شیرکش علیا	داغدار	داغدار	متوس ط	قهوه‌ای روشن	خاکستری
Mitchell & et al. 1997. Fig. 11:2	۷	کنگره	صیقلی	—	متوس ط	سیاه خاکستری ری	خاکستری
حسن‌زاده ۱۳۹۲	۸	چال تپه	صیقلی	—	—	خاکستری	خاکستری

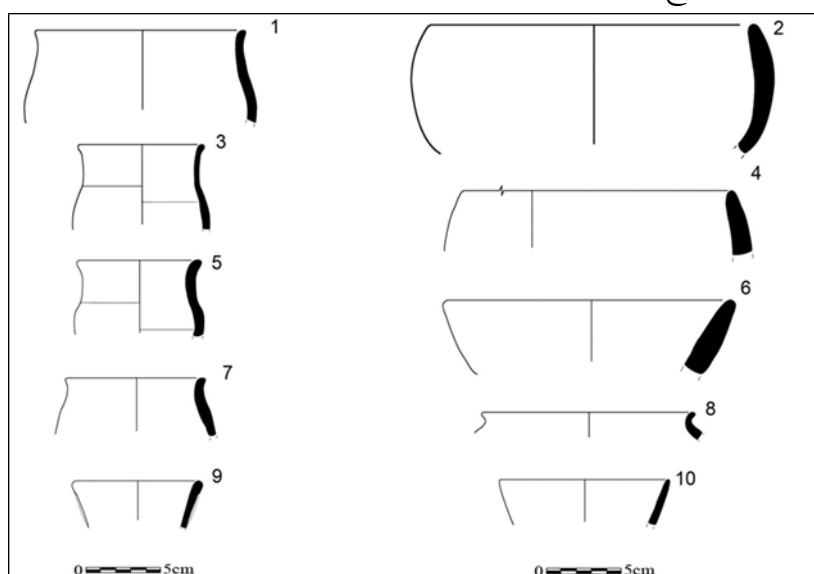
طبقه‌بندی سفال‌ها

یکی از اهداف این مقاله طبقه‌بندی سفال‌های فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن است. در این سفال‌ها دو جنبه در نظر گرفته شده که در ابتدا سفال‌ها از لحاظ مفهوم نقوش و بعد از لحاظ شکل ظاهری نقوش کنده طبقه‌بندی می‌شود.

در اینجا ابتدا از لحاظ مفهوم نقوش به دو دسته تقسیم شده است:

- دسته اول: نقوشی که صرفاً به صورت تزئینی است و هدف سازنده از این نقوش فقط تزئین سفال بوده. این نقوش شامل شکل‌های مختلف مثلث به صورت‌های یک ردیف پشت سر هم سه‌تایی، پراکنده، چند مثلث به صورت هرم، زیگزاگ، خطوط موازی و ... است. اکثر این نقوش در قسمت‌های فوقانی

سفال به کار رفته است. نقوش این دسته در بیشتر محوطه‌های کورا-ارس که دارای سفال‌های منقوری بوده وجود دارد و همچنین این نقوش در کنار سایر نقوش دیگر دیده می‌شود. قابل ذکر است در بین سفال‌های منطقه مورد مطالعه اکثراً سفال‌هایی که دارای این نوع نقوش هستند با سفال‌های مناطق دیگر قابل مقایسه است (لوح ۳).



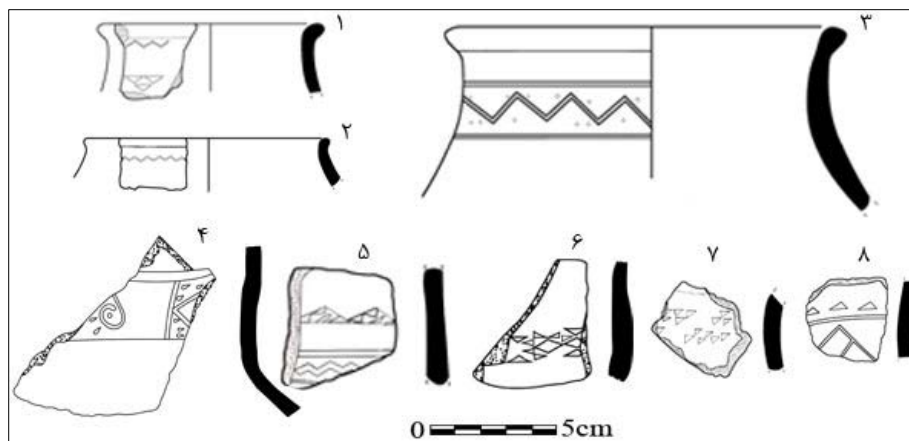
لوح ۱. سفال‌های کورا-ارس مربوط به حوضه آبریز قزل‌اوزن

جدول ۱. شرح و توصیف سفال‌های مربوط به لوح ۱

مقایسه	شماره	نوع پرداخت		شماره	شماره	شماره	رنگ پوشش		شماره	محو	شماره سفال	
		بیرونی	درونی				بیرونی	درونی				
Sagona 2000 نقشینه ۱۱۱:۱۳۹۰	-	صیقلی	-	کانی	متوسط	دست ساز	ناکافی	خاکستری	خاکستری	خاکستری	میری میهم	۱
Mellaar t1963 Zucker man, and et al. 2009	-	صیقلی	-		متوسط			خاکستری	خاکستری	خاکستری	چال تپه پیرتاج	۲

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن ♦ ۱۶۵

Burney 1961, 1962	-	صیقلی	دست تر		متوسط			سیاه	سیاه	خاکستری	فصلان	۳
Sagona 2000 خاکسار ۱۳۸۵	-	صیقلی	صیقلی		خشن			خاکستری	خاکستری	خاکستری	فصلان	۴
Burney 1961, 1962 Sagona and et al.1995, 1956	-	صیقلی	-		متوسط			خاکستری	خاکستری روشن	خاکستری	مجین	۵
Sagon, and et al.1993 Mellaar t 1963 Smith and et al. 2004 خاکسار ۱۳۸۵	-	صیقلی	صیقلی		خشن			آجری	سیاه	خاکستری	میری میهم	۶
خاکسار ۱۳۸۵	-	صیقلی	-		متوسط			سیاه	خاکستری	خاکستری	مجین	۷
Smith and et al. 2004 Winifred 1954	-	صیقلی	-		متوسط			سیاه	نخودی	خاکستری	چال تپه پیرتاج	۸
Mellaar t 1963 مترجم ۱۳۸۹	-	صیقلی	-		متوسط			نخودی	نخودی	خاکستری	توربر یز	۹
Mellaar t 1963 خاکسار ۱۳۸۵ نقشینه ۱۱۱:۱۳۹۰	-	صیقلی	صیقلی		متوسط			خاکستری روشن	خاکستری	خاکستری	فصلان	۱۰



لوح ۳. سفال‌های کورا-ارس مربوط به حوضه آبخیز قزل‌اوزن

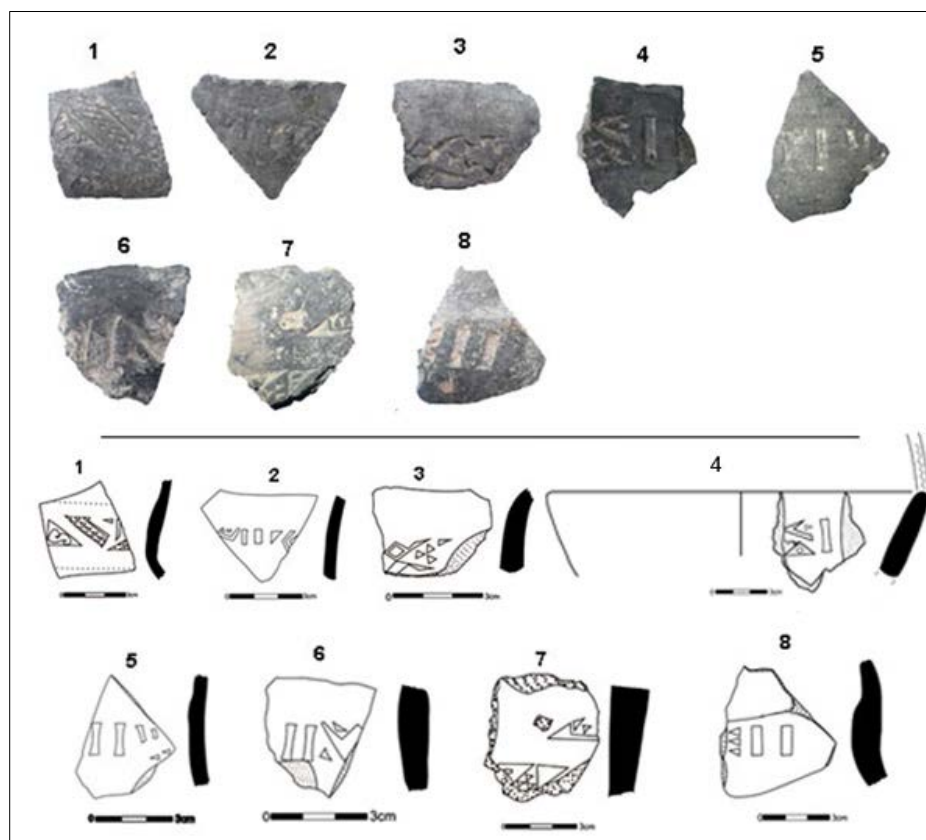
۲. دسته دوم: نقوشی هستند که سازنده از آن هدف خاصی داشته و در مورد موضوع خاصی بوده و یا برگرفته از مسائل مربوط به زندگی روزمره است. از این نقوش می‌توان به نقوشی شبیه: قیچی، تیر کمان، نقوش قالی، خطوط میخی و... اشاره کرد. در بین این نقوش اشکالی مانند مثلث هم مانند دسته قبل وجود دارد ولی هدف به‌کارگیری این اشکال در این دسته به نظر می‌رسد برای رساندن منظوری بوده است. همچنین در بین این نقوش، نقوشی به‌صورت مستطیل‌های عمودی و خطوط میخی که شبیه خطوط پروتوعیلامی است دیده می‌شود. احتمال دارد این نوع نقوش تأثیری از خطوط پروتوعیلامی باشد که توسط مردمان کوچرو منتقل شده باشد. باتیوک و رثمن هم معتقدند سفال‌های اولیه ممکن است توسط کوچروهای دامدار که معمولاً در دشت‌های مختلف در جستجوی آب و چراگاه هستند به محوطه‌های استقرار انتقال یافته باشد (Batiuk & Rothman 2007). همچنین احتمال دارد تأثیر خطوط پروتوعیلامی چه به‌صورت نمادین و چه با هدف خاص از طریق همین کوچروها باشد. از این نوع نقوش شبیه خط میخی در تپه گوراب، تپه پیسا و... دیده می‌شود. اکثراً نقوشی که به شکل مستطیل است به‌صورت دوتای است و به نظر می‌رسد برای رساندن منظوری بوده باشد. از طرف دیگر شواهد تاریخی نشان می‌دهد در اواسط هزاره سوم پم بین سرزمین‌های پست میانرودان و زاگرس مرکزی ارتباطات افزایش پیدا کرده است (آمیة ۱۳۸۹: ۳۴) (لوح ۴).

به‌جز این نقوش، نقوش دیگری هستند که نمی‌توان به‌طور یقین در مورد آنها قضاوت کرد. این نقوش نه صرفاً تزئینی است و نه به‌طور یقین می‌توان گفت برگرفته از زندگی روزمره بوده یا از ترسیم نقوش هدف خاصی داشته‌اند.

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن ♦ ۱۶۷

به‌جز تقسیم‌بندی از لحاظ مفهوم نقوش، این سفال‌ها از لحاظ شکل ظاهری نقوش کنده به دو دسته تقسیم شده است:

۱. دسته اول: گروهی سفال‌هایی هستند که نقوش کنده آنها به‌صورت بدون زاویه و گرد بوده و برخی به‌صورت خراش است به نظر می‌رسد این نقوش نسبت به سفال‌های دیگر ضعیف کار شده باشد و یا نوع ابزاری که برای کندن نقوش بکار رفته متفاوت بوده است. تعداد این نوع نقوش در بین سفال‌ها مورد مطالعه کم ولی قابل تأمل است. از این نوع سفال‌ها در محوطه‌هایی چون: محوطه شماره AZ. 007 در سد آزاد سنندج (جوانمردزاده و دیگران ۱۳۹۰) در فلات مرکزی محوطه دوران آباد (فاضلی ۱۳۸۵) هم می‌توان دید. همچنین سفال‌های این گروه به دو صورت فشاری (کم‌عمق) و کنده است. این نوع نقوش کنده اکثراً به‌صورت هندسی و گیاهی است.



لوح ۴. سفال‌های کورا-ارس مربوط به حوضه آبخیز قزل‌اوزن

۲. دسته دوم: گروه دیگر سفال‌هایی هستند که نقوش کنده آنها به صورت زاویه‌دار بوده و به نظر خیلی تمیز و درعین حال قوی‌تر از گروه قبلی کار شده باشد. در این سفال‌ها به نظر می‌رسد اصول هندسی رعایت شده و سازندگان آنها دارای ذهنی ریاضی بوده‌اند. درحالی‌که این ویژگی در گروه اول دیده نمی‌شود درواقع بیشتر سفال‌های این منطقه شامل این گروه است. نکته جالب اینکه این دو گروه از لحاظ نقش هم با هم تفاوت دارند.

برآیند

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت سفال‌های فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبگیر قزل‌اوزن اگرچه اکثراً بدون نقش هستند ولی باوجود این سفال‌های منقور شاخصی وجود دارد که نیاز به مطالعه بیشتری است. در مجموع با مقایسه سفال‌های منطقه حوضه آبگیر قزل‌اوزن با مناطق دیگر متوجه می‌شویم که سفال‌های این منطقه از لحاظ فرم قابل مقایسه با اکثر محوطه‌های منسوب به فرهنگ کورا-ارس است. ولی از لحاظ نقش تنها شباهت کمی با محوطه‌هایی زاگرس مرکزی تا حدودی با شمال غرب ایران و محوطه‌های شرقی آناتولی و دشت موش دارد. در این میان، سفال‌هایی که با محوطه‌های زاگرس مرکزی قابل مقایسه است. اکثراً در نقوش ساده تزئینی از قبیل مثلث‌هایی به صورت یک ردیف، زیگزاگ، خطوط موازی و... دیده می‌شود. در کل از لحاظ نقش، سفال‌های این منطقه تفاوت زیادی با مناطق دیگر دارد. این تفاوت‌ها ممکن است متأثر از عوامل مختلفی از قبیل تأثیرات بومی و منطقه‌ای باشد که بر روی نقوش سفال‌های هر منطقه دیده می‌شود و یا احتمال دارد نشان‌دهنده گروه‌های مختلف از اقوام کورا-ارس بوده باشد؛ که باوجود شباهت قومی در میان آنها ولی دارای تفاوت‌های گروهی بوده‌اند؛ که این نقوش بازتابی از تفکر آنهاست.

علاوه بر این بر اساس طبقه‌بندی صورت گرفته در سفال‌های این منطقه به این نتیجه می‌رسیم که نقوش سفال‌های حوضه آبگیر قزل‌اوزن به دو صورت تزئینی و موضوعی است. نقوش تزئینی که صرفاً جنبه تزئین ظرف سفالی را داشته در بیشتر محوطه‌ها دیده می‌شود؛ اما نقوش موضوعی که تعداد آنها کمتر است در برخی از محوطه‌های این منطقه دیده می‌شود که ممکن است نشان‌دهنده انعکاسی از زندگی روزمره آنها بوده باشد؛ که به صورت اشکال مختلفی از قبیل نقوشی شبیه تیرکمان، قیچی، نقوش قالی و... به چشم می‌خورد. مسلماً با دسترسی بر تعداد بیشتری از این نوع سفال‌ها می‌توان تا حدودی به شیوه زندگی و آداب‌ورسوم آنها پی برد. علاوه بر این در این مقاله سفال‌ها از لحاظ شکل ظاهری و نوع کنده نقوش به دو دسته تقسیم شده است که با مطالعه این جنبه از نقوش سفال‌ها متوجه دقت فراوان

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبخیز قزل‌اوزن ♦ ۱۶۹

سازندگان آنها می‌شویم به طوری که در نقوش برخی از این سفال‌ها تا حدودی اصول هندسی بکار رفته است؛ و به نظر می‌رسد مردمانی که این نقوش را خلق کرده‌اند دارای ذهن ریاضی بودند که نقوش این سفال‌ها بازتابی از ذهن آنها در آن برهه زمانی است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آمیه، پیر، ۱۳۸۹، روابط ایران و بین‌النهرین از ۳۵۰۰-۱۶۰۰ پم در بین‌النهرین و ایران در دوران باستان کشمکش و تقابل ۳۵۰۰-۱۶۰۰ پم. به کوشش جان کرتیس، ترجمه زهرا بایستی، انتشارات سمت: ۲۵-۳۷.
- برنی، چارلز و دیوید، مارشال لانگ، ۱۳۸۶. تاریخ اقوام کوه‌نشین شمال‌غربی ایران. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: انتشارات نگاه.
- بیگ‌محمدپور، مهدی، ۱۳۸۴، گزارش فصل کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه تاریخی امامزاده عقیل یاسوکنند، سازمان میراث فرهنگی استان کردستان.
- جوانمردزاده، اردشیر، حجت، دارابی. رضا، ناصری، ۱۳۹۰، بررسی باستان‌شناسی محدوده سد آزاد، استان کردستان. پیام باستان‌شناسی، سال هشتم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۰: ۷۵-۹۲.
- خاکسار، علی، ۱۳۸۵، گزارش نهایی کاوش‌های لایه‌نگاری تپه باستانی گوراب (ملایر)، بایگانی فرهنگی استان همدان. طلایی، حسن، ۱۳۸۷، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران: انتشارات سمت.
- علیزاده، کریم، ۱۳۹۱، بازخوانی نظریه مهاجرت در باستان‌شناسی و گسترش فرهنگ کورا-ارس در خاور نزدیک باستان، باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۲۵، شماره دوم، شماره پیاپی ۵۰: ۷۹-۹۶.
- فاضلی‌نشلی، حسن، ۱۳۸۵، باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره دوم پم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. مترجم، عباس، ۱۳۸۹، گزارش دور سوم از کاوش‌های باستان‌شناختی تپه پیسا، همدان. سازمان میراث فرهنگی استان همدان.
- مترجم، عباس، ۱۳۹۰، نشانه‌هایی از یک مهاجرت قومی به شمال غرب و غرب ایران در هزاره سوم پم در پرتو کاوش‌های باستان‌شناسی. نامه باستان‌شناسی. شماره ۱، دوره اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۱۲۷-۱۴۶.
- مترجم، عباس. مهناز، شریفی، ۱۳۹۳، تحلیلی بر کارکرد و ماهیت نماد کالاها (توکن) و پیکرک‌های گلی در دوره مس‌وسنگی تپه قشلاق تالوار، کردستان، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۷، دوره چهارم، پاییز و زمستان. ۲۶-۴۶.
- محمدی‌فر، یعقوب. عباس، مترجم، کمال‌الدین نیکنامی، ۱۳۹۰، معرفی و طبقه‌بندی برخی از نقوش گرافیکی و هندسی تزئینی‌کننده بر روی سفال‌های عصر مفرغ قدیم بر اساس مدارک به‌دست‌آمده از تپه پیسا همدان، مجله پیام باستان‌شناسی، سال هشتم، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
- نوروزی، آصف، ۱۳۸۹، مطالعه و تحلیل نویافته‌های فرهنگ یانیق (عصر مفرغ) در تپه گوراب ملایر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران

۱۷۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

وحدتی‌نسب، حامد. محمود، حیدریان، ۱۳۸۸، گزارش مقدماتی بررسی باستان‌شناسی حوضه آبگیر سد تلوار (بیجار)، مجله پیام باستان‌شناس، سال ششم، شماره دوازدهم: ۵۳-۶۸.
ولی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۹، گزارش فصل اول کاوش تپه (کانی چای کهریز)، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

ب) غیرفارسی

- Batiuk, S and M. Rothman. 2007. Early Transcaucasian Cultures and their Neighbors: Unraveling Migration, Trade, and Assimilation." *Expedition* 49(1): 7-17
- Burney, C. 1958. Eastern Anatolia in the Chalcolithic and Early Bronze Age. *Anatolian Studies*, Vol: 8.
- Burney, C. 1961. Excavation at Yanik tepe north-west Iran. *Iraq* 23.
- Burney, C. 1962. Excavation at Yanik tepe Azarbaidjan 1961. *Iraq* 24.
- Edens, C. 1995. Transcaucasia at the End of the Early Bronze Age. *Bulletin of the American Schools of Oriental Research*, No. 299/300, *The Archaeology of Empire in Ancient Anatolia*. (Aug. - Nov., 1995), pp. 53-64.
- Kiguradze, T and A. Sagona. 2003. Origins of the Kura-Araxes Cultural Complex. In A. T. Smith & K. Rubinson (Eds.), *Archaeology in the Borderlands, Investigations in Caucasia and Beyond* The Cotsen Institute of Archaeology at UCLA, Los Angeles, (pp. 38-94).
- Mellaart, J. 1963. Early Cultures of the South Anatolian Plateau, II: The Late Chalcolithic and Early Bronze Ages in the Konya Plain. *Anatolian Studies*, Vol. 13. (1963), pp. 199-236
- Mitchell, S. R & G. Kozbe. 1997. Mus in the Early Bronze Age. *Anatolian Studies*, vol. 47 (1997), pp. 105-126.
- Nigro, T. 2009. Khirbet Kerak Ware at Jericho and the EB III Change in Palestine. *Archaeological studies leiden university* 19(2009): 69-83.
- Rajabioun, z, R, Shirazi. 2015. Settlement Patternt of Yanik Culture in Eastern Kurdistan (Bijar, Qorveh and Dehgolan Townships). *International Journal of Archaeology*. April 8, 2015; 3(1):8-16. doi: 10.11648/j.ija.20150301.12.
- Sagona, A. 2000. *Excavations at Soshoyuk, 1998 to 2000: fifth preliminary report*" ANS, 37, PP 56-127.
- Sagona, A., C.Sagona and H. Ozkorucuklu 1995. Excavations at Sos Hoyuk 1994: first preliminary report. *Anatolian Studies* 45:193-218
- Sagona, A., C.Sagona and H. Ozkorucuklu 1995. Excavations at Sos Hoyuk 1994: first preliminary report. *Anatolian Studies* 45:193-218.
- 993), pp. 69-83.

طبقه‌بندی و مطالعه سفال‌های مربوط به فرهنگ کورا-ارس در حوضه آبگیر قزل‌اوزن ♦ ۱۷۱

Sagona, A., E. Pemberton and I. McPhee. 1993. Excavations at Büyüktepe Höyük, 1992: Third Preliminary Report. *Anatolian Studies*, Vol. 43.

Smith A., R. Badalyan., P. Avetisyan, and M. Zardaryan. 2004. Early complex societies in southern Caucasia: a preliminary report on the 2002 investigations by Project ArAGATS on the Tsakahovit Plain, *Republic of Armenia*." *AJA* 108: 1-41.

Swiny, S. 1975. Survey in Northwest Iran, 1971. *East and West* 25 (1-2): 77-96.

Young, T and L. Levine. 1974. Excavation of the Godin Project: Second progress Report Occasional Papers no: 26 *Art and Archaeology* .Toronto.

اینترنت

حسن‌زاده، یوسف. ۱۳۹۲. کشف آثار فرهنگی عصر مفرغ در تپه علی‌آباد بوکان. سایت خبری میراث فرهنگی.

آرامگاه صرم

خسرو پوربخشنده

اداره میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری تهران

پیشگفتار

در منطقه شمال فلات مرکزی ایران گورستان‌هایی از دوره فرهنگی تولید سفال خاکستری شناسایی و کاوش شده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به خوروین کرج، سیلک کاشان، ازبکی هشتگرد، قیطره تهران و تعدادی دیگر و تپه گورستان صرم در کهک قم اشاره کرد. از گورستان‌های این دوره فرهنگی دو گورستان قیطره تهران در دامنه جنوبی رشته‌کوه‌های البرز مرکزی و تپه گورستان صرم در حاشیه کویر مرکزی فلات ایران محسوب می‌شوند که از این گورستان‌ها برخلاف گورستان‌های دیگر این دوره که گورهای معدودی داشته‌اند صدها گور و تعداد زیادی اشیاء و هدایای تدفینی به‌دست آمده است. با توجه به تدفین‌های بسیار و اشیاء به‌دست آمده از قیطره و صرم این گورستان‌ها را می‌توان از گورستان‌های بزرگ دارندگان این فرهنگ به شمار آورد. هنوز به‌درستی و قطعیت محلی از استقرار این گورخفتگان مشخص نشده است اما نوع و شکل ظرف‌های به‌دست آمده از گورها که مورد استفاده روزمره نیز بوده‌اند نشانگر تعلق این ظروف به اقوامی کوچرو یا چادرنشین با نوع اقتصاد دام‌پروری است.

تشابه قابل مقایسه زیادی میان ظروف و هدایای تدفینی در این گورستان‌ها وجود دارند. در میان آنها ظرفی دیده می‌شوند که مشخصات خاصی داشته‌اند که در محل دیگری شناخته نشده‌اند. از نزدیک‌ترین تشابهات ظروف گورستان قیطره و تپه گورستان صرم می‌توان به لیوان‌های با دهانه باز و کمر باریک (فرورفته)، شکم محدب خیاره‌ای و پایه دکمه‌ای (تصویر ۱ و ۲) و نیز نمونه‌ای از کوزه‌های کوچک با آبریزی لوله‌ای فرورفته از بدنه کوزه و لبه تا کف ظرف اشاره کرد که نگارنده این گونه از کوزه‌ها را به‌عنوان کوزه‌های (نی‌نوش‌دار) معرفی می‌کند و استاد زنده‌یاد کامبخش فرد این گونه از کوزه‌ها را شیرمک نامیده‌اند (کامبخش فرد ۱۳۸۰) (طرح ۱).

شبهت‌های بسیاری میان ظرف‌های تدفینی به‌دست آمده از گورهای شناخته‌شده این دوره فرهنگی وجود دارد به‌گونه‌ای که گروهی از این ظرف‌ها در بیشتر گورها حالت استاندارد پیدا کرده‌اند نظیر برخی از قوری‌ها، لاوک‌ها و... نوعی ظرف با دهانه و گردن بیضی‌شکل، شکم محدب، پایه دکمه‌ای و تخت در اندازه‌ای مختلف به‌صورت فنجان، لیوان، پارچ که در گونه‌ای از آنها لبه حالت آبریز پیدا کرده‌اند که

از تپه گورستان صرم به دست آمده است که به نظر می‌رسد در محل دیگری به دست نیامده باشد و به همین منظور به عنوان ظرف‌های خاص تپه گورستان صرم معرفی می‌شوند (طرح ۲).
در تمامی دوران پیش از تاریخ روش تدفین‌ها چندان تفاوتی با هم نداشته‌اند که می‌تواند هم تأثیرگذاری عادات و سنت‌های اقوام پیش از تاریخ بر هم بوده باشد و هم یک سنت مستقل بدون تأثیرپذیری، در هر حالت چه در اقوام بومی ساکن در فلات ایران و چه در اقوام مهاجر و مهاجم دارندگان فرهنگ سفال خاکستری، روش تدفین به نسبت یکسانی وجود داشته است و در چگونگی ساختار گورهای دوره فرهنگی تولید سفال خاکستری است معرفی خواهد شد.

تپه گورستان صرم

تپه گورستان صرم در حدود ۱۶ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قم در بخش کهک حدفاصل روستای خورآباد و صرم به فاصله حدود ۵۰ متری سمت چپ جاده آسفالت به سمت کهک قرار دارد. وسعت تپه در محدوده سه فصل کاوش در سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲ در حدود ۱۱۵×۱۹۰ متر در جهت شمالی-جنوبی و ارتفاع آن نسبت به سطح زمین‌های غربی تپه ۶۲۰ سانتی‌متر بوده است. تپه صرم در سال ۱۳۷۸ به شماره ۲۳۴۴ به ثبت رسیده است (نقشه ۱).

معماری گورهای شناخته‌شده در تپه گورستان صرم

متداول‌ترین گورهای شناخته‌شده در تپه گورستان صرم به صورت ساده و تعداد معدودی دارای ساختار خشتی بوده‌اند.

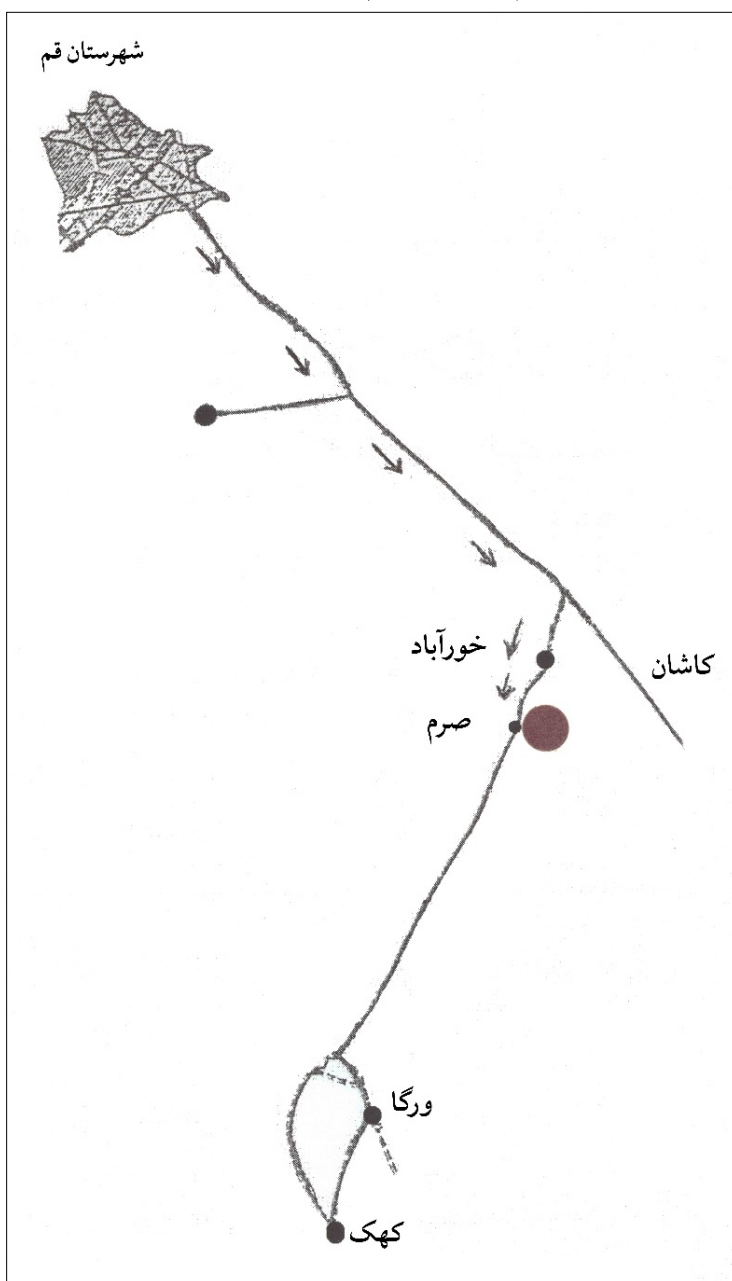
۱. گورهای چاله تدفینی بیضی‌شکل که در این گورها جسد مستقیم روی زمین قرار داده شده و هدایای تدفینی در اطراف جسد چیده می‌شده‌اند.
۲. گورهایی که پس از قرار دادن جسد روی خاک پیرامون آن خشت چین می‌شده است.
۳. گورهایی که به دور یک سازه خشتی چلیپایی و نیمه چلیپایی شکل تشکیل شده است و گاهی با قلوبه سنگ دورچین شده‌اند.
۴. گورهایی متشکل از یک چاله تدفینی ساده که به صورت نامنظم با خشت محصور شده‌اند.
۵. گورهای چهارچینه‌ای با خشت‌های قالبی منظم و قفل و بست‌دار که فقط یک نمونه از این نوع مشخص شده است. در این گور جسد به صورت طاق‌باز با دست و پای جمع شده در گور قرار داده شده است (تصویر ۳).

آرامگاه صرم ♦ ۱۷۵

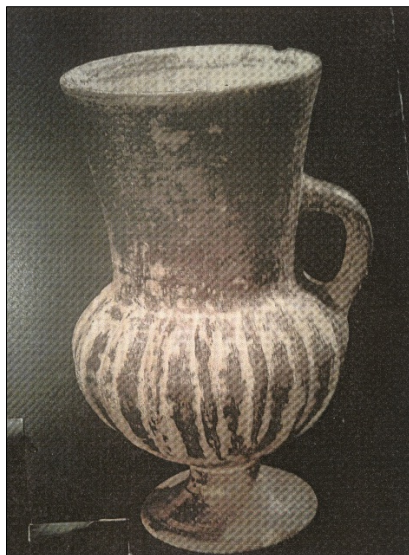
۶. آرامگاه (گور) چلیپایی شکل که با خشت‌های $۴۰ \times ۲۰ \times ۱۰$ و $۴۰ \times ۴۰ \times ۱۰$ سانتی متر متداول در این دوره ساخته شده بود. ارتفاع بنای گور ۶۵ سانتی متر و ورودی آن رو به شمال بوده است. سقف با تخته‌سنگی مسطح در اندازه ۱۲۶×۸۴ و ضخامت ۱۳ سانتی متر پوشانده شده بود و درون آرامگاه با خاک پر شده بود که پس از تخلیه، فضایی ۷۰×۷۰ سانتی متری مشخص شد که در آن چند قطعه استخوان درهم‌ریخته و ظرف خاکستری قرار داشت (تصویر ۴ و ۵).
۷. یافته‌ی منحصر به فرد که در این مقاله معرفی می‌شود آرامگاهی (گوری) خرپشته‌ای خشتی بوده است که در کاوش‌های فصل دوم تپه گورستان صرم مشخص شده که با شناسه M08: 201 معرفی شده است. آرامگاه در عمق ۲۲۰ سانتی متری نسبت به بالاترین نقطه ثبت شده از رأس تپه قرار داشته است، بنای آرامگاه اتاق کوچک مکعبی شکل بوده که روی یک کرسی یا مصطبه خشتی کوتاه به ارتفاع ۴۰ سانتی متری بنا شده بود که خشت‌های آن $۴۳ \times ۳۳ \times ۱۲$ و ۱۲ - $۱۰ \times ۴۰ \times ۴۰$ سانتی متر بود (تصویر ۶). شواهد برجای مانده نشانگر این است که این مجموعه با دیواری خشتی به درازای ۴ متر و پهنای ۲ متر و بلندای ۹۰ سانتی متر در جهت شرقی-غربی محصور بوده است. از دیوار خشتی پیرامون آرامگاه قسمتی از خشت‌های شرقی در دو ردیف و در پنج رج و خشت‌های روبه‌روی آرامگاه در سه رج برجای مانده بودند. دیوارهای بدنه آرامگاه با سه رج خشت بالا آمده بود. بام آرامگاه با دو قطعه تخته‌سنگ دوزنقه‌ای شکل پوشانده شده بود (تصویر ۷). ورودی آرامگاه به عرض ۵۰ سانتی متر رو به غرب باز می‌شده است. دیوارهای شمالی و جنوبی به صورت منظم خشت چین شده بودند اما خشت‌های دیواره شرقی (پشتی) درهم‌ریخته و به صورت نامنظم روی هم قرار داده شده بودند که احتمال داده می‌شود این قسمت به منظور تدفین‌های بعدی تخریب شده و دوباره نامنظم بسته شده است. درون آرامگاه با وجود فضای کم، دو اسکلت بزرگسال به صورت جمع شده و اسکلت کودک خردسالی که در گوشه آرامگاه جمع کرده بود قرار داشته که هر سه روی یک اسکلت دیگر قرار داده شده بودند.

این بنای کوچک را می‌توان یک آرامگاه کوچک خانوادگی تصور کرد که در دوره‌ای نه‌چندان طولانی مورد استفاده قرار گرفته است، تمام اسکلت‌ها پوسیده و درهم‌ریخته بودند، هدایای تدفینی در پیرامون و زیر سکوی بنا قرار داشتند. نوع استثنایی بنا یا ساختار خشتی و به صورت خاص، نشانگر تعلق آن به خانواده‌ای خاص در جامعه خود می‌توانست باشد، غیر از تدفین‌های فوق در زیر سنگ‌های شیروانی شکل بام آرامگاه، استخوان ساق پای یک اسکلت به دست آمد و در کنار بام،

مجموعه‌ای به دست آمد که مربوط به تدفین جدیدتری بوده است. در نهایت اینکه در این مجموعه کوچک چهار مرحله تدفین انجام شده بود که مهم‌ترین آنها تدفین‌های درون آرامگاه بوده‌اند.



نقشه ۱. راه محوطه باستانی صرم



تصویر ۱. لیوان خاکستری از تپه قیصریه تهران

آرامگاه‌های شبیه این گور یا آرامگاه، اما بسیار تکامل یافته در نقاطی دورتر از این گورستان وجود دارند که نسبت به این اثر بسیار شایان توجه است و آرامگاه صرم را پیش‌آهنگی محقر از معماری اقوام دارنده این فرهنگ می‌توان محسوب کرد که خود در ظاهر ریشه در معماری اقوام اورارتویی دارند، نزدیک‌ترین اثر قابل مقایسه از نظر پوشش بام به این آرامگاه (گور) را در سیلک ب کاشان می‌توان سراغ گرفت. در گور سیلک ب، گیرشمن معتقد است تدفین نوع چاله‌ای بوده که پس از بالا آوردن سطح گور نسبت به چاله روی گور را با تخته‌سنگ‌هایی به صورت خرپشته‌ای پوشانده‌اند. گیرشمن سبک خرپشته‌ای را با بنای معبد موساسیر در اورارتو مقایسه کرده است و پوشش آرامگاه کورش در پاسارگاد را اقتباس از آن دانسته است (گیرشمن ۲۵۳۵: ۷۸ و ۹۰). آرامگاه تپه گورستان صرم تفاوت بسیاری با گور سیلک ب دارد. در سیلک ب به گفته گیرشمن ابتدا تدفین چاله‌ای انجام شده که پس از پر کردن چاله روی آن را به صورت خرپشته‌ای پوشانده‌اند، حال آنکه بنای آرامگاه صرم دارای سازه معماری خشتی بوده و کاملاً با مشخص است که پیش از تدفین و یا هم‌زمان با آن بنا آماده شده و سپس آرام‌آرام در آن تدفین‌های دیگری انجام داده‌اند و تنها مورد قابل مقایسه میان این دو تدفین، نوع پوشش شیروانی آنها با تخته‌سنگ بوده است. با توجه به نوع بنا، آرامگاه صرم می‌تواند جدیدتر از گور سیلک ب بوده باشد. از بناهای قابل مقایسه از نظر شکل ظاهری بنا و پوشش بام که نوع بسیار پیشرفته و تکامل یافته بناهای اقوام موحد این سبک در

معماری آرامگاهی محسوب می‌شوند آرامگاه سنگی کورش بزرگ در پاسارگاد و گوردختر در دشتستان را می‌توان شاهد آورد. این‌گونه بناها در معماری اقوام ساکن در شمال غرب ایران یعنی اورارتوها که پارس‌ها پیش از ورود به ایران و سکونت در حوالی دریاچه ارومیه و مهاجرت به جایگاه حکومتی‌شان با آنها همسایه بوده‌اند وجود داشته است و نشان‌دهنده نفوذ و انتقال هنر معماری اورارتو در معماری آرامگاهی این دوره است (سامی ۱۳۵۰: ۴۰۹).



تصویر ۲. لیوان به‌دست‌آمده از تپه گورستان صرم

بنای گوردختر که به‌احتمال برخلاف آرامگاه کورش در پاسارگاد کمی ناشناخته مانده است در شرق جاده برازجان به کازرون در شهرستان دشتستان استان بوشهر و نزدیک به روستای تنگ ارم قرار دارد. این بنا را در سال ۱۳۳۹ واندنبرگ معرفی کرده است و آرامگاه را به چیش‌پش یا کورش یک (نیای کورش بزرگ) منسوب کرده است، اما علیرضا شاپورشهبازی با دلایل مستدل بنا را آرامگاه کورش جوان پسر داریوش دوم معرفی می‌کند که در سال ۴۰۱ پم ساخته شده است (شاپورشهبازی ۱۳۵۱: ۹۷). چند تن از محققان و نیز فریدون توللی که پیش از واندنبرگ از این بنا دیدن کرده‌اند با نظر واندنبرگ موافق نبوده‌اند (مصطفوی ۱۳۴۳: ۲۷۸ و ۲۷۹). گوردختر در سال ۱۳۷ به شماره ۱۸۹۷ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است (تصویر ۸).

قرار گرفتن بدنه اصلی بنا بر کف یا کرسی سنگی یک شیوه معماری است که در روزگار هخامنشی بسیار رواج داشته است (شهبازی ۱۳۵۱: ۹۳). این شیوه در معماری بنای آرامگاه کورش در پاسارگاد و گوردختر دشتستان به‌خوبی به‌کاررفته است و گونه خشتی آن نیز در آرامگاه صرم کار شده است. آنچه مسلم

آرامگاه صرم ♦ ۱۷۹

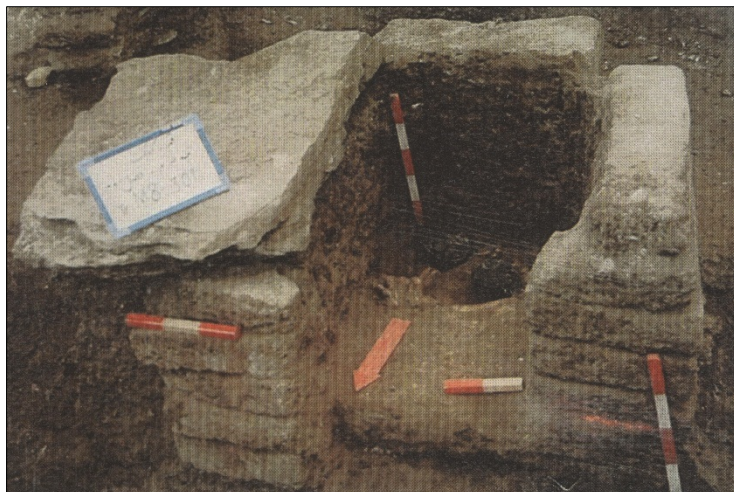
است آرامگاه تپه گورستان صرم از نظر زمانی و معماری، مقدم بر بناهای سنگی آرامگاه کورش و گوردختر است. به این نکته نیز باید توجه داشت که از این گورستان ظرف‌های خاکستری بسیاری از دوره فرهنگی تولید سفال خاکستری به دست آمده است که گروهی از آنها قابل مقایسه با ظرف‌های دوره هخامنشی است و همین امر می‌تواند تاریخ به نسبت مشخص تری را بر بنای آرامگاه تپه گورستان صرم مشخص کند که مناسب‌ترین تاریخ‌گذاری نیمه اول هزاره اول پم پیشنهاد می‌شود.



تصویر ۳. گور چهارچینه‌ای خشتی تپه گورستان صرم



تصویر ۴. گور چلیپایی، پیش از برداشتن سنگ پوشش گور، تپه گورستان صرم



تصویر ۵. درون گور چلیپایی، پس از تخلیه و برداشتن سنگ پوشش بام گور، تپه گورستان صرم

نتیجه کاوش آنکه، آرامگاه تپه گورستان صرم که نمونه‌ای منحصر به فرد از یک معماری آرامگاهی و سازه‌ای خشتی از دوره فرهنگی تولید سفال خاکستری در فلات مرکزی بوده است پس از کشف به منظور حفاظت و وعده داده شده توسط ریاست وقت سازمان میراث فرهنگی برای ایجاد موزه‌ای در فضای باز در اتاقکی ساخته شده از بلوک‌های سیمانی محصور شد که متأسفانه پس از خاتمه کاوش در کوتاه‌ترین زمان توسط عوامل مخرب با خاک تپه یکسان شد که امروزه فقط تصویرها و گزارش آن، معرف آن است.

این مقاله با بهره‌گیری از مقاله بسیار جامعه آقای سیامک سرلک در گزارش‌های باستان‌شناسی (۲) سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۲ با عنوان «عوامل مؤثر در شکل‌گیری انواع معماری قبور و شیوه‌های تدفین در گورستان عصر آهن صرم نوشته شده است.

کتاب‌نامه

سامی، علی، ۱۳۵۰، آرامگاه کورش بزرگ، بررسی‌های تاریخی سال ششم، شماره ۳۳، نشریه ستاد بزرگ ارتشداران. شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۵۱، گوردختر، مجله باستان‌شناسی و هنر، شماره ۹ و ۱۰، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

کامبخش فرد، سیف‌اله، ۱۳۸۰، نگاهی به تهران در سه‌هزار سال پیش، کاتالوگ موزه ملی ایران به مناسبت هفته میراث فرهنگی.

آرامگاه صرم ♦ ۱۸۱

گیرشمن، رومن، ۲۵۳۵، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مصطفوی، سیدمحمدتقی، ۱۳۴۳، بنای تاریخی گوردختر، اقلیم پارس، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۴۸.



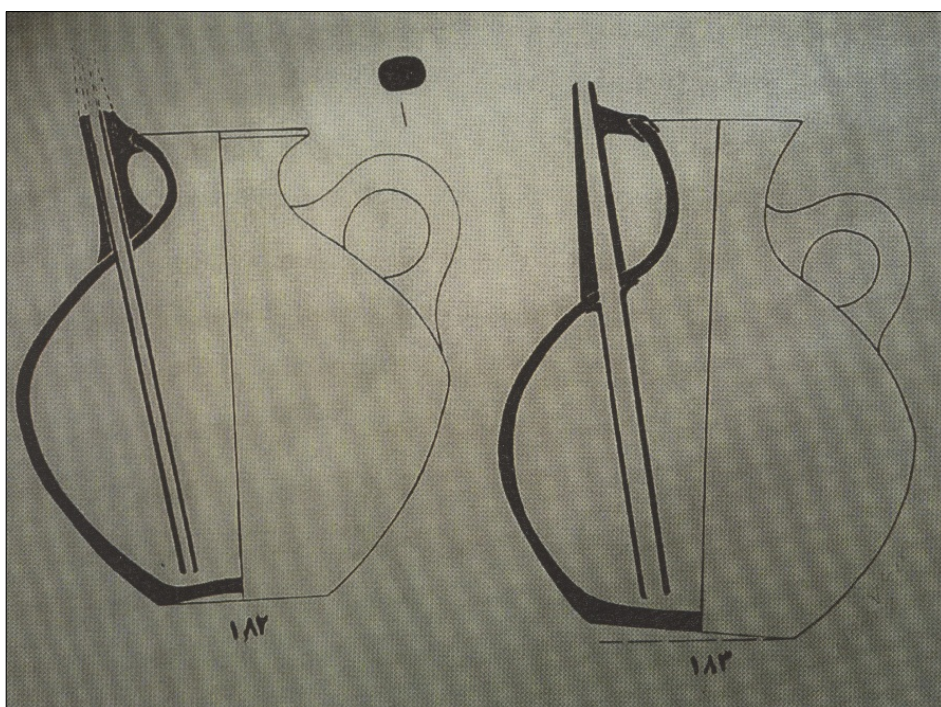
تصویر ۶. گور با بام خریشته‌ای، تپه گورستان صرم



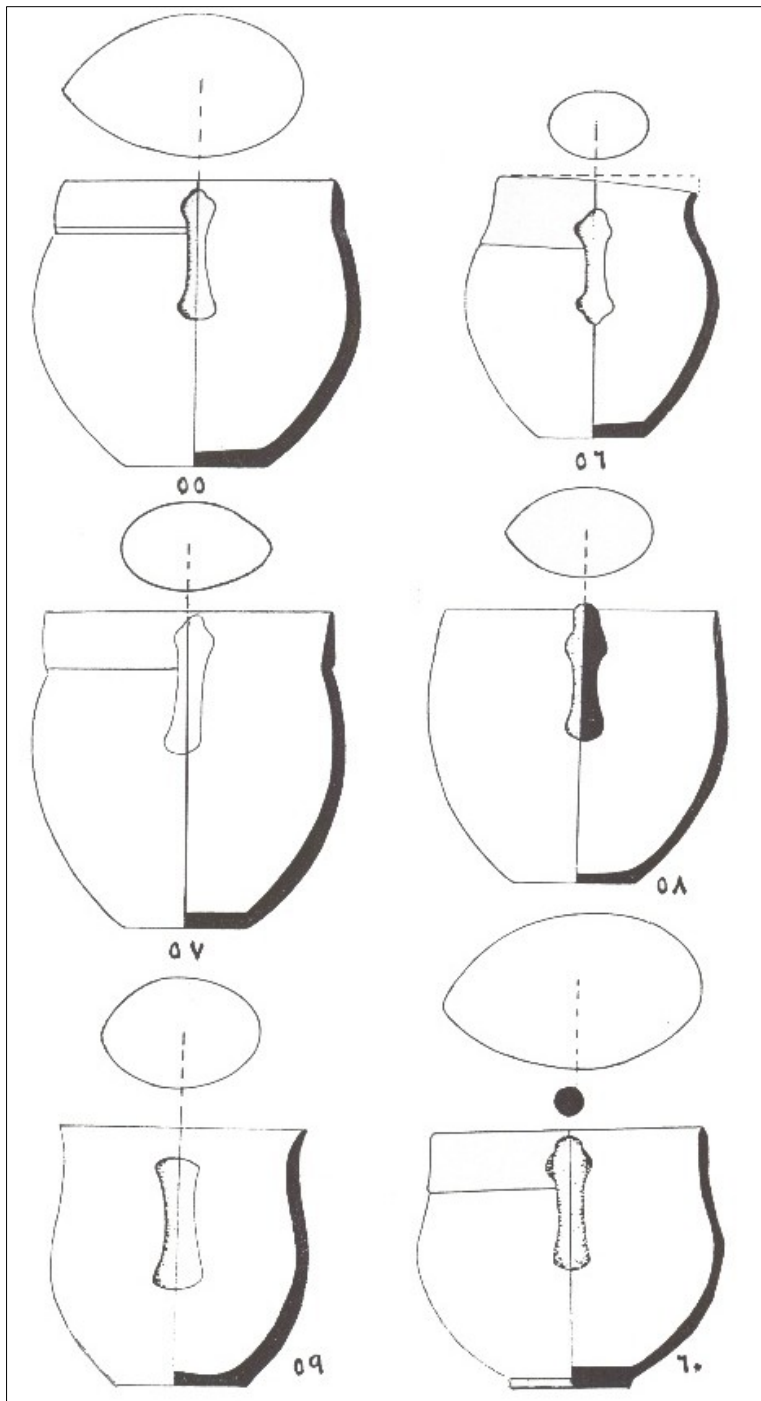
تصویر ۷. پوشش بام گور خریشته‌ای، تپه گورستان صرم



تصویر ۸. گوردختر دشتستان



طرح ۱. کوزه‌های نی‌نوش‌دار، تپه گورستان صرم



طرح ۲. فنجان‌های لبه بیضی، تپه گورستان صرم

جایگاه اژدها و مار نزد اورارتوها

مریم دارا

استادیار پژوهشکده زبان‌شناسی، متون و کتیبه‌ها پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

باور به اژدها و مار از دوران باستان در اسطوره‌ها، حماسه‌ها، قصه‌ها و داستان‌های عامیانه مردم دیده می‌شود. در فرهنگ‌های مختلف اژدها مفاهیم گوناگونی مانند خوشبختی، خشکسالی، دژخویی و مفاهیم دیگر دارد. در این میان آنچه با نقش اژدها یا مار از اورارتوها باقی مانده و به دست آمده چند الگو با دو انتهای سر مار یا اژدها هستند. در کتیبه سارگون دو جا از سپر و کلون در منقوش به اژدها یاد شده اما چنین آثاری تاکنون به دست نیامده است. در کتیبه‌های اورارتویی و اثر مهرها نیز اژدها دیده نمی‌شود؛ بنابراین شاید بتوان گفت اژدها و مار نزد اورارتوها از اهمیت چندانی برخوردار نبوده و گرنه آثار بسیاری با این نقوش تاکنون به دست می‌آمد.

واژه‌های کلیدی: اورارتو، اژدها، مار، آثار فلزی.

پیشگفتار

با توجه به اعتقاداتی که مردم نسبت به اژدها داشتند طبیعی است که نقش آن بر درفش‌ها، ظروف و سایر اشیاء نقش شده باشد. نقش مار یا اژدها از دیرباز بر آثار محوطه‌های بسیاری از ایران و سایر فرهنگ‌های کهن به دست آمده است. گلدان‌های چغاسفلی، ظروف سنگ صابون جیرفت و آثار عیلامی نشان از نقش اژدها یا مار در فرهنگ کهن این مرزوبوم دارد. در هند و چین و بین‌النهرین نیز بر آثار بسیاری می‌توان نقش مار یا اژدها را دید.

رد پای باور به قدرت مار و اژدها در فرهنگ‌های مختلف دیده می‌شود. اسطوره‌ها و حماسه‌ها نیز پر از داستان‌هایی است که این موجودات در آن‌ها زندگی می‌کنند. حتی در قصه‌های عامیانه نیز می‌توان نقش مار و اژدها را دید. پهلوانان اژدهاکشی مانند رستم و هرکول نیز با اژدهاکشی جایگاهی برتر از دیگر پهلوانان می‌یافتند چون چنین موجودات قدرتمندی را شکست می‌دانند.

در این نوشته تلاش می‌شود ابتدا مار یا اژدها در فرهنگ‌های گوناگون بررسی و سپس بر آثار

اورارتویی ردیابی شود. در این زمینه فلزکاری اورارتوها معرفی و سپس نقش اژدها یا مار در آثار فلزی اورارتویی بررسی می‌شود چون بر آثار دیگر اورارتوها این نقش دیده نشد.

اژدها و مار در میان اقوام گوناگون

اژدها از گذشته جایگاه مهمی را در اساطیر و حماسه‌ها و داستان‌های عامیانه مشغول کرده است. تا جایی که عوام گاهی گمان می‌کنند که اژدها در گذشته‌های دور بر زمین می‌زیسته است. اژدها در فارسی به صورت‌های «اژدر»، «اژرها»، «اژدهاک» و در متون گاهی به صورت‌های «تئین»، «ثعبان» و «هستههر» نیز دیده می‌شود (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۵).

در فرهنگ‌های فارسی آن را به شکل سوسماری بزرگ با دو بال توصیف کرده‌اند که آتش از دهانش خارج می‌شود و از گنج‌ها محافظت می‌کند. در اساطیر، هم خزنده و هم پرنده است و بال‌های عقاب، چنگال شیر، دم مار و دم آتشین دارد که این تصویر با اندکی تفاوت نزد بیشتر مردم و اقوام مشترک است. در برخی از موارد نیز مار و اژدها را یکی دانسته‌اند (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۳۷).

اژدها در جاهای مختلف و در زمان‌ها و نزد اقوام گوناگون معانی و تفاسیر متفاوتی دارد؛ مثلاً در چین موجودی مبارک است که خوشبختی و شانس می‌آورد (کویاجی ۱۳۸۳: ۲۲۴). در بین‌النهرین مردوک، خدای بزرگ بابلی‌ها (بلک و گرین، ۱۳۸۵: ۲۱۲)، تیامت، خدای آب‌های شور را کشت که به شکل اژدها مخصوصاً بر مهرها بسیار تصویر شده است و مردوک پس از این اژدهاکشی بزرگ‌ترین خدای بابلی‌ها شد (همان: ۲۹۳). در یونان زئوس، خدای برتر، تیفون را از بین برد و آپولون پیتون را نابود کرد (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۸۹، ۱۸۳).

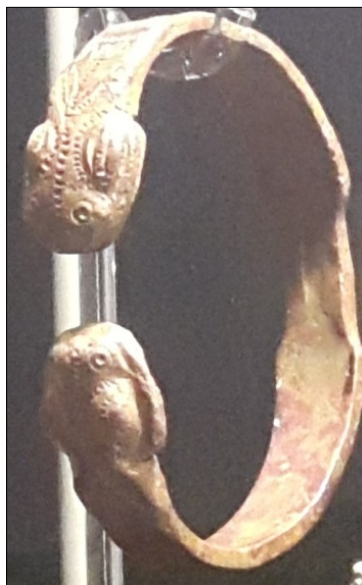
به نظر ایلپاده (1987: 173, 204, 207) مار نماد نگهداری از آب حیات، بی‌مرگی، سپندی، زندگی، باروری، قهرمانی و گنج بود. به نظر گولان (1991: 205-206) نیز مار نماد آب بود چون هر دو را در دوران باستان با خطوط مواج نشان می‌دادند. در هزاره سوم و دوم پم در ایران، بین‌النهرین، ترکمنستان و روسیه و جاهای دیگر این نماد دیده می‌شود. گاهی نیز به دلیل این ارتباط مارها و ایزد بانوان را با هم مرتبط می‌دانستند (ملک و مختاریان ۱۳۹۱: ۱۷۰-۱۸۰). به نظر بهار (۱۳۸۱: ۳۱۰-۳۱۲) آبیاری از عظیم‌ترین انقلاب‌های بشری است. رودخانه‌ها مانند اژدها نابودگر هستند. همچنین اقوامی بر این عقیده بودند که اژدها آب‌ها را از باریدن بازمی‌دارد و برای ماندگاری جهان باید آن را نابود کرد. خدایان و پهلوانان در اسطوره‌ها و حماسه‌ها بر آن بودند که اژدهای ضد برکت و آبیاری را نابود کنند. ایندره در اساطیر هندی ورتره را شکست می‌دهد که بازدارنده آب‌هاست و گاوهای ابر را آزاد می‌کند. در

جایگاه اژدها و مار نزد اورارتوها ♦ ۱۸۷

ریگ ودا نیز از موجودی سه‌پوزه، سه‌کله، شش‌چشم، چالاک و مشابه اژدها یاد می‌شود که ایندیره آن را می‌کشد (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۱۹۹).



تصویر ۱ (تصویر از نگارنده: موزه ملی ایران)



تصویر ۲ (تصویر از نگارنده: موزه ملی ایران)

مار در ایران باستان از خرفستران (xrafstarān) یا موجودات موزی است که باید نابود شود چون اهریمنی است (اوشیدری ۱۳۷۸: ۲۵۵). aži اوستایی (پورد اوود ۱۳۷۷) و az پهلوی (مکنزی ۱۳۷۳:

۴۸، ۱۸۳) به معنی مار است و در اوستا چندین بار با واژه «دهاک» آمده (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۶ و ۲۷) و ترکیب «اژی‌دهاک» یا azdahag پهلوی (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۸۳) همان است که در حماسه‌های ایرانی به ضحاک تبدیل شد و فریدون در اسطوره‌ها و حماسه‌ها بر او پیروز می‌شود (آبان یشت: ب ۳۳-۳۴). کانگا «دهاک» اوستایی را از ریشه dah به معنی «گزنده» گرفته است. «اژی» را به معنای افعی و اژدها و جزء دوم را نامی خاص می‌دانند (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۷ و ۱۳ و ۱۴ و ۸۹ و ۱۸۳). اژدها در ایران بیشتر نماد دژمنشی و دیوخواهی است (کویاجی ۱۳۸۳: ۲۲۴)؛ در شاهنامه و متون باستانی ایران، فریدون با ضحاک بدخو و گرشاسب با اژدها می‌جنگد (رستگار فسایی ۱۳۷۹). ایزد بهرام اوستایی یا ورثرغنه (vərəθraϋna) اژدهاکشی نمی‌کند؛ اما در یکی از روایات پهلوی شواهد نشان می‌دهد که روزگاری در مورد او نیز داستان‌های اژدهاکشی مرسوم بوده است (رستگار فسایی ۱۳۷۹؛ بهار ۱۳۸۱: ۱۳۸).

بیدمشکی (۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۲۳) اژدها را در خوان سوم رستم نگهبان گنج‌های پنهان می‌داند که والاترین آن‌ها جاودانگی است؛ اما به نظر یونگ، اژدهاکشی نوعی خودباوری و گذشتن از مرحله کودکی است و در مراسم مهری پیر در نمایشی نمادین و آیینی اژدها را با گرز خود می‌کشد. مسکوب (۱۳۸۱: ۴۰) بر این نظر است که شاید بتوان اژدها را نیروی سرکش طبیعی و غریزه و نفس اماره انگاشت که پهلوان می‌خواهد بر آن پیروز شود. البته اژدها بر درفش رستم نیز دیده می‌شود:

درفشی بدید اژدها پیکرست
بران نیزه بر شیر زرین سر است
(فردوسی ج ۲: ۲۱۴)

این نقش از آن روی که نیای رستم از يك سو همان ضحاک ماردوش بود و نقش اژدها اهریمنی بودن نیای او را یادآوری می‌کند.

در روایات اسلامی اژدها دو چهره کاملاً متضاد دارد؛ گاهی در چهره موجودی دشمن خو و زمانی در سیمای آفریده‌ای یزدانی آشکار می‌شود که نمونه مار یا اژدهای خوب همان ماری است که تبدیل به عصای موسی می‌شود. نخستین چهره اژدها در روایات مذهبی اسلامی نیز مربوط به مار بهشت است که اهریمن را یاری می‌کند و آدم و حوا را می‌فریبد (رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۲۸۰). اژدها در مذاهب یهود و مسیحیت نیز مورد توجه قرار داشتند و از قهرمانان و قدیسین اژدهاکش بسیار یاد شده است (همان: ۲۶۴).

اژدهاکشی عملی پهلوانی و مخصوص قهرمانان بزرگ داستان‌ها و حماسه‌های جهان است و پهلوان اژدهاکش از بقیه تواناتر و شایسته‌تر است. از پهلوانان اژدهاکش معروف می‌توان به پرسوس، پسر

جایگاه اژدها و مار نزد اورارتوها ♦ ۱۸۹

ژئوس، هرکول یونانی، زیگفرید آلمانی، وهاگن ارمنی (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۳۹) و شاه آرتور اشاره کرد. در ایران نیز رستم و اسفندیار برای اثبات توانایی‌های خود با اژدها نبرد می‌کنند و آن را شکست می‌دهند (رستگار فسایی ۱۳۷۹؛ بهار ۱۳۸۱: ۲۸).

بنابراین اژدها و مار در نقاط مختلف جهان و نزد مردم گوناگون تعبیر و تفاسیر مختلف دارد و همین امر موجب شده داستان‌های اساطیری یا حماسی با حضور پررنگ اژدها در آن‌ها روایت شود (دارا ۱۳۸۶).



تصویر ۳ (Kohlmeyer 1991: 182-183)



تصویر ۴

اژدها نزد اورارتوها

اورارتوها معادن فلزات، صنعتگرانی توانمند، دانش برجسته و توانمندی بالایی برای تولید اشیاء داشتند (Ruder and Merhav 1991: 334). آن‌ها در کتیبه‌های خود از مخازن و معادن فلزات سخنی

نگفته‌اند؛ اما از این مواد در ساخت اشیاء بهره می‌بردند (Belli 1991b: 21, 24). آثار فلزی اورارتویی از نقره، مس، روی، آهن، سرب، طلا، نقره و مفرغ ساخته می‌شدند (Ibid: 17-38). سارگون در کتیبه مربوط به لشکرکشی خود در ۷۱۴ پ.م به موصصیر، مهم‌ترین معبد اورارتوها، در ستون چهارم می‌گوید که به مقر خدای خالدی، یعنی معبد موصصیر، وارد شد و در کاخ اورزانا سکونت کرد و سپس فهرست طولانی از اشیائی را می‌دهد که به غارت برده است (مایر ۱۳۸۸: ۶۶). در میان این آثار اشیاء فلزی بسیار دیده می‌شود.

اورارتوها مفرغ‌کاران زنده‌ای بودند (پیتروفسکی ۱۳۸۳: ۲۳۷) و فهرست غنائم معبد خالدی در موصصیر نشانگر تنوع اشیاء فلزی و به‌ویژه مفرغی است که آشوری‌ها با خود بردند. البته باید گفت که اورارتوها در ساخت لوازم زندگی و روزمره نیز از فلزات استفاده می‌کردند (Wartke 1991: 324). اگرچه آثار فلزی آشوری و اورارتویی بسیار مشابه‌اند ولی باوجود تأثیر هنر آشور بر هنر اورارتو باید پذیرفت که اورارتوها کورکورانه از آشور تقلید نکردند و آثار آن‌ها همیشه از هنر آشور قابل تمیز دادن است (همان: ۲۵۶). اورارتوها حتی اشیاء مفرغی خود را به لرستان و آسیای صغیر صادر می‌کردند (تالپوت ۱۳۸۹: ۶۶). فلزکاری اورارتوها همچنین شبیه سنت هیتی و میتانی است (پیتروفسکی ۱۳۸۳: ۲۳۵).

اشیاء فلزی کتیبه‌دار اورارتوها از زمان ایشپوئینی تا روسا سوم به‌دست آمده اما از دوران پادشاهی ساردوری اول، بنیان‌گذار پادشاهی اورارتو، هنوز فلزنبشته‌ای به دست نیامده است. تاکنون بیشترین اشیاء کتیبه‌دار اورارتویی از کاوش‌های توپراک‌قلعه، کارمیربلور و چاوش‌تپه به‌دست آمده‌اند. البته درصد کمتری از اشیاء اورارتویی کتیبه دارند و این اشیاء نیز بیشتر از جنس مفرغ هستند. همچنین در نگارش فلزنبشته‌های اولیه اورارتوها، مانند سنگ‌نبشته‌ها، از زبان آشوری یا هم‌زمان از دو زبان آشوری و اورارتویی استفاده می‌شد. به این دلیل که گاهی نام شاه دوران در کتیبه‌های روی اشیاء اورارتویی نوشته شده است که در این صورت به تاریخ‌گذاری شیء کمک می‌شود (Belli 1991a: 44-46).

تعداد بسیاری از اشیاء فلزی اورارتویی از بازارهای عتیقه، کلکسیون‌های شخصی و قاچاقچیان اشیاء باستانی به‌دست آمده‌اند نه کاوش‌های علمی (Zimansky 1998: 168). برخلاف کتیبه‌های بلند اورارتویی که نشانگر فتوحات و ساخت‌وسازهای پادشاهان بود، کتیبه‌های کوتاه بر آثار فلزی اورارتویی نشانگر آن است که این شیء به کدام شاه تعلق دارد یا در چه زمانی ساخته شده یا به کدام رب‌النوع تقدیم شده است (Dinçol and Dinçol 2003-2004: 124). معمولاً جملات کلیشه‌ای در فلزنبشته‌های اورارتویی مشاهده می‌شود. کاتبان این فلزنبشته‌ها از دو الگوی اصلی در نگارش پیروی

جایگاه اژدها و مار نزد اورارتوها ♦ ۱۹۱

می‌کردند: الف) به کار بردن واژه *ú-ri-iš-hi* یا NIG و سپس نام پادشاه دوران؛ و/یا *ŠA* (متعلق به) و سپس نام پادشاه دوران یا فرمولی شامل نام پادشاه و نام پدر او؛ ب) پیشکش شاه به خالدی (خدای برتر اورارتوها). بسیاری از این گونه اشیاء در معابد و کاخ‌های اورارتویی به دست آمده‌اند و تعداد فراوانی از این فلز نبشته‌ها به نام ایشپوئینی و مینواست (Ibid: 46). کتیبه‌های کوتاه با فرمول‌های فوق بر اسباب و یراق اسب، سلاح، سپر، کلاه‌خود، کمر بند، ظرف و شمعدان دیده می‌شود (Ibid: 48). همچنین نقوش مختلف از قبیل شیر و گاو و سوار و درخت مقدس روی فلزات اورارتویی به وفور تصویر می‌شد (تصویر ۱).

به نظر می‌رسد آثاری که از اورارتوها باقی مانده کمتر منقوش به اژدها یا شیر بوده است. تنها اشیائی که نگارنده با نقش مار یا اژدها بر سر آن‌ها به آن‌ها برخورد النگوها یا دستبندهایی هستند که دو سر باز با سر شیر دارند که با روش قالب‌گیری ساخته می‌شدند و سپس با افزودن جزئیات و کنده‌کاری بر رو آن‌ها تزئین می‌شدند (Bell 2003-2004: 172, 174). در موزه ملی ایران نیز نمونه چنین دستبندهای از حسنلو VIB موجود است (تصویر ۲). سر این مارها معمولاً مکعبی شکل هستند و جنس دستبندها هم معمولاً از مفرغ است. تعداد بسیاری از آن‌ها در موزه برلین نگه‌داشته می‌شوند (تصویر ۳) که معمولاً مشخص نیست از کجا به دست آمده‌اند (Kohlmeyer 1991: 182-183).

البته روی کلاه‌خودها نیز سرهای حیوانات گاهی به بدنی کشیده مانند مار متصل شده اما این‌ها مار نیستند (تصویر ۴). این کلاه‌خودها تعداد بالایی دارند و در بیشتر موزه‌هایی که آثار اورارتویی دارند دیده می‌شوند و معمولاً سرهای شیر در این نقوش به بدنی کشیده متصل شده‌اند (تصویر ۵).

البته، در گزارش لشکرکشی سارگون به اورارتو در سال ۷۱۴ پم از گنجینه عظیم آثار فلزی که از موصصیر به غنیمت برده شد سخن گفته شده است و در آن میان اشاراتی به آثاری با نقوشی مانند اژدها نیز دارد. در سطر ۳۷۹ از این نوشته بلند آورده شده که ۱۲ سپر نقره در موصصیر بود که بر آن‌ها سرهای شیر و گاو و اژدها (Luckenbill 1927: 96؛ پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۲۳۹) یا هیولا (مایر ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱) نقش شده بود. میان ترجمه واژه اژدها و هیولا تفاوت نظرهایی دیده می‌شود. همچنین در سطر ۳۷۳ از همین کتیبه از کلون یا دستگیره طلایی در به شکل دست انسانی که درها را نگه‌داشته یاد شده است که بر آن نقش هیولای بالدار سیلاب‌ها (همان: ۶۹) یا اژدهای بالدار (Luckenbill 1927: 96) بوده که در معبد را حفظ و از گنجینه آن محافظت می‌کرده است و مجدداً واژه هیولا و اژدها در ترجمه‌های مختلف دیده می‌شود.

مشکور (۱۳۴۵) با توجه به نوشته‌های مسپرو (56: 1886) گفته که نقش شیر و اژدها بر آثار اورارتویی تحت تأثیر هنر آشور است؛ اما گزارش از چنین اشیائی ارائه نکرده و فقط به کتاب مسپرو (1886) ارجاع داده است.

نقش مار و اژدها بر سپرها و آثار فلزی دیگری که تاکنون به دست آمده‌اند دیده نشده است پس اگر چنین نقشی وجود داشته بسیار کم‌بسامد بوده و گرنه تاکنون حداقل يك نمونه مشابه از آن در محوطه‌ها یا حفاری‌های قاچاق به دست می‌آمد. این در حالی است که نقش شیر، گاو، اسب، سوار و درخت مقدس بسیار تکرار شونده هستند. همچنین بر در نقوش برجسته و کتیبه‌های اورارتویی نیز اژدها و ماری نقش یا ذکر نشده است. همچنین بر اثر مهرهای اورارتویی به دست آمده نقش اژدها دیده نمی‌شود.



تصویر ۵ (کلاه‌خود موزه ارمنستان در نمایشگاه موزه ملی ایران)

برآیند

اژدها در بسیاری از فرهنگ‌های باستانی با مفاهیم متنوع یاد شده است. مار یا اژدها گاهی مفهومی یکسان داشتند و به معنی خشکسالی یا دژمنشی و دژخویی بود یا ممکن بود حتی مفهوم خوشبختی داشته باشد؛ بنابراین نزد اقوام گوناگون مفاهیم متنوعی داشت و می‌توانست نماد خوبی یا بدی باشد. اژدها پس از دوران باستان و در حماسه‌ها و حتی پس از اسلام نیز در میان داستان‌ها دیده می‌شود. مار و اژدها نیز در همه دوره‌ها بسیار تصویر شده است.

اورارتوها فلزکاران زبده‌ای بودند و بر آثار فلزی خود نقوش متنوع و کتیبه ایجاد می‌کردند. بیشترین تصاویری که بر این آثار دیده می‌شوند شیر، گاو، اسب، سوارکار و گیاهان هستند. نقش شیر و اژدها در میان کم‌رنگ است.

جایگاه اژدها و مار نزد اورارتوها ♦ ۱۹۳

در کتیبه سارگون از غارت معبد موصصیر به دو مورد اثر فلزی با نقش اژدها یا هیولا اشاره شده است؛ یکی سپر منقوش به اژدها و دیگری کلون دری با این نقش؛ اما تاکنون چنین آثاری در کاوش‌های باستان‌شناسی و حفاری‌های قاچاق نیز به دست نیامده است. فقط تعدادی النگو با انتهای سر مار یا اژدهای مکعبی شکل به دست آمده و محوطه آن‌ها در بیشتر موارد نامشخص است. بنابراین با توجه به طیف گسترده استفاده از نقش مار یا اژدها در بین‌النهرین و کمبود این نقش در آثار اورارتویی می‌توان گمان برد که اژدها یا مار در فرهنگ اورارتویی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. اگر این نقش نزد آن‌ها اهمیتی داشت حداقل باید بر اثر مهرها یا آثار فلزی فراوانی که از آن‌ها به دست آمده دیده می‌شد که چنین نیست. همچنین نماد باروری که گاهی در ارتباط با مار دیده می‌شود نزد اورارتوها مصداق ندارد وگرنه قطعاً نماد مار را به وفور بر آثار می‌دیدیم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- بلک، جرمی؛ گرین، آنتونی، ۱۳۸۵، فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان، تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۱، از اسطوره تا تاریخ، گردآوری و ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: نشر چشمه.
- بیدمشکی، مریم، ۱۳۸۳، «مهر بر هفت‌خوان رستم»، کتاب ماه هنر، آذر و دی، ش ۷۵ و ۷۶: ۱۱۴-۱۲۴.
- پیوتروفسکی، بوریس، ۱۳۸۳، تمدن اورارتو (بخش اول: پادشاهی وان اورارتو)، ترجمه حمید خطیب شهیدی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- تالیوت رایس، تامارا، ۱۳۸۹، هنرهای باستانی آسیای مرکزی، تهران: گستره.
- دارا، مریم، ۱۳۸۶، «نگاهی بر اژدها و چند اژدهاکش ایرانی»، کتاب ماه ادبیات، س ۱، ش ۲: ۵۵-۶۰.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۷۹، اژدها در اساطیر، تهران: توس.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۷۸، سایه‌های شکار شده، تهران: قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۳، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان بر اساس چاپ مسکو، ج ۲، تهران: قطره.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی، ۱۳۸۳، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، گزارش و ویرایش از جلیل دوستخواه، تهران: نشر آگه.
- مایر، والتر، ۱۳۸۸، گزارش لشکرکشی سارگون به اورارتو در سال ۷۱۴ پ، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری آذربایجان غربی و گنجینه هنر.
- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۸۱، «بخت و کار پهلوان در آزمون هفت‌خوان»، تن پهلوان و روان خردمند، (پژوهش‌هایی تازه در شاهنامه)، ویراسته شاهرخ مسکوب، تهران: انتشارات طرح نو: ۲۹-۶۱.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۵، تاریخ اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتویی در آذربایجان، تهران: مؤسسه مطالعات و بررسی‌ها و کاوش‌های علمی و هنری و تاریخی ایران باستان.

۱۹۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

ملك، مهران؛ مختاریان، بهار، ۱۳۹۱، «آیکونوگرافی نماد عقاب و مار در آثار جیرفت (هزاره سوم قبل از میلاد)»، انسان‌شناسی، س ۱۰، ش ۱۷: ۱۶۹-۱۸۰.
مکنزی، د. ن، ۱۳۷۳، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
پوردوود، ابراهیم، ۱۳۷۷، یشت‌ها، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر.

ب) غیرفارسی

- Belli, O. 1991a. "Inscribed metal objects", *Urartu: a metalworking center in the first millennium B.C.E, (The Israel Museum, Jerusalem), May 28 - October 1991*, R. Merhav (ed.), Jerusalem: 43-49.
- Belli, O. 1991b. "Ore deposits and mining in eastern Anatolia in the Urartian period: silver, copper and Iron", *Urartu: a metalworking center in the first millennium B.C.E, (The Israel Museum, Jerusalem), May 28 - October 1991*, Merhav, R. (ed.), Jerusalem: 16-41.
- Dinçol, A. M. and Dinçol, B., 2003-2004. "Metal artifacts and weapons with cuneiform inscriptions", *Urartu: Savaş ve estetik (Urartu: War and Aesthetics)*, Istanbul: Yapi Kredi Cultural Activities, pp. 119-128.
- Eliade, M., 1987. *The encyclopedia of religion*, vol. 4.
- Golan, A., 2003. *Prehistoric religion-mythology-symbolism*, Jerusalem.
- Kohlmeyer, K., 1991. "Armlets", *Urartu: a metalworking center in the first millennium B.C.E, (The Israel Museum, Jerusalem), May 28 - October 1991*, R. Merhav (ed.), Jerusalem, pp. 177-183.
- Luckenbill, D. D., 1927. *Ancient records of Assyria and Babylonia*, vol. 2, Chicago, The University of Chicago Press.
- Mespero, G, 1886. *Histoire ancienne des peuples de l'orient*, Paris: Libraire Hachette.
- Ruder, A. and Merhav, R. 1991. "Technologies of production of metal artifacts in the Urartu culture", *Urartu: a metalworking center in the first millennium B.C.E, (The Israel Museum, Jerusalem), May 28 - October 1991*, R. Merhav (ed.), Jerusalem: 333-353.
- Wartke, R. B. 1991. "Production of iron artifacts", *Urartu: a metalworking center in the first millennium B.C.E, (The Israel Museum, Jerusalem), May 28 - October 1991*, R. Merhav (ed.), Jerusalem: 321-331.
- Zimansky, P. 1998. *Ancient Ararat (A Handbook of Urartian studies)*, Delmar-New York: Caravan Books.

گل مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل تخت پاسارگاد

فضل‌اله حبیبی*، حامد مولایی‌کردشولی**، ابوذر توکل***

*دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، پژوهشگر میراث جهانی پارسه-پاسارگاد

**دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت

***دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

چکیده

این مقاله به بررسی و شناسایی یک گل مهر مکشوفه از پروژه خواناسازی تل تخت پاسارگاد می‌پردازد که در تابستان ۱۳۹۶ انجام شد و تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد: گل مهر موردنظر دقیقاً متعلق به کدامین دوره تاریخی ایران است؟ با توجه به مقایسه‌های گونه‌شناختی که در رابطه با گل مهر مکشوفه با سایر شواهد باستان‌شناختی اعم از سکه، گل مهر و ... در مقاله حاضر به عمل آمد، معلوم گردید که این گل مهر به احتمال فراوان متعلق به دوره سلوکی بوده که در طی سکونت آنها در تل تخت ساخته شده است. نقش اثر مهر مورد نظر، از نظر سبک و نقش مایه از نوع نقوش انسانی به شمار می‌رود. این گل مهر دارای شیوه کاملاً هلنیستی است و فردی را نشان می‌دهد که بر روی یک صندلی نشسته و نگاهش به سمت راست است. با توجه به سبک پردازش این گل مهر و مقایسه‌های گونه‌شناختی به عمل آمده احتمال آن می‌رود که تصویر فردی که روی این شیء حک شده، متعلق به یکی از خدایان یونانی (آپولو) است که به‌طور مفصل در پژوهش حاضر به آن پرداخته شده است. از این رو در پژوهش حاضر به‌صورت موشکافانه نقش این گل مهر مورد توصیف، تحلیل و ارزیابی دقیق قرار گرفته و در نتیجه به نحوه کاربرد این یافته‌ها در ساختار اداری-سیاسی سلوکیان در تل تخت پرداخته شده است. شیوه پژوهش در این مقاله نیز به‌صورت توصیفی-تحلیلی صورت گرفته که در شیوه توصیفی به معرفی گل مهر مکشوفه پرداخته شده و در شیوه تحلیلی نیز با بهره‌گیری از شیوه مقایسه‌ای این گل مهر با سایر شواهد باستان-شناختی به تاریخ‌گذاری نسبی آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: پاسارگاد، تل تخت، خواناسازی، گل مهر، دوره سلوکی، آنتیوخوس سوم.

پیشگفتار

اثر مهرها به مجموعه‌ای از قطعات و اشیاء گلی گفته می‌شود که بر آنها مهر مسطح و یا استوانه‌ای زده می‌شود. در جوامع پیش از تاریخی و تاریخی، گل رس دار و ورز داده شده فراوان‌ترین و در دسترس‌ترین ماده بدین منظور بوده است. حتی زمانی که خط و نوشتار آغاز گردید، استفاده از این ماده به صورت گل نوشته و یا لوحه‌های گلی رایج بوده است. این گونه اشیاء گلی در طول زمان و در انباشت‌های باستانی از استحکام و دوام کمتری برخوردار بوده است. از این نظر اغلب به صورت قطعات شکسته و پاره شده یافت می‌شوند. به لحاظ مطالعات مهرشناسی همچنان که خود مهرها اهمیت دارند، قطعات گلی مهرشده نیز از مدارک و شواهد بسیار مهم به شمار می‌آیند (طلایی ۱۳۹۲: ۷-۸). مهرها و اثر مهرها یکی از یافته‌های فرهنگی بسیار مهم در مطالعات باستان‌شناختی هستند. مهرها از جمله آثاری هستند که سهم بارزی در شناسایی جوامع گذشته و ابعاد مختلف زندگی آن‌ها از قبیل مسائل فرهنگی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی دارند (هوشیار و اسلامی ۱۳۸۸: ۱۷). با توجه به اهمیت اقتصادی، سیاسی و هنری این‌گونه مدارک، از یافته‌های بااهمیت در باستان‌شناسی بوده و از دو جهت دارای ارزش مطالعاتی بالایی هستند (کولون ۱۳۹۲). ابتدا این مهرها و اثر مهرها به‌عنوان یک داده فرهنگی و باستان‌شناختی در پژوهش‌ها مورد استفاده محققان قرار گرفته و سپس اینکه داده‌های یادشده، در بردارنده جنبه‌های هنری از نظر نوع تراش و حکاکی هستند. نقش مهرها در ادوار متفاوت گوناگون بوده است. عملکردهایی چون مهور نمودن مدارک نوشتاری، پرداخت قرض یا رسید کالا، اوامر مکتوب، قرض، هدیه و مدارک حقوقی نیز برای مهرها ذکر شده است (Pittman 1987: 13). در دوره سلوکی و اشکانی مهرهایی با سبک‌های متفاوت، محلی و فرامنطقه‌ای رایج می‌شوند. با توجه به بیگانه‌بودن سلوکیان و بروز برهمکنش‌های فرهنگی، شاهد ظهور سبک‌ها و موضوعات جدید در مهرسازی این دوران هستیم؛ اما متأسفانه اطلاعات کنونی از مهرها و اثر مهرهای این دوره بسیار تاریک و مبهم است. از طرفی به دلیل کمبود منابع و یافته‌های خام، تعداد انگشت‌شماری در این زمینه منتشر شده است (قاسمی ۱۳۹۲). گل مهرها نشانگر شبکه‌ای از مدیریت اقتصادی و اداری بوده و کاربرد آن مستلزم وجود نهادهای اجتماعی، اقتصادی و اداری این نهادها نیز از حمایت‌های قدرت‌های سیاسی برخوردار بوده‌اند. معمولاً باستان‌شناسان این اثر مهرهای حک شده روی گل مهرها را نشانگر فعالیت اداری می‌دانند (Pittman 1997: 133). به عقیده ریچارد فرای گل مهرهایی که حامل یک اثر مهر هستند از نوع اداری بوده و گل مهرهای دارای چند اثر مهر حاکی از شراکت در معاملات تجاری هستند (Frey 1973: 247). در این مقاله سعی بر آن است به معرفی و مطالعه یک

گل‌مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل‌تخت پاسارگاد ♦ ۱۹۷

عدد گل‌مهر از دوره سلوکی که از کاوش بازخوانی تل‌تخت پاسارگاد در تابستان ۱۳۹۶، به‌دست آمده بپردازیم.

موقعیت جغرافیایی تل‌تخت پاسارگاد

زمانی که از سوی شمال به دشت پاسارگاد وارد می‌شویم، باشکوه‌ترین اثری که به چشم می‌خورد، سکوی بزرگی است که «تخت سلیمان» نامیده می‌شود. تخت سلیمان را در ۳۲۰۰ متری آرامگاه کورش بزرگ و در ۱۰۰۰ متری کاخ نشیمن او با هموار کردن یک تپه طبیعی ساخته‌اند (شاهپورشهبازی ۱۳۸۶: ۹۶) (تصویر ۱).

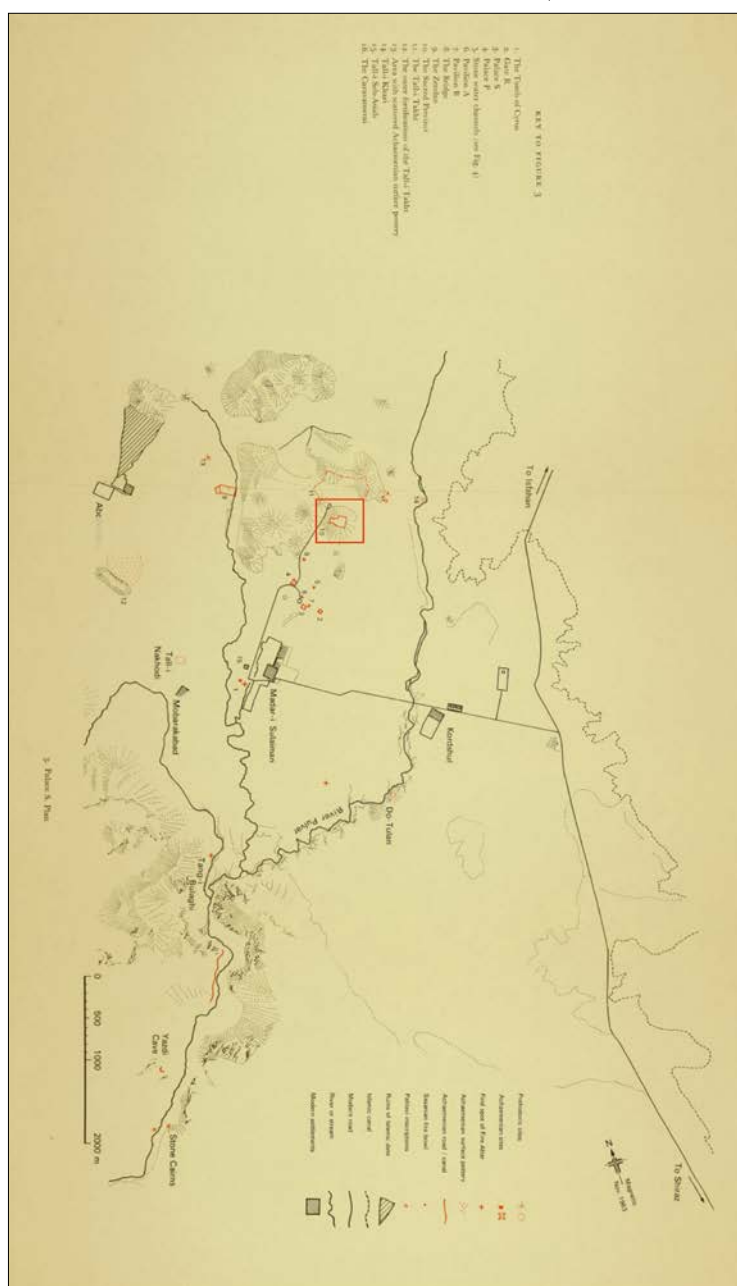
طرح کلی تختگاه، متوازی‌الاضلاعی را تشکیل می‌دهد که در ضلع‌های شمالی و جنوبی آن فرورفتگی‌های وجود دارد. با ارتفاع هشت طبقه از روی زمین، درازای ضلع شمالی ۶۵/۸۰ متر، ضلع غربی ۷۸/۸۴ متر و ضلع جنوبی ۹۸/۱۵ متر است (تصویر ۲). بر مبنای آنچه از قدیم از ساختار تختگاه شناخته شده بود، این بنا از سه بخش اساسی تشکیل می‌شود: دیوار خارجی، دیوار داخلی و قسمت مرکزی. دیوار خارجی از قطعات سنگ آهک بزرگ و خوش‌تراش که در حدود بیست رگه افقی بر روی همدیگر چیده شده، ساخته شده است. دیوار داخلی نیز از قطعات زمخت ماسه‌سنگ مایل به قرمز، با اشکال و اندازه‌های متفاوت شکل‌گرفته است. مرکز تختگاه با قطعات کوچک سنگ آهکی به رنگ خاکستری تیره، ساخته شده و گاهی از ساروج سفیدرنگ برای ترازبندی آنها استفاده شده است (استروناخ ۱۳۷۹: ۳۰).

پیشینه مطالعات باستان‌شناختی در تل‌تخت

سابقه مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی پاسارگاد به سال‌های میانی قرن پانزدهم میلادی بازمی‌گردد، زمانی که سیاح ایتالیایی (جوزف باربارو) از پاسارگاد دیدن کرده و اشاره می‌کند که نام آرامگاه کوروش «مقبره مادر سلیمان» است. یک قرن و نیم بعد آلبرشت فون ماندلسو از بنای مقبره بازدید می‌کند و از آن طرحی که احتمالاً چندان دقیق هم نیست تهیه می‌کند. جان اسرویس در سال ۱۶۷۲ م می‌گوید آنجا، مکانی برای زائران زن است و در سال ۱۷۰۶ دبروین در صحت تعلق این بنا به حضرت سلیمان نبی (ع) تردید روا می‌دارد. پس از آن جیمز موریه در آغاز قرن هجدهم میلادی به توصیف بنا پرداخته و برای نخستین بار به وجوه تشابه این بنا با مقبره کوروش مذکور در متون تاریخی می‌پردازد، ولی این نظریه صحیح خود را اشتباه می‌پندارد چراکه می‌پنداشت قبر کوروش باید در سمت فسا باشد. سر ویلیام اوزلی در سال ۱۸۱۱ م از پاسارگاد دیدن کرد، علیرغم اینکه اذعان به تشابه کتیبه‌های آنجا و تخت جمشید داشت، پیرو نظریه موریه شد. ج. ف. گروتفند اولین نفری بود که در نوشته‌اش در سال ۱۸۱۸

۱۹۸ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمد رحیم صراف

م هویت واقعی آرامگاه کورش را پذیرفت. سپس سر رابرت کرپورتر اولین کسی بود که نام پاسارگاد را مطرح و طرح‌های خوبی تهیه کرد که علیرغم کمی و کاستی بسیار ارزشمند است (مافی ۱۳۸۴: ۸۱).



تصویر ۱. موقعیت تل تخت با مربع قرمز رنگ نشان داده شده است (Stronach 1987: 5)



تصویر ۲. نمای دیواره جنوبی تختگاه تل‌تخت

سه سال بعد (۱۸۱۸ م) کلادیوس جمیز ریچ از پاسارگاد دیدن کرد و طرح‌هایی هم تهیه نمود. پس از آن بیست سال بعد در حدود سال ۱۸۴۰ میلادی تکسیه طرح‌های بسیار خوب و معتبری از آنجا تهیه کرد و سکشن و نقشه و ... که کارهای او توسط فلاندن و کست ادامه یافت. اولین عکس‌ها از پاسارگاد توسط اشتولز در سال ۱۸۷۸ م تهیه شد هرچند کیفیت آنها خوب نیست. در واپسین سال‌های قرن نوزدهم، مارسل دیولافوا طرح‌هایی از آنجا تهیه می‌کند که اطلاعات گران‌بهایی از معماری در خود دارند (همان: ۸۲).

اولین بار سر اورل اشتاین در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی، محوطه پاسارگاد را بررسی کرد، وی از مجموعه آثار پاسارگاد نقشه‌ای تهیه نمود؛ اما توجه ایشان بیشتر بر محوطه‌های پیش‌ازتاریخ منطقه پاسارگاد متمرکز بود (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۱).

در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی، اریک اش‌میت تصاویر هوایی از محوطه تل‌تخت همراه با سایر آثار موجود در محوطه پاسارگاد تهیه کرد (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۱).

ارنست هرتسلفد آلمانی در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی، دو گمانه آزمایشی طولی در مرتفع‌ترین بخش تل‌تخت حفر نمود. وی، پس از درک اینکه این قسمت نمی‌تواند یک کاخ، بلکه یک ساختمان دفاعی باشد، کاوش‌های خود را در بخش‌های دیگر محوطه پاسارگاد معطوف کرد (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۱).

۲۰۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

علی سامی در دوره تصدی خود بر تخت جمشید طی سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۳۲ هجری شمسی در بخش‌های مختلف محوطه پاسارگاد با هدف ساماندهی کاوش‌هایی انجام داد. ایشان، بخش‌هایی از دو راه‌پله تل تخت را کاوش نمود (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۲).

سرانجام در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ هجری شمسی، دیوید استروناخ بخش عمده‌ای از محوطه تل تخت را کاوش کرد که در نتیجه این کاوش‌ها، بقایای معماری گسترده‌ای شناسایی شد (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۰). در تل تخت چهار دوره فعالیت‌های معماری نمایان است: دوره اول مربوط به ساخت‌وسازهای کورش بزرگ، دوره دوم؛ مدارکی از ساختاری خشتی که می‌توان آن را از اواخر قرن ششم تا اوایل قرن سوم پم تاریخ‌گذاری نمود. دوره سوم، نشانه‌های اشغال در قرون سوم - دوم پم؛ و نهایتاً پس از دوره فترتی طولانی نشانه‌های استقرارهای استحکامات صدر اسلام را می‌توان مشاهده کرد (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۰) (جدول ۱).

مرحله‌های سکونتی	ساختارهای معماری	دوره
VI	سازه‌های خشتی با استقرار کوتاه‌مدت	اسلامی، سده‌های آغازین
III	احیاء سازه‌های خشتی، معماری محلی	فراهخامنشی، فرترکا
II	سازه‌های خشتی در مقیاس بزرگ	هخامنشی، اواخر هخامنشی، سلوکی
I	سازه‌های سنگی با کیفیت ممتاز	اوایل دوره هخامنشی

جدول ۱. مراحل استقراری شناسایی شده دیوید استروناخ در تل تخت پاسارگاد (Stronach 1978: 146-159)

در سال‌های اخیر نیز، پژوهشگرانی نظیر نیلندر، فرانکوویچ و علیرضا شاپورشهبازی در این خصوص تحقیقاتی داشته‌اند. در آخرین مرحله از مطالعات کاوش‌های باستان‌شناسی در تل تخت تا قبل از مطالعات پیگردی، کار کاوش لایه‌نگاری تل تخت از ۱۳ مهر آغاز و در ۱۷ آبان ماه ۱۳۸۵ به پایان رسید. این کاوش مشترک به سرپرستی علیرضا عسکری چاوردی و پی‌یر فرانچسکو کالیری انجام شد.

پروژه خواناسازی

پروژه کاوش پیگردی تل تخت پاسارگاد از تاریخ ۱۳۹۶/۳/۱ با حمایت معنوی و مادی پایگاه میراث جهانی پاسارگاد شروع شد. بعد از مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی میدانی که شامل بازدید از محوطه

گل‌مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل‌تخت پاسارگاد ♦ ۲۰۱

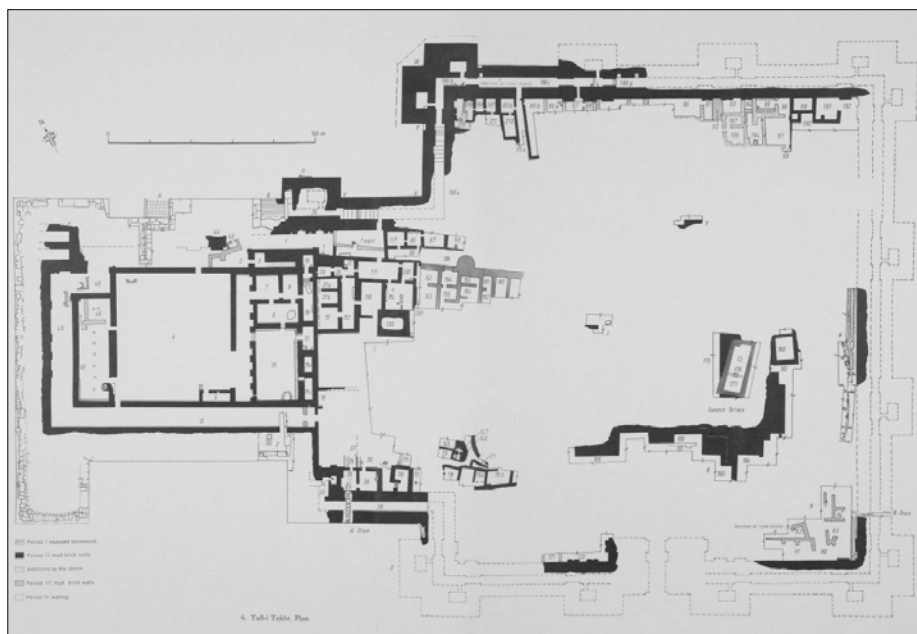
(تل‌تخت)، جمع‌آوری مدارک مرتبط با مطالعات باستان‌شناسی که در گذشته انجام شده از جمله تهیه گزارش‌ها، پلان‌های معماری از کاوش‌های دیوید استروناخ در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ میلادی و نقشه‌ها و تصاویر هوایی کار کاوش با اهداف زیر شروع شد.

الف. شناسایی ساختار خشتی در ضلع‌های شمالی، غربی و جنوبی در تل‌تخت برای انجام حفاظت و مرمت.

ب. پیشنهاد و طراحی یک مسیر بازدید جهت گردشگران بعد از پدیدار شدن ساختار دیوارهای خشت.

تل‌تخت در دوره سلوکی

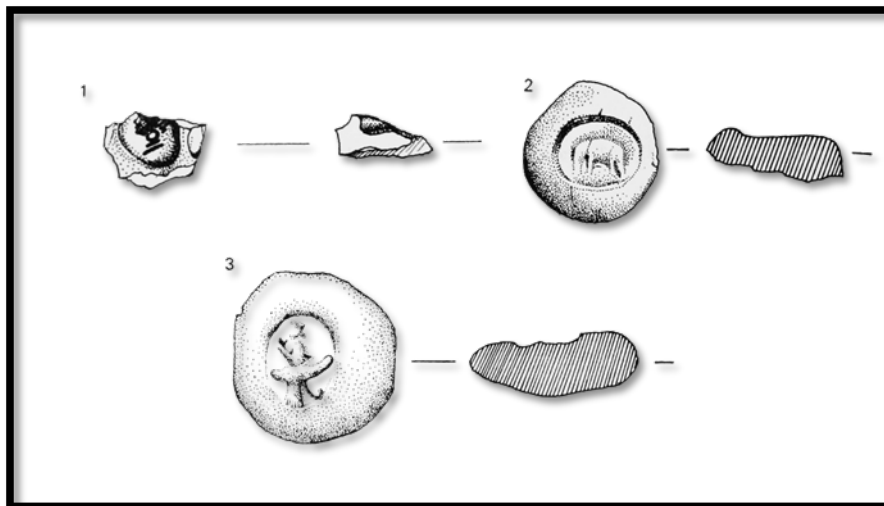
در حدود ۵۰۰ پم پلکان‌های الف و ب در تل‌تخت را پر کرده بودند و نیز مسلم است که در طرح اصلی، تپه صاف شده و سکوی متمم آن برای ساختن دژ و قلعه آماده نشده بوده (چون دو پلکان راه ورود به آن را خیلی ساده می‌کرده) اما پس از کورش بزرگ، طرح او برای ساختن بناهای شاهانه بر فراز صفا به هم خورد و داریوش بزرگ بر فراز صفا یک دژ محکم با دیوارهای خشتی قطور به همراه ۱۵ برج بلند برآورد که مشتمل بر حیاطی بزرگ در قسمت غربی صفا بود با ایوانی ستون‌دار در جانب غربی و اتاق‌های فراوان در قسمت شرقی (تصویر ۳). دیوارهای مضاعفی که گرد حیاط و اتاق‌های آن کشیدند، خیابانی را تشکیل می‌داد که اطراف بناها را احاطه می‌کرد. این دوره دوم ساختمانی همه‌جا با آثار سنگ‌تراشی و «تیشه‌های دندان‌دار» که از مشخصه‌های دوره داریوش و حدود ۵۰۰ پم به بعد است، متمایز گشته و قسمت‌های معین از بناهای صفا به صورت محل پادگان، اتاق‌های خزانه و غیره درآمده است. دوره دوم ساختمانی تل‌تخت تا حدود ۲۸۰ پم ادامه یافته است، یعنی تغییرات جزئی حتی در آغاز دوره سلوکی هم به آن داده‌اند. پس از آن دوره سومی آغاز شده که آثار خرابی و یورش را نشان می‌دهد و آن دوره شاهان محلی فارس بوده که گویا در حدود ۲۸۰ ق.م پاسارگاد را از دست مقدونیان درآورده و یک‌صد سالی نگه‌داشته بودند (شاهپورشهبازی، ۱۳۸۶: ۱۰۱) (جدول ۱). در میان یافته‌های سلوکی مکشوفه از تل‌تخت نیز می‌توان به ۵۳ سکه نقره از اسکندر و سلوکوس اول اشاره کرد که در چند نقطه از تل‌تخت پیداشده که رونق پاسارگاد را در زمان فاتحان مقدونی و اوایل دوره سلوکی نشان می‌دهد (همانجا ۱۰۴).



تصویر ۳. پلان دوره‌های استقرار تل تخت (Stronach 1978: 146)

گل مهرهای مکشوفه از تل تخت

معدود گل مهرهایی که در تل تخت پیداشده، هرکدام نشانگر یک نقش تخم‌مرغی شکل کوچک است. جالب‌ترین گل مهر گلی نشانگر بخش پایینی سر یک انسان از نیمرخ چپ است. سر به‌طور آشکار به یک سیاه‌پوست با موهایی با فر زیاد متعلق است که یک گوشواره هلالی بزرگ و یک گردنبند مهره‌ای نیز دارد (تصویر ۴، طرح ۱). مهر از مجموعه متأخر دوره دوم (حدود ۳۳۰-۲۸۰ پ.م) است و عناصر طبیعت‌گرایی نقر شده آن بی‌تردید نشانگر نفوذ حجاری غربی است. یک اثر مهر از اواخر دوره دوم که نمایشگر نیم‌رخ یک حیوان منفرد است، باز هم نشان‌دهنده سبک مهرسازی تأثیر پذیرفته از یونان است (تصویر ۴، طرح ۲)، درحالی‌که تنها گل مهر بزرگ موجود با تعلق قطعی به دوره هخامنشی یک نقش آشکار قابل تشخیص تمثال دوباله‌ای با بال‌های کوتاه افقی است (استروناخ ۱۳۷۹: ۲۴۸) (تصویر ۴، طرح ۳). در پروژه خواناسازی این محوطه یافت شد، از این‌رو، ذکر موقعیت این ترانسه و نیز لایه‌ای که گل مهر مذکور از آن کشف شده ضروری می‌نماید.



تصویر ۴. گل‌مهرهای مکشوفه از کاوش‌های تل‌تخت (Stronach 1987)

ترانسه شماره ۱۸

این ترانسه در بخش غربی تختگاه، در سمت شمال ترانسه ۱۷ با ابعاد ۹۴۰ سانتی‌متر در دیواره غربی، دیواره شمالی ۷۶۰ سانتی‌متر، دیواره شرقی ۶۶۰ سانتی‌متر و دیواره جنوبی ۸۲۰ سانتی‌متر در جهت شمالی-جنوبی ایجاد شد (تصویر ۵). هدف از ایجاد این ترانسه پی‌گردی و خاک‌برداری اطراف دیوارهای خشتی و ساختار سنگی موجود در ترانسه ۱۷ بود. در این ترانسه کار از سمت جنوب شرق شروع و لایه‌ای به عمق ۴ تا ۱۰ سانتی‌متر خاک‌برداری شد. در این ۱۰ سانتی‌متر ۳ لایه مشخص شد. لایه ۱ خاک سطحی، لایه ۲ ساختار سنگی و لایه ۳ که از عمق ۳ تا ۶ سانتی‌متر نمایان شد، حدوداً ۴ تا ۷ سانتی‌متر عمق دارد. در لایه ۱ و بر روی سطح در فاصله ۱۸۰ متر از دیواره شرقی و فاصله ۲۲۰ متر از دیواره غربی محدوده‌ای به طول ۱۷۰ و عرض ۸۰ سانتی‌متر بقایای تکه‌تکه خاک پخته یا آجر؟ به دست آمد (حیبی و همکاران ۱۳۹۶: ۱۴۵).

لایه ۴

در فاصله ۲۳۰ سانتی‌متری از دیواره شمالی و ۱۶۰ سانتی‌متری از دیواره شرقی ترانسه در عمق ۲۷ سانتی‌متری بقایای خاکستر شدید به عمق حدوداً ۳ تا ۴ سانتی‌متر در زیر لایه ۱ و ۲ مشاهده شد که لایه ۴ نام‌گذاری شد (تصویر ۶). بر روی لایه ۴ که در فاصله ۲۱۰ سانتی‌متری از دیواره شمالی و ۱۶۰

۲۰۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

سانتی متری از دیواره شرقی ترانشه در عمق ۲۷ سانتی متری از سطح ترانشه یک عدد گل مهر احتمالاً متعلق به عصر سلوکی به دست آمد (حبیبی و همکاران ۱۳۹۶: ۱۴۶) (تصویر ۷ و ۸).



تصویر ۵. موقعیت ترانشه شماره ۱۸ از روی عکس هوایی



تصویر ۶. موقعیت لایه ۴ در ترانشه شماره ۱۸



تصویر ۷. گل‌مهر به‌دست‌آمده از لایه ۴ ترانسه ۱۸

توصیف و تحلیل گل‌مهر مکشوفه از فصل اول کاوش بازخوانی تل‌تخت

گل‌مهر به‌دست‌آمده از اولین فصل کاوش بازخوانی تل‌تخت، بیضی‌شکل به طول ۲ سانتی‌متر، عرض ۱/۵ سانتی‌متر و ضخامت ۵ میلی‌متر به رنگ قهوه‌ای و از جنس گل پخته است (تصویر ۸). اثر مهر مذکور در مرکز اثر به سمت بالا دیده می‌شود، چنان‌که قسمت کوچکی از تصویر مهر بر حاشیه فوقانی لقمه گلی حک شده است. ترک‌ها و شکستگی‌های حاشیه لقمه گلی به خوبی نشان می‌دهد که فشار وارده هنگام مهر کردن این لقمه باعث ترک خوردن لقمه گلی شده است.

روی این گل‌مهر اثر یک مهر به شکل دایره‌ای دیده می‌شود. اشکال مهرهای این دوره شامل بیضی، انگشتری، مربع، دایره‌ای و نیم‌کره است. در دوره سلوکی از مهرهای کروی شکل استفاده می‌کردند؛ اما در دوره اشکانی، قسمت مربوط به نقوش از پهنای بیشتری برخوردار بود (محمدی‌فر ۱۳۸۷: ۲۴۱). صنعت مهرسازی از ویژگی‌های مهم هنر دوره هلنی در امپراتوری سلوکی و اشکانی است. تصاویر نقش بسته بر این مهرها حاکی از تأثیرات قوی هنر هلنیسم در ادوار سلوکی و اشکانی

است. حضور خدایان، ایزدان و الهه‌های یونانی چون زئوس، آتنا، آفرودیت، یکه، هرمس، نیکه، آپولو و ایزد عدالت مؤید این نکته هستند (نیکنامی و همکاران ۱۳۹۵: ۳۰۳).

آیین پرستش خدایان المپ به‌آسانی در سراسر امپراتوری سلوکی پذیرفته شد، زیرا در آن زمان نوعی روحیه التقاطی وجود داشت که به مردم امکان می‌داد آن‌ها را با خدایانی که ویژگی محلی خاص داشتند درهم آمیزند. بدین ترتیب در ایران زئوس یونانی با اهورامزدا ی ایران، آپولوی یونانی با میترای ایران، هرکول یونانی با ورثرغنه ایرانی و آرتمیس یونانی با آناهیتای ایرانی یکی انگاشته می‌شد (هرمان ۱۳۸۷: ۳۰). آپولو پسر زئوس و لتو است، او خدای پیش‌گویی، موسیقی و شبانی بوده و کمان سلاح مخصوصش است (گریمال ۱۳۸۷: ۸۵-۹۰).



تصویر ۸. طرح و تصویر گل مهر یافت‌شده از کاوش خواناسازی تل تخت

صورت نیم‌رخ و به سمت چپ است. سر این شخص بدون کلاه یا تاج است، مو، جزئیات صورت از جمله دهان، بینی و چشم و همچنین انگشتان دست چپ وی به‌وضوح مشخص است. تصویر این گل مهر آپولورا برهنه نشان می‌دهد که بر صندلی یا کرسی که در هنر یونان و روم به آن اومفالوس^۱ (تصویر ۹) می‌گویند، نشسته است و پای چپ خود را به سمت جلو در حالت ۴۵ درجه و پای راست را به‌صورت ۹۰ درجه خم کرده است. همچنین دست راست خود را به عقب برده و بر روی بخشی از کرسی و دست راست وی بر زانوی پای راستش دیده می‌شود. در هنر یونان و روم، آپولو

1. Omphalos

گل‌مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل‌تخت پاسارگاد ♦ ۲۰۷

گاه نشسته بر اومفالوس مجسم می‌شود، نشانه تصویری مرتبط با اسطوره آپولو و اومفالوس به صورت تصویر نیم‌رخ آپولو نشسته بر این سنگ، از نماد تسلط آپولو بر مرکز جهان و قدرت او در پیش‌گویی آینده حکایت می‌کند (برومند ۱۳۹۳: ۶). بر طبق اساطیر یونانی، اومفالوس سنگی است که نشان‌دهنده مرکز جهان و محلی که ایزد یونانی آپولو، پیتون، اژدهای دلفی را از بین برد و معبد خود را بر آن بنا نهاد (برومند ۱۳۹۳: ۵).



تصویر ۹. سنگ اومفالوس در گورستان دلفی و نمونه رومی اومفالوس در موزه دلفی (برومند ۱۳۹۳)

اومفالوس نماد مرکز دنیاست. بسیاری از سنت‌ها مبدأ عالم را ناف می‌دانند که در آنجا پیدایش هستی از چهار جهت رخ می‌نماید [...] اما ناف فقط مرکز ظهور جسمانی نیست، بلکه درعین حال مرکز معنوی یک دنیا است (Voegelin 2000: 31). تصویر آپولو نشسته بر اومفالوس، از تصاویر متداول در سکه‌های سلوکی است. این تصویر نخستین بار، بر سکه‌های اواخر دوران حکمرانی سلوکوس اول (۲۵۱ پم-۳۵۸ پم) و هم‌زمان با مشارکت آنتیوخوس اول (۲۸۱ پم-۲۶۱ پم) در حکومت، ضرب شد (Erickson 2009: 38). با توجه به عدم کتیبه بر روی اثر مهر موردنظر و نبود شواهدی بر نشان و یا شخصی بودن آن، شاید بتوان این اثر مهر را همان‌طور که ریچارد فرای عقیده دارد «گل‌مهراهایی که فقط یک اثر مهر روی آن‌ها دیده می‌شود، کاربرد اداری دارند» (Frey 1972: 274) در دسته مهرهای اداری قرار داد.

پشت گل‌مهر موردنظر دارای اثر انگشت است، هنگامی که لقمه گلی دارای رطوبت و خیس بوده هنگام مهر کردن آن اثر انگشتان صاحب مهر بر سطح زیرین آن ایجاد شده است (تصویر ۱۰). در وسط

۲۰۸ ♦ صراف خزان، جشن‌نامهٔ دکتر محمدرحیم صراف

مهرها چه مدور چه دکمه‌ای شکل و چه لوله‌ای، سوراخی برای گذراندن تسمه یا بند کردن آن‌ها در نهایت دقت تعبیه شده است (ملک‌زاده بیانی ۱۳۷۵: ۱۲). این گل‌مهر در ضخامت دارای سوراخی با قطر حدوداً یک میلی‌متر برای رد کردن ریسمانی که با آن بتوان گل‌مهر را به جایی وصل نمود. با توجه به اینکه این لقمه دارای یک اثر مهر است و احتمالاً مهری اداری بوده برای بسته شدن بر روی یک نامه استفاده می‌شده و سوراخی کوچک به اندازه‌ای که بتوان از داخل آن ریسمانی عبور داد، منطقی می‌نماید.



تصویر ۱۰. اثر انگشت پشت گل‌مهر موردنظر

تصویر آپولو بر روی گل‌مهر مذکور را می‌توان با تصاویر پشت سکه‌های دوره سلوکی نیز مقایسه کرد. آپولو با شکل‌های گوناگونی پشت سکه‌های دوره سلوکی و اشکانی نقش شده است. این نقش را می‌توان با نقش پشت سکه‌های برنزی آنتیوخوس سوم (تصویر ۱۱ و ۱۲) مقایسه کرد.



تصویر ۱۱. پشت سکه مفرغی سلطنتی آنتیوخوس سوم (سلوکی) آپولو نشسته بر او مفالوس (سایت کتابخانه و موزه ملی ملک)

گل‌مهر دوره سلوکی؛ نویافته‌ای در پروژه خواناسازی تل‌تخت پاسارگاد ♦ ۲۰۹



تصویر ۱۲. پشت سکه مفرغی سلطنتی (واحد A) آنتیوخوس سوم (سلوکی) سکه: آپولو نشسته روی اومفالوس (سایت کتابخانه و موزه ملی ملک)

برآیند

به دلیل توالی دوره‌های سلوکی و اشکانی و شباهت بسیار زیاد مهرهای این دو دوره، تفکیک اغلب مهرها و اثر مهرهای این دو دوره از هم مشکل خواهد بود. برای شناسایی مهرها و اثر مهرها، مدارک سکه‌شناسی در این زمینه نقش بسزایی دارد. با مقایسه موضوعات انسانی نقش شده بر مهرها و گل‌مهرها با سکه‌های آن دوره می‌توان به شباهت‌هایی میان آنها پی برد و تاریخ‌گذاری مشابهی پیشنهاد کرد. بر اساس مدارک موجود نمونه گل‌مهر به‌دست‌آمده از اولین فصل کاوش خواناسازی تل‌تخت، برای مهر و موم‌کردن اسناد و مدارک به‌کاررفته است. می‌توان از طریق این گل‌مهر و نمونه‌های مشابهی که از کاوش‌های فصول قبل به‌دست‌آمده است، ارزش اقتصادی-اداری تل‌تخت را شناسایی کرد. علاوه بر آن، طرح و نقش گل‌مهرها از سنت‌های یونانی و هلنیستی متأثر است. نقش مایه‌های رایج بر مسکوکات و مهرهای دوره سلوکی نیم‌رخ‌ها یا پیکره کامل الهه‌ها و ایزدان شرقی است. هرچند که نتیجه‌گیری بر اساس یک نمونه بسیار محتمل است، اما با توجه به شواهد و یافته‌های باستان‌شناختی دیگر این فرض را که در دوره سلوکی تل‌تخت مرکزی اداری بوده است، دور از انتظار نیست.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

استروناخ، دیوید، ۱۳۷۰، پاسارگاد: گزارشی از کاوش‌های انجام‌شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا (از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳)، ترجمه حمید خطیب شهیدی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
برومند، صفورا، ۱۳۹۳، کماندار، اومفالوس و اورنگ: بازشناسی دلالت ضمنی سه نماد بر سکه‌های اشکانی، مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال پنجم، شماره‌ی بیستم: ۱-۱۴.

۲۱۰ ♦ صرف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

بهرامی، بهرنگ و همکاران، ۱۳۸۶، مجله محیط‌شناسی، شماره ۴۳: ۱۳۱-۱۴۲.

شاهپورشه‌بازی، علیرضا، ۱۳۸۶، راهنمای جامع پاسارگاد. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

حبیبی، فضل‌اله و توکل، ابوذر و مولایی‌گردشولی، حامد، ۱۳۹۶، گزارش مطالعات باستان‌شناسی (خواناسازی) تل‌تخت پاسارگاد، مرکز اسناد میراث جهانی پاسارگاد.

قاسمی، رضا، ۱۳۹۲، مطالعه و گونه‌شناسی مهرها و اثرمهرهای دوره سلوکی-اشکانی موزه ملی ایران، مجموعه مقالات بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، به کوشش محمدحسین عزیزی خرائقی، مرتضی‌خانی‌پور و رضا ناصری، زیر نظر کمال‌الدین نیک‌نامی، دانشگاه تهران، آبان ۱۳۹۲: ۴۱۱-۴۱۸.

کولون، دومینیک، ۱۳۹۲، مهرهای خاور نزدیک، ترجمه پوریا خدیش، زیر چاپ.

گریمال، پیر، ۱۳۷۸، فرهنگ اساطیر روم و یونان، ترجمه احمد بهمنش، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مافی، فرزاد، ۱۳۸۴، بررسی و تحلیل مطالعات باستان‌شناختی پاسارگاد. پیام باستان‌شناس، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۸۴.

محمدی‌فر، یعقوب، ۱۳۸۷، باستان‌شناسی و هنر اشکانی، تهران: انتشارات سمت.

ملک‌زاده بیانی، ۱۳۷۵، تاریخ مهر در ایران (از هزاره چهارم تا هزاره اول)، تهران: انتشارات یزدان.

هرمان، جورجینا، ۱۳۸۷، تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، ترجمه مهرداد وحدتی، چاپ دوم ۱۳۸۷، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

هوشیار، مهران و مولود اسلامی، ۱۳۸۸، بررسی مهرهای ساسانی موزه آذربایجان تبریز، دوفصلنامه علمی پژوهشی نقش‌ماهی: ۱۷-۲۴.

ب) غیرفارسی

Pittman, H. 1987. Ancient Art in Miniature, Metropolitan Museum of art: 13.

Pittman, H., 1997. Art, Susa, the Oxford Encyclopedia of Archaeology in the Near East, Oxford, vol. 1: 487-490.

Erickson, Kyle, 2009, the Early Seleucids, Their Gods and Their Coins, PhD. Thesis, Vol. 1, Exeter: University of Exeter.

Frey, R. N. 1972. Byzantine and Sasanian trade relations with Northeast Russia. Dumbarton Oaks Papers 26.

Frye, R., 1973. Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr: Seals, Sealing and Coins. Cambridge: Harvard University Press.

Stronach, David. 1978. Pasargadae a report on the excavations. Conducted by the British institute of Persian studies from 1961 to 1963.

Voegelin E. 2000. Order and History, Volume 2. University of Missouri Press. p. 31. ISBN 9780826263933.

ج) اینترنت

سایت کتابخانه و موزه ملی ملک <http://malekmuseum.org>

پیشکش به استاد دکتر محمد رحیم صراف
به یاد بررسی های ارزشمندش در کرمانشاهان
و دلسوزی همیشگی اش برای حفظ میراث فرهنگی ایران

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون

سجاد علی بیگی*، کمال الدین نیکنامی** و شکوه خسروی***

*استادیار باستان شناسی دانشگاه رازی، کرمانشاه؛ **استاد گروه باستان شناسی دانشگاه تهران؛

***دانش آموخته دکتری باستان شناسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

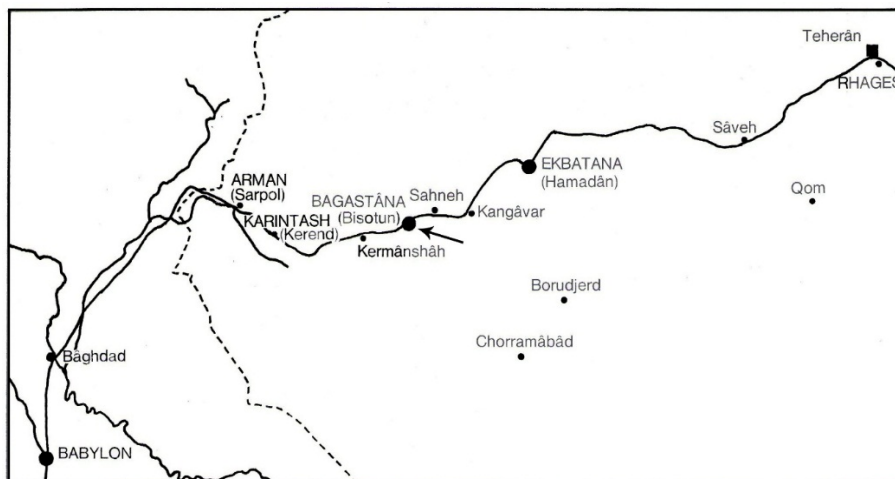
یکی از نوشته های مهم و ارزشمند دوره اشکانی کتاب «منزلگاه های اشکانی» نوشته ایزیدور خاراکسی است که در سال های نخستین سده اول میلادی نگاشته شده است. ایزیدور در این نوشته به شهرها، روستاها و منزلگاه های متعددی را که طی مسافرت طولانی خود به شرق دیده، اشاره نموده و آگاهی های فراوانی را به دانش محدود ما از جغرافیای دوره اشکانی افزوده است. ایزیدور به هنگام توصیف منزلگاه های دوره اشکانی در خاک ماد به شهری به نام بگستانه (باپتانه) در سرزمین کمبادن اشاره نموده و موقعیت جغرافیایی و برخی ویژگی های آن را برشمرده است. بر این اساس و با توجه به شواهد باستان-شناختی و مدارک تاریخی، می توان پیشنهادهایی در خصوص محل این شهر ارائه داد. بررسی و ارزیابی ۸۰ محوطه دوره اشکانی در منطقه بیستون از نظر وسعت، دوری و نزدیکی به راه اصلی، نزدیکی به دامنه کوه و نقش برجسته ای که ایزیدور آن را سمیرامیس خوانده؛ حاکی از این است که محوطه موسوم به «شیب پارتی یا دامنه پارتی» تنها گزینه مناسب برای انطباق با این شهر است. نگارندگان در این نوشتار به مرور مدارک تاریخی و ارزیابی شواهد باستان شناختی پرداخته اند.

واژه های کلیدی: جغرافیای تاریخی، دوره اشکانی، ایزیدور خاراکسی، شهر بگاستانه (باپتانه)، محوطه پارتی بیستون.

پیشگفتار

نوشته‌های مورخان ایرانی، چینی، عرب و غربی آگاهی‌های ارزشمندی درباره اوضاع و احوال ایران دوره اشکانی در اختیار قرار می‌دهد. هرچند بسیاری از وقایع تاریخی و رخداد‌های سیاسی با بی‌طرفی نگاشته نشده، اما نوشته‌های جغرافیایی از اعتبار زیادی نسبت به این دسته از متون برخوردارند. با وجود اینکه منابع مکتوب بسیار معدودی از دوره اشکانی بر جای مانده، سهم نوشته‌های جغرافیایی در این میان بسیار اندک و ناچیز است. این منابع اغلب نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نویسان کلاسیک به زبان‌های یونانی، رومی، سریانی، ارمنی، چینی و عربی است. نوشته‌های جغرافی‌نویسان و برخی از مورخان این دوره آگاهی‌های ارزشمندی از اوضاع و احوال جغرافیایی، راه‌ها، شهرها، روستاها و منزلگاه‌های میان راه‌ها در اختیار قرار می‌دهد. یکی از نوشته‌های مهم و ارزشمند این دوره کتاب منزلگاه‌های اشکانی نوشته ایزیدور خاراکسی است که در سال‌های نخستین سده اول میلادی نگاشته شده است. وی در نخستین سال‌های قرن اول میلادی به بخش‌های شرقی سرزمین پارت سفر نموده و گزارش سفر خود را با بسیاری جزئیات به رشته تحریر درآورده است. این نوشته حاکی از اهمیت راه‌ها، تجارت و توجه به اوضاع و احوال جغرافیایی در دوره اشکانی است. او این نوشته را به صورت جغرافیایی سیاسی-اقتصادی برای مسافران و کاروانیان که از این راه قصد عبور و مرور داشتند، نگاشته است. ایزیدور در این نوشته به شهرها، روستاها و منزلگاه‌های متعددی که طی مسافرت طولانی خود به شرق دیده، اشاره کرده و آگاهی‌های فراوانی را به دانش محدود ما از جغرافیای دوره اشکانی افزوده است. طی این سفر ایزیدور به شماری منزلگاه، شهر و تعدادی روستا اشاره کرده که در طول مسیر خود (۸۵۸ شونئی / حدود ۲۱۴۵ کیلومتر) دیده است. منزلگاه‌های پارتی ایزیدور خاراکسی باید گزیده‌ای از یک زمین‌پیمایی رسمی اشکانی باشد، این اثر که در روزگار فرمانروایی آگوستوس تألیف شده، صورتی ذهنی از گستره شاهنشاهی اشکانی به ما می‌دهد و یکی از ارزنده‌ترین منابع این دوره به شمار می‌رود (Widengren 1983: 1264). ایزیدور در این نوشته از ۱۸ ساتراپی یاد می‌کند. این ساتراپی‌ها آنهایی بودند که در مسیر جاده شاهی قرار داشتند (Lukonin 1983: 726).

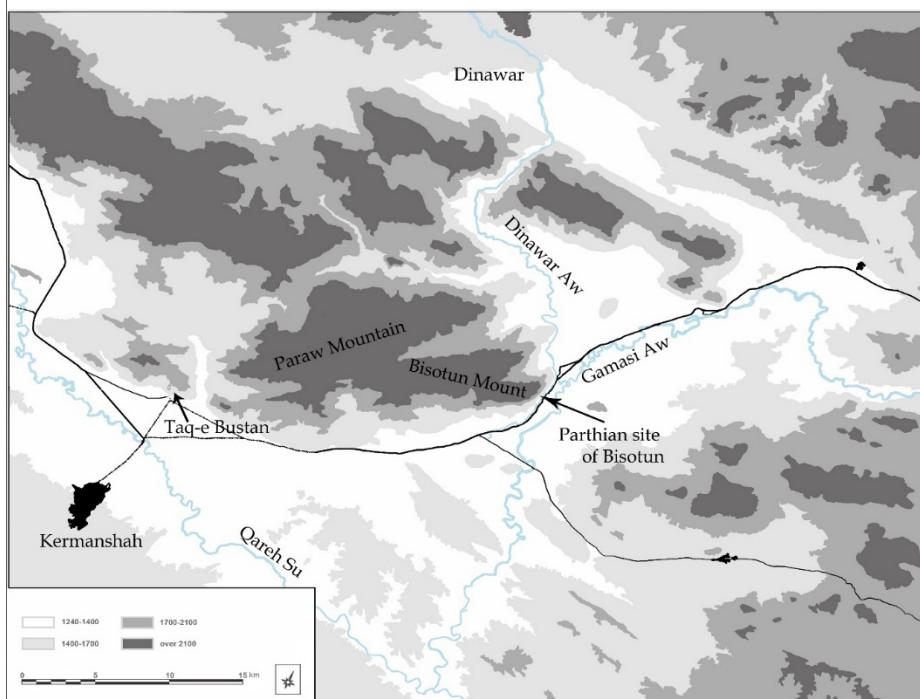
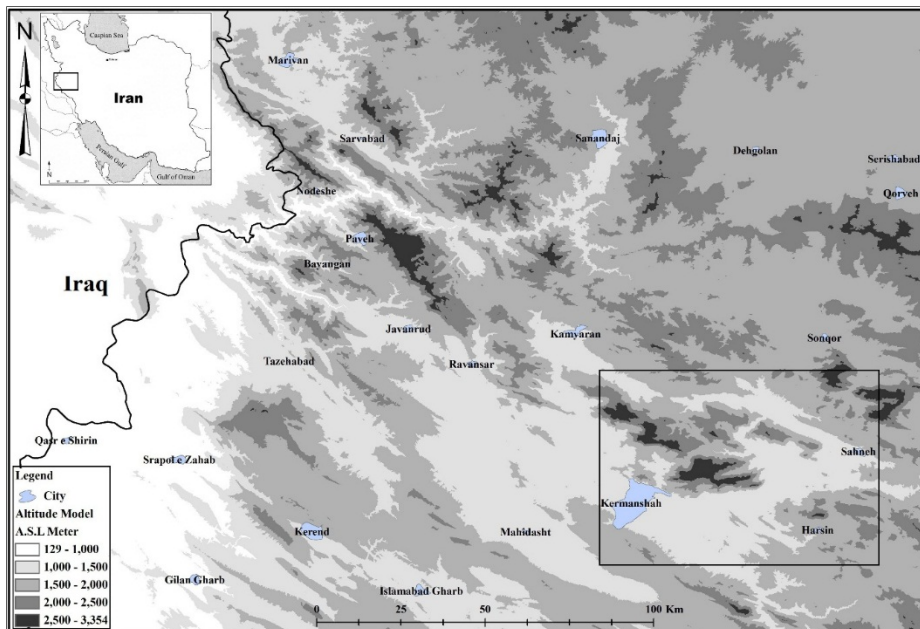
پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۱۳



شکل ۱. موقعیت منطقه بیستون بر سر راه خراسان بزرگ (برگرفته از Hinz 1979: 9, Abb. 1)



تصویر ۱. نمایی از کوه بیستون و موقعیت شهر بگستانه، دید از شرق (برگرفته از اشمیت ۱۳۷۶: تصویر ۹۶)



شکل ۲. موقعیت محوطه پارتی بیستون (با سپاس از سعید بهرامیان و سیروان محمدی قصریان)

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۱۵

ایزیدور به دقت نام شهرها و آبادی‌ها، یادمان‌ها و معابد و برخی از ویژگی‌های اختصاصی آنها اشاره داشته است. بر این اساس با مطالعه این متن بسیار مهم می‌توان آگاهی‌های ارزشمندی را در خصوص مناطقی که او بدان اشاره نموده، به دست آورد؛ اما در حال حاضر با توجه به دانسته‌های محدود و مدارک اندک مکان‌یابی این نام‌های جغرافیایی تا حدودی دشوار است.

هرچند در خصوص چندین محل از دوره اشکانی چون کمبادنه (Jackson 1906: 203)، هکاتوم پیلوس (Hansman & Stronach 1974; Hansman 1981)، فراسپا (Kleiss 1973) و اکباتان (De Planhol 2003) پیشنهادهایی مطرح شده، اما ندانسته‌های ما بیش از آن است که بتوان به صراحت مکان خاصی را با این‌گونه نوشته‌های کهن قابل تطبیق دانست.

ایزیدور به هنگام توصیف منزلگاه‌های دوره اشکانی در خاک ماد به شهری به نام بگستانه (باپتانه) اشاره نموده و موقعیت طبیعی و جغرافیایی آن را برشمرده است. بر این اساس و با توجه به شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی، محوطه پارتی بیستون تنها گزینه مناسب برای انطباق با این شهر پیشنهاد می‌شود. نگارندگان در این نوشتار به مرور مدارک تاریخی و ارزیابی شواهد باستان‌شناختی پرداخته‌اند.



تصویر ۲. نمایی از محوطه باستانی موسوم به دامنه پارتی بیستون (دید از جنوب)

بحث اصلی این مقاله در خصوص مکان‌یابی شهر باستانی بگستانه (باپتانه) است که در کتاب جغرافیای ایزیدور خاراکسی از آن یاد شده است. هرچند پیش از این در خصوص چند منزلگاه یا شهر باستانی دیگر در متن ایزیدور خاراکسی چون کمبادنه (گلزاری و جلیلی، بی‌تا: ۶۷)، کنگوبار (کامبخش‌فرد ۱۳۸۶: ۱۰۲؛ Calmeyer 1996: 13)، اکباتان (De planhol 2003) و بازیگرابان (کبیری ۱۳۷۴؛ مهریار و کبیری ۱۳۸۴: ۲۶۲) در غرب ایران پیشنهادهایی مطرح شده، اما تاکنون درباره محل شهر بگستانه (باپتانه) تحقیقات و مطالعات چندانی صورت نگرفته است. گرچه بسیاری از محققان چون مولر (Muller 1955: 250)، مارکوارت (Marquart 1905)، شاف (Shoff 1914)، هرتسفلد (Herzfeld 1920; 1968)، داندامایف (Dandamaev 1976)، کخ (Koch 1992) و لوشای (Luschey 1996) بگستانه (باپتانه) را با بیستون امروزی قابل تطبیق می‌دانند، باین‌حال شواهد و مدارکی را برای این فرض خود مطرح نکرده و از همه مهم‌تر اینکه محوطه باستانی را به‌عنوان محل این شهر پیشنهاد نمی‌کنند.

بگستانه (باپتانه) و مشاهدات ایزیدور خاراکسی

ایزیدور در متن جغرافیای خود این‌گونه نوشته است که:

«۵. از اینجا، کمبادنه که ۳۱ شوئنی فاصله داشته و دارای ۵ روستاست که کاروانسرا دارند و شهری به نام بگستانه که در کوهی قرار دارد. در آنجا مجسمه و ستونی از سمیرامیس هست.
۶. از اینجا مدیای علیا، ۳۸ شوئنی و در فاصله ۳ شوئنی از ابتدای خاک آن شهر کنگوبار قرار دارد که معبد آرتمیس آنجاست، ۳ شوئنی. آنگاه بازیگرابان که گمرک‌خانه دارد، ۳ شوئنی. آنگاه آدریانه...» (ایزیدور خاراکسی ۱۳۸۸: ۳۲۰).

حال به اعتبار نوشته ایزیدور درصددیم تا درباره محل احتمالی این شهر مدارکی ارائه دهیم. همان‌طور که در نقشه راه‌های ایزیدور آمده و در نوشته‌های وی نیز به‌روشنی مشخص است، شهر بگستانه (باپتانه) در فاصله میان کمبادنه (کرمانشاه امروزی) و کنگوبار (کنگاور امروزی) واقع است. با توجه به پیشنهادهای قابل استنادی که از موقعیت کمبادنه در غرب و کنگوبار در شرق شده، به‌روشنی می‌توان دریافت که این محل باید در فاصله میان این دو مکان واقع شده باشد. چنین مختصاتی همان‌گونه که پیش از این نیز مولر، مارکوارت، شاف، هرتسفلد، داندامایف، دیاکونوف، کخ و لوشای نیز پیشنهاد کرده‌اند با منطقه بیستون کنونی قابل انطباق است.

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۱۷

بیستون دشت وسیعی است که در شرق منطقه کرمانشاه و در امتداد شاهراه معروف اکباتان به بابل قرار گرفته است. اینکه کدامیک از محوطه‌های باستانی منطقه بیستون و شرق کرمانشاه همان شهر اشکانی بگستانه (باپتانه) است، پرسش اصلی این تحقیق به شمار می‌رود.

بحث

در نوشته کوتاه ایزیدور توجه به چند نکته ضروری است. نخست اینکه او به روشنی از موقعیت شهر بگستانه (باپتانه) که در دامنه کوهی واقع شده، یاد می‌کند. نکته دیگر اینکه ایزیدور به وجود نقشی از سمیرامیس در نزدیکی شهر اشاره دارد.

با توجه به مطالعه استقرارهای دوره تاریخی منطقه فرضیه وجود شهر اشکانی بگستانه در منطقه بیستون به صورت ذیل مطرح و درصدد یافتن پاسخی منطقی برای آن برآمدیم:

- (۱) بقایای این شهر بایستی نزدیک به صخره بیستون و در دامنه کوه واقع شده باشد.
- (۲) محوطه مذکور باید دارای ابعادی درخور یک شهر باشد که در منابع به آن پرداخته شده است.
- (۳) یافته‌های باستان‌شناختی محوطه تعلق آن را به دوره اشکانی نشان دهد.
- (۴) موقعیت محوطه (شهر) آن‌گونه که در نوشته ایزیدور آمده باید به گونه‌ای باشد که در مسیر شاهراه اصلی واقع شده باشد.

حال با توجه به مدارک باستان‌شناختی و نوشته‌های مورخین پیش از ایزیدور بحث را ادامه می‌دهیم. مطالعات و بررسی‌های باستان‌شناسی در منطقه بیستون وجود ۷۹-۸۰ محوطه باستانی با بقایای دوران تاریخی و به‌ویژه دوره اشکانی را بر ما آشکار ساخته است (مترجم و محمدی فر ۱۳۸۱؛ محمدی فر ۱۳۸۴؛ چهری ۱۳۸۷؛ خانمرادی ۱۳۸۸؛ ۱۳۹۳). اینکه کدامیک از محوطه‌های باستانی دوره اشکانی در منطقه بیستون می‌تواند محل احتمالی همان شهر اشکانی مورد بحث باشد، آن‌چنان پیچیده و دشوار نیست.

نخست اینکه این شهر، همان‌گونه که ایزیدور بدان اشاره نموده باید در دامنه کوهی واقع شده باشد و حداقل ویژگی یک شهر را داشته باشد. طی مطالعات صورت گرفته در منطقه (مترجم و محمدی فر ۱۳۸۱؛ محمدی فر ۱۳۸۴؛ چهری ۱۳۸۷؛ خانمرادی ۱۳۸۸) تاکنون به جزء یک محوطه، هیچ محوطه باستانی دوره تاریخی با وسعت بیش از ۲۲۱×۱۵۳ متر (۴ هکتار) شناسایی نشده است. این متغیر وسعت می‌تواند به‌عنوان شاخصه مهمی در کنار واقع شدن در دامنه کوه برای این فرض دانسته شود. نکته

اساسی اینکه مورخانی چون کتزیاس (Hinz 1979: 10) و دیودور سیسیلی (Diodore de Sisile II, 13؛ پیرنیا ۱۳۷۴: ۱۵۶۸-۶۹)، پیش از ایزیدور به نقش سمیرامیس در بغستان اشاره کرده‌اند. همچون کتزیاس و دیودور، ایزیدور نیز نقش برجسته داریوش بزرگ را سمیرامیس پنداشته است. بر این اساس باید شهری را که ایزیدور از آن دیدن کرده، در دامنه کوه و نزدیک نقش برجسته داریوش هخامنشی که به گمان وی سمیرامیس بوده، قرار گرفته باشد. نکته مهم دیگر اینکه این محوطه باستانی به احتمال در نزدیکی شاهراه باستانی کهن (جاده خراسان بزرگ) قرار داشته که ایزیدور طی سفر خود از آن حوالی گذشته است.



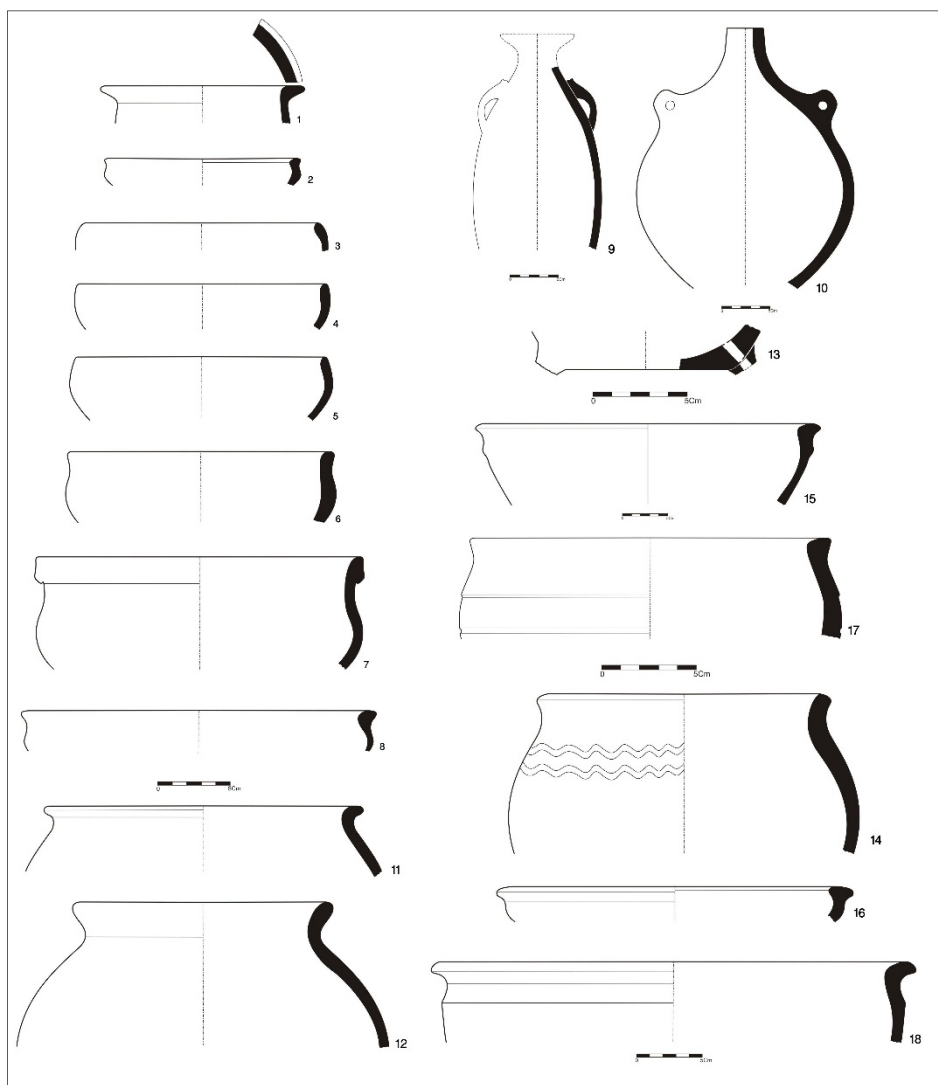
تصویر ۳. نمونه‌هایی از سفال‌های کلینکی دوره اشکانی محوطه

محوطه پارتی بیستون

بررسی‌ها و مطالعات باستان‌شناختی وجود محوطه‌ای وسیع از دوره اشکانی در دشت بیستون و در نزدیکی نقش معروف داریوش بزرگ را آشکار کرده است. طی نخستین فصل از پژوهش‌های باستان‌شناختی محوطه پارتی بیستون بقایای محوطه‌ای مورد بررسی، مطالعه و گمانه‌زنی قرار گرفت که به‌زعم ما محل همان بگستانه (بایطانه) ایزیدور است. محوطه موسوم به دامنه پارتی بیستون در دامنه کوهی به همین نام در حدفاصل شهر امروزی بیستون و نقش برجسته و کتیبه داریوش هخامنشی و در حاشیه غربی دشت بیستون (چمچمال) واقع شده است (شکل ۱ و ۲ و

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۱۹

تصاویر ۱ و ۲). این محوطه در ۴۷۲۶۰ طول شرقی و ۱۷ ۲۳ ۳۴ عرض شمالی و ارتفاع ۱۴۲۰ متری از سطح دریا قرار گرفته و از شمال به شهر امروزی بیستون، از غرب به کوه بیستون، از جنوب به سراب بیستون و از شرق با فاصله نه‌چندان زیادی به رودخانه گاماسیاب محدود می‌شود. محوطه تقریباً دارای گستره‌ای شمالی-جنوبی است و بیش از ۱۰۰۰ متر طول و ۴۰۰-۵۰۰ متر عرض و وسعتی در حدود ۴۵ تا ۵۰ هکتار است (علی‌بیگی ۱۳۸۹ الف).



شکل ۳. نمونه‌هایی از سفال‌های شاخص دوره اشکانی محوطه (برگرفته از علی‌بیگی ۱۳۸۹ الف، کرمانجانی ۱۳۷۸ و مترجم ۱۳۷۹)

۲۲۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

محوطه برای نخستین بار در سال ۱۹۶۴ توسط ولفرام کلایس مورد بررسی، شناسایی و گمانه‌زنی قرار گرفت (Kleiss 1970; 1996). نزدیک به ۳۰ سال بعد در سال ۱۳۷۸ و سپس ۱۳۷۹ محوطه مجدداً توسط شهین کرماجانی و عباس مترجم مورد گمانه‌زنی و ساماندهی قرار گرفت (کرماجانی ۱۳۷۸؛ ۱۳۸۱؛ مترجم ۱۳۷۹). در سال ۱۳۸۱ بخش‌های جنوبی‌تر محوطه که به‌عنوان «دژ مادی» شناخته می‌شود، کاوش و لایه‌نگاری شد (ملکزاده ۱۳۸۱؛ همچنین ن.ک: علیزاده ۱۳۸۲). در سال ۱۳۸۲ محوطه را مجدداً مترجم و محمدی‌فر بررسی کردند (مترجم و محمدی‌فر ۱۳۸۱؛ محمدی‌فر ۱۳۸۴ ب). حاصل اغلب این پژوهش‌ها کشف مقادیر فراوانی مواد فرهنگی دوره اشکانی در محوطه بود. در بیشتر این پژوهش‌ها، آثار و بقایای معماری فراتر از ساخت‌وسازهای روستایی آشکار شده است.



تصویر ۴. مهر دوره اشکانی، از گل پخته با تصویر یک بز و سکه‌ای الیمایی از محوطه پارتی بیستون

در سال ۱۳۸۸ محوطه یک‌بار دیگر مورد بررسی، مطالعه و گمانه‌زنی قرار گرفت (علی‌بیگی ۱۳۸۹ الف و ب). طی این پژوهش نیز یافته‌های ارزشمندی از استقرار دوره اشکانی محوطه به دست آمد. یافته‌های این پژوهش شامل تعداد زیادی سفال شاخص دوره اشکانی (تصویر ۳ و شکل ۳)، بقایای معماری، مهره‌های تزئینی، پیکرک حیوانی، مهر (تصویر ۴)، سکه و تدفین خمره‌ای (گور خمره، تصویر ۵) از دوره اشکانی است (علی‌بیگی ۱۳۸۹ الف و ب). بر این اساس و با توجه به شواهد باستان‌شناختی و مدارک به‌دست‌آمده می‌توان با اطمینان در خصوص استقرار وسیع دوره اشکانی در محوطه بحث کرد. با توجه به اینکه محوطه پارتی بیستون تمامی ویژگی‌های مورد بحث را داراست، تصور می‌رود که این محوطه می‌تواند بقایای همان شهر اشکانی باشد که ایزدور بدان اشاره نموده است.

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۲۱



تصویر ۵. گور خمره‌ای از دوره اشکانی که طی کاوش محوطه پارتی به دست آمده است.



تصویر ۶. بقایای موسوم به پرستشگاه پارتی در بخش جنوبی محوطه

برآیند

همان‌طور که طی بحث آمد ایزیدور به بقایای شهری از دوره اشکانی به نام بگستانه (باپتانه) در فاصله میان کمبادنه (کرمانشاه امروزی) و کنگوبار (کنگاور امروزی) بحث کرده است. بنا به گفته او این شهر در دامنه کوهی واقع شده و در آنجا تصویری از سمیرامیس است.

شواهد باستان‌شناختی محوطه پارتی را به‌عنوان تنها گزینه مناسب برای تطبیق با این جای‌نام کهن معرفی می‌کند؛ زیرا این محوطه بزرگ‌ترین محوطه منطقه بیستون در دوره اشکانی بوده و در دامنه کوه بیستون و در فاصله بسیار اندکی از نقش‌برجسته‌ای که به گمان برخی از مورخان و جغرافی‌دانان، سمیرامیس ملکه آشور (داریوش یکم هخامنشی) بوده، واقع شده است. علاوه بر این، شواهد مهم دیگری چون مجسمه هرکول، نیایشگاه پارتی (تصویر ۶)، نقش برجسته مهرداد دوم، گودرز سوم و بلاش چهارم (تصاویر ۷ و ۸) همگی به اهمیت و اعتبار این محوطه در دوره اشکانی اشاره دارند. نکته دیگر عبور جاده موسوم به جاده خراسان بزرگ از دشت بیستون و فاصله نه‌چندان زیادی از محوطه مذکور است. بنا بر شواهد باستان‌شناختی و گفته‌های بسیاری از مورخان، جغرافی‌نویسان و محققین این راه از گذشته‌های بسیار دور تاکنون از دامنه صخره بلند بیستون می‌گذشته است (اصطخری ۱۳۶۵: ۲۱۱؛ یاقوت حموی ۱۳۸۰: ۶۶۲؛ ابن حوقل ۱۳۴۵: ۱۱۵؛ دیاکونوف ۱۳۷۷: ۲۵؛ محمدی‌فر ۱۳۸۴: ب: ۳۷۴-۳۷۵؛ جیهانی ۱۳۶۸: ۱۴۳؛ ابن رسته ۱۳۵۶: ۱۰؛ Hinz 1979: 10; Olivier 1807; Rawlinson 1839; Briant 1996: 136; Cool Root 1979: 184-185; Koch 1992: 13; Lushey 1996: 12)؛ بنابراین با توجه به ماهیت مکان‌هایی که ایزیدور بدان‌ها اشاره داشته و همگی در حاشیه این راه اصلی واقع شده‌اند، می‌توان چنین استنباط کرد که با توجه به دیگر مدارک ارائه‌شده و اینکه محوطه پارتی بیستون نیز در حاشیه غربی همین راه واقع شده، به احتمال این محوطه همان شهر بگستانه (باپتانه) است که ایزیدور از آن گذشته است. نکته قابل توجه وجود نقوش برجسته و کتیبه‌های مختلف دوره هخامنشی تا صفوی، کاروانسراهای دوره ایلخانی و صفوی در بیستون و اشارات متعدد مورخین، جغرافی‌دانان، جهانگردان و مستشرقان به اهمیت راه و منطقه طی دوره‌های مختلف است. تمامی این شواهد و مدارک نشان‌دهنده اهمیت این راه و دایر بودن آن طی دوران تاریخی و اسلامی است.

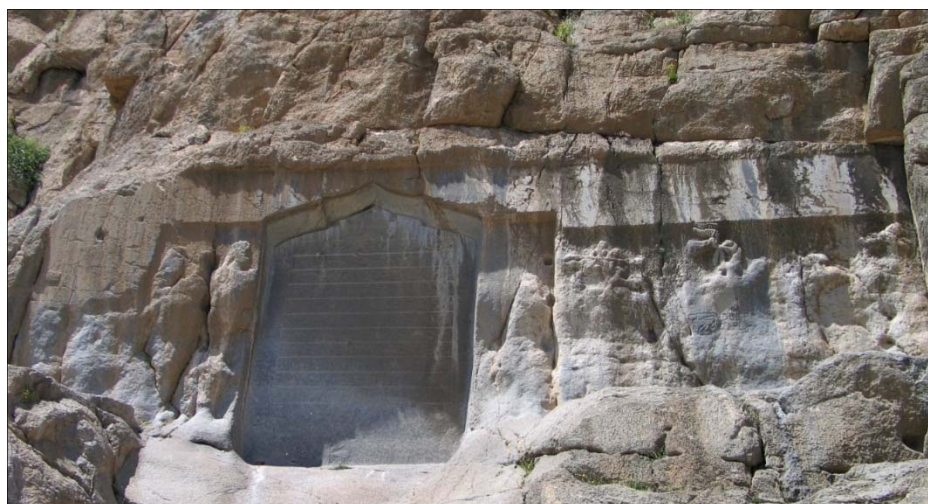
نکته دیگر اینکه، به نظر می‌رسد واژه بگستانه (باپتانه) صورت تغییر شکل یافته بغستان (باگستانیا یا باگاستانه) بوده (Muller 1855: 250) که در متن بدین شکل ضبط شده [هرچند شاف ذکر کرده که متن ناخوانا یا مغشوش است (ایزیدور خاراکسی ۱۳۸۸: ۳۳۸)]، به طوری که اکباتانا نیز به صورت باتاتی آمده است (Schoff 1914: 7).

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۲۳

بر این اساس با توجه به مدارک تاریخی و شواهد باستان‌شناختی می‌توان محوطه پارتی بیستون را به احتمال زیاد بقایای همان شهری دانست که ایزیدور خاراکسی در قرن اول میلادی با نام بگستانه (باپتانه) از آن یاد کرده است. اگر استنباط‌های مقدماتی و تفسیر مدارک تاریخی و باستان‌شناختی از سوی ما صحیح باشد، محوطه پارتی بیستون، همچون کنکوبار، بازیگرابان و اکباتانا یکی دیگر از شهرها و یا منزلگاه‌های واقع در امتداد راه غرب به شرق شاهنشاهی اشکانی در منطقه زاگرس مرکزی است. با توجه به اعتبار یافته‌های باستان‌شناختی و مدارک تاریخی و اهمیت ویژه محوطه پارتی بیستون در حاشیه شاهراه ارتباطی غرب و شرق در دوره اشکانی، این محوطه یکی از محوطه‌های ارزشمند منطقه بیستون و غرب ایران به شمار می‌رود. با استناد به چنین مدارکی با انجام مطالعات هدفمند و پژوهش‌های دامنه‌دار می‌توان آگاهی‌های ارزشمندی را درباره استقرار دوره اشکانی محوطه به دست آورد.

سپاسگزاری

از آقای مهندس داوود دانشیان مدیر محترم وقت پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری بیستون برای همکاری‌های همیشگی و فراهم کردن زمینه مطالعات باستان‌شناسی در محوطه پارتی بیستون سپاسگزاریم. جا دارد از آقای دکتر محمد مرتضایی برای صدور مجوز و موافقت با ازسرگیری مطالعات باستان‌شناختی در محوطه قدردانی ویژه کنیم. همچنین از استاد گرانقدر آقای مهدی رهبر و همکاران محترم در پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری بیستون به‌ویژه خانم دکتر مژگان خانمرادی و آقای سیروان محمدی قصریان برای همکاری، همراهی و راهنمایی‌هایشان قدردانی می‌کنیم. در پایان از آقای دکتر یعقوب محمدی‌فر به خاطر بازخوانی متن مقاله متشکریم.



تصویر ۷. نقش برجسته مهرداد دوم (سمت چپ) و گودرز سوم (سمت راست) در بخش جنوبی محوطه پارتی بیستون



تصویر ۸. نقش برجسته بلاش چهارم در بخش جنوبی محوطه پارقی بیستون

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ابن حوقل، ابوالقاسم، ۱۳۶۶، سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ابن رسته، احمد ابن عمر، ۱۳۵۶، الاعلاق النفیسه، ترجمه و ویرایش حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- اشمیت، اریک، ۱۳۷۶، پرواز بر فراز شهرهای ایران، برگردان: آرمان شیشه‌گر، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، ۱۳۶۵، ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسد بن عبدالله طاهری، ویرایش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ایزیدور خاراکسی، ۱۳۸۸، «منزلگاه‌های اشکانی»، در جغرافیای اداری ایران باستان، نوشته‌های آ. توین بی، و. و. تارن، ک. بروئر و دیگران، ترجمه و گردآوری همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار: ۳۶۳-۳۱۷.
- پیرنیا، حسن، ۱۳۸۱، ایران باستان، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب، چاپ هفتم.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، ۱۳۶۸، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، انتشارات آستان قدس رضوی: به نشر.

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۲۵

حموی بغدادی، یاقوت، ۱۳۸۰، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (معاونت پژوهشی).

خانمرادی، مژگان، ۱۳۸۸، آثار تاریخی دشت بیستون، آرشیو پایگاه میراث جهانی بیستون (منتشر نشده).

خانمرادی، مژگان، ۱۳۹۳، «توالی استقرار دشت بیستون از آغاز تاکنون»، در مجموعه مقاله‌های باستان‌شناسی در بیستون، به کوشش حسین راعی و مژگان خانمرادی، تهران: ایران‌نگار: ۳۴-۱۴.

چهری، محمداقبال، ۱۳۸۷، گزارش بررسی، شناسایی و مستندنگاری آثار تاریخی شهرستان هرسین، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشر نشده).

دیاکونوف، ایگور میخائیل، ۱۳۷۷، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی.

علی‌بیگی، سجاد، ۱۳۸۹ الف، گزارش نخستین فصل از دور جدید پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطه پارتی بیستون، آرشیو پژوهشگاه باستان‌شناسی (منتشر نشده).

علی‌بیگی، سجاد، ۱۳۸۹ ب، «از سرگیری پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطه پارتی بیستون»، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال دوم، شماره سوم: ۳۹-۶۹.

علیزاده، کریم، ۱۳۸۲، «معرفی سفال‌های «دژ مادی» بیستون، کرمانشاه؛ کاوش‌های ۱۳۸۱»، گزارش‌های باستان‌شناسی ۲: ۸۷-۱۰۷.

کامبخش‌فرد، سیف‌الله، ۱۳۸۶ کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی و احیاء معماری معبد آناهیتا کنگاور و تاق گرا، ج ۱، یادمان‌ها و باورهای فراموش شده، تهران: پژوهشگاه باستان‌شناسی.

کیبری، احمد، ۱۳۷۴، «نویافته‌های باستان‌شناسی در بنای تاریخی معبد آناهیتای کنگاور»، در مجموعه مقالات نخستین کنگره معماری و شهرسازی بم، ارگ بم، کرمان، به کوشش باقر آیت‌الله زاده شیرازی، جلد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور: ۶۶۳-۶۸۴.

کرماجانی، شهین، ۱۳۷۸، سومین فصل کاوش در بیستون، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشر نشده).

کرماجانی، شهین، ۱۳۸۱، «گزارش مقدماتی دومین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی بیستون»، فصلنامه پژوهشی، فرهنگی و هنری فرهنگ کرمانشاه، شماره دوم و سوم: ۳۰-۴۲.

گلزاری، مسعود و محمدحسن جلیلی بی‌تا، کرمانشاهان باستان، تهران: چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر.

مترجم، عباس، ۱۳۷۹ گزارش اولین فصل کاوش در بیستون بعد از انقلاب اسلامی، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشر نشده).

مترجم، عباس و یعقوب محمدی‌فر، ۱۳۸۱، طرح بررسی و شناسایی و مستندسازی آثار باستانی شهرستان هرسین، آرشیو پایگاه میراث فرهنگی و گردشگری بیستون (منتشر نشده).

محمدی‌فر، یعقوب و عباس مترجم، ۱۳۸۲، طرح بررسی و شناسایی و مستندنگاری آثار باستانی شهرستان هرسین، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشر نشده).

محمدی‌فر، یعقوب، ۱۳۸۴ الف، طرح بررسی و شناسایی و مستندنگاری آثار باستانی شهرستان هرسین، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه (منتشر نشده).

۲۲۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

محمدی‌فر، یعقوب، ۱۳۸۴ ب، بررسی و تحلیل آثار و استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی، رساله دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، به راهنمایی دکتر محمدرحیم صراف، (منتشر نشده).

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۱، دژ مادی بیستون، گزارش توصیفی مقدماتی فصل یکم کاوش‌های باستان‌شناسی ۱۳۸۱، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (منتشر نشده).

مهریار، محمد و احمد کبیری، ۱۳۸۴، ادامه کنکاش‌ها در معبد آناهیتا کنگاور، کارنامه کاوش، پژوهش، ساماندهی و مرمت چهارمین گروه باستان‌شناسی از ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۰، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

ب) غیرفارسی

Briant, P., 1996. *Histoire De Lempire perse, De Cyrus A Alexandre*, Paris, Librairie Arthème, Fayard.

Calmeyer, P., 1996. Die Landschaft Kambadēnē, in *Bisutun: Ausgrabungen und froschngen inden jarden 1963-1967, Teheraner Forschungen VII*, W. Kleiss and P. Calmeyer (eds.), Gebr. Mann Verlag. Berlin, pp. 13-14.

Cool Root, M., 1979. *The king and kingship in Achaemenid art*, Acta Iranica 19, Leiden.

Dandamaew, M., 1977. *Persian under den ersten Achaemeniden* (6. Jahrhundert v.Chr.), Übersetzt von Heinz- Dieter pohl, Wiesbaden 1976, Dr. Ludwing Reichert Verlag.

Diodore, D. S., 1851. *Bibliothèque Historique*, Ferd Hoefler (ed.), Paris.

De Planhol, X., 2003. "Hamadan. Historical Geography", in *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XI, Yarshater, E. (ed.), Pp.605-608, Mazda publisher, Costa Mesa, California.

Hansman, J., 1981. "The measure of Hecatompylos", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* 1: 3-9.

Hansman, J., & D. Stronach 1974. "Excavation at Shahr-i Qumis, 1971", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*, 1: 8-22.

Herzfeld, E., 1920. *Am Tor von Asia*, Berlin.

Herzfeld, E., 1968. *The Persian Empire*, Studies in Geography and Ethnography of the ancient Near East, Wiesbaden.

Hinz, W., 1979. *Darius und die Perser, Eine Kulturgeschichte der Achaemeniden*, Holle Verlag, Baden.

Jackson, W., 1906. *Persia: past and present*, New York, The Macmillan company London: Macmillan & co., LTD.

Kleiss, w., 1970. Zur Topographie des Partherhanges in Bisutun, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, Band 3: 133-68.

Kleiss, W., 1973. Qaleh Zohak in Azarbaidjan, *AMI*, Band 6: 163-88.

پیشنهادی برای محل شهر اشکانی بگستانه در بیستون کرمانشاه ♦ ۲۲۷

Kleiss, W., 1996, Der sogenannte Partherhang, in: Kleiss W. & Calmeyer P. (eds.), *Bisutun: Ausgrabungen und Forschungen in den Jahren 1963-1967*, Teheraner Forschungen VII, Gebr. Mann Verlag, Berlin: 73-84.

Koch, H., 1992. *Es kündigt Dareios der konig....*, Verlag Philipp von Zabren, Mainz/Rhein.

Luschey, H., 1996. Die geographische Lang, in *Bisutun: Ausgrabungen und froschngen inden jarden 1963-1967*, Teheraner Forschungen VII, edited by. W. Kleiss and P. Kalmayer, Gebr. Mann Verlag, Berlin, p. 12.

Lukonin, V.G., 1983. "Political, social and Administrative institutions: Texts and Trade", in: Yarshater, E. (ed.), *The Cambridge History of Iran*, Vol 3(2), The Seleucid, Parthian and Sasanian periods, Pp. 681-746, Cambridge University Press.

Maruart, J., 1905. *Untersuchungen zur Geschichte von Ērān II*, Leipzig, 1905.

Müller, C., 1855. *Geography Graeci Minores*, Paris.

Olivier, G., 1807. *Voyege dans Legypte*, Vol. V, Paris.

Rawlinson, M., 1839. Notes on a march from Zohab, at the foot of Zagros, along the mountains to Khuzistan (Susiana), and from thence through the province of Luristan to Kirmanshah, in the year 1836, *Journal of the Royal Geographical society of London* 9: 26-116.

Schoff, W., 1914. *Parthian stations*, by Isidore of Charax, An Account of the overland Trade route between the Levant and India in the first Century B.C., The Greek text with a Translation and Commentary, Transcribed from the Original London Edition.

Widen Gren, G., 1983. sources of Parthian and Sasanian history, in: *The Cambridge history of Iran*, Vol 3(2), the Seleucid, Parthian and Sasanian periods, Yarshater, E. (ed.), Cambridge university press, pp.1261-1283.

نگاهی به جنگ افزارهای پارسی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری

عبدالمطلب شریفی، حسین نعمتی لوجندی، محمد فلاح کیایی

چکیده

محوطه پارسی و ستمین در جنوب شهرستان ساری با دارا بودن دو گورستان و محوطه‌های استقرار، نخستین محوطه دوره اشکانی است که در استان مازندران مورد کاوش علمی باستان‌شناختی قرار گرفته است. آنچه این گورستان را از دیگر گورستان‌های پارسی مکشوفه در حوزه فرهنگی اشکانیان متمایز می‌کند، علاوه بر قرار گرفتن بر سر راه صددروازه به ساری و همچنین نزدیکی به پایتخت اشکانیان، گورستان شرقی آن است که شامل گوردخمه‌های خانوادگی است که از نظر معماری منحصر به فرد هستند. جنگ افزارهایی مانند شمشیر، خنجر، سرتیر، سرپیکان‌های سه‌پر، زره و دیگر ابزار مربوط به آنها از آثار یافت شده از گورستان شرقی و گوردخمه‌های غربی هستند که به‌عنوان هدایای تدفینی درون گورها قرار داده شده است. در استفاده از جنگ افزارها به‌عنوان هدیه به تدفین جنسیت مطرح نبوده و این آثار علاوه بر مردان در کنار زنان نیز به‌دست آمده است. از طرفی با بررسی نوع جنگ افزارها می‌توان به کاربرد آنها برای سواره‌نظام اشکانی پی برد، چراکه تسلیحاتی مانند شمشیر، خنجر، سرتیر و سرپیکان جزء تسلیحات سبک محسوب می‌شده و برای سواره‌نظام چابک اشکانی در برابر رومیان سنگین اسلحه به‌عنوان دشمن سنتی اجتناب‌ناپذیر بوده است.

واژه‌های کلیدی: ستمین، اشکانی، جنگ افزار، شمشیر، خنجر، سرپیکان

پیشگفتار

در منابع تاریخی اطلاعات تاریخی در مورد اشکانیان، نسبت به دیگر دوره‌های تاریخی ایران بسیار اندک است که متعاقباً این موضوع مازندران را نیز شامل می‌گردد. پس از تشکیل حکومت پارسی در شمال شرق ایران در ابتدا ارشک و تیرداد و سپس اردوان اول به ترتیب منطقه هیرکانیا و مازندران را

تسخیر کردند (کالج ۱۳۸۰: ۲۳) که در منابع تاریخی در این باره تنها به حملات شاهان یاد شده به نوار جنوبی دریای مازندران بسنده شده است.

منابع تاریخی مجدداً از اقوام ساکن در مازندران در زمان فرهاد اول، اشک پنجم سخن به میان می‌آورند. در اوایل حکومت فرهاد اول مردها (آماردها) از تحرکات اشکانیان در همسایگی شان رنجیده شده و به احتمال در هراس شدند و سر به شورش و خودسری آوردند. از طرفی هیرکانی از اطاعت پارت‌ها سر تابیده و دست به شورش زدند (پیرنیا ۱۳۸۹: ۱۸۲۸). در این میان تپوری‌ها که در بین دو قوم، سرزمین داشتند با آنها هم‌داستان شدند. به همین جهت فرهاد تصمیم گرفت برای آرام کردن این شورش‌ها به سرزمین مردها لشکرکشی کند. فرهاد اول پس از گذر از منطقه تپورها به سمت سرزمین مردها رفت. به احتمال پیش از حمله به آنان، هیرکانی‌ها و تپوری‌ها را آرام کرده بود، چراکه برای رسیدن به سرزمین مردها می‌بایست از سرزمین این دو قوم عبور می‌کرده است. او به‌سختی با ماردها جنگید و در نهایت بر آنها چیره شد. پس از آن فرهاد دستور داد که تپوری‌ها یا همان تبری‌ها را به سرزمین ماردها بکوچانند. از آن تاریخ به بعد دیگر به‌ندرت نامی از ماردها یا همان مردها در مازندران به میان می‌آید و بیشتر این منطقه با نام قوم تپوری یعنی تبرستان شناخته می‌شود.

پس از دوران فرهاد اول یعنی سال‌های ۱۷۶ تا ۱۷۴ پم تا دوران بلاش اول (اشک بیست و دوم) به علت سکوت منابع تاریخی چیزی در مورد اقوام ساکن در جنوب دریای مازندران نمی‌دانیم؛ اما در دوران بلاش اول بازهم یکی از اقوام ساکن در شرق مازندران یعنی هیرکانی‌ها در تاریخ این منطقه سر برمی‌آورند. از اقدامات بلاش که در تاریخ مازندران باستان مهم است، لشکرکشی او به منطقه شرقی این ایالت یعنی ناحیه هیرکانی‌هاست. در سال ۵۸ م شورش‌های در هیرکانیا روی داد و طبق نوشته سالنامه‌های تاسیتوس علت بهره‌مندی رومی‌ها در ارمنستان در زمان سلطنت بلاش اول این بود که پارتی‌ها به‌واسطه جنگ با هیرکانیان از آن منطقه دور بودند. مردم هیرکانیا بر ولش شوریده و دعوی استقلال کردند و سفیرانی به دربار نرون امپراتور روم فرستاده از وی بر ضد بلاش استمداد کرده و اتحاد با روم را خواستار شدند. این واقعه در سال ۵۸ م اتفاق افتاد و گرگان (گنبدکاووس امروزی) که یکی از قدیمی‌ترین اجزای پارت بود از آن مملکت جدا شد. ظاهراً به علت بُعد مسافت رومیان نتوانسته‌اند کمک مؤثری به شورشیان هیرکانی کنند. از این جهت سفیران هیرکانی که به آن کشور رفته بودند، به‌زودی به‌سوی میهن خود بازگشتند و از رود فرات عبور کرده، در نزدیکی شهر میلیتن به خدمت کوربولوس رسیدند (پرویز ۱۳۹۰: ۱۳۶). قیام مردم هیرکانی از سال ۵۸ تا ۷۵ میلادی ادامه داشت و سرانجام دولت مرکزی پارت موفق شد که آن شورش را فرونشاند (حقیقت ۱۳۷۹: ۱۶۲).

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۳۱

از دوران بلاش تا اوایل دوران ساسانیان درباره حضور اشکانیان در مازندران اطلاعی در دست نیست، اما در اواخر دوران اشکانیان به سبب نامه‌ای که بین گشنسف شاه پادشاه فرشوادگر و طبرستان یعنی همان مازندران باستان با تسر موبد و وزیر اردشیر بابکان ردوبدل می‌شود کمی از اوضاع این منطقه بر ما روشن می‌شود. هرچند منابع تاریخی درباره مازندران در دوران اشکانی سکوت کرده‌اند، اما آثار باستان‌شناختی شامل محوطه، تپه، گورستان و قلعه‌هایی که در سراسر مازندران مشاهده می‌گردد که مبین حضور فرهنگ پارتی در این منطقه است. یکی از این محوطه‌ها، محوطه ارزشمند پارتی در جنوب شهرستان ساری، مرکز استان مازندران موسوم به لیت‌سر روستای و ستمین است که به محوطه و ستمین شهرت دارد. این محوطه علاوه بر آثار به دست آمده و نوع خاص معماری گوردخمه‌های آن، به علت نزدیکی به پایتخت اشکانیان یعنی صدرروازه و همچنین جاده ابریشم نیز مهم است، چه اینکه با صدرروازه تنها ۷۰ کیلومتر فاصله دارد و از طرفی بر سر راه قدیمی که پایتخت پارت‌ها را به ساری مرکز ایالت فرشوادگر متصل می‌کرده، قرار گرفته است که از طرف شمال با ساری نیز حدوداً ۷۰ کیلومتر فاصله دارد.

در پی اجرای پروژه انتقال گاز از قوشه دامغان به نیروگاه نکا، از آنجا که لوله گاز دقیقاً از وسط محوطه عبور می‌کرد بخش‌هایی از قلعه و گورستان شرقی آسیب دیده و همچنین چند گوردخمه نیز در گورستان غربی با ماشین‌آلات سنگین راه‌سازی تخریب شد؛ اما خوشبختانه در سال ۱۳۹۳ این محوطه توسط سامان سورتیچی و با همکاری آقایان حسین نعمتی لوجندی، محمد فلاح کیایی و هادی میلادی گرجی بررسی و شناسایی شده و شرکت گاز از ادامه فعالیت باز داشته شد. پس از آن در تابستان و پاییز سال ۱۳۹۴ محوطه پارتی و ستمین که شامل دو گورستان غربی و شرقی و همچنین محوطه استقرار مابین آن بود، توسط عبدالمطلب شریفی و مجدداً با همکاری اعضای یادشده مورد کاوش قرار گرفت که این کاوش نخستین کاوش اختصاصی دوره اشکانی در مازندران محسوب می‌شود.

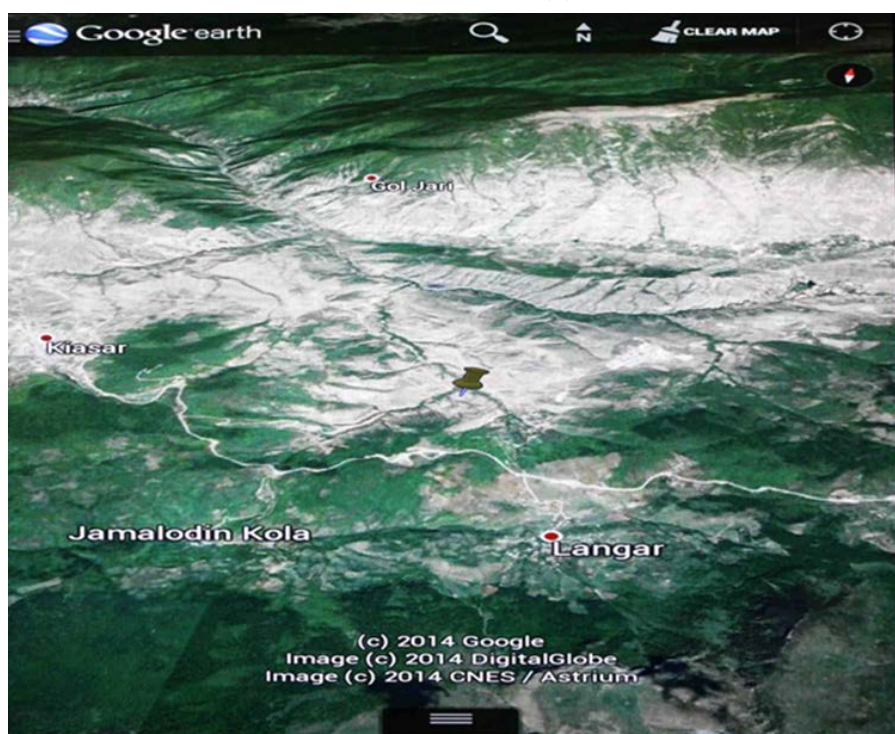
از محوطه و ستمین و به خصوص از گورستان‌های آن آثار ارزشمندی به دست آمد که جنگ‌افزارها یک دسته از این آثار را تشکیل می‌دهند. از آنجا که در تابستان سال ۱۳۹۶ تعیین عرصه و حریم آن توسط هیئت یادشده انجام گرفته و در سال‌های پیش‌رو نیز مورد کاوش قرار خواهد گرفت، در این پژوهش تنها به معرفی جنگ‌افزارها، به‌عنوان پیش‌درآمدی بر پژوهش‌های آینده بسنده می‌شود.

موقعیت مکانی و جغرافیایی محوطه لیت‌سر روستای و ستمین

محوطه باستانی و ستمین در ۹ کیلومتری جنوب شرقی شهر کیاسر، مرکز بخش چهاردانگه از توابع شهرستان ساری، مرکز استان مازندران واقع شده است. و ستمین نام روستایی است که محوطه باستانی

۲۳۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

کاوش شده، در ۳ کیلومتری شمال آن واقع شده است و نام اصلی این محوطه پارتی لت‌سر است و چون محوطه لت‌سر در حوزه روستای وستمین واقع گردیده، به همین نام مشهور شده است. روستای وستمین در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده که از شرق با روستای ترکام، از سمت شمال با جاده کیاسر به کارخانه سیمان، از جنوب با جاده مواصلاتی ساری به سمنان و از غرب با جنگل‌های منطقه هم‌مرز است. محوطه باستانی لت‌سر در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده که شامل محوطه استقرار، گورستان شرقی، گورستان غربی و قلعه است. این محوطه در دامنه شیب ملایم کوه، در جهت شرقی-غربی قرار دارد که این شیب از شرق آغاز شده و در نهایت پس از طی ۳۰۰ متر به دره‌ای در غرب این محوطه منتهی می‌شود. علاوه بر این در جنوب محوطه دره‌ای کم‌عمق که با چشمه‌ای موسوم به لت‌سر ایجاد شده وجود دارد و در نهایت سمت شمالی این محوطه پارتی نیز به دره‌ای عمیق‌تر منتهی می‌شود که در آن مکان نیز چشمه‌ای دیگر به نام ببر چشمه وجود دارد. ارتفاع محوطه باستانی لت‌سر وستمین از سطح آب‌های آزاد ۱۳۸۹ متر بوده و همچنین طول و عرض جغرافیایی آن نیز به قرار ذیل است: E: 149' 35' 053"; N: 36 14' 317" (تصویر ۱).



تصویر ۱. موقعیت مکانی محوطه لت‌سر وستمین

معماری گورهای و ستمین

محوطه تاریخی و ستمین دارای دو گورستان شرقی و غربی است که در طی کاوش سال ۱۳۹۴ تنها یک گور از گورستان شرقی مورد کاوش قرار گرفت و عمده فعالیت‌های باستان‌شناسی در گورستان غربی بوده است. گورستان غربی محوطه تاریخی و ستمین دارای معماری منحصر به فردی از نوع دخمه‌ای است که نمونه آن در گستره فرهنگی اشکانیان کمتر مشاهده شده است، از این رو باید پیش از آنکه درباره جنگ‌افزارهای این گورستان صحبت شود، به طور اجمالی به معماری گوردخمه‌های آن پرداخته شود.

معماری گوردخمه‌ها

گوردخمه‌های گورستان و ستمین دارای سه بخش، شامل فضای مستطیلی شکل (راهرو)، ورودی درگاهی شکل و دخمه است. فضاهای مستطیلی شکل گورستان به طور میانگین دارای ۱/۶۰ متر طول هستند که این اندازه از ۱/۴۰ متر تا ۱/۸۰ متر و عرض این فضاها نیز به طور معمول بین ۶۰ تا ۸۰ سانتی متر متغیر است. عمق این فضاها نیز بر اساس شیب زمین که از سمت غرب به سمت شرق است، بین ۸۰ سانتی متر تا ۳ متر متغیر است. دیگر بخش معماری گوردخمه‌های گورستان و ستمین، ارتباط-دهنده و حفاصل بین فضای مستطیلی و دخمه است که به شکل یک درگاهی است. پس از این که کار حفر فضای مستطیلی شکل به پایان می‌رسد، در ضلع غربی این فضا حفره‌ای طاقی شکل به قطر ۵۰ سانتی متر، ارتفاع ۵۰ سانتی متر و عرض ۲۰ سانتی متر تعبیه می‌گشت که از همین قسمت دخمه ایجاد می‌شد. کاربری فضای درگاهی شکل بیشتر برای ورود به دخمه است که پس از پایان تدفین درون دخمه، آن را با لاشه‌سنگ و ملاط گل مسدود می‌کرده‌اند.

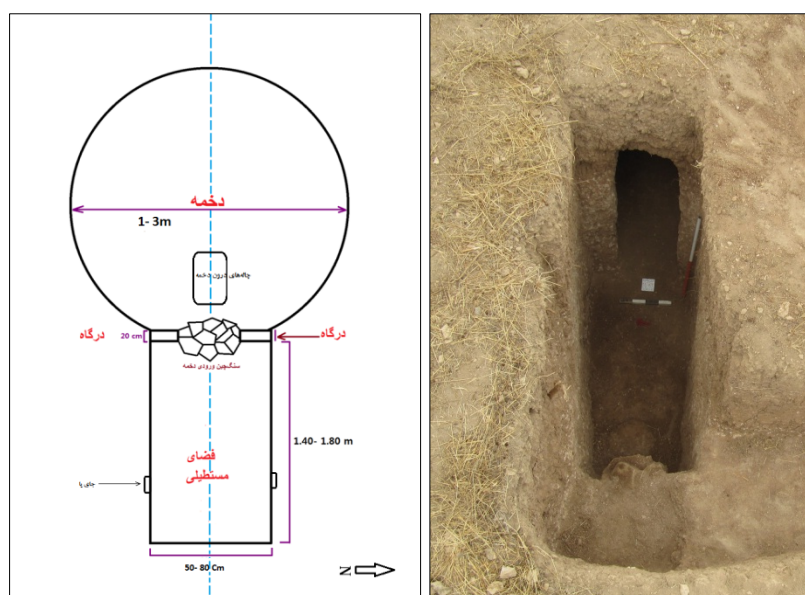
قسمت اصلی گوردخمه‌های و ستمین، دخمه است که معمولاً در قسمت غربی فضاهای مستطیلی شکل تعبیه شده است. دخمه‌ها معمولاً به شکل گنبد‌های خاکی شکل با مقطع بیضوی یا دایره‌ای هستند که ابعاد آنها متفاوت است. قطر مقطع دخمه‌ها از ۱ متر تا ۳ متر متغیر است، اما ارتفاع این دخمه‌ها به علت ریزش به درستی مشخص نیست و خاکی شکل بودن دخمه نیز در چند موردی که سالم بوده و ریزش نکرده بود، مشخص گردید (تصویر ۲).

در قسمت ورودی و یا در مرکز کف اکثر قریب به اتفاق دخمه‌ها چاله‌هایی مستطیلی، مربعی و بعضاً دایره‌ای شکلی در ابعاد مختلف وجود دارد که هنوز کاربری آنها مشخص نشده است، چراکه اکثر این چاله خالی و بدون هیچ داده فرهنگی یا انسانی است و آن چند موردی هم که در آنها استخوان، ظرف و

۲۳۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

یا شیء وجود دارد، پس از تدفین و بر اثر عوامل طبیعی مانند زلزله و یا ورود آب به دخمه از آثار یادشده پرشده است.

از آنجاکه گورها خانوادگی است، در برخی از موارد که درون دخمه جایی برای تدفین جدید نبود، استخوان و اشیاء تدفین قدیمی‌تر را به درون فضای مستطیلی شکل منتقل نموده و تدفین جدید را جای آن قرار می‌داده‌اند که نمونه این سنت در چند گور مشاهده شد.



تصویر ۲. نمونه‌ای از یک گوردخمه و پلان عمومی آنها

جنگ‌افزارهای وستمین

به‌طور معمول جنگ‌افزارها تابعی مستقیم از شیوه یا استراتژی نظامی هر حکومت بوده و بر اساس مقتضیات زمان دستخوش تغییر می‌شده است. با مرگ اسکندر، جانشینان او در ایران یعنی سلوکی‌ها، از شیوه‌های رزمی واحدهای سواره‌نظام هخامنشی استفاده کردند؛ اما پس از آنان سربازان زره‌پوش اشکانی در قرن دوم پم موفق شدند با تغییر در تاکتیک و فن جنگی بر یونانیان پیروز گردند. سواره‌نظام اشکانی که بسیار شبیه به سکا‌های شمالی و ماساژت‌های باستان بودند، توانستند فنون نظامی خود را بر ضد پیاده‌نظام یونانی به کار گرفته و بر آنها چیره شوند. هرچند در جنگ‌های کلاسیک آنان از زره سنگین و کلاخود استفاده می‌کردند و برای اسب‌هایشان نیز پوششی زرهی طراحی کرده بودند، اما سلاح مهم و اصلی آنها کمان بود (فرخ ۱۳۸۷: ۹). علاوه بر این سواره‌نظام اشکانی که کارآمدترین نیروهای آنان

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتنی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۳۵

نیز بودند از شمشیر، خنجر و دیگر تسلیحات سبک نیز استفاده می‌نمودند. چراکه پارتنی‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند به آرایش پیاده‌نظام خود در مقابل لژیون‌های با تجربه رومی تکیه کنند، زیرا لژیونرها جزء بهترین پیاده‌نظام سنگین اسلحه دنیا در جنگ‌های تن‌به‌تن بودند، ولی با این حال در مقایسه با سواره‌نظام پارتنی که به خاطر زندگی چادرنشینی خوی جنگندگی و چابکی بسیاری داشتند، پیاده‌نظام عملاً در هر جنگ و به خصوص در جنگ‌هایی که در فضای باز انجام می‌شد، چندان مفید و کارآمد نبود (همان: ۱۰).

در همین راستا و با توجه به شیوه‌های جنگی اشکانیان، می‌توان جنگ‌افزارهای به‌دست‌آمده از گورستان‌های و ستمین را دسته‌بندی کرده و به کارکرد آنان پی برد. در اولین فصل کاوش گورستان و ستمین در سال ۱۳۹۴ تعداد ۴۸ گور مورد کاوش قرار گرفت که در ۲۷ گور از این تعداد، جنگ‌افزارهایی شامل شمشیر، خنجر، سرتیر، سرپیکان سه‌پر و زره به دست آمد که در این بین سرپیکان‌های سه‌پر بیشترین تعداد و زره کمترین تعداد را تشکیل می‌دهند.

۱. شمشیر: در ۵ گور از گورهای کاوش شده شمشیر به دست آمد که به جز یک مورد که مربوط به گورستان شرقی است، بقیه از گوردخمه‌های غربی به دست آمد. چهار قبضه از این شمشیرها که بلندترین آنها ۹۲ سانتی‌متر و کوتاه‌ترینشان نیز ۷۴ سانتی‌متر است، در کنار اسکلت مردان و یک مورد از آنها نیز در کنار اسکلت یک زن که در کنارش یک زن دیگر و یک کودک حدوداً ۳ ساله درون دخمه دفن شده بودند، به دست آمد. جنس تمامی شمشیرها از آهن بوده و با توجه به وجود بقایای چوب روی تیغه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که شمشیرها دارای غلافی چوبی بوده‌اند. در جدول شماره ۱ اندازه شمشیرها ارائه شده است.

هر پنج شمشیر بدون انحنا و صاف بوده و حتی در نوک آنها نیز شاهد انحنا نیستیم. این شمشیرها دارای تیغه و دسته یکپارچه هستند که حفاصل بین دسته و تیغه، بخش حافظ دست و یا جداکننده تیغه و دسته به آن متصل شده، به طوری که شمشیر را به شکل صلیبی درآورده است. اندازه موجود دسته‌ها از ۱۰/۵ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند و روی آن را نیز با چوب پوشش داده‌اند، چراکه بقایای چوب روی دسته‌ها کاملاً مشهود است. در یک مورد، متصل به انتهای دسته یک شیء کروی شکل نیز به دست آمد که به احتمال به‌عنوان نگهدارنده دسته چوبی و جلوگیری از بیرون آمدن آن از بخش فلزی در آن قسمت تعبیه شده است.

چهار شمشیری که در گورستان غربی، یعنی در گوردخمه‌ها به‌دست‌آمده، از نظر گونه‌شناسی کاملاً شبیه هم هستند (تصویر ۳)، اما شمشیری که در تنها گور کاوش شده گورستان شرقی کشف شده با دیگر

۲۳۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

شمشیرها متفاوت است. این شمشیر به طول ۹۲ سانتی‌متر و عرض ۶ سانتی‌متر در مرکز تیغه بوده و دارای دسته و تیغه یکپارچه است و تیغه آن نیز فاقد انحناست (تصویر ۴).

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها بین این شمشیر و دیگر نمونه‌های مکشوفه از گورستان‌های وستمین، در دسته آن است، چراکه این سلاح مانند دیگر شمشیرهای وستمین دارای بخش جداکننده تیغه و دسته و شکل صلیبی نیست و در عوض انتهای دسته به سمت تیغه برگشته و یک فضای خالی برای جای دست ایجاد نموده است. علاوه بر این، دو زائده به شکل‌گیره در دو طرف شمشیر به دست آمد که به احتمال می‌بایست برای اتصال غلاف چوبی شمشیر به کمر بند استفاده می‌شده است.

نکته دیگری که می‌بایست به آن اشاره نمود، مکان قرارگیری شمشیرها در کنار تدفین‌ها است. در گوردخمه‌های گورستان غربی شمشیرها در کنار تدفین و به صورت خوابیده و بعضاً ایستاده قرار داده شده، ولی در تک‌گور گورستان شرقی شمشیر در زیر گردن اسکلت قرار داده شده است. از آنجاکه پیش از کاوش این گور، ماشین‌آلات سنگین راه‌سازی متعلق به شرکت گاز اقدام به خاک‌برداری از روی گور نموده‌اند، تدفین و اشیاء همراه آن، از جمله شمشیر به شدت آسیب‌دیده است.

خاطرنشان می‌شود، اظهار نظر درباره گورستان شرقی می‌بایست به فصول بعدی کاوش که گورهای بیشتری در آن حفاری خواهد گردید، موکول گردد. تصاویر شماره ۶ و ۷ محل قرارگیری شمشیرها را در گوردخمه‌های غربی و گورستان شرقی نشان می‌دهد.

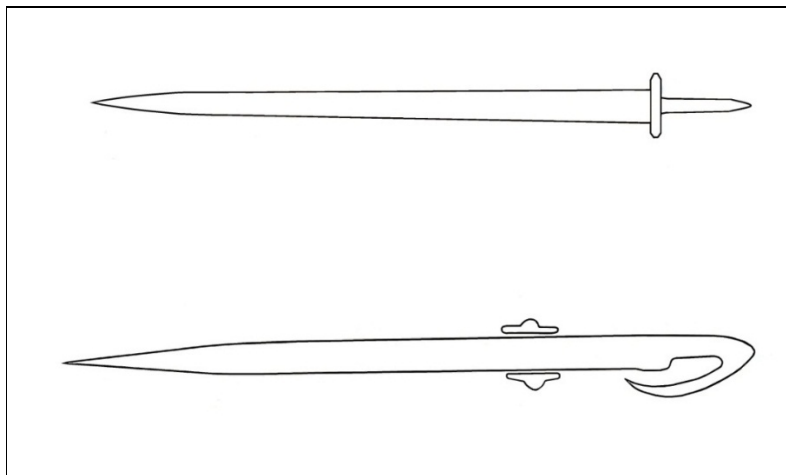


تصویر ۳



تصویر ۴

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتنی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۳۷



تصویر ۵. طرح شمشیرهای مکشوفه از محوطه و ستمین



تصویر ۶. محل قرارگیری شمشیر در گوردخمه‌های غربی



تصویر ۷. محل قرارگیری شمشیر در زیر سر تدفین گورستان شرقی

جدول ۱. اندازه شمشیرهای مکشوفه از گورستان وستمن، ۱۳۹۴						
شمشیرها (سانتی متر)	قطر تیغه (میلی متر)	اندازه محافظ دست (سانتی متر)	عرض مرکز تیغه (سانتی متر)	طول تیغه (سانتی متر)	طول دسته (سانتی متر)	شماره
۷۴	۵	۱۰ × ۲ × ۱/۳	۳/۵	۶۳	۷/۵	۱
۸۰	۴	۱۰ × ۱/۵ × ۱/۲	۳/۷	۶۸	۱۰/۵	۲
۹۰	۵	۱۰ × ۲ × ۱/۳	۴	۷۸/۵	۱۰	۳
۷۴	۴	۱۰ × ۱/۵ × ۰/۶	۳/۳	۶۷	۶/۴	۴
۹۲	۵	-	۶	۷۶	۱۶	۵

۲. خنجر: از ۱۶ گور از مجموع ۴۸ گور حفاری شده گورستان وستمن ۲۳ قبضه خنجر که همگی از جنس آهن هستند، به دست آمد که همه این آثار مربوط به گوردخمه‌های غربی است و از گورستان شرقی خنجری به دست نیامد. این خنجرها همراه تدفین‌های مؤنث بیشتر از مذکر دفن شده و چون ۱۲ قبضه از این خنجرها در کنار زنان و ۱۱ قبضه دیگر در کنار مردان به دست آمده، این طور به نظر می‌رسد که قرار دادن خنجر نیز مختص به جنسیت خاصی نبوده و هم برای مردان و هم برای زنان استفاده می‌شده

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۳۹

است. خنجرها گاه به صورت ایستاده و با تکیه بر دیوار دخمه و گاه به صورت خوابیده در کنار تدفین قرار داده شده بودند.

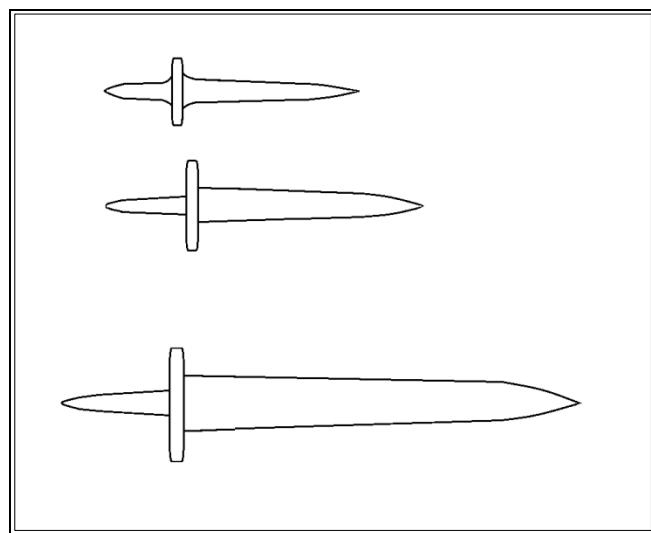
خنجرها شامل قبضه، قسمت جداکننده قبضه و تیغه و همچنین تیغه‌ای شبیه به شمشیرهای مکشوفه از گوردخمه‌های غربی محوطه و ستمین است و چون عمدتاً بقایای چوب غلاف بر روی آن همچنان باقی است، قطر دقیقی از این آثار نمی‌توان ارائه داد. طول و عرض خنجرها با یکدیگر متفاوت است، اما از نظر گونه‌شناسی تفاوت چندانی با هم ندارند. خنجرها را از نظر اندازه می‌توان به سه گروه بلند، متوسط و کوتاه دسته‌بندی کرد. خنجرهایی که بین ۳۰ تا ۴۰ سانتی‌متر طول دارند، جزء خنجرهای بزرگ، خنجرهایی که ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر طول دارند خنجرهای متوسط و خنجرهایی که کمتر از ۲۰ سانتی‌متر طول دارند خنجرهای کوچک به شمار می‌آیند. بزرگ‌ترین خنجرها ۴۰ سانتی‌متر طول دارد و پهن‌ترین آنها دارای ۴/۷ سانتی‌متر پهناست. همچنین کوچک‌ترین خنجر ۱۶ سانتی‌متر طول و کم‌عرض‌ترین خنجرها تنها ۲ سانتی‌متر عرض دارد. جدول شماره دو طول و عرض همه خنجرهای مکشوفه از گورستان غربی و ستمین را نشان می‌دهد. تصاویر شماره ۸ و ۹ نمونه‌هایی از خنجرهای مکشوفه از و ستمین و طرح آنها را نشان می‌دهد.

شماره	طول (سانتی‌متر)	عرض (سانتی‌متر)	شماره	طول (سانتی‌متر)	عرض (سانتی‌متر)
۱	۳۲	۴	۱۳	۳۲	۳/۳
۲	۲۱	۲/۵	۱۴	۳۶/۵	۳/۳
۳	۲۸	۲/۸	۱۵	۳۲	۴/۷
۴	۲۵	۴/۵	۱۶	۲۵	۲/۹
۵	۱۶	۴	۱۷	۲۶	۲
۶	۱۹	۲/۲	۱۸	۲۷	۲/۸
۷	۳۵	۳	۱۹	۳۸	۳/۵
۸	۲۸	۲/۶	۲۰	۲۶	۳/۳
۹	۱۸	۳	۲۱	۳۵	۴
۱۰	۳۱	۴	۲۲	۴۰	۴
۱۱	۳۱	۴	۲۳	۳۴	۳/۸
۱۲	۳۹	۳/۸			

۲۴۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف



تصویر ۸



تصویر ۹

۳. سرتیر: سرتیرها از نظر تعداد پس از سرپیکان‌های سه پر و خنجرها، بیشترین فراوانی را در جنگ‌افزارهای مکشوفه از گورستان غربی محوطه وستمین به خود اختصاص داده است. این سرتیرها از

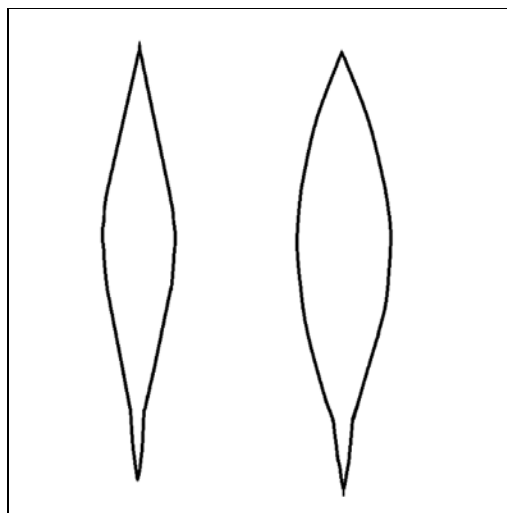
نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتنی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۴۱

دو بخش تیغه و ساقه تشکیل شده‌اند که بقایای چوب روی ساقه برخی از آنها موجود است و بیان‌گر فروکردن ساقه در بدنه چوبی توسط سازندگان است. در مجموع ۱۸ عدد سرتیر در گوردخمه‌ها به دست آمد که بزرگ‌ترین آنها به طول ۱۸ سانتی‌متر و کوچک‌ترین آنها نیز دارای ۳/۴ سانتی‌متر طول است که به علت کسردار بودن، بی‌گمان اندازه دقیق و کامل آن محسوب نمی‌گردد. جنس همه سرتیرها آهن بوده و از نظر شکل برخی به صورت کشیده و تا حدودی لوزی شکل و برخی از آنها نیز تقریباً سروی شکل هستند.

سرتیرها در درون دخمه و بعضاً در فضای مستطیلی شکل به دست آمده‌اند که با توجه به پراکندگی این آثار در اطراف اسکلت‌ها، نمی‌توان آنها را به جنسیت خاصی از تدفین‌ها مرتبط دانست و از طرفی این آثار تنها از ۱۳ گور از مجموع ۴۸ گور کاوش شده یافت شده است. نکته قابل توجه درباره این سرتیرها شکسته بودن این آثار است، چراکه از ۱۸ عدد سرتیر به دست آمده ۱۶ سرتیر شکسته شده و یا کسردار است. از آنجاکه ریزش آوار نمی‌توانسته تأثیر چندانی در شکسته شدن این آثار داشته باشد، می‌توان حدس زد که سرتیرها در زمان دفن تدفین‌ها عمداً شکسته شده‌اند که بی‌گمان اثبات این موضوع نیاز به کاوش‌های بیشتری دارد. در تصاویر شماره ۱۰ و ۱۱ نمونه‌هایی از سرتیرهای مکشوفه از و ستمین و در تصویر شماره ۱۲ طرح سرتیرها و همچنین در جدول شماره ۳ اندازه‌های این آثار نشان داده شده است.



تصویر ۱۰ و تصویر ۱۱ که ساقه و بخش‌هایی از اثر به دست آمد.



تصویر ۱۲

جدول ۳. اندازه سرپیره‌های مکشوفه از گورستان وستمین، ۱۳۹۴

شماره	طول (سانتی‌متر)	عرض (سانتی‌متر)	شماره	طول (سانتی‌متر)	عرض (سانتی‌متر)
۱	۱۸	۶/۵	۱۰	۱۱/۵	۲
۲	۱۱	۲/۶	۱۱	۱۰	۲/۱
۳	۷/۴	۱/۶	۱۲	۱۰/۳	۲/۱
۴	۷/۲	۲	۱۳	۳/۴	۱/۳
۵	۷	۲	۱۴	۶/۶	۱/۵
۶	۸/۳	۱/۸	۱۵	۷	۱/۵
۷	۶/۴	۱/۸	۱۶	۱۳	۲/۲
۸	۱۰/۳	۱/۴	۱۷	۴۰	۴
۹	۱۱/۵	۱/۸	۱۸	۳۴	۳/۸

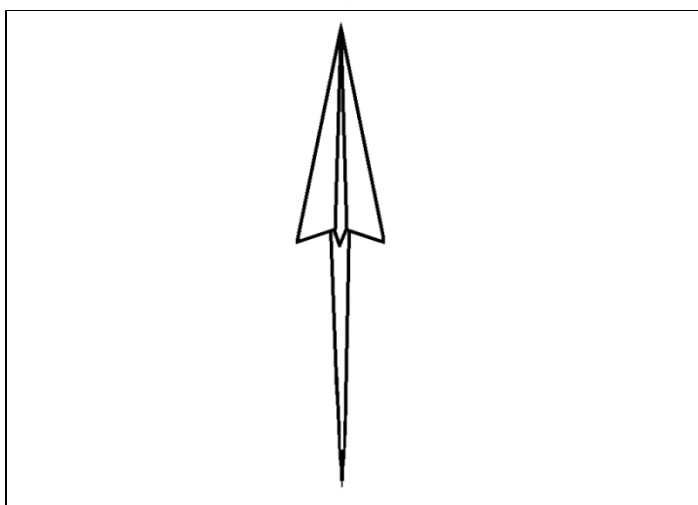
۴. سرپیکان‌های سه‌وجهی: فراوان‌ترین جنگ‌افزارهای به‌دست‌آمده در گوردخمه‌های وستمین مربوط به سرپیکان‌های سه‌پر است که از تعداد ۱۳۹ جنگ‌افزار به‌دست‌آمده، ۹۳ عدد را به خود اختصاص داده است. طول این سرپیکان‌ها از ۵/۵ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند و پهنای آنها نیز از ۱/۱ سانتی‌متر بیشتر نیست. تعداد سرپیکان‌ها در گورها از ۱ عدد تا ۱۶ عدد متغیر است و برای جنسیت خاصی نیز به کار نرفته، چه این‌که هم در کنار مردان و هم در کنار زنان مشاهده می‌گردد و بعضاً هم در سطح دخمه پراکنده شده است. سرپیکان‌ها از یک تیغه سه‌پر که در قسمت نوک کم‌عرض و تیز می‌شوند و یک ساقه تشکیل شده‌اند که بقایای چوب روی ساقه بیان‌گر فروکردن آن در بدنه چوبی توسط سازندگان است. خاطر نشان می‌گردد، سرپیکان‌ها که از جنس آهن هستند به علت اکسیدشدن به‌شدت

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتنی گورستان نویافتهٔ وستمین کیاسر ساری ♦ ۲۴۳

آسیب دیده‌اند. تصاویر شماره ۱۳ نمونه‌هایی از سرپیکان‌های مکشوفه و تصویر شماره ۱۴ طرح کلی این سرپیکان‌ها را نشان می‌دهد.



تصویر ۱۳



تصویر ۱۴

۵. زره: تنها زره به‌دست آمده از گورستان‌های محوطه پارتنی وستمین مربوط به گورستان شرقی است که در زیر پای تدفین مربوط به یک سرباز جوان است، قرار داده شده است. جنس این زره از ورق‌های آهن بوده و به شکل رشته‌های کم‌عرض است که بر روی پارچه‌ای فشرده‌شده بود که بقایای پارچه همچنان بر روی آن باقی است (تصویر ۱۵).

۲۴۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

با توجه به تفاوت جنگ‌افزارهای به‌دست‌آمده از گوردخمه‌های شرقی و غربی و ستمین، این‌گونه به نظر می‌رسد که این دو گورستان مربوط به دو دوره مختلف از دوران اشکانی هستند، چراکه نوع شمشیری که در گورستان شرقی به دست آمد، با انواع آن در گوردخمه‌های غربی متفاوت است و همچنین در گورستان غربی زره نیز به دست نیامد. به احتمال راهبرد نظامی و یا آیین تدفین در دوره مختلف دستخوش تغییر شده که اثبات این گمان نیاز به کاوش‌های بیشتر دارد.



تصویر ۱۵

۶. ابزار غیرجنگی مرتبط: در گورستان‌های شرقی و غربی و ستمین علاوه بر جنگ‌افزارهای یادشده، ابزار دیگری در ارتباط با ابزار جنگی به دست آمد که از این دست می‌توان به سنگ‌ساب (تصویر ۱۶) و سنگ‌های حمایت‌بند و یا کمربندی که غلاف شمشیر یا تیردان به آن متصل می‌شود، اشاره کرد (تصویر ۱۷). به احتمال فراوان جنس این کمربندها و یا حمایت‌بندها از چرم بوده، چراکه بقایای چرم روی یکی از این سنگ‌ها همچنان باقی است.



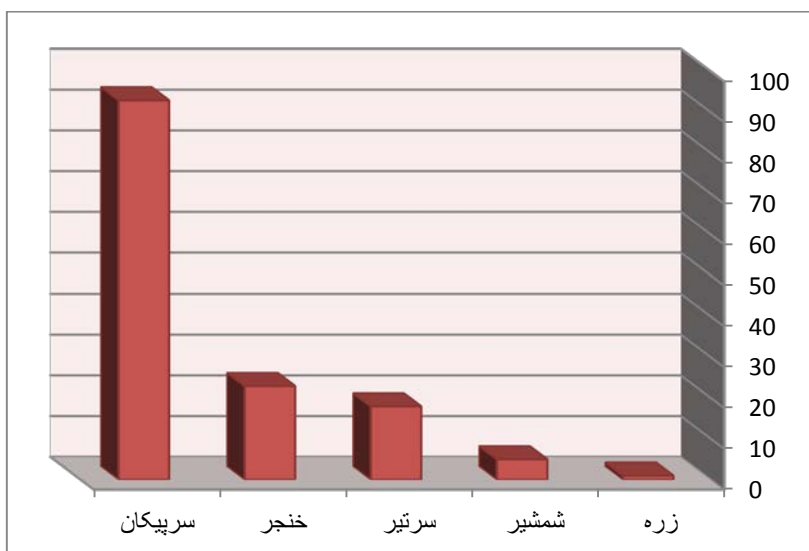
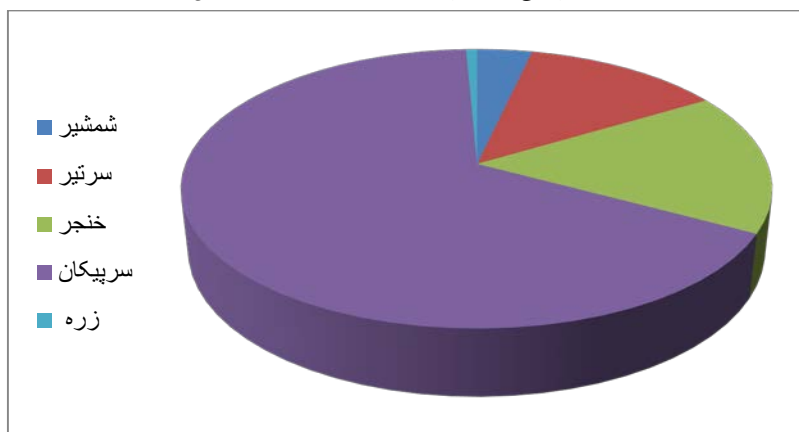
تصویر ۱۶

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتنی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۴۵



تصویر ۱۷

نمودار فراوانی جنگ‌افزارهای مکشوفه از محوطه و ستمین



برآیند

با بررسی جنگ‌افزارهای به‌دست‌آمده از گورستان‌های شرقی و غربی محوطه و ستمین، می‌توان مشاهده نمود که برای استفاده از این ابزار در آیین تدفین جنسیت مطرح نبوده، چراکه در یک مورد شمشیر برای یک زن و در ۱۲ مورد خنجر برای زنان به‌کاررفته که این مهم در مورد سرتیرها و سرپیکان‌های سه‌پر نیز صادق است. عدم وجود سپر و سرنیزه که مورد استفاده پیاده‌نظام است و به دست آمدن تسلیحاتی چون شمشیر و سرپیکان که مربوط به سواره‌نظام بوده و اسلحه سبک محسوب می‌گردند و همچنین وجود چند تدفین اسب در گورستان غربی، این گمان را تقویت می‌نماید که افرادی که در این گوردخمه‌ها دفن شده‌اند، سواره‌نظام اشکانی و یا خانواده‌های آنان بوده و یا حداقل متأثر از فرهنگ نظامی‌گری بوده‌اند. از طرفی با توجه به این کشفیات می‌توان به اهمیت سواره‌نظام در دوران اشکانی، حداقل در این منطقه صحنه گذاشت. علاوه بر این، تفاوت در معماری گورها و شیوه تدفین در دو گورستان شرقی و غربی محوطه و ستمین و همچنین تفاوت در نوع تسلیحات به‌دست‌آمده از آنها، می‌توان گفت که اولاً با دو دوره متفاوت و متعاقباً تغییر در راهبرد نظامی در دوران اشکانی مواجه هستیم و ثانیاً این منطقه به علت نزدیکی به پایتخت دوم اشکانیان و به علت قرارگیری بر سر راه پایتخت به شهر ساری (براساس شواهد باستان‌شناختی) که یکی از اماکن ضرب سکه آن دوران نیز هست، در طول دوران پارتی دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای بوده است.

کتاب‌نامه

- ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، تاریخ طبرستان، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده خاور.
برزگر، اردشیر، ۱۳۸۱، تاریخ تبرستان، با تصحیح محمد شکر فومشی، تهران، رسانه‌ش.
بیانی، شیرین، ۱۳۷۷، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
پرویز، عباس، ۱۳۹۰، تاریخ سرزمین ایران، تهران: انتشارات نگاه.
پوردوود، ابراهیم، ۱۳۸۲، زین ابزار، تهران: انتشارات اساطیر.
پیرنیا، حسن، ۱۳۸۹، تاریخ ایران باستان، ج ۲، تهران: انتشارات نگاه.
پیگولوفسگایا، ن، ۱۳۷۲، شهرهای ایران در روزگار پارت‌ها و ساسانیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۷۹، تقویم تاریخ ایران، تهران: انتشارات کومش.
زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴، تاریخ مردم ایران؛ تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
شیپمان، کلاوس، ۱۳۸۴، مبانی تاریخ پارتیان، تهران: فرزانه روز.
کالج، مالکوم، ۱۳۸۰، اشکانیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات هیرمند.
گیرشمن، رومن، ۱۳۸۳، ایران از آغاز تا اسلام، تهران، امیرکبیر.

نگاهی به جنگ‌افزارهای پارتی گورستان نویافته و ستمین کیاسر ساری ♦ ۲۴۷

- گوتشمید، آلفرد فن، ۱۳۸۸، تاریخ ایران و ممالک همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، تهران: ققنوس.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۸۰، تاریخ باستانی ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرخ، کاوه، ۱۳۸۷، سواره‌نظام زبده ارتش ساسانی، ترجمه بهنام محمدپناه، تهران: انتشارات سبزان.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۷، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، تهران: دنیای کتاب.
- ورستاندیک، اندره، ۱۳۸۶، تاریخ امپراتوری اشکانیان، تهران: جامی.
- ولسکی، یوزف، ۱۳۸۳، شاهنشاهی اشکانی، تهران: ققنوس.
- ویزهوفر، یوزف، ۱۳۹۲، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، تهران: فرزاد روز.

دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری

جواد نیستانی*، محسن سعادتى**

*دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس و کارشناس باستان‌شناس اداره میراث فرهنگی تهران

چکیده

مطالعه بقایای معماری و شهرسازی در منطقه ری که به صورت دژ، برج و بارو برجای مانده‌اند، زمینه مهمی را برای تحقیقات باستان‌شناسی منطقه فراهم آورده است. در این پژوهش دژ رشکان به عنوان کهن دژ ری در دوران مختلف تاریخی و اسلامی با هدف معرفی و بازشناسی کهن دژ رشکان مورد مطالعه قرار گرفته است. در این زمینه سؤالات اصلی این پژوهش بدین صورت است که دژ رشکان چه کاربردی داشته و متعلق به چه دوره‌ای است؟ بدین صورت که دژ رشکان به عنوان کهن دژ مقرر سیاسی و حکومتی بوده است و با توجه به کاوش‌های صورت گرفته و مقایسه پلان و ساختار معماری آن در دوران تاریخی به ویژه ساسانی و در دوران اسلامی به ویژه دوره سلجوقی مورد استفاده بوده است.

واژه‌های کلیدی: دژ رشکان، کهن دژ، ری، ساسانی، اسلامی.

پیشگفتار

شهر باستانی ری نمادی از زندگی اجتماعی و فرهنگی ایران تا پیش از ورود مغولان به شمار می‌رود. شکوفایی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی این شهر در دوران اسلامی سبب شده بود که در برخی از منابع تاریخی از آن با نام‌های عروس شهرها، ام البلاد و شیخ البلاد یاد کنند (مستوفی ۱۳۶۲: ۵۲؛ مقدسی ۱۳۸۳، ج ۲: ۵۸۲-۵۸۳؛ رازی ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۱۵۳؛ حموی ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۰۰). قرار گرفتن بر سر راه‌های تجاری و پر رفت و آمد از جمله راه ابریشم، رشدیافتگی مناسبات اقتصادی و تجاری، وجود مراکز علمی و آموزشی بسیار، حضور علما و بزرگان برجسته و وجود زیرساخت‌های مناسب شهری و باقی مانده از دوران قبل، این شهر را به یکی از مراکز عمده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقی تبدیل کرده بود (یوسفی فر و محمدی ۱۳۸۹: ۱۰۶).

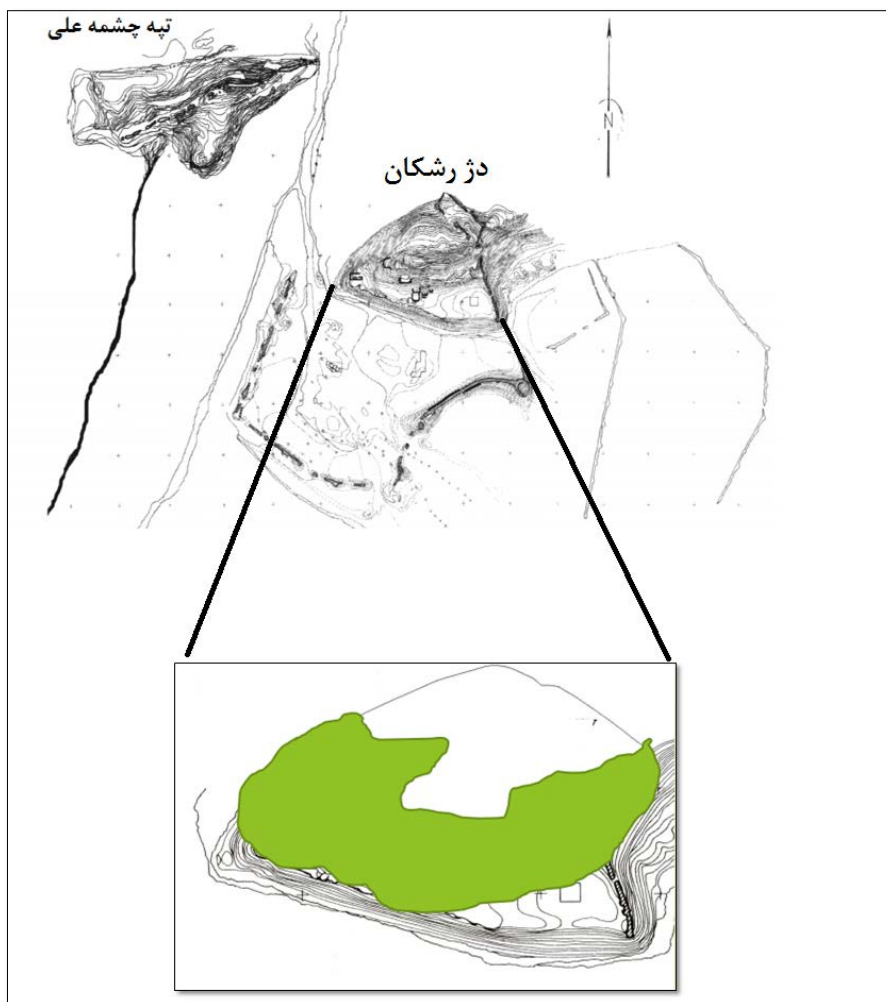
ری با توجه به موقعیت جغرافیایی خود در دوران مختلف به‌عنوان پایتخت انتخاب شده است. این عامل باعث شده که در اکثر مناطق شهر آثار باستانی فراوانی مربوط به دوران مختلف وجود داشته باشد. هرچند توسعه شهری، کشاورزی و صنعتی بیشتر بافت تاریخی ری را از بین برده است. در این میان دژ رشکان به‌عنوان کهن‌دژ ری در دوران مختلف در شمال منطقه ری کنونی قرار دارد. در این پژوهش دژ رشکان از نظر موقعیت جغرافیایی، پیشینه پژوهشی، یافته‌های معماری و مقایسه پلان آن با کهن‌دژهای قابل مقایسه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این زمینه سؤالات اصلی این پژوهش حول دو محور کاربرد و گاهنگاری کهن‌دژ رشکان مورد مطالعه قرار می‌گیرد. اطلاعات اولیه در این مقاله به روش‌های میدانی و اسنادی گردآوری شده و تدوین یافته‌های میدانی و اسنادی به روش توصی، مقایسه، تحلیل صورت پذیرفته است.

موقعیت جغرافیایی دژ رشکان

دژ رشکان یا قلعه طبرک به وسعت تقریبی ۳ هکتار شامل کوهی به ارتفاع تقریبی حدود ۵۵ متر از سطح زمین‌های اطراف است که باقیمانده یکی از رشته‌های فرعی کوه بی‌بی شهر بانوست. این بندرها شمال شرقی ری و در ضلع جنوبی کارخانه قدیم سیمان ری، در محله صفائیه و در موقعیت جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه و ۱۱ ثانیه طول شرقی و ۳۵ درجه ۳۶ دقیقه. ۲۹ ثانیه طول شرقی و در ارتفاع ۱۱۵۱ متری از سطح دریا قرار دارد. دژ رشکان به همراه بناهای «زندان هارون» و نیز «گورستان سلطنتی» و «ارگ سلجوقی» تحت عنوان «مرکز شهر سلجوقی و دیالمه» در سال ۱۳۱۳ به شماره ۲۱۵ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.



تصویر ۱. عکس هوایی منطقه دژ رشکان در نقشه گوگل ارث (Google earth)



تصویر ۲. محدوده باقی مانده از دژ رشکان، تخریب‌های بخش مالی محوطه توسط کارخانه سیمان قدیم ری صورت گرفته است.

پیشینه پژوهشی پیرامون محوطه دژ رشکان

متأسفانه علی‌رغم اهمیت فراوان این شهر در قرن‌های اولیه اسلامی، امروزه تنها بخش‌هایی از دژ، حصار و باروی آن باقی مانده که به طبع توسعه شهری و کشاورزی و صنعتی عامل مهمی در تخریب بافت تاریخی این شهر باستانی بوده است. ذکر تاریخچه مختصری از پژوهش‌های باستان‌شناختی که تاکنون در محدوده دژ رشکان ری اجرا شده‌اند، خالی از لطف نخواهد بود.

نخستین پژوهش باستان‌شناختی صورت گرفته در شهری کاوش ژاک دمرگان فرانسوی در طی سال‌های ۱۲۹۱ خورشیدی در تپه مجاورت دژ رشکان کنونی است. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، دایت کاردار سفارت فرانسه در تهران تحقیقات دمرگان را ادامه داد (واندنبرگ ۱۳۷۹: ۱۲۰).

از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶ میلادی هیئتی مرکب از نمایندگان موزه هنرهای زیبای شهر بوستون و بنیاد ویلیام بويس از موزه دانشگاه فیلاذلفیا تحت سرپرستی اریک اشیمت این ناحیه را با دقت بیشتری مطالعه نمود (Schmidt 1933: 140).

در سال ۱۳۵۴ خورشیدی یحیی کوثری و شهریار عدل به کاوش در محدوده شهری دوران اسلامی پرداختند و در پای کوه طبرک به گورستان با اهمیتی از قرون اولیه اسلامی برخورد نمودند (کابلی ۱۳۷۸: ۲۱). در سال ۱۳۶۲ علی‌اصغر میرفتاح، یحیی کوثری و هوشنگ خزائی در دژ رشکان به گمانه‌زنی پرداختند. در سال ۱۳۷۶ محمدرحیم صراف بعد از سه فصل کاوش اشیمت در چشمه‌علی به گمانه‌زنی در آن پرداخت. همچنین در بررسی و شناسایی شهرستان ری در سال ۱۳۸۱ توسط غدیر افروند و خسرو پوربخشنده محوطه دژ رشکان مورد مطالعه قرار گرفت (افروند و پوربخشنده ۱۳۸۱).

آخرین کاوش صورت گرفته در دژ رشکان دو فصل کاوش طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ توسط غدیر افروند و روکو رنت صورت گرفته است که نتایج مهمی در رابطه با استقرار و همچنین معماری در دژ رشکان را ارائه می‌دهد.

یافته‌های معماری محوطه دژ رشکان

بر اساس حفاری‌های باستان‌شناسی منطقه دژ رشکان استحکامات و منطقه تدافعی شهر را تشکیل می‌دهد. کهن دژ در قله تپه سنگی قرار دارد که به نام کوه سرسره معروف بوده است. نقشه دژ دارای طرح مثلثی بوده که به یک تپه بلندتر به سمت شرق منتهی می‌شود، جایی که به محدوده کوه بی‌بی شهربانو متصل است. دیوارهای دفاعی اطراف تپه کل محیط قلعه را دنبال می‌کنند. امروزه در نتیجه بهره‌برداری کشاورزی بیشتر مجموعه دفاعی دژ از بین رفته است.

بخشی از منطقه بین کوه سرسره (شمال قلعه) و بی‌بی شهربانو توسط حسین کریمان به‌عنوان ری برین نامیده شده و در حالی که منطقه جنوب بی‌بی شهربانو به نام ری زیرین معرفی شده است. دژ در منطقه‌ای مرتفع قرار دارد که در قسمت پایین از دو بخش تراس شمالی و جنوبی تشکیل شده که در مقابل یکدیگر قرار دارند. تحلیل معماری تراس شمالی با توجه به وجود کارخانه سیمان سخت بوده و

دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری ♦ ۲۵۳

تنها مستندات ما از وجود معماری در این بخش عکس‌های اریک اشیمت است؛ اما خوشبختانه بخش تراس جنوبی تقریباً به‌طور کامل دست‌نخورده است. مصالح مورد استفاده در ساخت این دژ سنگ و ملات بوده که در پایین‌ترین قسمت سازه یک لایه گچ دیده می‌شود.

در بالای تپه، یک ساختار مدور قرار دارد که یک بخش از دیواره آن به سمت بیرون در جهت جنوب گسترش می‌یابد. به نظر می‌رسد عملکرد این ساختار نیز دفاعی بوده، گرچه در شناخت ماهیت واقعی آن دشواری وجود دارد ولی بخش بزرگی از آن همچنان در معرض تخریب قرار دارد. تخریب ناشی از کارخانه سیمان در مجاورت این قسمت از دژ قرار دارد.

در بخش جنوبی دژ ساختار معماری متشکل از دو اتاق مستطیلی وجود دارد؛ که در بخش جنوبی‌تر این مجموعه یک دیوار دفاعی قرار دارد که بسیار مستحکم بوده در اندازه تقریباً دو متر در سراسر و برای دفاع از سازه‌های پشت آن ساخته شده است. طرح این دیوار، بیضوی شکل و در قسمت مرکزی آن به‌طور قابل توجهی ضخیم‌تر است. این ساختار بخشی از دیوار دفاعی است که کهن دژ را احاطه کرده و از آجرهای گلی به اندازه $۱۵ \times ۴۵ \times ۴۵$ ساخته شده است. دیوار از سنگ و ملات ساخته شده که احتمالاً بخشی از ساختار واقع در داخل کهن دژ را تشکیل می‌داده و از دیوار اطراف جدا می‌شده است.

کهن دژ ری تا امروزه دارای استحکامات دفاعی بوده که در برخی منابع بیان می‌شود از آن به‌عنوان زندان استفاده شده است (Barbier de Meynard 1861, 277). این کهن دژ تاکنون تحت چندین استقرار و چندین بازسازی در آن صورت گرفته و وضعیت بد حفاظت از سازه‌های معماری اجازه نداده که یک نقشه کلی از آن تاکنون ایجاد شود.

بخش غربی دژ به‌وسیله یک ساختار مستطیلی ساخته شده از سنگ و ملات در دو لایه که از بیرون قابل مشاهده است. طبیعت دفاعی آن به‌وضوح از طریق موقعیت خود آن بیان شده، در لبه غربی تپه قلعه و همچنین ویژگی‌های نظامی آن، با دیوارهای ضخیم شکاف‌هایی جهت تیراندازی ایجاد شده است. این ساختار به‌صورت سامانمند بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ حفاری شد و داده‌های باستان‌شناسی آن در زیر مورد بحث قرار می‌گیرد.

قبل از تحلیل سایر نقاط شهر، به نظر می‌رسد که ایده خوبی است برخی ساختارهای از بین رفته نیز ذکر شوند. برای نمونه در شمال دژ رشکان بارویی وجود داشته که به باروی شارستان موجود در چشمه‌علی کنونی متصل می‌شده است. همچنین در قسمت شمالی کهن دژ نیز با توجه به تخریب‌های کارخانه سیمان در این منطقه اطلاع دقیقی از وجود آثار موجود در این منطقه در دست نیست.



تصویر ۳. بقایای برج جنوب غربی دژ رشکان

گاهنگاری دژ رشکان

غدیر افروند در گزارش فصل اول کاوش دژ رشکان بیان می‌کند که: «با توجه به آثار به‌دست‌آمده بنیان‌های پیش از اسلام این محوطه قطعی است اما خود معماری که ساختار آن تماماً سنگ و ساروج بوده متعلق به اواخر دوره ساسانی است که در طول قرون اولیه اسلامی به‌ویژه عصر سلجوقی مورد استفاده قرار گرفته است» (افروند ۱۳۸۵: ۲۹).

نقش کهن دژ در شهری

در معماری و شهرسازی دوران اسلامی متأثر از دوران قبل از اسلام، تفکرات دفاعی مورد توجه بوده است به‌طوری‌که معمولاً هر شهر از سه بخش تحت عنوان «کهن دژ»، «شارستان» و «ربض» تشکیل شده است. مهم‌ترین این بخش‌ها کهن دژ یا ارگ بود که عبارت بود از قلعه‌هایی که در وسط یا گوشه شهر قرار داشته و معمولاً از یک‌سو به بارو شهر پیوسته بود تا همواره برای دفاع و مقابله با تهاجمات دشمن آماده باشد، از جمله کهن دژهای معروف می‌توان کهن دژ رشکان در ری را نام برد. دژ

دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری ♦ ۲۵۵

رشکان نیز همان‌گونه که مورد اشاره بود از یک‌سویه بارو و حصار شهر پیوسته است که جنبه تدافعی و امنیتی آن را بیان می‌کند.



تصویر ۴. برخی از بقایای تیرکش‌های باقی مانده از دژ رشکان

اکثر شهرها در گذشته دارای حصار بودند که از آنها در مقابل خطرات احتمالی محافظت می‌نمود. بیشتر بارو و حصارهای شهرهای باستانی در اثر توسعه شهرنشینی از میان رفته که از جمله آنها باروی شهر باستانی ری است. با ویرانی برج و باروی شهر، تقریباً تمامی دروازه‌های شهری نیز از میان رفته است. استحکامات درونی شهرها نیز با خشت و چینه ساخته شده و توسط خندقی پیرامون آن حفاظت شده است. نمونه این نوع خندق در پیرامون حصار دژشهر حکومتی رشکان وجود دارد که امروزه بقایای آن باقی مانده است. شهرهای امروزی به گونه‌ای طراحی می‌شدند که کاملاً قابلیت تدافعی نیز داشته باشد و در ساخت شهر از استحکامات، قلعه‌ها و نیز خندق برای دفاع از قلعه (کهن دژ) بهره می‌بردند. در ری برای دفاع بهتر در مقابل هجوم دشمنان علاوه بر دیوارهای جانبی به فواصل مختلف دیوارهای محکم دیگری می‌ساختند که عموماً به برج‌های بسیار مستحکم منتهی

۲۵۶ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

می‌شدند. در دژ رشکان برج‌های بسیار مستحکم در سه گوشه برج، با توجه به شکل مثلثی دژ، مشاهده می‌شود. به گونه‌ای که بارو و حصارهایی در بیرون از دژ رشکان ایجاد می‌شده و در اطراف خود دژ نیز برج‌های مستحکمی جهت تأمین امنیت کهن دژ ایجاد شده است.



تصویر ۵. موقعیت مسیر جاده ابریشم نسبت به دژ رشکان (Google earth)

جدول ۱. جدول مشخصات و ویژگی‌های دژ رشکان

محوطه	مصالح	دروازه و ورودی	برج‌های اصلی	برج‌های فرعی	پلان	دوره	کاربرد	نمونه‌های قابل مقایسه از نظر پلان	وضعیت فعلی
دژ رشکان	سنگ، گچ، خشت	یک مورد	۳	۵	مثلثی شکل	ساسانی - سلجوقی	دژ حکومتی	کهن دژ نیشابور، کهن دژ ارگ بم، کهن دژ مرو، کهن دژ شهر افراسیاب	در حال حاضر به‌عنوان مجموعه تاریخی و گردشگری به‌عنوان سایت موزه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

از کارکردهای اساسی استحکامات دفاعی درون شهری همچون کهن دژ ری، اشراف بر جاده‌ها و راه‌های ارتباطی مهم بود. قلاع و استحکامات این چنین با شرایط جغرافیایی در کوهستان‌ها یا در قلب شهرها احداث می‌شدند. در ری دوره تاریخی و اسلامی نیز دژ رشکان در فاصله نزدیکی از راه بزرگ

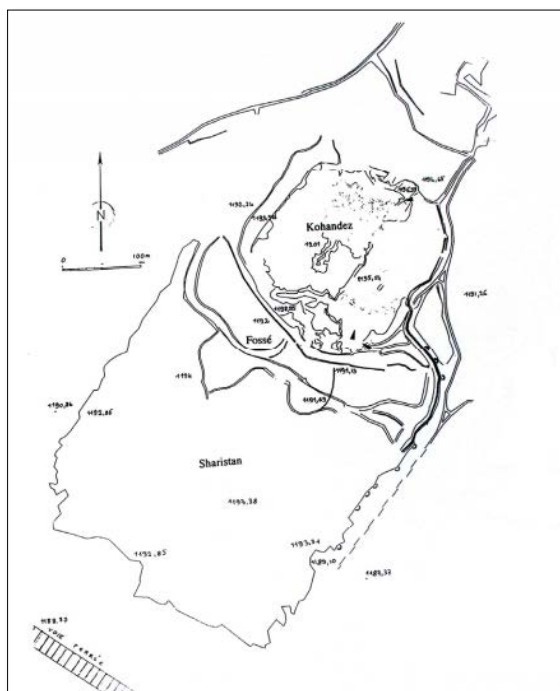
دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری ♦ ۲۵۷

ابریشم قرار داشته و به طور تقریبی مشرف بر آن ساخته شده است. در ری برای کنترل عبور و مرور بر راه مهم ابریشم، کهن دژ و محل حکومتی خود را بر فراز دژ رشکان به عنوان قلعه درون شهری بنا نهادند.

نمونه‌های قابل مقایسه دژ رشکان

دژ رشکان به عنوان کهن دژ و مرکز حکومت ری در دوران تاریخی و اسلامی از نظر پلان قابل مقایسه با کهن دژ نیشابور، کهن دژ ارگ بم است.

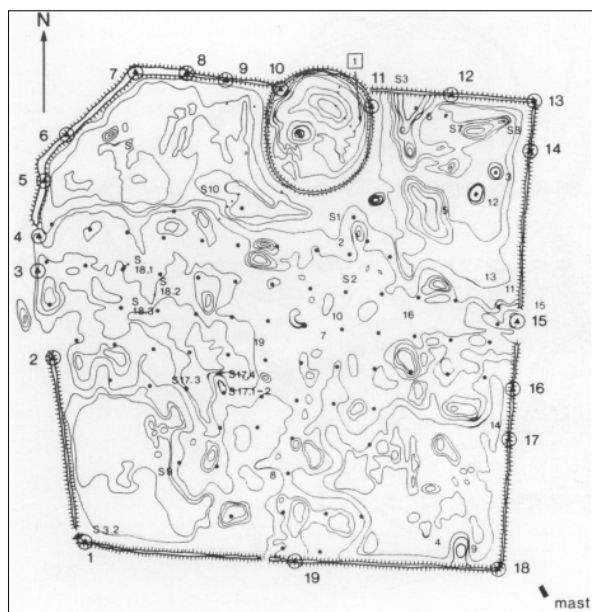
همچنین در خارج از ایران می توان پلان دژ رشکان را در بناهای شهر مرو و شهر افراسیاب می توان مشاهده کرد. در این نوع پلان کهن دژ در بالاترین منطقه شهر، در جایی که از نظر امنیت و تدافعی اهمیت دارد، قرار دارد.



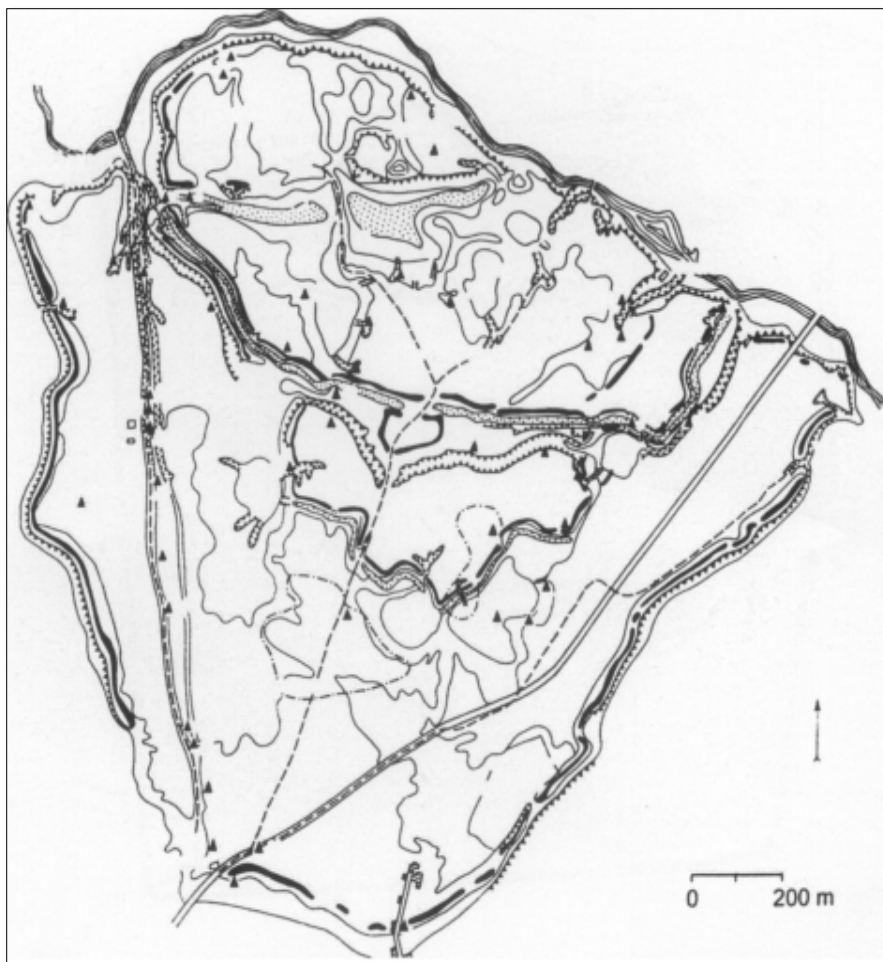
تصویر ۶. نقشه شهر نیشابور قابل مقایسه با دژ رشکان (Rante 2008: 200).



تصویر ۷. موقعیت کهن‌دژ ارگ بم و مقایسه آن با دژ رشکان (فرح‌بخش و منصورى ۱۳۹۵: ۲۲۲).



تصویر ۸. موقعیت کهن‌دژ در شهر مرو قابل مقایسه با دژ رشکان (Herrmann et al. 1993).



تصویر ۹. موقعیت کهن دژ در شهر افراسیاب قابل مقایسه با دژ رشکان (Gangler et al. 2004).

برآیند

ساختار شهری متأثر از شهرهای پیش از اسلام شامل سه بخش کهن دژ، شارستان و ربض بوده است. مهم‌ترین این بخش‌ها کهن دژ یا ارگ بود که عبارت بود از قلعه‌هایی که در وسط یا گوشه شهر قرار داشته و معمولاً از یک سو به بارو شهر پیوسته بود تا همواره برای دفاع و مقابله با تهاجمات دشمن آماده باشد، از جمله کهن دژهای معروف می‌توان کهن دژ رشکان در ری را نام برد. دژ رشکان نیز همان‌گونه

۲۶۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

که مورد اشاره بود از یک‌سو به بارو و حصار شهر پیوسته است که جنبه تدافعی و امنیتی آن را بیان می‌کند. دژ رشکان به‌عنوان کهن‌دژ ری مقرر سیاسی و حکومتی شهر را تشکیل داده است. دژ رشکان با ساختار شکلی تقریباً مثلثی شکل در بالاترین منطقه شهر، به‌عنوان کهن‌دژ و مرکز حکومت ری سلجوقی از نظر پلان قابل مقایسه با کهن‌دژ نیشابور، کهن‌دژ ارگ بم است. در خارج از ایران نیز می‌توان پلان دژ رشکان را در بناهای شهر مرو و شهر افراسیاب می‌توان مشاهده کرد. به‌طورکلی اکثر شهرهای مهم در گذشته دارای حصاری بودند که آنها را در مقابل خطرات احتمالی محافظت نمود. توصیف و توضیح تعداد زیادی از این حصارها در متون تاریخی آمده، ولی متأسفانه به جهت ویرانی ناشی از گسترش و توسعه شهرهای امروزی تنها اندکی از آنها باقی مانده است. در ری نیز این اتفاق افتاده است.

با توجه به کاوش‌های صورت گرفته در دژ رشکان و همچنین مقایسه پلان و محل قرارگیری کهن‌دژ مشخص گردید که این کهن‌دژ مربوط به دوران تاریخی به‌ویژه ساسانی بوده و در ادامه در دوران سلجوقی رونق یافته و با حمله مغولان خالی از سکنه گردیده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

افروند، غدیر و خسرو پوربخشنده، ۱۳۸۱، گزارش پژوهشی بررسی و شناسایی آثار باستانی و تاریخی - فرهنگی حوزه فرمانداری ری، چهار جلد، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران (منتشر نشده).

افروند، غدیر، ۱۳۸۵، گزارش فصل اول کاوش در محوطه دژ رشکان، در گزارش عملکرد پژوهشکده باستان‌شناسی سال ۱۳۸۵، به کوشش حسن فاضلی نشلی، انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

حموی، یاقوت، ۱۳۸۳، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، تهران.

قزوینی رازی، عبدالجلیل، ۱۳۵۸، نقض (بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)، به تعلیق چاپ میرجلال‌الدین محدث، انجمن آثار ملی ایران.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۷۸، بررسی‌های باستان‌شناسی قمرو، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

کریمان، حسین، ۱۳۵۴، ری باستان، جلد اول و دوم، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران.

کریمان، حسین، ۱۳۵۶، برخی از آثار بازمانده از ری قدیم، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران.

دژ رشکان؛ کهن دژ شهر باستانی ری ♦ ۲۶۱

میرفتاح، علی اصغر، یحیی کوثری و هوشنگ خزائی، ۱۳۶۲، گزارش گمانه‌زنی در قلعه دژ رشکان، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران (منتشر نشده).

واندنبرگ، لوئی، ۱۳۷۹، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

یوسفی فر، شهرام، محمدی، سید محمدحسین، ۱۳۸۸، تأثیر مناسبات اجتماعی در شکل‌بندی کالبدی شهر ایرانی - اسلامی بر اساس رویکرد نمونه‌وار به شهرری در عصر سلجوقی، مجله مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱: ۱۴۱-۱۶۸.

ب) غیرفارسی

Yāqūt b. 'Abd Allah al-Ḥamawī, *Mu'ğam al-buldān*, French transl. by Barbier de Meynard C. 1861, *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse et des contrées adjacentes* (extracts of *Mu'ğam al-buldān* completed with the help of Arabic and Persian documents), Paris 1861.

Gangler, A. Gaube, H. Petruccioli, H. 2004. Bukhara: The Eastern Dome of Islam, Stuttgart.

Herrmann, G. Masson, V.M. and Kurbansakhatov, K. 1993, "The International Merv Project, Preliminary Report on the First Season (1992)", *Iran* 31: 39-62.

Rante, R. 2007, "The Topography of Rayy during the early Islamic period", *Lran* 45: 161-80..

Schmidt, E.F. 1934. 'The Persian Expedition', in *University Museum Bulletin*, vol. 5, n. 2, p. 40.

Schmidt, E.F. 1935. 'Excavation at Rayy', in *Ars Islamica* II, part. I, pp. 139-141.

Schmidt, E.F. 1936. 'The Excavation on the Citadel Hill', in *University Museum Bulletin* 1-2, pp. 79-87, 133 135.

تقدیم به دکتر محمدرحیم صراف و نیز بشکرد

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد

سمیه پودات

کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، سرپرست موزه خلیج فارس بندرعباس

چکیده

این مقاله به مطالعه و گونه‌شناسی فن‌های تزئین سفال‌های محوطه‌های اشکانی دهستان سردشت از بخش مرکزی شهرستان بشکرد/بشاگرد در شرق هرمزگان و در همسایگی استان‌های سیستان و بلوچستان و کرمان می‌پردازد که در نتیجه بررسی‌های باستان‌شناختی اسفند ۱۳۹۴ و فروردین ۱۳۹۵ با کسب مجوز از پژوهشگاه میراث فرهنگی توسط نگارنده شناسایی شده‌اند. این مقاله سعی در معرفی سفال اشکانی منطقه بشکرد به‌عنوان یکی از بخش‌های مهم حوزه فرهنگی جنوب شرق کشور در دوران تاریخی دارد از طریق طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و مقایسه سفال‌های این دوره با داده‌های بخش‌های دیگر این حوزه فرهنگی بر اساس تزئینات روی قطعات به‌دست‌آمده است.

در نتیجه بررسی، از مجموع بیش از ۱۲۰ اثر شناسایی‌شده در سردشت بشکرد، تعداد نسبتاً زیاد آثار شناسایی‌شده ۷۵- اثر شامل محوطه و گورستان، متعلق به دوران اشکانی هستند. بر سطح همه این محوطه‌ها و قبرستان‌ها قطعات سفال شاخص این دوره مشاهده و نمونه‌برداری شد. بر روی برخی گورستان‌ها - که البته اغلب آن‌ها مورد کاوش غیرمجاز قرار گرفته بودند - تعداد زیاد و تنوع گسترده سفال این دوره بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه بود؛ تعداد زیاد محوطه‌ها در این دوران و چنین حجمی از داده‌ها، بیانگر اهمیت و شکوفایی منطقه در این دوران بوده است که منجر به شکل‌گیری استقرارهای بیشتر نسبت به دوران قبل و بعدازآن، گسترش ارتباطات با مناطق هم‌جوار و شاید در برخی نقاط منطقه حتی منتج به تولید بومی سفال شده است. مهم‌ترین گونه‌های سفالی محوطه‌ها و گورستان‌های اشکانی دهستان سردشت - نمرد، لوندو، قرمز هندی، نارنجی منقوش یکرنگ و دورنگ، تزئینات کنده و برجسته، لعاب‌دار و ... در این نوشتار معرفی خواهند شد.

واژه‌های کلیدی: بشکرد، سردشت، بررسی سطحی، دوران اشکانی، گونه‌شناسی سفال، فن‌های تزئین

پیشگفتار

این پژوهش بر روی سفال‌های تاریخی حاصل از بررسی‌های باستان‌شناختی دهستان سردشت بخش مرکزی شهرستان بشکرد، صورت گرفته و نتایج آن برای نخستین بار است که منتشر می‌گردد.

اهداف و گستره پژوهش: شهرستان‌های هم‌جوار شهرستان بشکرد یعنی میناب و رودان در غرب و شمال غربی آن و جاسک در جنوب آن از توابع استان هرمزگان، جیرفت در شمال آن از توابع استان کرمان، چابهار و نیک‌شهر و ایرانشهر در شرق و جنوب شرقی آن از توابع استان سیستان و بلوچستان مورد بررسی‌های باستان‌شناختی قرار گرفته‌اند و یافته‌های فرهنگی آنها همچون سفال اشکانی کم‌وبیش معرفی شده‌اند. بررسی‌های باستان‌شناختی بشکرد برای تکمیل این زنجیره ضرورت داشت تا بخش‌های مبهم و تاریک این حوزه فرهنگی از رهاورد داده‌های حاصل از بررسی روشن شود. بدین منظور و برای نیل به اطلاعاتی که جامع ویژگی‌های فرهنگی ادوار تاریخی منطقه باشد، دهستان سردشت به دلیل اینکه در مرکز این شهرستان قرار دارد، انتخاب شد. همچنین برای مقایسه‌های درون شهرستان و تکمیل اطلاعات در مورد سفال اشکانی، بخش‌هایی از شمال، شمال شرقی و شرق دهستان سردشت (از توابع دهستان گوهران، دهستان گافر و دهستان پارمون) و بخش‌هایی از جنوب غربی آن در بالادست سد جگین (از توابع دهستان جگدان) هم مورد شناسایی و مطالعه قرار گرفتند و به این پژوهش افزوده شده‌اند.

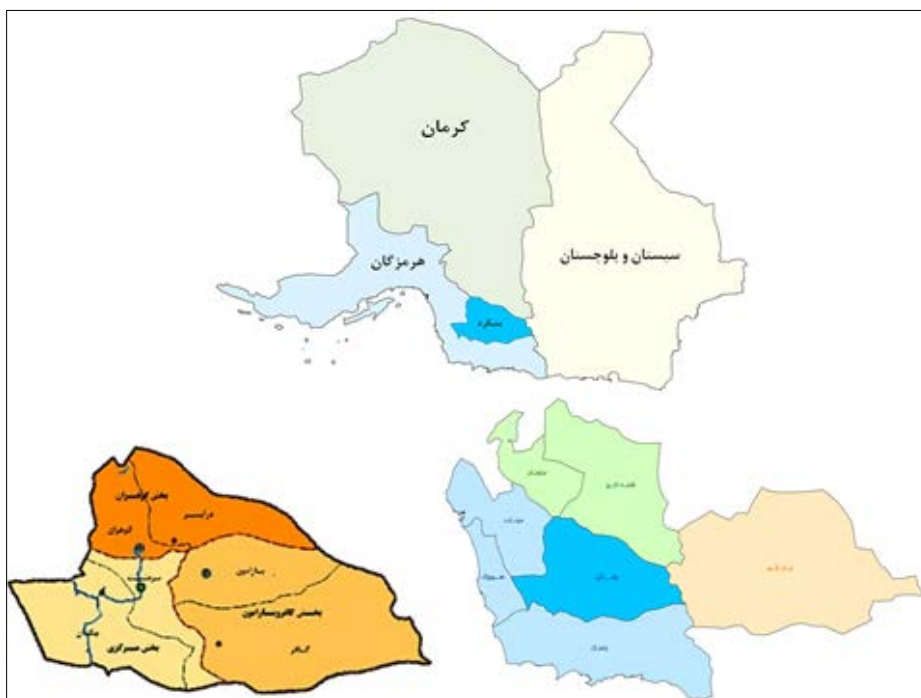
دهستان سردشت به دو بخش مرکزی و بخش جگدان تقسیم شده است و مرکز آن شهر سردشت، بین $۲۶^{\circ}۰۵'$ تا $۲۶^{\circ}۳۵'$ عرض جغرافیایی قرار گرفته است. این دهستان از شمال به دهستان گوهران، از شرق به دهستان‌های گافر و پارمون، از جنوب به شهرستان جاسک و از غرب به دهستان جگدان محدود است. دهستان سردشت با ۱۵۸۰ کیلومتر مربع مساحت $۱۸/۱$ درصد از وسعت شهرستان بشاگرد را در بر می‌گیرد. طبق سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰ ، این دهستان شامل ۱۶ آبادی (۱۲ آبادی دارای سکنه و ۴ آبادی متروکه) است (سالنامه آماری هرمزگان ۱۳۹۲ : ۲۴).

روش کار: نمونه‌برداری سفال‌ها به روش انتخابی صورت گرفت؛ بدین‌صورت که توجه لازم و تمرکز بر این بود که از همه گونه‌های سفالی پراکنده بر سطح محوطه حتماً چند قطعه جمع‌آوری شود تا مجموعه داده‌ها کامل باشد. اگر به روش تصادفی این کار انجام می‌شد، احتمال این‌که قطعه‌ای از یک دوره تاریخی و یا گونه‌ای از یک دوره از دیده پنهان مانده و به مجموعه راه نیابد، زیاد بود و این منجر به عدم شناخت کافی از استقرار/استقرارهای یک محوطه می‌شد. پس از جمع‌آوری، قطعات شسته، پشت‌نویسی، عکاسی و برای طراحی انتخاب می‌شدند. سپس نمونه‌های انتخاب‌شده برای طراحی و مطالعه دقیق‌تر، بر اساس ویژگی‌های شاخص سفال‌ها (فن ساخت و نقوش

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ♦ ۲۶۵

آنها)، گونه‌شناسی و طبقه‌بندی می‌شدند. سپس سعی شده که با داده‌های مناطق هم‌جوار در همین حوزه فرهنگی مقایسه شوند.

حجم داده‌ها: در این بررسی بیش از ۱۲۰ اثر شناسایی شد که ۷۵ اثر از آنها، مربوط به دوران تاریخی هستند. از میان ۲۵۰۸ قطعه سفال که از محوطه‌های دوران مختلف جمع‌آوری و مطالعه شد و البته اکثریت متعلق به دوره اشکانی هستند، ۱۸۶۰ قطعه تاریخی بر اساس ساختار و فن‌های تزئین به‌عنوان گونه‌های شاخص دوره برای مطالعه انتخاب شدند.



نقشه محدوده پژوهش؛ موقعیت دهستان سردشت در میان شهرستان بشکرد و موقعیت این شهرستان در میانه حوزه فرهنگی جنوب شرق.

آثار شناسایی شده از دوران تاریخی

گورستان‌ها

گورهای پشته سنگی با نام‌های محلی گور گرد و چل‌گزی که در زیر توده‌های سنگی، چاله‌هایی با ساختار منظم و مستطیلی و در ابعاد طویل و کشیده دارند، انبوه سفال‌های شاخص تاریخی بر سطح

آنها دیده می‌شود و تعلق آنها را به دوره اشکانی نشان می‌دهند، در سراسر منطقه دیده می‌شوند. تقریباً در همه گورستان‌های تاریخی کاوش‌های غیرمجاز صورت گرفته و در نتیجه آن، انبوه سفال‌های پراکنده بر سطح گورستان‌ها دیده می‌شود. در این موارد، ساختار درونی گور مشهود است: چاله‌های مستطیلی و چیدمان منظم لاشه‌سنگ‌های طبیعی به صورت خشکه‌چین و یا با ملات گل. در بعضی گورها، گوشه‌ها کاملاً زاویه‌دار ساخته شده و در بعضی، با مورب گذاشتن سنگ‌ها، گوشه‌ها پخ شده‌اند (تصویر ۱). ابعاد گورها با تعداد گورنهادها و اندازه جسد در ارتباط مستقیم بوده است و طویل و عریض بودن گورها برای تأمین فضای کافی جهت گذاردن گورنهادها لازم بوده است. قبور خرپشته‌ای تخریب شده، ساختار درونی آنها و شباهتشان به گورهای تیلوس در بحرین (Jensen 2003: fig 8.1) را نشان می‌دهند.



تصویر ۱ و ۲: نمونه‌هایی از دو گور سنگ‌پشته‌ای در گورستان‌های ۰۸۵ و ۰۱۶ و وضعیت سطح آنها؛ ۳: فضای درونی یکی از گورهای تاریخی گورستان ۰۸۵ پس از کاوش غیرمجاز؛ ۴: نحوه چیدمان سنگ‌ها و گرد کردن گوشه‌های ساختار گور.

محوطه‌ها

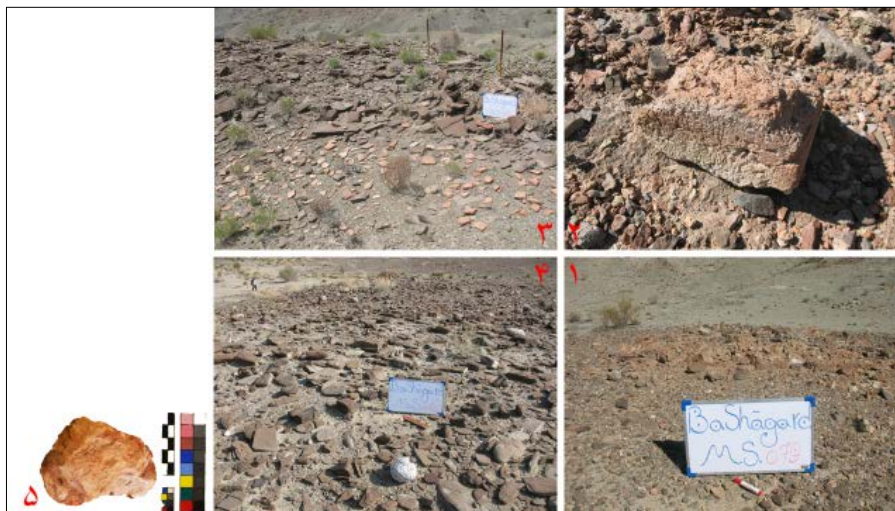
در مقایسه با تعداد گورستان‌ها، تعداد استقرارگاه‌ها اندک است؛ گویی به دلیل شرایط اقلیمی (بارش‌های سیل‌آسا و طغیان رودخانه‌ها، تغییر شدید دمای هوای فصول و نیاز به جابجایی برای رفتن به اماکن مساعدتر، ...) و وضعیت توپوگرافی منطقه (کوهستانی بودن و در نتیجه کمبود زمین هموار و ...)، شیوه زندگی نیمه کوچ‌نشینی با مساکن سبک موقت (کپر) که تا همین دهه‌های پیش همچنان برقرار بوده

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ♦ ۲۶۷

است، در تمامی دوران بر سبک زندگی مردم منطقه تأثیر داشته و تعیین‌کننده بوده است. در نتیجه، به دلیل همین سبک زندگی و عدم امکان استقرارهای دائمی - مگر در مواردی انگشت‌شمار در بخش‌هایی که دارای زمین مسطح گسترده است، سکونتگاه‌های چندان بزرگ و چند دوره‌ای کمتر می‌بینیم.

اما هر جا که وسعت زمین هموار اجازه داده، محوطه‌های نسبتاً وسیعی (در مقایسه با ابعاد کوچک دیگر محوطه‌ها) شکل گرفته‌اند و معمولاً روی / در کنار آنها شاهد استمرار استقرار تا عصر حاضر هستیم؛ همچون محوطه ۰۸۸ که تعدادی محوطه استقرار و گورستان از دوران تاریخی تا دوران اسلامی متأخر در نزدیکی آن شکل گرفته‌اند و روستاهای درنه، گشهر و اویتن در نزدیکی آن، اکنون متروک شده و در همان نزدیکی روستای جدید محمودآباد را شکل داده‌اند. بر سطح این محوطه علاوه بر آثار استقرار (پی دیوار)، چند قبر به شدت فرسوده شبیه قبور دوران اسلامی و آثاری از یک کارگاه کوچک محلی ساخت ابزارهای سنگی - که مقداری دورریز سنگی از آن محل جمع‌آوری شده است (تصویر ۲-۴) و قسمتی از سرباره کوره سفالگری هم دیده می‌شود (تصویر ۲-۵).

مشابه همین وضعیت در محوطه ۰۷۹ هم دیده می‌شود؛ در حوالی روستای بن ریز و بر دامنه نسبتاً هموار کوه پاریز شماری از محوطه‌ها و گورستان‌های متعلق به دوران تاریخی تا قرون متأخر اسلامی را می‌بینیم. بر سطح محوطه ۰۷۹ نیز تعدادی قبر کوچک فرسوده، ابزارهای غله و خرما، جوهون (محل خرمن‌کوبی غلات) و آثاری از احتمالاً دیواره یک کوره سفالگری مشاهده می‌شود (تصاویر ۲-۱ و ۲-۲).



تصویر ۲ (۱): احتمالاً بقایای یک کوره سفالگری بر محوطه ۰۷۹ و ۲: احتمالاً بخشی از دیواره کوره. ۳: میزان پراکندگی سفال بر یک قبرستان تاریخی (۰۱۶). ۴: نمایی از سطح محوطه ۰۸۸ که در این قسمت دورریزهای حاصل از ساخت ابزارهای سنگی جمع‌آوری شد و ۵) توده‌ای گل پخته احتمالاً سرباره کوره سفالگری از همان محوطه.

گونه‌شناسی سفال تاریخی منطقه

در این نوشتار به معرفی گونه‌های سفالی تاریخی یافت شده در دهستان سردشت صرفاً بر اساس ساختار و فن‌های تزئین پرداخته می‌شود. اشکال ظروف بر اساس فرم قطعات در نوشتاری دیگر بررسی خواهند شد.

تعداد گورستان‌های تاریخی و تنوع گونه‌های سفالی در منطقه چشمگیر است؛ ۱۴ گونه سفالی در ادامه معرفی خواهند شد: نمرد، لوندو، منقوش یکرنگ و دورنگ، قرمز هندی، نخودی/ نارنجی با نقوش اخراپی، نارنجی / قهوه‌ای با پوشش قرمز، سیاه و خاکستری، تگرگی، جلینگی، سفال با خمیره دورنگ نارنجی-خاکستری، لعاب‌دار، با تزئین کنده، با تزئین افزوده/ برجسته، با تزئین ترکیبی کنده-برجسته. نیز در پایان قطعات سفال‌های موسوم به «شبه پیش‌اتاریخی» که متعلق به دوران اسلامی هستند، ولی چون در برخی محوطه‌های تاریخی در میان مجموعه سفال‌های اشکانی دیده شده‌اند، معرفی می‌گردند.

سفال نمرد

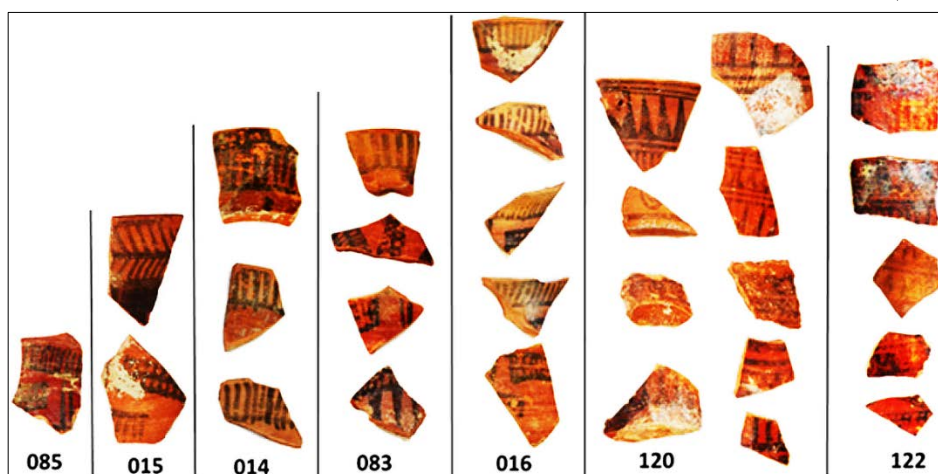
قطعات سفال نمرد منطقه چرخ‌ساز هستند، خمیره آنها به رنگ نارنجی و قرمز است و از شاموت پودر شن یا شن ریز در خمیره آنها استفاده شده، به خوبی ورز داده شده و در حرارت کافی پخته شده‌اند. به‌طورکلی خمیره این‌گونه سفال از استحکام و سلامت کافی برخوردار است و بافت و ساختار ظریف دارد. در برخی موارد بر سطح بیرونی ظرف که پوشش رقیقی از گِلِ قرمز رنگ داده شده است، آثار پرداخت و صیقل هم دیده می‌شود. این پوشش قرمز زمینه را برای اجرای نقوش آماده کرده است؛ نقوش هندسی با رنگ سیاه در سراسر سطح بیرونی ظروف اجرا شده‌اند: بلافاصله از زیر لبه بیرونی ظرف خطوط مورب، خطوط عمودی موازی و ردیف مثلث‌های ایستاده توپر شروع شده و با نقوش نردبانی و شانه‌ای (و در مواردی نقوش حیوانی مثل بزسانان) روی بدنه ادامه یافته است. اجرای نقوش تا نزدیکی کف ظرف به شکل ردیفی از مثلث‌های توپر ایستاده و یا ردیفی از دواپر حلزونی محصور بین دو خط افقی موازی همچنان دیده می‌شود.

در سراسر دهستان سردشت به‌خصوص در محوطه‌های شناسایی شده در دره‌های رودخانه‌های بُن ریز، پشتگر، سگن و سیت پیراو به ترتیب در شمال شرق، مرکز، شرق و جنوب دهستان دیده می‌شود؛ مثل محوطه ۱۲۰ در محدوده روستای ده‌وست، محوطه ۰۱۴ و ۰۱۵ در دره پشتگر، محوطه‌های ۰۸۳ و ۰۸۵ در دره رودخانه بن ریز و محوطه بزرگ ۱۲۲ در دره گش بُن‌دین (تصویر ۳).

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ♦ ۲۶۹

نمونه‌های سفال گونه نمرد از تُم مارون رودان (خسروزاده ۱۳۹۶: ۳۱۹)، از منطقه سبزواران کرمان (سیدسجادی ۱۳۷۰: ۳۹)، از لایه IA تپه یحیی (هرینک ۱۳۷۶: ۲۴۴) و چاه ننده نیکشهر سیستان و بلوچستان (مهرآفرین، علیزاده و شیرازی ۱۳۹۱: ۱۹) و در سواحل جنوبی خلیج فارس از اددور (خسروزاده ۱۳۹۶: ۲۱۱)، ملیحا (همان، ۲۲۴)، کوش (همان: ۲۳۴) و رأس مسندم (همان: ۲۵۸) گزارش شده است.

هرینک این گونه سفالی را تحت عنوان سفال نارنجی ظریف منقوش متعلق به سده اول تا سده چهارم میلادی می‌داند (هرینک ۱۳۷۶: ۲۴۴).



تصویر ۳. نمونه‌هایی از سفال نمرد در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

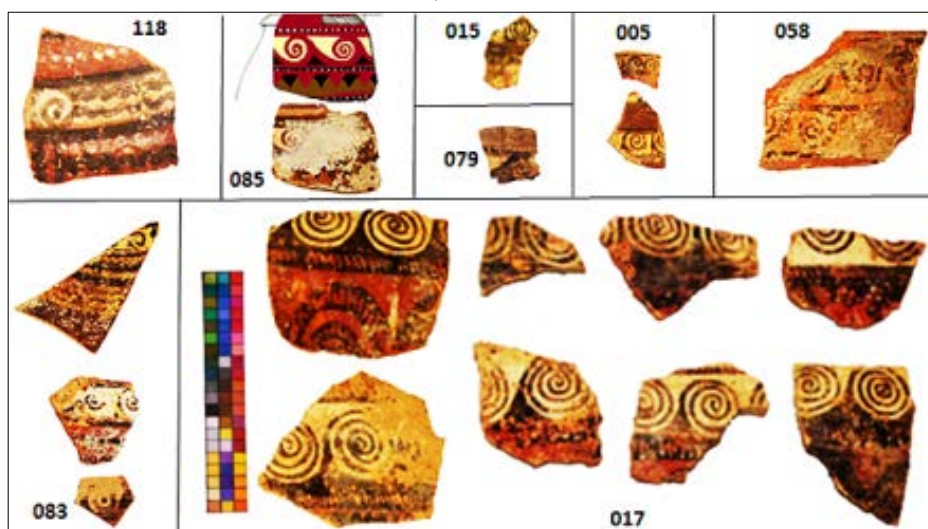
سفال لوندو

سفال گونه لوندو در منطقه بشکرد در اندازه‌های متفاوت (قطعات کوچک، متوسط، بزرگ و بسیار بزرگ) به صورت دورنگ و چندرنگ دیده می‌شود. در ساخت آن از خمیره نارنجی‌رنگ، با شاموت شن (به شکل پودر شن یا شن ریزودرشت) استفاده شده که به خوبی ورز داده شده و در حرارت کافی پخته شده‌اند. خمیره سفال مستحکم، با قوام و در سلامت کامل است. سطح بیرونی سفال با لایه‌ای غلیظ و یا رقیق از گل نخودی رنگ (عموماً در نیمه بالایی ظرف) و قرمز رنگ (عموماً در نیمه پایینی ظرف) پوشش داده شده است و به مثابه زمینه‌ای برای نقاشی سطح ظرف را آماده کرده‌اند: نقوش هندسی به شکل ردیف / ردیف‌هایی از خطوط مارپیچ و حلزونی پیچیده و مفصل و ردیف‌هایی از خطوط مواج موازی با یکدیگر با رنگ سیاه روی زمینه نخودی و قرمز ظرف ترسیم شده‌اند. به وفور در سراسر دهستان

۲۷۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

سردشت به‌خصوص بزرگ‌ترین محوطه‌های شناسایی‌شده در حاشیه رودخانه پشتگر (محوطه‌های ۰۱۵ و ۰۱۷)، حاشیه رودخانه سردشت (گورستان ۰۰۵) و حاشیه رودخانه بن ریز (گورستان‌های ۰۸۳ و ۰۸۵) یافت شده است (تصویر ۴).

همچنین سفال لوندو از دیگر محوطه‌های حوزه فرهنگی جنوب شرق گزارش شده است: از دامب کوه در بلوچستان ایران (هرینک ۱۳۷۶: ۲۳۷) و از مُغ پِرمی (نخل ابراهیمی) هم توسط آقای سرلک گزارش شده است. نیز در لایه II تپه یحیی (هرینک ۱۳۷۶: ۲۴۴)، سرآسیاب و سه تم رودبار کرمان و علیزایی پاکستان به‌دست آمده و گزارش شده است (مهرآفرین، علیزاده و شیرازی ۱۳۹۱: ۱۹). هرینک این سفال را متعلق به سده اول پیش از میلاد تا سده سوم میلادی می‌داند (هرینک ۱۳۷۶: ۲۷۰).



تصویر ۴. نمونه‌هایی از سفال لوندو در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

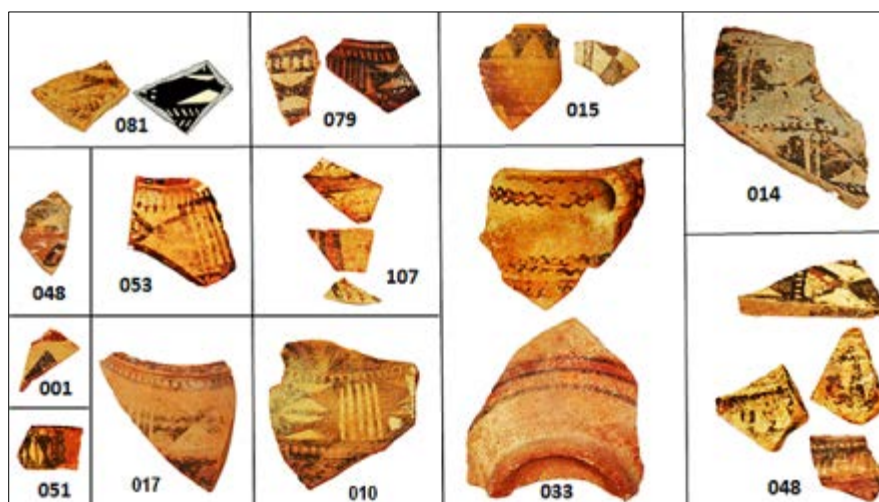
سفال منقوش یک‌رنگ و منقوش دورنگ

مانند گونه لوندو، بر روی سطح بیرونی قطعات این‌گونه سفال هم پوششی غلیظ / رقیق از گِلِ نخودی و قرمز رنگ اجرا شده است که همچون بوم نقاشی زمینه را برای ترسیم نقوش به رنگ سیاه آماده کرده است. اغلب نیمه بالایی بدنه ظرف - روی شانه و گردن - به رنگ نخودی رنگ‌آمیزی شده و بخش پایینی به رنگ قرمز. سپس نقش‌های هندسی به روی زمینه نخودی با دورنگ قرمز و سیاه به تصویر درآمده‌اند: ردیفی از خطوط عمودی کوتاه روی دهانه ظرف، عموماً بلافاصله از زیر لبه ظرف نواری افقی با هاشورهای عمودی کوتاه درون آن، مثلث‌های متقاطع توپُر (نقش پایونی) به رنگ سیاه یا سیاه و قرمز (تصویر ۵، قطعه‌ای از محوطه ۰۴۸)، دسته‌ای از خطوط عمودی موازی در

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ♦ ۲۷۱

فاصله بین مثلث‌ها. در این گروه از قطعات منقوش دورنگ، مواردی مشاهده می‌شود که در فاصله بین خطوط افقی موازی صاف یا موج با رنگ قرمز رنگ‌آمیزی شده است (تصویر ۵، قطعاتی از محوطه‌های ۱۰۷ و ۰۳۳). قطعات سفال این‌گونه نیز از بخش‌های مختلف دهستان سردشت به دست آمده‌اند: تپه سردشت، حاشیه رودخانه بن ریز (محوطه‌های ۰۷۹، ۰۸۱)، حاشیه رودخانه پشتگر (محوطه‌های ۰۱۴، ۰۱۵، ۰۱۷)، حاشیه رودخانه کش تخت (محوطه‌های ۰۴۸، ۰۵۱، ۰۵۳) و ... (تصویر ۵). همچنین از کهور لنگرچینی در میناب هم گزارش شده است (خسروزاده ۱۳۹۶: ۳۱۸).

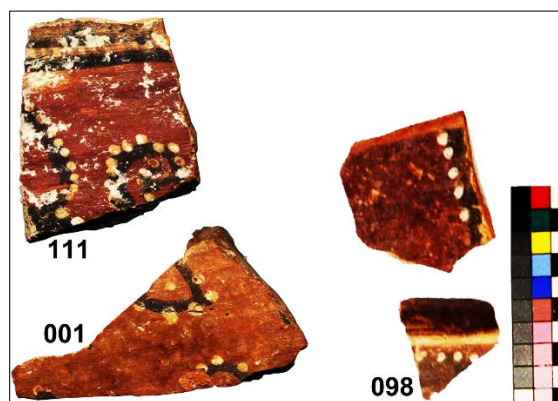
در این مجموعه، گروهی دیگر از ظروف منقوش را می‌توان جای داد که با دورنگ قرمز و نخودی پوشش داده شده و در واقع رنگ‌آمیزی شده‌اند و بر روی آنها نقوش مشابه ترسیم شده است: نوارهای افقی با هاشورهای عمودی کوتاه، مربع‌های ضربدر خورده که با دسته‌هایی از خطوط عمودی موازی از هم جدا شده‌اند. از این‌گونه مثلث‌های متقاطع توخالی و یا هاشور خورده (مربع‌های ضربدر خورده) در حاشیه رودخانه پشتگر و بن ریز یافت شده است (تصویر ۶). هرینک این سفال‌های منقوش را متعلق به سده سوم تا سده اول پیش از میلاد می‌داند (هرینک ۱۳۷۶: ۲۷۰). نوع دیگری از سفال‌های منقوش رنگارنگ به تعداد انگشت‌شمار و پراکنده در گستره پژوهش یافت شده‌اند که شاید بتوان آنها را هم در این‌گونه طبقه‌بندی کرد؛ این نوع، سفال با خمیره نارنجی و دارای پوشش گلی غلیظ قرمز/قهوه‌ای بر سطح بیرونی است. ویژگی‌های ساختار و بافت خمیره این چند قطعه به دست آمده، کاملاً با ویژگی سفال‌های اشکانی منطقه مطابقت دارد. قطعات یافت شده با دورنگ منقوش شده‌اند: نقوش هندسی و گیاهی به رنگ سیاه ترسیم شده و پس از آن به روی خطوط نمایشگر نقش مایه‌ها، نقاطی به رنگ نخودی اجرا شده است (تصویر ۷).



تصویر ۵. نمونه‌هایی از سفال منقوش دورنگ با مثلث‌های توپُر در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).



تصویر ۶. نمونه‌هایی از سفال منقوش یکرنگ و منقوش دورنگ با مثلث‌های توخالی یا فقط هاشور خورده در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).



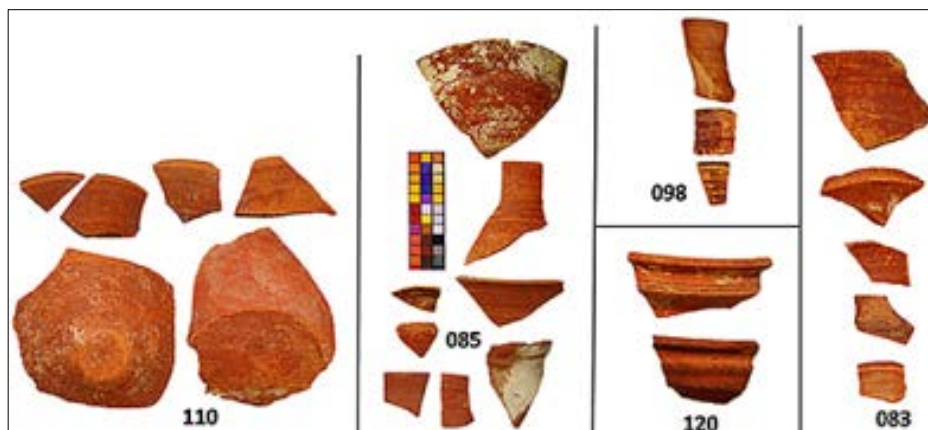
تصویر ۷. معدودی از سفال‌های قرمز / قهوه‌ای منقوش دورنگ خالدار در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

سفال قرمز هندی

قطعات طبقه‌بندی‌شده در این‌گونه سفالی، خمیره نارنجی یا قرمزرنگی دارند که در آنها از پودر شن به‌عنوان شاموت استفاده‌شده، به‌خوبی ورز داده‌شده و در حرارت کافی پخته‌شده است. در نتیجه، خمیره قوام و دوام خوبی دارد. قطعات همگی چرخ‌ساز هستند و ساختار ظریفی دارند. بر سطح بیرونی آنها پوشش غلیظی از گِل قرمزرنگ ایجادشده است. اغلب قطعات به‌دست آمده از این‌گونه، ساده هستند و تعدادی از آنها، تزئینات کنده و نوارهای برجسته بر خود دارند.

بیشتر در محوطه‌های شرق، جنوب و جنوب شرق دهستان سردشت (مثل محوطه‌های شماره ۱۲۰ در محدوده روستای ده‌وست و محوطه ۱۲۲ شامل محوطه تاریخی و قبرستان اسلامی متأخر در دره کش بُن‌دین)، یافت شده‌اند (تصویر ۸). در رمچاه قشم سفال‌های قرمز هندی مشابه یافته‌های بشکرد گزارش شده است (خسروزاده ۱۳۹۶: ۳۲۰).

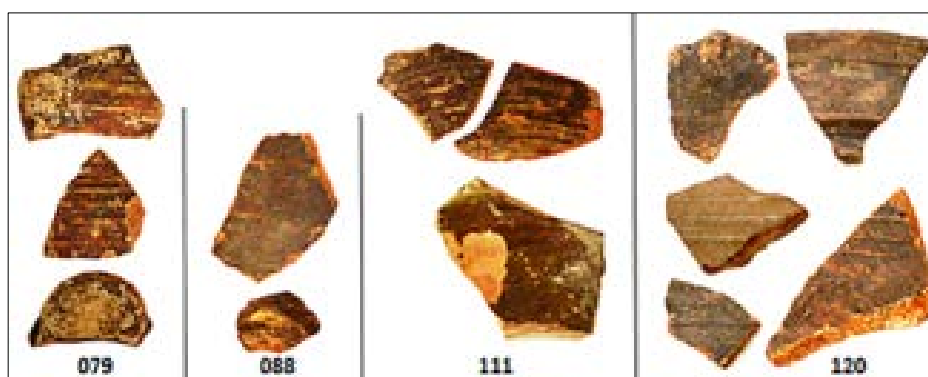
معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ♦ ۲۷۳



تصویر ۸. نمونه‌هایی از سفال‌های قرمز هندی ظریف و متوسط در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

سفال قهوه‌ای / نارنجی با پوشش سیاه

طی بررسی‌های باستان‌شناختی دهستان سردشت، در میان مجموعه‌های سفال اشکانی قطعاتی سفال با خمیره نارنجی و قهوه‌ای به دست آمده که سطح بیرونی آنها با دوغاب غلیظ سیاه‌رنگ پوشانده شده است. در خمیره آنها از پودر شن یا شن ریز به عنوان ماده چسباننده استفاده شده است، خمیره به خوبی ورز داده شده و در حرارت کافی پخته شده‌اند. سفال‌ها به‌طور کلی از استحکام و سلامت خوبی برخوردارند. این قطعات عموماً دارای تزئینات هندسی ساده با روش نوار برجسته یا شیارها و خطوط موج افقی ساده و موازی‌کننده هستند. این قطعات بیشتر در بخش شرقی و جنوبی دهستان پراکنده‌اند (تصویر ۹).

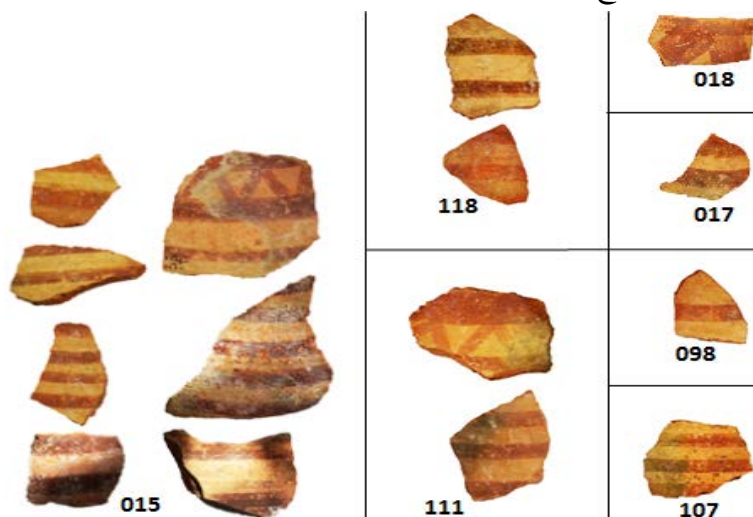


تصویر ۹. نمونه‌هایی از سفال با پوشش غلیظ سیاه در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

سفال نخودی/ نارنجی با نقوش اخرايي

در میان برخی مجموعه‌های سفال تاریخی، گونه‌ای سفال با نقوش هندسی ساده هم دیده می‌شود. این گونه سفال عموماً دست‌ساز و یا ساخته با چرخ‌کُند، با خمیره نه‌چندان باقوام و محکم، دارای شاموت شن (ریز، متوسط، درشت و گاه همراه با ماسه) است و پوششی رقیق از دوغاب نخودی / نارنجی بر سطح بیرونی آن انجام‌شده است و بر این زمینه روشن، نقوش ساده هندسی به اشکال نوارهای پهن و افقی موازی و در مواردی خطوط زیگزاگی بین این نوارهای افقی با رنگ اخرايي قرمز تا قهوه‌ای تیره نقاشی شده‌اند.

این گونه سفالی در مجموعه‌هایی دیده‌شده که سفال‌های شاخص دوران تاریخی دارند و هیچ سفالی از دوره‌های دیگر حضور ندارد؛ مثل محوطه‌های ۰۱۵، ۰۱۷ و ۰۱۸ در دره پشتگر (تصویر ۱۰). شواهدی از وجود کوره‌های سفالگری در منطقه - چنانکه پیش‌تر اشاره شد، کیفیت نه‌چندان مطلوب این گونه سفال‌ها در مقایسه با دیگر سفال‌های شاخص این دوره که معرفی شدند، وجود آثاری از پخت نامناسب برخی قطعات، ساخت با دست یا استفاده از چرخ‌کند، در دسترس بودن مواد به‌کاررفته در خمیره (خاک نارنجی و شن به‌عنوان شاموت) و تزئین (گل اخرا برای نقاشی)، آثار پخت نامناسب بر برخی قطعات که دلالت بر استفاده از کوره‌های نه‌چندان حرفه‌ای و یا عدم مهارت کافی در کنترل حرارت دارد، همگی این احتمال را پدید می‌آورد که شاید این گونه از تولیدات بومی منطقه بوده و در مقیاسی نه‌چندان وسیع تولید می‌شده است.



تصویر ۱۰. نمونه‌هایی از سفال منقوش با خطوط ساده اخرايي رنگ در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

سفال خاکستری و سیاه

قطعات سفال با خمیره سیاه و خاکستری در گستره‌ای از روشن تا تیره، کم‌وبیش در میان برخی مجموعه‌های تاریخی دیده می‌شود. قطعات اغلب ساده هستند و معدود قطعات تزئین دار، تزئینات ساده‌ای دارند؛ تزئینات روی آنها عموماً نقاشی به رنگ هندسی و یا نوارهای برجسته و افزوده است. نقش مایه‌های تاکنون به‌دست آمده از این دوره بر روی این‌گونه سفال، هندسی و در اشکال خطوط افقی موازی و خطوط زیگزاگی هستند. قطعات عموماً ساختاری ظریف و یا نسبتاً متوسط دارند (تصویر ۱۱). سفال سیاه و خاکستری از محوطه دفاری قشم هم گزارش شده است که در تصاویر آنها، به‌جز در رنگ سفال، شباهت چندانی با سفال‌های خاکستری اشکانی بشکرد به لحاظ کیفیت و ظرافت ساخت و اشکال ظروف دیده نمی‌شود (خسروزاده ۱۳۹۶: ۳۲۱).



تصویر ۱۱. نمونه‌هایی از سفال‌های خاکستری و سیاه در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

سفال جلینگی

تعداد اندکی سفال جلینگی/کلینکی از برخی محوطه‌های واقع در مرکز، جنوب و شرق دهستان به‌دست آمده است. در برخی قطعات بخش داخلی خمیره آنها به رنگ خاکستری و دو سطح درونی و بیرونی آنها به رنگ نارنجی دیده می‌شوند. بدین ترتیب خمیره نارنجی یا قهوه‌ای، خمیره خاکستری را در برگرفته است. در برخی دیگر از قطعات، خمیره آنها دقیقاً به دو نیم تقسیم شده: نیمه بیرونی کاملاً خاکستری و نیمه درونی کاملاً نارنجی یا قهوه‌ای و در برخی موارد برعکس. در عین حال که مرز بین

دورنگ خمیره کاملاً مشهود و واضح است، ولی به شیوه‌ای بسیار دقیق و نامحسوس ترکیب شده‌اند و روش کار و شیوه ترکیب مشخص نیست! در هر صورت، به نظر می‌رسد فرآیند ساخت خمیره دورنگ دشوارتر و نیازمند زمان بیشتری بوده و به همین دلیل، تعداد اندک آنها مدلول دشواری ساخت و یا شاید دشواری واردات آنها باشد. این قطعات در ابعاد بسیار کوچک به دست آمده‌اند و ساختاری ظریف دارند. عموماً ساده هستند و موارد تزئین دار، تزئینات هندسی ساده به شکل خراش‌های منظم (نمونه محوطه ۰۷۳) و یا نوارهای افزوده (نمونه محوطه ۰۴۰) بر سطح بیرونی خود دارند (تصویر ۱۲).



تصویر ۱۲. نمونه‌هایی از سفال تگرگی در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

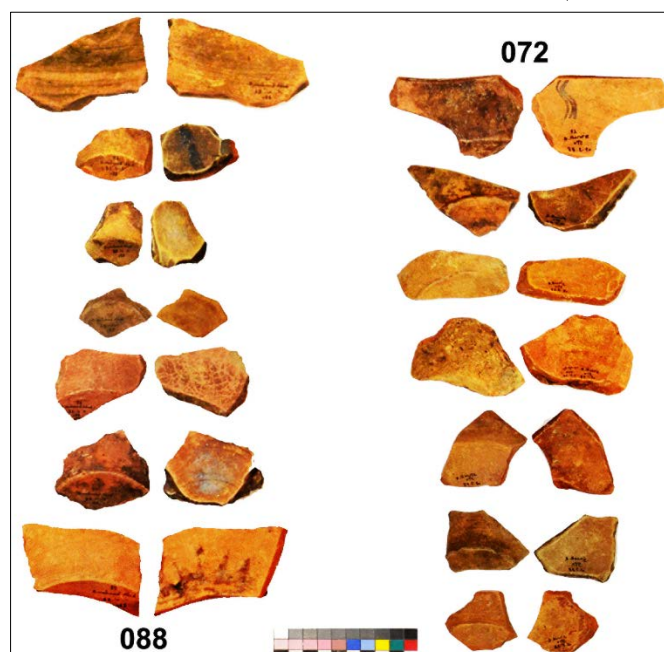
سفال آوایی

قطعات متعلق به این گونه سفالی به هنگام زمین خوردن، صدای ظریفی تولید می‌کنند و به همین دلیل سفال آوایی نامیده شده‌اند. قطعات سفال گونه موسوم به آوایی در این منطقه، به رنگ‌های نارنجی، قهوه‌ای و قرمز به دست آمده و بافت بسیار متراکم، یکنواخت و فشرده‌ای دارد، به طوری که به سختی از سنگ تشخیص داده می‌شوند. کف تخت و لبه گرد برگشته به بیرون در میان قطعات سفال آوایی این منطقه دیده می‌شود. همچنین سطوح درونی و بیرونی اغلب قطعات لکه‌های تیره خاکستری و سیاه دیده می‌شود. این لکه‌ها نیز از ویژگی‌های سفال آوایی هستند و یکی از راه‌های تمایز بین سفال آوایی و سفال جلینگی (هرینک ۱۳۷۶: ۲۱۰).

نوار افزوده برجسته (قطعه‌ای متعلق به بدنه ظرف از محوطه ۰۸۸) و نقاشی به رنگ قهوه‌ای سوخته مایل به سیاه (یک قطعه از کف یک ظرف از محوطه ۰۷۲) از جمله تزئیناتی بوده که بر روی معدود قطعات سفال آوایی منطقه دیده شده است (تصویر ۱۳). بر روی یک قطعه سفال آوایی از محوطه ۰۸۸

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ۲۷۷ ♦

به وضوح نقش شعله‌ای/ برگ سرخسی را می‌توان دید (تصویر ۱۳) که طبق نظر بزنوال تزئین موج شعله‌ای به وسیله شاخ و برگ گیاه سرخس ایجاد شده است که برای عبور بهتر جریان هوا در زمان پخت بین سفال‌ها قرار می‌گرفته است (هرینک ۱۳۷۶: ۲۱۰). ... مشخص شده که طی دو دوره هم‌نامشی و اشکانی، تزئین موج شعله‌ای بر اثر کربنیزه شدن و سوخته شدن برگ‌ها بر روی سفال‌ها به وجود آمده است؛ تزئینی که بسیار نادر و کم‌ولی شناخته شده است (همان، ۲۱۱). متأسفانه این سفال تاکنون از محوطه‌های جنوب و جنوب شرق کشور گزارش نشده است؛ شاید به دلیل دشواری در تشخیص کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و یا شاید اشتباهی به‌عنوان سفال جلینگی شناخته و معرفی شده باشند. این نوع سفال در تورنگ تپه و یاریم تپه به دست آمده‌اند (همان: ۲۱۰).

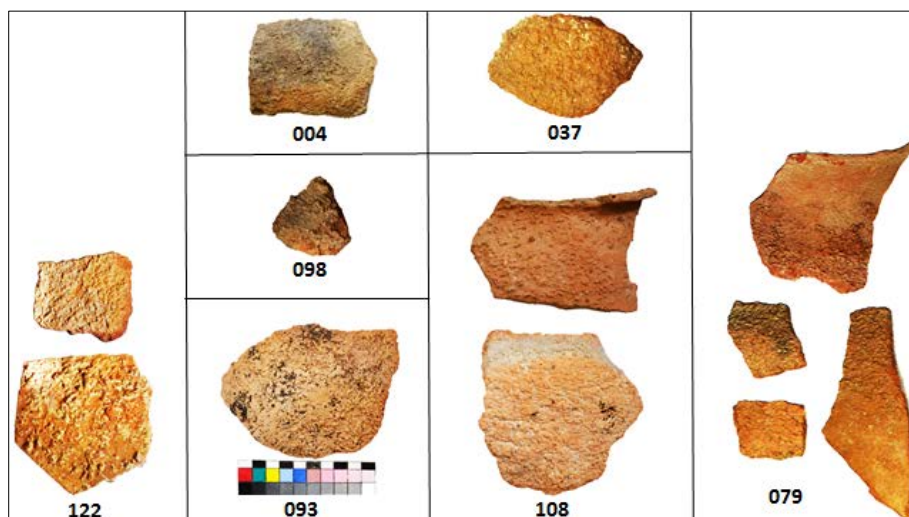


تصویر ۱۲. نمونه‌هایی از سفال آوایی در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

سفال تگرگی

خمیره این‌گونه سفال نخودی، نارنجی و قهوه‌ای‌رنگ است، در ساخت آن از شاموت شن و ماسه استفاده شده و اغلب قطعات در حرارت نسبتاً کافی پخته شده‌اند. به‌طور کلی سفال سالم و نسبتاً محکمی است. سفال پس از ساخت - درحالی‌که هنوز خمیره آن کاملاً خشک نشده است، بر روی سطحی از شن و ماسه و سنگریزه غلتانده شده است و بدین ترتیب، سطح آن پوشیده از شن و ماسه است.

این گونه سفال در دهستان سردشت، در محوطه‌های شمال (دره پشتگر)، شمال شرق (در محوطه‌های شناسایی‌شده در محدوده روستای بُن ریز مثل محوطه ۰۷۹) و جنوب (در بخش‌های شمالی سد جگین) به میزان اندک پراکنده است (تصویر ۱۴).

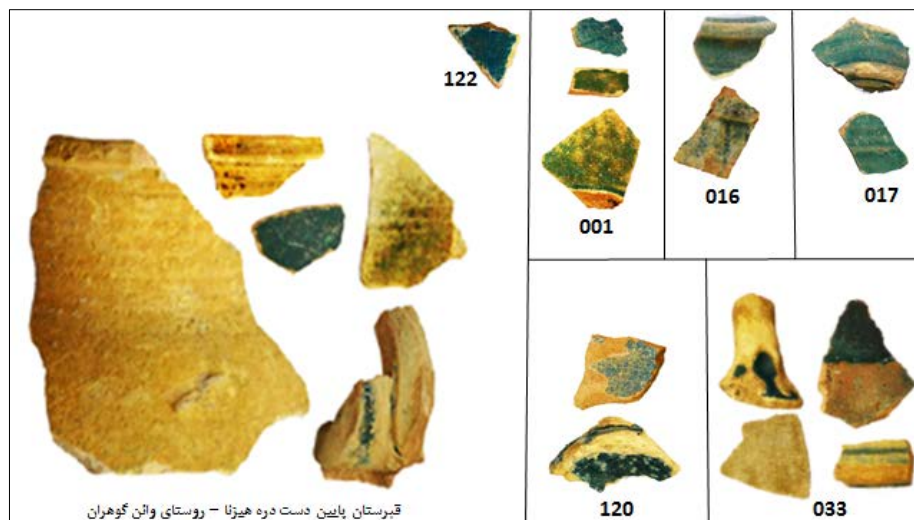


تصویر ۱۴. نمونه‌هایی از سفال نگرگی در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

سفال لعاب‌دار

در برخی محوطه‌های شناسایی‌شده در دهستان سردشت، قطعاتی با لعاب‌های سبز و آبی به میزان اندک دیده می‌شود. خمیره قطعات لعاب‌دار به رنگ نخودی و در اندک مواردی به رنگ نارنجی / قهوه‌ای روشن است که با شاموت پودر شن به خوبی ورز داده شده و در حرارت کافی پخته شده‌اند. ایجاد نقش کنده یا افزودن نوارهایی به شکل برجسته زیر لعاب، روی برخی قطعات به‌عنوان تزئین دیده می‌شود. لعاب‌ها عموماً مات و غلیظ هستند و فقط در میان قطعات با لعاب آبی‌رنگ، نمونه‌های براق دیده می‌شود. سفال‌های لعاب‌دار چرخ‌ساز هستند و به‌طور کلی ساختار محکمی دارند.

در قسمت‌های شمالی‌تر منطقه بشکرد در بخش گوهران، در پایین‌دست دره هیزنا در نزدیکی روستای وائن، قبرستان کوچکی از دوران تاریخی وجود دارد که انبوهی از سفال‌های ظریف، متوسط، خشن و درشت و البته مزین (با فن‌های متنوع) را بر سطح خود دارد. علاوه بر قطعاتی کوچک مزین به لعاب سبز و آبی، قطعاتی هم با لعاب طلایی‌رنگ از این قبرستان نمونه‌برداری شده است (تصویر ۱۵). سفال لعاب‌دار دوره اشکانی از محوطه دُفاری در قشم (خسروزاده ۱۳۹۶: ۳۲۲) هم گزارش شده است.

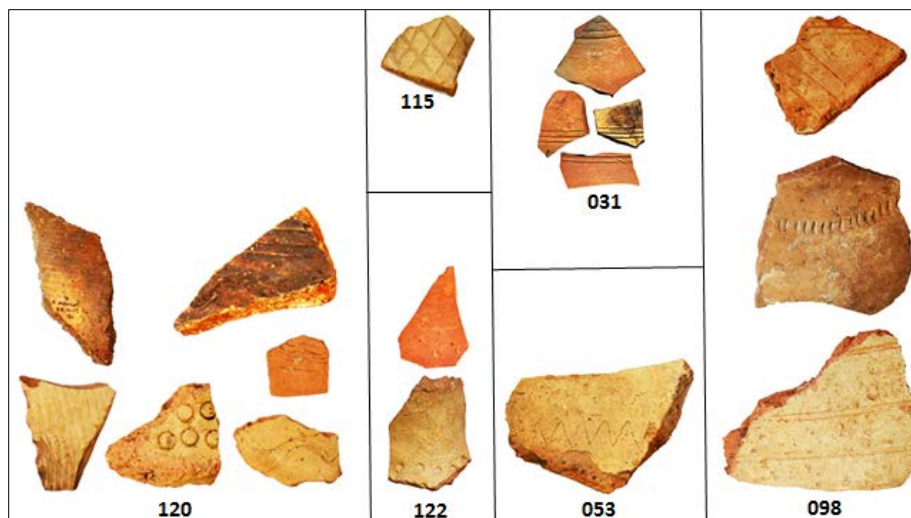


تصویر ۱۵. نمونه‌هایی از سفال لعاب‌دار در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (سمت راست) و قبرستانی تاریخی در محدوده روستای وائن دهستان گوهران (سمت چپ) (بدون مقیاس).

سفال با تزئین کنده

در خمیره این گونه سفال، از شن در اندازه‌های ریز و متوسط تا درشت و در مواردی شن و ماسه بسیار درشت به‌عنوان ماده چسباننده استفاده شده است. علی‌رغم درشتی و زمختی شاموت، خمیر خوب ورز داده شده و در حرارت کافی پخته شده و در نتیجه بافتی بسیار محکم و منسجم و باقوام و دوام دارد. با فن خراش، نقر، کاملاً کنده با شیء‌ای نوک‌تیز، کنده قالبی، نیشگونی، فشاری و یا ایجاد شیار بر سطح بیرونی ظرف و اغلب بخش بالایی - روی گردن و شانه ظرف تا برآمدگی میانی - آن، در تزئین ظروف سعی شده است. این روش تزئین عموماً بر روی سفال‌های نخودی، قهوه‌ای و نارنجی (خمیره نارنجی با پوشش نارنجی یا نخودی) دیده می‌شود. قطعات دارای این نوع تزئین، در اندازه‌های متفاوت (کوچک، متوسط، بزرگ) و با کیفیت تولید متفاوت از ظریف و متوسط تا خشن، درشت و بسیار درشت به‌دست آمده‌اند. این گونه سفال در سراسر دهستان سردشت پراکنده است و تقریباً از تمامی محوطه‌ها به‌دست آمده است (تصویر ۱۶).

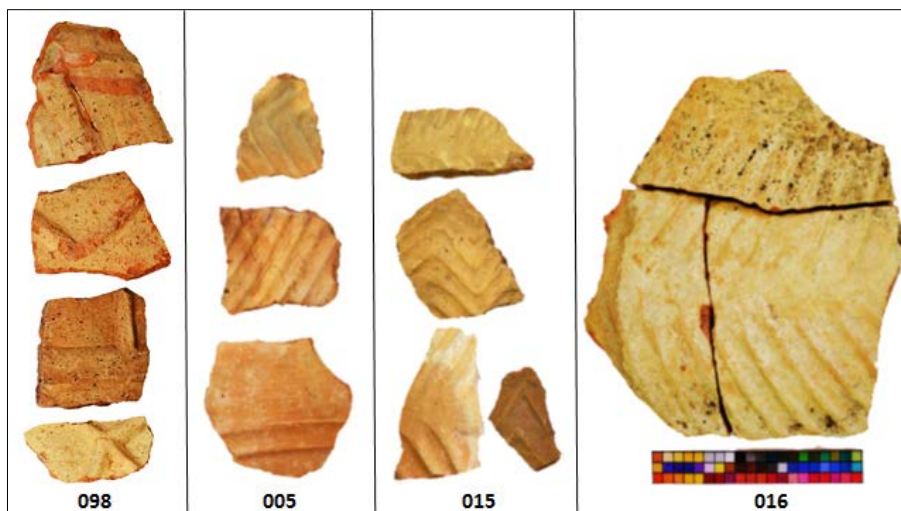
نمونه‌هایی مشابه «سفال قرمز/ قهوه‌ای شیاردار سیستان»، با شیارهای افقی موازی یکدیگر و یا همراه با خطوط موج از محوطه ۰۳۳ در قطعاتی با ساختار ظریف و ابعاد کوچک و از محوطه ۱۲۰ در ابعاد بزرگ و با ساختاری متوسط می‌توان دید (تصویر ۱۶).



تصویر ۱۶. نمونه‌هایی از سفال با شیوه‌های متنوع تزئینات کنده در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

سفال با تزئین افزوده / برجسته

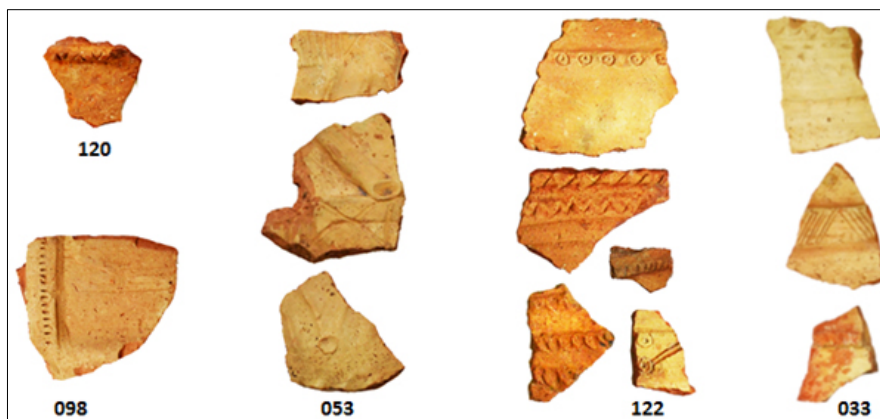
در سفال‌هایی با این گونه تزئین، خمیره سفال نخودی، نارنجی یا قهوه‌ای (در گستره‌ای از روشن تا تیره) است که در آن از شن ریز، درشت و یا همراه با ماسه‌بادی استفاده شده است. البته علی‌رغم وجود مواد چسباننده درشت، خمیره به خوبی ورز داده شده و به خوبی پخته شده است. سطح بیرونی برخی سفال‌های با خمیره نارنجی، با دوغاب غلیظ نخودی رنگ پوشانده شده است. قطعات به دست آمده دارای این تزئین عموماً متوسط، درشت و بسیار درشت هستند. این تزئین با ایجاد برجستگی از طریق افزودن نوارهای پهن یا فتیله‌های باریک روی سطح ظرف ایجاد شده است در اشکال ساده و رایج خطوط مواج / صاف موازی افقی، مورب و متقاطع. این روش تزئین عموماً بر روی سفال‌های نخودی، قهوه‌ای و نارنجی با پوشش نارنجی یا نخودی دیده می‌شود و در سراسر دهستان سردشت پراکنده‌اند و از بسیاری از محوطه‌ها به دست آمده‌اند (تصویر ۱۷).



تصویر ۱۷. نمونه‌هایی از سفال با تزئین افزوده برجسته در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد.

سفال با تزئین ترکیبی کنده-برجسته

مانند دو گونه نامبرده در بالا، بافت خمیره و ساختار این گونه سفال همان ویژگی‌های را دارد و ترکیبی از هردو نوع تزئین را بر قطعات طبقه‌بندی شده در این دسته، می‌توان دید: تزئین برجسته با نوارهای پهن یا فتیله‌های باریک روی بدنه ظرف افزوده شده و روی این برجستگی‌ها، تزئین کنده به روش کنده با شیء‌ای نوک‌تیز، فشاری، نیشگونی و قالبی ایجاد شده است. برجستگی‌ها به اشکال نوارهای عمودی، افقی و مورب و بعضی موارد متقاطع هستند. تزئینات کنده به شکل دوایر با نقطه‌ای در وسط، خطوط مورب موازی، خطوط ضربداری، فرورفتگی‌های ساده، خطوط موج افقی، ردیفی عمودی از نقاط ساده، دسته‌ای از خطوط عمودی موازی هستند. این روش تزئین بر قطعاتی در اندازه‌های متوسط و بزرگ و با ساختاری متوسط و خشن دیده می‌شود. خمیره سفال‌هایی که ترکیبی از هر دو شیوه تزئین را بر خود دارند، عموماً به رنگ نارنجی (در گستره‌ای از روشن تا پررنگ) است. سطح بیرونی برخی قطعات را دوغاب رقیق نارنجی یا رقیق/غلیظ نخودی پوشانده است. این گونه سفال در سراسر دهستان سردشت پراکنده است و در بسیاری از محوطه‌ها دیده شده است (تصویر ۱۸).



تصویر ۱۸. نمونه‌هایی از سفال با تزئین کننده روی نوارهای برجسته در محدوده دهستان سردشت، بخش مرکزی بشکرد (بدون مقیاس).

برآیند

وجود سرباره کوره سفالگری در محوطه ۰۸۸ (روستای محمودآباد) و نیز قطعه‌ای از احتمالاً دیواره کوره سفالگری بر سطح محوطه ۰۷۹ (روستای بن ریز)¹، وجود مقادیری سفال دست‌ساز با ویژگی‌های نه‌چندان رایج (مقادیر سفال دست‌ساز در دوران اسلامی از قرون نخستین تا متأخر رو به افزایش می‌رود)، در دسترس بودن مواد اولیه در کوه‌های منطقه (انواع کانی‌ها در جنس‌ها و رنگ‌های مختلف) و فراوانی سفال در این دوره می‌تواند دلالت بر بومی بودن فن و هنر سفالگری در منطقه داشته باشد تا با توجه به افزایش تعداد و گسترش وسعت محوطه‌ها، پاسخگوی نیازهای بومی در منطقه باشد.

آن‌طور که از قطعات پراکنده اطراف گورها برمی‌آید، بیشترین گورنهادهای تاریخی شامل ظروف نارنجی‌رنگ بوده که دارای خمیره مستحکم هستند که با شن (به اشکال مختلف پودر شن، شن ریز تا درشت، همراه با ماسه‌بادی) به‌عنوان شاموت به‌خوبی ورز داده‌شده و اغلب در حرارت کافی پخته‌شده‌اند. به‌طورکلی، خمیره سفال‌ها از سلامت و استحکام و دوام خوبی برخوردار است. اشکال متفاوت و فن‌های تزئینی متنوعی در میان قطعات دیده می‌شود: گونه‌های نمرد، لوندو، قرمز هندی، سیاه و خاکستری، با خمیره دورنگ خاکستری-نارنجی/قهوه‌ای، منقوش دورنگ یا تک‌رنگ، لعاب‌دار سبز و آبی، قرمز با پوشش سیاه، نخودی/نارنجی منقوش اخراپی،

۱. شواهدی از وجود کوره‌های سفالگری با سرباره‌ها و توده‌های گل پخته با قوام و استحکام خوب که مشخصه سفال‌های تاریخی منطقه هستند، از بخش گوهران در روستای واثن نیز - در نیمه دهه هشتاد شمسی و پیش از ساخت دبستان روستا - توسط نگارنده دیده شد.

معرفی سفال اشکانی دهستان سردشت بشکرد ۲۸۳ ♦

جلینگی، تگرگی، نقش کنده، افزوده و برجسته و ترکیبی از کنده-برجسته. قطعات ساده و بدون تزئین اندک هستند. قطعات عموماً مزین با فن‌های نقاشی به رنگ‌های سیاه، قرمز، اخراپی قرمز تا قهوه‌ای، نقش کنده (خراش، نقر، قالبی، فشاری، نیشگونی، شیار...) و یا نوارهای برجسته و افزوده، یا ترکیبی از نقوش کنده بر روی نوارهای افزوده برجسته هستند.

برای تاریخ‌گذاری نسبی سفال‌ها (و تاریخ‌گذاری نسبی محوطه‌های اشکانی) تا هنگامی که تاریخ‌گذاری مطلق از گونه‌های سفالی منطقه در دست نیست، می‌توان به تاریخ‌گذاری هرینک - چنانکه به چند مورد در نوشتار اشاره شد - تکیه کرد؛ بنا بر تقسیم‌بندی زمانی هرینک برای سفال‌های دوران اشکانی و با نظر به داده‌های سفالی مربوط به این دوره که در این نوشتار معرفی شدند، می‌توان اذعان داشت که در منطقه بشکرد در سراسر دوران اشکانی استقرارها با نمود پرنگی حضور داشته‌اند. چنانکه به دلیل گستردگی قلمرو فرمانروایی اشکانی، شاهد تنوع قومی و نیز به دلیل وجود قوانین مربوط به آزادی و حقوق بشر مثال‌زدنی در این دوره، شاهد تنوع دینی و زبانی چشمگیری هستیم، تنوع زیاد گونه‌های سفالی و فن‌های تزئین در دوره بلندمدت اشکانی با وجود حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در نقاط مختلف فرمانروایی آنها چندان عجیب نیست؛ در بشکرد - چنانکه در این نوشتار ملاحظه نمودید - این تنوع به طرز چشمگیری خودنمایی می‌کند و این می‌تواند نشان از فعالیت چشمگیر منطقه در فناوری سفال، ارتباط با مناطق هم‌جوار در مکران و کرمان و با نواحی جنوبی خلیج فارس (بحرین، امارات و عمان) از طریق سواحل مکران (جاسک، چابهار و نیکشهر) و نیز با بلوچستان پاکستان از راه بلوچستان بزرگ (بلوچستان ایران) باشد.

سپاسگزاری

در بررسی‌های باستان‌شناختی اخیر دهستان سردشت بخش مرکزی بشکرد و در مأموریت‌های متعددی که طی دهه اخیر به منطقه داشته‌ام، بسیاری از اهالی و به‌خصوص رؤسا و اعضای شورای اسلامی و دهیاران روستاها صمیمانه مرا همراهی نمودند. این نوشتار اجمالی برای نگارنده، همه آن خاطرات خوشایند از گرمی، سادگی، درک و فهم فرهنگی عمیق مردم منطقه را یادآور شد و فرصتی فراهم آورد تا بدین روش، سپاس خود از همه آن بزرگواران را بیان دارم. برای همه آنها تندرستی و سربلندی آرزومندم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

خسروزاده، علیرضا، ۱۳۹۶، باستان‌شناسی خلیج فارس در دوره اشکانی و ساسانی، تهران: سمت.

۲۸۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

سالنامه آماری استان هرمزگان، ۱۳۹۲، اداره کل دفتر آمار و اطلاعات و GIS، بندرعباس: معاونت برنامه‌ریزی و اشتغال استانداری هرمزگان.

سیدسجادی، سیدمنصور، ۱۳۷۰، معرفی دو گونه سفال جدید از منطقه کرمان، باستان‌شناسی و تاریخ. سال ۵، ش ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی: ۵۱-۳۸.

مهرآفرین، رضا، فاطمه علیزاده و روح‌الله شیرازی، ۱۳۹۱، سفال مکران در دوره اشکانی و همگونی‌های آن با مناطق هم‌جوار. نامه باستان‌شناسی. ش ۳ دوره ۲: ۲۴-۷.

هرینک، ارنی ۱۳۷۶، سفال ایران در دوره اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، تهران: انتشارات پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور.

ب) غیرفارسی

Jensen, s.t. 2003. "Tylos burials from three different sites on Bahrain", Arabian archaeology and epigraphy 14: 127-163

پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان

فرشاد میری*، یونس یوسف‌وند**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، بابلسر

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

طی بررسی‌های صورت گرفته در شهرستان «رومشگان» آثار و استقرارهای متعددی از دوره اشکانی شناسایی شده است. یکی از این استقرارها، پناهگاه «مردایا» واقع در ارتفاعات مرکزی کوه «بَرَفَتاو» در شمال این شهرستان است. این پناهگاه دارای بستری صخره‌ای با وسعت ۱۲۰ مترمربع است که فقط بخش اندکی از ضلع شرقی آن حاوی بقایای باستان‌شناختی است. مواد فرهنگی این پناهگاه شامل حجم زیادی قطعات سفالی و سه سازه دستکند است که در این نوشتار به تحلیل دلایل ایجاد و کاربرد آنها پرداخته می‌شود. از مطالعه نمونه سفال‌های پراکنده در سطح و دهانه پناهگاه مشخص شد که اکثر این سفال‌ها از نوع سفال‌های شناخته‌شده اشکانی در محوطه‌های غرب و جنوب غرب ایران است و با سفال‌های به‌دست آمده در محوطه‌هایی چون بیستون، قلعه یزدگرد، سنگ‌شیر، شوش و... قابل مقایسه هستند. با توجه به شواهد موجود می‌توان پناهگاه مردایا را استقرارگاهی موقت از دوره اشکانی دانست که سازه‌های دستکند آن فضاهایی جهت ذخیره‌سازی و تأمین آب مورد نیاز ساکنان پناهگاه بوده‌اند که ساکنان آن بنا به ضرورت اقدام به حفر آنها در بستر پناهگاه کرده‌اند. مطالعه و معرفی داده‌های فرهنگی این پناهگاه (سفال، حوض‌های آب) می‌تواند دانش ما را از سفال اشکانی و چگونگی سیستم ذخیره آب در مناطق کوهستانی طی این دوره افزایش دهد. لذا با توجه به این مهم، در این نوشتار به معرفی این استقرار (به‌عنوان یک نویافته از دوره اشکانی) و داده‌های به‌دست آمده از آن می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: دوره اشکانی، شهرستان رومشگان، پناهگاه مردایا، سفال اشکانی، حوض آب.

پیشگفتار

به‌رغم کمبود اطلاعات تاریخی و باستان‌شناسی مرتبط با دوران اشکانی در منطقه رومشگان، فراوانی نسبی استقرارهای این دوران نشان از اهمیت این منطقه در دوره اشکانی دارد. اطلاعات ما از دوره

اشکانی این منطقه، به حفاری نصرت‌الله معتمدی در قلعه‌گهزاد ویزنهار (معتمدی ۱۳۷۱)، گزارش احمد پرویز در قالب تهیه پرونده‌های ثبتی (پرویز ۱۳۸۵) و بررسی فرشاد میری در راستای پایان‌نامه کارشناسی ارشد محدود است (میری ۱۳۹۳). لازم به ذکر است که این فعالیت‌ها بیشتر محدود به دشت رومشگان بوده است و سایر مناطق این شهرستان از جمله حواشی رودخانه سیمره، منطقه بُنهر و ... را در برنمی‌گیرد. در این بررسی‌ها آثار متعددی از دوره‌های مختلف شناسایی شد که از این میان محوطه‌های دوره اشکانی (۲۴ محوطه)، از نظر پراکندگی، تعداد و غنای مواد فرهنگی سطحی نسبت به دوره ماقبل، قابل توجه بودند. این محوطه‌ها از نظر کارکرد، عموماً روستاهای کوچکی محسوب می‌شوند که تقریباً در همه قسمت‌های بررسی شده از جمله دشت، دامنه کوه‌ها و تپه‌ها و حاشیه رودخانه و چشمه‌ها پراکنده هستند. یکی از محوطه‌های شناسایی شده طی این فعالیت‌ها، پناهگاه مردایا واقع در ارتفاعات کوه برفتاو در شمال شهرستان رومشگان است. پناهگاه مردایا در قسمتی از کوه برفتاو قرار دارد که مسلط بر بیشتر نقاط دشت رومشگان است به گونه‌ای که شاخص‌ترین عارضه طبیعی موجود در این کوه به شمار می‌رود. از این رو در باورهای عامیانه اهالی منطقه جایگاه ویژه‌ای داشته و نام نهادن مردایا بر این مکان دلالت بر بزرگی و اهمیت آن دارد. پراکندگی سفال‌های اشکانی بر سطح این محوطه، انتساب آن را به دوره اشکانی نشان می‌دهد؛ اما فقدان مطالعات باستان‌شناسی در منطقه و صعب‌العبور بودن موقعیت پناهگاه باعث ناشناخته ماندن آن شده است. علاوه بر داده‌های سفالی پراکنده در سطح این پناهگاه، وجود سه سازه دستکند در بستر صخره‌ای آن باعث اهمیت آن در نزد مردم محلی و روستاهای نزدیک به آن گردیده است. آنچه به‌طور ویژه در مورد این پناهگاه ناشناخته باقی مانده است بحث کاربری و اهداف ایجاد این سازه‌های دستکند در این موقعیت از کوه برفتاو است. لذا در این نوشتار، ضمن بررسی کلی استقرارهای اشکانی منطقه، به معرفی پناهگاه مردایا و کم‌وکیف مواد فرهنگی آن به‌منظور دستیابی به درکی نسبی از کاربری و دلایل ایجاد سازه‌های دستکند آن می‌پردازیم.

محوطه‌های اشکانی رومشگان

همان‌طور که در سطور بالا گفته شد طی فعالیت‌های جستجوگر یخته‌ای که در سالیان اخیر در منطقه رومشگان صورت گرفته، آثار و استقرارهایی از دوره اشکانی شناسایی شده است. این استقرارها به گروه‌هایی شامل بنا، تپه، محوطه، قبرستان و پناهگاه تقسیم می‌شوند.

بناها: تنها بنای ساختمانی متعلق به دوره اشکانی در رومشگان قلعه گهزاد ویزنهار است. این بنا بر بلندترین نقطه کوه ویزنهار ساخته شده و دید منظری بسیار مناسبی نسبت به مناطق اطراف از جمله جلگه

پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۲۸۷

سیمره و منطقه طرحان دارد. این بنا با استفاده از مصالح بوم‌آورد مانند سنگ‌های لاشه و ملات گچ ساخته شده است. نقشه آن مرکب از دو چارتاکی به هم پیوسته، دالان تاقدار باریک و طویل، حیاط مرکزی و تعدادی اتاق است. معتمدی حفار محوطه، قلعه کهزاد را مهرکده‌ای از دوره اشکانی می‌داند که در دوره ساسانی تحت تأثیر کیش و مذهب جدید، این بنا تغییر کاربری پیدا می‌کند و با افزودن الحاقاتی به آن تبدیل به آتشکده می‌شود. کشف دو مجسمه برنزی از خدایان یونانی و گچ‌بری‌هایی از دوره ساسانی از جمله آثار هنری جالب توجه در این بنا است (معتمدی ۱۳۷۱).

تپه‌ها: تپه‌های چیا زینل، درگاوه، چیا بور، خنق الفت، خنق ممه‌جو، زاغه، دیور، گمه‌ای، چیا خنق، چیا بی‌گسه، چیا نوره و چیا بل از جمله تپه‌های شناسایی شده هستند. این تپه‌ها اغلب در مرکز دشت و داخل زمین‌های کشاورزی شکل گرفته‌اند و در بردارنده آثاری از دوره پیش از تاریخ، تاریخی و اسلامی هستند. میانگین وسعت آن‌ها در حدود نیم هکتار است و وسعت هیچ کدام از تپه‌ها از دو هکتار و نیم تجاوز نمی‌کند. در تعدادی از این تپه‌ها می‌توان رد آثار معماری ساخته شده از لاشه سنگ و گچ را مشاهده کرد. برای پی بردن به جزئیات بیشتر باید کاوش‌هایی در این محوطه‌ها صورت گیرد. تپه‌هایی مانند خنق الفت، خنق ممه‌جو و چیا خنق شبیه سازه‌های نظامی هستند. این تپه‌ها به لحاظ شکل هندسی چهارگوش می‌باشند و با خندق‌هایی محصور شده‌اند. با توجه به ویژگی‌های ساختاری می‌توان گفت که به احتمال این سازه‌ها با اهداف تدافعی و نظامی ساخته شده‌اند.

محوطه‌ها: از این گروه می‌توان به چیا بردینه، کَلِکِ نَظَرِ عَلِیوند، کَلِکِ مَهکی، باوی، کَلِکِ موسی آباد، چال زَر، گِلِسوَنَه و عمولو اشاره کرد. از نظر موقعیت مکانی، محوطه‌های فوق در نقاط مختلفی مانند حاشیه دشت، مرکز دشت و دامنه کوه‌ها دیده می‌شوند و اغلب به منابع آب فصلی دسترسی دارند. محوطه چال زَر صرفاً متعلق به دوره اشکانی است و مابقی شواهدی از دوران مختلف را در خود دارند. شواهد سفالی و آثار معماری به صورت پراکنده بر سطح این محوطه‌ها مشاهده می‌شود. شواهد معماری اغلب پراکنده، نامنظم، سنگی و بدون ملاط است که به نظر می‌رسد مربوط به ساخت وسازهای جامعه کوچ‌نشین باشد. به علاوه این محوطه‌ها اغلب وسیع می‌باشند و ارتفاع چندانی نسبت به زمین‌های اطراف خود ندارند و به همین دلیل امروزه اغلب آنها به زمین‌های کشاورزی تبدیل گردیده‌اند.

قبرستان‌ها: کَلِکِ موسی آباد از جمله استقرارهایی است که به احتمال در دوره اشکانی از بخشی از آن به عنوان گورستان استفاده شده است. این قبرستان در کنار رودخانه فصلی قرار دارد. در اثر حفاری‌های

غیرمجاز بر سطح این محوطه قبرهای سنگی نمایان شده‌اند که در داخل و اطراف بعضی از آنها سفالینه‌های از دوره اشکانی یافت می‌شود.
 پناهگاه‌ها: پناهگاه مردایا واقع در ارتفاعات کوه برفتاو، پناهگاهی شناخته شده از دوره اشکانی در منطقه رومشگان است که در این پژوهش به معرفی و توصیف آن می‌پردازیم.

موقعیت جغرافیایی و توصیف توپوگرافی پناهگاه مردایا

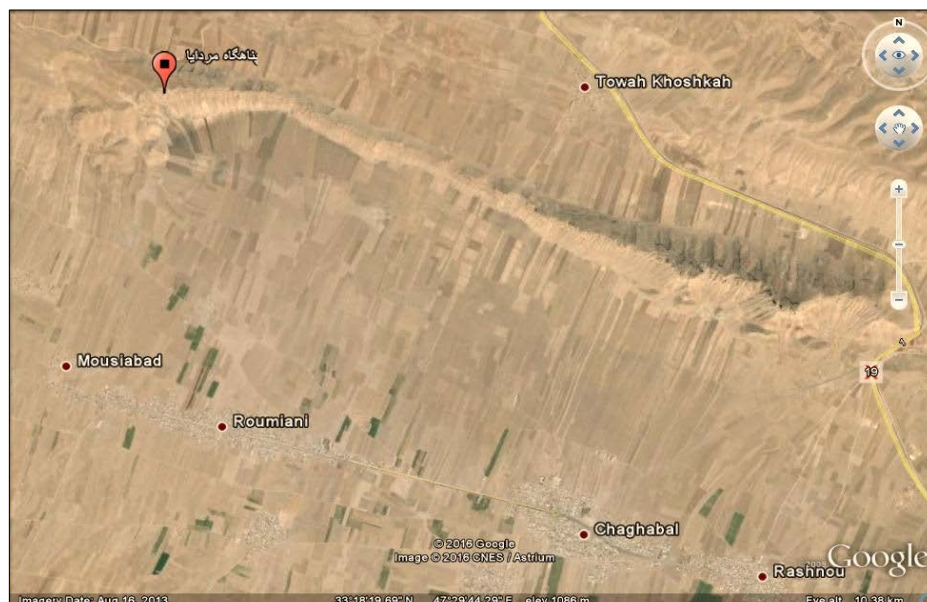
شهرستان رومشگان در غرب استان لرستان و در ۴۵ کیلومتری جنوب غرب شهر کوهدشت قرار دارد. رومشگان دشتی کوچک و میانکوهی است که با کوه‌های اطراف احاطه شده است (تصویر ۱). از مهم‌ترین کوه‌های آن می‌توان به مله، ویزنهار و برفتاو اشاره کرد.



تصویر ۱. موقعیت شهرستان رومشگان در استان لرستان (رشیدی‌ارزنده ۱۳۹۰: ۲۱).

پناهگاه مردایا در شمال شهرستان رومشگان و بر ارتفاعات مرکزی کوه برفتاو، به فاصله ۲/۵ کیلومتری شمال شرق روستای موسی‌آباد علیا و حدود چهار کیلومتری شمال غرب روستای رومیانی از توابع بخش سوری قرار گرفته است. کوه برفتاو که مردایا بر ارتفاعات آن شکل گرفته است، کوهی کم‌ارتفاع با ساختاری متشکل از سنگ‌های آهکی است. این کوه با حداکثر ارتفاع ۱۳۰۰ متر از سطح دریا و طول نزدیک به ۲۵ کیلومتر با محور شرق-غرب، همانند دیواری طبیعی شمال رومشگان را در بر گرفته و آن را از منطقه توه‌خشکه جدا نموده است. مردایا از نظر مختصات جغرافیایی در ۴۷ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی واقع شده است (تصویر ۲).

پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۲۸۹



تصویر ۲. موقعیت پناهگاه مردایا نسبت به روستاهای اطراف (Google earth:2016)

مَر در گویش لری محلی به معنای غار و پناهگاه و دایا به معنای پیرزن (مجازاً بزرگ و کهن‌سال) است و به احتمال زیاد به دلیل ابعاد و اندازه بزرگ به این نام معروف شده است. تعدادی از افراد محلی نیز معتقدند که این مکان محل زندگی جنی است که خود را به شکل پیرزن نشان می‌دهد و از این‌رو آن را مردایا می‌نامند.

ارتفاع این مکان از سطح دریا حدود ۱۲۳۰ متر و از سطح دشت حدود ۱۲۵ متر است. پناهگاه حدود ۱۰ متر عمق دارد، بیشترین عرض دهانه آن ۳۱ متر و ارتفاع تقریبی دهانه بین ۷-۱۰ متر است؛ و دسترسی به آن به دلیل قرار گرفتن در دیواره عمودی کوه که دارای شیب بسیار تندی است، دشوار است و فقط از یک مسیر باریک و پر پیچ‌وخم صخره‌ای در غرب پناهگاه می‌توان به آن راه یافت. دهانه پناهگاه بیضی‌شکل، رو به جنوب و بر بیشتر نقاط دشت اشراف دارد (تصویر ۳).

گستره کف آن که بیشتر دارای ساختار سنگی و بدون نهشته‌های باستان‌شناختی است، حدود ۱۲۰ متر است. مساحت بخش رسوبی پناهگاه که حاوی بقایای باستان‌شناختی است تقریباً ۳۰ متر است که در ضلع شرقی آن و نزدیک به دهانه قرار دارد. در نتیجه حفاری‌های غیرمجاز، بستر پناهگاه کاملاً به هم ریخته و مضطرب شده و مواد فرهنگی از جمله سفال به بیرون ریخته شده است.



تصویر ۳. نمای کلی پناهگاه مردایا. دید از جنوب

پیشینه مطالعاتی

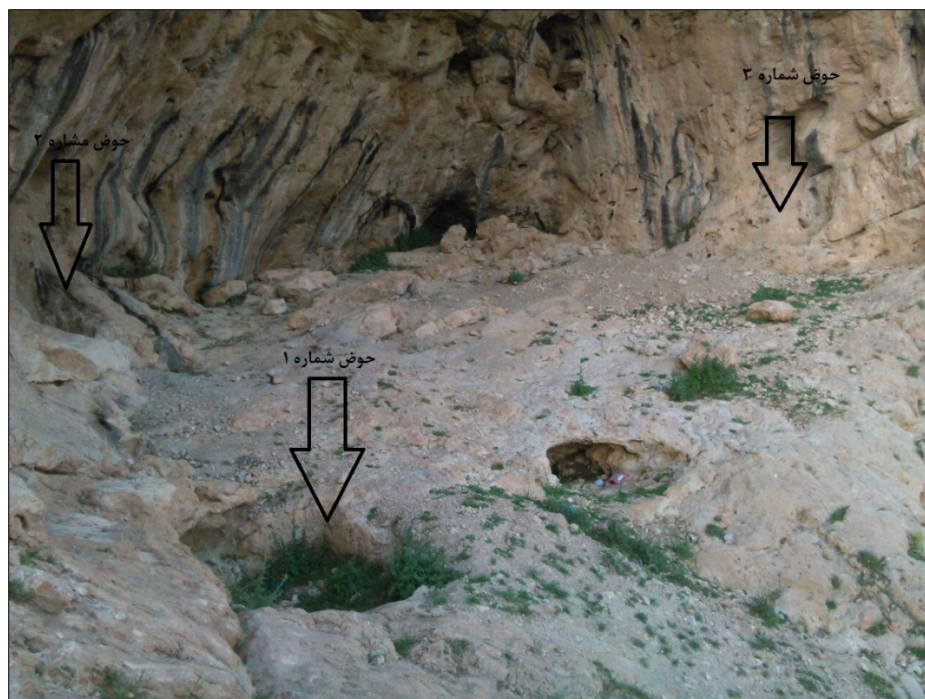
به‌رغم اهمیت و جایگاه این مکان نزد مردم محلی، اما به دلیل صعب‌العبور بودن موقعیت این پناهگاه در دامنه کوه برافتاو در مطالعات و بررسی‌های انجام‌شده در منطقه رومشگان توسط باستان‌شناسان خارجی و داخلی از جمله ژاک دمورگان (۱۳۳۲)، اریک اشمیت (۱۹۳۲)، اورل اشتاین (۱۹۴۰)، کلر گاف‌مید (۱۹۷۱)، نصرت‌الله معتمدی (۱۳۷۱) و احمد پرویز (۱۳۸۵)، بازدید و بررسی از پناهگاه مردایا به عمل نیامده است. در این بین تنها احمد پرویز بر اساس اطلاعات برگرفته از افراد محلی، اهمیت مکان مذکور را دریافته و موقعیت جغرافیایی آن را در نقشه ترسیمی خود از بناها و محوطه‌های باستانی منطقه رومشگان، نشان داده است (۱۳۸۵)؛ بنابراین با توجه به اهمیت این پناهگاه و سازه‌های دست‌ساز آن و همچنین مغفول ماندن آن در مطالعات باستان‌شناسی منطقه ضرورت انجام پژوهشی در مورد آن فراهم است.

آثار و مواد فرهنگی محوطه

داده‌های باستان‌شناختی این محوطه شامل سفال و سه سازه دستکند است. سفال‌ها به دو گونه معمولی و منقوش تقسیم می‌شوند و عمدتاً از ضلع شرقی پناهگاه که حاوی بقایای باستان‌شناختی است به دست آمدند. در داخل این پناهگاه سه سازه دستکند وجود دارد که بر اساس شواهد و مدارک موجود به نظر می‌رسد مخازنی جهت انبار و ذخیره‌سازی آب بوده‌اند. در ادامه به معرفی و توصیف این یافته‌ها می‌پردازیم.

در بررسی پناهگاه مردایا تعداد سه سازه دستکند شناسایی شد. این سازه‌ها با ابعاد و اندازه‌های متفاوت، در نزدیک دهانه ورودی و اضلاع شرقی و غربی پناهگاه تعبیه شده‌اند. برخی از مردم منطقه سازه‌های فوق را محل‌هایی جهت نگهداری و ذخیره آب معرفی می‌نمایند که با توجه به شواهد موجود قابل استناد است. در تأیید این مدعا می‌توان دلایلی چند را مطرح نمود. ۱. ساختارهای فوق در مسیر آبراهه‌هایی (آبراهه‌های ناشی از بارش باران) که از سقف پناهگاه به سمت پایین جریان دارند و موجب انباشت آب در بستر آن می‌شوند، واقع شده‌اند. به عبارت دیگر سازه‌های فوق در نقاطی از پناهگاه کنده شده‌اند که به راحتی آب‌های سطحی در آن‌ها انباشت و ذخیره می‌شود. ۲. ابعاد و عمق دستکندهای مذکور برای انباشت و ذخیره‌سازی آب به مدت طولانی مناسب است. ساختارهای مذکور داری طول و عرضی بین ۱ تا ۳/۵ متر و عمق بین ۱۰۰ تا ۱۶۰ سانتی‌متر هستند که همین ابعاد قابلیت ذخیره‌سازی آب را دارد. ۳. نکته بسیار مهم وجود استقرار و سکونت در داخل این پناهگاه است که می‌توان ساختارهای فوق را در ارتباط با آن دانست.

بنابراین با توجه به دلایل مطرح‌شده در بالا کارکرد ذخیره‌سازی آب که توسط محلی‌ها برای ساختارهای موجود در پناهگاه مردایا به کار می‌رود، کاملاً محتمل است. ما برای معرفی ساختارهای مذکور از همان اصطلاح محلی (حوض آب) که برای نام‌گذاری آن‌ها به کار می‌رود استفاده می‌کنیم. به منظور توصیف دقیق یافته‌ها و مجزا شدن آن‌ها از یکدیگر، سازه‌ها بر اساس موقعیت شکل‌گیری در پناهگاه به حوض شماره ۱، حوض شماره ۲ و حوض شماره ۳ نام‌گذاری می‌شوند (تصویر ۴).



تصویر ۴. نمای داخلی پناهگاه و موقعیت قرارگیری سازه‌ها در آن

حوض شماره ۱

این سازه که در جهت شمالی-جنوبی قرار گرفته است، از نظر مختصات جغرافیایی در $33^{\circ}19'42''/35''$ شمالی و $47^{\circ}27'26''/73''$ شرقی واقع شده؛ و به صورت افقی در بستر سنگی پناهگاه، نزدیک دهانه و در ضلع جنوب غربی آن کنده شده است.

فضای داخلی سازه مستطیل شکل بوده و دارای ابعادی در حدود $2/29 \times 3/35$ متر است. به دلیل اینکه فضای داخلی سازه را توده‌هایی از خاک و سنگ پوشانده است نمی‌توان از عمق واقعی آن آگاهی یافت، اما با این وجود چیزی در حدود ۶۰ سانتی‌متر از عمق داخلی آن نمایان است. سطوح دیواره‌ها نامنظم تراشیده شده‌اند و آثار وسایل کندوکاو مانند کلنگ یا تیشه بر این سطوح نمایان است. بر سطح داخل یا خارج این سازه، آثار هیچ‌گونه تزئینی مشاهده نمی‌شود و کاملاً ساده ایجاد شده‌اند (تصویر ۵).



تصویر ۵. نمای حوض شماره ۱

حوض شماره ۲

این حوض در موقعیت جغرافیایی $33^{\circ}19'42''/37$ شمالی و $47^{\circ}27'26''/71$ شرقی و به فاصله ۵ متری حوض شماره یک قرار دارد. سازه فوق به صورت افقی و در ضلع غربی پناهگاه با راستای شمالی-جنوبی کنده شده است. شکل و فرم این سازه مکعب-مستطیل، کاملاً هندسی و زاویه دار به طول ۱۵۰ سانتی متر است. عرض آن متغیر است؛ به طوری که در ضلع شمالی ۱۰۲ سانتی متر و در ضلع جنوبی ۹۸ سانتی متر است. عمق آن از ۱۶۰ تا ۹۲ سانتی متر متغیر است که به نظر می‌رسد به دلیل شکستگی بخشی از دیواره شرقی سازه بر اثر فرآیند هوازدگی باشد. فضای داخلی اثر دارای تراشی منظم و نسبتاً صیقل یافته است؛ و در کف آن نیز حفره‌ای مدور و خوش تراش به قطر $36/5$ و عمق ۱۴ سانتی متر ایجاد شده است. هدف از ایجاد این حفره دقیقاً مشخص نیست. در این رابطه می‌شود احتمالاتی مانند مکانی جهت ته‌نشست ناخالصی‌های آب، جوغن و... را مطرح کرد. علاوه بر این در ارتفاع بین ۱۵ تا ۳۵ سانتی متری داخل اثر، شیاری نامنظم با بریدگی‌های متعدد به عرض ۱ تا ۵ و عمق ۱ تا ۷ سانتی متر، به صورت نواری افقی در دورتادور دیواره مشاهده می‌شود که به احتمال بر اثر فعالیت عوامل طبیعی ایجاد شده است (تصویر ۶).



تصویر ۶. نمای حوض شماره ۲

حوض شماره ۳

مانند حوض شماره ۲، این حوض نیز به شکل افقی و در راستای شمال شرق- جنوب غرب کنده شده است. طول این فضای مستطیل شکل، ۳۱۳ سانتی متر، عرض آن در ضلع شمالی ۱۰۲ و در ضلع جنوبی ۹۸ سانتی متر، است. عمق سازه به دلیل اختلاف ارتفاع بین دیواره‌ها، بین ۱۴۶ تا ۶۰ سانتی متر است. این سازه در موقعیت جغرافیایی $33^{\circ}19'42''/39''$ شمالی و $47^{\circ}27'26''/81''$ شرقی، روبروی سازه

پناهگاه صخره‌ای مردابیا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۲۹۵

شماره ۲ و در فاصله حدود ۲۳ متری از آن قرار گرفته است. با وجود نشانه‌های ابزار تراش بر روی سطوح داخلی اثر، فضای داخلی آن فاقد هرگونه صیقل و پرداختی است و بسیار نامنظم تراش خورده است. در این ساختار نیز، در ارتفاع حدود ۳۳ تا ۲۱ سانتی متری عمق داخلی آن، شیاری افقی به صورت نامنظم و ناپیوسته به عمق ۳/۵ تا ۵ سانتی متر و عرض ۱ تا ۶ سانتی متر در دیواره‌های شرقی و جنوبی مشاهده می‌شود که بر اثر حوادث طبیعی ایجاد شده است. بر دیواره و کف سازه به جز تعدادی حفره و شکاف طبیعی، هیچ‌گونه تزئینی به چشم نمی‌خورد. قسمت‌هایی از کف و دیواره غربی حوض در نتیجه عوامل طبیعی (هوازگی) و انسانی (حفاری‌های غیرمجاز) آسیب دیده است (تصویر ۷).



تصویر ۷. نمای حوض شماره ۳

توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های به‌دست آمده از پناهگاه

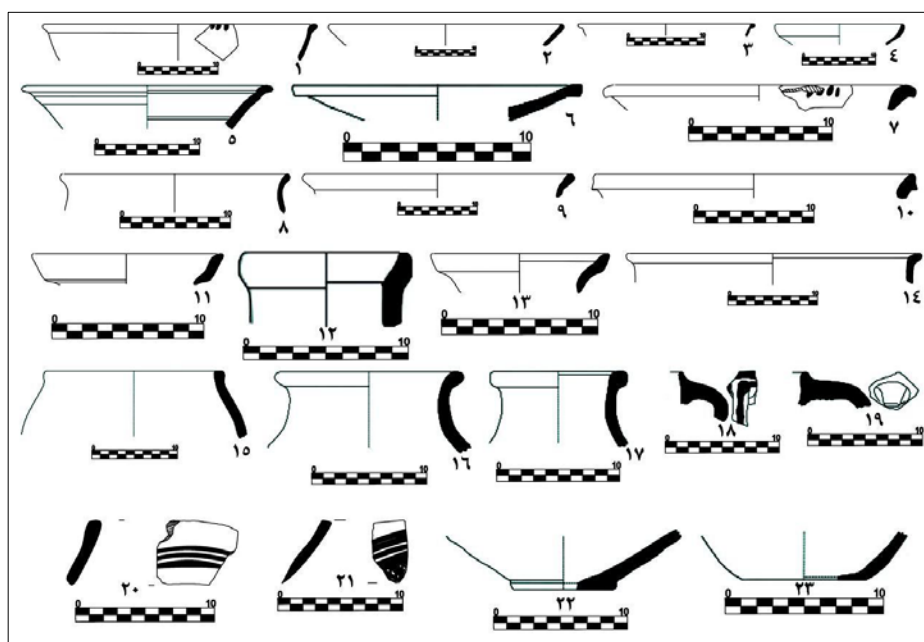
سفال به‌عنوان الفبای علم باستان‌شناسی، از جمله مدارک مهم برای بازسازی فرهنگ‌های گذشته و ارائه گاهنگاری نسبی است. یکی از اهداف نوشتار حاضر، ارائه گاهنگاری نسبی این محوطه بر اساس مقایسه گونه‌شناختی سفال‌های سطحی و شناخت ویژگی‌های سفالی این محوطه است؛ بنابراین یافته‌های سفالی به‌دست آمده از این محوطه از لحاظ ویژگی‌هایی چون: شکل ظرف، نوع ساخت، میزان پخت، رنگ خمیره، نوع شاموت، کیفیت سطح، تزئینات، پوشش و پرداخت مورد توصیف، طبقه‌بندی، گونه‌شناسی، مقایسه و تحلیل قرار گرفتند که در نتیجه آن دو نوع؛ سفال معمولی و منقوش شناسایی شد. بیشتر سفال‌های به‌دست آمده از نوع معمولی و ساده بودند که فاقد هرگونه تزئینی می‌باشند. گونه منقوش نیز به تعداد کم به دست آمد. در مرحله مقایسه گونه‌شناختی برای رسیدن به نتیجه قابل اطمینان، نمونه‌های سفالین با محوطه‌های شاخص اشکانی مقایسه شدند، در این مقایسه سعی شد تا محوطه‌های حفاری‌شده در اولویت قرار بگیرند. نمونه سفال‌های به‌دست آمده از سطح محوطه، به‌طور کلی با نمونه‌هایی از دوران اشکانی در ایران همچون محوطه پارتنی بیستون، قلعه یزدگرد، هگمتانه، سنگ شیر، شوش، پاسارگاد، نوشیجان و تی‌هله خرم‌آباد مورد مقایسه گونه‌شناختی قرار گرفتند. تشابهات فرهنگی میان نمونه‌های به‌دست آمده از این محوطه و نمونه‌های یادشده، نشان از اشکانی بودن سفال‌ها و سازه‌های شناسایی شده از مردآیا دارد. در ادامه به معرفی، توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی نمونه‌های سفالین می‌پردازیم.

سفال معمولی

بیشتر سفال‌های مکشوفه از محوطه را سفال‌های معمولی و ساده تشکیل می‌دهد. خمیره نمونه‌های این‌گونه سفال بیشتر در طیف رنگ‌های نخودی شامل: نخودی، نخودی نارنجی، نخودی کرم دیده می‌شود. در خمیره این سفال‌ها از مواد معدنی شامل شن، شن‌ریز، آهک و ترکیب شن و آهک، ماسه و آهک استفاده شده است. جنس خمیره این نمونه‌ها عموماً معمولی است، علاوه بر این تعدادی نیز با خمیره ظریف در بین آن‌ها دیده می‌شود. اکثر نمونه‌های سفالی در حرارت مناسب پخته شده‌اند به‌طوری‌که دارای بافت منسجم و به هم فشرده می‌باشند، اما تعدادی نیز دارای بافت متخلخل و دانه‌ای هستند. در سطح داخلی و خارجی شماری از سفال‌ها پوشش رقیق گلی به رنگ نخودی و کرم دیده می‌شود. غالب سفال‌ها چرخ‌سازند و تنها یک نمونه با دست ساخته شده است. ظروف گونه معمولی بیشتر پوششی به همان رنگ خمیره دارند. هیچ‌گونه پرداخت و تزئینی بر سطح سفال‌ها صورت نگرفته

پناهگاه صخره‌ای مردابیا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۲۹۷

است. از نظر فرم، اشکالی چون کوزه، کاسه، بشقاب، دیگچه، پیاله، کف و دسته در میان سفال‌ها قابل شناسایی است که در ادامه به توصیف هر یک از آن‌ها پرداخته می‌شود.



تصویر ۸. طرح سفال‌های پناهگاه مردابیا

کوزه‌ها

اکثر کوزه‌های گردآوری شده از پناهگاه مردابیا از نوع کوزه‌های گردن‌دار است که از لحاظ فرم لبه به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند. کوزه گردن‌دار با لبه گرد متمایل به خارج و لبه گرد متمایل به داخل (طرح ۱۲ و ۹:۱)، از جمله اشکال شناخته شده این گروه از کوزه‌ها است که نمونه‌هایی مشابه با کوزه گردن‌دار با لبه گرد متمایل به خارج (۹:۱)، از محوطه پارتی بیستون (علی‌بیگی ۱۳۸۹، طرح ۲، شماره ۳۱) و قلعه یزدگرد (Keall & Keall 1981: fig 21:2)، به دست آمده است، با این تفاوت که نمونه قلعه یزدگرد دارای شیارهایی بر روی لبه است. گونه دیگری از این گروه از کوزه‌ها، کوزه با لبه تخت خمیده به داخل (۱:۱۴) و کوزه با لبه تخت متمایل به خارج (۱:۱۶)، است که به ترتیب مشابه نمونه‌های گزارش شده از شوش (Miroschedji 1987: fig.16:1) و نوشیجان (Stronach 1969: fig. 121: 5)، هستند. کوزه گردن‌دار با لبه چهارگوش متمایل به داخل (۱:۱۷)، از اشکال دیگری است که نمونه‌های مشابه با آن در بین سفال‌های منتشر شده از شوش (Miroschedji 1987: fig. 16:1) و بررسی دشت نهاوند

(دهاقانی ۱۳۸۷، طرح ۳۹)، دیده می‌شود. در بین سفال‌های گردآوری‌شده از سطح پناهگاه مردایا نمونه‌ای از کوزه‌های بدون گردن با لبه گرد خمیده به خارج (لوح ۸: ۱)، دیده می‌شود؛ که از میان سفال‌های یافت شده از محوطه پاتپه هرسین (محمدی‌فر ۱۳۸۷، لوح ۲۵: ۱۱) و محوطه بیستون (Kellise 1970, Abb 26: 35)، به سفال‌هایی مشابه با این نمونه اشاره شده است.

کاسه

تعداد ۴ عدد کاسه معمولی از این محوطه به دست آمد. نمونه‌ای از این ظروف با لبه گرد متمایل به خارج (۱:۲)، شبیه نمونه‌های است که از هگمتانه (آذرنوش ۱۳۸۶: لوح ۱۱: ۲)، شوش (Miroschedji 1987: fig. 22:7-8) و قلعه یزدگرد (Keall & Keall 1981, fig. 20:7) به دست آمده است. قطعه سفال قابل مقایسه با کاسه با لبه آویزان به خارج (۱۰: ۱)، در قلعه یزدگرد (keall&keall 1981: fig. 8; 20) و شوش (Miroschedji 1987: fig. 22:21) مشاهده می‌شود. نمونه دیگری از کاسه‌ها دارای لبه تخت (۱:۳) و لبه تخت متمایل به بیرون با شیارهایی در زیر لبه (۱:۵)، است که از میان آن‌ها نمونه شماره (۱:۳)، دارای مشابهاتی در محوطه پارتی بیستون (علی‌بیگی ۱۳۸۹، طرح ۲۳: ۲) است.

بشقاب و دیگچه

یکی از نمونه سفال‌های مطالعه شده در این تحقیق، ظرفی شبیه بشقاب ماهی (۱:۶)، است که شباهت به ظروفی دارد که از شوش (Miroschedji 1987, fig 25:5,6) به دست آمده‌اند. ظروف معروف به بشقاب ماهی شکل خاص ظروف سفالی در تمام خاور نزدیک در سه سده پیش از میلاد است و منشأ آن را باید در دنیای اژه (فرهنگ یونان-هلنیستی) جستجو کرد (هرینک ۱۳۷۶: ۵۲). این ظروف لبه برجسته و آویزان متمایل به خارج دارد. دیواره آنها شیب‌دار و بیشتر شبیه کاسه است. عمق آنها نامشخص است و نمونه‌های لعاب‌دارشان از بیشتر مناطق تحت نفوذ حکومت اشکانی از جمله شوش، نوشیجان، پاسارگاد، قلعه سام در ایران و فیلکه، اددور، سلوکیه و نیپور در بین‌النهرین و حوزه جنوبی خلیج فارس گزارش شده است (خسروزاده و عالی ۱۳۸۵: ۴۸). یک نمونه دیگچه با لبه گرد شده متمایل به داخل، مشابه با نمونه‌ای منتشرشده از قبرستان سنگ‌شیر همدان (افشاری و نقشینه ۱۳۹۳: طرح ۵: ۴)، از جمله دیگر سفال‌های گردآوری‌شده از پناهگاه مردایا است.

پیاله

پیاله‌ها از دیگر اشکال جمع‌آوری شده از این محوطه می‌باشند که تعداد کمی از آن‌ها به دست آمد. این نمونه‌ها از ظرافت خاصی برخوردار هستند که از لحاظ شکل لبه به دو گونه پیاله با لبه متمایل به خارج (۱:۱۱) و پیاله با لبه گرد متمایل به داخل (۱۳ و ۴:۱) تقسیم می‌شوند. در میان سفال‌های منتشر شده از گزارش حفاری محوطه‌ای مانند شوش (Miroschedji 1987, fig. 67:20, Boucharlat 1987, fig. 67:2)، مشابهاتی برای نمونه (۴:۱)، دیده می‌شود. نمونه (۱۳:۱)، با نمونه‌ای به دست آمده از حفاری پاسارگاد (استروناخ ۱۳۷۹ شکل ۱۲۰، شماره ۱۵) که از سوی حفار برای آن تاریخ فراهخامنشی ذکر شده است، مشابه است.

کف و دسته

دو نمونه کف تخت و رینگی و یک قطعه دسته از جمله دیگر اشکال سفال‌های معمولی به دست آمده از مردایا است. نمونه مشابه با کف تخت (۲۳:۱)، از دامنه پارتی بیستون (علی بیگی ۱۳۸۹ طرح ۵۶:۵)، یافت شده است. همچنین در محوطه‌های مانند دامنه پارتی بیستون (علی بیگی ۱۳۸۹، طرح ۷:۸۰)، قبرستان سنگ شیر همدان (افشاری و نقشینه ۱۳۹۳ طرح ۵:۶)، و تی هله خرم‌آباد (خسروی ۱۳۸۵ شکل ۳:۷)، نمونه‌های قابل مقایسه با کف رینگی (۲۲:۱)، به دست آمده از مردایا دیده می‌شود.

سفال گونه منقوش

ویژگی‌های فنی: این گونه سفال‌ها خمیره‌ای به رنگ نخودی و نارنجی دارند. رنگ سطح خارج و داخل نمونه‌ها به همان رنگ خمیره است. شاموت آن‌ها مواد معدنی مانند ماسه، شن، شن‌ریز و دانه‌های سفیدرنگ است. همه سفال‌ها چرخ‌سازند و در حرارت مناسبی پخته شده‌اند. برخی از سفال‌ها پوششی گلی به رنگ کرم بر دو سطح بیرونی و درونی دارند. تزئینات نقاشی شده به رنگ‌های نارنجی و قهوه‌ای تیره است. عناصر نقشی شامل: نقوش ساده هندسی به شکل خطوط افقی، عمودی و متقاطع است که اغلب در روی بدنه ظروف و لبه‌ها به کار رفته‌اند.

شکل‌ها: از شکل‌های شناخته شده سفال گونه منقوش، کاسه‌ها است. گونه‌ای از این ظروف با لبه آویزان برگشته به خارج (۷:۱)، مشخص می‌شود که مشابه آن در بین سفال‌های منتشر شده از کاوش محوطه سرخ‌دُم لکی (شیشه‌گر ۱۳۸۶: لوح ۱۴ از بالا سمت چپ)، دیده می‌شود. کاسه با لبه گرد متمایل به

خارج (۱:۱)، از جمله اشکال دیگر کاسه‌های منقوش است که فاقد نمونه‌های مشابه از سایر محوطه‌های اشکانی است. علاوه بر کاسه‌ها، در بین سفال‌های منقوش دو قطعه سفال مربوط به بدنه ظروف (۲۱-۲۰:۱) و یک قطعه دسته (۱۸:۱)، نیز دیده می‌شود.

تزئینات سفال منقوش: به جز عمل صیقل بر سطح خارجی یکی از نمونه‌ها، تزئین خاصی در این‌گونه سفال به کار نرفته است.

برآیند

از جمله استقرارهای شناخته‌شده دوره اشکانی در شهرستان رومشگان پناهگاه مردایا واقع در ارتفاعات کوه برفتاو است. این مکان با بستری سنگی و صخره‌ای دارای وسعتی در حدود بیش از ۱۰۰ مترمربع است. به دلیل همین بستر و بافت صخره‌ای و شیب نسبتاً تندی که در بیشتر نقاط پناهگاه وجود دارد فقط قسمت‌های از ضلع شرقی آن به وسعت حدود ۳۰ مترمربع برای سکونت و استقرار مناسب است که با توجه به شواهد موجود، همین قسمت‌ها توسط مردمان دوره اشکانی مورد سکونت قرار گرفته است. با توجه به ضخامت کم نهشته‌های باستانی در بستر قسمت مسکونی پناهگاه و عدم وجود هرگونه بقایای معماری به نظر می‌رسد که در این پناهگاه با یک استقرار فصلی مواجه هستیم. از جمله مواد فرهنگی به دست آمده از پناهگاه مردایا می‌توان به قطعات سفال با تراکم نسبتاً زیاد و سه حوض دستکند اشاره کرد. این حوض‌های دستکند از مهم‌ترین شاخصه‌های این مکان به شمار می‌روند. سازه‌های فوق با ابعاد و اندازه‌های متفاوت، در نزدیک دهانه ورودی و اضلاع شرقی و غربی پناهگاه تعبیه شده‌اند. برای درک چرایی شکل‌گیری حوض‌های دستکند مردایا، آشنایی با منابع آب اطراف آن حیاتی و عاملی مهم در درک نحوه شکل‌گیری آن در بافت محیطی منطقه محسوب می‌شود. ضرورت ساخت چنین سازه‌های دستکندی در دیواره‌ها و بستر پناهگاه فوق به نظر باید از اهمیتی حیاتی برای ساکنان آن برخوردار بوده باشد چراکه کندن چنین حوض‌هایی با این حجم‌کننده‌کاری در سنگ‌ها به‌وضوح بر اهمیت این مخازن و نقش آب در زندگی ساکنان وقت گواهی می‌دهد. بررسی‌های انجام‌شده در اطراف محوطه و استفاده از نقشه‌های ۱:۲۵۰۰۰ سازمان نقشه‌برداری کشور در رابطه با شهرستان رومشگان و تهیه خروجی منابع آب منطقه تا حدی از نحوه پراکنش منابع آب این منطقه اطلاعات می‌دهد. این منطقه به‌عنوان یکی از مناطق کم آب استان لرستان شناخته می‌شود که منابع آبی سطحی چون چشمه‌ها و رودخانه‌ها در آن بسیار کم است. درواقع در رومشگان به‌غیر از تعدادی چشمه‌ی کوچک و کم آب، رودخانه‌ی فصلی و تعدادی قنات خشک‌شده، تقریباً هیچ منبع آب سطحی دائمی وجود ندارد؛ بنابراین سه منبع مهم فرضی

پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۳۰۱

تأمین‌کننده آب در شهرستان رومشگان (با فرض جاری بودن آنها در دوره اشکانی)، رودخانه‌ها، چشمه‌ها و قنات‌ها بوده‌اند. در این راستا با قرار دادن سه منبع تأمین آب فوق در بافت محیطی منطقه و نحوه ارتباط آن‌ها با محوطه مردایا بر مبنای فاصله نسبی آن‌ها از محوطه، سعی می‌شود به درک کلی از شیوه تأمین آب مردمان ساکن در منطقه نائل شویم تا با شناختی بهتر شکل‌گیری حوض‌های آب در این مکان تشریح شود. با در نظر گرفتن عواملی چون فاصله نسبتاً زیاد این منابع آب از محوطه مذکور، موقعیت مکانی پناهگاه مردایا به لحاظ قرار گرفتن آن در ارتفاعات کوه برفتاو و به تبع اختلاف ارتفاع زیاد آن نسبت به این منابع آبی و بعلاوه مسیر دشوار دسترسی به این مکان، عملاً می‌توان از کم‌رنگ بودن نقش این منابع آبی در تأمین آب ساکنان محوطه، اطمینان حاصل کرد؛ بنابراین با توجه به عدم دسترسی آسان به منابع آب جاری و سطحی و از سویی به دلیل بارش‌های مناسب باران در فصولی از سال در منطقه رومشگان، ساکنین این محوطه برای تأمین آب مورد نیاز خود اقدام به حفر این حوض‌های سنگی کرده‌اند. این حوض‌ها در نقاطی از پناهگاه کنده شده‌اند که در مسیر روان آب‌های ناشی از بارش باران قرار دارند و در مواقع پربارش سال، آب نسبتاً زیادی در داخل آن‌ها جمع می‌شود. این شیوه ذخیره آب در کوهستان سنت بسیار قدیمی از دوران حکومت آشور در بین‌النهرین و اورارتویان در ایران است که نمونه آن را می‌توان به چاه‌های دست‌کنند ایجادشده در شیب و دامنه کوهستان قلعه ضحاک هشت‌رود در آذربایجان مشاهده نمود (قندگر ۱۳۸۲). همچنین می‌توان از وجود چنین سازه‌هایی در دوره‌های هخامنشی - در آب‌انبار سنگی تخت جمشید - و اشکانی در آب‌انبارهای غار کوگان لرستان سخن به میان آورد (حسن‌پور و دیگران ۱۳۹۱). در تنگه بهرام چوبینه (منتسب به دوره ساسانی)، واقع در شهرستان دره‌شهر استان ایلام حوض‌های سنگی مشابه با نمونه‌های مردایا - البته با ابعاد و اندازه‌های بزرگ‌تر - دیده می‌شود. در این اینجا نیز مانند مردایا، برای تأمین آب ساکنان، در دیواره شرقی تنگه، حوض‌های سنگی بزرگی حفر کرده‌اند که آب آن‌ها از بارش باران تأمین می‌شود. همان‌طور که در بالا اشاره گردید، بر اثر حفاری‌های قاجاق که در این محوطه به‌عمل آمده است مواد فرهنگی از جمله سفال بر سطح نمایان است؛ که ابزار مناسبی جهت گاهنگاری این مکان به حساب می‌آید؛ بنابراین با توجه به اهداف موجود به مقایسه گونه‌شناختی این مواد پرداخته شد. در مرحله مقایسه گونه‌شناختی برای رسیدن به نتیجه قابل اطمینان، نمونه‌های سفالین با محوطه‌های شاخص اشکانی مقایسه شدند، در این مقایسه سعی شد تا محوطه‌های حفاری‌شده در اولویت قرار بگیرند. نمونه سفال‌های گردآوری‌شده از سطح محوطه، به‌طورکلی با نمونه‌هایی از دوران اشکانی در ایران همچون بیستون، قلعه یزدگرد، هگمتانه، سنگ شیر، شوش، پاسارگاد، نوشیجان و تی‌هله خرم‌آباد مورد مقایسه گونه‌شناختی قرار گرفتند. تشابهات

فرهنگی میان نمونه‌های گردآوری‌شده و نمونه‌های یادشده، نشان از اشکانی بودن سفال‌هایی دارد که در محوطه مردآیا و جنب حوض‌های سنگی گردآوری شدند. در پایان به‌عنوان برآیند کلی می‌توان گفت که پناهگاه مردایا استقرارگاهی موقت از دوره اشکانی بوده است که مردمان ساکن در آن بنا به دلایلی از جمله کمبود آب‌های جاری و سطحی و عدم دسترسی به این منابع، اقدام به کندن حوض‌هایی جهت تأمین آب مورد نیاز خود کرده‌اند.

جدول ۱. مشخصات فنی و مقایسه سفال‌های دوره اشکانی مردایا

شماره	توصیفات:	مشابهات	دوره
	۱. شکل ظرف ۲. نوع ساخت ۳- پخت ۴. رنگ خمیره (برون/درون/مغز) ۵. شاموت ۶. کیفیت سطح (برون/درون) ۷- تزئینات (برون/درون) ۸. پوشش و پرداخت (سطح بیرونی / درونی)		
۱	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نارنجی، نارنجی ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. نقوش هندسی در روی لبه داخلی ۸. -	اشکانی	اشکانی
۲	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی قهوه‌ای، نخودی تیره، نخودی ۵. شن ریز و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. - ۸. رقیق کرم در داخل	آذرنوش ۱۳۸۶، لوح ۲:۱۱	اشکانی
۳	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. - ۸. -	علی‌بیگی ۱۳۸۹، طرح ۲:۲۳	اشکانی
۴	۱. پیاله ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نارنجی، نخودی ۵. شن ریز و ماسه ۶. ظریف، ظریف ۷. - ۸. -	Boucharlat 1987, fig. 67:2	اشکانی
۵	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. کرم، کرم، کرم ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. - ۸. -	اشکانی	اشکانی
۶	۱. بشقاب ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ریز ۶. ظریف، ظریف ۷. - ۸. -	Miroschedji 1987, fig. 25:5	اشکانی
۷	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ریز و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. نقوش هندسی در روی لبه داخلی ۸. رقیق کرم در داخل و خارج	شیشه‌گر، ۱۳۸۶، لوح ۱۴ از بالا سمت راست	اشکانی
۸	۱. کوزه بدون‌گردن ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی تیره، نخودی ۵. شن و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. - ۸. -	Kleiss 1970, Abb 26:35	اشکانی
۹	۱. کوزه گردن‌دار ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. - ۸. -	Keall & Keall 1981, fig. 21:2	اشکانی
۱۰	۱. پیاله ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نارنجی ۵. شن ریز و ذرات آهک ۶. ظریف، ظریف ۷. - ۸. رقیق نخودی در داخل	Keall & Keall 1981, fig. 8:20	اشکانی

پناهگاه صخره‌ای مردابیا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۳۰۳

اشکانی		۱. پیاله ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. ماسه و آهک ۶. ظریف، ظریف ۷. ۸-.	۱۱
اشکانی		۱. کوزه گردن‌دار ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، قهوه‌ای، قهوه‌ای ۵. شن ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۲
اشکانی	استروناخ ۱۳۷۹، شکل ۱۲۰:۱۵	۱. کاسه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ریز و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۳
اشکانی	Miroschedji 1987, fig. 16:1	۱. کوزه گردن‌دار ۲. چرخ ۳. کافی ۴. کرم، کرم، کرم ۵. شن ریز و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۴
اشکانی	افشاری و نقشینه ۱۳۹۳، طرح ۴:۵	۱. دیگچه ۲. دست ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۵
اشکانی	Stronach 1963, fig. 121:5	۱. کوزه گردن‌دار ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی نارنجی ۵. شن ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸- رقیق کرم در بیرون	۱۶
اشکانی	دهاقانی ۱۳۸۷، طرح ۳۹	۱. کوزه گردن‌دار ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نارنجی، نارنجی ۵. شن ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۷
اشکانی		۱. دسته ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. نقش هندسی در بیرون ۸-.	۱۸
اشکانی		۱. دسته ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی کرم، نخودی، کرم ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۱۹
اشکانی		۱. بدنه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ۶. متوسط، متوسط ۷. نقوش هندسی در بیرون ۸-.	۲۰
اشکانی		۱. بدنه ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نارنجی ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. نقوش هندسی در بیرون ۸-.	۲۱
اشکانی	خسروی ۱۳۸۵، شکل ۷:۳	۱. کف ۲. دست ۳. کافی ۴. نخودی کرم، نخودی کرم، نخودی ۵. شن و آهک ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۲۲
اشکانی	علی بیگی ۱۳۸۹، طرح ۵:۵۶	۱. کف ۲. چرخ ۳. کافی ۴. نخودی، نخودی، نخودی ۵. شن ریز ۶. متوسط، متوسط ۷. ۸-.	۲۳

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آذرنوش، مسعود، ۱۳۸۶، گزارش کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، تهران، جلد اول.
- استروناخ، دیوید، ۱۳۷۹، پاسارگاد، گزارشی از کاوش‌های انجام‌شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا (از سال ۱۹۶۱ تا سال ۱۹۶۳)، ترجمه حمید خطیب شهیدی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، چاپ اول.

۳۰۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

افشاری، لیلا، نقشینه، امیرصادق، ۱۳۹۳، توصیف، طبقه‌بندی و تحلیل گونه‌شناختی سفال‌های دوره اشکانی قبرستان سنگ‌شیر همدان، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۷، دوره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۱۳-۱۳۴.

پرویز، احمد، ۱۳۸۵، بررسی و شناسایی شهرستان کوه‌دشت، بایگانی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان لرستان.

جعفری‌زاده دهاقانی، مسلم، ۱۳۸۷، نیاوند در دوره اشکانیان بر اساس مطالعات باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.

حسن‌پور، عطا، فاطمه دلفان و ماریا حیدری، ۱۳۹۴، غار کوگان؛ اعجابی از هنر صخره‌ای لرستان، مجموعه مقالات اولین همایش معماری دست‌کنند؛ کرمان، گردآوری و تدوین: مهناز اشرفی، ناشر: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: ۲۴۵-۲۷۲.

خسروی، لیلا، ۱۳۸۵، گزارش گمانه‌زنی به‌منظور تعیین عرصه و حریم محوطه تی‌هله، خرم‌آباد، در گزارش‌های باستان‌شناسی ۵، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۷۱-۹۱.

خسروزاده، علیرضا و ابوالفضل عالی، ۱۳۸۳، توصیف، طبقه‌بندی و تحلیل گونه‌شناختی سفال‌های دوران اشکانی و ساسانی منطقه ماه‌نشان (زنجان)، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال غرب، به کوشش مسعود آذرنوش: ۴۵-۷۱.

دمورگان، ژاک، ۱۳۳۲، جغرافیای غرب ایران، ترجمه کاظم ودیعی، انتشارات چهر، تبریز.

رستمی زرین‌آبادی، امین، ۱۳۸۹، ارزیابی نقش عوامل زمین‌شناختی و فعالیت کشاورزی در تعیین کیفیت آب‌های زیرزمینی دشت رومشگان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه صنعتی شاهرود.

شیشه‌گر، آرمان، ۱۳۸۴، گزارش کاوش سرخ‌دم لکی، کوه‌دشت لرستان، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی.

علی‌بیگی، سجاد، ۱۳۸۹، ازسرگیری پژوهش‌های باستان‌شناسی در محوطه پارتنی بیستون، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال دوم، شماره سوم، ۳۹-۷۰.

قندگر، جواد، ۱۳۷۹، گزارش مقدماتی قلعه ضحاک هشترود، منتشرنشده، سازمان میراث فرهنگی کشور.

محمدی‌فر، یعقوب، ۱۳۸۴، بررسی و تحلیل آثار و استقرارهای اشکانی در زاگرس مرکزی، رساله دکتری، به راهنمایی محمدرحیم صراف، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس (منتشرشده).

معمدی، نصرت‌الله، ۱۳۷۱، همراه و یزنهار قلعه کهزاد، مجله میراث فرهنگی، سال سوم، شماره نهم، بهار ۷۱: ۸-۱۶.

میری، فرشاد، ۱۳۹۳، تحلیل الگوهای استقرار دشت رومشگان در دوره اشکانی با استفاده از فناوری GIS، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان (منتشرنشده).

هرینک، ارنی، ۱۳۷۶، سفال ایران در دوران اشکانی، ترجمه حمیده چوبک، سازمان میراث فرهنگی کشور.

ب) غیرفارسی

Boucharlat, R. 1987. Less Niveau Post-Achemenids a Susa. DAFI 15: 145-311.

پناهگاه صخره‌ای مردایا؛ نویافته‌ای از دوره اشکانی در شهرستان رومشگان لرستان ♦ ۳۰۵

- Kleiss, W. 1970. zur topographie des partherherhenges in bistun. *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*. Band 3: 133-168. .
- Keall, E.J. and M. J, Keall. 1981. The Qal'eh-I Yazdigird Pottery: A Statistical Approach. *Iran.no:XIX*: 33-80.
- Miroschedji, P. 1987. Fouilles Du Chantier Ville Royale II A Suse II. Niveaux Depoques Achemenide. Seleucide . Parthe et Islamique. *DAFI 15*:11- 143.
- Stronach, D. 1969. Excavation at Tepe Nushijan. *Iran*. Vol. VII: 1-21.
- Stronach, D. 1975. A Fourth Season of Excavation at Tepe Nushijan. *Proceeding of the IIIrd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran, 1974*. Tehran.
- Goff, C. (1971). "Luristan before the Iron Age" .*Iran*. NO. IX. Pp. 131-152.
- Stein, A. (1940) .*Old Routes of Western Iran*. London.
- Schmidt, E. and Van Loon, M. and Carvers, H. (1989). *The Holmes expedition to Luristan*. Chicago: university of Chicago publication.

فصل پانزدهم کاوش در تپه هگمتانه^۱ (جانمایی موزه منطقه‌ای غرب کشور)

زنده‌یاد مسعود آذرنوش، علی شریفی

چکیده

تپه مشهور به هگمتانه در مرکز شهر همدان قرار گرفته است، این تپه با شکلی بیضوی، در حال حاضر بیش از هزار متر طول، پانصد متر عرض و ۵۰ هکتار وسعت دارد و بیشترین بلندی آن نسبت به زمین‌های اطراف حدود ۲۰ متر است.^۲ از آبان ماه تا دی‌ماه سال ۱۳۸۷، پانزدهمین فصل کاوش هیئت‌های ایرانی (فصل چهارم از دور دوم) به سرپرستی زنده‌یاد مسعود آذرنوش، باهدف جانمایی موزه منطقه‌ای غرب کشور در بخش شمال غربی محوطه به انجام رسید. در کنار هدف اولیه، هیئت کاوش فرضیه‌ی وجود بخشی از حصار مجموعه، در این قسمت از تپه را به‌عنوان یکی از اهداف کاوش مورد بررسی قرار داد.

در نتیجه کاوش ۲۱ گمانه در این فصل، شواهدی از ساختارهای خشتی، مشابه ساختارهای خشتی الگوی شاخص معماری هگمتانه، نمایان شد. به نظر می‌رسد که ساختارهای خشتی کشف‌شده در گمانه‌های O44، O45، P44 و P45، بخش‌هایی از یک واحد الگوی معماری شاخص هگمتانه را شکل می‌دهند. همچنین کاوش توده‌ی خشتی شناسایی شده در فصل چهاردهم که یکی از دلایل فرضیه‌ی وجود بخشی از حصار مجموعه در این قسمت از تپه بود، نشان داد که این توده‌ی خشتی پرشدگی ثانویه‌ای است (به‌احتمال ساسانی) که در یکی از فضاهای فاز متقدم‌تر (الگوی معماری خشتی، اشکانی) شکل گرفته است. علاوه بر این با مقایسه ابعاد خشت‌ها با خشت‌های به‌دست‌آمده در فصول گذشته، مشخص شد که ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در ساختارهای مکشوفه، با خشت‌های به‌کاررفته در حصار و برج و باروها مقاربت ندارد؛ بلکه از نظر ابعاد مشابه خشت‌های به‌کاررفته در الگوی معماری شاخص محوطه است. در نتیجه به نظر می‌رسد که فرضیه وجود بخشی از حصار مجموعه در این بخش

۱. در این مقاله نام دکتر مسعود آذرنوش به‌عنوان مالک حقوق معنوی طرح پژوهشی تپه هگمتانه به‌عنوان نویسنده اول آمده است. مسئولیت نوشتار مقاله بر عهده نویسنده دوم است.

۲. ۶۱°۴۸'۱۵" N، ۳۴°۴۸'۲۵" E

از محوطه منتفی است. کشف یک ساقه ستون مربوط به ادوار پیش از معماری خشتی در میان نهشته‌ای آواری از دیگر دستاوردهای این فصل از کاوش بود.

واژه‌های کلیدی: همدان، هگمتانه، دوره اشکانی، لایه‌نگاری، معماری خشتی

پیشگفتار

ایجاد موزه بزرگ در کنار تپه موسوم به هگمتانه، یکی از اهداف محمدرحیم صراف، پس از شروع کاوش در این تپه بود. به احتمال ذهنیت کشف آثار بی‌شمار با قابلیت نمایش موزه‌ای، صراف را مجاب به ساخت موزه‌ای بزرگ در کنار این تپه کرده است. وی اهداف اصلی خود را در مرحله اول روشن کردن وضعیت آثار باستانی تپه هگمتانه و در مرحله دوم ایجاد فضای فرهنگی-تاریخی مناسب در حدود آن ذکر می‌کند و در رابطه با ساماندهی و ایجاد محیط فرهنگی تاریخی، می‌افزاید:

«... اقداماتی از طرف مسئولین محترم سازمان میراث فرهنگی کشور در روند فعالیت‌های سالیان اخیر انجام گرفته و از آن جمله می‌توان به محصور کردن کامل تپه، ایجاد موزه موقت هگمتانه، پاک‌سازی سطح تپه و غیره اشاره کرد. یادآوری می‌نماید که روند ساماندهی و ایجاد فضای مناسب فرهنگی در روی تپه هگمتانه در آینده نزدیک با ایجاد موزه بزرگ و مجهز در جبهه شمالی تپه هگمتانه ادامه [به احتمال محل ج در نقشه الف] خواهد یافت» (صراف ۱۳۷۴: ۸۱۲).

چنانچه واضح است، صراف موزه موقت هگمتانه (موزه‌ای که در محل مدرسه پرورش سابق در مرکز فعلی این محوطه قرار دارد) را کافی ندانسته و بخشی را در شمال تپه برای این منظور در نظر دارد. ساخت چنین موزه‌ای در دوره فعالیت وی از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۹ به وقوع نمی‌پیوندد، اما ظاهراً ایده آن تا سال‌ها در ذهن مدیران استانی وجود داشته تا اینکه در طی کاوش‌های لایه‌شناختی ظاهراً مجوزهای لازم از طریق مسئولان استان برای ساخت موزه منطقه‌ای غرب کشور در همدان تهیه می‌شود.

چهارمین فصل از دور دوم کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه، پس از وقفه‌ای یک‌ساله از اول آبان ۱۳۸۷ تا اواسط آذرماه همان سال انجام شد. هدف اصلی این فصل از کاوش گمانه‌زنی در بخش شمال غربی تپه به منظور بررسی امکان یا عدم امکان، ساخت موزه منطقه‌ای غرب کشور در این قسمت بود. پیش‌تر در سومین فصل کاوش‌های لایه‌شناختی (سیزدهم پیاپی، ۱۳۸۵) بخشی از توان هیئت کاوش، معطوف به گمانه‌زنی در دو قطعه زمین (الف) و (ب) شده بود (تصویر ۱. الف). در فصل سوم، با کاوش ۱۵ گمانه در این دو قطعه زمین، ساخت موزه را در زمین (ب) به دلیل نزدیکی بسیار آن با آثار

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۰۹

مکشوف و برج و باروهای دفاعی جایز ندانست و زمین (الف) را مناسب‌تر تشخیص داد، باین‌حال، هیئت کاوش هرگونه ساخت‌وساز در این قطعه را نیز به تداوم گمانه‌زنی و کاوش در آن منوط ساخت (آذرنوش ۱۳۸۶).

سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان با تخطی از شرط مطرح‌شده، مجوز لازم برای گودبرداری قسمتی از این محوطه به‌منظور پی‌ریزی مخزن موزه را صادر کرد. خوشبختانه با تلاش مسئولان مربوطه، گودبرداری متوقف گردید و به سایر قسمت‌ها گسترش نیافت. طی جلسه‌ای که آذرنوش با استاندار وقت آقای مرادی و آقای اسدالله بیات رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان در محل موزه موقت هگمتانه داشتند، مقرر شد که نقشه حریم و عرصه آثار مکشوف در تاریخ ۱۵ آذرماه سال ۱۳۸۷ به سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان ارائه شود و در صورت لزوم کاوش‌ها پس از ارائه نقشه، گسترش یابد، اما آذرنوش یک هفته پیش از این موعد درگذشت^۳.

پیشینه پژوهش

اولین کاوشگر تپه موسوم به هگمتانه شارل فوسه یکی از اعضای هیئت بررسی دموگران در همدان بود (آذرنوش ۱۳۸۶: ۲۱). وی از ۱۶ آوریل تا ۱۳ اکتبر ۱۹۱۳ میلادی به مدت شش ماه (Chevalier 1989) در دو نقطه از تپه هگمتانه به خاک‌برداری پرداخت که امروزه آن دو محل موسوم به «گودال فرانسوی‌ها» و «چال شترخواب» در نزدیکی موزه موقت هگمتانه مشخص است (هژبری ۱۳۹۱: ۴۲۲).

جنگ جهانی اول مانع از ادامه فعالیت‌های باستان‌شناسی در تپه‌ی هگمتانه شد (هژبری ۱۳۹۱: ۴۲۲). از سال ۱۳۴۸ هـ.ش وزارت فرهنگ و هنر خرید واحدهای مسکونی و تجاری سطح تپه را آغاز کرد و از سال ۱۳۵۲ هـ.ش با تأسیس مرکز باستان‌شناسی (۱۳۴۹ هـ.ش) دکتر فیروز باقرزاده سرپرست این مرکز، مهندس مهریار را مأمور ساماندهی و آماده‌سازی برای آغاز برنامه بلندمدت کاوش در هگمتانه کرد (ملک‌زاده ۱۳۷۴: ۱۰۲). «آغاز کار در آذرماه سال ۵۲ و به مدت یک‌ماه به‌منظور شناسایی مقدماتی و برنامه‌ریزی و متعاقب آن در سال ۵۳ به مدت ۵ ماه و در سال ۵۴ نیز به مدت ۵ ماه این فعالیت ادامه یافت ...» (مهریار ۱۳۵۵: ۹۲). از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ با خرید و تملک ۹۰۰ واحد مسکونی و تجاری، بیش از نیمی از عرصه تپه هگمتانه به وسعت ۲۵ هکتار به‌عنوان فاز اول، آزادسازی و محوطه با دیوار خشتی محصور شد (رنجبران و صفری تورج ۱۳۹۲: ۲۱۶). سطح پاک‌سازی تپه از خانه‌های

۳. نگارنده به‌عنوان دستیار آذرنوش مسئولیت به سرانجام رساندن کاوش‌های این فصل را طی حکمی از ریاست وقت پژوهشکده باستان‌شناسی دریافت کرد.

۳۱۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

مسکونی معاصر در سال ۱۳۸۶ به حدود ۳۵ هکتار رسیده است (آذرنوش ۱۳۸۶: ۲۲). پس از آماده‌سازی تپه هگمتانه توسط مهندس مهریار قرار بود هیئت بین‌المللی متشکل از فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها کاوش‌هایی در تپه هگمتانه انجام دهند که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این پروژه منتفی شد (صراف ۱۳۹۲).

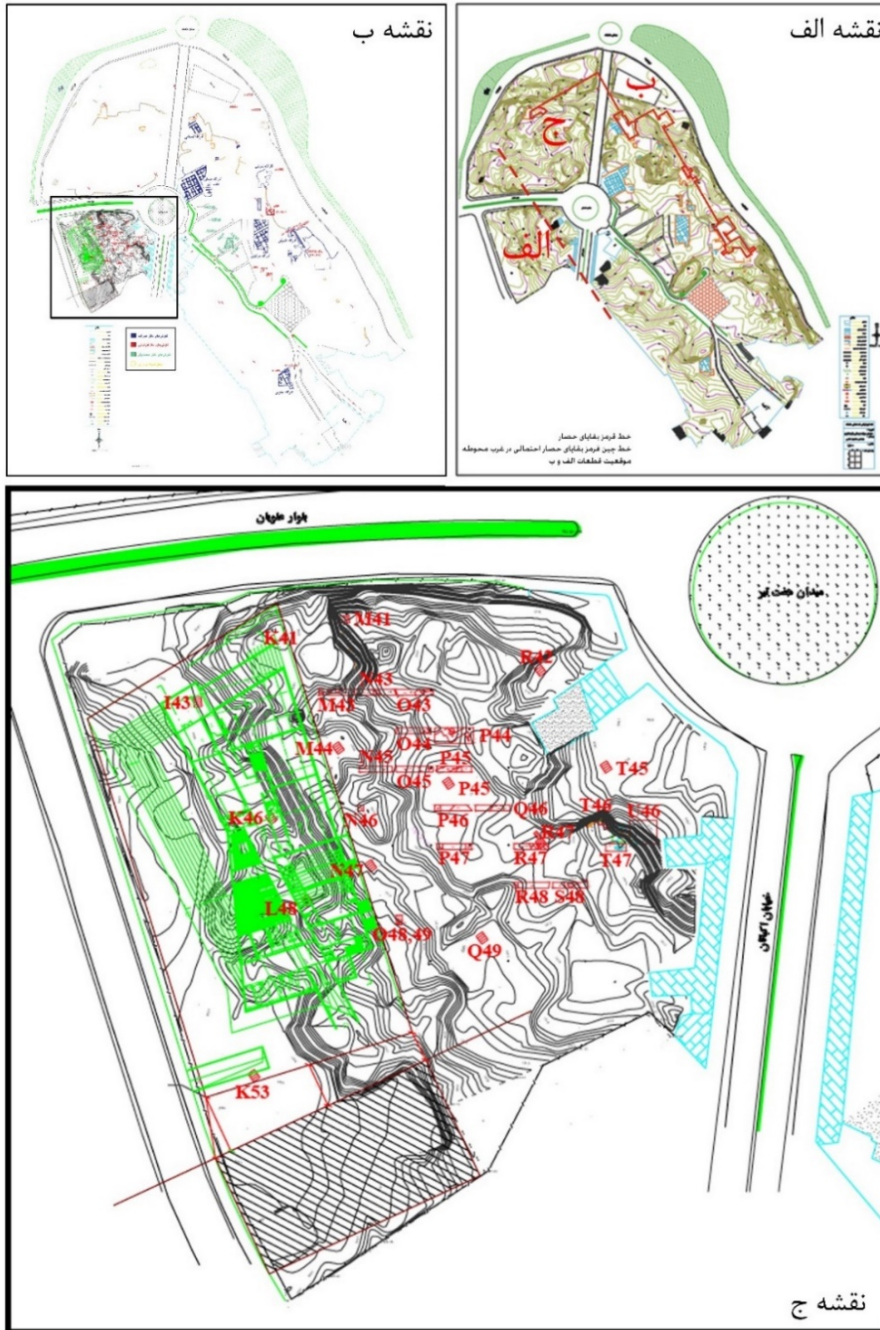
اولین هیئت ایرانی به سرپرستی محمدرحیم صراف در تپه هگمتانه به کاوش باستان‌شناختی پرداخت، وی طی سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۹ به‌تناوب ۱۱ فصل در تپه مشهور به هگمتانه کاوش کرد؛ و حاصل آن کشف قسمت‌هایی از یک حصار و همچنین بقایایی از معماری متحدالشکل در کارگاه مرکزی، جنوبی و غربی بود (آذرنوش ۱۳۸۶: ۲۲). از ۲۸ آذر تا ۲ دی ۱۳۸۰، کریستف بنش، از مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS)، به پیشنهاد آذرنوش، تحقیقات ژئوفیزیک تپه هگمتانه را به انجام رساند (هژبری ۱۳۹۱: ۴۲۳). نتایج این آزمایش‌ها در تمامی نواحی انتخاب‌شده ناامیدکننده بود (بوشارلا ۱۳۹۲: ۲۳۳).

دور دوم کاوش‌های باستان‌شناختی را هیئت‌های ایرانی به سرپرستی مسعود آذرنوش و از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ طی چهار فصل دنبال کردند، هدف از این کاوش‌ها «آشکار ساختن توالی لایه‌شناختی و گاه‌شناختی محوطه، یعنی تلاش برای ابهام‌زدایی» عنوان شد (آذرنوش ۱۳۸۶: ۲۲).

طرح چهارمین فصل کاوش‌های آذرنوش در هگمتانه با عنوان جانمایی موزه منطقه‌ای غرب کشور ارائه شد و گمانه‌زنی با هدف سنجش وضعیت قطعه الف، در دستور کار قرار گرفت اما آذرنوش از این فرصت استفاده کرده و گمانه‌هایی که در این محل در نظر گرفته بود با دقت لایه‌نگاری کرد، این گمانه‌زنی نتایج کاوش‌های ۳ فصل گذشته در دیگر نقاط تپه هگمتانه را تأیید و تکرار کرد. هدف دیگر آذرنوش در این فصل، بررسی احتمال وجود بخشی از حصار مجموعه در این بخش بود. احتمال برخورد به حدود غربی حصار محوطه زمانی مطرح شد که در یکی از گمانه‌های مورد کاوش در فصل سوم (گمانه T46)، پشته‌ای خشتی آشکار شد فرضیه وجود حصار در این بخش از محوطه، انتخاب گمانه‌هایی را بر روی خط‌الرأس این بخش از تپه سبب شد (تاج‌بخش و شریفی ۱۳۹۲: ۶۱)۴.

۴. پس از فوت آذرنوش، یعقوب محمدی‌فر از طرف سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری استان همدان مأمور کاوش در تپه هگمتانه شد (محمدی‌فر و دیگران ۱۳۹۲). پس از محمدی‌فر، هژبری طی پروژه‌ای به بازنگری حریم و عرصه تپه هگمتانه پرداخت، و عرصه و حریم جدیدی برای تپه هگمتانه پیشنهاد کرد (هژبری و جانجان ۱۳۹۲: ۱۱۳). در نهایت در سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ محمدرحیم رنجبران گمانه‌هایی را در غرب و جنوب‌غرب محوطه کاوش کرد (رنجبران و صفری تورج ۱۳۹۲: ۲۱۵).

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۱۱



تصویر ۱ الف. موقعیت مناطق پیشنهادی برای ساخت موزه منطقه‌ای غرب کشور؛ ب، موقعیت محدوده (الف)؛ ج، موقعیت گمانه‌ها و پلان موقعیت موزه منطقه‌ای غرب کشور

روش کاوش

با توجه به اهداف متفاوتی که در این کاوش نسبت به فصل‌های پیشین وجود داشت، تغییر مختصری در شیوه ثبت و ضبط آثار به عمل آمد. در این فصل به کلیه نهشته‌ها و انباشت‌ها (رسوبی و فرهنگی) یک شماره کاتالوگ اختصاص داده شد که با یک عدد پنج‌رقمی و از شماره ۱۰۰۰۰ شروع می‌شد و در ابتدای آن حرف اختصاری C (معرف کاتالوگ) قرار داده شد. ساختارها و عوارض معماری با لوکوس مشخص شدند که شامل یک عدد چهاررقمی است و با پیشوند L شناسایی می‌شود؛ شماره لوکوس‌ها از ۱۰۰۰ شروع شده است. نام‌گذاری گمانه‌ها برحسب قرارگیری در شبکه مربعات صورت یافت. بدین ترتیب نام مربع به‌طور مستقیم به گمانه اختصاص داده شد. چنانچه در مربعی بیش از یک گمانه جهت کاوش گشوده شد، گمانه‌های آن مربع با شماره‌های لاتین (I، II و ...) تفکیک شدند. تمامی محاسبات ارتفاعی بر پایه نقطه‌ی ثابت BM14 صورت یافته که این نقطه ۱۸۱۲/۸۱ متر از سطح آب‌های آزاد مرتفع‌تر است و خود نسبت به نقطه ثابت اصلی ۱/۹۶ متر عمق دارد (تاج‌بخش و شریفی ۱۳۹۲: ۶۲).

معرفی گمانه‌های فصل سوم (چهاردهم پیاپی) در منطقه الف

در سومین فصل از کاوش‌های لایه‌شناختی در تپه هگمتانه ۱۲ گمانه در بخش شمال غربی محوطه کاوش شد. آثار شناسایی شده در این گمانه‌ها و دوره‌های شناسایی شده در آنها به‌طور اجمالی مورد بررسی قرار می‌گیرد. چهار گمانه I43، K46، L48 و K53 در منتهی‌الیه شمال غربی محوطه، در محل پیشنهادی به‌منظور احداث موزه منطقه‌ای غرب کشور انتخاب و کاوش شدند. آثار شناسایی شده در سه گمانه I43، K46 و L48، مربوط به یک مرحله و منتسب به دوره معاصر تشخیص داده شده و تنها مرحله شناسایی شده در این گمانه‌ها روی خاک بکر محوطه قرار دارد. گمانه K53 را انباشت‌های حاوی نخاله و زباله‌های دوره معاصر تا روی خاک بکر شامل می‌شود (آذرنوش ۱۳۸۵). ۶ گمانه M44، P45، T46، R47، N47 و Q49 بر روی خط‌الرأس برجسته‌ای قرار دارد که راستای شمالی-جنوبی دارد؛ به غیر از گمانه M44 که در آن تنها یک مرحله منتسب به دوره پهلوی شناسایی شد که آن هم بر خاک بکر قرار دارد، ۵ گمانه دیگر دربرگیرنده چند مرحله ساخت‌وساز منتسب به ۲ دوره پهلوی و اشکانی شده‌اند (آذرنوش ۱۳۸۵)، شواهدی از خشت‌های منتسب به دوره اشکانی در لایه‌های زیرین، احتمال وجود بقایایی از حصار محوطه را در این بخش قوت بخشید.

دو گمانه دیگر منطقه الف (T45 و R42) در بخش شرقی برجستگی ذکرشده کاوش شدند که همچون ۴ گمانه غرب برجستگی، فاقد آثاری از دوره تاریخی بوده و تنها دوره شناسایی شده منتسب به

فصل پانزدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۱۳

دوره پهلوی و بر روی خاک بکر است (آذرنوش ۱۳۸۵). بر اساس شواهد به دست آمده از گمانه‌های فصل سوم، بلوکی به ضخامت حدود ۸ متر در این بخش از محوطه حاوی آثاری از دوره تاریخی است؛ و گمانه‌های غربی و شرقی این بلوک فاقد آثاری از این دست است؛ باین حال می‌توان فقدان آثار در گمانه‌های T45 و R42 را به احداث میدان هفت تیر مرتبط دانست.

معرفی گمانه‌های فصل چهارم (پانزدهم پیاپی) در منطقه الف

در فصل چهارم از دور دوم کاوش‌های لایه‌شناختی، ۲۱ گمانه در بخش شمال غرب محوطه موسوم به هگمتانه کاوش شد (تصویر ۱. ج). به غیر از هفت گمانه (M41، K41، N46، T47، T46، U46 و O4849)، بقیه (M43، N43، O43، O44، P44، N45، O45، P45، P46، Q46، P47، R47، R48 و S4847) به ابعاد ۱۰×۱/۵ متر و در بخش شمالی، ترانشه‌هایی به همین نام‌ها و در جهت شرقی و غربی روی برجستگی این بخش از محوطه انتخاب و کاوش شدند، هدف از کاوش گمانه‌هایی در این ابعاد، پوشش بیشتر برجستگی ذکر شده بود و در مواردی چنانچه آثاری شناسایی می‌شد که نیاز به گسترش گمانه بود، گمانه‌های الحاقی ایجاد و کاوش می‌شد (مانند گمانه‌های P44 و S4748).

به‌طورکلی در همه گمانه‌های کاوش شده، مراحل شناسایی شده در لایه‌های فوقانی، متناسب به دوره‌های اسلامی هستند، که به ترتیب، نخاله‌های حاصل از تخریب واحدهای مسکونی سطح محوطه در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۴، بقایای پهلوی دوم و اول، و برخی موارد شواهدی از دوره قاجار و قرون میانی اسلام را دربرمی‌گیرند. در تعدادی از گمانه‌ها، کاوش تا عمق حدود ۲ متر از سطح گمانه، در میان فضاهای معماری دوره پهلوی انجام شده است. با توجه به شواهد موجود به نظر می‌رسد که در برخی از خانه‌های ساخته شده در دوره پهلوی، گودبرداری به منظور ایجاد زیرزمین باعث آسیب رساندن به ساختارهای دوره تاریخی شده است.

در گمانه‌های K41 و N46، قدیم‌ترین انباشت‌ها و ساختارهای شناسایی شده متعلق به دوره قاجار است. در گمانه N46 دو انباشت زیرین بر روی خاک بکر و در گمانه K41 یک چاه و نهشته درون آن به این دوره متناسب است، چاه مذکور در زیر انباشت‌های دوره پهلوی شناسایی شده و ارتفاع اندکی از آن باقی مانده است. این دو گمانه غربی‌ترین گمانه‌های فصل چهارم از دور دوم هستند.

در چهار گمانه N43، N45، R48 و Q46، متقدم‌ترین نهشته‌های برجای مانده، متناسب به دوره تاریخی یعنی اشکانی هستند. باین حال در این چهار گمانه ساختاری متناسب به دوره تاریخی شناسایی نشد. در گمانه N43 سه نهشته C10177، C10200 و C10211 بر اساس سفال‌های به دست آمده به

دوره اشکانی منتسب شده‌اند، در بافت نهشته C10177 پاره خشت‌هایی قابل مشاهده است، اما دو نهشته دیگر بافتی شنی حاوی قلوه‌سنگ‌های ریز دارند، دو نهشته اخیر بر سنگ‌بستر شکل گرفته‌اند. در گمانه N45، در بخش شرقی گمانه، یک توده خشتی به ضخامت ۳۰ سانتی‌متر بر سنگ‌بستر شناسایی شد (C10344)، که ساختار مشخصی نداشته و با یک چاه دوره پهلوی که تا روی سنگ‌بستر امتداد یافته بریده شده است.

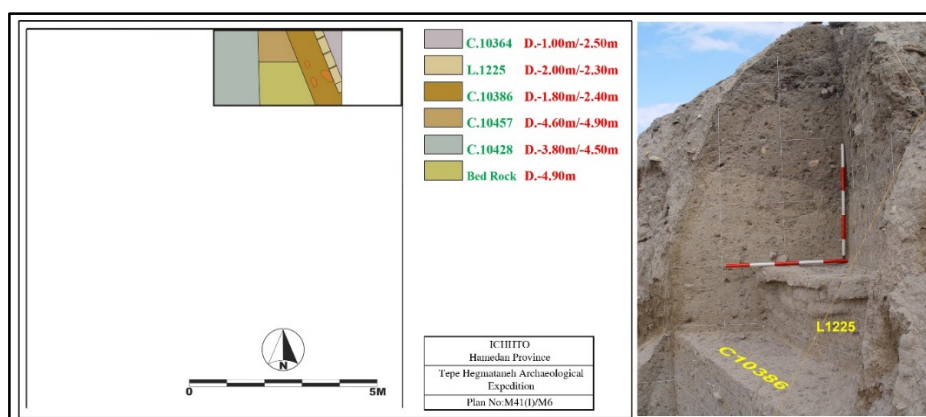
در گمانه R48، زیرین‌ترین انباشت (C10501) بر سنگ‌بستر به ضخامت ۵۰-۳۰ سانتی‌متر (تابع شیب سنگ‌بستر) است، دانه‌بندی این انباشت رسی و تراکم آن بالاست، و سطح آن به نظر پا خورده است. به احتمال این انباشت به منظور تسطیح محوطه، پیش از شروع معماری عظیم خشتی ایجاد شده است. سه کاتالوگ C10499، C10492 و C10491 بر انباشت پیش‌گفته شکل گرفته‌اند و با توجه به سفال‌های به دست آمده از بافت آنها، این سه کاتالوگ نیز به دوره تاریخی منسوب شده‌اند. انباشت‌های C10349 و C10376 تنها شواهد منتسب به دوره تاریخی در گمانه Q46 هستند. این دو انباشت ماهیتی رسوبی دارند اما در بافت این انباشت‌های رسوبی پاره‌های خشت دیده می‌شود و قطعات سفال موجود در بافت آن همگن است. انباشت‌های رسوبی با ماهیت مشابه در فصول قبل کاوش از جمله در گمانه AY47 نیز مشاهده شده است. در ۱۶ ترانسه دیگر شواهدی هرچند مختصر از ساختارهای دوره تاریخی به دست آمده است.

سه مرحله انتهایی گمانه M41، همانند دیگر گمانه‌ها به دوره معاصر منتسب است. مرحله پنجم شامل انباشتی از دوره تاریخی (اشکانی؟) است که به نظر می‌رسد در زمان متروک بودن محل شکل گرفته است. مرحله چهارم در این گمانه را بخش اندکی از یک ساختار خشتی (L1225) در نیمه شرقی گمانه شامل می‌شود که تنها سه رج از آن برج مانده است. خشت‌های به کاررفته در این ساختار نیمه، و به ابعاد ۱۰×۲۵×۴۵ سانتی‌متر است. با توجه به اینکه بخش ناچیزی از این ساختار (۱/۴۰ متر) در گمانه M41 واقع شده است، اظهار نظر درباره جایگاه، وضعیت و کاربری آن ممکن نیست. مراحل اول، دوم و سوم، انباشت‌های منتسب به دوره اشکانی هستند که در زیر ساختار پیش‌گفته قرار گرفته‌اند. مراحل ۱ تا ۳ در برگیرنده ۷ کاتالوگ است که زیر لوکوس L1125 قرار دارند، اما با توجه به شیب ترانسه، این انباشت‌ها نزدیک به سطح بوده، و سفال‌های به دست آمده از آنها آشفته است (تصویر ۲).

در گمانه M43، شش انباشت و یک ساختار چینه‌ای مربوط به مرحله نخست شناسایی شد، راستای این ساختار چینه‌ای شمال شرق-جنوب غرب است ساختاری چینه‌ای مشابهی در فصل شانزدهم کاوش -فصل اول از دور سوم- در ترانسه‌های AK45 و AK46 مشاهده شده است

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۱۵

(محمدی‌فر و دیگران ۱۳۹۲). نهشته‌های C10404، C10405، C10414، C10415، C10426 و C10450 ماهیتی تقریباً مشابه داشتند که در میان بافت آنها قطعات خشت به فراوانی دیده می‌شود؛ و بر اساس سفال‌های به‌دست‌آمده به دوره تاریخی منتسب شده‌اند. در مجموع این ۶ نهشته حدود ۸۰ سانتی‌متر ضخامت دارند و فقط به دلیل احتیاط در کاوش از یکدیگر متمایز شده‌اند. مرحله دوم شناسایی شده در این گمانه متعلق به قرون میانی اسلام و مراحل سوم تا پنجم به انباشت‌ها و ساختارهای دوره معاصر منتسب است.

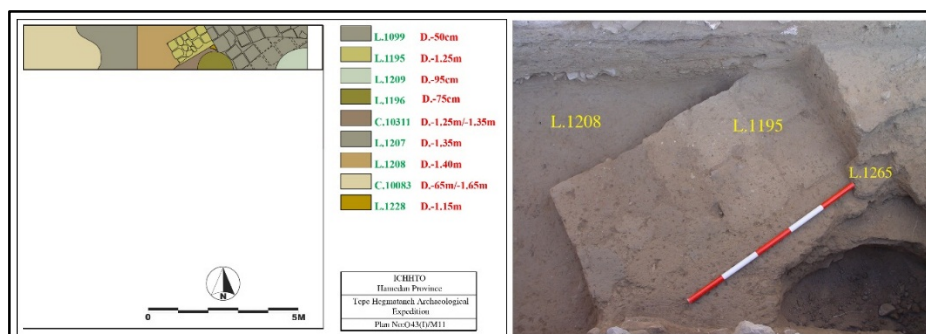


تصویر ۲. پلان و تصویر لوکوس L1225، در گمانه M41

لایه‌های منتسب به دوره تاریخی در گمانه O43، در مراحل ۱ تا ۵ طبقه‌بندی می‌شوند. مراحل ۷ تا ۹ منتسب به دوره معاصر و مرحله ۶ دارای شواهدی از دوره قاجار است. مرحله پنجم به نظر می‌رسد که مربوط به دوره متروک بودن محوطه پس از دوره تاریخی است این مرحله از دو نهشته C10246 و C10264 تشکیل شده که سفال‌های به‌دست‌آمده از این دو نهشته همگن و متعلق به دوره تاریخی به نظر می‌رسند. همچنین شواهدی از یک سوختگی نامنظم با عنوان لوکوس L1192 در این مرحله مشاهده شده است. مرحله چهارم معرف آخرین فاز استقرار محوطه در دوره تاریخی است که دو دیوار (L1228 و L1099) و دو کف (L1191 و L1209) مربوط به این مرحله شناسایی شد؛ دیوار L1228 جهت شمال شرقی - جنوب غربی دارد، ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در آن ۱۴×۴۶×۴۶ سانتی‌متر است و دیوار L1099 عمود بر آن است، همچنین کف L1191 از جنس کاه‌گل و L1209 در واقع اندودی گچی است که بر روی کف اول برای ترمیم آن کشیده شده است. مرحله سوم شامل یک نهشته

۳۱۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

(C10262) و دو اجاق موقت (L1193 و L1205) است. از مرحله دوم یک کف در ارتباط با لوکوس- های L1099، L1227 و L1195، شناسایی شد. مرحله اول شناسایی شده مشتمل بر دو کف (L1203 و L1208)، مرتبط با ساختارهای خشتی پیش‌گفته (L1228 و L1099) و یک ساختار خشتی (L1195) است؛ لوکوس L1195 به احتمال سکویی خشتی و در محل تلاقی L1228 و L1099 ساخته شده است و انباشت C10262 روی آن را پوشانده است. در مجموع در این گمانه ساختارهایی مربوطه به دو فضا از دوره تاریخی شناسایی شد، که به احتمال مربوط به اواسط دوره اشکانی تا اوایل ساسانی است (تصویر ۳).



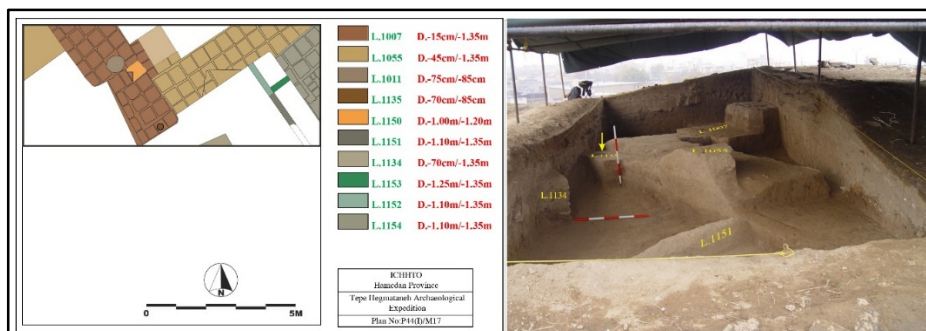
تصویر ۳. پلان و تصویر موقعیت ساختارهای خشتی گمانه O43

سه مرحله فوقانی (سوم تا پنجم) گمانه O44، همچون سایر گمانه‌ها مربوط به دوره معاصر است. دومین مرحله شناسایی شده در این گمانه، یک پرشدگی تعمدی است، که با خشت‌ها و پاره خشت‌هایی محل فرورفتگی در ساختار خشتی مرحله اول پر شده است ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در این پرشدگی ۱۴×۴۶×۴۶ و ۱۴×۳۴×۳۴ سانتی‌متر است. اولین مرحله همان‌طور که اشاره شد، معرف ساختاری خشتی است که بخش اندکی از آن در گوشه شرقی گمانه شناسایی شده است. خشت‌های به‌کاررفته در این ساختار خشتی ۱۴×۴۶×۴۶ سانتی‌متر و راستای آن شمال غربی-جنوب شرقی است. همچنین نهشته‌های C10275، C10276، C10287، C10379 و C10380 با ماهیت آواری، حاوی قطعات خشت در اطراف این دیوار خشتی شناسایی شد؛ با توجه به همگون بودن سفال‌های به‌دست‌آمده از این انباشت‌ها می‌توان آنها را به همین مرحله منتسب دانست.

اولین ساختارهای معماری گمانه P44 که توسط ساختارهای معاصر در عمق‌های مختلف بریده شده مربوط به دوره تاریخی است. ساختارهای این دوره با شیوه و مصالح مشابهی ساخته شده است. خشت‌های به‌کاررفته در این ساختارها در ابعاد ۱۴×۴۶×۴۶ سانتی‌متر است؛ که با ملاتی از

فصل پانزدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۱۷

جنس گل روی هم قرار گرفته است. به تقریب در تمام این ساختارها از سه نوع خشت با کیفیت‌های گوناگون و در رنگ‌های قهوه‌ای، بژ و سبز تا خاکستری به کار رفته است. سطح ساختارها شامل چهار دیوار اصلی (L1007، L1055، L1150 و L1154) و سه دیوارک (L1151، L1152، L1153) است. دیوارهای اصلی بخشی از سه فضا را در گمانه آشکار کرده است. از این فضاها یکی در شمال و دو فضای دیگر در بخش‌های جنوب شرق و غرب قرار دارد. جهت آشکار کردن کف مربوط به ساختارهای به دست آمده در این دوره گمانه پیشروی در محل تلاقی دو دیوار اصلی (L1055 و L1007) کاوش شد، که در عمق ۱/۹۰ متری نسبت به BM، کفی از جنس کاه‌گل با ضخامتی در حدود ۵ سانتی‌متر آشکار شد. رج زیرین و قابل مشاهده دیوارها، تقریباً هم‌سطح با این کف یک پیش‌آمدگی به عرض ۳۰ سانتی‌متر و به ضخامت ۱۰ سانتی‌متر از جنس خشت دارند. نکته دیگر در این بخش وجود یک فرورفتگی منظم روی یکی از دیوارها (L1007) است که تا روی کف ادامه دارد. چیدمان خشت‌ها در این فرورفتگی با سایر خشت‌ها متفاوت است؛ بدین صورت که یک درمیان پیش‌آمدگی‌هایی به اندازه ۳ سانتی‌متر در رج‌های خشت‌ها مشاهده می‌شود (تصویر ۴).

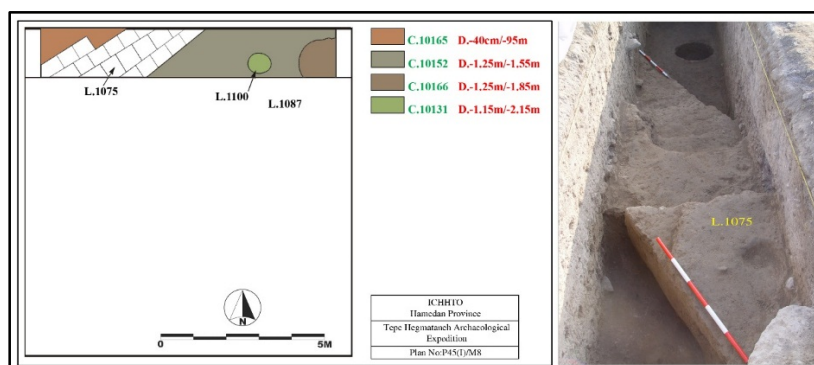


تصویر ۴. پلان و تصویر ساختارهای خشتی گمانه P44

در انتهای جنوب غربی دیوار L1055، یک پیش‌آمدگی به صورت لغاز یک درگاهی مشاهده می‌شود؛ به نظر می‌رسد این پیش‌آمدگی فضاهای شرقی و غربی را با هم مرتبط کرده است. در محل تلاقی دو دیوار اصلی دیگر L1154 و L1055 سه دیوارک (تیغه خشتی با خشت‌های راسته) شناسایی شد، که یک فضای کاملاً محصور در ابعاد ۷۰×۱۰۰ سانتی‌متر، و فضایی با همین ابعاد که سه دیوار محصورکننده دارد را در امتداد هم تشکیل می‌دهند. با توجه به توقف کاوش کاربری این فضاها مبهم است. مراحل دوم تا ششم به دوره‌های پهلوی و قاجار منتسب است.

۳۱۸ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

در کاوش گمانه O45، بقایایی از یک ساختار بر جای تاریخی آشکار شد، این ساختار خشتی در جهت شمال-غرب-جنوب شرق است که به نظر می‌رسد که این ساختار L1057 در قسمت جنوبی و خارج از گمانه به دیوار خشتی گمانه P45 (L1075) می‌پیوندد؛ و به احتمال یک کنج را تشکیل می‌دهد. ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در این ساختار خشتی ۱۴×۴۷×۴۷ سانتی‌متر است و بقایای سه رج از آن به ارتفاع ۴۵ سانتی‌متر برجا مانده است. در گمانه پیشروی که در کنار دیوار لوکوس L1057 کاوش شد سه انباشت C10359، C10420 و C10423، با ماهیت پرشدگی کاوش شد. زیر انباشت‌های پیش‌گفته سنگ‌بستر شیستی محوطه نمایان شد. ۴ مرحله نخستین گمانه P45 منتسب به ساختارها، انباشت‌ها و نهشته‌هایی از دوره تاریخی است. اولین مرحله تاریخی در این گمانه شامل انباشت (C10467) است که اولین لایه تشکیل‌شده بر خاک بکر است. همچنین دیواری چینه‌ای از ملات کاه‌گل ساخته‌شده که جهتی شمال‌شرقی-جنوب‌غربی دارد. این دیوار در گمانه پیشرو P45(II) شناسایی شد و در پایین‌ترین بخش‌های گمانه و نزدیک به خاک بکر است. ارتفاع باقی مانده از آن ۳۰ سانتی‌متر است و در زیر آن چیدمان منظم اما خشکه‌چینی قرار دارد که به احتمال پی این ساختار است. درازای این چینه ۱/۰۰ متر و پهنای قابل اندازه‌گیری آن در گمانه پیشرو حدود ۲۰ سانتی‌متر است که به احتمال بخش زیادی از آن در زیر انباشت‌های بخش غربی قرار دارد. دومین مرحله مربوط به لایه سوخته C10443 است. سومین مرحله در محدوده زمانی تشکیل نهشته‌های C10165، C10185، C10214، C10438، C10442 و C10439 قرار دارد، که به احتمال دیوار L1075 نیز بر این انباشت آواری ساخته‌شده است (تصویر ۵).



تصویر ۵. پلان و تصویر ساختار خشتی گمانه P45

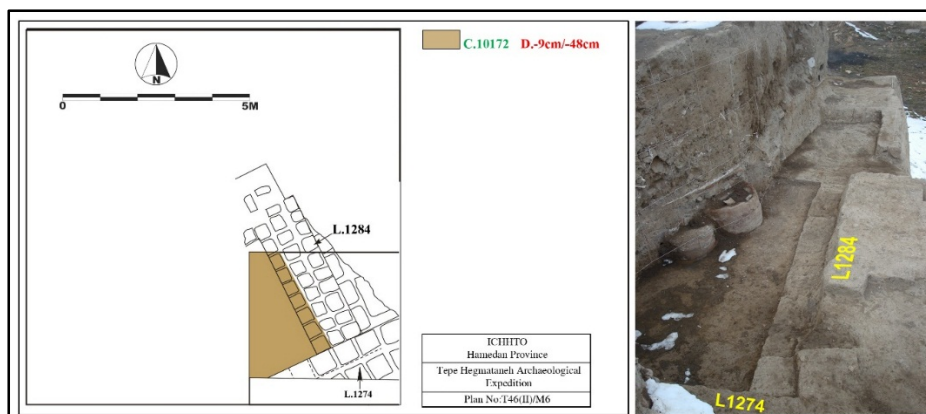
چهارمین مرحله منتسب به دوره تاریخی معرف ساختاری خشتی (L1075) در جهت شمال-شرقی-جنوب‌غربی است، ضخامت این دیوار ۱/۴۰ سانتی‌متر است و ۷ رج، معادل ۱/۰۵ سانتی‌متر از آن باقی مانده است. ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در این ساختار خشتی ۱۴×۴۶×۴۶ سانتی‌متر است.

فصل پانزدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۱۹

نمای غربی دیوار دارای اندودی بسیار نازک به ضخامت ۵ میلی متر است. دیوار در امتداد جنوب غربی با یک پیش آمدگی (لغاز) به سمت شمال شرقی برگشته است. این لغاز که به احتمال دیوار کناره یک درگاه است، حدود ۶۰ سانتی متر درازا دارد اما پهنای آن به دلیل امتداد دیوار در جهت غربی و جنوبی به درستی قابل اندازه گیری نیست. درازای این دیوار ۳/۷۵ متر است. دیوار خشتی L1075 در گمانه P45، به احتمال مرتبط با دیوارهای L1159 و L1055 در گمانه P44 است. این دیوار کاملاً موازی با L1055 است و در یک جهت قرار دارد و به احتمال در امتداد شمال شرقی به دیوار L1154 متصل می شود و یک فضا را می سازد. مراحل پنجم و ششم در این گمانه به انباشت ها و ساختارهای دوره معاصر اختصاص دارد.

کاوش گمانه P46، به شناسایی بقایایی از یک ساختار معماری دوره تاریخی در نیمه غربی گمانه منجر شد. این ساختار (L1282)، معرف بقایای دیواری خشتی است که با توجه به شواهد بر اثر عوامل فرسایشی طبیعی و انسانی آسیب فراوان دیده و به صورت توده بزرگی از خشت های آواری دوره های اشکانی دیده می شود. بر شرقی این ساختار (دیوار) در مرکز گمانه در جهت شمال شرقی-جنوب غربی قابل تشخیص است؛ اما به سمت غرب فاقد نظم بوده و به صورت آواری است. ابعاد خشت های به کار رفته در این ساختار ۱۴×۴۷×۴۷ سانتی متر است. در دو سوی این دیوار خشتی بقایای انباشت های آواری C10464، C10473، C10475 و C10484، حاوی پاره های خشت کاوش شد. این انباشت ها با توجه به همگن بودن سفال های به دست آمده از آنها به یقین به دوره تاریخی منتسب هستند.

پیش از این اشاره شد که در فصل سوم از کاوش های لایه شناختی (فصل چهاردهم پیاپی)، شواهدی از ساختارهای معماری مبهم (L687 و L686) در گمانه T46(II) آشکار شد. برای روشن کردن وضعیت مبهم این ساختارها، گمانه T46(III) در جنوب گمانه T46(II) کاوش شد. مراحل سوم تا ششم شناسایی شده در این گمانه مربوط به ساختارها و انباشت های معاصر است. دومین مرحله به واسطه شناسایی لوکوس L1286، با ذکر احتمال به دوره ساسانی منتسب شده است. این لوکوس دیواری خشتی در جهت شمال غربی-جنوب شرقی است که با استفاده از خشت های ۳۴×۳۴×X سانتی متر و به منظور استحکام بخشی L1284 (دیوار) در غرب آن و به پهنای ۱/۴۰ متر ایجاد شده است. این دیوار ۳/۵۰ متر طول دارد؛ و به لوکوس های L686 و L687 (شناسایی شده در T46(II)) می پیوندد.



تصویر ۶. پلان و تصویر ساختارهای خشتی گمانه T46(III)

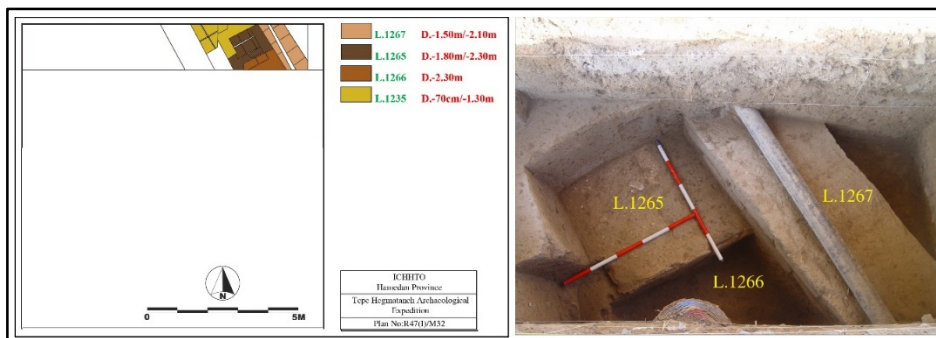
اولین مرحله شناسایی شده در این گمانه مربوط به ساختارهایی هم‌دوره با ساختارهای الگوی معماری شاخص در تپه هگمتانه است. لوکوس L1274 معرف یک دیوار خشتی از دوره تاریخی در جهت شمال شرقی-جنوب غربی است؛ که ۳ متر از بر شمالی آن در گمانه آشکار است. سطح این دیوار دارای اندود سفیدرنگی است که روی L1284 (دیوار) نیز کشیده شده است. نمای جنوبی این لوکوس در گمانه T47(I) آشکار شده است. لازم به توضیح است که این دیوار در انتهای شرقی به L1284 (دیوار) می‌پیوندد و یک کنج را در انتهای شرقی با آن می‌سازد. لوکوس L1284، معرف دیواری خشتی در جهت شمال غربی-جنوب شرقی، متشکل از خشت‌هایی در ابعاد $14 \times 47 \times 47$ سانتی‌متر است. بخش عمده این دیوار در اثر ساخت‌وسازهای دوره معاصر از بین رفته و تنها ۶۰ سانتی‌متر از ضخامت و $2/40$ متر از طول آن در شرق گمانه قابل رؤیت است. این دیوار با لوکوس‌های L1274 (دیوار) و L687، فضایی به ابعاد $4/5 \times X$ متر را می‌سازد. ضلع شرقی (غرب دیوار L1284) و شمالی این دیوار (جنوب دیوار L687) با ساختار متأخر L1274 استحکام بخشی شده است. در نتیجه کاوش گمانه T46(III) مشخص شد که لوکوس‌های L686 و L687 (که در گمانه T46(II) در فصل قبل کاوش شناسایی شده بودند)، بخش‌هایی از مرمت یا پرشدگی فضایی هستند که از جنوب و شرق با دو دیوار (L1274 و L1286) محدود شده است (تصویر ۶).

اولین مرحله شناسایی شده در گمانه U46، منتسب به دوره تاریخی و معرف دو ساختار L1268 و L1269 است، ساختار لوکوس L1268 دیواری سنگی در جهت شمال شرقی-جنوب غربی است، لوکوس L1269، ساختاری چینه‌ای است که هم‌راستا با L1268 است. دومین مرحله شناسایی شده در

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۲۱

این گمانه معرف دو ساختار خشتی لوکوس‌های L1283 و L1285 است. این دو ساختار در گوشه‌ی جنوب غربی گمانه واقع شده‌اند؛ راستای لوکوس L1283، شمال شرقی-جنوب غربی است و راستای لوکوس L1285، شمال غربی-جنوب شرقی است و به نظر می‌رسد که بخشی از یک فضای معماری را تشکیل می‌دهند، به دلیل اینکه بخش اندکی از این دو لوکوس آشکار شده، ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در آنها و همچنین ابعاد واقعی ساختارها نامشخص است. سه مرحله دیگر شناسایی شده در این گمانه نیز به ساختارها و انباشت‌ها دوره‌ی معاصر منتسب شده است.

کاوش گمانه R47 به شناسایی ۶ مرحله‌ی فرهنگی منجر شد، مرحله‌های دوم تا ششم منتسب به ساختارها و انباشت‌های ادوار پهلوی و قاجار، و اولین مرحله معرف ساختارها و انباشت‌های دوره‌ی تاریخی است. از این مرحله چند ساختار معماری مرتبط با یکدیگر شناسایی شد، که در بخش شرقی گمانه قرار دارند.



تصویر ۷. پلان و تصویر ساختارهای خشت گمانه R47

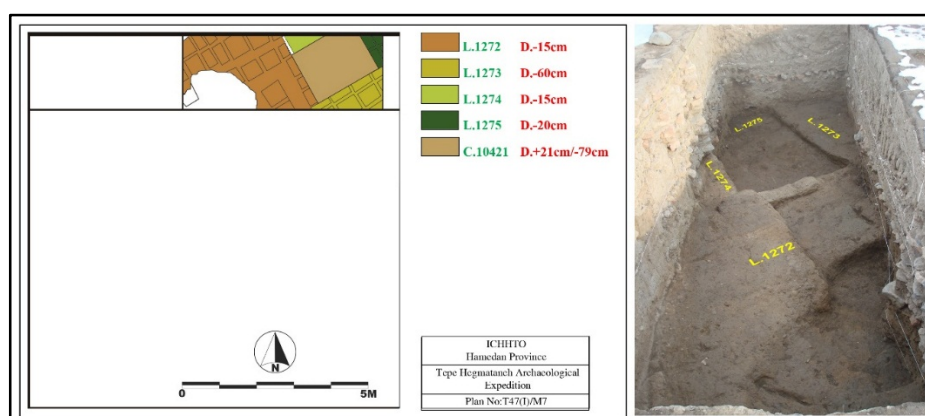
از جمله این ساختارها یک دیوار خشتی است که با خشت‌هایی به ابعاد $۳۴ \times ۳۴ \times ۱۱$ و $۴۶ \times ۴۶ \times ۱۴$ سانتی‌متر در راستای شمال غربی-جنوب شرقی ساخته شده است (L1265). سطح دیوار دو لایه اندود دارد؛ اندود سفیدرنگ (گچ) زیرین به ضخامت ۵ میلی‌متر و اندود بیرونی از جنس کاه‌گل به ضخامت ۲ سانتی‌متر است. در جنوب این دیوار یک ساختار خشتی (L1266) قرار دارد که با خشت‌های $۳۴ \times ۳۴ \times ۱۱$ سانتی‌متر و ملات گل ساخته شده است.

به احتمال این ساختار با L1265 در ارتباط است. همچنین دو دیوار موازی در راستای شمال غربی-جنوب شرقی به دست آمد، که با خشت‌هایی به ابعاد $۴۶ \times ۴۶ \times ۱۴$ سانتی‌متر و ملات گل ساخته شده‌اند (L1235 و L1267). لوکوس‌های L1265 و L1266 در میان این دو دیوار قرار گرفته‌اند. برای مشخص کردن ضخامت انباشت‌های دوره‌ی تاریخی، تقریباً در وسط گمانه (موازی با

۳۲۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

L1235 یک گمانه پیشرو R47(II) ایجاد شد، کاوش در این گمانه تا روی بستر صخره‌ای ادامه یافت. در پایین‌ترین سطح، بلافاصله روی خاک بکر سه رج خشت با ملات گل آشکار شد؛ روی این خشت‌ها تا زیر L1235، یک انباشت همگن به ضخامت ۲/۶۵ متر با مواد فرهنگی متناسب به دوره تاریخی (اشکانی؟) شناسایی شد. همچنین انباشت‌هایی آواری در اطراف و بین ساختارهای معرفی شده شناسایی و کاوش شد (تصویر ۷).

در گمانه T47 هفت مرحله شناسایی شده است، مرحله‌های اول و دوم به دوره تاریخی و پنج مرحله بعدی به ساختارها و انباشت‌های دوره‌های پهلوی، قاجار و قرون میانی اسلام منتسب است؛ از دوره تاریخی سه دیوار L1272، L1273 و L1274 به همراه داغ بر غربی L1285 در گمانه آشکار شد؛ این دیوارهای خشتی فضایی به ابعاد ۲/۰۰×۱/۵۰ متر را در جهت شمال شرق-جنوب غرب می‌سازند. به نظر می‌رسد این فضا بخشی از یک فضای بزرگ‌تر است که در دوره‌های بعدی با لوکوس L1285 از فضای اصلی جدا شده است.



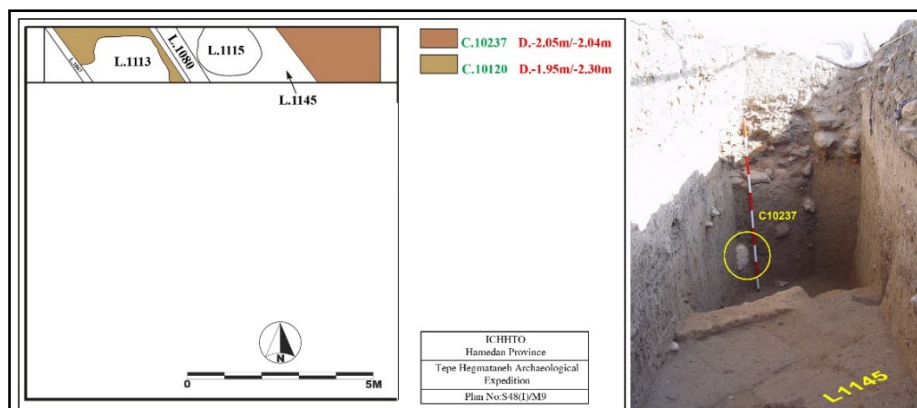
تصویر ۸. پلان و تصویر ساختارهای خشتی گمانه T47

لوکوس L1272 دیواری خشتی با عرضی نامشخص و طول آشکار شده‌ای برابر ۲/۰۰ متر است که از خشت‌هایی به ابعاد ۴۷×۴۷×X سانتی‌متر بنا شده است. در نمای شرقی این دیوار که تنها نمای آشکار شده از آن است، هیچ‌گونه اثری از اندود کاه‌گل به دست نیامده است. راستای این دیوار شمال غربی-جنوب شرقی است. لوکوس L1273 نیز دیواری خشتی در جهت شمال شرقی-جنوب غربی است که ۲/۰۰ متر از طول آن در گمانه آشکار شده است. تنها بر شمالی آن در محدوده‌ی گمانه قرار دارد که سطح آن با اندود پوشیده شده است. این دیوار نیز همچون L1272 از خشت‌هایی در ابعاد

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۲۳

۴۷×۴۷×X سانتی متر ساخته شده است و چیدمانی کاملاً مشابه آن دارد. انتهای شمالی این دیوار به سمت خارج از گمانه امتداد پیدا می کند. لوکوس L1274 دیوار خشتی دیگری با اندود کاه گل در نمای غربی است و راستایی شمال شرقی-جنوب غربی دارد. به نظر می رسد بر جنوبی این دیوار نیز دارای اندودی از کاه گل باشد. تنها بخش کوچکی از این دیوار (۱۰۰×۶۵ سانتی متر) در گمانه قابل مشاهده است. به دلیل اینکه بخش اندکی از لوکوس L1285 در گمانه T47 شناسایی شد، اطلاعاتی از ابعاد واقعی و ابعاد خشت های به کاررفته در آن در دست نیست (تصویر ۸).

مانند غالب گمانه های کاوش شده در این فصل، بیشترین ضخامت انباشت های کاوش شده در گمانه O4849 مربوط به دوره معاصر است. دیوارهای دوره پهلوی که ارتفاعی حدود ۲/۰۰ متر دارند، آسیب زیادی به لایه های تحتانی رسانده اند؛ به طوری که بخش هایی از ساختارهای دوره اشکانی تخریب شده است. در مرحله اول یک دیوار خشتی و یک کف استقرار شناسایی شد. لوکوس L1271 معرف دیواری خشتی است که در جهت تقریبی شمال غربی-جنوب شرقی امتداد دارد. این دیوار در نیمه غربی گمانه O49 قرار گرفته است. ابعاد خشت های به کاررفته در این دیوار ۳۲×۳۲×۱۲ سانتی متر است و ملات گلی آن خاکستری رنگ است. حدود ۱/۲۰ متر از پهنای دیوار در داخل گمانه قرار دارد و در امتداد به سمت شمال غربی، کاملاً تخریب شده است. ارتفاع باقی مانده از دیوار ۳۰ سانتی متر و درازای آن ۵۵ سانتی متر است. در ارتباط با این دیوار خشتی، کفی استقرار (L1234) از کاه گل ساخته شده است؛ روی این کف یک لایه خاکستر دیده می شود. کف یادشده ضخامتی در حدود ۲ سانتی متر دارد و تراکم کاه در آن بسیار زیاد است. در نمای شرقی پیوند کف و دیوار کاملاً مشهود است؛ به طوری که برگشت اندود کف را بر خشت های نمای شرقی L1271 می توان دید. مرحله دوم به انباشت های آواری روی کف مرحله اول مربوط است. چهار مرحله بعدی در این ترانشه به ساختارها و انباشت های دوره های پهلوی، قاجار و قرون میانی اسلامی منتسب است.



تصویر ۹. پلان و تصویر ساختار خشتی گمانه T47، و موقعیت ساقه ستون مکشوفه

مراحل اول و دوم در ترانشه S4847 به دوره تاریخی منتسب شده است. در مرکز گمانه ساختاری خشتی (L1145)، با خشت‌هایی به ابعاد ۱۴×۴۶×۴۶ سانتی‌متر شناسایی شد، جهت خشت‌های این ساختار شمال غربی-جنوب شرقی است. ضلع غربی آن توسط نهشته‌های دوره معاصر و مرکز آن توسط چاه فاضلاب دوره معاصر تخریب شده، تعداد سه رج از این ساختار خشتی باقی مانده است. به علت عرض کم گمانه و آسیب‌های وارده به این ساختار، وضعیت آن مبهم است. ولی با توجه به فن ساخت و ابعاد خشت‌های به‌کاررفته، به احتمال مربوط به دوره تاریخی (اشکانی؟) است. در شرق این ساختار انباشت‌های آواری (C10225 و C10226) حاوی کلوخه‌های خشت شناسایی شد. سه مرحله بعدی منتسب به دوره‌های معاصر و قرن‌های میانی اسلامی است (تصویر ۹).

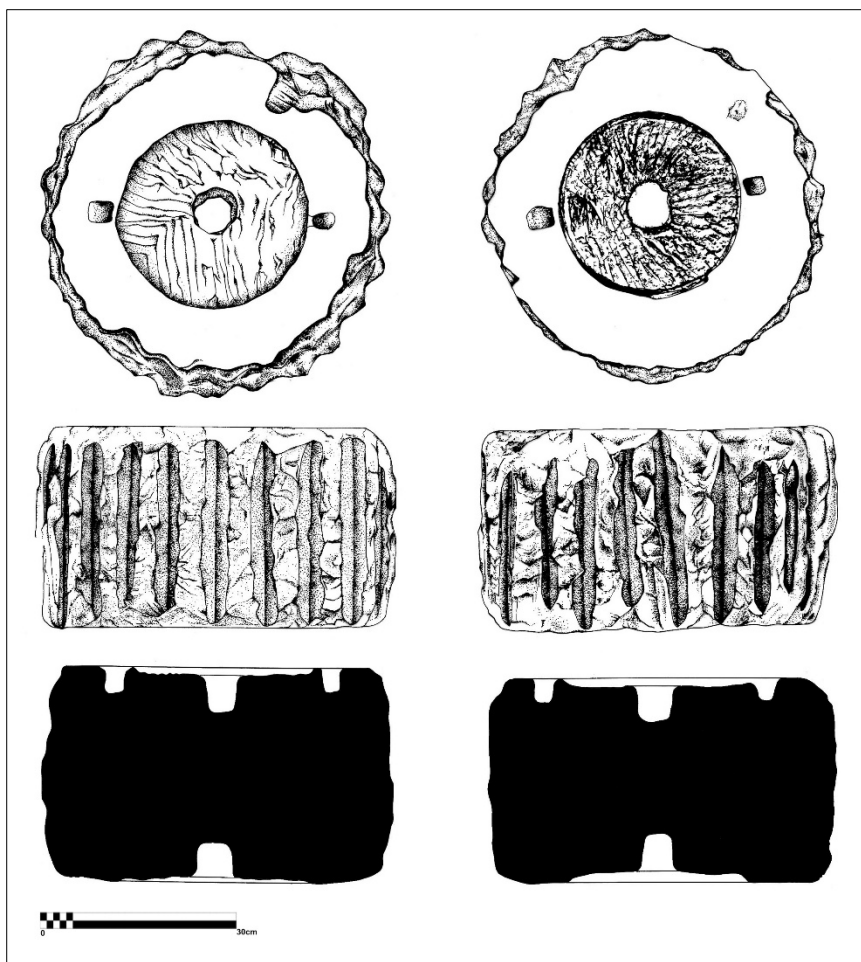
یافته‌ها

علاوه بر قطعات سفال که بخش اعظم مواد فرهنگی حاصل از کاوش را تشکیل می‌دهند (آذرنوش ۱۳۸۷)، قطعاتی از ظروف شیشه‌ای، فلزی و سنگی نیز در کاوش فصل پانزدهم به دست آمد. در گوشه شمال شرقی گمانه S4847، در میان انباشت‌های آواری دوره تاریخی (C10237) قسمتی از یک ساقه ستون سنگی از جنس سنگ مرمر به رنگ سفید متمایل به کرم با تزئینات قاشقی و به قطر ۵۴ و ارتفاع ۳۲ سانتی‌متر نمایان شد (تصویرهای ۱۰ و ۱۱).



تصویر ۱۰. (الف) ساقه ستون در محل کشف در گمانه O4849؛ (ب) پس از پاک‌سازی انباشت‌های فوقانی گمانه الحاقی O49، وضعیت ساقه ستون در میان انباشت‌های تاریخی؛ (ج) برش گمانه الحاقی O49 و وضعیت قرارگیری انباشت‌های معاصر فوقانی

این ساقه ستون آسیب زیادی دیده است. مواد فرهنگی به دست آمده از نهشته‌ای که این ساقه ستون را در برگرفته، مربوط به دوره اشکانی است. آنچه واضح است این ساقه ستون در بافت واقعی خود به دست نیامده اما با توجه به اینکه در فاصله ۳ متری از یک ساختار خشتی (بقایایی از الگوی شاخص معماری هگمتانه)، و در میان انباشت‌های آواری مرتبط با این ساختار به دست آمده، به احتمال قریب به یقین می‌توان زمان استفاده ثانویه از این ساقه ستون را هم‌زمان با ساختارهای خشتی محوطه دانست. با توجه به اینکه محدوده زمانی کاربری واحدهای الگوی شاخص معماری هگمتانه حداقل دوره‌های میانی تا اواخر دوره اشکانی است (آذرنوش ۱۳۸۴)، قدمت این ساقه ستون قطعاً به پیش از این دوره زمانی برمی‌گردد (تصویر ۱۲).



تصویر ۱۱. طرح ساقه ستون به‌دست آمده از گمانه O4849

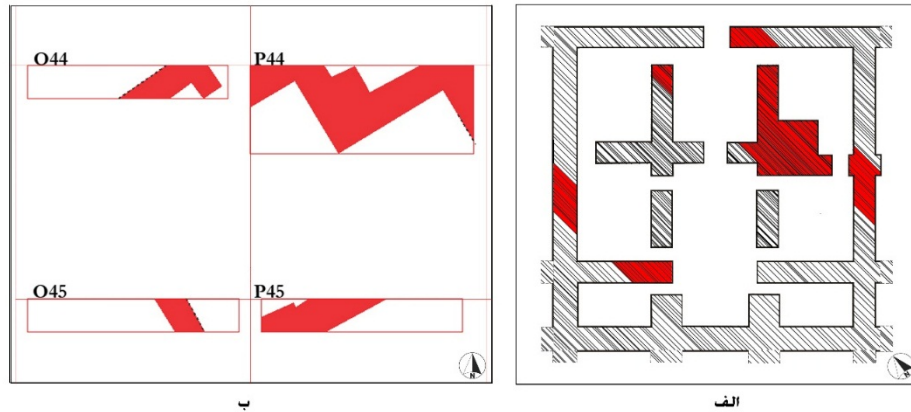
برآیند

با آشکار شدن ساختارهای معماری در جهات فرعی، در گمانه‌های O44، O45، P44، P45، S4849 و R47، تا حد زیادی فرضیه وجود حصار احتمالی منتفی شد. با تطبیق بقایای ساختارهای خشتی نمایان شده در گمانه‌های O44، O45، P44 و P45، با پلان الگوی معماری شاخص^۵ این محوطه، به نظر می‌رسد که ساختارهای به‌دست آمده در این ۴ ترانسه، با بخش‌هایی از پلان الگوی

5. The Standard Architectural Pattern (SAP)

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۲۷

معماری شاخص، همخوانی دارد، هرچند با توجه به محدودیت کاوش با قطعیت نمی‌توان در این رابطه اظهار نظر کرد، اما در صورتی که این تطابق صحیح باشد، فرضیه وجود دنباله حصار در این بخش از محوطه هگمتانه منتفی است (تصویر ۱۳).



تصویر ۱۲. الف: پلان یک واحد از الگوی شاخص معماری تپه هگمتانه (برگرفته از (آذرنوش ۱۳۸۶))، رنگ قرمز معرف ساختارهای خشتی نمایان شده در گمانه‌های O44، O45، P44 و P45؛ ب: ساختارهای خشتی شناسایی شده در گمانه‌های پیش‌گفته.

خشت‌های به‌کاررفته در ساختارهای خشتی شناسایی شده در این فصل، در دو اندازه بود که نوع اول: $۱۴ \times ۴۶ - ۴۶ \times ۴۷$ سانتی‌متر و نوع دوم: $۱۱ - ۱۲ \times ۳۲ - ۳۲ \times ۳۴$ سانتی‌متر است. با مقایسه این اندازه‌ها با ابعاد خشت‌های حاصل از کاوش فصل‌های قبل، بدیهی است که خشت‌های شناسایی شده، در ساختار واحدهای الگوی شاخص معماری استفاده شده است. مازیر خشت‌هایی با ابعاد نوع اول را در موقعیت‌های HEG16، HEG21 و HEG23 معرفی کرده است. نمونه HEG23 از کاوش‌های فصل سوم از دور دوم (چهاردهم پیاپی) در گمانه AV68 در کنار کارگاه جنوبی دور نخست کاوش‌ها نیز به‌دست آمده و در ادامه این خشت‌ها را به دوره اشکانی منتسب کرده است (مازیار ۱۳۹۱: ۴۰۶). علاوه بر این خشت‌هایی با ابعاد مشابه، در دور نخست کاوش‌ها و به گفته صراف در خانه‌های مسکونی (صراف ۱۳۷۸: ۹۳) و دیوار معابر مسکونی (صراف ۱۳۷۴: ۸۱۸) شناسایی شده است؛ و با توجه به ابعاد خشت‌هایی که در حصار مجموعه و برج و باروها به‌کاررفته است (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به صراف ۱۳۷۸؛ صراف ۱۳۷۴ و مازیار ۱۳۹۱)، به‌احتمال فراوان می‌توان فرضیه وجود حصار در بخش‌های کاوش‌شده شمال غرب محوطه هگمتانه را منتفی دانست. اندک تردیدی که در این مورد

وجود دارد، مقایسه خشت‌های نوع دوم است، که مازیار این نوع از خشت را در نقاط HEG10، HEG18، HEG19، HEG20 و HEG25، معرفی می‌کند، نقاط پیش‌گفته معرف قسمت‌های مختلفی از حصار مجموعه است (مازیار ۱۳۹۱: ۴۰۴). صراف هم این نوع از خشت‌ها را در قسمت‌های تحتانی بارو به دست آورده است (صراف ۱۳۷۸: ۸۸). اگرچه موقعیت کشف خشت‌های نوع دوم در این فصل از کاوش، مدرکی از کاربرد این نوع خشت را در ساختارهای حجیم همچون حصار نشان نمی‌دهد.

علاوه بر دو دلیل پیش‌گفته، کاوش در گمانه T46(III)، مشخص کرد که توده خشتی نمایان شده در فصل پیشین کاوش (گمانه T46(II)) که یکی از دلایل به وجود آمدن فرضیه وجود حصار در این بخش از مجموعه بود، تنها پرشدگی ثانوی یک فضای معماری است (تصویر ۷). کاوش در گمانه‌های P45، N43، N46 و O4849، به آشکار شدن یک انباشت ضخیم در زیر آخرین مرحله معماری منجر شده است که در قسمت‌هایی ضخامت آن به ۲ متر می‌رسد. در گمانه‌های O4849 و R47، زیر این انباشت آثار مبهمی از ساختارهای تاریخی آشکار شد که تقریباً روی بستر تپه ایجاد شده است. با توجه به محدودیت کاوش در این دو گمانه، نمی‌توان با قطعیت در این باره نظر داد، و ضروری است که با گسترش کاوش در این بخش از تپه، وضعیت آثار احتمالی در زیر انباشت حجیم را مورد بررسی قرار داد.

سپاسگزاری

در این فصل از کاوش ۲۴ نفر، هیئت کاوش را در یاری دادند، بدون ذکر نام از تمامی اعضاء هیئت کاوش قدردانی می‌شود. آقایان عباس نوروزی اردکان، حامد اقبال و آصف نوروزی تا پایان کاوش و حصول نتیجه در کنار هیئت بودند، قدردان زحمات ایشان هستم. آقای یوسف مرادی پس از فوت دکتر مسعود آذرنوش در دو مرحله در کنار هیئت بودند و گروه کاوش از مشاوره‌های ایشان بهره‌مند شد که از ایشان سپاسگزارم. آقای سید مهدی موسوی کوهپر رئیس وقت پژوهشگاه میراث فرهنگی و آقای دکتر حسن فاضلی نشلی رئیس وقت پژوهشگاه باستان‌شناسی، و همکاران ایشان خانم‌ها لیلی نیاکان، طویی عبدی و مهناز شریفی، پس از فوت دکتر آذرنوش مشکلات به وجود آمده توسط مدیر وقت میراث همدان را تخفیف دادند که سپاسگزار ایشان هستم. در نهایت از همکاری آقایان حبیب‌الله رشیدیگی، مدیر

۶. پیش از این در فصول دوم و سوم کاوش‌های لایه‌شناختی (سیزدهم و چهاردهم پیاپی)، شواهدی از این انباشت ضخیم شناسایی و معرفی شده است (آذرنوش ۱۳۸۴، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ و بوشارلا ۱۳۹۲).

فصل یازدهم کاوش در تپه هگمتانه ♦ ۳۲۹

وقت پایگاه هگمتانه و همکارانشان، محمدرحیم رنجبران مدیر وقت بخش باستان‌شناسی و آقای صفری کارپرداز میراث همدان و همچنین امور مالی میراث فرهنگی استان همدان سپاسگزارم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

آذرنوش م، ۱۳۸۶، گزارش مقدماتی کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه - همدان، گزارش‌های باستان‌شناسی ۷: ۶۰-۱۹.

آذرنوش م، ۱۳۸۴، کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه (گزارش توصیفی فصل دوم)، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

آذرنوش م، ۱۳۸۵، کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه (گزارش توصیفی فصل سوم)، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

آذرنوش م، به کوشش علی شریفی، ۱۳۸۷، گزارش گمانه‌زنی به‌منظور جانمایی موزه منطقه‌ای غرب کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

بوشارلا ر، ۱۳۹۲، تپه هگمتانه و اکباتان باستان، ترجمه محسن دانا، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف) به کوشش یعقوب محمدی‌فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری: ۲۲۹-۲۴۲).

تاج‌بخش ر، شریفی ع، ۱۳۹۲، گزارش مختصر کاوش‌های باستان‌شناختی تپه هگمتانه (فصل چهارم از دور دوم کاوش‌ها)، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف) به کوشش یعقوب محمدی‌فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری: ۵۶-۷۹).

رنجبران م، صفری تورج ا، ۱۳۹۲، مروری بر روند فعالیت‌های پژوهشی و اجرایی در محوطه هگمتانه از گذشته تاکنون، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف) به کوشش یعقوب محمدی‌فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری: ۲۰۷-۲۲۸.

صراف م، ۱۳۹۲، مقدمه؛ هگمتانه شهر گمشده تاریخ ایران، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف) به کوشش یعقوب محمدی‌فر، همدان: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

صراف م، ۱۳۷۴، نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه (همدان)، مجموعه مقالات تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم، کرمان، به کوشش باقر آیت‌اله‌زاده شیرازی، جلد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی: ۸۱۲-۸۴۰.

۳۳۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

صراف م، ۱۳۷۸، روند معماری و شهرسازی شهر باستانی هگمتانه (همدان) در پایان نهمین فصل کاوش پاییز ۱۳۷۷، در مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم، کرمان جلد نخست، به کوشش باقر آیت‌اله‌زاده شیرازی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور: ۸۷-۱۲۰.

مازیار س، ۱۳۹۱، معرفی خشت‌های به‌کاررفته در سازه‌های تپه هگمتانه، نامورنامه، مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران: ایران‌نگار: ۳۹۹-۴۱۰.

محمدی‌فری، نوروزی‌آ؛ و شریفی‌ع، ۱۳۹۲، دستاوردهای فصل شانزدهم کاوش در تپه هگمتانه، مجموعه مقالات باستان‌شناسی و تاریخ شهر همدان به مناسبت یکصدمین سالگرد کاوش در همدان به کوشش علی هژبری، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری: ۱۵۱-۱۷۲.

ملک‌زاده م، ۱۳۷۴، پایتخت‌های ماد، پایتخت‌های ایران به کوشش محمدیوسف، کیانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور: ۸۳-۱۰۹.

مه‌ریار م، ۱۳۵۵، پیش‌درآمد یک برنامه عظیم باستان‌شناسی در تپه هگمتانه ۱۳۵۴، گزارش چهارمین مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران به کوشش فیروز باقرزاده، تهران: مرکز باستان‌شناسی: ۹۲-۹۸.

هژبری ع، ۱۳۹۱، بازنگری تاریخ‌گذاری نسبی تپه هگمتانه بر پایه یافته‌های مواد فرهنگی، نامورنامه، مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش به کوشش حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران: ایران‌نگار: ۴۱۹-۴۳۸.

هژبری ع؛ و جانجان م، ۱۳۹۲، بازنگری عرصه و حریم تپه هگمتانه، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف) به کوشش یعقوب محمدی‌فر، همدان: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری: ۱۱۳-۱۳۸.

(ب) غیرفارسی

Chevalier N. 1989. Hamadan 1913: Une mission oubliée in *Mélanges P. Amiet II. Iranica Antiqua* 24 245-253.

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی

علی هژبری

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران، سرپرست پیشین پایگاه میراث فرهنگی زیویه و کرفتو، کردستان

چکیده

کرفتو غاری است طبیعی در مرز بین استان‌های کردستان و آذربایجان که در دوره‌های مختلف تاریخی به خصوص از دوره سلوکی و اشکانی و نیز در دوره‌های اسلامی به خصوص ایلخانی- تیموری، با معماری دستکند بخش‌هایی به آن افزوده و استفاده شده است. هرچند در مورد کاربری سازه‌های دستکند کرفتو نظرات مختلفی ارائه شده و برخی مسکونی، عده‌ای معبد و تعدادی دیگر آن را قلعه یا پناهگاه معرفی کرده‌اند ولی پژوهشگران غالباً از دخل و تصرف‌های مکرر در سازه در طی دوره‌های تاریخی غافل بوده‌اند و این در نتیجه‌گیری‌هایشان لحاظ شده است. با توجه به تعیین دقیق تاریخ‌گذاری معماری دستکند می‌توان به تحلیل درست‌تری در این بخش پرداخت. کتیبه یونانی ملاک خوبی برای تاریخ‌گذاری بخش‌هایی از معماری دستکند کرفتو است. با این وصف به نظر می‌رسد تمام بخش‌های دستکند در یک دوره ایجاد نشده‌اند. از این رو کاربری معماری دستکند کرفتو به درستی مشخص نیست و در دوره‌های مختلف کاربردی متفاوت داشته ولی آنچه مسلم است اینکه در مورد مسکونی بودن آن در دوره سلوکی و اشکانی تردیدهایی جدی وجود دارد. به نظر می‌رسد که می‌توان بخشی از معماری دستکند کرفتو را مهرکده‌ای از دوره میانه اشکانی یا قدیمی‌تر دانست. در نتیجه شکل معابد مهری/ میتراپی در غار پیش از آنکه در روم شکل بگیرد در ایران به وجود آمده است.

واژه‌های کلیدی: مهر/ میترا، غار، دوران سلوکی و اشکانی، کرفتو

پیشگفتار

مهر بارها با صفت دارنده دشت‌های فراخ توصیف شده است^۱. میترا در عقاید هند دوران ودایی با مفهوم پیمان و دوستی، یکی از خدایان گروه فرمانروا است و در ترکیب میترا- وروونه خوانده می‌شود (قلی‌زاده

۱. وُورُوگ و یوتی (کریستین سن ۱۳۸۲: ۵۲).

۳۳۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

۱۳۸۷: ۳۹۵)، ولی در ایران همیشه تنها نام‌بردار شده است.^۲ میثَره^۳ «کوشش آدمی در جهت عمل کردن بر وفق دین با راست‌گفتاری و با رفتاری موزون و با رادی نسبت به ممنوع خویش» تعریف شده است.^۴ میثَره در ایران باستان تنها به معنی پیمان^۵ نبود بلکه چیزی بود نظیر تعهد اخلاقی که اجتماع بر آن استوار است.^۶ مهرایزد، خدای آفریننده^۷ است که با دیوان جنگید و آنان را مغلوب کرده از پای درآورد (رضایی ۱۳۸۱: ۴۷). جنبه دیگر میثَره، یعنی ایزد خورشید بودن^۸ از ابتدای تاریخ میلادی در کیش مهر برجسته شد (بویس ۱۳۸۴ ب: ۱۴۶). مهر را اورمزد، فره‌مندترین ایزدان مینوی آفرید و او را خویشکاری ویژه مهر، یعنی نظارت بر مردمان و محاسبه کار ایشان در این جهان، بخشید، حال آن‌که در نشئه آخری و به هنگام داوری پسین، رأی نهایی با دادار اورمزد است^۹ (بویس ۱۳۸۴ الف: ۱۱۰). در زبان فارسی امروزی از واژه مهر مفاهیم و معانی مختلفی از جمله خورشید، عهد و پیمان و نیز دل‌بستگی و محبت برداشت می‌شود (باقری ۱۳۸۶: ۱۴۶). بغ^{۱۰} مهر در گرودمان^{۱۱} جای دارد، آنجا که هیچ‌گاه، شب و تاریکی وجود ندارد، آنجا که دارای صفت روشنایی و درخشندگی است (بهزادی ۱۳۶۸: ۲۸۶). چلیپا

-
۲. «میثَره اهوره پرزنته» به معنی «میثَره و اهوره بلند» است. نام ورونه در سراسر سنت ایرانی یکسره ناپدید شده و به جای آن اهورا نماینده بالاترین خداست که در زبان آریایی باستان فرمانروایی را با میترا تقسیم کرده بود (نیبرگ ۱۳۵۹: ۹۷).
 ۳. میترا در دوره هخامنشی به سه شکل آمده: مِتر؛ مَیتر؛ مِتر (نیک‌آیین ۱۳۸۵: ۹۴). مِتر لهجه مادی آن است (کریستین سن ۱۳۸۲: ۶۹).
 ۴. در ریگ ودا (۳/۵۹، سطر پنجم) میترا کسی است که به انسان وضع او را در روابط مشترک با دیگران می‌نمایاند (بار ۱۳۸۶: ۷۴).
 ۵. گرشویچ می‌گوید که باید دانست پیمانی که میثَره بر آن ناظر است تمام اشکال پیمان‌های موجود در جامعه را شامل می‌شود.
 ۶. میثَره خدای زندگی بسامان و درست است و به تمام معنا، یک خدای اجتماعی است (نیبرگ ۱۳۵۹: ۶۰).
 ۷. میثَره برای پیروانش خدای آفریننده بود (نیبرگ ۱۳۵۹: ۵۹).
 ۸. فرانتس کومون آورده دین‌های ودایی و ایرانی، میترا را خدای نور می‌دانند (بونفانت ۱۳۸۵: ۸۶). میثَره از دیرباز به‌عنوان سرور آتش و خورشید پرستیده می‌شود (بویس ۱۳۸۵: ۶۷).
 ۹. به نقل از بندهشن بزرگ؛ خدای برتر اهوره‌مزدا و همراهانش: بغ (بخش‌کننده) و ایزد (سزاوار ستایش) (موله ۱۳۷۷: ۶۳).
 ۱۰. یوزف مارکوآرت معتقد است بغ نام بدیلی برای میترا بوده است (دیتس ۱۳۸۵: ۱۴۳)؛ چرا که بغ بیشتر در مورد میترا به‌کار می‌رفته است (بهزادی ۱۳۶۸: ۲۳۰).
 ۱۱. بهشت از پل هرا تا گرودمان گسترده شده است؛ گرودمان مقدس‌ترین بخش بهشت و مانش مهر است (بهزادی ۱۳۶۸: ۲۸۶).

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۳۳

یکی از نشان‌های ویژه مهر بود (کومن ۱۳۸۶: ۳۴). باور مهری متکی بر یگانگی است^{۱۲}. او خدای پیمان، نظم و راستی، جنگ است. او داور فرجامین روان مردگان در پای پل چینود همراه با سُروش و رشن بوده و با زرهی زرین بر تن و سپری سیمین بر دوش، سوار بر گردونه‌ای ستاره‌نشان با چهار اسب سفید نامیرا با نعل‌های زرین و سیمین است و در این گردونه هزار تیر، هزار نیزه، هزار تبرزین و گزری گران دارد؛ اقامتگاه وی بر بلندای کوه‌ها (البرز) و زرین است. او دارای هزار گوش، هزار چشم و بازوانی بلند و تواناست. در میان گل‌ها، گل همیشه‌بهار به ایزد مهر تعلق دارد. وظایف برکت‌بخشی، جنگاوری، موبدی، یاری پیمان‌ها، داوری، یاری کشاورزان، پاسداری آفرینش بر عهده اوست (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۳۹۵-۳۹۶). رنگ ویژه مهر سرخ یا ارغوانی است. رنگ سرخ که نشان خون و شراب و آتش است، بر همه رموز آئینی برتری دارد (پیر بایار ۱۳۸۷: ۱۳۳). مهر، ایزد موکل نیمه دوم سال و نیمه دوم ماه نیز هست (بویس ۱۳۸۴ الف: ۱۲۶) و در روز مهر، ماه مهر، جشن ویژه او، مهرگان، برگزار می‌شود^{۱۳}. ابتدا در نخستین روز مهر و سپس در شانزدهمین روز مهر و در دوره هخامنشی، مغوژنی/مگوفونیا، در روز نجات کشور از برتری مغان بزرگداشتی انجام می‌شد (مرادی غیاث‌آبادی ۱۳۸۴: ۳۳).

مهر از سده اول و دوم میلادی به غرب راه پیدا کرد. در آنجا مهر از تخته‌سنگی زاده می‌شود و هنگام تولد در دستش مشعلی روشن و در دست دیگرش خنجر می‌دارد^{۱۴}. مهر ابتدا با خورشید پیمان بست. برای آفرینشی نو، مهر باید گاو نری را بکشد. سرانجام مهر گاو را که گریخته بود گرفته، در غاری

۱۲. ویدن گرن معتقد است عقیده به یک خدای مجسم، ناجی الهی، از میترائیسم سرچشمه گرفته است (دوشن‌گیمن ۱۳۸۵: ۱۴۷). مولتون بر یکتاپرستی زرتشت پای فشرده و دوگانه‌گرایی بنیادی حاکم بر اوستای متاخر را به مغان منسوب داشت (همانجا: ۴۹).

۱۳. عید پاییزی در اساطیر بین‌النهرینی به مناسبت قتل تیامات، غول-مادر نخستین و ساختن جهان مادی از اندام‌های او توسط مردوخ برگزار می‌شد که در ایران به صورت کشته‌شدن ضحاک به‌دست فریدون در مهرگان دیده می‌شود (بهار ۱۳۸۵: ۱۳۸). به موجب تقویم اوستایی، هنگامی سال به دو فصل تقسیم می‌شد. تابستان بزرگ هم و زمستان بزرگ زین؛ مهرگان در آغاز زمستان بزرگ قرار داشت (رضی ۱۳۸۵: ۳۳). مهرگان چون نوروز، جشن همگان است و همه مردم این جشن را برپا می‌دارند و مهرگان به ویژه جشن کشتکاران است (وحیدی ۱۳۸۰: ۳۶۴). این روزی است که فریدون بر ضحاک پیروز شد (موله ۱۳۷۷: ۹۵). فردوسی در مورد دین فریدون آورده: پرستیدن مهرگان دین اوست / تن‌آسانی و خوردن آیین اوست. مهرگان شاید به جمع میتر-ورونه اشاره کند.

۱۴. داستان ایزد مشعل به‌دست، در داستان رامای هندی نیز حضور دارد: روزی هیکلی آسمانی با مشعلی در یک دست (برای هدایت مردمان) و جامی در دست دیگر (برای دادن به زنان) بر رامای ظاهر شد. او دوانهوشا (=روح‌القدس) بود که به رامای مشرق را نشان داد و گفت برو و نور مرا در روی زمین بیفشان (جمالزاده ۱۳۷۰: ۹۵).

او را کشت و از اندام بدن و خون گاو انواع موجودات و گیاهان به وجود آمدند؛ روح گاو (گوشورون) برای نگهبانی از چهارپایان به آسمان رفت. سرانجام مهر پیش از سفر خویش به آسمان، با سُل، خدای روشنی روز و گرمای خورشید، در آیین ضیافت همگانی شرکت می‌نماید.

مراتب آیین مهرپرستی شامل هفت مرتبه است: کلاغ، عروس، سرباز، شیر، پارسی، پیک خورشید و درنهایت پدر که نماینده زمینی مهر است^{۱۵}، صاحب این مرتبه در ضیافت همگانی در جایگاه این قرار می‌گرفت و مسئولیت نظم و تعلیم مؤمنان بر عهده او بود. نماد او حلقه و عصا و نیز کلاه پارسی بود^{۱۶}. در آیین مهر، گذر از خان (مرحله، زینه) یکی از قسمت‌هایی است که سالک و گرونده آیین باید طی کند تا به جاودانگی برسد (ذوالفقاری ۱۳۶۹: ۱۶۳). آیین رمزی میترا یکی از کهن‌ترین نمونه‌های یک کیش مذهبی و عرفانی ایران است (زرین‌کوب ۱۳۸۵: ۲۱).

ویژگی‌های خانه مهر بر اساس آنچه در مهریشت آمده عبارت‌اند از: ۱. در میان دشت واقع شده‌اند (به‌کرات مهر دارنده دشت‌های فراخ در مهریشت آمده است). ۲. بر نقطه‌ای بلند ساخته شده‌اند (آن آفریدگار اهورامزدا بر فراز کوهی بلند و درخشان با رشته‌های بی‌شمار برای او آرامگاه پدید آرد (کرده دوازدهم بند ۵۰). ۳. دارای برج هستند (مهر را می‌ستاییم: ... بلندبالایی که بر فراز برجی سترگ [ایستاده است] (کرده دوم، بند ۷). ۴. مهرایزد جنگاوری است بنابراین معبد مهر به احتمال به شکل باروهای نظامی است. با این وصف بناهایی چون نوشیجان‌تپه (ملایر؛ همدان) و زار‌بلاغ (علی‌آباد؛ قم) از دوره ماد با چنین ویژگی‌هایی برابری می‌یابد. پس چرا از دوره هخامنشی به بعد این پرستشگاه‌ها تغییر شکل دادند و در غارها مراسم آئینی مهر انجام می‌شد؟ (بنگرید به: هژبری ۱۳۹۵). بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتوراهگشای ما در درک این مسئله خواهد بود. به نظر می‌رسد گسترش معماری دستکند غار کرفتو در دوره سلوکی و اشکانی از توجه ساکنان به آن در ادوار قبلی نشئت‌گرفته باشد.

۱۵. همچنین در انقلاب زرتشت، شش جلوه اهورامزدا در شش امشاسپند معرفی شده‌اند که با خود اهورامزدا مجموعه واحد هفت‌وجهی را به وجود می‌آورند (قرشی ۱۳۸۰: ۱۶۵). این موضوع بعدها در صوفیه نیز دیده می‌شود: «درجات صوفیه در فرق مختلف تفاوت داشته و در بیشتر فرق هفت درجه بوده است» (نفیسی ۱۳۸۸: ۱۰۱). هفت مرحله‌ای که سالک آیین مهر می‌بایست از آن می‌گذشت نمادی بود از عبور روح از هفت آسمان تا منزلگاه نور و این ظاهراً مقدمه اتحاد عارفانه با مقام الوهیت بود (زرین‌کوب ۱۳۸۵: ۲۱).

۱۶. برای اطلاع بیشتر بنگرید به قلی‌زاده ۱۳۸۷، «مهر/ میترا»: ۳۹۵-۳۹۹؛ همچنین بنگرید به: وارنر ۱۳۸۶: ۲۶۹-۲۷۲.

پیشینه پژوهشی

اولین اروپایی که به غار کرفتو پرداخت، دکتر جان گرمیک، جراح ارتش بریتانیا و پزشک مخصوص «عباس میرزا» (۱۸۳۳-۱۸۷۸)، بود (Bernard 1980: 301, 303, n. 3). رابرت کر پورتر (۱۸۴۲-۱۷۷۷) به سال ۱۸۱۹ م / ۱۱۹۸ هـ (۱۲۳۴ هـ) در سفرنامه‌اش به انتشار مطالبی از کرفتو از جمله کتیبه آن پرداخت (Porter 1821-22, II: 540-54, cf. 563). در سال ۱۸۳۸ م / ۱۲۱۷ هـ (۱۲۵۴ هـ)، هنری راولینسون (۱۸۱۰-۱۹۵۹) از غار کرفتو بازدید کرده و به بهبود خوانش کتیبه پرداخت (Rawlinson 1840 I:44-45 & II:100-101). او برداشت خود از کتیبه یونانی را به نقشه‌بردار مشهور بریتانیایی، ویلیام مارتین لیک (۱۸۶۰-۱۷۷۷) داد.^{۱۷} اولین فصل کاوش در غار کرفتو توسط سر اورل استین (۱۸۴۳-۱۹۴۳)؛ بنا بر توصیه ویلیام تارن (۱۸۶۹-۱۹۵۷)، یکی از مورخین تاریخ شرق باستان؛ به مدت سه روز در تابستان ۱۹۳۶ م. / ۱۳۱۸ هـ، انجام شد (Stein 1940: 326-45). وی پلانی از اتاق‌ها (تصویر ۱) را رسم کرده (Stein 1940: 329, fig. 22) و تصویری از کتیبه تهیه کرد (ibid: 326, figs. 98-99). مارکوس نیوتن (۱۸۷۸-۱۹۷۴) که در آن زمان استاد یونانی در اریل کالج آکسفورد بود، بر اساس خصوصیات کتیبه یونانی کرفتو تأیید کرد که آن به دوره اولیه هلنیستی، پایان قرن ۴ پم تا آغاز قرن ۳ پم تعلق دارد (Stein 1940: 332, 337-38). غار کرفتو در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۱۸ / ۱۰ فوریه ۱۹۴۰ با شماره ۳۳۰ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید. در سال ۱۹۷۵ م. / ۱۳۵۴ هـ، رودولف ناومن و هوبرتوس فون‌گال طی بررسی مجدد کرفتو، پلانی تکمیلی اتاق‌های سنگی (تصویر ۲) و نیز عکس‌هایی (تصویر ۳) از آن تهیه شد (Von Gall 1978, pls. 23-28).

محمود میراسکندری با گمانه‌زنی در غار کرفتو در سال ۱۳۷۶ (دومین فصل کاوش) و انتشار نتایج آن (حمزه‌لو و میراسکندری ۱۳۸۱) معتقدند که کاربری اصلی غار مسکونی است (همان‌جا: ۲۸۳). فصل سوم کاوش در غار کرفتو در زمستان سال ۱۳۷۹ در تالار بزرگ طبقه دوم (رضوانی ۱۳۸۰) و فصل چهارم در تابستان و پاییز سال ۱۳۸۰، علاوه بر تکمیل مطالعات قبلی با کاوش در طبقه چهارم غار، در دامنه‌های جنوبی غار و دامنه کوه سه‌کنی‌شگان گورستانی از قرون ۷ و ۸ هـ نیز مورد کاوش قرار گرفت. بر این اساس کاوشگر معتقد است معماری ایجادشده در کرفتو پیامی غیر از يك فضای مسکونی را دارا

۱۷. لیک با دقت قابل توجهی نکات مهم این کتیبه را چنین برشمرد: اول، این مکان تحت حمایت هرکول بوده است؛ ثانياً دو خط ممکن است به نظم درآمده باشند؛ و سوم، شکل کاراکترهای کتیبه نشان می‌دهد که کتیبه متعلق به قرن چهارم یا سوم پیش از میلاد است.

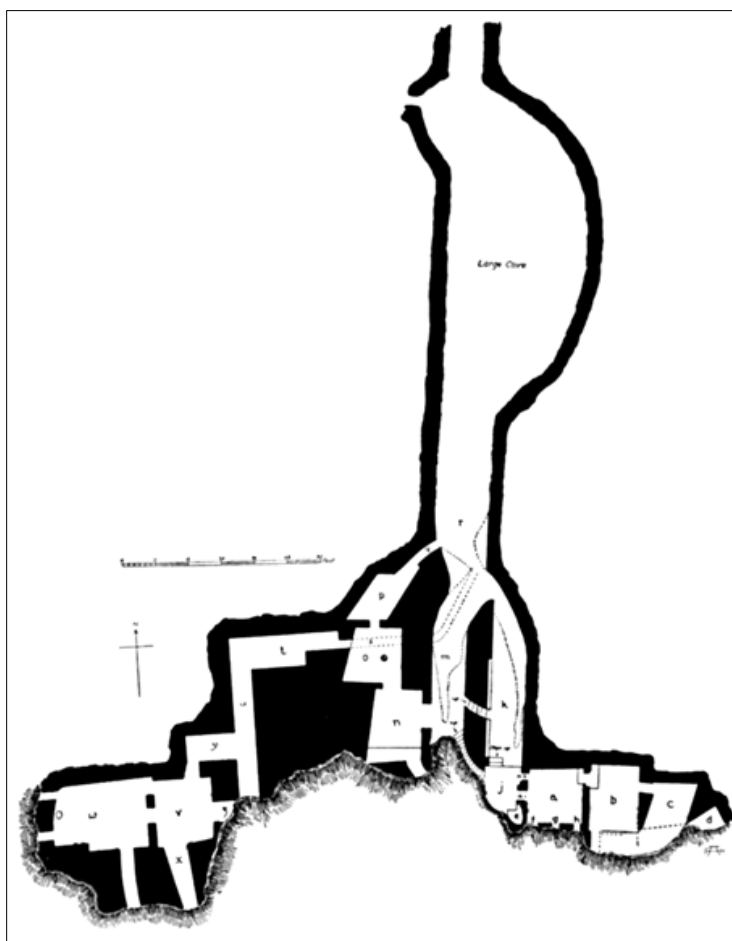
بوده و با تردیدهایی به مذهبی بودن آن اشاره کرده است. مهم‌ترین محوطه‌هایی که تاکنون در پیرامون غار کرفتو مورد کاوش قرار گرفت گورستان عصر آهن کول‌تاریکه (رضوانی ۱۳۸۳؛ Rezvani & Roustaei 2007) و غار کانی میکاییل (روستایی و رضوانی ۱۳۸۱) هستند. بیشترین فعالیت‌ها در زمینه ایجاد زیرساخت‌های گردشگری در غار کرفتو در زمان مدیریت محمدابراهیم زارعی در اداره میراث فرهنگی استان کردستان صورت پذیرفت. در نهایت، پس از برگزاری اولین همایش ملی غار کرفتو در خرداد ۱۳۹۵ و بررسی ویژگی‌های مختلف آن، «مجموعه طبیعی-تاریخی غار کرفتو»^{۱۸} در تاریخ دوم فوریه ۲۰۱۷ به شماره ۶۱۹۳ در فهرست موقت جهانی در یونسکو به ثبت رسید (<http://whc.unesco.org/en/tentativelists/6193>).

توصیف

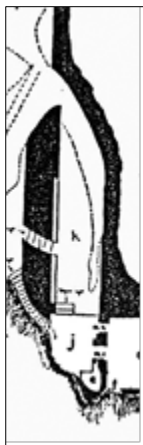
غار کرفتو مجموعه‌ای از غارهای به هم پیوسته (تصویر ۴) با دو بخش طبیعی و دستکند در مرز بین استان کردستان و آذربایجان غربی در حدود ۷۰ کیلومتری شمال غربی دیواندره و ۲۰ کیلومتری غرب تکاب واقع شده است (تصویر ۵). غار دارای چهار طبقه بوده و در انتهای ترین بخش طبیعی آن چشمه‌ای قرار دارد. همچنین چشمه‌ای در نزدیکی دهانه غار قرار دارد. بخش دستکند غار شامل اتاق‌ها و راهروهایی است که با توجه به ریزش بخش‌هایی از آن در حال حاضر تعدادی از آثار معماری آن برجای مانده است. شهرت کرفتو علاوه بر معماری دستکند، به خصوص به دلیل کتیبه‌ای یونانی است که نام «هراکلس» در آن آمده است. امروزه کتیبه کرفتو به عنوان یکی از وردهای جادویی اولیه شناخته شده که در پهنه یونانی در دوران هلنیستی و رومی استفاده می‌شده است (Seyrig 1944-45: 78-79; Bernard 1980: 304-305; cf. Rougemont 2012: 155). در رابطه با پیوند صخره‌های کرفتو با کوه سنبولوس به نظر می‌رسد با توجه به این که کوه محل قرارگیری هرکول در بیستون است، دشوار بتوان با اطمینان زیادی گفت‌وگو کرد (Sarre and Herzfeld 1910: 190, n.2; Herzfeld 1920: 46; Bernard 1980). در مورد کاربری معماری دستکند غار کرفتو نظرات گوناگونی از قبیل مسکونی، نظامی یا گاهی با تردید مذهبی ارائه شده است. پل برنارد نشان داد که غارها ممکن است به عنوان پادگانی با یک فرمانده یونانی مقدونیایی مورد استفاده قرار گرفته باشند (Bernard 1980: 307-308; cf. e.g., Wiesehöfer 2001: 108). هرچند که این پیشنهاد جالبی است، اما سؤالات متعددی پیش می‌آورد

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۳۷

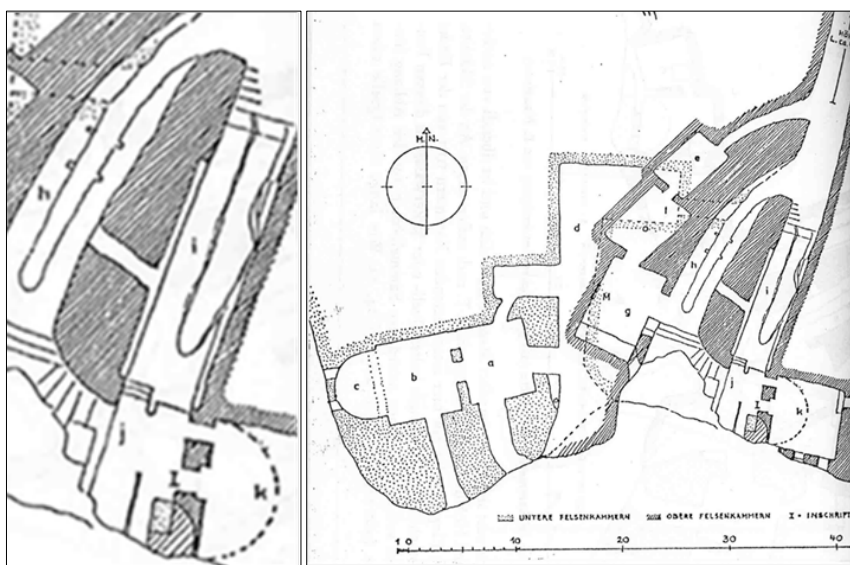
(Zournatzi 2016). گرچه این کتیبه مستقیماً گواهی بر حضور یونانی-مقدونیایی است ولی لزوماً شکل‌گیری سکونتگاه محلی یونانی-مقدونیایی در اینجا بعید به نظر می‌رسد (cf. Cohen 2013: 217). با این وصف، موقعیت غارها در یک مکان «دورافتاده» (تصویر ۶) با توجه به محدودیت، منجر به تضعیف ایده عملکرد پیچیده به‌عنوان یک پست نگهبانی است (Boyce and Grenet 1991: 85-86). لذا سؤال این است که معماری دستکند را در چه دوره‌ای شکل داده‌اند و کاربری اصلی آن چیست؟ برای پاسخ به این پرسش باید قدری به زمینه‌های موضوع بپردازیم.



پلان بخشی از معماری دستکند غار کرفتو (after Stein 1940: fig. 22, p. 328)



تصویر ۱. جزئیات مهرکده کرفتو در پلان استین با (j و k) نام‌گذاری گردیده است.



تصویر ۲. پلان غار کرفتو (after Von Gall 1978: p. 92, fig. 2) جزئیات مهرکده کرفتو با (i و j) نام‌گذاری شده است. در این پلان هر سه پلکان در شمال غربی، غرب و جنوب غربی مشخص گردیده است.

گفت‌وگو

جهان‌بینی ایرانی از زمان‌های قدیم، مبارزاتی است ولی انواع شکست‌های اغلب معلول استبداد، این جهان‌بینی را به‌عکس آن تبدیل کرد و تصوف منفی را جایگزین آن ساخت (رهبانی ۱۳۷۹: ۲۰۴). بر

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۳۹

اساس کتیبه دئوه‌دانه خشیارشاه، پیروان ادیان دیگر، به‌غیراز دین مزدایی و البته یهودیت شاید، مورد پیگرد قرار گرفتند. ازاین‌رو پیروان آن چندراه پیشه کردند: ۱. یا آن را شکیبایی نکرده مبارز و شهید شدند، ۲. یا کوچ کرده و حافظ دین شدند، ۳. یا دین نو را پذیرا شده آیینشان به باد دادند، ۴. یا در سهل‌ترین راه، سرخورده و گوشه‌گیر شده، سر کار خویش گرفتند؛ و ۵. یا به‌ظاهر دین جدید را پذیرفته تا بتوانند بر بدنه آن دین نفوذ کرده و تأثیراتی بر آن بگذارند. می‌دانیم که شیوه مبارزاتی اخیر هرچند مؤثر بود و مهرپرستان توانستند برآیند کارشان را در زمان اردشیر دوم و سوم ببینند ولی مهر و آناهیتا به‌عنوان ایزدانی پس از اهورامزدا در فهرست خدایان ظاهر می‌شوند، به این معنا که دوگانگی مذهبی را پذیرا شدند تا مهر را نیز در زمره ستودنی‌ها بیاورند، گرچه ایشان در واقع مهر را با اهورا آمیختند ولی مزدا را به خطه مهر راه ندادند. ماجرا به اینجا انجام نمی‌شود، بلکه تأثیرات مهرپرستان را بسیار می‌توان در ونیدداد جست و آشکارا در مهریشت و پنهان‌تر و آمیخته به راز نیز در جای‌جای اوستا حتی در قدیمی‌ترین بخش آن، گویا عقاید مهری حضور دارند. این روش مبارزاتی برای آن دسته از مهرپرستانی بود که در کشور و در رأس قدرت با پنهان‌کردن و رازداری باقی ماندند. دسته دیگر که مهاجرت را اختیار کردند، دوره در پیش گرفتند: ۱. عده‌ای راهی غرب شدند که بعدها در دوره اشکانی پیغام‌رسان عقاید و اندیشه‌هایشان به روم گشتند. ۲. عده‌ای راهی شرق شدند که در تربیت نسلی که ارشک برآیند آن بود، برای برپاداشتن دین مهر از نو، مؤثر واقع شدند.



تصویر ۳. دورنمای غار کرفتو، ۱۳۵۴ ه.ش؛ آبریزگاه چشمه در تصویر مشخص است (after Von Gall 2010)

(Fig.1)

۳۴۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

این‌همه از یک ویژگی ایزد مهر ناشی می‌شد: یکی از بارزترین ویژگی‌های ایزد مهر جنگاوری او بود، از این‌رو پیروان باید این ویژگی خدایشان را در اعمالشان بروز دهند، چراکه برترین هدف انسان نیک در زندگی‌اش، یگانه شدن با ایزدان است (شاکد ۱۳۷۷: ۱۳۸). با توجه به پیدایش اسرار مغان در اوستا، پیدایی ارشک بر اثر تربیت‌های مهرپرستان در این حوزه بوده است. نکته جالب اینکه این پیروان به قدری مقید به میهن خویشتن بوده‌اند که حاضر نمی‌شدند به ممالک هم‌جوار مهاجرت و پناهنده گردند بلکه به دورترین گستره مرزهای ایران برای قدرت‌گرفتن به دوراز چشم حکومت مرکزی نقل مکان می‌کرده‌اند. آن‌عده که باقی ماندند با توجه به پدید آمدن چنین شرایطی ناگزیر باید به تقیه مذهبی پرداخته و مخفیانه به پرستش خدایشان پرداختند؛ بنابراین غار مکان مناسبی بود برای انجام فرایض مذهبی رازداران.



تصویر ۴. نمای مجموعه غارهای کرفتو؛ مهرکده در تصویر مشخص شده است.

ویژگی‌های معابد مهر رومی

در کتیبه‌های مربوط به میترائیوم‌های رومی واژه Spelaeum (غار) و Antrum (غار زیرزمینی) و نیز Templum (معبد، پرستشگاه)، Aedes (معبد ساده و کوچک) به کار رفته‌اند (لاوانی، ۱۳۸۵:

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۴۱

۳۱۵). برخلاف معابد یونانی و رومی کلاسیک که بسیار عظیم و باشکوه‌اند، مهرابه‌ها بسیار ساده اما زیبا، دلنشین و اسرارآمیزند. مهرابه‌ها بسیار درویشانه و با معماری یکسانی بنا شده و برای مهربان‌تر جلوه‌ای جایی بیش از یک مکان ستایش و یا قربانی مستمر بوده است. پروفیوس در رساله خود از روایت‌کننده‌ای به نام اویولوس آورده: «مهر از زمان‌های پیشین در غاری سنگی که در نزدیک آن باید چشمه‌ای جوشان بوده، ستایش می‌شده است و این غار تصویر یک گیتی و یا گنبد آسمان را می‌نمایانده است» (شورت‌هایم ۱۳۸۷: ۱۲۹).



تصویر ۵. موقعیت غار کرفتو (گوگل ارث).

میترائیوم‌های رومی (تصویر ۷) به شکل راهرو یا دالانی بود که در دو طرف دالان نیمکت‌هایی قرار داشت و در بخش انتهایی آتشدان‌ها و نقش مهر گاوکش قرار داده می‌شد. ساختمان میترائیوم همه‌جا تقریباً با این ریخت ساخته شده‌اند. از درگاه که می‌گذشتیم نخست به تالاری راه می‌یافتیم که پیشگاه آن باز و از زمین بالاتر نبود و به نام پرونائوس (Pronaos) خوانده می‌شد. در انتهای این تالار پله‌هایی

۳۴۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

بود که به مهرباب (Exedra) و سرداب یا کریپتا (Crypta) می‌رسید که مقدس‌ترین جای نیایشگاه بودند. درواقع کریپتا در بخشی مرتفع‌تر از تالار به نام مهرباب (Exedra) قرار داشت که در دو سوی آن آتشدان‌هایی جای گرفته بود. در سلا (Cella) چون نمادی از آسمان و جهان نشان داده می‌شد، می‌بایست تاقی داشته باشد تا با آسمان جور درآید. قبل از رسیدن به مهرباب و کریپتا، نخست به تالار یا ایوانی می‌رسیدیم که در درازای دیوارهایش نیمکت‌هایی روبه‌روی هم تعبیه شده بود (شورتهایم ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۴۲؛ کومن ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۵).



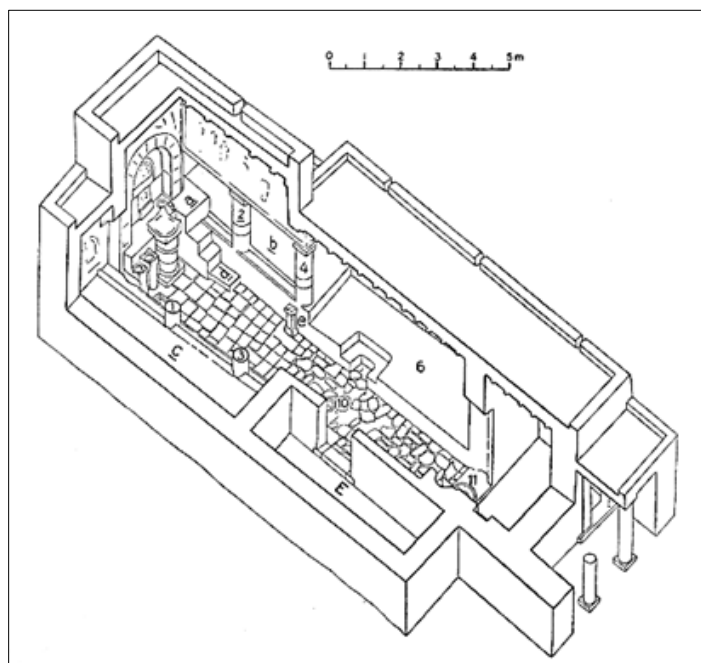
تصویر ۶. عکس ماهواره‌ای از غار کرفتو (گوگل ارث)؛ موقعیت غار در محدوده‌ای که تا امروز دنج و دورافتاده است.

با این وصف اجزای اصلی میترانیوم رومی عبارت‌اند از:

۱. در غار بوده و یا شبیه به غار و تالاری کشیده ساخته می‌شدند.
۲. با چشمه و آب پیوند دارند.
۳. گاهی از داخل اتاقی در سطح زمین با پله‌هایی به پایین راه داشت.
۴. پس از پایین رفتن از پله‌ها به دالان یا تالاری با تاق آهنگ می‌رسیدیم.
۵. تالار یا دالان دارای تاق آهنگ بوده و هرگاه قادر نبودند تاق بزنند با خمیدن چوب یا پارچه سقف آن را هلالی می‌کردند (کومن ۱۳۸۶: ۱۷۴).
۶. در دو سوی تالار نیمکت‌هایی روبه‌روی هم تعبیه شده بود.

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۴۳

۷. در انتهای تالار سکویی قرار داشت که با پلکانی به آن دست می‌یافتند.
۸. در دو سوی سکو دو آتشدان یا مذبح قرار داشت.
۹. در دیوار انتهای مهرکده نقش مهر گاواوژن به صورت نقاشی، حجاری؛ گچ‌بری و... ایجاد می‌شد.



تصویر ۷. نمونه‌ای از میترائیوم (دورا-اورپس).

مقایسه معبد مهر کرفتو با میترائیوم‌های رومی^{۱۹}

برای ورود به طبقه دوم غار کرفتو پس از گذشتن از تالار بزرگ غار باید از درگاهی کوچک و راهرویی تاریک عبور کرد. اتاق‌های این طبقه دارای جهت تقریبی شمال شرقی-جنوب غربی است. درگاهی در قسمت جنوبی، اتاق اول را به اتاق دوم متصل می‌کند. اتاق سوم از طبقه دوم دارای تزئینات بیشتری در داخل دیوارهای آن است. در قسمت جنوبی و جنوب غربی اتاق مزبور سکوی مرتفعی دیده می‌شود. روی دیوار غربی محرابی به شکل تاقچه حجاری گردیده است. برای رفتن به طبقه سوم از اینجا دو راه داریم: یک پلکان در دیوار شرقی اتاق سوم این طبقه قرار دارد. به این صورت که ابتدا با بالا آمدن از دو

۱۹. در اینجا تنها به توصیف بخشی از دستکند پرداخته‌ام که به موضوع مرتبط است.

پله حجاری شده و عبور از پاگرد، از پنج پله در حفره‌ای مارپیچ به طبقه بالا دست یافت. همچنین راهی دیگر شامل پلکانی با ۱۰ پله در شمال شرقی طبقه دوم است که قسمت‌های پایینی آن ریزش کرده است. پس از پیمودن این پله‌ها به ابتدای طبقه سوم در جنوبی‌ترین بخش این فضا می‌رسیم. راه دیگر شامل پلکانی در بخش شمال شرقی دالان است که به سطح پایینی این فضا راه دارد (تصویر ۸). قبل از رسیدن به اولین اتاق در سمت راست و در جهت جنوب آثار چاله‌ای مخروطی شکل جلب توجه می‌کند. در سمت شمال دالانی با سقف قوسی دیده می‌شود که بر دیواره غربی آن آثار نقوش حیوانی - که به شدت مورد تخریب واقع شده - حک شده است. دیواره شرقی تاق این دالان به سمت بالا حالت طبیعی دارد اما دیواره غربی آن به صورت دستکند حجاری شده بدین صورت که نیمه دیگر قوس را به صورت قرینه نیمه شرقی تراشیده‌اند. در بخش شمالی ترکی در کف این دالان از قسمت میانی آن را به دو قسمت تقسیم کرده و بخش‌هایی از آن ریزش کرده است (تصویر ۹). در دو سوی و در جهت شرقی و غربی دالان بقایای دو نیمکت دیده می‌شود که با حجاری دیوارهای دو طرف و باقی گذاشتن بخش پایینی شکل داده شده است. در گوشه جنوب شرقی تاقچه‌ای حجاری کرده‌اند (تصویر ۱۰). در گوشه شرقی، اتاقی با دو درگاه قرار دارد؛ ارتفاع درگاهی سمت راست بلندتر بوده اما پهنای درگاهی سمت چپ بیشتر است و برای وارد شدن به آن باید سر را خم کرد. کتیبه‌ای یونانی بر بالای درگاه بزرگ‌تر قرار دارد (تصویر ۱۱). این اتاق یکی از زیباترین اتاق‌های مجموعه معماری دستکند کرفتو است؛ سقف آن هلالی شکل است که در ارتفاع ۳/۵ متری دیواره‌های شمالی و جنوبی که جهت شرقی - غربی دارند حجاری شده و در شکل دادن آن دقت بسیاری صورت پذیرفته است.

روی دیوار جنوبی و در میانه آن دریچه‌ای زیبا با تزئینات حجاری شده به صورت نیم‌برجسته، نمای بیرونی غار را در معرض دید قرار داده است. تزئینات فوق به صورت پله‌ای است یعنی ردیف بالا متشکل از دوایر نیم‌برجسته حجاری گردیده که سطح آنها به مرور زمان سائیده شده و صرفاً به صورت دوایری ساده است. ردیف زیرین که به صورت پلکانی دیده می‌شود شامل پنج کنگره نیم‌برجسته است (تصویر ۱۲). در زیر کنگره‌های فوق و به صورت پله‌ای با سطحی در حدود ۲۰ سانتی‌متر فضای مسطحی قرار گرفته که در زیر آن دریچه‌ای به ابعاد ۱۵۰ × ۱۵۰ سانتی‌متر وجود دارد که از آنجا می‌توان تندیس‌های طبیعی «سه کنیشتگان» بر روی کوه «پنجه» را ملاحظه کرد. در سمت شمالی و در ارتفاع ۲/۳۰ متری چاله‌هایی بر سطح دیوار نقر شده که احتمالاً به عنوان محل جای‌گیری تیرهای چوبی کاربرد داشته است.



تصویر ۸. پلکان شمال غربی مهرکده کرفتو

با این وصف مهرکده کرفتو در طبقه سوم غار با حجاری و دستکاری در بخشی طبیعی ساخته شد. دالانی طویل (پرونائوس = Pronaos) در دو جانب این دالان دو ردیف نیمکت روبه‌روی هم در کرفتو ایجاد گردیده که در اکثر قریب به اتفاق میترائیوم‌ها نیز دیده می‌شود. سکویی در بخش جنوبی مهرکده کرفتو با سه پله از محل قرارگیری نیمکت‌ها مرتفع‌تر شده است (مهراب = Exedra) که در میترائیوم‌ها جایگاه قرارگیری مغ است. محل قرارگیری نذورات به شکل تاقچه‌ای کوچک در گوشه جنوب شرقی این سکو واقع شده است؛ مهریان نذورات خود را می‌توانستند در هر کجای نیایشگاهشان قرار دهند ولی اغلب برای این منظور تاقچه‌هایی کوچک در مهرکده تعبیه شده بود (شورتهایم ۱۳۸۷: ۱۳۹). مهرکده کرفتو با سه راه ورودی برای سه طبقه از پیروان ایجاد شده است. یکی از ورودی‌ها با پلکانی به سکویی منتهی می‌شود که محل قرارگیری مغ بوده است؛ پلکان دوم از تالار بزرگ غار به محل قرارگیری نیمکت‌ها می‌رسد و پلکان دیگر با ایجاد حفره‌ای در دیواره غار در میانه سازه سر بر می‌آورد. در مهرکده هفت دروازه

اوستیا (Mitro della Sette Sfere) سمت راست معبد میان دروازه و آستانه اتاقی است که به احتمال دارندگان مقام‌های بالاتر برای رسیدن به جایگاه مخصوص از آن استفاده می‌کرده‌اند تا از دروازه‌هایی که مخصوص مقامات مذهبی پایین‌تر هستند عبور نکنند (مرکلباخ ۱۳۸۷: ۳۳۶). سلا (Cella) نمادی از آسمان و جهان بود بنابراین تاقی هلالی داشته تا با آسمان جور درآید.

تفاوت عمده معبد مهری کرفتو با میترائیوم‌های رومی در نداشتن نقش معروف مهر گاوکش است؛ در کرفتو بجای این نقش درواقع دهانه غار (کریپتا=Crypta) خودنمایی می‌کند و با توجه به جنوبی بودن دهانه در تمام مدت روز نورگیر است. فراموش نکنیم که مهر با نور پیوندی ناگسستی دارد. در میترائیوم اما تاریکی از ویژگی‌های اصلی آنهاست. ترتولیان از خود پرسیده که چگونه می‌توان یک ایزد روشنایی را در جایی ستایش کرد که خود زندان تیرگی است (شورتهایم ۱۳۸۷: ۱۳۳). هرچند که در معبد مهری کرفتو امروزه آشنادانی مشخص نیست ولی در دو سوی کریپتا یا بخش مرتفع‌تر از تالار که مهرباب (Exedra) قرار داشته، آشنادان‌هایی جای داده می‌شد. این آشنادان‌ها به احتمال قریب به یقین قابل حمل و نقل بوده و از جنس سنگ یا فلز ساخته می‌شده‌اند.



تصویر ۹. نمای داخلی مهرکده کرفتو؛ بخشی از تاق آهنگ، نیمکت‌ها و شکاف کف و تاق در تصویر دیده می‌شود.



تصویر ۱۰. ناقچه در گوشه جنوب شرقی مهرکده کرفتو

برآیند

پیش از دوره زرتشت، مهر یکی از خدایان بزرگ آریایی بود. شواهد باستان‌شناسی گویای این است که دین مادها و همچنین هخامنشیان تا زمان داریوش، مهرپرستی بوده است (Bivar 2005: 341-385). گویا زرتشت به‌عنوان مصلحی مذهبی برای دین مهر برخاسته است. در اصلاحات زرتشت همه خدایان از جمله دئوها مردود شناخته شدند و خداوند به نام اهورامزدا نامیده شد (رضی ۱۳۸۵ ب: ۳۱). از اطلاعات الواح دیوانی می‌توان نتیجه گرفت که قربانی برای اهورامزدا به مرتبه آئینی رسمی و حکومتی ارتقاء یافته بوده است که معنی آن پذیرفته شدن آیین زرتشت (با اختلافاتی) به‌عنوان دین رسمی کشور بوده است (ماری‌کخ ۱۳۷۷: ۳۲۷). این اختلافات (اندک بین دین داریوش با زرتشت) برآیند کوشش داریوش برای هم‌سو کردن دین با نیازهای شاهنشاهی پرجمعیت خود بود (رضایی ۱۳۸۱: ۲۶۹). مغان، روحانیان دین مهر (هژبری ۱۳۹۴ ب)، پس از به قدرت رسیدن داریوش بزرگ به‌احتمال مجبور به پذیرش ظاهری دین نو و یا نیستی (در مراسم ماگوفونی) و یا مهاجرت به مرزهای دوردست ایران در آن روزگار شدند. طبیعی است که مغان اگر علاقه‌مند به از دست دادن همه نفوذ خود نبودند؛ چاره‌ای جز هم‌سوایی خویش با اوضاع و احوال زمان نداشتند (ماری‌کخ ۱۳۷۷: ۳۲۷). آنچه مسلم است در پایان عصر آهن ۳ (دوره ماد) و با تغییرات سیاسی پس از جانشینان کورش، معابد مهر همچون نوشیجان‌تپه (Hozhabri 2014) و زار‌بلاغ به دستور صاحب دین نوحاسته (شبیبه به آنچه داریوش

بزرگ و جان‌شینانش آن را شریعت حکومتی قرار دادند) محکوم به نابودی شدند. به احتمال می‌توان میان کتیبه خشیارشا (بنگرید به کتیبه XPh) بر ضد دئوها و پر شدن نیایشگاه‌های مهری ارتباطی مشخص کرد و نیز فراموش نکنیم که مهر یکی از مهم‌ترین دئوها است که پیروان زیادی داشته است (هژبری ۱۳۹۴ الف).

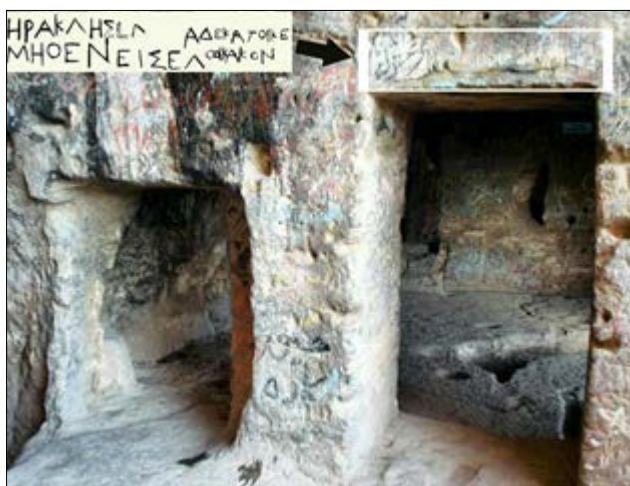
پر کردن معابد آتش‌خدا پیشین به دست خود مهرپرستان اتفاق افتاده است. از این‌روی، تنها کسانی قادر به انجام چنین برنامه عظیمی هستند که گروندگان واقعی به مهر بوده باشند زیرا مخالفان با انتخاب راحت‌ترین راه یعنی تخریب از هزینه‌های جدید ممانعت به عمل می‌آورده‌اند. به نظر می‌رسد کسانی که چنین ایمانی دارند معابد خویش را این چنین با دقت پرکرده تا از گزند تخریب حاکمان به دور مانده و با تغییر حکومت، دین جدید را به دل پذیرا نشده، از آنجا که قادر به اجرای مناسک مذهبی خود نبوده‌اند در پنهان همچنان مهر را می‌ستوده‌اند؛ شاید به همین سبب و از این هنگام است که نیایشگاه‌های مهری در غارها برپاشده تا دور از چشم حکومتیان و پنهانی اعمال خویش را به جا آورند. مهرپرستان با نفوذ در دین نو در فرجام توانستند از دوره اردشیر دوم دوباره نام مهر را در زمره خدایان مورد پرستش در آورده و به احتمال از همین تاریخ مهریشت به اوستا افزوده شد (بنگرید به کتیبه‌های A^2Ha , A^2Sd , A^2Pa ؛ در رلف نارمن شارپ ۱۳۸۴).

چگونگی آغاز مهرپرستی در غرب تا حد زیادی ناشناخته است. آثار و یادمان‌های اولیه‌ای که درباره پیدایش این کیش در درون مرزهای امپراتوری روم در دست داریم و فرضیات عمومی درباره شکل آغازین ایرانی این دین فقط بر اساس حدسیات ساخته شده بودند. اندیشه این که ریشه‌های آیین میتراپی در ایران بوده و توسط «مغان یونانی‌مآب» به غرب منتقل شده‌اند امروزه در معرض انتقادهای زیادی قرار دارند (بسکوف ۱۳۸۵: ۳۳، به نقل از: Gordon 1975: 215-248). حتی برخی از پژوهندگان به «جغرافیای دینی» در مرزبندی‌های پرستش مهر در غار اشاره کردند (لاوانی ۱۳۸۵: ۳۱۳). اینها تا پیش از گفت‌وگو درباره کرفتو به عنوان معبدی مهری با شباهت‌های بسیار به میترائیوم‌ها بود. امروز می‌دانیم که بخشی از غار کرفتو در دوره‌ای خاص گویا به عنوان مهرکده مورد استفاده قرار می‌گرفته است؛ اما چه دوره‌ای؟ شواهدی که برای تاریخ‌گذاری در این بخش به کمک ما می‌آید عبارت‌اند از: کتیبه یونانی و نیز تزیینات پنجره یکی از اتاق‌های مجاور.

کتیبه یونانی بر یکی از سردرهای اتاق جانبی مهرکده قرار دارد. این کتیبه کرفتو به پایان قرن چهارم پم تا اوایل قرن سوم پم تاریخ‌گذاری شده است (Stein 1940: 332, 337-38) که همان دوره سلوکی است. گواه دیگر تاریخ‌گذاری نیز در اتاق مجاور و در قسمت فوقانی پنجره به شکل ده دایره در

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۴۹

قاب بالایی و پنج مربع در قاب پایینی حجاری شده و یادآور مسقف کردن با معماری چوبی است. این حجاری‌ها هرچند که شباهت اندکی با تزئینات لوتوس دوره هخامنشی دارند ولی حجاری‌هایی از دوره هخامنشی تا دوره اشکانی در دست است که یادآور معماری چوبی است. نقش دایره‌ها و مربع‌های به‌کاررفته در پنجره این اتاق در غار کرفتو بسیار خام‌دستانه و ابتدایی است. با این وصف، شواهد گویای این است که معماری دستکند در این بخش به احتمال بیشتر از دوره سلوکی است؛ بنابراین مهرکده کرفتو که در دالان جلوی اتاق کتیبه‌دار ایجاد گردیده هم‌زمان با آن یا پس از دوره سلوکی تا دوره میانه اشکانی^{۲۰} ایجاد شده باشد.



تصویر ۱۱. کتیبه یونانی کرفتو (قسیمی و دیگران ۱۳۹۵).

به نظر می‌رسد خیلی پیش‌تر از آنکه میترانیوم‌ها در قرون اولیه میلادی در روم شکل بگیرند، با توجه به ایجاد فضای جدید سیاسی در ایران دوران هخامنشی، بخصوص از زمان داریوش و خشایارشا، مهرپرستان رویه خویش را تغییر داده با التزام به رازورزی، مجبور به پنهان کردن عقایدشان شدند. در بین راه‌های گوناگونی که مهرپرستان برای تقیه برگزیدند آن عده که در کشور باقی ماندند ناگزیر می‌بایست به فکر گونه‌ای جدید از معبد برای پرستش خدایشان باشند که از یک‌سو نیازی به ساخت‌وساز نداشته و از سوی دیگر، دور از انظار بوده، پنهان باشد. با این وصف بهترین جایی که این ویژگی‌ها را داراست همانا کنج غارهای دورافتاده بوده‌اند. غار کرفتو در نقطه‌ای واقع شده که

۲۰. چراکه اشکانیان تا این زمان به این نواحی دست نیافته بودند و گرچه دوره اشکانی آغاز شده بود ولی این نواحی همچنان در قلمروی سلوکیان قرار داشت.

تاکنون در پیرامون آن اثری از دوره هخامنشی و سلوکی معرفی نشده و همچنین تا شعاع ۲ کیلومتری آن محوطه دوره اشکانی شناسایی نشده است؛ بنابراین کرفتو در صخره‌ای با شکاف‌های متعدد، میان دره‌ای مخفی، محل مناسبی برای انجام امور مذهبی دور از چشم عاملان حکومت فراهم آورده بوده است. با پایان دوره هخامنشی و در دوره‌های سلوکی-اشکانی اتاق‌های متعددی در غار کرفتو ایجاد شد که هرکدام می‌تواند کارکردهای گوناگونی داشته باشند ولی بخشی از آن در طبقه سوم غار به صورت دالانی طبیعی و در مجاورت بخشی با کتیبه‌ای یونانی از اوایل قرن سوم پ.م، قرار دارد که با حجاری در بخش‌هایی از دیواره‌های طبیعی آن بدان شکل داده‌اند. این بخش شامل دالانی با یک سکوی در بخش جنوبی است که با سه پله به قسمت پایینی در شمال دسترسی دارد. قسمت پایینی با دو نیمکت روبه‌روی هم با حجاری بر دیواره دالان ایجاد شده است. تاق آن آهنگ است و بخشی از آن طبیعی و بخش دیگر دستکند است؛ ترکی عمیق در تاق این دو بخش طبیعی و دستکند را از هم مجزا کرده است. راه ورود به این دالان از شمال غربی با هشت پله از تالار بزرگ غار، شش پله از دیوار غربی از اتاق با محراب اسلامی در طبقه دوم و شانزده پله از جنوب غربی است. با توجه به اینکه هرکدام از این پلکان‌ها به بخش‌های خاصی راه دارند به نظر می‌رسد که مخصوص افرادی با جایگاه‌های متفاوت باشند. تاقچه‌ای کوچک در گوشه جنوب شرقی قرار دارد. دهانه غار در این بخش در جنوب قرار داشته و در تمام مدت روز نورگیر است. با این وصف ویژگی‌هایی همچون دو نیمکت روبه‌روی هم سکویی با سه پله و حضور نور در بخش جنوبی ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در اینجا با مهرکده‌ای با ویژگی‌های ایرانی سروکار داریم که برخلاف میترائیوم‌های رومی که نقش مهر گاوکش در دیوار انتهایی نقش شده در کرفتو نور به‌عنوان نماد اصلی میترا حضور دارد. با این وصف، اگر بپذیریم «مهرکده کرفتو» متعلق به دوره سلوکی تا دوره میانه اشکانی است پس قدیمی‌تر از میترائیوم‌های رومی است که از قرن یکم میلادی شکل گرفتند بنابراین ایرانیان در دوره سلوکی مبدع این نوع معماری برای معابد مهری بوده و اشکانیان انتقال‌دهنده این سبک به روم هستند.



تصویر ۱۲. تزئینات پنجره اتاقی در طبقه سوم غار کرفتو (after Von Gall 2010: Fig.6).

کتابنامه

الف) فارسی

- ار، کای و دیگران، ۱۳۸۶، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- باقری، مهری ۱۳۸۶ دین‌های ایران باستان، تهران: نشر قطره، چاپ دوم.
- بدیع، امیرمهدی، ۱۳۶۴، یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر پرواز، چاپ دوم.
- بسکوف، پر ۱۳۸۵، «راه‌های مهرپرستی آغازین»، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، در: دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره مهرشناسی)، تهران: انتشارات توس، چاپ اول: ۳۳-۴۶.
- بونفانته، جولیا، ۱۳۸۵ «نام میترا»، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، در: دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره مهرشناسی)، چاپ اول، تهران: انتشارات توس: ۷۷-۷۸.
- بویس، مری، ۱۳۸۴ الف «نقش مهر در دین زردشتی»، ترجمه احمدرضا قائم‌مقامی، مهر در ایران و هند باستان، ویراسته بابک علیخانی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول: ۱۰۱-۱۴۲.
- بویس، مری، ۱۳۸۴ ب «میشه در ایزدکده مانوی»، ترجمه عسگر بهرامی، مهر در ایران و هند باستان، ویراسته بابک علیخانی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول: ۱۴۳-۱۵۸.
- بویس، مری، ۱۳۸۵، زردشتیان (باورها و آداب دینی آنها)، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ هفتم.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۵، جستاری در فرهنگ ایران، تهران: نشر اسطوره، چاپ اول.
- بهزادی، رقیه ۱۳۶۸، بندهش هندی، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پیر بابار، ژان، ۱۳۸۷، رمزپردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- جمالزاده، سید محمدعلی، ۱۳۷۰، «فردوسی و شعر او»، در: فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات مدیر: ۹۱-۱۱۲.
- حمزهلو، منوچهر و م. میراسکندری، ۱۳۸۱، «قلعه و غار کرفتو»، اثر، شماره‌های ۳۳-۳۴ (بهار و تابستان ۱۳۸۱): ۲۷۸-۳۴.
- دوشن‌گیمن، مارسل، ۱۳۸۵، «تندیسک مهر سوار بر اسب»، دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره مهرشناسی)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات توس: ۲۳۹-۲۴۴.
- دیتس، الکساندر، ۱۳۸۵، «بغ و میترا»، دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره مهرشناسی)، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ اول: ۱۴۳-۱۴۶.
- تهران: انتشارات توس
- ذوالفقاری، منیژه، ۱۳۶۹، «اسطوره اسفندیار»، در: در پیرامون شاهنامه، به کوشش مسعودرضوی، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، چاپ اول: ۲۲۱-۱۴۷.
- رضایی، عبدالعظیم، ۱۳۸۱ اصل و نسب و دین‌های ایرانیان باستان، تهران: انتشارات در چاپ ششم.
- رضوانی، حسن، ۱۳۸۰، گزارش کاوش غار کرفتو، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور (منتشر نشده).

۳۵۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

- رضوانی، حسن، ۱۳۸۳، «گزارش پژوهش‌های میدانی فصل اول و دوم گورستان کول‌تاریکه، کردستان»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران حوزه شمال‌غرب، به کوشش مسعود آذرنوش، پژوهشگاه: ۸۱-۱۱۰.
- رضی، هاشم، ۱۳۸۵ ب، جشن‌های آتش، تهران: انتشارات بهجت، چاپ چهارم.
- روستایی، کورش، ح. رضوانی، ۱۳۸۱، «گزارش مقدماتی گمانه‌زنی در غار کانی میکابیل کردستان (شهریور و مهر ۱۳۸۰)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، شماره ۳۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۱): ۵۸-۷۶.
- رهبانی، مرتضی، ۱۳۷۹، فرهنگ شرق و غرب (تحلیل تاریخ از دیدگاه روان‌شناسی)، تهران: نشر نی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۵ تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- شارپ، رلف نارمن، ۱۳۸۴، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، تهران: انتشارات پازینه، چاپ دوم.
- شاکد، شانول، ۱۳۷۷، «گرایش‌های نهانی [رازورانه] در آیین زرتشت»، رازوری در آیین زرتشت (عرفان زرتشتی)، شیوا کویانی، تهران: انتشارات ققنوس: ۱۰۵-۱۴۸.
- شورتهایم، المار، ۱۳۸۷، گسترش یک آیین ایرانی در اروپا، ترجمه نادرقلی درخشانی، تهران: ثالث.
- قرشی، امان‌الله، ۱۳۸۰، ایران‌نامک، تهران: انتشارات هرمس، چاپ دوم.
- قسیمی، طاهر و دیگران، ۱۳۹۵، کرفتو بوم زمان؛ بررسی نقوش صخره‌ای، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- قلی‌زاده، خسرو، ۱۳۸۷، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران: شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه.
- کریستین‌سن، آرتور، ۱۳۸۲، مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: انتشارات هیرمند، چاپ پنجم.
- کومن، فرانتس، ۱۳۸۶، دین مهری، ترجمه احمد آجودانی، تهران: نشر ثالث.
- لاوانی، هانری، ۱۳۸۵، «اهمیت غار در میتراپرستی غرب»، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، در: دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارش‌های دومین کنگره مهرشناسی)، تهران: انتشارات توس: ۳۱۳-۳۲۰.
- ماری‌کخ، هاید، ۱۳۷۷، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ، چاپ سوم.
- مرادی غیاث‌آبادی، رضا ۱۳۸۴ راهنمای جشن‌ها و گردهمایی‌های ملی ایران باستان، تهران: پژوهش‌های ایرانی، چاپ اول.
- موله، ماریژان، ۱۳۷۷ ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: انتشارات توس، چاپ پنجم.
- نقیسی، سعید، ۱۳۸۸ سرچشمه تصوف در ایران، تهران: کتاب پارسه، چاپ اول.
- نیبرگ، هنریک سامونل، ۱۳۵۹، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- نیک‌آیین، فضل‌الله، ۱۳۸۸، چنین گفت داریوش، چاپ اول، تهران: انتشارات بیان آزادی.
- وارنز، رکس، ۱۳۸۶، دانشنامه اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- وحیدی، حسین، ۱۳۸۰ نبرد تاریکی و روشنی (سرآغاز فرهنگ و تمدن در ایران باستان)، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هژبری، علی، ۱۳۹۴ الف، چلیپا در معماری نوشیجان تپه، در: مفاخر میراث فرهنگی ایران: جشن‌نامه دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، به کوشش مرتضی حصار، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری: ۲۴۰-۲۴۸.
- هژبری، علی، ۱۳۹۴ ب، «مغان مهر در اوستا»، مجله جامعه باستان‌شناسی ایران، سال یکم، شماره ۱ (بهمن ۱۳۹۴): ۴۳-۶۹.

بررسی بخشی از معماری دستکند غار کرفتو؛ مهرکده غاری ایرانی ♦ ۳۵۳

هژبری، علی، ۱۳۹۵، «کیش مهر و چرایی برپایی مراسم آن در غارها»، مجله میراث ملی، فصلنامه تخصصی میراث فرهنگی، شماره ۵: ۸۹-۹۶.

ب) غیرفارسی

- Bernard, P. 1980, "Héraclès, les grottes de Karafto et le sanctuaire du mont Sambulos en Iran", *Studia Iranica* 9, pp. 301-324.
- Bivar, A.D.H. 2005. "Mithraism: A Religion for the Ancient Medes," *Iranica Antiqua* XL: 341-385.
- Boyce, Mary and F. Grenet 1991, *A History of Zoroastrianism*, vol. III: *Zoroastrianism under Macedonian and Roman Rule*, with a contribution by R. Back. Leiden and Cologne.
- Cohen, G. M. 2013, *The Hellenistic Settlements in the East from Armenia and Mesopotamia to Bactria and India*, Berkeley, Los Angeles, London.
- Von Gall, Hubertus 1978, "Die Kulträume in den Felsen von Karaftu bei Takab (West-Azarbaidjan)," *AMI*, NF 11, pp. 91-112.
- Idem, 2010, "Karafto Caves", *ENCYCLOPÆDIA IRANICA*, Vol. XV, Fasc. 5, pp. 533-536.
- Gordon, R. L., 1975, "Franz Cumant and the Doctrienes of Mithraism, in: J. R. Hinnels, pp. 215-248.
- Herzfeld, Ernest 1920, *Am Tor von Asien, Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit*, Berlin.
- Hozhabri, Ali 2014, "The Mithraeum of Nush-I Jan; Exploring the Use of Cross Motif in Architecture of Tepe Nush-I Jan", in: *Conference of 50 Years of Archaeological Studies in Malayer*, Ed. By: A. Khaksar, pp.13-26.
- Porter, Robert Ker, 1821-22, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia*, 2 vols. London: Longman.
- Rawlinson, Henry 1840 I, "Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistán, to the Ruins of Takhti- Soleíman", *JRGS* 10, pp. 45-64.
- Idem, 1840 II, "Memoir on the Site of the Atropatenian Ecbatana," *JRGS* 10, pp. 65-158.
- Rezvani, Hasan, K. Roustaei 2007, "A Preliminary Report on Two Seasons of Excavations at Kul Tarike Cemetery, Kurdestan, Iran", *Iranica Antiqua*, Vol. XLII. Pp. 139-184.
- Rougemont, G., 2012, *Inscriptions grecques d'Iran et d'Asie central, avec des contributions de Paul Bernard, Corpus Inscriptionum Iranicarum, part II, vol. I*, London.
- Sarre, F. And Herzfeld, E., 1910, *Iranische Felsreliefs, Aufnahmen und Untersuchungen von Denkmälern aus alt- und mittelpersischer Zeit*, Berlin.
- Seyring, H., 1944-1945, 'Antiquités syriennes, Héraclès-Nergal', *Syria* 24: 62-80.

Stein, Marc Aurel 1940, *Old Routes of Western Iran*, London: Macmillan.

Stein, A., 1938, 'An Archaeological Journey in Western Iran, *The Geographical Journal* 92.4 (Oct.): 313-342.

Tarn, W. W., 1929, 'A Greek Inscription from Kurdistan (C.I.G. 4673)', *The Classical Review* 43: 53-55.

Wiesehöfer, J., 2001, *Ancient Persia from 550 BC to 650 AD*, Translation by Azodi, A., Paperback edition, London.

Zournatzi, A., 2016, 'Karaftō: Greek Apotropaic Inscription', In *Mapping Ancient Cultural Encounters: Greek in Iran ca. 550 BC – ca. 650 AD*, Online edition, preliminary draft release, Available at <http://iranohellenica.eie.gr/content/catalogue/karafto/documents/1951397892>
<http://whc.unesco.org/en/tentativelists/6193/>
<http://iranohellenica.eie.gr>

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید

عباس نوری*، مریم ثنایی مقدم**

*کارشناس ارشد باستان‌شناسی اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری البرز

**کارشناس ارشد باستان‌شناسی

چکیده

تنگه حشوید در میانه دشت سیلاخور در استان لرستان، (شهرستان دورود) و در شش کیلومتری غرب شهر چالانچولان واقع شده است. این دره عمیق و باریک با جهت شمال شرقی - جنوب غربی و به طول یک کیلومتر، در واقع مسیر زهکشی شبکه گسترده آب‌های سطحی نواحی پیرامون روستاهای پشته سفلی و علیا است که رشته‌کوه «چُل سخته» را از کوه «کُچک اسپ» جدا کرده است و یک مخروط افکنه وسیع را در دهانه شمالی دره و حاشیه دشت سیلاخور به وجود آورده است. در بازدید از این تنگه، آثار فرهنگی-تاریخی مهمی را شناسایی شد که شامل دو پناهگاه سنگی، بقایای یک آسیاب آبی و یک نیایشگاه صخره‌ای است و این مقاله به معرفی نیایشگاه شناسایی شده می‌پردازد. نیایشگاه یادشده با عرض ۳۲، عمق ۱۲ و بلندای دهانه ۱۰ متر، در دامنه غربی دره و رو به شرق جای گرفته است و به سبب قرار گرفتن در دامنه صخره‌ای با شیب تند، تعدادی زیادی پلکان‌های دستکند را برای دسترسی به آن در بافت صخره‌ای کوه ایجاد کرده‌اند. افزون بر این پلکان‌های دستکند، نیایشگاه دارای یک آب‌انبار و محرابه‌ای سکو مانند برای نیایش و مراسم آیینی بوده است.

واژه‌های کلیدی: نیایشگاه صخره‌ای، آیین میترا، کوه، سیلاخور، لرستان

پیشگفتار

در فرهنگ اقوام باستانی، کوه‌ها جایگاه ویژه دارد و مورد احترام و تقدس بوده و نقش مهمی را در برگزاری رسوم فرهنگی و آداب مذهبی داشته و بیشتر اقوام باور داشتند که جایگاه خدایان، بر فراز کوه‌های خوش‌منظر و بلند است، بنابراین به بلندای این کوه‌ها رفته و خدایان را ستایش می‌کردند. برای نمونه بابلی‌ها، جایگاه اصلی مردوک را بالای کوه و یونانیان باستان نیز کوه المپ را محل اجتماع خدایان می‌دانستند (آزاد ۱۳۸۴: ۵۱). در ایران باستان هم، میترا از دل صخره‌ای در کوه زاده می‌شود (ورمازرن

۱۳۷۲: ۹۴) و زال و فریدون در کوه پرورده می‌شوند و بسیاری از یادمان‌های فرهنگی در ارتباط با کوه‌ها وجود دارد.

افزون بر این‌ها در بسیاری از کشورها، برخی کوه‌ها، نماد و یادمان‌های فرهنگی یک سرزمین هم به شمار می‌آید که با باورها و اسطوره‌های آن منطقه، پیوندی ناگسستنی را برقرار کرده است. البرز کوه (و به‌ویژه قله بلند دماوند) از مهم‌ترین یادمان‌های فرهنگی و تاریخی در ایران است که با باورها و آیین‌های این سرزمین پیوندی عمیق دارد و آن را در ادبیات فرهنگی و تاریخی ایران نیز به‌وضوح می‌توان دید. برخی از کوه‌ها هم دارای نام‌هایی هستند که به سبب یک رویداد فرهنگی - تاریخی و برای عدم فراموشی آن رخداد نام‌گذاری شده‌اند.^۱

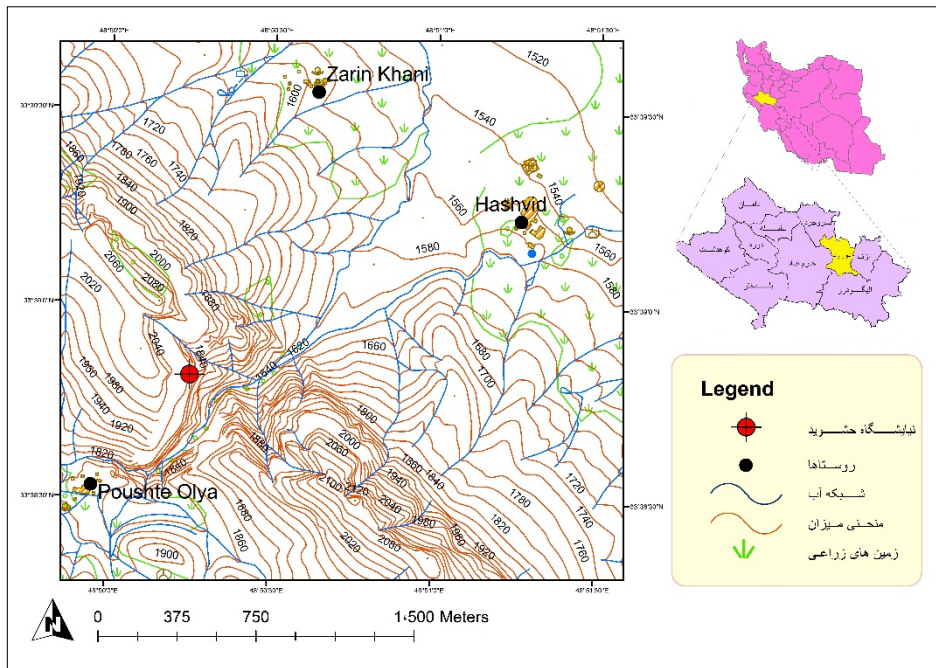
موقعیت‌های ویژه‌ای که برخی کوه‌ها به سبب نزدیکی به رودها و آب‌های جاری، راه‌های ارتباطی و استقرار جوامع انسانی در حاشیه آنها دارند سبب می‌شود تا یک کوه در نزد مردمان آن منطقه و حتی در صورت توانمندی‌های ویژه، برای یک جامعه، مفهوم و معنایی والا به دست آورد و یا آنکه جایگاه دفاعی، آیینی و یادمانی ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد؛ بنابراین کوه‌ها برای آفرینش آثار هنری - تاریخی در دامنه آنها مانند کتیبه تاریخی بیستون و یا نقش برجسته‌های تاریخی و همچنین برپایی دژها و قلاع دفاعی بر روی آنها و یا مکانی برای تدفین مردگان در دخمه‌ها از اهمیت بالایی در جوامع انسانی برخوردارند. از سویی دیگر وجود غارها و پناهگاه‌هایی که به‌صورت طبیعی در دامنه کوه‌ها ایجاد شده‌اند، از دیگر ظرفیت‌های ویژه آنها برای استقرار دائم یا موقت و انجام مراسم معنوی و مذهبی و برپایی آیین‌ها و نیایش‌هاست که نمونه‌های فراوانی از این نیایشگاه‌های صخره‌ای در ایران شناسایی و معرفی شده است (عمرانی و مرادی ۱۳۹۳؛ شجاع دل و علیپور ۱۳۸۴؛ آزاد ۱۳۸۴، سرفراز ۱۳۵۷؛ زارع ۱۳۷۹؛ حامی ۲۵۳۵؛ رهبر ۱۳۸۲).

دشت سیلاخور در استان لرستان یکی از دشت‌های کمتر شناخته‌شده در ایران است که دارای آثار فرهنگی - تاریخی فراوان و بسیار ارزشمندی است. بعد از مطالعات پراکنده یانگ (۱۹۶۶) و مقدسی و شریفی (۱۳۷۵) در دشت سیلاخور، برای نخستین بار این دشت به‌صورت روشمند توسط احمد پرویز (۱۳۸۲-۱۳۸۵) مورد مطالعه باستان‌شناختی قرار گرفت اما در این مطالعات نواحی کوهستانی کمتر مورد توجه قرار گرفت. تنگه حشوید در حاشیه جنوبی و در میانه دشت سیلاخور از جمله مناطق

۱. کوه کره کماندار (پسر کماندار) در نورآباد لرستان از این‌گونه مکان‌هاست که یادمان سرنوشت‌ساز و تاریخی آرش کمانگیر، پهلوان نامی ایران است که توسط مردمان آن دیار، بی‌آنکه اطلاع چندانی از پیشینه وجودی آن داشته باشند، هنوز هم مورد احترام و ستایش است.

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشویید ♦ ۳۵۷

شناسایی نشده در بخش‌های کوهستانی این ناحیه است که در بازدید نگارندگان از این دره عمیق، ۲ پناهگاه صخره‌ای، یک آسیاب آبی و یک نیایشگاهی صخره‌ای برای نخستین بار شناسایی و پرونده پیشنهاد ثبت آنها در فهرست آثار ملی کشور نیز به اداره کل میراث فرهنگی لرستان ارائه شد. هدف از نگارش این مقاله، معرفی نیایشگاه صخره‌ای شناسایی شده در این تنگه و اشاره‌ای تحلیلی در خصوص کاربری این مکان است که تاکنون مورد شناسایی و مطالعه قرار نگرفته است.



نقشه ۱. موقعیت جغرافیایی نیایشگاه صخره‌ای در ایران و روی نقشه ۱:۲۵۰۰۰ منطقه با استفاده از سامانه GIS

گذری بر آیین مهر و نیایشگاه‌های کوهستانی

آیین‌ها و باورداشت‌ها کهن ایران به دلایل متعددی از جمله رسمی شدن دین زردشت در دوران ساسانیان، گسترش دین اسلام در قرن هفتم میلادی در سطح کشور و نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیش‌آمده در دوران پس‌از آن، با گذشت زمان کمابیش رو به فراموشی نهادند یا در قالب اشکال نوینی از آیین‌ها به حیات خود ادامه دادند؛ با این وجود، هنوز بسیاری از نشانه‌ها و یادمان‌های آنها را در مناطقی

از کشور و به‌ویژه در حوزه زاگرس، آشکارا می‌توان دید.^۲ یکی از مهم‌ترین آیین‌های پیش از اسلام که «شاید مادر همه آیین‌ها و نحوه تفکر باستانی و شمول آمیز فرهنگی ایرانی است» (رضی ۱۳۷۹: ۹۱) آیین میترا است (شورتهایم ۱۹۹۲) و ایزد مورد ستایش آن (مهر یا میترا)، خدای مهمی در تاریخ بسیاری از کشورهای مختلف در ادوار گوناگون بوده که پرستش او در غرب تا شمال انگلستان و در شرق تا هندوستان گسترش داشته است.^۳ (هینلز ۱۳۶۸: ۱۲۳). باوجوداین گستره تاریخی و جغرافیایی وسیع، هنوز زمان پیدایش و آغاز این آیین به‌درستی بر ما روشن نیست اما از روی نگارش نام میترا بر لوحه‌های به‌دست‌آمده از بغازکوی - پایتخت هیتی‌ها - در شمال غرب آسیای صغیر، پیشینه وجود این آیین را تا ۱۴۰۰ پ.م می‌توانیم پیش ببریم (ورمازن ۱۳۷۲: ۱۵). به نظر می‌رسد برخی عوامل از جمله تحولات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی پیاپی در ایران سبب شده تا این آیین از یادمان‌ها و نشانه‌های کمتری در ایران برخوردار بوده و بالعکس در اروپا بیش از هر جایی دیگر، مکان‌های مرتبط با آن شناسایی و خوشبختانه حفظ شده‌اند.^۴ همچنین باوجود تلاش‌های فراوانی که در راستای شناخت این آیین توسط پژوهشگران صورت گرفته است، هنوز بسیاری از سنت‌ها، آیین‌ها و رسوم کهن این کیش به‌طور کامل برای ما شناخته‌شده نیست و تبدلات فرهنگی و آمیختن آن با دیگر آیین‌ها نیز سبب پیچیدگی این موضوع می‌گردد. شاید از همین روست که در انتساب بسیاری از نیایشگاه‌ها و یا مکان‌های باستانی شناسایی شده در ایران به آیین مهر، پژوهشگران اختلاف نظر داشته و تردید دارند (رهبر ۱۳۹۵). با این وجود، بیشتر پژوهشگران بر این نکته تأکید دارند که این فضاها نیایشگاهی در کوهستان‌ها در ارتباط با آیین مهر هستند، بی‌آنکه بررسی کنند؛ چرا پیروان این آیین از این گونه فضاها استفاده می‌کنند.

۲. وجود امام زادگان فراوان و مکان‌های مقدسی که به نام یک پیر نام‌گذاری شده‌اند را می‌توان از جمله این یادمان‌های فرهنگی کیش مهر دانست؛ چراکه پیر یا مراد آخرین مرحله تکامل روحی و معنوی در این آیین است. ضمن اینکه نام‌جای‌های زیادی در سطح کشور هستند که در آنها از واژه مهر استفاده شده است (نجمی ۱۳۸۶).

۳. بغ مهر، ایزد آریایی‌ها، هندوان، ایرانیان، هیتیت‌ها، هوری‌ها یا میتانی‌ها، اورارتوها و فریگی‌ها، در زبان یونانی *Bacchus* شده است. چون مهربان مردمی میگسار بودند از این‌رو یونانیان نیز، بغ را خدای شراب نام دادند. مهر نَبَرز (مهر شکست‌ناپذیر) را یونانیان باستان *Helios invictus* نامیدند (حامی ۱۳۶۳: ۴). ضمناً واژه بغ در زبان لکی به بگ تلفظ می‌شود و برای نامیدن افراد مانند بگه (*Baga*) و نام‌جای‌ها (مانند منطقه میربگ در نورآباد لرستان که شاید مهربگ باشد) به کار می‌رود.

۴. نیایشگاهی در مسجد سلیمان وجود دارد که در نقش برجسته آن تصاویر یک مرد، کودک و شاهین و گاو را نشان می‌دهد که بیانگر مراسم قربانی کردن برای آیین میترا است (سعیدی هرسینی ۱۳۷۵: ۲۶).

خوشبختانه مناطق کوهستانی زاگرس که به‌نوعی می‌توان آن را مرکز پیدایش و گسترش آیین‌های کهن ایرانی دانست به سبب ویژگی‌های جغرافیای طبیعی و انسانی خود، کمابیش در مقابل تحولات سیاسی و فرهنگی از پایداری بیشتری برخوردار بوده و کمتر دستخوش تحولات فرهنگی شده است. از این رو اکنون ما نشانه‌ها، یادمان‌ها و شیوه‌هایی از این باورداشت‌های کهن را در این مناطق می‌توانیم ببینیم. بر این اساس گروه‌های فکری مانند یارسان^۵، اهل حق و گروه ایزدیان کردستان را می‌توان بازمانده‌هایی از پیروان آیین‌های کهن پیش از اسلام دانست (انقطاع ۱۳۸۷: ۳۰۴) که هنوز هم بسیاری از مناسک خود را با تلفیقی از رسوم کهن و شیوه‌های نوین به‌جای می‌آورند. نکته قابل توجه در بحث انتساب این‌گونه مکان‌ها به آیین میترا را می‌توان در این موضوع پی‌جویی کرد که در ایران پیش از اسلام، مهم‌ترین آیینی که به نیایش و برپایی مراسم ویژه خود در مکان‌های کوهستانی و غارها اهمیت زیادی داده است، همین آیین مهر است و بررسی چرایی این موضوع، می‌تواند راهگشای ما برای درک درست و بهتری از این آیین و تاریخ‌گذاری این نیایشگاه‌ها باشد.

اگرچه این موضوع خارج از مبحث این مقاله است ولی به‌طور اجمال باید اشاره کرد که ما برای شناخت هرچه بیشتر آیین مهر ناچاریم که به بررسی یادمان‌های فرهنگی و پی‌جویی باورها، آداب و رسوم گروه‌هایی که به‌نوعی بازمانده از آیین میتراست رجوع کنیم تا از این رهگذر، شناخت بیشتری نسبت به ساختار آیینی میترایسم به دست آوریم. از آنجا که دو سرزمین ایران و هند به سبب اشتراکات فرهنگی و تاریخی و پیوندهای زبانی و قومی نزدیکی که با هم دارند در راستای شناخت آیین‌های کهن این منطقه، می‌توانند به‌خوبی مورد پژوهش قرار گیرند و به‌ویژه پرستش ایزد مهر یا میترا، یکی از مهم‌ترین اشتراکات

۵. آیین یارسان را می‌توان از جمله گروه‌های بازمانده از آیین‌های کهن ایرانی و به‌ویژه کیش مهر دانست که با انجام مراسم اسم آیینی در مکان‌هایی به نام جم‌خانه و رسومی مانند پوشیدن لباس سفید، گذاشتن کلاهی بر سر، کمربندی بر کمر در هنگام انجام مراسم قربانی و نیایش و همچنین قربانی کردن حیوانات نر (گاو، گوسفند، بز و خروس)، انجام نیایش مخصوص آب، خواندن کلام‌های مقدس، نواختن تنبور، اصلاح نکردن شارب، برگزاری اعیاد خاص همانند جشن هفت‌روزه یاران که در زمستان برگزار می‌شود، مقدس شمردن برخی اعداد از جمله در نمادهای: هفت تن، هفت یار قول طاس، هفت خلیفه، هفت خادم، هفت هفتوان، هفت نفر بودن جهت انجام مراسم دعا و قربانی، هفت قسمت بودن نامه سرانجام، هفتادودو پیر، هفتادودو مقام موسیقی آیینی، چهل تن، شصت‌وشش بنده کمر زرین، نودونه پیر شاهو به سنت‌ها و شیوه‌های کهن خود پایبند هستند (محمدیان و دیگران ۱۳۹۵: ۹۶). در استان لرستان هم هنوز برخی از زنان بر روی پیشانی، چانه و دست‌ها اقدام به خال‌کوبی و حتی با علامت ساده گردونه مهر (بختورتاش ۱۳۵۲) می‌کنند که این سنت مشترک بین ایران و هند، بازمانده از خال‌کوبی و مهر کردن پیشانی مربوط به آیین میتراست (ورمازرن ۱۳۷۲: ۱۵۸) و در اشعار حافظ نیز تجلی‌یافته است (انقطاع ۱۳۸۷).

فرهنگی بین دو سرزمین است که جایگاه ویژه‌ای را در باورهای کهن آنها به خود اختصاص داده است (جنیدی ۱۳۶۲؛ دادور و مبینی ۱۳۸۷)، لذا در این زمینه می‌تواند بسیار کارساز باشد. از جمله مهم‌ترین یافته‌های فرهنگی مشترک و بازمانده‌های آیین میتر در دو سرزمین ایران و هند می‌توان به زورخانه‌ها^۶ در ایران و یوگا^۷ در هند اشاره کرد که برخی از پژوهشگران زورخانه‌ها در ایران را بازمانده‌ای تحول‌یافته از آیین میتراییسم می‌دانند (بهار ۱۳۹۰، فتایی ۱۳۸۴) و در سرزمین هندوستان هم به نظر می‌رسد که دانش یوگا نیز کمابیش متأثر از این آیین و یا در ارتباط بسیار نزدیک با آن باشد که نیازمند پژوهشی جداگانه است. ضمن اینکه باید اشاره کرد، پیوندها و اشتراکاتی نیز بین دانش یوگا و شیوه‌های به‌کاررفته در زورخانه‌ها را می‌توان یافت^۸ که قابل توجه‌اند. خوشبختانه توسعه دانش یوگا با سابقه ۵۰۰۰ ساله

۶. اهمیت دادن به رسم جوانمردی و فتوت و آیین پهلوانی در زورخانه‌های ایران را می‌توان یادگاری کهن و تغییر یافته از کیش مهر دانست که به‌نوعی بازمانده از مقام پارسایی در مرحله پنجم کیش مهر است. زورخانه‌ها که از جمله یادمان‌های فرهنگی بازمانده از آیین میتر هستند مکانی برای انجام ورزش باستانی و یا حرکات بدنی بوده‌اند که این شیوه بدن‌سازی در فرهنگ هند باستان تا چین و تبت به‌صورت یوگا ظاهر شده‌اند و در هند هم به نام تعلیم خانه‌ها مشهور هستند. زورخانه‌ها که جایگاه ورزش باستانی در ایران هستند، به‌صورت دخمه‌های زیرزمینی و مخفیگاه عیاران و پهلوانان بوده و از زمان حمله اعراب تا آغاز دوره صفویان به ترتیب خانه، لنگرگاه، عبادت‌خانه و ورزش‌خانه نامیده می‌شدند (انصاف‌پور ۱۳۵۳: ۳۳ و ۴۷).

۷. آیین کهن میتر که دارای گستردگی جغرافیایی وسیعی از شرق دور تا اروپا را بوده است، بعدها بر اثر تحولات فرهنگی و اجتماعی و با مقتضیات زمان و مکان، به صورت‌ها و شکل‌های دیگری در قالب دین بودایی و شیوه‌های تربیتی یوگا در هند توسعه و گسترش یافت به‌گونه‌ای که وجوه مشترک زیادی را در بین این باورداشت‌های نوین با آیین میتراییسم می‌توان مشاهده کرد. پژوهشگران نیز واژه یوگا را مشتق شده از کلمه سانسکریت «یوج» به معنای پیوستگی، اتحاد، ترکیب شدن یا یکی شدن می‌دانند که به نظر می‌رسد در ارتباط با واژه یوگ فارسی باشد که پیونددهنده دو گاو برای شخم‌زنی است (دیتی ۱۳۷۹: ۲۶)؛ به این معنا که ورزش یوگا در واقع هماهنگ‌کننده و پیونده دهنده روان و تن آدمی است و یکی شدن و از میان بردن دوگانگی‌های ذهن، جسم و روح دلالت می‌کند. به کمک یوگا انسان شناخت و آگاهی کاملی نسبت به محیط پیرامونش پیدا می‌کند و با آن یکی می‌شود و با یکی کردن تضادهای درونی خود به آرامش دست می‌یابد (همان منبع).

۸. بررسی اجمالی حرکات فیزیکی ورزشکاران در زورخانه‌های ایران و یوگا در هندوستان نشان می‌دهد که اشتراکات فراوانی در شیوه‌ها و اشکال آنها وجود دارد که می‌تواند زمینه یک پژوهش جدا قرار گیرند. یکی از مهم‌ترین این حرکات، چرخیدن فرد پهلوان یا یوگی در جهت عقربه‌های ساعت و به دور خود است که این حرکت را می‌توان در رقص‌های عرفانی نیز مشاهده کرد و جزء حرکات اصلی یوگا و زورخانه‌های ایران است. سحرخیزی و انجام تمرینات ورزشی از سحر تا طلوع خورشید هم از وجوه مشترکی است که در یوگا و در زورخانه‌ها دیده می‌شود و این رسم سحرخیزی در دوره قاجار توسط پهلوان اکبر به خاطر حضور مقامات کشوری در زورخانه‌ها به شب جا‌به‌جا شد (انصاف‌پور ۱۳۵۳: ۴۸). همچنین گل لوتوس یا نیلوفر هزار برگی که در بالای سر بودا یا یوگیان بزرگ دیده می‌شود (ساراسواتی ۱۳۸۴: ۱۶۹) و نماد همه

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید ♦ ۳۶۱

(ساراسواتی ۱۳۷۰: ۲۰) و تبیین فرایند پرورش روان و تن انسان برای رسیدن به تکامل روحی و جسمی، این امکان را برای ما فراهم می‌کند که بتوانیم اهمیت نیایشگاه‌های کوهستانی و ارتباط تنگاتنگ آن با آیین کهن مهر را به دست آوریم. در این راستا حداقل می‌توان به دلایل زیر برای بهره‌گیری باورمندان آیین میترا از کوه‌ها و نیایشگاه‌های کوهستانی اشاره کرد:

۱. دستیابی به فراآگاهی و هوشیاری کیهانی در کوهستان: چنانکه پیش‌تر هم به ارتباط یوگا با آیین‌های کهن ایران و هند و به‌ویژه میترایسم اشاره کردیم، در دانش یوگا، ششمین چاکرای^۹ مهم بدن در پیشانی فرد (بین دو ابرو و در مخ انسان) قرار دارد (Claire 1951: 79) و وظیفه آن بالا بردن سطح آگاهی و هوشیاری انسان، قدرت پیش‌بینی و آگاهی از دانش هستی است و معادل فیزیکی آن غده کاجی شکل پینال است که به نور حساسیت ویژه‌ای دارد.^{۱۰} این تمرینات یوگا به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که هوشیاری شخص را درباره جهان هستی به بالاترین سطح ارتقا می‌دهند (ساراسواتی ۱۳۷۰: ۲۴). گفته می‌شود که این چاکرا زمانی باز و فعال می‌شود که فرد مدتی را در کوهستان و در تنهایی به سر ببرد و بر این اساس است که ما می‌بینیم بزرگان هر دین و آیین مانند بودا و دیگران، مدتی را برای دستیابی به این آگاهی و دانش در نیایشگاه‌های کوهستانی به سر می‌بردند و درست در فرهنگ ایرانی نیز زردشت ده

چاکراهای بدن (با تعداد گلب‌گ‌های متفاوت) هستند (همان: ۱۹)، می‌تواند بیانگر کمال نهایی فرد و رسیدن او به اوج هوشیاری کیهانی و قدرت انسانی باشد و از جمله نقوش نمادین مهمی است که در فرهنگ ایرانی و به‌ویژه در حجاری‌های دوران تاریخی یا بر روی بسیاری از اشیاء و ظروف آیینی دیده می‌شود. همچنین نیایش خورشید هم از جمله حرکات یوگا است که بی‌ارتباط با آیین مهر نیست.

۹. واژه چاکرا از زبان سانسکریتی و به معنی چرخ است (دیتی ۱۳۷۹: ۲۶) و منظور از آن نقاط مغناطیسی یا مراکز روانی موجود در بدن برای جذب یا ارسال و انتقال انرژی است که در راستای ستون فقرات انسان قرار دارند. بر اساس دانش یوگا، بدن انسان دارای ۷ چاکرای اصلی و ۱۲۲ چاکرای فرعی است که این چاکراها وظیفه ایجاد تعادل تن و روان انسان را بر عهده دارند و امروزه توسط دانشمندان مورد تأیید قرار گرفته‌اند. نام این چاکراها در زبان انگلیسی به ترتیب از پایین به بالا عبارت‌اند از:

Root, Sacral/Sexual, Solar Plexus, Heart, Throat, Brow, Crown (Claire 1951: 79).

۱۰. بنا به گفته یوگی بزرگ، «سوامی شیواندانا»، غده کاجی شکل، گیرنده و فرستنده ارتعاشات و حامل هوشیاری است که افکار و پدیده‌های روانی از طریق آن با کیهان ارتباط حاصل می‌کنند. غده کاجی شکل که از نمادهای آیین مهر است و در اشعار حافظ هم بسیار اشاره شده است، امواج مغزی را به علائم الکتریکی هوشیاری که سرعتش بیشتر از سرعت نور است، تبدیل کرده و در مغز افراد بایگانی می‌شوند. افرادی که توانسته‌اند استعداد هوشیاری از قبیل شنیدن و دیدن را توسعه دهند تنها از طریق تحولات آجنا چاکرا و افزایش فعالیت موج آلفا موفق بوده‌اند (ساراسواتی ۱۳۷۰: ۹).

۳۶۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

سال در کوه اعتکاف می‌کند (اعتصامی ۱۳۶۳: ۵۴) و فریدون، زال، کیخسرو نیز مدت‌ها در کوه به نیایش پرداخته و پوریای ولی (به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین پهلوانان ایران بعد از اسلام)، دستور دارد که مدت ۱۲ سال را باید در عبادت‌خانه «پهلوان مضراب» به تمرین و عبادت بپردازد (انصاف‌پور ۱۳۵۳: ۳۹).

۲. انجام تمرینات ویژه برای بالا بردن توانایی بدن و تقویت ذهن: در این راستا می‌توان اشاره کرد که مقام سرباز و جنگاوری که از مراتب مهم آیین مهر است، نیز اقتضا می‌کند که پیروان این آیین برای رسیدن به مقامات هفتگانه آن، به تمرینات بدنی ویژه‌ای بپردازند که توانمندی آنها را برای نبرد با اهریمنان افزایش می‌دهد. در متون کهن ایرانی به توانمندی، سلحشوری و جنگاوری ایزد مهر نیز اشاره شده است (آموزگار ۱۳۷۴: ۱۸-۲۰) که این موضوع بیانگر آن است که پیروان این آیین، برای رسیدن به مقام پیر، باید با انجام تمرینات سخت بدنی و مراقبه‌های دشوار بتوانند نیروهای درونی و بدنی خود را افزایش دهند و این نیایشگاه‌های کوهستانی جایگاه مناسبی برای انجام این تمرینات بوده‌اند.

۳. تنفس در هوای پاک کوهستان: امروزه رابطه تنگاتنگ بین تنفس خودآگاه و میزان سلامت بدن انسان هم از دیدگاه طب شرق و هم از نظر طب غربی حقیقتی اثبات شده است، زیرا به سبب آنکه اکسیژن زیاد و تمیزتری را به مغز می‌رساند، توان روح، نیروی ذهن و شعور را نیز ارتقاء می‌دهد (ولیزاده ۱۳۶۸: ۱۰ و ۱۱) و هوای پاک کوهستان و محیط آرام آن در کنار رودها و آب‌های جاری، فضایی مناسبی را برای تقویت ذهن و بالا بردن توان روحی و بدنی فرد نوآموز فراهم می‌آورد.

۴. رازداری: از دیگر از ویژگی‌های آیین مهر می‌توان به رازداری آن اشاره کرد (ورمازن ۱۳۷۲: ۱۵۸). به نظر می‌رسد که موقعیت کوهستانی نیایشگاه‌ها که به دور از جوامع انسانی بوده‌اند، امکان عدم آگاهی عامه مردم از رموز مراسم آیینی را فراهم می‌کرده است.

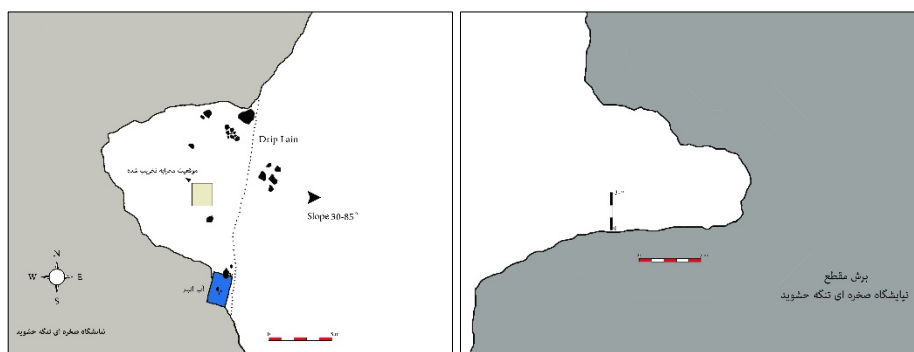
۵. تنهایی و سکوت: کارلوس کاستاندا مردم‌شناس آمریکایی که ۳۰ سال در میان قبایل جادوگر شمنی مکزیک زندگی کرد به زیبایی هرچه تمام در خصوص سکوت درونی از زبان ناوال دونخواه (استاد گروه شمنی) می‌گوید که: سکوت درونی محل پیدایی گام عظیم تکامل انسان است. گامی در جهت معرفت خاموش یا سطح آگاهی انسان که دانستن آن خودبه‌خود و آنی است و این دانش و دانایی، حاصل تفکر مغز یا استقرای منطقی و استنتاج و یا کلیاتی که بر مبنای شباهت‌ها و تفاوت‌ها باشد، نیست (کاستاندا ۱۳۸۱: ۱۷۵)؛ بنابراین زندگی مستمر (به مدت بیش از ده سال) در دل کوهستان‌های دور از جوامع انسانی که با سکوت و آرامش طبیعی همراه است می‌تواند زمینه‌ساز زایش دوباره روح و بروز نیروهای قدرتمند درونی و ناخودآگاه بشر را فراهم کند. از همین رو می‌توان گفت که صحنه نمادین زادن میترا از

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید ♦ ۳۶۳

دل صخره و یا کوه (شورتهایم ۱۹۷۷: ۸۸) در واقع بیانگر تولد دوباره روح حقیقت جوی او و دستیابی اش به آگاهی، دانش و هوشیاری برتری است که در پرتو سال‌ها سکونت و انزوا در دل کوه به دست آورده است تا به صورت نمادین بیان کند که استقرار طولانی مدت فرد در کوهستان و انجام تمرینات ویژه، سبب زایش دوباره انسان، آزادسازی نیروی درونی او و رسیدن به بالاترین سطح هوشیاری و توانایی بدنی می‌شود.

معرفی نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید با موقعیت جغرافیایی UTM : 39N 299465 3725108 در دامنه شمالی تنگه‌ای به همین نام در استان لرستان، شهرستان دورود (دهستان چالانچولان) و در ۶ کیلومتری غرب شهر چالانچولان (در حاشیه جنوبی دشت سیلاخور) واقع شده است (نقشه ۱). این تنگه در حدفاصل جنوبی روستاهای حشوید و زرین خانی و مابین دو ناهمواری بلند به ارتفاع کمابیش ۲۰۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد. شبکه نسبتاً وسیعی از آب‌های سطحی منطقه که پیرامون روستاهای پشته سفلی و علیا در جنوب تنگه واقع شده‌اند، با عبور از این دره باریک کوهستانی، سبب ایجاد یک آبشار کوچک در دهانه جنوبی تنگه شده و زمینه رویش طبیعی درختان گردو و بید زیادی را در مسیر این آبراهه فراهم کرده و فضای بسیار زیبا و دل‌نشینی را ایجاد کرده است (تصویر ۱). مسیر دسترسی به این نیایشگاه از روستای حشوید در دو کیلومتری شمال شرق نیایشگاه است و یک جاده دسترسی خاکی تا ابتدای تنگه حشوید، امتداد یافته است.



شکل ۱ و ۲: پلان و برش مقطع نیایشگاه تنگه حشوید

بعد از طی مسافت کمابیش ۵۰۰ متر به داخل تنگه، نخست بقایای یک آسیاب آبی در مسیر آبراهه دیده می‌شود که بر اثر سیلاب‌های دره به شدت ویران شده است. سپس در حاشیه غربی دامنه کوه، یک پناهگاه

سنگی (شماره ۲) در ارتفاع حدود ۲۰ متری از کف دره و مشرف بر آن و بعد از طی مسافت کمتر از یکصد متر در امتداد جنوبی دره، یک پناهگاه سنگی دیگری (شماره ۱) در دامنه شرقی دره به فاصله ۵۰ متری از آبراهه تنگه دیده می‌شود (تصویر ۱۰). مطالعه پناهگاه سنگی شماره ۱ بر اساس یافته‌های سطحی نشان داده است که این پناهگاه در دو دوره پیش‌ازتاریخ - به احتمال نوسنگی تا مس‌سنگی متأخر - و تاریخی (اشکانی) دارای حیات بوده است (ثانی مقدم ۱۳۹۵). از آنجاکه پناهگاه شماره ۲ مشرف بر آبراهه و مسیل دره است و داده‌های احتمالی آن بر اثر جریان آب از بین رفته‌اند بنابراین از این پناهگاه سنگی، یافته باستان‌شناختی به دست نیامد.

نخستین پلکان‌های دستکند صخره‌ای مربوط به نیایشگاه، تقریباً در فضای روبه‌روی پناهگاه سنگی شماره ۱ و از کف دره به صورت ناپیوسته ساخته و شروع شده‌اند (تصویر ۲). پهنای پلکان‌ها کمابیش ۳۰ تا ۵۰ و ارتفاع آنها هم ۱۵ سانتی‌متر و از کف دره تا محل رسیدن به نیایشگاه، بیش از یکصد پلکان دستکند وجود دارد. مسیر دسترسی به نیایشگاه تا مسافت کمابیش یکصد متر اندکی آسان‌تر است اما با نزدیک شدن به بافت صخره‌ای با شیب ۸۰ درصدی، امکان صعود برای افراد غیر کوهنورد بسیار دشوار خواهد بود و به‌ویژه در بخش انتهایی صخره و هنگام رسیدن به ورودی نیایشگاه که دارای شیب ۱۰۰ درصد است، بدون امکانات کوهنوردی صعود و به‌ویژه پایین آمدن از آن بسیار دشوار است و نیاز به مهارت ویژه‌ای دارد. بعد از بالا رفتن از دامنه صخره‌ای و در حاشیه شرقی نیایشگاه یک محدوده کم وسعت با شیب ملایم‌تری وجود دارد که امکان تردد در آن راحت‌تر است. از محل نیایشگاه تا کف تنگه حشوید در پایین دست آن، حدوداً ۲۵۰ متر فاصله هوایی است. ورودی نیایشگاه با بلندی ۱۰ متر رو به سمت شرق بوده و عرض دهانه آن هم ۳۲ متر و عمق آن نیز ۱۲ متر است. بستر نیایشگاه به‌صورت تمام سنگی بوده و بدون خاک یا نهشته رسوبی است و در دیواره‌های داخل آن، حفره‌های کوچکی وجود دارد که رسوبات دهانه آنها نشان می‌دهد قبلاً از این دهلیزهای کوچک آب جاری بوده است و شاید از آنها برای تهیه آب استفاده می‌کرده‌اند (تصویر ۸). یک آب‌انبار سنگی تقریباً در راستای شمالی-جنوبی به ابعاد $2/5 \times 2$ و عمق ۱ متر در گوشه جنوبی دهانه نیایشگاه و در بستر صخره‌ای آن حفر و ایجاد شده است (تصویر ۶ و ۷) که بر روی دیواره‌های آن، هنوز آثار قلم‌های سنگتراشان دیده می‌شود. این آب‌انبار با استفاده از نزولات جوی دامنه جنوبی غار پر می‌شده و از آن استفاده می‌کردند. در وسط نیایشگاه بنا به گفته راهنمای محلی، یک سکوی سنگی یا مهراب نیایش در بستر صخره‌ای کف آن وجود داشته است که توسط حفاران غیرمجاز ویران شده است (تصویر ۵). چندین قطعه سنگ بزرگ از سقف غار به کف آن سقوط کرده است که گمان می‌رود بر اثر زلزله‌های

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشوید ♦ ۳۶۵

شدید منطقه بوده باشد. همچنین لازم به ذکر است که در بررسی اجمالی انجام شده در فضای کم وسعت واقع در ورودی این نیایشگاه، هیچ یافته سفالی دیده نشد و نیازمند بررسی بیشتر این محدوده است. از مقابل ورودی این نیایشگاه، دشت سیلاخور با چشم انداز مناسبی دیده می شود (تصویر ۴). لازم به ذکر است که تنگه حشوید در فصل زمستان به شدت برف گیر بوده و هرگونه تردد و بهره مندی از این نیایشگاه منوط به فصول مناسب سال (اول بهار تا میانه پاییز) است.



تصویر ۱. نمایی از داخل تنگه حشوید و آبشارهای آن با دید از شمال (فروردین ۱۳۹۴)



تصویر ۲. پلکان‌های سنگی نیایشگاه (فروردین ۱۳۹۴)



تصویر ۳. نیایشگاه صخره‌ای با دید از شرق و در کنار پناهگاه سنگی دامنه شرقی تنگه حشوید (تاریخ عکس برداری ۱۳۹۵/۶/۱۶)

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشویید ♦ ۳۶۷



تصویر ۴. نیایشگاه صخره‌ای با دید از جنوب با دورنمایی از دشت سیلاخور (فروردین ۱۳۹۴)



تصویر ۵. تخریب محرابه نیایشگاه با دینامیت، سوراخ ایجادشده برای جاگذاری مواد منفجره (فروردین ۱۳۹۴)



تصویر ۶. نیایشگاه صخره‌ای و موقعیت آب‌انبار، دید از جنوب



تصویر ۷. آب‌انبار، دید از جنوب

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشویید ♦ ۳۶۹



تصویر ۸. نیایشگاه دید از شمال شرق



تصویر ۹. آبشار ابتدای تنگه (فروردین ۱۳۹۴)



تصویر ۱۰. وضعیت دامنه پایین دست نیایشگاه با دید از محوطه ورودی آن و ارتباط منظری با پناهگاه سنگی شماره ۱ در پایین دست

برآیند

با شرح آنچه اشاره شد به نظر می‌رسد که پیروان آیین مهر در مراحل هفت‌گانه رسیدن به مقام پیر یا مراد باید آموزش‌هایی را ببینند که بسیاری از این آموزه‌ها به صورت نیایش، مراقبه و حرکات بدنی برای تسلط بر جسم و روان و تقویت قوای بدنی و روحی است و این باورمندان برای انجام این تمرینات، نیازمند مکان‌هایی خلوت، آرام و بدون مزاحمت و صدا بودند تا مراسم را با آرامش کامل انجام دهند. به نظر می‌رسد که این نیایشگاه صخره‌ای با محیطی آرام و فضایی دل‌نشین و رو به آفتاب، در کنار یک رودخانه و آبشارهای دل‌انگیز از یکسو و همچنین دسترسی نزدیک و فاصله اندک آن به استقرارهای دشت سیلاخور، یک فضای مناسب را برای پیروان کیش مهر فراهم کرده است و این موقعیت ویژه می‌تواند مکانی مناسب برای نیایشگاه مهری بوده باشد؛ بنابراین به صورت اختصار می‌توان عوامل ذیل را در این فرضیه دخیل دانست:

۱. قرار گرفتن دهانه و ورودی این غار به سمت شرق و رو به آفتاب جهت نیایش آفتاب در آیین

مهر؛

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حشویید ♦ ۳۷۱

۲. وجود یک مهراب یا مکان نیایش در وسط نیایشگاه جهت انجام مراسم مربوطه؛
 ۳. اشرافیت این مکان در بلندای کوه شاه‌نشین و دره عمیق حشویید با چشم‌انداز ویژه طبیعی از یک‌سو و نزدیکی به سکونتگاه‌های انسانی دشت سیلاخور به‌ویژه محوطه مهم اشکانی در روستای زرین‌خانی به فاصله ۲ کیلومتر امکان تردد و موقعیت بسیار مناسبی را برای نیایشگران فراهم می‌کرده است.
 ۴. وجود یک آب‌انبار سنگی در بستر صخره‌ای کوه و در حاشیه جنوبی نیایشگاه جهت ذخیره آب و انجام مراسم آیینی؛
 ۵. وجود پلکان‌های دست‌کنند به تعداد بیش از یک‌صد عدد از محل دره تا رسیدن به نیایشگاه؛
 ۶. نزدیکی به آب فراوان و آبخاری کوچک و زیبا در پایین‌دست نیایشگاه، موقعیت مناسبی را برای برگزاری مراسم آیینی مرتبط با کیش مهر برای نیایشگران فراهم آورده است.
 ۷. قرار گرفتن نیایشگاه در میانه دشت سیلاخور که به‌نوعی در یک چهارراه مواصلاتی شرق به غرب و جنوب به شمال کشور واقع شده (نوری و مقدم زیر چاپ) و از مراکز پرجمعیت استان لرستان در پیش‌ازتاریخ تا دوره تاریخی بوده است نیز بر اهمیت این نیایشگاه می‌افزاید.
- همچنین اشاره کردیم که در پایین‌دست این نیایشگاه دو پناهگاه سنگی نیز وجود دارند که قدمت آنها در دو دوره پیش‌ازتاریخ و تاریخی معرفی شده است (ثنایی مقدم ۱۳۹۵). وجود سفال‌های دوره اشکانی در این پناهگاه سنگی می‌تواند در راستای تاریخ‌گذاری این نیایشگاه مؤثر باشد، ضمن اینکه در دو کیلومتری این نیایشگاه، یک محوطه مهم دوره اشکانی در محل روستای کنونی زرین‌خانی واقع شده است که می‌تواند در ارتباط با این نیایشگاه مورد مطالعه قرار گیرد؛ بنابراین اگرچه هرگونه اظهارنظر قطعی درباره تاریخ‌گذاری این نیایشگاه منوط به مطالعات بیشتر در این زمینه است ولی قدر مسلم می‌توان گفت که این نیایشگاه تنگه حشویید در ارتباط با آیین مهر بوده و در دوران تاریخی از اهمیت و جایگاه ممتازی برخوردار بوده است؛ هرچند که نمی‌توان با قطعیت، تاریخی برای آغاز و دیرینگی آن ارائه داد ولی حداقل می‌توانیم آن را در بازه زمانی هزاره اول ق.م مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

سپاسگزاری

از زحمات استاد عزیزم دکتر عباس مقدم برای راهنمایی مقاله و همچنین همیاری صمیمانه دوست عزیزم رضا شعبان و برادر ارجمندش غلام شعبان در روستای حشویید جهت شناسایی نیایشگاه و

۳۷۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

کمک‌های فراوان آنها جهت صعود به ارتفاعات دشوار شاه‌نشین و بازدید از نیایشگاه، صمیمانه سپاسگزارم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آموزگار، ژاله، ۱۳۷۴، تاریخ اساطیری ایران، تهران: انتشارت سمت.
- اعتصامی، یوسف، ۱۳۶۳، سیاحت‌نامه فیثاغورث در ایران، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- انقطاع، ناصر ۲۰۰۸ م، حافظ و کیش مهر، آمریکا: انتشارت شرکت کتاب، پاییز ۱۳۸۷.
- انصاف‌پور، غلامرضا، ۱۳۵۲، تاریخ و فرهنگ زورخانه‌ها و گروه‌های زورخانه رو، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- آزاد، میترا، ۱۳۸۴، نیایشگاه‌های صخره‌ای در ایران، کتاب ماه و هنر، مرداد و شهریور ۱۳۸۴.
- بهار، مهرداد، ۱۳۹۰، آیین مهر و ورزش باستانی ایران، مقایسه زورخانه‌ها و نیایشگاه‌های مهری، مجله حافظ شماره ۸۸: ۱۲-۱۶.
- بختورتاش، نصرت‌الله، ۱۳۵۲، گردونه خورشید یا گردونه مهر، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۳.
- پرویز، احمد، ۱۳۸۵، گزارش بررسی باستان‌شناسی دشت سیلاخور شهرستان دورود (دهستان چالانچولان)، آرشیو میراث فرهنگی لرستان
- ثانی مقدم، مریم، ۱۳۹۵، پرونده پیشنهاد ثبت نیایشگاه تنگه حشوید، آرشیو میراث فرهنگی لرستان.
- جنیدی، فریدون، ۱۳۶۲، مهر ایرانی. نشریه فروهر شماره پیاپی ۲۸۱، ش ۵.
- حامی، احمد، ۱۳۶۳، هلنیسم، دروغی بزرگ درباره فرهنگ ملتی کوچک، تهران: چاپ شرکت افست.
- دادور، ابوالقاسم و مهتاب مینی، ۱۳۸۷، بررسی تطبیقی نقش گاو در اساطیر و هنر ایران و هند، مجله مطالعات ایرانی، سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۸۷.
- دیتی، کی، کی، ۱۳۷۷، شفابخشی با یوگا، ترجمه دکتر آریز ابوک، تهران: انتشارات نسل نواندیش.
- رضی، هاشم، ۱۳۷۹، آیین راز آمیز میترایی، ماهنامه کتاب ماه و هنر، آذر و دی ۱۳۷۹.
- زارع، شهرام، ۱۳۸۹، چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو، آیا شاهین نماد جانورنمای ایزد مهر است؟ مجله باستان‌پژوهی، شماره ۶.
- رهبر، مهدی، ۱۳۹۵، معماری معابد مهری در ایران، مجله کندوکاو، شماره هشتم، سال پنجم، چاپ ۱۳۹۵.
- سرفراز، علی‌اکبر، ۱۳۵۷، آیا مسجد سلیمان یک نیایشگاه مهری است؟، مجله بناهای تاریخی ایران، شماره ۱.
- سعیدی، هرسینی، ۱۳۷۵، بررسی شیوه تدفین در دوره پارت، پایان‌نامه کارشناسی دانشگاه تربیت مدرس.
- ساراسواتی، سوامی ساتیاناندا، ۱۳۷۱، چشم سوم، ترجمه جلال موسوی نسب، چاپ اول، تهران: انتشارات غزل.
- ساراسواتی، سوامی ساتیاناندا، ۱۳۸۴، کندالینی یوگا (اسرار تن آدمی)، ترجمه جلال موسوی نسب، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فراروان.

نیایشگاه صخره‌ای تنگه حنسوید ♦ ۳۷۳

شجاع دل، نادره و علیپور، نسیم، ۱۳۸۴، پیشینه مهرپرستی و نیایشگاه مهر ورجوی مراغه، مجله تاریخ پژوهشی، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵.

شورتهایم، المار، ۱۳۷۱؛ گسترش یک آیین ایرانی در اروپا، ترجمه نادر قلی درخشانی، انتشارات مهر (کلن-آلمان)، ۱۹۹۲ (۱۳۷۱ شمسی)

عمرانی، بهروز و مرادی، امین، ۱۳۹۳، جایگاه مجموعه زهاک در روند ترویج اندیشه‌های مهرپرستی و معماری مرتبط با آن، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۶، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

فتابی، گارگین، ۱۳۸۴، آیین مهر و تأثیر آن بر فرهنگ ایرانی، اسلامی، ارمنی، مسیحی و فرهنگ مشترک جهانی، فصلنامه فرهنگی پیمان - شماره ۳۳ - سال نهم، پاییز ۱۳۸۴.

کاستاندار، کارلوس، ۱۳۸۱، حرکات جادویی شمنان (خرد عملی شمنان مکزیکی)، ترجمه مهرا کنذری، تهران: نشر میترا.

گوردون، ریچارد، ۱۳۸۹، کوانتوم تاج، ترجمه فرهاد فروغمند، نسخه الکترونیکی، www.etf.ir

محمدیان، فخرالدین؛ صالحی کاخکی، احمد و نوروز زاده چگینی، ناصر، ۱۳۹۵، فرایند و چگونگی شکل‌گیری معماری آیینی یارسان، فصلنامه علمی، فنی، هنری اثر، شماره ۷۲، چاپ بهار ۹۵.

نوری، عباس و مقدم، عباس، زیر چاپ، الگوهای زیستگاهی عصر مفرغ دشت سیلاخور، مجله مطالعات باستان‌شناسی. نجمی، شمس‌الدین، ۱۳۸۶، مهر در نام‌های جغرافیایی ایران، مجله مطالعات ایرانی، سال ششم، شماره ۱۲.

ورمازن، مارتین، ۱۳۷۲، آیین میترا، ترجمه نادر بزرگ‌زاده، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.

ولیزاده خواجه شاهی، صمد، ۱۳۶۸، ابر نیروی چی، چاپ اول، تهران: چاپ افست رضایی، زمستان ۱۳۶۸.

هینلز، جان، ۱۳۶۸، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.

ب) غیرفارسی

Claire, Thomas, 1951, Yoga for men: postures for healthy, stress-free living / by Thomas Claire. ISBN 1-56414-665-0RA781.7.C578 2004.

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان

عبدالرضا مهاجری نژاد*، نعمت‌الله سراقی**، معصومه جاویدخواه***

*استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی، **دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان،

***کارشناسی ارشد باستان‌شناسی واحد تهران مرکزی، کارشناس پژوهشکده باستان‌شناسی

چکیده

موقعیت جغرافیای سیاسی ایران در ارتباط با اقوام مهاجم سبب شده تا همه دولت‌های این سرزمین دست به ایجاد قلعه‌های دفاعی و شهر-قلعه‌ها بزنند که به‌عنوان پادگان/پایگاه نقش اساسی در جلوگیری از پیشروی دشمن به داخل کشور داشت. اولتان قالاسی یکی از همین شهر-قلعه‌هاست که در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی پارس‌آباد، غرب روستای اولتان، ساحل جنوبی رود ارس و در کنار جاده پارس‌آباد به اصلاندوز واقع شده است. هدف از این پژوهش شناسایی جایگاه قلعه اولتان در تاریخ منطقه، کاربری، بیان ویژگی‌های معماری و معرفی فضاهای مختلف اثر است. در ارتباط با قلعه اولتان پرسش‌هایی مطرح است که با وجود معرفی و توصیف آن در پاره‌ای تحقیقات پاسخ مستدل و منطقی به آنها داده نشده است. پژوهش حاضر که بر اساس هدف از نوع بنیادی است و بر اساس ماهیت، تحقیقی تاریخی-توصیفی به شمار می‌رود، این قلعه را مطالعه کرده است. گردآوری داده‌ها به دو شیوه میدانی و اسنادی (کتابخانه‌ای) صورت گرفته و نتایج هر دسته از اسناد برای حصول برآیندی قابل اعتمادتر، باهم مطابقت داده شده است. آنچه این پژوهش بدان دست‌یافته نشان می‌دهد که اولتان قالاسی، قلعه-شهری متعلق به دوران ساسانی است که تا دوره اسلامی استفاده شده است و مانند سایر شهرهای دوره تاریخی یک بخش محصور (ارگ)، یک بخش حومه و استقرار بیرونی (ربض) دارد. قلعه اولتان پلانی تقریباً مستطیل شکل داشته و در غرب، جنوب و شرق آن بارو و حصار خشتی با برج‌های نیم‌دایره‌ای و در شمال آن رودخانه ارس به‌عنوان یک عامل بازدارنده طبیعی وجود دارد. پیرامون بارو و حصار، خندق حفر شده که دسترسی به قلعه را تا حدودی با مشکل روبه‌رو می‌کند. با توجه به ویژگی‌ها و عناصر وابسته به معماری، این بنا با نمونه ساسانی موجود در قفقاز و آذربایجان قابل مقایسه است.

واژه‌های کلیدی: قلعه، اولتان قالاسی، ساسانی، ارگ، ربض، ارس

پیشگفتار

با گذشت چندین دهه از مطالعات باستان‌شناسی و کشف صدها بنای باستانی اطلاعات ما از معماری قلعه‌های دوره ساسانی محدود است. شاید بتوان گفت که پراکندگی قلعه‌های متعلق به این دوره و کاوش محدود آنها، واقع‌شدن بسیاری از آنها در خارج از مرزهای کنونی ایران -بیشتر آنها در آذربایجان واقع شده‌اند- و مبهم بودن منابع مکتوب در این زمینه علت این امر باشد. با وجود اطمینان پژوهشگران جدید، تعداد کمی از این قلعه‌ها با قطعیت به دوره ساسانی نسبت داده شده و تعدادی به صورت متوالی از دوران پیش از تاریخ و تا دوران اسلامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که قلعه اولتان از این قاعده مستثنی نیست. ساخت این قلعه از دوران اشکانی آغاز شده و در دوره ساسانی تا قرن ۱۲ هجری استفاده شده است (کردوانی و حریرچیان ۱۳۵۱). به طور کلی می‌توان گفت که مطالعه و بررسی قلعه تاریخی اولتان می‌تواند ما را در شناخت ویژگی‌های قلعه‌های آذربایجان و اردبیل کمک کند. دژهای منسوب به دوره ساسانی در شمال غرب، به سه دسته تقسیم می‌شود. بعضی از این دژها شناخته شده و معروف‌اند همچون قلعه ضحاک، قلعه تخت سلیمان و بعضی دیگر فقط نامشان ضمن حوادث تاریخی در کتب تاریخ و سیر مسالک و ممالک نخستین قرن‌های اسلامی ذکر شده همچون قلعه برزند و تعدادی نیز نه نامی از آنها آمده و نه اشاره‌ای در نوشته‌های معاصران به آنها رفته است و با کاوش‌ها ظاهر می‌شوند همچون قلعه اولتان. با توجه به ماهیت و فقدان اطلاعات دقیق تاریخی، مطالعات و پژوهش‌های باستان‌شناسی مطمئن‌ترین راه برای افزایش دانسته‌های ما درباره قلعه‌های آذربایجان در دوره تاریخی است و به همین دلیل در این پژوهش بهره‌گیری از یافته‌های باستان‌شناسی در شناخت و تحلیل کارکرد این بناها، در دستور کار قرار گرفته است (جاویدخواه ۱۳۹۰).

سابقه تاریخی ایجاد بناهای استحکاماتی در ایران

پیشینه ایجاد بناهای گروهی حصاردار با طرح‌های گوناگون در ایران از ۳۰۰۰ سال پیش شناخته شده است. نمونه این نوع استحکامات (قلعه‌ها/دژها) در بلورآباد واقع در حاشیه دشت شمالی روستای قره‌ضیاءالدین آذربایجان (کلایس ۱۳۶۵: ۱۰۵) در تپه جنوبی سیلک (سرفراز، فیروزمندی ۱۳۸۱: ۳۰)، در دوره پنجم گودین تپه (مجیدزاده ۱۳۶۸: ۱۲۴-۱۲۵). در ساختمان سوخته واقع در بالاترین طبقه ساختمانی تپه حصار (دایسون ۱۳۵۱: ۱۱۷)، در طبقه چهارم حسنلو (طلایی ۱۳۷۱: ۱۴۴-۱۴۹) (ورجاوند ۱۳۷۰: ۲۴-۲۲)، در شهرهای دژ گونه عیلامی موجود در نقش برجسته‌های آشوری نینوا (Gunter 1982: 110) و شهر عیلامی دوراتاش (کیانی ۱۳۶۵: ۳۴)، نقاط مسکونی مستحکم

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۷۷

دژ گونه مادی (آلانی دنوتی و آلانی سهروتی) موجود در نبشته‌های آشوری (دیاکونوف ۱۳۴۵: ۲۳۴-۲۳۵) محوطه هخامنشی تخت جمشید (کلایس ۱۳۶۵: ۱۰۷-۱۰۸). اردوگاه نظامی پارتی تیسفون، قلعه مستحکم هترا (گیرشمن ۱۳۶۸: ۳۲۵-۳۲۴) و شهر دورا اوروپوس که پارت‌ها نظیر دیوارهای قلعه‌ها آسیای میانه با خشت خام ساخته‌اند (دیاکونوف ۱۳۴۶: ۲۷۰-۲۷۱) به دست آمده است.

قلعه‌ها و استحکامات دوره ساسانی شامل خندق‌ها و دیوارها با پنجره‌های کور، مزغل‌ها، تیرکش‌ها، باروهای پله‌دار دالان‌ها یا اتاق‌های باریک همراه با برج‌های جلوآمده و ... است. قلعه‌های که در زمان ساسانیان ساخته شده‌اند معمولاً دارای برج‌های نیمه‌گرد جلوتر از دیوار دفاعی هستند و این برج‌ها خیلی به هم نزدیک ساخته شده‌اند (Huff 1987: 332)، نزدیک بودن برج‌ها به یکدیگر علاوه بر آنکه قدرت دفاعی ساکنان قلعه را افزایش می‌دهد، بر زیبایی طرح بنا می‌افزاید. محکم کردن قلعه با برج‌های دفاعی مدور در زمان ساسانیان توسعه و تکامل یافته است (کلایس ۱۳۶۶: ۱۰۸). کریستین سن بدون هیچ مدرکی یا شاهی عنوان می‌کند که ایرانیان در عهد ساسانی فنون قلعه‌سازی را از رومیان فراگرفته‌اند، در حالی که آنچه از فنون قلعه‌سازی در زمان عیلام، ماد و هخامنشی سراغ داریم این است که در این امر بسیار پیشرفته بودند، بنابراین ساسانیان نیازی به فراگیری از رومیان نداشتند (پازوکی ۱۳۷۶: ۸۴) در زمینه احداث شهرها نقشه‌های از پیش تعیین شده را تدارک می‌دیدند و علاوه بر آنچه برای شهر مورد نظر بود، موقعیت‌های دفاعی و حصار اطراف آن را نیز مدنظر داشته‌اند. مکان احداث شهرها را جایی انتخاب می‌کردند که دست‌کم یک طرف آن متکی به کوه یا رودخانه یا مانع طبیعی باشد تا بدین وسیله دستیابی به آن مشکل باشد (ستوده ۱۳۶۲: ۶۸). در دوره ساسانی استحکامات مرزی در نقاط مختلف ایران ساخته شد. در مرزهای عربستان استحکامات وجود داشته و مورخان از وجود خندقی سخن می‌رانند که سرتاسر مرز ایران و عربستان بوده است. نام این خندق، خندق شاپور است و در کنار این خندق دژها و پادگان‌هایی وجود داشته است (بهرامی ۲۵۳۶: ۲۸۵-۲۸۶). از جمله استحکامات مرزی، شهر دربند، شهری است که برای دفاع ساخته شده است؛ مسائل امنیتی در مرزهای شمال غربی ایران و در قفقاز باعث شده بود که ساسانیان و رومیان برای حفاظت از مرزهای خود در برابر تهاجم قبایل کوچرو از شمال کوه‌های قفقاز، به برپایی استحکامات، شهرها و دیوارهای دفاعی اقدام کنند و دیوار دفاعی دربند به این منظور ساخته شد که در محل گذرگاهی به همین نام در شمال شرق قفقاز قرار دارد (علیزاده ۱۳۸۹: ۲۱۲-۲۱۴).

ساخت دیوارهای دفاعی در دوران اسلامی نیز با بهره‌گیری از شیوه ساخت استحکامات دفاعی دوران قبل ادامه یافت. ایجاد دیوارهای دفاعی و استحکامات ۱۴ قرن اخیر اگرچه ملهم از معماری دوران متقدم است، ویژگی‌های خاص خود را دارد. ایجاد دیوارهای دفاعی فرقه اسماعیلیه در قلعه‌های الموت، دریای خزر، طبرس و دیگر قلعه‌ها و استحکامات، بدون شک به علل مذهبی بوده است (کیانی ۱۳۸۱: ۲۰-۲۱) قلعه‌های اوایل و اواسط دوره اسلامی در سرتاسر ایران پراکنده هستند و به‌طور کلی در کنار شاهراه‌های ارتباطی ساخته شده‌اند یا قلعه‌های که فقط برای محافظت از راه‌ها و ایجاد امنیت در مسیرهای کاروان‌رو ساخته شده‌اند یا قلعه‌های که در نزدیک پل‌ها و رودخانه‌ها ایجاد شده‌اند (پازوکی ۱۳۷۶: ۱۰۱).

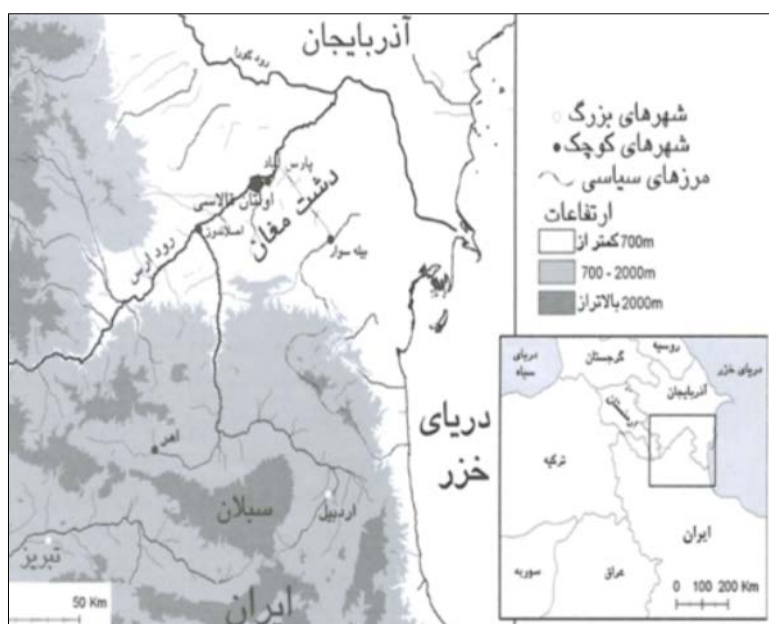
موقعیت جغرافیایی و پیشینه پژوهشی قلعه اولتان

محوطه اولتان قالاسی در ۱۲ کیلومتری جنوب غرب شهر پارس‌آباد در دشت مغان، سر راه پارس‌آباد به اصلاندوز، در ساحل جنوبی رود ارس و در حدود پانصد متری غرب روستایی به همین نام واقع شده است (نقشه ۱). اولتان قالاسی برای نخستین بار در سال ۱۸۳۳ میلادی (۱۲۱۲ خورشیدی) مورد بازدید قرار گرفت و نخستین گزارش دربارهٔ ویرانه‌های آن نگاشته شد (Monteith 1833: 29-30). محمود کردوانی و ایرج حریرچیان در سال ۱۳۵۱ محوطه را بررسی کردند (کردوانی و حریرچیان ۱۳۵۱). سیدجمال ترابی طباطبایی در کتاب آثار باستانی آذربایجان دربارهٔ اولتان چنین می‌نویسد: روی دیوار جانبی، تپه‌های کوچکی وجود دارد که گمان می‌رود برج‌های دیده‌بانی بوده است. وضع ظاهری ساختمان یک قلعه نظامی را به بیننده القاء می‌کند. درون قلعه نیز تپه‌هایی وجود دارد که واحدهای کوچک ساختمانی بوده و ساختمان‌های عمده و اصلی در ضلع شرقی قرار داشته که به علت تغییر مسیر رودخانه ارس قسمتی از آن شسته شده و از بین رفته و باوجود این قسمت اعظم آن هنوز در زیر خاک مدفون است (ترابی طباطبایی ۱۳۵۵).

در سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۸۰ غفار قنبرزاده کارشناس اداره کل میراث فرهنگی استان اردبیل به‌منظور آموزش دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی به کاوش در محدوده اطراف ارگ پرداخت (گفت‌وگوی شخصی با قنبرزاده ۱۳۸۸). کریم علیزاده کارشناس وقت پژوهشکده باستان‌شناسی در سال‌های ۱۳۸۲، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ به‌منظور حفاظت و احیای محوطه تاریخی اولتان قالاسی به کاوش محوطه اقدام کرد (علیزاده ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۱۱) در تیرماه ۱۳۸۸ هیئتی به سرپرستی عبدالرضا مهاجری‌نژاد با هدف شناخت معماری و فضاهای ناشناخته و سیر تحول محوطه، به کاوش اولتان قالاسی پرداخت. با توجه به نتایج به‌دست آمده از ۳ فصل کاوش کریم علیزاده که

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۷۹

بیشتر بر مطالعه لایه‌نگاری متمرکز بود، به نظر می‌رسید باید گشایش جدیدی در نحوه مطالعات باستان‌شناسی محوطه برای کسب اطلاعات جدیدتر بر اساس مطالعات و فرضیات فصل‌های گذشته صورت گیرد. بر این اساس عملیات کاوش در شمال، مرکز و جنوب حصار متمرکز شد، زیرا هیچ‌گونه اطلاعاتی از فضاهای معماری داخل ارگ و مواد فرهنگی موجود در لایه‌ها نداشتیم و از جهتی دیگر صحت و سقم ادعای فصل‌های گذشته در مرحله‌بندی حصار و دیوار و دروازه‌های غربی باید مشخص می‌شد (مهاجری‌نژاد ۱۳۸۸).



نقشه ۱. موقعیت قلعه اولتان

معماری بخش‌های مختلف قلعه تاریخی اولتان

با شروع عملیات کاوش و ایجاد ۴ کارگاه در قسمت‌های مرکزی، شمالی و جنوبی ارگ به نتایج ارزشمندی دست یافتیم. اطلاعات به‌دست‌آمده نمونه‌های جدیدی از فن‌های معماری و سیر تحول و تطور آن را در دشت مغان نشان می‌دهد. ایجاد کارگاه لایه‌نگاری در حصار شمالی با توجه به برشی که بر اثر سیل‌های مخرب رود ارس ایجاد شده بود نیز اطلاعات ارزشمندی در زمینه مرحله‌بندی دوره‌های سکونت و نقد مطالب گذشته ارائه می‌کند، ایجاد کارگاه در قسمت‌های بیرونی و داخلی حصار جنوبی و یکی از برج‌ها به اطلاعات جدیدی در رابطه با ساخت مراحل متفاوت دیوار، برج‌ها و عدم هم‌زمانی آنها انجامیده است. ترانشه واقع در قسمت مرکزی نیز به کشف دو دوره فرهنگی انجامید. اطلاعات

به دست آمده از کاوش ترانشه مزبور نشان داد که گورستان دوره اسلامی متأخر روی فضاهاى معماری دوره تاریخی قرار گرفته است. قسمت‌های مختلف قلعه تاریخی اولتان به شرح زیر است.

خندق

در قسمت شمالی حصار ارگ به دلیل وجود موانع طبیعی یعنی رودخانه ارس، خندقی حفر نشده ولی در قسمت‌های غربی، شرقی و جنوبی به موازات حصار، خندقی بزرگ حفر شده است. خندق ۲ متر عمق داشته - امروزه به خاطر طغیان رودخانه ارس پر شده است - و عرض آن در قسمت غربی ۱۰ متر و در قسمت شرقی ۱۵ متر است.

حصار ارگ

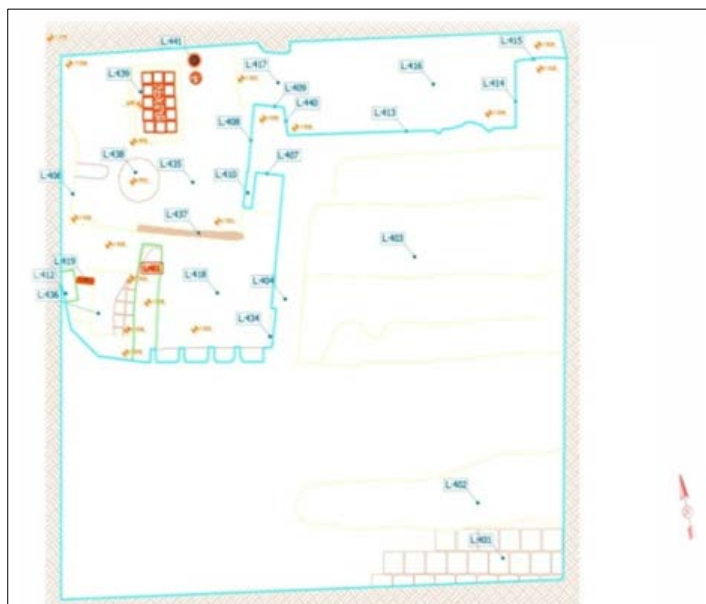
حصار ارگ اولتان شامل يك دیوار سراسری همراه با برج‌های نگهبانی به فواصل نزدیک است. هسته اصلی دیوار ارگ که به شکل مستطیل نامنظم با گوشه‌های غیر قائمه است، مربوط به دوره ساسانیان است. گوشه‌های حصار تقریباً در جهت‌های اصلی جغرافیایی قرار دارند. اضلاع بلند آن در شمال غربی و جنوب شرقی و اضلاع کوتاه آن در ضلع شمال شرقی و جنوب غربی قرار گرفته‌اند. دیوار سراسری ارگ جهت شرقی-غربی دارد. ارتفاع فعلی دیوار ۱۶۰ سانتی‌متر شامل ۱۳ رج خشت با ملات گل رس، سنگ‌ریزه، زغال، شن، ماسه و استخوان است. ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در دیوار ۴۳×۴۳×۱۱ سانتی‌متر با ملاتی به قطر ۱ تا ۲ سانتی‌متر است. بر جداره دیوار اصلی که متعلق به دوره ساسانی است، دیوار دیگری در دوره اسلامی از خشت ساخته شده است. پهنای دیوار مورد نظر ۱۹۰ سانتی‌متر بوده که هم‌اکنون ۹ رج آن باقی مانده است. ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در دیوار ۲۸×۲۸×۸ سانتی‌متر بوده و دارای اندود گچی به ضخامت ۳ تا ۵ سانتی‌متر است (تصویر ۱). به نظر می‌رسد در جداره بیرونی شفته‌ریزی انجام شده و قسمت‌های فوقانی دیوار و جنوب آن مربوط به مرحله جدیدتر جهت ساخت برج‌های نگهبانی و یا جلوگیری از نفوذ رطوبت بوده که در تمام قسمت‌های برج تکرار شده است (تصویر ۲).

برج‌های نگهبانی ارگ

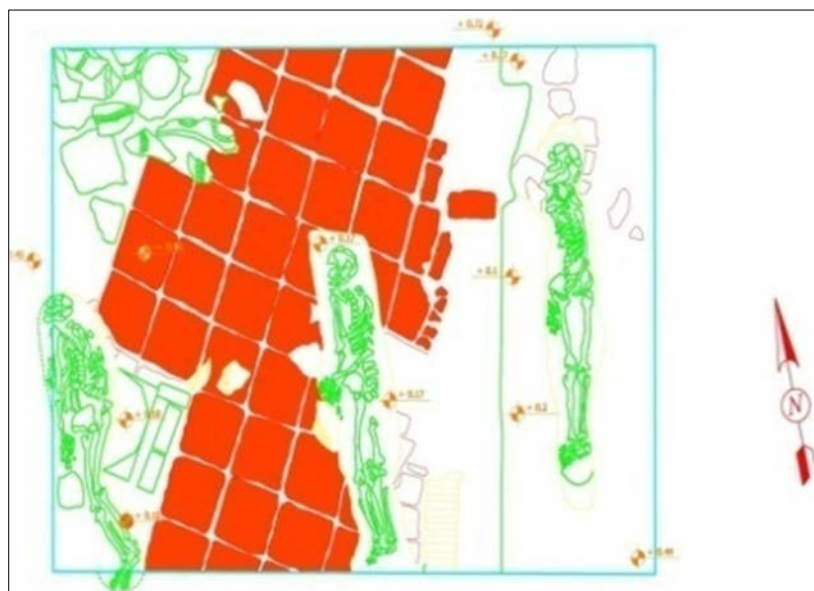
روی حصار ارگ پستی و بلندی‌هایی با فواصل مختلف که تقریباً ۳۰ متر است، دیده می‌شود که به نظر می‌رسد برج‌های قلعه‌اند که به صورت نیم‌دایره هستند (پلان ۱) (تصویر ۳). خشت‌های به‌کاررفته در

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۸۱

برج‌ها ترکیبی از گل رس همراه با ماسه، سنگ‌ریزه، مقدار کمی کاه و در برخی نمونه‌ها دارای زغال و استخوان است. ابعاد خشت‌های مورد نظر $۱۰ \times ۴۰ \times ۴۰$ ، $۸ \times ۴۴ \times ۴۴$ و $۸ \times ۳۹ \times ۴۴$ سانتی‌متر با ملات گلی به قطر ۲ تا ۳ و در برخی قسمت‌ها ۵-۷ سانتی‌متر است (تصویر ۴).



پلان ۲. پلان موقعیت ساختارهای فضای مسکونی



پلان ۳. گورهای اسلامی مکشوفه در فضای داخلی ارگ

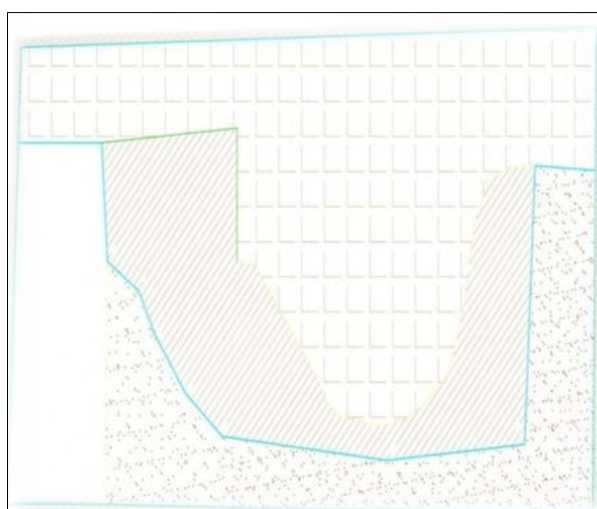
به دلیل وجود خندق پیرامون قلعه، یکی از فن‌های به‌کاررفته در ساخت برج‌های نگهبانی شفته‌ریزی زیر خشت‌ها به ضخامت ۴۵ تا ۵۰ سانتی‌متر متشکل از حجم انبوهی از خاکستر، زغال، لاشه‌سنگ، استخوان‌های حیوانی، تکه‌های شکسته شیشه، اشیاء فلزی و قطعات سفال است. زیرا هنگامی که خندق به‌واسطه طغیان رودخانه پر از آب می‌شد، به هسته اصلی دیوار نفوذ پیدا نکنند. بهترین فن عایق‌کاری در اینجا انجام‌گرفته و سیر تحول آن را می‌توان از گذشته دور تا حال مشاهده کرد. نمونه این شفته‌ریزی در محدوده غربی برج کاملاً مشهود است. از نکات پر اهمیت دیگر شفته‌ریزی به‌کاررفته بین دیوار حصار و خندق است که شبیه ملایم به سمت خندق (جنوب) دارد. این امر برای جلوگیری از تخریب دیوار قلعه در اثر طغیان آب خندق است. در مجموع می‌توان سه احتمال را درباره شفته‌ریزی صورت گرفته در زیر برج‌ها بیان کرد. ۱. جلوگیری از نفوذ آب خندق به برج و بارو و عدم نفوذ رطوبت به خشت‌های قسمت‌های بالایی برج؛ ۲. شفته‌ریزی، بازسازی و مرمت این قسمت برج و بارو بعد از تخریب ناشی از طغیان آب خندق و احداث دوباره آن بعد از یک مرحله کوتاه دیگر؛ ۳. احتمال الحاق دوباره برج در بر جنوبی حصار با کاربری مضاعف. قطعات شکسته سفالی به‌کاررفته در شفته، مربوط به لایه نیست و از قسمت‌های دیگر منتقل شده در نتیجه نمی‌توان تاریخ دقیق آنها را روشن کرد. با توجه به شواهد موجود (چفت‌وبست نبودن برج‌های نگهبانی با دیوار حصار) می‌توان گفت شفته‌ریزی عایق با شیب ملایم هم‌زمان با دیوار اصلی حصار ساخته‌شده ولی برج‌ها بعد از مرحله ساخت دیوار حصار و شفته‌ریزی عایق ساخته‌شده‌اند. یکی دیگر از فن‌های به‌کاررفته در ساخت برج‌های نگهبانی سنگ‌ریزی و ماسه‌ریزی به قطر ۳۰ سانتی‌متر زیر شفته، بعد شفته‌ریزی و ساخت برج‌های نگهبانی (بیرونی) است. دلیل اصلی این فن عدم نفوذ رطوبت به لایه‌های زیرین برج و مقابله با زلزله‌های احتمالی است (تصویر ۵). از فن‌های دیگر به‌کاررفته در ساخت برج‌ها بهره‌گیری از سامانه مهار برای جلوگیری از عدم وارفتگی و انشقاق برج از دیوار است، بدین منظور هنگامی که برج را از پایین به سمت بالا می‌چیدند وقتی به ارتفاع دیوار می‌رسیدند خشت‌های برج چندین رج تا رأس حصار چیدمان شده بود که تا حالت قفل و بست بگیرد.

پی دیوارهای قلعه

بعد از مرحله عقب‌نشینی و تغییر مسیر رودخانه، حصار روی بستر رودخانه‌ای متشکل از ماسه، قلوه‌سنگ‌های بزرگ و کوچک کنگلومرایی با بافتی متراکم و سفت‌تر از لایه‌های قبلی، به رنگ خاکستری بناشده است که ضخامت این لایه بین ۲۵ تا ۲۰ سانتی‌متر بوده و هیچ‌گونه داده فرهنگی از آن به دست نیامد. لایه فوق یک بستر

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۸۳

طبیعی بوده و به احتمال تا عمق ۹/۲۰ متری از نقطه ثابت اندازه‌گیری ادامه داشته است. روی این لایه به ضخامت ۵/۱۰ سانتی‌متر شفته‌ریزی همراه با خاکستر، دانه‌های زغال و گراول‌های آهکی برای عدم نفوذ رطوبت زیرسازی شده بود، سپس روی آن سه رج خشتی به‌مثابه پی حصار ساخته و در ادامه دیوار را ساخته‌اند. به نظر می‌رسد که بخش پایینی حصار، ضخامت بیشتری داشته و بخش فوقانی آن ضخامت کمتری دارد که مربوط به قدیم‌ترین مرحله ساخت قلعه یعنی دوره اشکانی است. این روند در ترانسه ۴ یعنی ترانسه لایه‌نگاری در دیوار شمالی به‌موازات رودخانه ارس کاملاً مشهود است (تصویر ۶).



پلان ۱. یکی از برج‌های مکشوفه در قسمت جنوبی ارگ



تصویر ۱. دیوار شرقی-غربی قسمت بیرونی برج

پشت‌بندهای فضای داخلی ارگ (صفه)

در قسمت داخلی و روی فضای مسکونی در ترانشه ۱، پشت‌بندهایی ایجاد شده است. نکته حائز اهمیت درباره این پشت‌بندها فن مضاعف به‌کاربرده شده در آن است که باعث شده هم جنبه استحکامی دیوار ارگ را داشته باشد و هم نقش دیوارهای فضای مسکونی را ایفا کند. پشت‌بندها متشکل از خشت و ملاط گل رس است. خشت‌های به‌کاررفته در سازه فوق ترکیبی از خاک رس، شن ریز، ماسه نرم، گاه خردشده، دانه‌های گچ و زغال است. خشت‌های استفاده‌شده در ابعاد $40 \times 40 \times 10$ سانتی‌متر (متعلق به دوره ساسانی) با ملاتی به قطر ۲ تا ۳ سانتی‌متر است. نکته حائز اهمیت در چیدمان دیوارها، شفته‌ریزی‌های گسترده‌ای است که جهت استحکام دیوارها صورت گرفته است. در لابه‌لای شفته‌ریزی‌ها، خرده سفال‌های بزرگ و کوچک، قلوه‌سنگ، گچ و آهک، استخوان و زغال قابل مشاهده است. محتویات خاک این صفه‌ها شامل قلوه‌سنگ‌های بزرگ و کوچک، تکه‌های سفال، زغال، استخوان، دانه‌های آهک و گچ، خرده‌های شیشه، ماسه نرم، ریشه گیاهان و تکه‌های آجر است (تصویر ۷).



تصویر ۲. اندود جداره بیرونی دیوار و قسمتی از خشت‌ها و شفته، تصویر ۳. برج نیم‌دایره در قسمت جنوبی دیوار ارگ

فضاهای مسکونی داخل حصار

در امتداد جداره داخلی حصار، معماری ارزشمندی وجود دارد که در مراحل بعدی و شاید برای استحکام‌بخشی بیشتر حصار، به‌طور آگاهانه با خشت و شفته پر شده و ورودی‌های اصلی را تیغه کرده‌اند. به نظر می‌رسد زمانی این اتفاق افتاده که در جهت دیوار بیرونی برج‌های نگهبانی اضافه شده‌اند، زیرا هیچ‌گونه قفل و بستنی بین برج‌های دیده‌بانی دیده نمی‌شود و خشت‌های موجود بین

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۸۵

حصار و برج متفاوت است. همین تفاوت بین مصالح، بیانگر اختلاف زمانی ساخت برج و دیوار در این محدوده ارگ است. بعد از برداشتن خشت‌ها و شفته‌ها، فضای منظم معماری به دست آمد که در جهت شمالی-جنوبی از جداره حصار داخلی به سمت داخل ارگ امتداد دارد (پلان ۲) (تصویر ۸). فضای مورد نظر یک درگاه به طول ۹۰ و عرض ۲۵ سانتی‌متر دارد. فضای درگاه در امتداد شمالی-جنوبی شامل دو قسمت بوده و در بخش افقی آن اثر نی به چشم می‌خورد. در بالاترین قسمت دیوار شرقی که تلفیقی از آجر و خشت است، ۵ سوراخ تعبیه شده که جای تیرهای سقف است. ابعاد خشت‌های به‌کاررفته در این دیوار ۸×۱۴×۲۸ سانتی‌متر (خشت دوره اسلامی) با ملاتی از گل رس است. دیوار فوق در جهت شمالی-جنوبی کشیده شده و اندود گلی به قطر یک سانتی‌متر دارد و روی اندود گلی، اندود گچی در دو یا سه مرحله به قطر نیم سانتی‌متر کشیده شده است.

دیوارهای فضای مسکونی از خشت با ملات گل است و اندود گلی و گچی به قطر نیم سانتی‌متر روی آن کشیده شده است که در دوره اسلامی به سایر فضاها اضافه شده‌اند (تصویر ۹). در قسمت شمالی فضای مسکونی، چسبیده به حصار، ۱۲ تاقچه به صورت مطبق در چهار ردیف روی هم به دست آمد که بسیار حائز اهمیت است، همه تاقچه‌ها خشتی هستند و به ضخامت نیم سانتی‌متر اندود گچی دارند (تصویر ۱۰). تاقچه‌ای هلالی در نمای دیوار به عنوان تزئین معماری وجود دارد که طول آن ۷۰، عرض آن ۶۵ و تورفتگی آن ۱۰ سانتی‌متر است. این تاقچه از کف فضای مسکونی به سمت بالا امتداد دارد و دارای اندود گچی به ضخامت ۱ تا ۲ سانتی‌متر است (تصویر ۱۱). در مرکز دیوار شمالی، بالای آخرین ردیف تاقچه‌ها، ستون چوبی به صورت عمودی از کف تا سقف قرار گرفته که به عنوان ستون حمال و نگه‌دارنده تیرهای چوبی بوده است (تصویر ۱۲). در انتهای غربی تاقچه‌ها یک دیوار جداکننده در امتداد شمالی-جنوبی قرار گرفته که فضای مسکونی و سرویس بهداشتی را از هم جدا می‌کند، این دیوار پی ندارد و روی کف قرار گرفته است. بین دیوار مورد نظر و دیوار حمال غربی فضایی تعبیه شده که بر اساس شواهد موجود محل دستشویی، نظافت و حمام بوده است. این فضای مربع شکل یک چاه فاضلاب دارد و مقداری بالاتر از کف فضای مسکونی قرار گرفته است. کف سرویس بهداشتی آجر فرش شده و به خاطر جلوگیری از نفوذ آب و رطوبت روی آن را با ملات آهک، خاکستر، زغال خرد شده و ورز داده شده اندود کرده‌اند. یک قسمت از فضای مورد نظر به صورت مربع برای استحمام، قسمتی دیگر همراه با سکو و پشت‌بند برای نشستن روی سنگ دستشویی (توالت فرنگی) و قسمتی دیگر به احتمال برای نظافت استفاده شده است. چاهی نیز با پوشش آجری به شکل مستطیل در آن حفر شده است. از نکات اساسی دیگر درباره معماری دستشویی استفاده و تلفیق مصالح خاکستر،

گچ و آهک بوده است که برای جلوگیری از رطوبت و عایق از آن استفاده شده است (تصویر ۱۳ و ۱۴). بین جرز جنوبی دیوار شمالی و لغز ورودی در روی کف، دیوارک جداکننده دیگری با ابعاد ۱×۱ متر تعبیه شده است. دیوارک مورد نظر با نی به صورت ایستاده با پوشش اندود گل و گچ مالکشی شده است (تصویر ۱۵). به نظر می‌رسد کاربری فضای مورد نظر انبار غلات بوده است. در نیمه جنوبی فضای مسکونی و شمال دیوار جنوبی، روبه‌روی ورودی اتاق، یک چاله کرسی مستطیل شکل به دست آمد. چاله کرسی مورد نظر به طول ۱۳۰، عرض ۱۱۰ و ارتفاع ۱۰ سانتی‌متر از جنس آجر است و روی آن را با اندود گلی به قطر ۴ سانتی‌متر پوشانده‌اند. در داخل فضای مستطیل شکل ۱۲ قطعه آجر به ابعاد ۲۰×۲۰ سانتی‌متر در سه ردیف (ردیف اول ۵ قطعه، ردیف دوم ۲ قطعه، ردیف سوم ۵ قطعه)، یک تنور با قطر دهانه ۳۰ و ارتفاع ۳۵ سانتی‌متر، یک اجاق حاوی خاکستر و یک فضای دایره‌ای شکل (چاه) به قطر ۶۰ و عمق ۳۰ سانتی‌متر به دست آمد. با توجه به مدارک به دست آمده به نظر می‌رسد در این اتاق بیشتر پخت‌وپز صورت می‌گرفته است. در شرق فضای مورد نظر همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، ورودی وجود دارد که از طریق آن می‌توان وارد راهرو و فضای مستطیل شکل شد. نکته حائز اهمیت در ارتباط با این فضای مستطیل شکل انجام چندین مرحله مرمت کف است که اولین مرحله آن متعلق به دوره تاریخی یعنی دوره ساسانی است. دیوارهای فضای مورد نظر خشتی است که با اندود گچ تزئین شده و آثار چندین مرحله کف‌سازی در آن مشاهده می‌شود، در شرق دیوار شمالی یک ورودی به سمت فضای شمالی وجود دارد که به صورت کاملاً آگاهانه با خشت تیغه شده است، با توجه به عکس‌های هوایی و ورودی تیغه‌شده به نظر می‌رسد فضای دیگری در شمال راهروی مستطیل شکل قرار داشته که با خشت پر شده است (تصویر ۱۶).



تصویر ۴. خشت‌های تشکیل‌دهنده برجک‌ها (دوره ساسانی)، تصویر ۵. لایه رسوبی زیر شفته‌ریزی

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۸۷

جنس کف‌های به‌دست‌آمده عبارت‌اند از: ۱) کف گچی به ضخامت ۵ سانتی‌متر؛ ۲) کفی از جنس خاک کوبیده که روی آن دو لایه اندود گچی به قطر ۵ سانتی‌متر کشیده شده و متعلق به دوره ساسانیان است. نمونه این کف‌ها را می‌توان در فضاهای مسکونی و آشپزخانه در ترانشه ۱ مشاهده کرد؛ ۳) کف آجر فرش که نمونه کامل آن را می‌توان در داخل حصار ارگ و زیر تدفین‌های اسلامی در ترانشه ۳ و در میان دروازه ورودی ارگ مشاهده کرد. ابعاد آجرهای به‌کاررفته در کف ۳۶×۳۶×۵ و ۲۰×۱۰×۵ سانتی‌متر با ملات گچی به قطر ۲ سانتی‌متر است. کف‌های مورد نظر متعلق به دوره تاریخی است.



تصویر ۶. ترانشه لایه‌نگاری در دیواره شمالی ارگ، هم‌جوار با رودخانه ارس، تصویر ۷. پشت‌بندها (صفه‌ها) روی فضای مسکونی داخلی

تدفین‌های داخل ارگ

از کاوش فصل چهارم اولتان قالاسی نخستین تدفین‌های این محوطه در دو نقطه مختلف یعنی در ترانشه ۳ در مرکز و در ترانشه لایه‌نگاری ۴ در قسمت شمالی قلعه در حاشیه رودخانه ارس ایجاد شده بود، به دست آمد. از تدفین‌های به‌دست‌آمده با توجه به جهت تدفین و نحوه قرار گرفتن اسکلت، سه مورد مربوط به دوره اسلامی و یک مورد به احتمال متعلق به دوران تاریخی است. سه تدفین ترانشه ۳ که در کنار هم بودند، کاملاً سالم بوده و مطابق قوانین شرع اسلامی در جهت شرق-غربی، صورت رو به جنوب یعنی قبله صورت گرفته است. تدفین چهارم به علت قرار گرفتن در زیر دیوار قلعه هنگام جداسازی کاملاً تخریب شد. به همین دلیل کاملاً قابل بررسی نبوده و تنها نکته‌ای که درباره آن می‌توان گفت جهت تدفین است که در جهت شمالی-جنوبی صورت گرفته است. بر اساس مطالعات انسان‌شناسی صورت‌گرفته تدفین‌های فوق متعلق به افراد بزرگسال بوده است.



تصویر ۸. فضای مسکونی در داخل ارگ و درگاهی آن، تصویر ۹. طاقچه‌های خشتی، فضای مسکونی

معماری گورها

۱. گوری که ساختار معماری مشخصی نداشته و تدفین روی سکویی صورت گرفته است (گور شماره ۱ و ۲). در مورد گور شماره ۱ به نظر می‌رسد پس از حفر گور به آجرفرش و همچنین پایه ستون گچی (هشت‌ضلعی سنگی با ابعاد ۵×۳۶×۳۶ سانتی‌متر) برخورد شده، در نتیجه حفر گور متوقف شده و از مواد و مصالح موجود در اطراف آن (تکه‌های آجر، سفال‌های شکسته مربوط به خمره‌ای بزرگ و خاک) سکویی به ارتفاع ۶ سانتی‌متر ایجاد کرده‌اند تا تدفین مستقیم روی آجرفرش قرار نگیرد. به علت قرار گرفتن پایه ستون گچی در قسمت تحتانی بدن، پاهای اسکلت موازی هم و در یک راستا نبوده است. در مورد تدفین شماره ۲ نیز وضع به همین صورت است یعنی پس از حفر گور به آجرفرش رسیده و از ادامه کندن منصرف شده‌اند و مانند گور شماره ۱ با استفاده از مصالح و مواد پیرامون گور سکوی ساخته‌شده تا تدفین مستقیم روی آجرفرش قرار نگیرد اما چون در این گور فقط مسئله آجرفرش بوده نه چیز دیگری جسد کاملاً در جهت غربی - شرقی و پاهای در یک راستا روی هم قرار گرفته است.
۲. گوری که به صورت گودالی حفر شده سپس با استفاده از مواد و مصالح موجود در اطراف گور (آجرهای شکسته شده) در اطراف مجسمه ایجاد معماری کرده و سپس روی جسد را با چوب پوشانده‌اند، به گونه‌ای که آثار آن روی استخوان‌ها به‌خصوص در ناحیه مجسمه و قفسه سینه کاملاً مشهود است. در این گور چون هنگام تدفین به مانعی برخورد نشده از عمق بیشتری برخوردار بوده و بدون محدودیت فضای مورد دلخواه حفر شده است (گور شماره ۳) (پلان ۳) (تصویر ۱۷).
۳. تدفین چهارم به صورت گودالی با سقف شیروانی یا گنبدی است که در زیر دیوار شمالی قلعه که هم‌زمان با آخرین پیشروی آب رودخانه ارس و ساخت دیوار بوده حفر شده، به طوری که تدفین دقیقاً

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۸۹

روی لایه شن و ماسه، ریگ و قلوه‌سنگ‌های رودخانه صورت گرفته و دیوار ارگ بلافاصله روی تدفین قرار گرفته است. تدفین مورد نظر یا فاقد هرگونه شیء تدفینی بوده یا اشیاء تدفینی آن در زیر دیوار ارگ قرار گرفته و دسترسی به آن ممکن نبوده است. در نتیجه جواب به سؤالاتی مبنی بر این که این تدفین مربوط به کدام دوره است؟ چرا بلافاصله پس از آن دیوار ساخته شده؟ یا چرا پس از آخرین پیشروی رودخانه ارس این تدفین انجام گرفته، بدون جواب باقی مانده است. به همین علت با توجه به موقعیت و قرار گرفتن در زیر پایین‌ترین لایه، تدفین غیر اسلامی تشخیص داده شد (تصویر ۱۸).



تصویر ۱۰. حفره‌های تعبیه شده جهت قرارگیری تیرک‌های چوبی، تصویر ۱۱. طاقچه‌ای هلالی به عنوان تزیین

مواد و مصالح به کاررفته در بنا

گچ: در دوره ساسانی از گچ به عنوان عنصر تزئینی و کاربردی به وفور استفاده شده است. در قلعه اولتان از گچ به عنوان ملات، اندود سازه‌های خشتی و کف فضاهای مسکونی استفاده شده است. به این صورت که بعد از کشیدن اندود گلی به ضخامت ۱ تا ۲ سانتی متر روی سازه‌ها، اندود گچی به ضخامت نیم سانتی متر کشیده شده است. دانه‌های سفید گچ و آهک به همراه ماسه، خاکستر، قطعات ریز سفال، شیشه و ... در خشت‌های به کاررفته در دیوارهای قسمت‌های مختلف قلعه مشاهده می‌شود (تصویر ۱۹).

خشت: مهم‌ترین مواد و مصالح به کاررفته در قلعه اولتان خشت است. در این قلعه دو نوع خشت یافت می‌شود، خشت‌های مستطیل شکل که مربوط به دوره تاریخی است و خشت‌های مربع که مربوط به قرن‌های اولیه و میانه اسلامی است. اکثر خشت‌ها به رنگ قهوه‌ای روشن بوده و در ترکیبات آنها گاه به مقدار زیاد، خاکستر، ماسه، قطعات ریز سفال، زغال، شیشه و دانه‌های گچ و آهک دیده

۳۹۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

می شود. خشت های به کار رفته در قسمت های مختلف قلعه اولتان در ابعاد $۴۰ \times ۳۲ \times ۱۰$ ، $۳۸ \times ۳۸ \times ۱۰$ ، $۴۳ \times ۴۳ \times ۱۰$ ، $۳۰ \times ۳۰ \times ۱۰$ ، $۳۲ \times ۳۲ \times ۱۰$ و $۳۶ \times ۳۶ \times ۱۰$ سانتی متر است (تصویر ۲۰).



تصویر ۱۲. محل قرارگیری ستون حمال و نگه دارنده تیرهای چوبی بوده است.



تصویر ۱۳. محل ستون چوبی و دیوار جداکننده فضای مسکونی با سرویس بهداشتی

آجر: در قلعه اولتان از آجر در ساختن برج ها و کف سازی فضاهای معماری استفاده شده است. آجرهای به کار رفته در این محوطه ابعاد متفاوتی دارد ولی غالباً ضخامتی در حدود ۵ سانتی متر دارد و حداثی آنها ملات گل به کار رفته است. ابعاد آجرهای به کار رفته در قسمت های مختلف قلعه $۳۶ \times ۳۶ \times ۵$ و $۲۰ \times ۱۰ \times ۵$ سانتی متر است. در بین آجرهای به کار رفته در کف، ملات گچی به قطر ۲ سانتی متر استفاده شده است. این کف متعلق به دوره تاریخی است و در دوره اسلامی، سه تدفین روی آن انجام شده است (تصویر ۲۱).



تصویر ۱۴. محل توالد فرنگی با کف اجری و چاه، تصویر ۱۵. دیوارک جداکننده که با اندود گل و گچ ساخته شده

چوب: الوارهایی در قسمت‌های مختلف فضاهای معماری از جمله در مرکز برجک، در بخش فضای مسکونی و ... به دست آمده که نوع جنس چوب هنوز نامعلوم است. از چوب احتمالاً به عنوان تیرهای چوبی نگه‌دارنده سقف، پوشش سقف، قسمتی از دروازه ارگ و یا به عنوان کنترل‌کننده زمین لرزه استفاده شده که به مرور زمان از بین رفته‌اند (تصویر ۲۲).



تصویر ۱۶. محل قرارگیری چاله کرسی، اجاق، تور و انبار غلات، تصویر ۱۷. تدفین‌های دوره اسلامی

سفال‌ها: به‌طور کلی سفال‌های به دست آمده از کاوش قلعه اولتان به دو دسته لعاب‌دار و بدون لعاب تقسیم می‌شوند. سفال‌های بدون لعاب به رنگ نخودی، خاکستری، آجری، قهوه‌ای بوده و شامل سفال‌های ساده و منقوش است. سفال‌های منقوش با نقش استامپی، نقش‌های برجسته طنابی، نقش‌های کنده به صورت خطوط موازی و مورب، نقش‌های نقطه‌ای و هاشورهای متقاطع، سفال‌های منقوش با خطوط مورب به رنگ سیاه است.

۳۹۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

سفال‌های لعاب‌دار با لعاب سبز زیتونی و لجنی، سفید، قهوه‌ای، زرد، کرم و آبی است. سفال‌های لعاب‌دار نیز به‌نوبه خود به دو دسته ساده و منقوش تقسیم می‌شوند. در سفال‌های لعاب‌دار منقوش تزئین نقاشی زیر لعاب با نقش‌مایه‌های هندسی شامل خطوط راست و منحنی، گاهی متقاطع هستند یا شاید نقش‌مایه‌های گیاهی به‌صورت مسبک، تزئین با لعاب پاشیده و تزئین‌کننده زیر لعاب نیز وجود دارد. در تزئین نقاشی چهار رنگ قهوه‌ای، سبز، زرد، سفید زیاد است. فرم سفال‌ها شامل کاسه، سبو و سبوی دسته‌دار، ساغر، کوزه، خمره، پیاله، فقاع، بشقاب، دیگ (؟) و ظرف پایه‌دار است. این سفال‌ها قابل مقایسه با سفال‌های ساسانی تل ماهوز در شمال عراق و سفال‌های سده‌های ۳-۴ هجری قمری در قصر ابونصر است. به‌طورکلی می‌توان گفت که سفال‌های محوطه مربوط به دوره ساسانی و سده‌های اولیه و میانه اسلامی است.



تصویر ۱۸. تدفین مضطرب شده مربوط به دوره؟ زیر دیوار شمالی قلعه، تصویر ۱۹. آثار اندود گچ بر روی دیوار (فضای مسکونی)



تصویر ۲۰. خشت‌های حصار قدیم، فاز ۱، تصویر ۲۱. کف اجر فرش تاریخی (ساسانی) در فضای داخلی قلعه

برآیند

کشمکش‌های میان امپراتوری ساسانی با امپراتوری روم بر سر کنترل منطقه قفقاز و جنگ‌های صورت‌گرفته بین این دو امپراتوری، سبب شد تا ساسانیان در دشت مغان دست به ایجاد قلعه‌هایی با کارکرد سیاسی-نظامی بزنند که

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۹۳

بزرگ‌ترین آنها قلعه اولتان است. تلفیق عوامل طبیعی همچون وجود دشت و منابع آبی (رودخانه ارس) و نزدیکی به کشورهایی که ساسانیان با آنها درگیری سیاسی داشتند از عوامل مهم در شکل‌گیری این دژ-شهر است. همان‌طور که گفته شد این قلعه صرفاً نظامی نبوده، چراکه اگر این‌گونه بود آن را در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور می‌ساختند نه در دشت که دسترسی به آن آسان‌تر است. مساحت زیاد، شکل و پلان قلعه، محل قرار گرفتن، دسترسی همیشگی به آب، وجود برج‌های نگهبانی متعدد و موضع‌نگاری داخل قلعه همگی نشان‌دهنده توان بالقوه و پذیرش حجم وسیعی از نیروی انسانی بوده است که هنگام جنگ نیروهای نظامی در اینجا گردآمده و از این قلعه به منطقه‌های جنگی اعزام می‌شدند.

همان‌طور که در بخش معماری توضیح داده شد، در صدر اسلام روی فضا‌های معماری از جمله برج‌ها و بخش مسکونی و کف‌ها ساخت‌وسازهایی را مسلمانان انجام داده که بخشی از آنها برای استحکام بیشتر قلعه ایجاد شده و چندان تغییری در کاربری مجموعه ایجاد نکرده است، آنچه در معماری قلعه اولتان حائز اهمیت است، پیدایش و کشف نخستین سرویس بهداشتی (توالت فرنگی) در ایران، فن‌های بسیار خوب عایق‌بندی و جلوگیری از رطوبت و وجود یک مجموعه کامل ساختمانی شامل آشپزخانه، اتاق‌های مسکونی، سرویس بهداشتی و سامانه آب‌رسانی با استفاده از نهر و تنبوشه‌های سفالی و چاه است. حتی در کتاب منم تیمور جهانگشا آمده است: تیمور با ۲۵۰ هزار لشکریان خود در دشت مغان فرود آمد تا لشکریان استراحت کنند و اسب‌ها فرجه شوند، در این دشت دژ بزرگی به نام اولتان وجود داشت (اشاره به ارگ مرکزی شهر دارد)، این دژ به قدری وسعت داشت که طویله و آخور برای اسبان و جایگاه خواب و استراحت برای لشکریان آماده بود و تمام قشون در آن به استراحت پرداختند. اولتان قالاسی از لحاظ معماری و مصالح قابل مقایسه با استحکامات شهر مرزی دربند داغستان، بیشاپور و اردشیرخوره است. به‌طورکلی قلعه اولتان برای شناختن قلعه‌ها و چگونگی سامانه دفاعی دوره ساسانی و صدر اسلام و تحول و تطور معماری می‌تواند اهمیت داشته باشد.



تصویر ۲۲. الوار جهت جلوگیری از زمین‌لرزه‌های احتمالی

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- بهرامی، اکرم، ۲۵۳۶، شهرهای ساسانی ۲، بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۳، مرداد و شهریور.
- پازوکی، ناصر، ۱۳۷۶، استحکامات دفاعی ایران، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- ترابی طباطبایی، سید جمال، ۱۳۵۵، آثار باستانی آذربایجان، جلد دوم، انتشارات انجمن آثار ملی ۱۲۹، تبریز.
- جاویدخواه، معصومه، ۱۳۸۹، معرفی معماری قلعه اولتان قالاسی در دوره ساسانی تا قرن سوم هجری قمری، پایانه‌نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- دایسون، ربرت، ۱۳۵۱، ساختمان حریق‌زده و تپه حصار، نشریه باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره نهم و دهم، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر سابق.
- دیاکونوف، م، ۱۳۴۵، تاریخ ماد، کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیاکونوف، م، ۱۳۴۶، تاریخ ایران باستان، رومی ارباب، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ذکاء، یحیی، ۱۳۷۵، مفهوم دژ و ارگ یا هسته مرکزی ایجاد شهرها در ایران، در مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران ارگ بم، کرمان، جلد نخست، تهران: انتشارات میراث فرهنگی کشور.
- ستوده، منوچهر، ۱۳۶۲، قلعه‌ها اسماعیلیه در رشته‌کوه‌های البرز، تهران: انتشارات طهوری.
- سرفراز، علی‌اکبر، فیروزمندی، بهمن، ۱۳۸۱، باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی (ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی)، تدوین: حسین محسنی، محمدجعفر، تهران: عفاف.
- طلایی، حسن، ۱۳۷۱، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول ق م، تهران: انتشارات سمت.
- علیزاده، کریم، ۱۳۸۶، گزارش مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناختی در اولتان قالاسی، دشت مغان، اردبیل، سلسله گزارش‌های باستان‌شناسی، فصل اول و دوم ۱۳۸۳-۱۳۸۲، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- علیزاده، کریم، ۱۳۸۸، دشت مغان در دوره ساسانی، مجله علمی پژوهشی مطالعات باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره نخست، سال اول، بهار و تابستان.
- علیزاده، کریم، ۱۳۸۹، دربند، شهری برای دفاع: بازبینی ساخت‌وسازهای دفاعی دوره ساسانی در قفقاز، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، دو فصلنامه تحلیلی، پژوهش باستان‌شناسی تاریخ هنر و مطالعات میان‌رشته‌ای، مجله انجمن علمی دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان، بزرگداشت مهدی رهبر.
- کردوانی، محمود و ایرج حریرچیان، ۱۳۵۱، گزارش بررسی‌های باستان‌شناسی دشت مغان، مرکز اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، تهران (منتشر نشده).
- کلایس، ولفرام، ۱۳۶۵، قلعه‌ها در معماری ایران دوره اسلامی، علیرضا مهینی، جلد اول، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- کلایس، ولفرام، ۱۳۶۶، قلعه‌ها، معماری ایران، محمد یوسف کیانی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۶۵، نظر اجمالی به شهرنشینی و شهرسازی ایران، تهران: انتشارات ارشاد اسلامی.

اولتان قالاسی، قلعه‌ای ساسانی-اسلامی در دشت مغان ♦ ۳۹۵

کیانی، محمدیوسف ۱۳۸۱، نظری اجمالی به شیوه شکل‌گیری دیواره‌ها و استحکامات دفاعی به روایت تصویر، تهران: نسیم دانش.

گیرشمن، رمان، ۱۳۶۸، ایران از آغاز تا اسلام، محمد معین، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸، آغاز شهرنشینی، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.

مهاجری‌نژاد، عبدالرضا، ۱۳۸۸، گزارش چهارمین فصل کاوش قلعه اولتان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.

ورجاوند، پرویز، ۱۳۷۰، شهرسازی و شهرنشینی در ایران، جلد ۴، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ب) غیرفارسی

Gunter, Ann, 1982, .representations of urartian and western Iranian fortress architecture In the Assyrian relief reliefs in Iran, vol XX.

Huff, Ditrich, 1987, Sassanian Architecture in Encyclopaedia Iranica ED by Ehsan Yarshater, vol III, London and New York.

Monteith, W, 1833, Journey of a Tour through Azerdijan and the shores of the Caspian, journal of the Royal Geographical Society of London 3:1-58.

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان

علی نوراللهی

دکتر در باستان‌شناسی

چکیده

در قرون اولیه اسلام در ایران نوآوری‌هایی در معماری و بناها صورت گرفت یکی از این بناها، بنای کنونی مسجد جامع قروه است که متشکل از یک بخش اصلی و قدیمی و یک بخش الحاقی و به نسبت جدید است. بخش اصلی مسجد، گنبدخانه با پلان چهارتاقی است که در اصل، بناهای دیگری متصل به آن وجود داشته که امروزه از بین رفته‌اند. بخش الحاقی مسجد متشکل از سه شبستان ساده تیرپوش است که در شرق، غرب و جنوب گنبدخانه، با مصالح خشت و لاشه‌سنگ ساخته شده است. در ساخت گنبدخانه دو نوع آجر کار شده است که نوع آجر قسمت‌های پایین دارای ابعادی بزرگ و در بخش‌های بالاتر از آجرهای کوچک‌تر استفاده شده که خود می‌تواند زمان ساخت این بنا را روشن سازد. همچنین در ضلع جنوبی چهارتاقی گنبد محرابی ایجاد شده و برای تزئین محراب از کاشی‌های آبی‌رنگ و کتیبه‌هایی به خط نسخ و کوفی استفاده شده است. درباره شکل‌گیری بناهای با پلان چهارتاقی بین پژوهشگران اختلاف نظرهای وجود دارد. یکی از این بناها مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان است. این بنا در روستایی کوچک در کنار یکی از سرشاخه‌های ابهر رود واقع شده است. این موضوع پرسش‌های متعددی نیز ایجاد می‌کند که چرا باید این چنین بنای ارزشمندی در روستایی دورافتاده ساخته شود؟ همچنین مطالعه مصالح به کاررفته در این بنا و همچنین تزئینات آن برخی از نظریات مطرح شده درباره این بنا را به چالش می‌کشد که نگارنده در این مقاله ضمن برشمردن آنها، در پایان سعی کرده است تا دلایل قانع‌کننده‌ای برای تحلیل‌های خود ارائه کند. همچنین به مقایسه سبک و شیوه اجرای این بنا با بناهای مشابه که در این دوران ساخته شده یا مرمت شده‌اند نیز پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: آتشکده، چهارتاقی، معماری سلجوقی، زنجان، ابهر، مسجد جامع قروه.

پیشگفتار

منطقه ابهر و مناطق اطراف ابهر رود (ابهرچای)، به دلیل شرایط خاص جغرافیایی همواره جاذب گروه‌های انسانی بوده است و همچنین به دلیل اینکه این منطقه در ابتدای گذرگاهی است که فلات ایران را به آسیای صغیر وصل می‌کرده، همواره مطمح نظر و مورد توجه اقوام و حکومت‌های مختلف بوده است. یکی از این حکومت‌ها سلجوقیان بودند که آثاری از خود در این منطقه به جای گذاشته‌اند.

سلجوقیان اتحادیه‌ای متشکل از چند قبیله ترکمانان غز بودند که پس از استیلا بر غزنویان یکی از بزرگ‌ترین و مقتدرترین سلسله‌های تاریخی ایران بعد از اسلام را تشکیل دادند. آنان نه تنها در ایران بلکه بر منطقه وسیعی از جهان اسلام حکومت بزرگی را به وجود آوردند به طوری که مهم‌ترین سرزمین‌های اسلامی آن عهد از سوریه تا مرز چین تحت سلطه این سلسله درآمد. نسب سلجوقیان به سلجوق بن دقاق می‌رسید که یکی از رئیس‌ان ترکان غز بود. این طایفه از غزها که بعدها به سلجوقیان شهرت یافتند قبایلی جنگجو و گله‌دار بودند که در روزگار سامانیان از دشت قبچاق واقع در آسیای مرکزی به خوارزم و سواحل دریای خزر مهاجرت کردند این قبایل که شغل اصلی آنها گله‌داری بود در پی یافتن چراگاه‌های سرسبز و خرم مناسب با اغنام و احشام خویش به تدریج از رود جیحون گذشته و در بعضی مناطق ماوراءالنهر و مجاور خراسان سکنی گزیدند. این ترکمانان پس از تسلط بر ایران خود را در سرزمینی بسیار متمدن و با فرهنگ یافتند بنابراین به تدریج به ایرانیان روی آوردند و دانشمندانی نظیر عمیدالملک کندی و خواجه نظام‌الملک طوسی زمام امور این سلسله را در دست گرفتند. شاهان بزرگ سلجوقی از مشوقان فرهنگ، ادب و هنر ایرانی بودند.

با توجه به مطالب بالا تنها معماری که این قبایل قبل از سیطره بر ایران و سرزمین‌های هم‌جوار با آن آشنا بودند معماری ساده یورت‌ها یا معماری ساده کوچ‌نشینان بود که به راحتی می‌توانستند هنگام جابه‌جایی آن را با خود حمل کنند. پس از آنکه بر سرزمین ایران که دارای شیوه زندگی یکجانشینی بود، سیطره یافتند مجبور شدند از دستاوردهای معماری این سرزمین بهره ببرند و سعی کردند که با تغییراتی در آن، جهان‌بینی تازه خود را در آن نشان دهند که موفق شدند از نقشه و پلانی استفاده کنند که اوج شکوه این جهان‌بینی و اندیشه تازه را در خود منعکس می‌کرد. این جهان‌بینی تازه تأثیرات خود را در تفکرات فلسفی و عرفانی نیز نشان داد که همان بازگشت به اوج شکوه ایران باستان بود که نماینده فکری آن حسن صباح و شیخ شهاب‌الدین سهروردی بوده است.

مسجدهای اولیه نقشه بسیار ساده و بی‌تکلفی دارند به این معنی که محوطه مسجد با دیوارهای خشتی محصور شده بود. سایبان‌هایی با پوشش مسطح که به‌طور کلی از چوب و حصیر تشکیل می‌شد

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۳۹۹

در جانب قبله و احياناً در جوانب ديگر آن بر فراز پايه‌هاي خشتي يا آجري احداث مي‌شد. روشن است كه اين ترتيب با زندگي و محيط سرزمين عربستان سازگار بود و طبعاً وضع كشور ايران كه تا آن روز در حدود دو هزار سال پيشينه معماري داشت، با چنين معماري بدوي هماهنگي و سازگاري نداشت (زمانی ۱۳۵۱: ۲۴)؛ بنابراین در تعقيب اين معماري ساده و ابتدائي چنين پيدااست كه ايرانيان سنن و طرز تفكر خود را در بناي مساجدي مثل تاريخانه دامغان متعلق به قبل از سده دوم هجري و مسجد جامع نايين و جامع نيريز به كار بردند و سرانجام در اواسط سده پنجم و اوایل ششم هجري كه اوج شكوفايي و هنر فرهنگ ايران بود، فرم گوشواره و مقصوره (چارتاقي) و گنبد را كه از ابتكارات دوره اشكانيان شناخته شده است و بعد در بناي آتشكده‌هاي ساساني نفوذ كرده بود در خدمت مسجد درآوردند. يكي از بهترين آثاري كه مي‌توان پيش‌درآمد اين معماري دانست، بناي مسجد جامع قروه نزديك راه تاكستان به زنجان است كه آقاي مشكوتي آن را متعلق به سده پنجم هجري دانسته است (مشكوتي ۱۳۴۹: ۱۷۷). اين سازه شامل مقصوره^۱ و گنبد روي چهار رومي و بقايای محراب و دو شبستان الحاقی است. از ويژگي‌هاي منحصر به فرد اين بنا دارا بودن يك كتيبه كمربندي به خط ثلث برجسته شامل سوره الممتحنه و كتيبه‌اي ديگر به خط كوفي برجسته در زير كاسه گنبد و چهار تاق‌نماي كم عمق و چهار گوشواره و يك سلسله پشت و بغل است كه پاكار آنها روي قوس Y مانند نهاده شده است. در اين مقاله نگارنده به بررسي و معرفي مسجد جامع قروه و تزئينات آن و چگونگي شكل‌گيري و منشأ اين بنا مي‌پردازد.

پيشينه پژوهش

مساجد مهم‌ترين بناهاي مذهبي هر شهر و روستا هستند كه همواره نقش مهمي در زندگي مسلمانان داشته‌اند. اقامه نماز جمعه، مراسم مذهبي، ايراد خطبه‌ها و تدريس در مساجد انجام مي‌گرفت. اهميت مساجد در شهرها به حدي بود كه اگر شهري مسجد جامع يا آدينه نداشت، اهميت شهري هم نداشت (كياني ۱۳۷۴: ۸)؛ بنابراین وجود چنين مسجدي با ساختاري زيبا و باشكوه بايد نشانگر اهميت روستاي قروه در گذشته بوده باشد. مورخان و جغرافي دانان اسلامي در گزارش‌هاي خود از شهر قديم ابهر توصيفاتي ارائه داده‌اند، اما متأسفانه به روستاي قروه و مسجد زيباي آن اشاره نكرده‌اند. يكي از اولين نشانه‌ها را صادق صميمي در سال ۱۳۳۸ منتشر كرده است (بنگرید به مجله باستان‌شناسي، شماره ۳ و ۴: ۳۷-۴۷). بعد از آن پژوهشگران ديگري از جمله ام. ويور ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰، شيلا بلر ۱۹۷۰،

۱. چنانچه در صفحات بعدي اين مقاله به آن خواهيم پرداخت. اين گنبدخانه در اصل آتشكده‌اي ساساني بوده كه در دوره بعد از اسلام به مسجد تبديل شده است.

هیلن‌براند ۱۹۷۶، ۱۹۷۲، هوشنگ ثبوتی ۱۳۶۵، امیر الهی ۱۳۸۰، محمد ابراهیم زارعی ۱۳۸۳، ارض‌الله نجفی و میرفتاح ۱۳۸۵، مسجد قروه را از جنبه‌های مختلف بررسی و مطالعه کرده‌اند که در این میان گزارش ام. ویور در زمینه حفاظت و مرمت بنا و گزارش هیلن‌براند در زمینه شیوه ساخت و تزئین بنا اهمیت فراوانی دارد.

ریشه لغوی قروه

در فرهنگ لغات و کتب مرجع اشاره‌ای به معنای کلمه قروه با کسر قاف و را ساکن نشده است. علاوه بر اینکه در منابع مذکور نزدیک به ۱۵ مورد دیگر آبادی را با نام قروه با اندکی تفاوت در کسره و فتحه ثبت کرده‌اند که در مناطق مختلف جغرافیایی کشور پراکنده‌اند و البته بیشتر روستا هستند و معروف‌ترینشان که با ضم قاف تلفظ می‌شود شهری در کردستان^۲ است. با توجه به اینکه قروه نه در زبان فارسی، نه در زبان کردی و نه در زبان ترکی معنای خاصی ندارد، بنابراین احتمال می‌رود که این کلمه تغییر شکل یافته کلمه دیگر باشد که در زیر به آن پرداخته شده است.

۱. شاید برگرفته از کلمه غریبه باشد چون در زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی حرف با تبدیل به واو ساکن می‌شود، بنابراین شاید این کلمه در اصل غریبه بوده که تبدیل به غریوه^۳ شده و در طی زمان تبدیل به غروه و قروه گشته است. این معنی اگر در نظر بگیریم بسیار به واقعیت نزدیک‌تر است، زیرا بیشتر ساکنان قروه کردستان به زبان ترکی صحبت می‌کنند و از نظر افراد بومی غریبه به حساب می‌آمده‌اند.

۲. قریه از کلمات نزدیک به قروه است به معنای مشک شیر و یا مشک که یک طرف آن دوخته شده باشد. البته این لفظ عربی است. اگر لفظ قروه را مشتق شده و تحریف یافته قریه بدانیم با توجه به قریب‌المخرج بودن و تبدیل فراوان «و» به «ب» باید پذیرفت که این نام‌گذاری و تحریف به بعد از اسلام و آمدن اعراب به این منطقه مربوط می‌شود و در اینجا دو نکته قابل توجه است. اول در تأیید این احتمال و آن اینکه شکل جغرافیایی بخش قدیمی روستا که به قلعه معروف است و در واقع نیز قلعه و دژی بوده و شباهت به مشک به خصوص با توصیفی که آمده از اطراف قلعه را آب فراگرفته و فقط از یک جانب با

۲. در زبان کردی قروه با قاف مکسور تلفظ می‌شود.

۳. در زبان کردی غریوه به معنای غریبه، غیربومی و ناشناس به کار می‌رود. همچنین جغرافی‌دانان و مورخان اسلامی قرن چهارم هجری اشاره کرده‌اند که نواحی ابهر و زنجان به پهلوی راست صحبت می‌کرده‌اند (لسترنج ۱۳۷۴: ۲۳۹-۲۴۰ و نقشه ۵)، زیرا در این دوران این مناطق جزو ایالت پهل و بعد جزو ایالت جبال یا کوهستان به حساب می‌آمده‌اند (بنگرید به گروسی ۱۳۷۵: ۱۱۷).

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۰۱

پیرامون خود مرتبط است؛ اما نکته دوم آن، اینکه به احتمال فراوان این آبادی قبل از تسلط اعراب نیز معمور بوده و زندگی در آن جریان داشته که در این صورت فرض تحریف لفظ قره به تقریباً منتفی است، مگر اینکه فرض کنیم قبل از آن نام دیگری داشته و پس از آمدن اعراب این نام را بر آن نهاده‌اند (ثبوتی ۱۳۶۵: ۱۶۹).

۳. گریوه. گریوه در زبان اوستایی به معنای گردنه، گذر و محل پیچ و مکان گرفتگی را می‌توان با لفظ قروه فرض کرد.

۴. خرهه^۴ [خورهه]. لفظ خرهه در زبان اوستایی به معنای محل تابش خورشید یا آفتاب‌گیر و امثالهم است. گرچه با موقعیت محل نیز انطباق نسبی دارد و بعضی‌ها قریه را به معنای روستا با این لفظ هم‌ریشه می‌دانند ولی باید توجه داشت که تغییر و تحریف (خ) به قاف چندان رایج نبوده کمتر اتفاق افتاده است. با توجه به اینکه زبان عربی نیز خ دارد دلیل این تحریف احتمالی را نمی‌توان روشن ساخت. یادآوری می‌شود که در نزدیک محلات معبدی به نام خرهه (خورهه) وجود دارد که هنوز هم با همان تلفظ باستانی ادا می‌شود (مشکوتی ۱۳۴۹: ۱۷۷). مهدی رهبر در کاوش‌های باستان‌شناسی خورهه بر اشکانی بودن این بنا تأکید می‌کند (رهبر ۱۳۸۲).

۵. گرو. به معنای زورق که با قروه که زبان جاری مردم محلی با واو مفتوح و های غیر ملفوظ ادا می‌شود بسیار نزدیک و نیز قلعه همچون زورقی است که اطراف آن را آب فراگرفته باشد (معین ۱۳۸۳: جلد ۶).

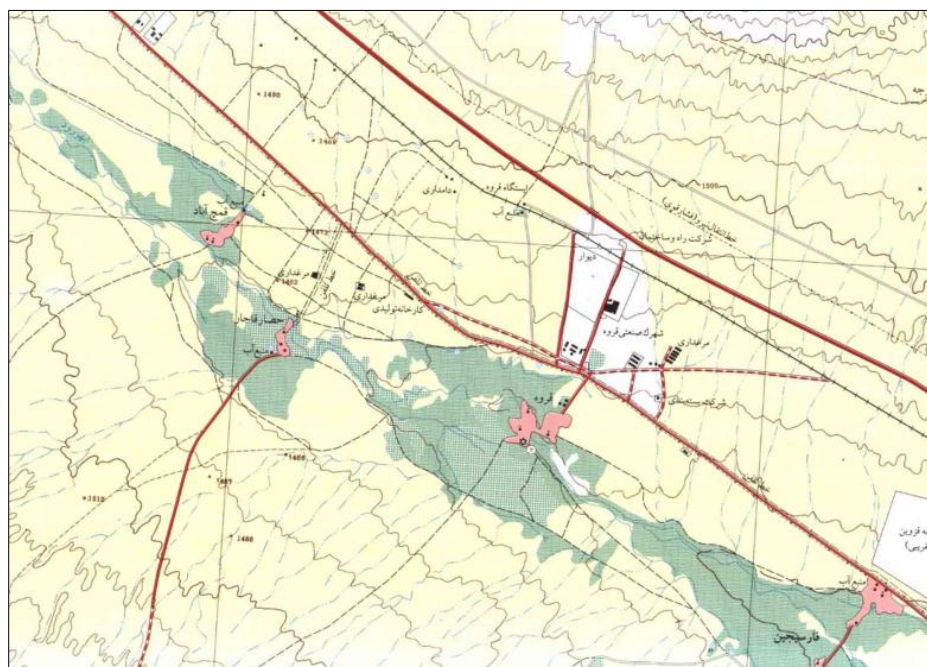
۶. گروه. به معنای دندانی که خالی شده باشد. دندان سوراخ، این معنایی ارتباط با شکل و شمایل جغرافیایی منطقه نیست، چون در نزدیکی گورستان قدیمی و تنها آبشار این منطقه سنگ‌های بستر رودخانه که حالتی صاف و صیقلی دارند در اثر گذر آب به شکل‌های جالبی فرسوده و سوراخ شده‌اند^۵ (فلاح فر ۱۳۸۰: ۲۹) (تصویر ۴). آخرین نکته اینکه در یک سند محلی که به دوران صفویه مربوط است نام روستای مزبور قروه ذکر شده است که اگر اشتباه لغوی یا لفظی نبوده باشد کلید نظریات بالا را در پرده ابهام می‌برد (ثبوتی ۱۳۶۵: ۱۶۹).

۴. خور در زبان‌های ایرانی به معنی خورشید و آفتاب است.

۵. در زبان ترکی به دندان پوسیده یا خورده شده گورتی می‌گویند. این نظر که کلمه قروه از شکل و فرسایش سنگ‌های محلی گرفته و دگرگون شده است، همچنین در زبان ترکی برعکس هیچ‌گاه با تبدیل به واو نمی‌شود، به همین دلیل پذیرش این نظر مشکل است؛ بنابراین به نظر می‌رسد ریشه کلمه قروه را در جای دیگر باید جست‌وجو کرد.

موقعیت جغرافیایی

این مسجد در روستای قروه^۶ در دهستان حومه، از بخش مرکزی شهرستان ابهر زنجان است که در فاصله ۱۶ کیلومتری شرق ابهر و ۳۰ کیلومتری سه‌راهی زنجان-همدان-تاکستان و در مسیر راه اصلی ارتباطی تهران-تبریز واقع شده است و همانند بیشتر آبادی‌های این محدوده در کنار ابهرود قرار دارد (نجفی و میرفتاح: ۱۳۸۵: ۱۰۴، بسنجید با ثبوتی ۱۳۶۵، دائرةالمعارف اسلامی ۱۳۷۱: ۱۵۰ و فلاح‌فر ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰). این بنا دارای موقعیت جغرافیایی $36^{\circ}03'31''$ طول و $49^{\circ}22'41''$ عرض است و ارتفاع آن از سطح دریا به ۱۴۲۹ متر می‌رسد (تصویر ۱).



تصویر ۱. موضع‌نگاری روستای قروه (۱/۵۰۰۰۰)

مسجد جامع قروه در مرکز روستای قروه است. در کوچه‌های مرکزی روستا در امتداد یک کوچه منحنی و باریک در بلندترین نقطه که در اطراف آن خانه‌های روستایی دیده می‌شود. از سه طرف به معابر

۶. این روستا در ۴۹ درجه و ۲۲ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۶ درجه و ۳ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (بنگرید به دائرةالمعارف اسلامی ۱۳۷۱: ۱۵۰ و فلاح‌فر ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰).

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۰۳

روستایی منتهی می‌شود و از جانب غربی به منازل روستایی متصل است (تصویر ۵). این مسجد از دو بخش تشکیل شده است، بخش تاریخی و بخش جدید که در حال حاضر فقط از بخش جدید استفاده می‌شود. اطراف این دو بخش امروزه حصار کشیده شده است که با دو ورودی کوچک به کوچه‌های اطراف (کوچه‌های جانب شمالی، شرقی و جنوبی) راه دارند. راه دسترسی به این بنا از طریق دو در فوق‌الذکر از کوچه میانی است. البته هرکدام از این دو بخش قدیم و جدید دارای ورودی‌های جداگانه‌ای هستند (تصویر ۲). مسجد جامع قروه از جمله بناهایی است که در فهرست آثار ملی در سال ۱۳۴۱ به شماره ۴۲۳ ثبت رسیده است.



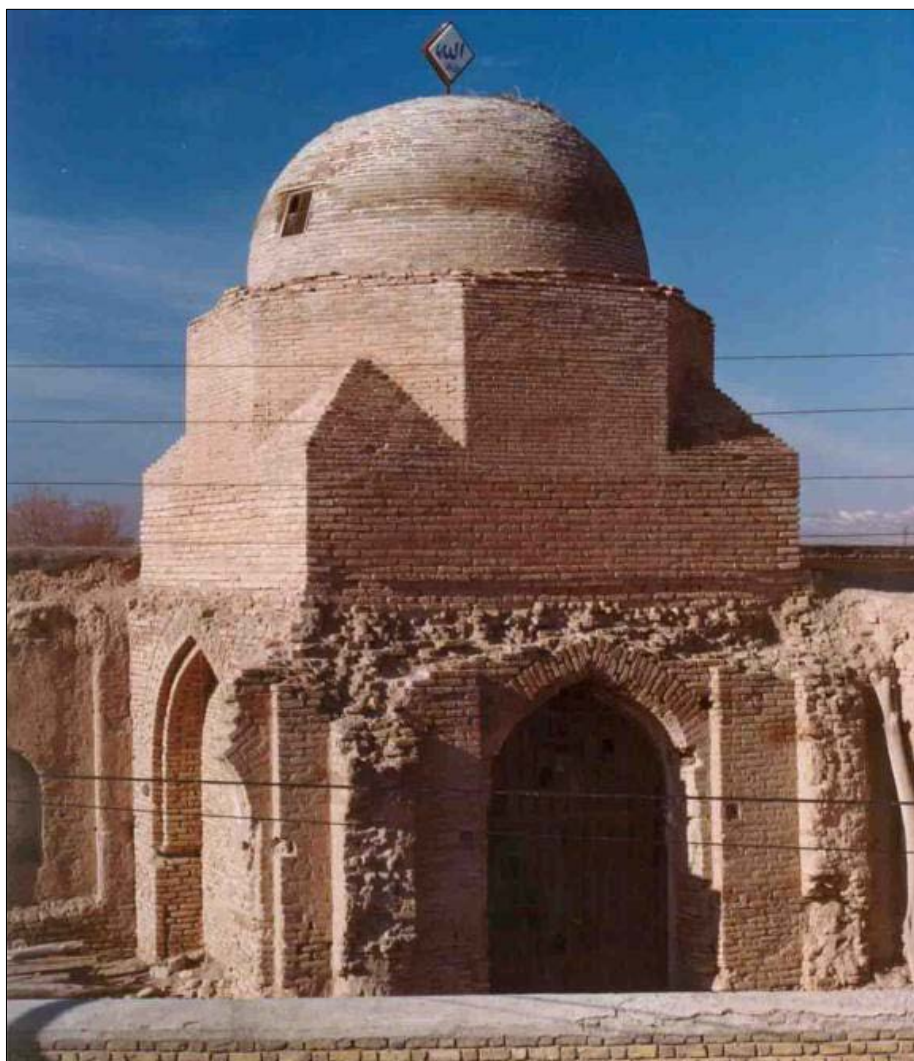
تصویر ۲. عکس هوایی از روستای قروه و موقعیت مسجد

معماری بنا

این مسجد مانند دیگر مسجدهای دوره سلجوقی و قبل از آن به شیوه چهارتاقی ساخته شده (تصویر ۳ و ۱۴) و گنبد آن با چهار گوشواره یا فیلیپوش به بنای چارتاقی متصل شده است. پاتاق فیلیپوش‌ها روی تخته قطوری که با زاویه ۴۵ درجه قرار داده شده و پس از قوس ۵ و ۷ تند با ساقه بلند کار شده به طوری که این چهار گوشواره یا فیلیپوش با چهار تاق‌نما که به یک شیوه اجرا شده‌اند و دارای یک ابعاد هستند که پلان مربع را به دایره تبدیل کرده است. فیلیپوش‌ها و تاق‌نماها تزئینات آجرکاری هندسی دارند و بخش

۴۰۴ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

بالای آن تاق‌نماهای کوچک‌تری که با قوس ۵ و ۷ کند و ساقه بلند دارد به‌طور قرینه و منظم ساخته شده پای تاق عرق چین یا ساقه گنبد را تشکیل می‌دهد (تصویر ۲۳)



تصویر ۳. نمای بیرونی چارتاکی و گنبد و فیلبوش‌ها

بناهای پابرجای دوره سلجوقی در استان زنجان الهام گرفته از شیوه معماری پارتی و ساسانی است و پلان آنها برگرفته از آتشکده‌ها و چارتاکی‌هاست (نجفی و میرفتاح ۱۳۸۵: ۱۲۲). ساسانیان و قبل از آنها اشکانیان تلاش‌های جهت تبدیل فضای چارتاکی یا مربع به دایره انجام دادند و در واقع اولین کوشش‌ها

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۰۵

برای حل این مسئله بوده است. استفاده سلجوقیان از سه کنج‌های ساختاری و تبدیل غایی مربع به دایره با هندسه اوج راه‌حلی کاملاً آگاهانه را نشان می‌دهد (اردلان و بختیار ۱۳۹۰: ۵۹) که در بنای گنبد خانه این بنا با ایجاد فیلیپوش‌ها و سه کنج‌های پیش‌آمده‌ای توانسته‌اند به خوبی گنبد را بر روی چارتاقی سوار کنند. به همین خاطر هیلن براند معتقد است که این بنا در اصل آتشکده‌ای بوده که بعد از اسلام آن را به مسجد تبدیل کرده‌اند. وی می‌گوید که با مسدود کردن دهانه‌ای که رو به قبله بوده، آن را تبدیل به محراب کرده‌اند، مسجد قروه، یزدخواست احتمالاً از این نوع‌اند (هیلن براند ۱۳۸۱: ۹۵) اما در کاوش‌های باستان‌شناختی سال‌های اخیر به گفته حفار آن نشانی از آثار و بقایای آتشکده در این مسجد به دست نیامده است (الهی ۱۳۸۰: ۱۶). همچنین در گمانه‌زنی این مسجد یک لایه خاکستر همراه با زغال به قطر ۴ سانتی‌متر به دست آمده است (بنگرید به الهی ۱۳۸۰: ۱-۱۰) شاید خود گواهی بر توجیه منشأ آتشکده بودن این بنا باشد.



تصویر ۴. دورنمایی از مسجد قروه و تراس رودخانه

نورگیرهای گنبدخانه: بر گنبد مسجد ۳ نورگیر به صورت عمود بر هم قرار دارند که نور و روشنایی این قسمت را تأمین می‌کنند.

قسمت باقی مانده مسجد عبارت است از مربع گنبدخانه و مستطیل شبستان قدیمی (شرقی) به نظر می‌رسد قسمت قرینه این شبستان در قدیم فضای گنبدخانه راه داشته است؛ اما امروزه این فضاها به هم راه ندارند و به وسیله دیواری از دیگر قسمت‌ها جدا شده است.

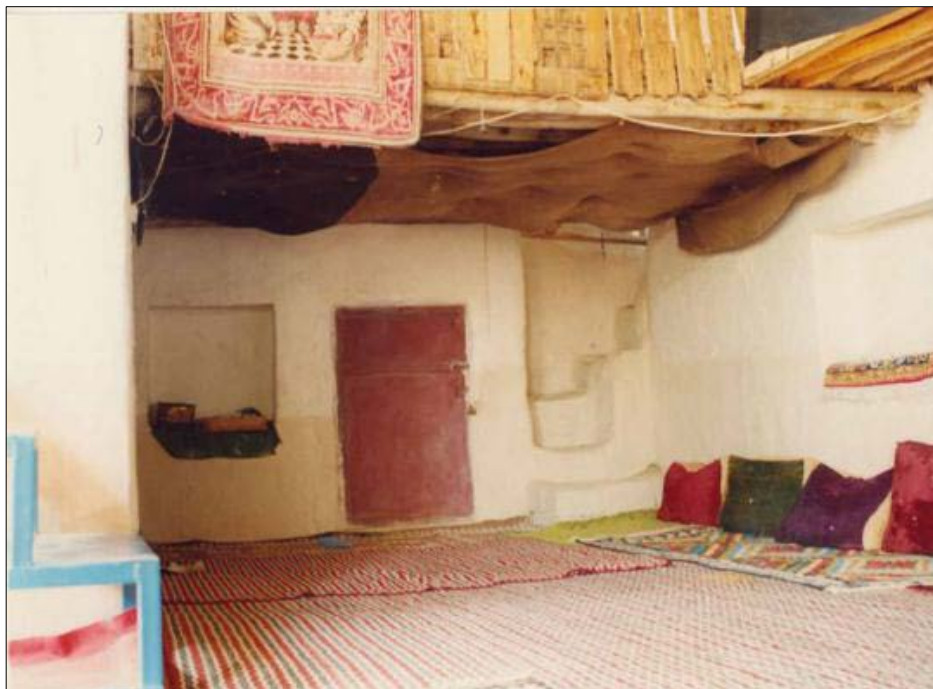
مطالعات ویور (۱۹۶۴) نشان می‌دهد که شبستان شرقی در آن زمان قابل استفاده بوده است (تصویر ۱۵). گنبدی آجری روی اتاقی مربع شکل ساخته شده و یک شبستان با سقف مسطح در بخش غربی آن قرار گرفته است. تالار بلند دیگری که به صورت الحاقی موازی و چسبیده به دیوارهای جنوبی تالار شرقی و فضای زیر گنبد کشیده شده این تالار بلند جنوبی دارای ایوان ستون‌داری رو به سمت جنوب است که به حیاط کوچکی باز می‌شود (تصویر ۱۶). این تالار با مصالحی همچون خشت، سنگ‌های خورد شده و آجرهای مستعمل دیوارهایی که قبلاً از اتاق بزرگ زیر گنبد جدا شده ساخته شده است.



تصویر ۵. نمای خانه‌های روستای قروه از بالای شبستان الحاقی

بام‌های مسطح خاکی با ستون‌های چوبی باریکی نگه‌داشته شده است. پوشش سقف (تیر ریزی) این قسمت از تنه درخت‌های است که پوست آنها کنده و با فاصله کمی کنار هم چیده شده‌اند. روی این تیرهای چوبی به صورت متقاطع شاخه‌ها و چوب‌های باریک‌تری انداخته و روی آن را با گل و کاهگل پوشانده‌اند. این شیوه‌ای است که روستاییان برای پوشش سقف خانه‌های کاهگلی‌شان استفاده کرده‌اند. این قسمت‌ها با توجه به مصالح و شیوه ساخت آن بعداً به بنای اصلی مسجد الحاق شده‌اند و ویور (۱۹۶۴) نیز معتقد است که بخش‌ها متعلق به سده نوزدهم است. (تصویر ۶)

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۰۷



تصویر ۶. شبستان الحاقی دوران معاصر با سقف مسطح و تیرریزی شده با چوب

گنبدخانه مسجد به ابعاد داخلی $۵/۵ \times ۵/۵$ متر، از دو نوع آجر مختلف ساخته شده است. در گنبد خانه از آجرهای بزرگ استفاده شده است - آجرهای قسمت پایین تا زیر قاعده فیلیپوشها (سه کنجها یا گوشوارها) با آجرهای بزرگی به ابعاد $۳۱/۵ \times ۳۱/۵ \times ۸$ سانتی متر^۷ استفاده شده است و در بخشهای فوقانی از آجرهای سبک و کوچکتر به ابعاد $۲۱/۵ \times ۲۱/۵ \times ۵$ سانتی متر^۸ استفاده کرده اند (ویور ۲۰۳۶:

۷. این آجرها از نظر ابعاد و اندازه با آجرهای به کاررفته در قلعه دختر فارس و بناهای دوره ساسانی تخت سلیمان مشابه هستند (کیانی ۱۳۷۷: ۴۱). در ترانشه B دشت قلعه گرگان نیز آجرهای به ابعاد بزرگ کشف شد؛ که ابعاد این آجرها $۳۲ \times ۳۲ \times ۸$ سانتی متر است که دوره ساسانی تاریخ گذاری شده است (Kiani 1982: 52).

۸. در دیواره مقبره دوازده امام کرمان نیز آجرهای پخته به ابعاد $۲۷ \times ۲۷ \times ۴$ سانتی متر و $۲۵ \times ۲۵ \times ۵$ سانتی متر استفاده شده که بین آنها ملات گچ قرار دارد؛ و در این اینجا برای کف پوش بنا از آجرهای $۲۲ \times ۲۲ \times ۴$ سانتی متر استفاده شده، همچنین در پی بنا از آجرهای به ابعاد $۲۳ \times ۲۳ \times ۴$ سانتی متر استفاده شده است (Anisi 2009: 67). همچنین در بنای آرامگاهی پیر تاکستان که از نظر پلان چارتاقی و تزئینات بنا و آجرکاری مشابه بنای مسجد قروه است، آجرهای صورتی یا زرد با ابعاد $۲۰ \times ۵/۵$ سانتی متر تا ۲۱×۵ سانتی متر و همچنین آجرهای به ابعاد $۱۹ \times ۱۰ \times ۵/۵$ سانتی متر کار شده است

۱۳۳ و ۱۵۹-۱۶۰ و بنگرید به Blair 1970: 66)، یعنی تمام آجرکاری‌های که از داخل و بیرون دیده می‌شود و آجرهایی که برای تزئینات آجری در فیلیپوش‌ها و ساخت گنبد بکار برده شده است. برخی محققان از دلایل به کار بردن آجرهای با وزن و ابعاد متفاوت در بخش‌های مختلف بنا علاوه بر استحکام بخشی بنا این بوده که در واقع می‌خواسته‌اند که از وزن و نیروی وارده بر دیوارهای حمال بنا و قسمت پایین دیوارها بکاهند، دانسته‌اند (تصویر ۲۲). بخش‌های داخلی گنبد خانه با اندود گچی پوشانده شده است. در بخش پایین این قسمت آثار و بقایای کتیبه و طرح‌های در هم بافته و گره‌داری نقاشی شده‌ای به صورت نواری وجود دارد که امروزه بخش‌های اندکی از آن باقی است. همچنین بخش پایینی داخل گنبدخانه با گچ پوشیده شده که سابق بر روی آن، کتیبه‌ها و طرح‌های اسلیمی درهم بافته، نوارها و حاشیه‌هایی نقاشی شده بوده است، در قسمت فوقانی منطقه گچ‌کاری، یک کتیبه تزئینی گچ‌بری به عرض ۵۰ سانتی‌متر به صورت سرتاسری اجرا شده که متن آن به خط ثلث مشتمل بر آیات قرآنی است و تاریخ تجدید بنای گنبد یا تزئینات داخلی، ۵۷۵ هـ ق است (ویور همان‌جا؛ Weaver 1970: 185) (تصویر ۷ و ۱۲) در بالای بخش گچ‌بری، در چهارگوشه، چهار فیلیپوش با قوس‌های چهار مرکزی و در میان آنها، چهار تاق‌نما به همان ابعاد و شکل اجرا گردیده است. پای قوس‌های فیلیپوش‌ها، بر روی قطعه تخته‌های سه‌گوش پیش‌آمده‌ای که با سطح دیوار زاویه ۴۵ درجه‌ای تشکیل می‌دهد، استوار گشته است. سطح محصور در بین قوس‌های تاق‌نماها دارای تزئینات آجری با طرح‌های هندسی است. خود قوس‌ها نیز دارای تزئینات آجری هستند (تصویر ۲۳). تیزه هر قوس دارای تزئینی از جنس گچ است که در قوس‌های جنوب غربی و جنوب شرقی از بین رفته‌اند. در لچکی‌های بین هر دو قوس، یک شکل تزئینی، مرکب از قوس‌های کوچک‌تر چهار مرکزی اجرا شده که طرح گنبدخانه را به دایره تبدیل می‌کند. شکل داخلی این قوس‌ها، همان‌طور که اشاره شد، چهار مرکزی است؛ ولی شکل خارجی یا فوقانی آنها از نوع قوس‌های شانهدار است. بر قسمت دایره‌پاکار گنبد، کتیبه گچ‌بری فوق‌العاده زیبایی کار شده که ظاهراً به خط کوفی و متضمن آیات قرآنی است. بالای کتیبه، حاشیه باریک تزئینی اجرا شده است. بلافاصله پس از این حاشیه، در سقف گنبد، سه پنجره کوچک مستطیل شکل باز می‌شود. گنبد بنا از نوع یک پوسته به قطر دهانه ۵ متر و مقطع بیضی است. آجرکاری ساده گنبد در سابق دارای طرح‌های هندسی تزئینی هشت‌گوش و ترنج درهم بافته گچی بوده که امروز تنها نشانه‌هایی از آن باقی مانده

(Hillenbrand 1972: 49). این بناهای نام برده شده متعلق به قرن پنجم هجری هستند و از نظر تاریخی با مسجد

قروه هم‌زمان هستند (جدول ۱).

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۰۹

است. در بخش بالایی این قسمت یک کتیبه با خط ثلث به عرض ۵۰ سانتی متر که دورتادور بنا کشیده شده وجود دارد.

بر بالای این کتیبه گچ‌بری‌های ساده‌ای در یک حاشیه عمیق که امروزه تقریباً به‌طور کامل باقی مانده‌اند وجود دارد که این حاشیه دارای طرح‌های اسلیمی (گیاهی) است که بر روی حاشیه کتیبه‌ای گچ‌بری شده است. (تصویر ۷-۹)



تصویر ۷. کتیبه کوفی با نقوش گیاهی با رنگ آبی روی گچ و کتیبه با خط نسخ

کتیبه نشان‌دهنده زمان اولین بازسازی و تجدید بنای این مسجد است و تاریخی که در پایان کتیبه آمده است سال ۵۸۵ هجری قمری است. در بالای این گچ‌بری‌ها چهار فیلیپوش ساده با قوس‌های میانی به‌طور یکنواخت در میان چهارتاق‌های با همان ابعاد و شکل قرار گرفته است. پای قوس‌های فیلیپوش‌ها روی قطعه تخته پیش‌آمده‌ای که با سطح دیوار زاویه ۴۵ درجه‌ای را تشکیل می‌دهد، شکل گرفته است. سطح محصور در بین قوس‌های تاق‌ها دارای تزئینات آجری با طرح‌های هندسی است قوس‌ها نیز دارای تزئینات آجری هستند، تیزه یا نوک هر قوس با گچ تزئین شده است، تزئین عبارت است از دو نیم‌قوس که پشت آنها به هم چسبیده که روی کناره قوس‌های زیرین قرار گرفته است. بالای این بخش یک رشته

یکنواخت و پشت سرهم قطار بندی تشکیل شده از قوس‌های کوچک‌تر چهار مرکزی، طوری ساخته شده‌اند که پایه آنها بر روی قوس‌های (Y) مانند نهاده شده است. شکل داخلی قوس‌ها و چهار مرکزی ولی شکل بیرونی آنها از نوع قوس‌های شانهدار است. روش ایجاد این نوع تزئین به این صورت است که مقدار زیادی گچ‌بری تزئینی قسمت بالای گچ‌های بین قوس‌ها کوچک پوشانده و کناره زیرین آنها را از خط قوس‌های پایین‌تر از قبل شده است. تنها در نوک هر قوسی کناره و حاشیه گچ‌بری از خط قوس جدا شده و قوس‌های شانهدار را به وجود می‌آورد. پس از یک ردیف (رج یا رگ) آجری پیش آمده در بالای این بخش کتیبه‌ای به صورت نواری ایجاد شده که بالای آن حاشیه دگری از گچ‌بری تزئینی ایجاد شده است. در بالای این حاشیه باریک و در کاربندی گنبد بقایای طرح‌های هندسی تزئینی هشت‌گوش ترنج در هم بافته گچ‌بری شده‌ای دیده می‌شود (ویور ۲۵۳۶: ۱۳۴-۱۳۷)؛ که امروزه اثر کمی از آن باقی است. به‌طور کلی ناحیه انتقالی پلان مربع به دایره ابتدا شامل چهار فیلیپوش بزرگ آجری است که روی تخته‌های سه‌گوش قرار گرفته و ساقه گنبددار را به هشت ضلع را به هشت ضلع تقسیم کرده است سپس یک قسمت شانزده ضلعی آجرکاری شده است که بر فراز آن یک گنبد نیمکره‌ای شبیه گنبد مسجد سجاس اجرا شده است (Blair 1970: 66) (تصویر ۲۰ و ۲۲)

برای گذر از طرح مربع به دایره و کاستن از سنگینی بنا معماران دوره سلجوقی ابتدا پایه گنبد را به هشت‌گوش تبدیل کرده‌اند. در نتیجه در زوایای هشت‌گوش روزنه و بریدگی‌های بزرگی به وجود می‌آمد که هماهنگی چندانی با نمای بنا نداشت. در ابتدا این روزنه‌ها که نور و روشنایی، گردوخاک و پرندگان از آن وارد بنا می‌شدند را به وسیله آجرکاری‌های مشبک یا تیغه‌های نازک پر نقش و نگار بسته شدند (گدار ۱۳۶۷: ۹۰-۹۱).

در اینجا معمار چیره‌دست این نقص موجود در گنبدها را به فرصتی برای تزئین هر چه بیشتر بنا تبدیل کرده است به این ترتیب در این بنا و سایر بناهای دوره سلجوقی این زوایای انتقال از مربع به هشت‌گوش و دایره به صورت نقاطی در می‌آمدند که بیش از همه تزئین می‌شدند (بنگرید به گدار ۱۳۶۷: ۹۰). (تصویر ۲۱-۲۲)

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ✦ ۴۱۱



تصویر ۸. تزئینات داخلی که با گچ ایجاد شده است



تصویر ۹. کتیبه گچ‌بری شده بالایی با تزئینات اسلیمی

گوشواره و مفصل‌بندی بنا

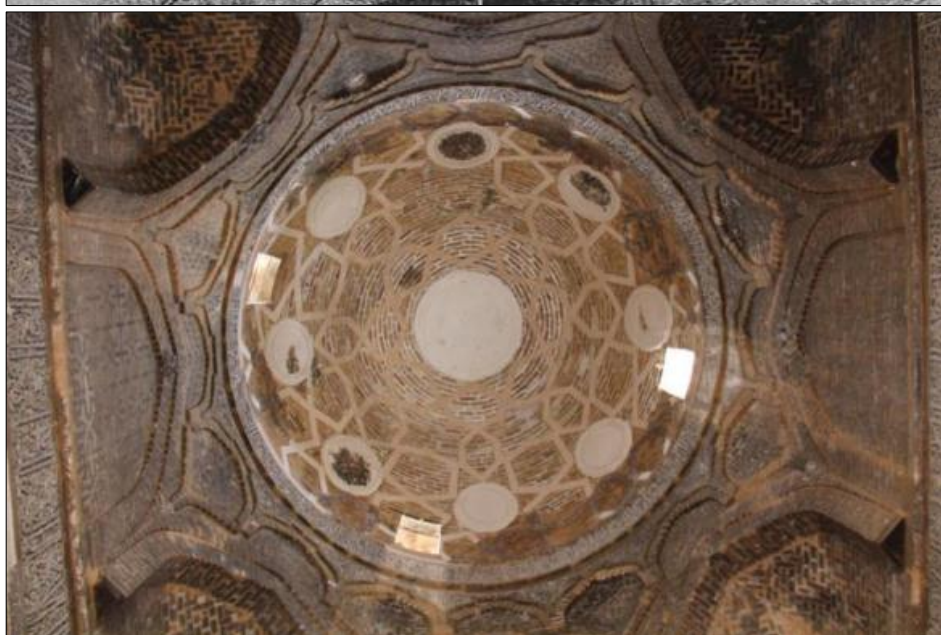
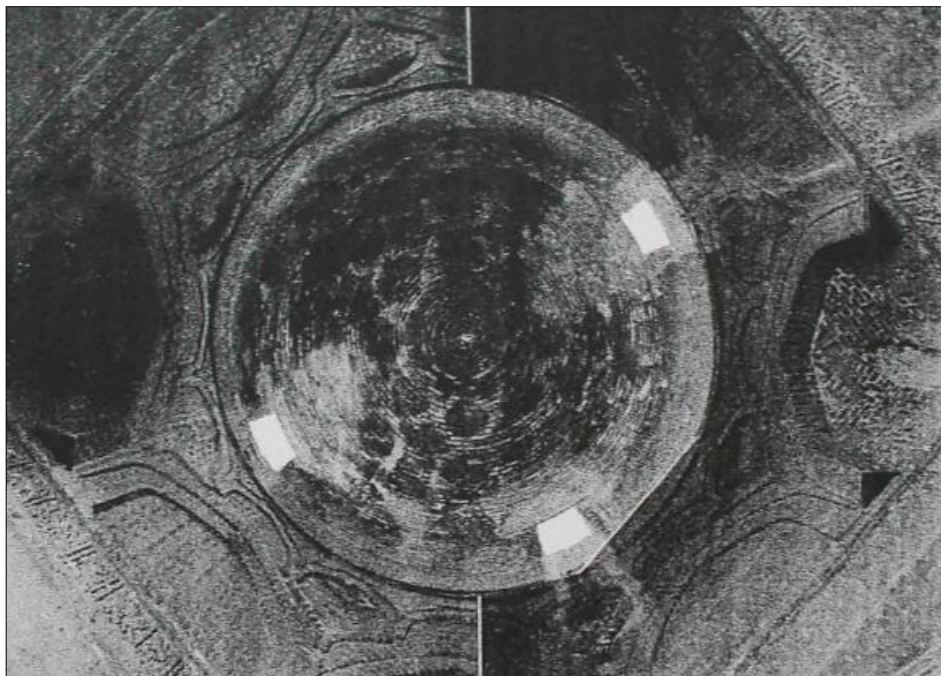
گوشواره‌های سه‌قسمتی قابل توجه هستند زیرا در معماری شمال غرب ایران وجود نداشته‌اند. به نظر می‌رسد اولین بار در مسجد جامع مرند اتفاق افتاده است. اینجا گوشه‌ها از گوشواره‌های مرسوم منطقه اصفهان (بنگرید به Hillenbrand 1976: Pl, IIIb)

بسیار باریک‌تر و نوک‌تیزتر هستند، اینها با گوشواره‌های پهن در یک شکل از قوس تیز جایگزین شده‌اند و هرکدام معطوف هستند به قوسی داخلی که در شکل ساده و بسیار ملایم ظاهر شده است. در مسجد جامع قزوین با ۸ ضلع و ۱۶ ضلعی جایگاه این گونه است. این تأثیر شاید آشکارا کوچک و ساده باشد، ولی بزرگی آن انکارناپذیر است (تصویر ۲۳). در قروه (بنگرید به Hillenbrand 1976: Pl, IIIb) و سجاس (بنگرید به Hillenbrand 1976: Pl, IIIb) این سادگی به شکل (نیم‌رخ) تاق‌های جناحی به هرکدام از قاب‌های هر یک از قوس‌های از شش ضلع کمک کرده است. در این دو مسجد دو کتیبه اصلی گچ‌بری شده یکی بالای شش ضلعی و دیگری زیر هشت ضلعی، مفصل‌بندی مرکب از گوشواره‌های ناحیه‌ای تثبیت‌شده بیشتر ایجاد شده است. این مفصل‌بندی مرکب از گوشواره‌های ناحیه‌ای بیشتر تثبیت‌شده و این نوع تأکید زیاد بر شش ضلعی در گنبد خانه‌های بزرگ‌تر شمال غرب یافت نشده است.

جلوآمدگی ناچیز در قوس‌ها و قالب‌گیری‌ها، گچ‌بری‌ها و قاب‌بندی‌های شکل‌ها برای کمک به روح دادن به سراسر فضا ایجاد شده است. در مسجد قروه این تأثیرات خوشایند جزئی اجرا شده است بدین معنی پایدار کرده است.، شاید برای اینکه این مساجد خیلی کوچک هستند. این قسمت‌ها با دقت برنامه‌ریزی و برآورد شده‌اند. توانایی داشتن که در این قسمت از گوشواره‌های سه‌کنجی سنگینی فوق‌العاده آنها را در این ساختمان‌های کوچک نشان دهند. (تصویر ۱۰ و ۱۲)

در دو مسجد قروه و سجاس گوشواره‌های مرکب ناحیه‌ای پیچیده‌ترین بخش از نمای داخلی هستند که برای کارکردهای حیاتی این سازه‌ها مناسب است؛ اما این پیچیدگی درجه بالایی از دقت و مهارت را در خود دارد و در این دو مورد هماهنگی خوبی با قسمت‌های پایین‌تر بنا ایجاد شده است (Hillenbrand 1976: 97). از این شیوه انتقال از فضای چهارطاقی به گنبد در آرامگاه پیر تاکستان (Hillenbrand 1972b: Pl. Vb) و دیگر بناهای آرامگاهی این دوره نیز استفاده کرده‌اند. در این بنا فهرست کاملی از شیوه‌ها و فن‌های تزئینی این دوره در شمال غرب بکار رفته است که عبارت‌اند از تزئینات در هم بافته منگوله‌ای و ترنج درهم بافته گچی، طرح‌های اسلیمی (گیاهی) و قندیل‌های تورفته و چیزهای دیگر که در مسجد-مدرسه حیدریه، سجاس و آرامگاه پیر تاکستان نیز یافت می‌شود (Hillenbrand 1972b: Pl. Vb, Ibid 1976: 100) (تصویر ۱۲).

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۱۳



تصویر ۱۰. نمایی از زیر گنبد پیش و پس از مرمت

علل شکل‌گیری چهارتاقی گنبددار

در مورد شکل‌گیری این گونه مساجد (پلان چارتاقی) تاکنون نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. گروهی از پژوهشگران معتقدند که در اصل این مساجد کیوسکی شکل (مربع) بوده‌اند که شبستان و حیاط نداشته و معتقدند که در اصل تغییر شکل یافته یا برگرفته از چارتاقی آتشکده‌های ساسانی است (Hillenbrand 1976: 100) که نماینده اصلی این گروه آندره گدار است. گروهی دیگر از پژوهشگران معتقدند که این بناهای مربع شکل در اصل مدرسه بوده‌اند، بنا بر این نظریه مسجد جامع قزوین، اردستان مدرسه بوده، هرچند که این بناها مسجدهای مرسوم در این شهرها بوده‌اند. عدم وجود مسجد جمعه‌های دیگر در این شهرها به‌طور مضاعف برجسته‌تر و اینکه این بناها به‌طور ناهنجاری بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از مدرسه‌ها هستند. اگرچه، فرم مربعی رابطه مشخصی با کارکرد مدرسه ندارد. از آنجاکه این شیوه در مکان‌های مقدس آغاز اسلام در ایران استفاده شده و تمایل داشتند آن را در یک انتخاب آشکار به مساجد اولیه در این کشور منتقل کنند. ممکن است که به موازات گسترش مقبره‌های مجزای گنبددار که می‌تواند دلیلی باشد برای رشد معروفیت و محبوبیت این نوع پلان ساده در مساجد باشد. این مقابر و بناهای یادمانی وابسته، با کارکردهای مذهبی از دوران اولیه اسلامی تا حال حاضر حفظ شده‌اند. در این مفهوم و تصور کلی از مکان‌های گنبددار مجزا که پرستشگاه مسلمانان بود از فرم‌های معماری وابسته به آتشکده‌های مرسوم دوره ساسانی گرفته شده است. این عقیده که فرم‌های معماری منفرد می‌توانسته است از خط سیر مرکزی معماری ایرانی کارکرد متفاوتی داشته باشد. شاید یکی از این اسناد ایوان باشد، هرکدام جداگانه برای کارکردهای از قبیل راهروی ورودی یا خروجی، مکانی برای نماز و تدریس همچنین دارای همبستگی و سبکی افتخارآمیز در بناهای متنوع است (Ibid 1976: 101). نماینده برجسته این گروه سواژه فرانسوی است. همچنین طرفداران این نظریه بیشتر بر جنبه‌های تاریخی بیشتر از مدارک معماری و باستان‌شناسی تکیه دارند (بنگرید به گدار ۱۳۷۶: ۱۲-۲۵). آندره گدار معتقد است که این مساجد در اصل چارتاقی بوده‌اند (همان ۱۳۶۷: ۱۲). همچنان پژوهشگرانی معتقدند که گنبد خانه به‌عنوان مقصوره و جایگاه خاص شاهان سلجوقی ساخته شده و به نظر می‌رسد که نگرانی در میان ورودی‌ها حفاظت از شاه را بر عهده داشته است (زارعی ۱۳۸۳: ۱۲۸)؛ اما پلان چارتاقی سابقه طولانی‌تر در معماری ایران داشته و از ابداعات دوره سلجوقی نیست و بیشتر بناهای (مساجد و آرامگاه‌ها) که دارای پلان چارتاقی هستند، تاریخ آنها به دوران آل‌بویه و قبل‌تر برمی‌گردد و نیز از این پلان برای بناهای آرامگاهی منفرد به‌صورت گسترده‌ای استفاده شده که گمان مقصوره و جایگاهی برای شاهان - بخصوص در دوره سلجوقی - را مورد تردید بسیار قرار می‌دهد.

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۱۵

به‌عنوان نمونه می‌توان از مسجد جامع قزوین، مدرسه - مسجد حیدریه، بنای آرامگاهی طاووس (گذار ۱۳۶۷: تصویر ۲۲۳)، بنای آرامگاهی پیر تاکستان (Hillenbrand 1972: pl. Ia, Ib) و گنبد حسینی هفت (گذار ۱۳۶۷: تصویر ۲۳۳) نام برد. چارتاکی قروه که دارای پلان ساده‌ای نسبت به پلان سایر مساجد است (بنگرید به تصویر ۱۴ شماره ۳) و همچنین با آجرهای که در دوره ساسانی رایج بوده ساخته‌شده خود می‌تواند دلیلی بر این موضوع باشد که این بنا قبلاً چارتاکی بوده که با الحاقاتی تبدیل به مسجد شده است.



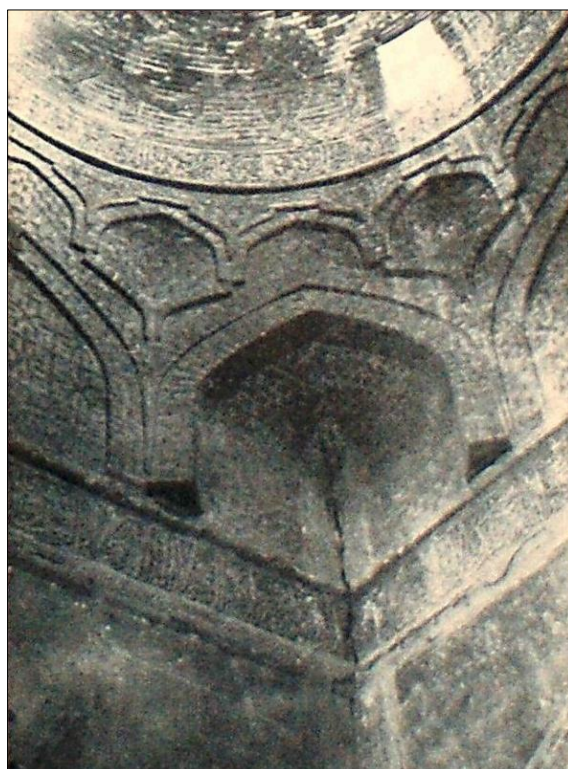
تصویر ۱۱. تزئینات گچی زیر گنبد پس از مرمت

محراب

در ضلع جنوبی گنبدخانه، محراب گچ‌بری زیبایی وجود دارد که بخش‌هایی از آن از بین رفته است. به شکل صدفی یا چتر باز شده دم طاووس است، این محراب به صورت طاقچه مستطیل شکلی است که بخش فوقانی آن به طرز ساده‌ای گچ‌کاری شده و دارای تاق‌نما با قوس چهار مرکزی هلالی شکل است که در زیر آن، نیم گنبد با تزئینات خیاری شکل ایجاد شده که نقوش تزئینی آن با رنگ‌های گوناگون اجرا شده است (سجادی ۱۳۷۵: ۱۹۱). یک مقرنس‌کاری ساده که فقط قسمت فوقانی آن باقی مانده، به احتمال اطراف محراب را در برمی‌گرفته است. هیلن‌براند فرم محراب را با محراب‌های آسیای مرکزی

۴۱۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامهٔ دکتر محمدرحیم صراف

مقایسه نموده است که با محراب مزار شیخ کبیر و محراب آرامگاه محمد بن زیر در مرو شباهت دارد. در ضمن بررسی‌های خود متوجه گردید که این محراب دارای سه دوره تزئینی است به طوری که تزئینات هر دوره روی اندود گچی که تزئینات قبلی را پوشانده اجرا شده است (Hillenbrand 1972a: 67) (تصویر ۲۴-۲۶).



تصویر ۱۲. گوشواره سه‌قسمتی و کتیبه‌های داخل گنبدخانه (HillenBrand 1976: pl.IIIc)

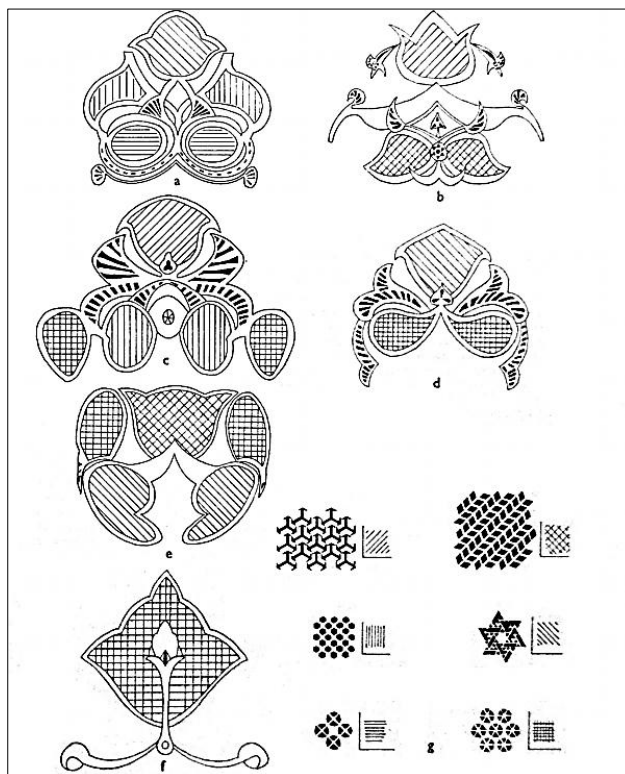
تزئینات

همه کتیبه‌ها و نقوش تزئینی محراب با رنگ‌های مختلفی اجرا شده و کتیبه‌های آن به خط کوفی و نسخ است. این کتیبه‌ها که با رنگ نوشته شده‌اند^۹، با گذشت زمان از بین رفته‌اند. در لچکی بالایی، عبارت

۹. همچنین این کتیبه مشابه با کتیبه‌های کوفی تزئینی آرامگاه حسن بن کیخسرو که متعلق به سال ۷۱۸ هجری است (گذار ۱۳۶۷: ۲۲۸ و ۲۳۲-۲۳۷) نیز کتیبه‌های رنگی به صورت نواری در زیر گوشواره‌ها در داخل گنبد مسجد حسینی هفت

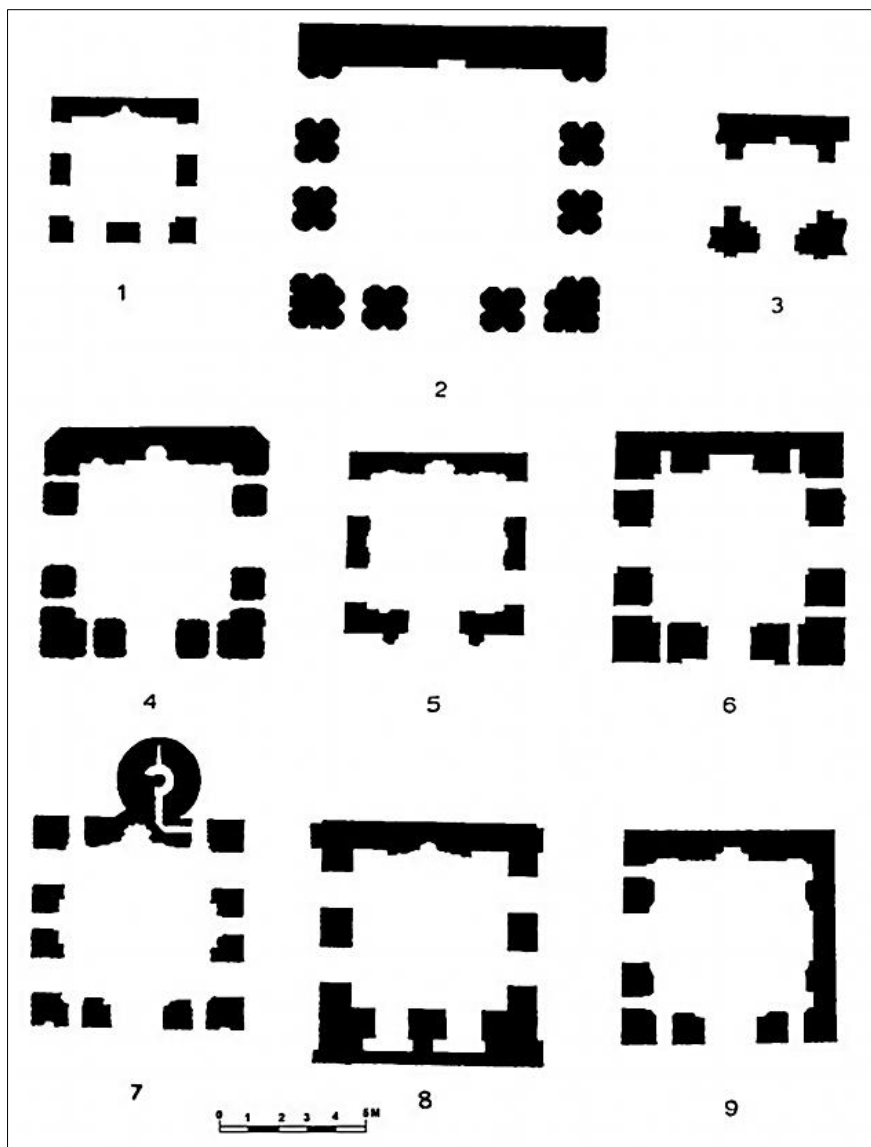
دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۱۷

ذیل خوانده شده است : امر به بناء هذا المسجد...الطیبه مشهور سنه ثلث عشرة و اربع مائه (۴۱۳) رحمه الله صالحین المسجد الجامع الممتقیه...و ناصر بن محمد التیمی فی شهر الله...فی الدارین آمین یا رب العالمین (ثبوتی ۱۶۹: ۱۳۶۹). با توجه به کتیبه گنبدخانه -مورخ ۵۷۵ هجری- و کتیبه محراب -مورخ ۴۱۳ هجری- چنین به نظر می رسد که بنای اولیه در اواخر دوره آل بویه به مسجد تبدیل شده و در دوره سلجوقی -سال ۵۷۵ هجری- بخش هایی از آن تعمیر و تزئین شده باشد. تزئینات مسجد قروه شامل ترنج، نقوش اسلیمی گیاهی نقوش کلیدی به شکل Y، نقوش چرخ، پنج ضلعی های با نقوش توپر تکراری و پنج ضلعی های با نقوش مثلثی توپر تکراری که با آرایه ها و تزئینات مسجد سجاس، مدرسه-مسجد حیدریه و مسجد جامع قزوین مشابه است (Hillenbrand 1976: Pl,IVa-d (تصویر ۱۳؛ ۲۶).



تصویر ۱۳. طرح تزئینات گیاهی و هندسی مسجد (HillenBrand 1976: 90,fig2)

یزد نوشته شده است این بنا متعلق به دوره سلجوقی است. نکته ای در این بنا به آن باید توجه کرد آن شیوه انتقال از فضای مربع زیر گنبد به گنبد و همچنین استفاده از گوشواره های سه قسمتی در این بنا است (همان ۱۳۶۷: ۱۰۰ و تصویر ۲۳۳).



تصویر ۱۴. ۱. پلان چارتاقی مساجد قروه و بناهای دوره سلجوقی؛ ۱. مرند؛ ۲. گنبدخانه جنوبی اصفهان؛ ۳. قروه؛ ۴.

کلپایگان؛ ۵. سجاس؛ ۶. بروجرد؛ ۷. برسیان؛ ۸. رضائیه؛ ۹. حیدریه قزوین (HillenBrand 1976)

(96,fig1)

گاهنگاری

این مسجد مانند سایر اماکن مذهبی ایران دارای آثار و تزئیناتی از ادوار مختلف تاریخی تا عصر حاضر است که این خود می‌تواند دلیلی باشد بر تداوم معماری و تزئینات وابسته به آن در طی زمان. همچنین

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۱۹

نشان از جایگاه مسجد دارد که در طی زمان و دگردیسی‌های تاریخی همچنان جایگاه خود را در رأس معماری اسلامی حفظ کرده است.

این مسجد با توجه به تاریخ کتیبه آن (کتیبه لچکی بالای آن) در اواخر دوره آل‌بویه احتمالاً تبدیل به مسجد شده و به نظر می‌رسد اصل بنا و درواقع چهارتاقی زیر گنبد قبل از این دوره بنا گردیده و در دوره‌های سلجوقی و ایلخانی مجدداً تعمیر و بازسازی می‌شود که فیلپوش‌ها و گنبد با توجه به سبک و شیوه گنبد زنی متعلق به دوره سلجوقی^۱ و گچ‌بری‌های اطراف محراب مسجد در دوره ایلخانی به بنا اضافه شده است و در دوره صفوی نیز این بنا دوباره مرمت گردیده است و نقاشی‌های به رنگ آبی بر روی گچ مربوط به این دوره تاریخی است. درحالی‌که شالوده و بنای اصلی گنبد خانه فضای چهارتاقی آن به صورت کامل باقی مانده بنای اصلی است که برخی پژوهشگران معتقدند در اواخر دوره آل‌بویه ساخته شده است؛ اما هیلن براند معتقد است که این بنا در اصل آتشکده‌ای بود که بعد از اسلام آن را به مسجد تبدیل کرده‌اند (براند ۱۳۸۱: ۹۵). از این نمونه آتشکده‌ها که بعد از اسلام تبدیل به مسجد شده‌اند می‌توان از بنای یزدخواست نام برد که در اوایل دوره اسلامی با بستن بعضی از ورودی‌های آن را تبدیل به مسجد نموده‌اند (گدار ۱۳۶۷: ۱۷۷-۱۸۰). قسمت‌های الحاقی نیز در دوران معاصر به این بنا اضافه شده است (ویور ۲۵۳۶) که به آن پرداخته شد.

برآیند

این مسجد از نظر شیوه ساخت و گنبدزنی و شیوه اجرای آن روی فضای چارتاقی یا گنبدخانه از شیوه و سبکی استفاده شده که در بناهای دیگر مانند بناهای پیر احمد زهرنوش، مسجد جامع سجاس (Blair) 66: 1970 و آرامگاه پیر تاکستان (Hilenbrand 1972: 45-57) نیز بکار رفته است. این بنا از نظر شیوه ساخت و نقشه درواقع پیش‌درآمدی است برای مسجد جامع ارومیه، مسجد عتیق اصفهان، جامع اردستان، مسجد جامع زواره (رکوعی ۱۳۷۷: ۴۹۷-۵۰۳).

بر اساس کاوش باستان‌شناسی صورت گرفته در مسجد جامع قروه، برخی از محققان بدون در نظر گرفتن اینکه تبدیل مکان‌های مقدس قدیمی به مسجد در طول تاریخ مرسوم بوده است. این موضوع در ابتدای ورود اسلام به ایران نیز بارها اتفاق افتاده و اینکه دین زرتشتی تا مدت‌ها بعد از ورود اسلام همچنان در اکثر مناطق ایران قابل احترام بوده و پیروان زیادی داشته است. ساخت اولیه این بنا را متعلق

۱۰. آقای نصرالله مشکوتی این بنا را مربوط به قرن پنجم هجری قمری دانسته است (مشکوتی ۱۳۴۹: ۱۷۷).

به دوره اسلامی دانسته‌اند. برخی دیگر معتقدند که از مصالح قدیمی که در محل وجود داشته برای ساخت گنبد خانه استفاده کرده‌اند.

اما مطالعه مصالح و ابعاد اندازه آجرهای بنای گنبد خانه که از نظر ابعاد و اندازه با مصالح دوره ساسانی مشابه و همخوانی دارد که در بناهای تخت سلیمان و قلعه دختر فارس و بناهای دیگر دوره ساسانی دیده می‌شود. در گنبدخانه این بنا آن‌چنان‌که امروزه باقی مانده است تا زیر فیلیپوش‌ها از آجرهای به ابعاد $۳۱/۵ \times ۳۱/۵ \times ۸$ سانتی‌متر ساخته شده است؛ و از این اندازه به بالا از آجرهای با ابعاد کوچک‌تر ساخته شده است که هرچند برخی پژوهشگران این موضوع را برای کاهش فشار سطوح بالای این قسمت بنا بر قسمت‌های پایینی ذکر کرده‌اند؛ اما ما اکنون می‌دانیم که در بعضی از مساجد اولیه با مسدود کردن سه طرف آتشکده‌ها و چارتاکی‌ها و ایجاد قبله‌گاه، از آنها برای برگزاری آیین‌های مذهبی استفاده می‌کردند؛ بنابراین نگارنده معتقد است که این قسمت در اصل بنای چارتاکی آتشکده‌ای بوده است که در دوره اسلامی با افزودن بخش‌ها و تغییراتی در آن در دوره آل‌بویه (۴۱۳ هجری قمری) یعنی تاریخ اولین کتیبه این بنا به مسجد تبدیل گشته است؛ که با گذشت زمان و بر اثر عوامل طبیعی و غیرطبیعی تخریب شده و مجدداً در سال ۵۷۵ هجری قمری قسمت فوقانی گنبد خانه با آجرهای با ابعاد کوچک‌تر $۲۱/۵ \times ۲۱/۵ \times ۵$ سانتی‌متر مجدداً مرمت و بازسازی شده است.

۱. با نگاهی به امکانات محیطی روستای قروه از گذشته تا حال نشان می‌دهد که امکانات شکل‌گیری شهری هرچند کوچک در این نقطه وجود ندارد و همچنین بررسی منابع اسلامی که در آنها بارها از ابهر و زنجان نام برده شده است، این موضوع را تأیید نمی‌کنند.

۲. اما نگاهی به آتشکده‌ها و چهارتاکی‌های ساسانی که اکثراً در کنار رودخانه‌ها و دور از نواحی جمعیتی بنا شده‌اند نشان می‌دهد که احتمالاً این بنا آتشکده و چهارتاکی بوده است.

۳. در دوره سلجوقی با توجه به اقتدار دولت مرکزی و امنیت نسبی به وجود آمده، نیاز به الگویی که این موضوع را در معماری نشان دهد، باعث احیاء مجدد این پلان (چهارتاکی) شده است. همچنین در این دوره چه در زمینه فکری، چه در زمینه‌های دیگر ما شاهد بازگشت و استفاده از دستاوردهای گذشته ایران هستیم.

۴. با توجه به نفوذ و وجود جمعیت‌های زرتشتی در مناطق مختلف ایران تا این زمان احتمالاً آتشکده‌های ساسانی هنوز سر پا بوده‌اند و به حیات خود ادامه می‌داده‌اند و پس از این دوره کم‌کم از نفوذ این کانون‌ها کاسته شده و آتشکده‌ها تبدیل به مسجد می‌شوند. به‌خصوص در این منطقه که در دوره ساسانی جزو ایالت پهل‌ه بوده و در بعد از اسلام نیز جزو ایالت جبال بوده است. به گفته

دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۲۱

جغرافی‌دانان و مورخان اسلامی تا این زمان قرن چهارم هجری هنوز رسومات و زبان پهلوی رواج کامل داشته است.

۵. بعد از این دوران است که سبک و شیوه چهارتاقی الگویی قطعی و پذیرفته شده برای بناهای مذهبی می‌گردد.

۶. مصالح به کاررفته در گنبدخانه این بنا دلیلی است بر اینکه این بنا در اصل آتشکده بوده که با افزودن کتیبه‌ها، محراب و شبستان‌های به آن در ادوار بعد، تبدیل به مسجد شده است. دگردیسی بناهای مذهبی در تاریخ ایران و اسلام موضوع تازه‌ای نیست و بارها صورت گرفته است؛ بنابراین این نظر که مصالح را از جای دیگر آورده شده را نمی‌توان آن‌هم بر اساس گفته‌های افراد محلی جدی گرفت و مبنای نتیجه‌گیری قرار داد.

۷. کاوش‌های باستان‌شناسی صورت گرفته در محوطه این بنا منجر به شناسایی یک لایه خاکستر همراه زغال شده -گرچه تاریخ‌گذاری مطلق نشده- خود جای تأمل بیشتری دارد. نتایج این گمانه‌ها نشان می‌دهد که این گنبدخانه مسجد نبوده و با الحاق بخش‌های دیگر تبدیل به مسجد شده است. همچنین نتیجه‌گیری تنها از نتایج حاصل از گمانه‌زنی در ضلع شرقی و غربی گنبدخانه بدون در نظر گرفتن پلان و مصالح گنبدخانه صورت گرفته است.

سپاسگزاری

در پایان بر خود لازم می‌دانم از مهندس قاسم میرزایی دانشجوی کارشناس ارشد معماری تشکر کنم که با تهیه بعضی از تصاویر و نماها از مسجد کمک فراوانی کردند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- اردلان، نادر، لاله بختیار، ۱۳۸۰، حس وحدت، ترجمه حمید شاهرخ، تهران: نشر خاک.
- الهی، امیر، ۱۳۸۰، گزارش گمانه‌زنی مسجد جامع قروه، آرشیو میراث فرهنگی استان زنجان (منتشر نشده).
- رهبر، مهدی، ۱۳۸۲، سومین فصل کاوش‌های باستان‌شناسی خوره، تهران: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور.
- زارعی، محمدابراهیم، ۱۳۸۳، تحول فضاهای معماری دوره سلجوقی شمال غرب ایران، مجموعه مقالات بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال غرب، به کوشش دکتر مسعود آذرنوش، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی: ۱۲۳-۱۴۰.
- زمانی، عباس، ۱۳۵۱، در مساجد ایران نقشه سبک بدوی عرب وجود ندارد، مجله هنر و مردم، شماره ۱۱۶: ۲۲-۳۹.

۴۲۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

- سجادی، علی، ۱۳۷۵، سیر تحول محراب، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ثبوتی، هوشنگ، ۱۳۶۵، تاریخ زنجان، زنجان: انتشارات توانا.
- فلاح‌فر، سعید، ۱۳۸۰، مسجد جامع قروه، مجله گردشگری، سال سوم شماره ۹: ۲۹-۳۰.
- گروسی، محمدعبدالله، ۱۳۷۵، قلمرو جغرافیای تاریخی کردستان، پیک بیستون، ضمیمه مجله ناوینه، شماره ۲۶-۲۷: ۱۱۶-۱۲۰.
- گدار، آندره، یداد گدار، ماکسیم سیرو و دیگران، ۱۳۶۷، آثار ایران جلد ۳، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی.
- کیانی، محمدیوسف، ۱۳۷۷، تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی، تهران: انتشارات سمت.
- لسترنج، گای، ۱۳۷۴، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مشکوتی، نصرالله، ۱۳۴۹، فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- معین، محمد، ۱۳۸۳، فرهنگ فارسی، جلد ششم، تهران: امیرکبیر.
- ویور، ام‌ای، ۲۵۳۶، بررسی مقدماتی درباره مسائل حفاظتی پنج بنای تاریخی ایران، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: سازمان حفاظت آثار باستانی ایران.
- هیلم‌براند، رابرت، ۱۳۸۱، معماری اسلامی، ترجمه آیت‌الله باقرزاده شیرازی، تهران: انتشارات سروش.
- نجفی، ارض‌الله، سیدعلی اصغر میرفتاح، ۱۳۸۵، معرفی و تحلیل باستان‌شناختی بناهای سلجوقی و ایلخانی استان زنجان، پیام باستان‌شناس، سال سوم، شماره ششم: ۱۰۳-۱۲۴.
- بی‌نا، ۱۳۷۱، دایرةالمعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی ۳، مساجد تاریخی، تهران: حوزه هنری.

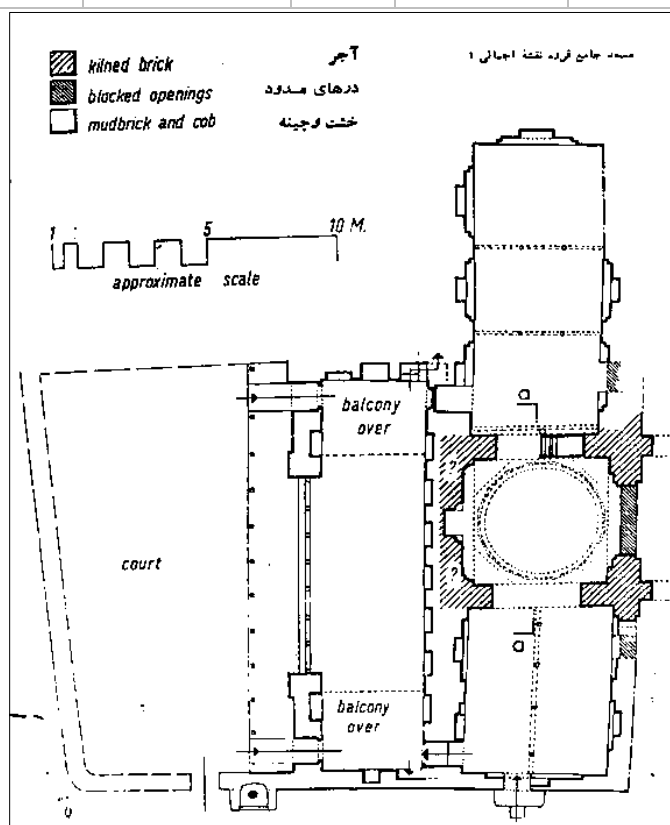
ب) غیرفارسی

- Anisi, Alireza, 2009, The davazdah imam mausoleum at Yazd: a Re-examination, Iran, Vol XLVII, pp. 57-69.
- Blair, Shilla, 1970, the monuments from early Iran and Sokiang, E-J- brill leiden.
- Kiani, M. Y., 1982, Parthian sites in Hyrcania: the Gurgan plain, Berlin, Archaologische Mitteilungen aus Iran.
- Hillenbrand, Robert, 1976, Saljoq dome chambers in North West Iran, IRAN XIV, Pp.93-102.
- Hillenbrand, Robert, 1972a, Saljuq monuments in Iran, oriental Art N.S XVIII, pp.64-77.
- Hillenbrand, Robert, 1972 b, Saljuq monuments in Iran II – the pir mausoleum at Takistan, Iran X, pp. 45-57.
- Weaver, M.E, 1970, Preliminary Study on Conservation Problem of five Iranian Monuments, UNESCO, Paris.

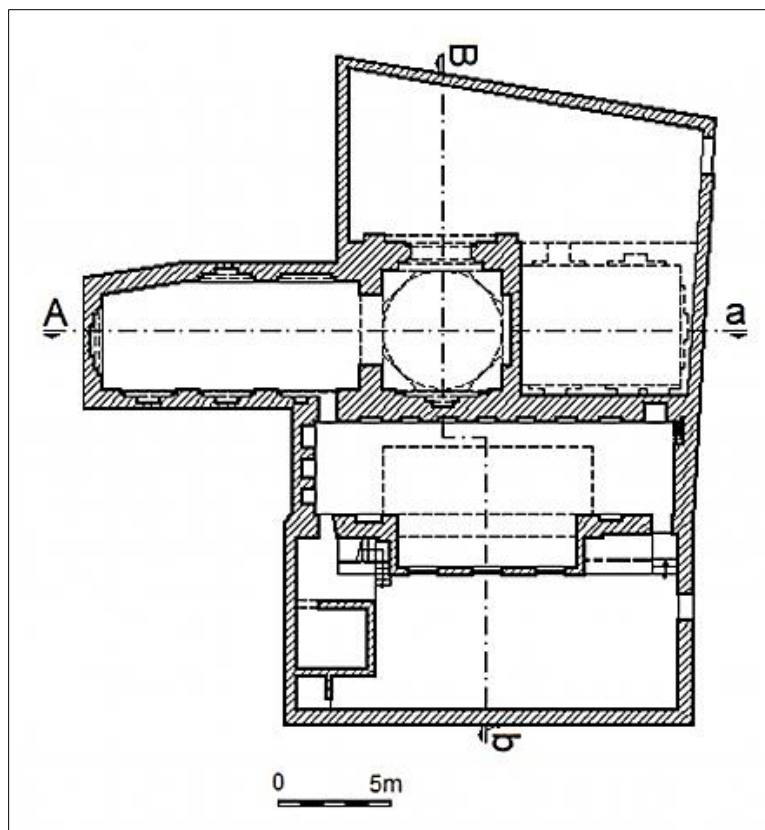
دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۲۳

جدول ۱

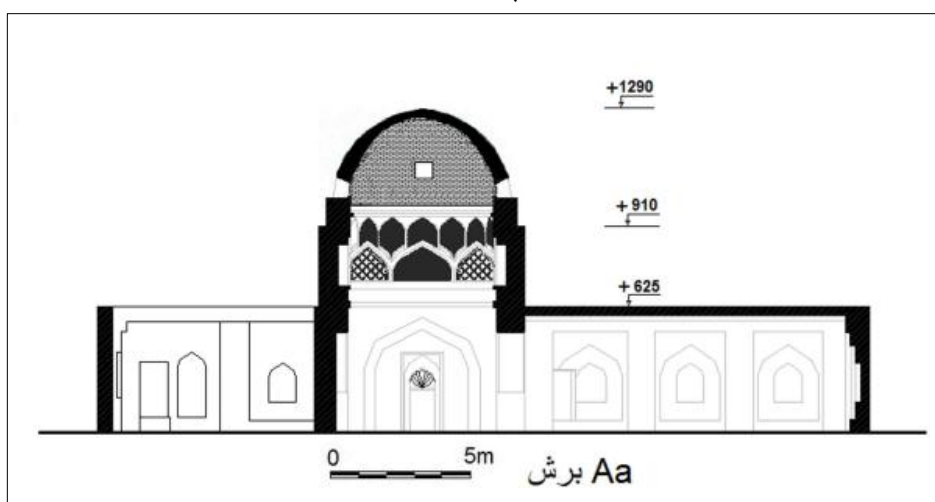
شماره	اندازه (سانتی متر)	محل کشف	دوره احتمالی	بنای قابل مقایسه	مرجع
۱	۳۱/۵×۳۱/۵×۸	گنبدخانه از پی بنا تا زیر فیلیپوش‌ها	ساسانی	دشت قلعه گرگان ترانشه B قلعه دختر فارس تخت سلیمان مسجد جامع فهرج	کیانی ۱۳۷۷: ۴۱ Kiani 1982: 52
۲	۲۱/۵×۲۱/۵×۵	گنبدخانه از فیلیپوش‌ها به بالا و گنبد	قرن پنجم هجری	گنبد قابوس مناره مسجد جامع ساوه برج‌های خرقان بنای دوازده امام کرمان آرامگاه پیر تاکستان	Anisi 2009: 67 کیانی ۱۳۷۷: ۲۵ Hillenbrand 1972: 49



تصویر ۱۵. پلان مسجد جامع قروه (ویور ۲۰۳۶: شکل ۱)

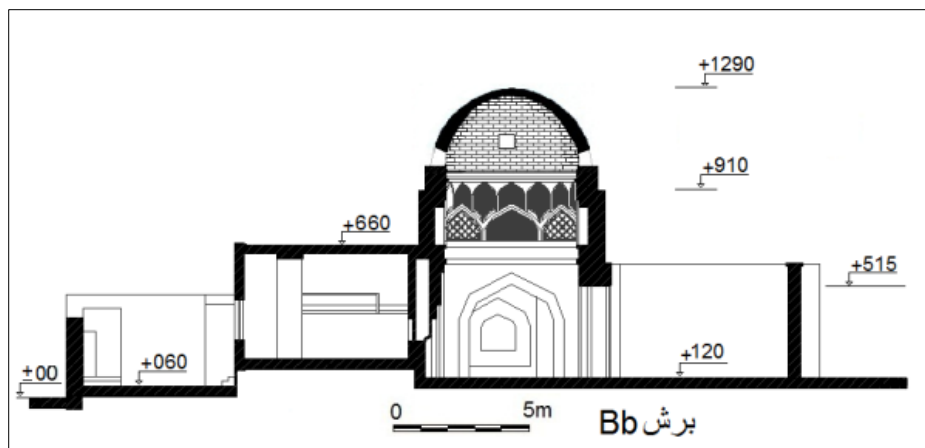


تصویر ۱۶. پلان بنای مسجد قروه

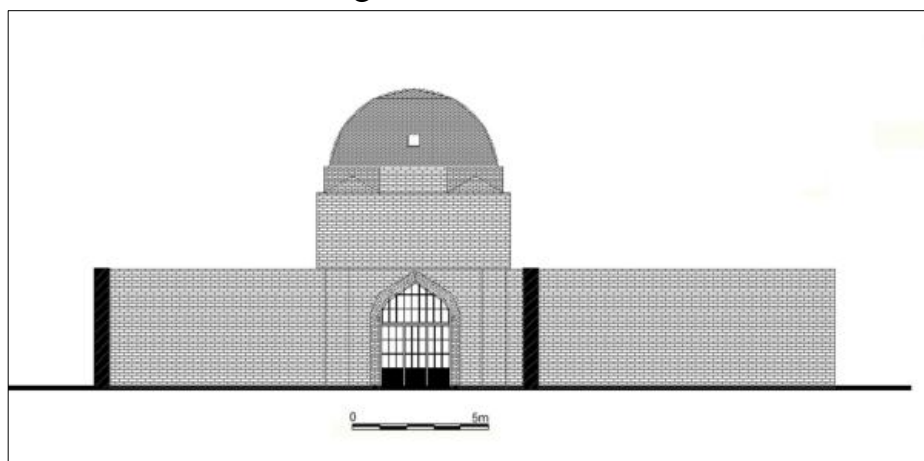


تصویر ۱۷. برش Aa مسجد جامع قروه

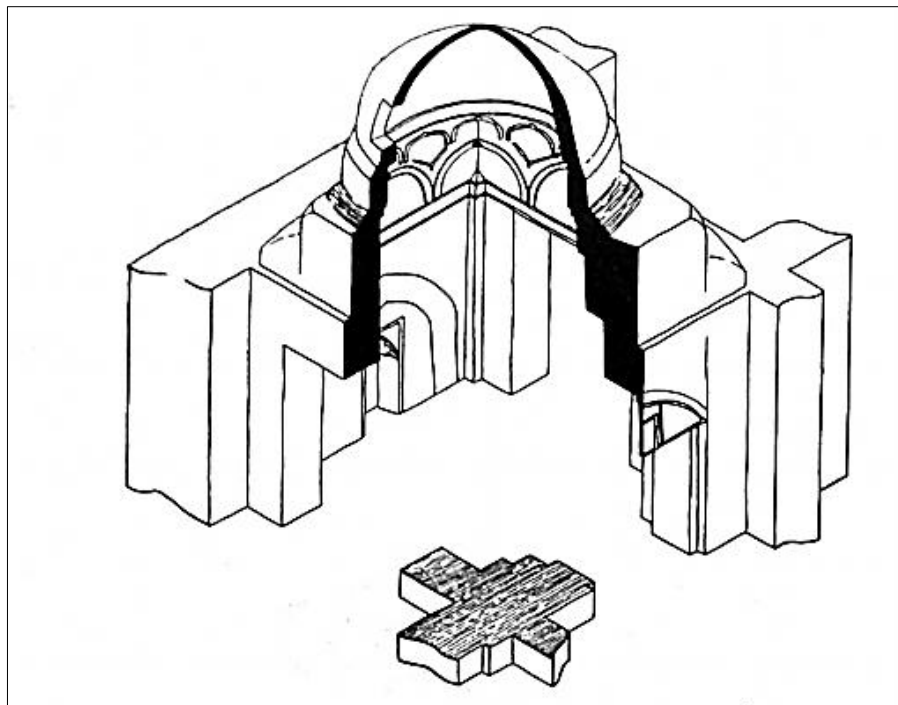
دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۲۵



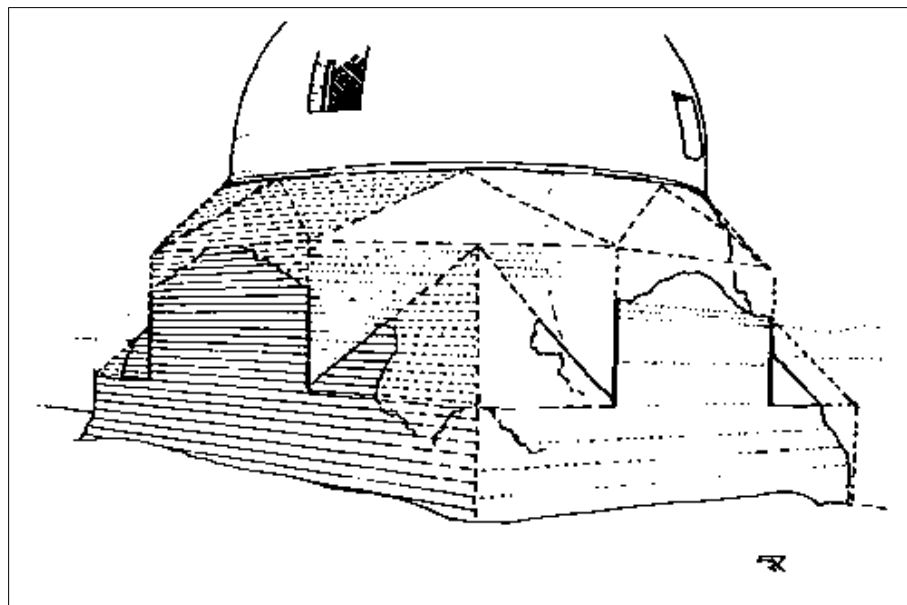
تصویر ۱۸. برش Bb مسجد جامع قروه



تصویر ۱۹. نمایی از مسجد جامع قروه

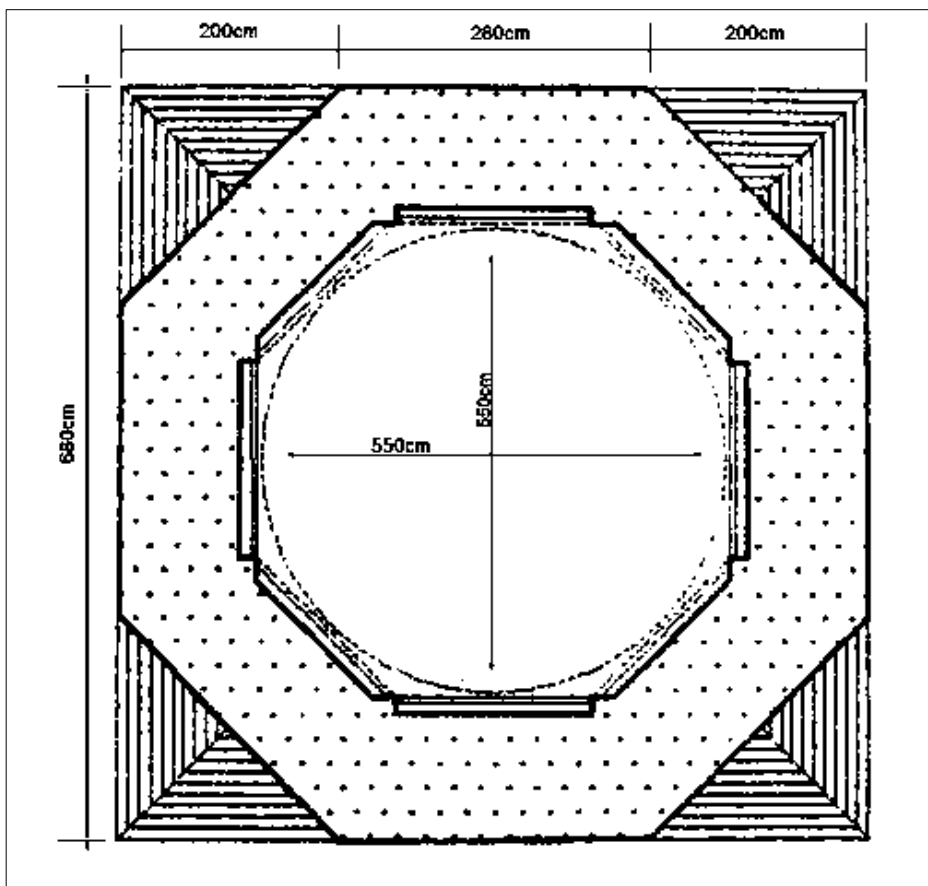


تصویر ۲۰. نمای ایزومتریک از گنبد خانه مسجد قروه (هیلمن براند ۱۳۸۱: شکل ۲۵۰-۲)

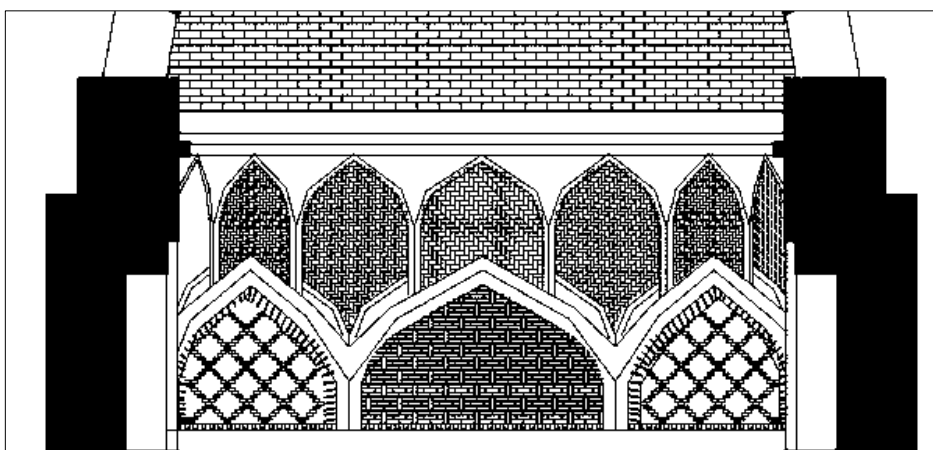


تصویر ۲۱. طرحی از گنبد و فیل‌پوش‌های مسجد قروه (ویور ۲۵۳۶: شکل ۳)

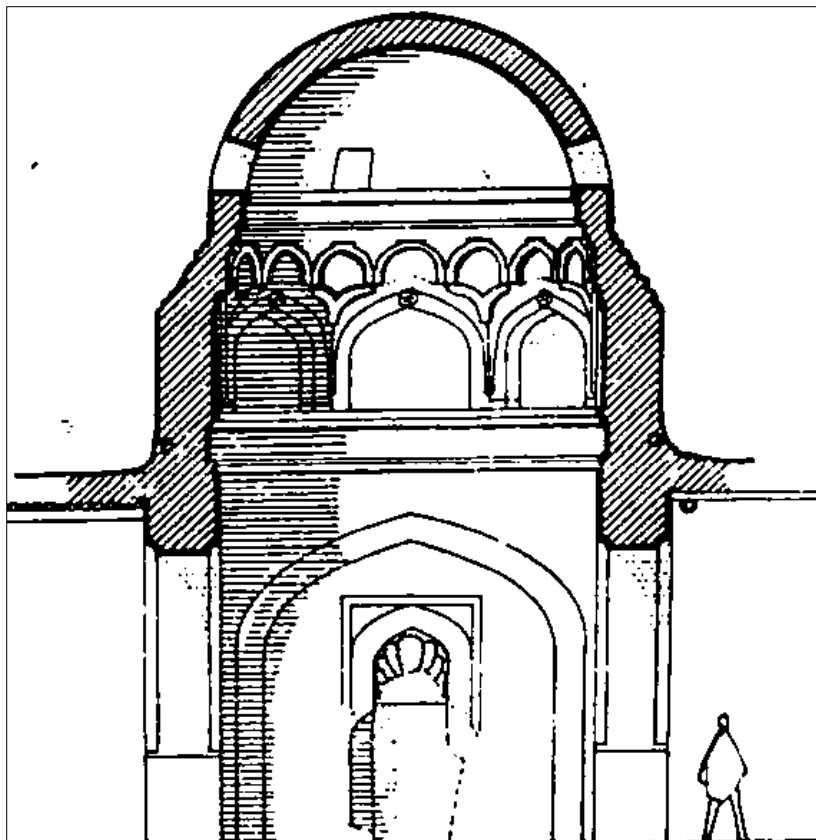
دگردیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۲۷



تصویر ۲۲. نمای فوقانی گنبد مسجد قروه



تصویر ۲۳. تزئینات آجری قوس‌های محل انتقال چارنماقی به گنبد



تصویر ۲۴. برش Aa از گنبدخانه (ویور ۲۰۳۶: شکل ۲)



تصویر ۲۵. نمایی از کتیبه‌ها و تزئینات اطراف محراب صدفی مسجد

دگر دیسی یک بنا از آتشکده به مسجد مسجد جامع قروه شهرستان ابهر زنجان ♦ ۴۲۹



تصویر ۲۶. نمایی از فضای زیر گنبد و کتیبه‌ها و تزئینات اطراف محراب صدفی مسجد

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی

اشیاء نیشابور در موزه ملی ایران، موزه کابل و مجموعه کی‌یر

سحر نیکزاد

کارشناس ارشد طراحی صنعتی

چکیده

سده‌های اول تا سده هفتم هجری، شهرهای خراسان با توجه به فراوانی معادن مس، سرب، نقره و آهن از مراکز بزرگ تولید و ساخت آثار و اشیاء گوناگون فلزی به‌ویژه در دوره غزنوی بود، به‌گونه‌ای که پژوهشگران به دلیل ویژگی‌های شکلی، نقشی، نوشتاری و تداوم سنت‌های گذشته در آثار فلزی، از سبک فلزکاری خراسان سخن می‌گویند. در طول یک‌صد سال اخیر حجم زیادی از آثار فلزی به مجموعه‌های خصوصی و موزه‌ها جهان راه‌یافته که متأسفانه اغلب آنها از طریق کاوش‌های غیرمجاز به‌دست‌آمده‌اند. بسیاری از این نوع آثار در کتاب‌هایی به نام فلزکاری اسلامی، کاتالوگ موزه‌ها، کتاب‌هایی تحت نام هنر اسلامی و نشریات مختلف نشر یافته‌اند. پژوهشگران بخشی از این آثار را به سده‌های چهارم تا پنجم هجری نسبت داده و بنا به شکل، نقش و تزیینات و نوع نوشته‌ها آنها را به شمال شرق و یا خراسان نسبت داده‌اند. در این منابع به‌ندرت محل ساخت و زمان تقریبی یا دوره ساخت آنها اشاره شده است به‌ویژه اینکه ممکن است برخی آثار اصیل نبوده و در زمان‌های اخیر از روی نمونه‌های قبلی کپی شده باشند، از این نظر باید این مسئله نیز توجه کرد. امروزه اشیاء دارای اصالت‌اند که از طریق کاوش‌های علمی به‌دست‌آمده باشند. در این مقاله تلاش بر این است که اشیاء اصیل معرفی شوند، به همین خاطر اشیاء حاصل از کاوش‌های نیشابور موجود در موزه متروپولیتن، موزه ملی ایران، موزه کابل و مجموعه کی‌یر متعلق به سده‌های ۴ تا ۶ هجری با تأکید بر دوره غزنوی معرفی و تجزیه و تحلیل شوند.

واژه‌های کلیدی: هنر فلزکاری، دوره غزنوی، فرم و کارکرد اشیاء، سبک‌شناسی

پیشگفتار

باوجود انگشت‌شمار بودن بناهای تاریخی به‌جامانده از سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری اشیاء و هنرهای تزئینی که از این دوران به‌دست‌آمده بی‌شمار است. درواقع کثرت آثار باقی‌مانده، تنوع بیش‌ازحد

طرح‌ها و نقش‌ها و تکامل و تعامل فنون به‌کاررفته در آنها می‌رساند که ایران، بعد از رکود حدود دو‌یست‌ساله که ناشی از سلطه اعراب بود، بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی فائق آمده و هویت خود را بازیافته و به تحرک و تحولی تازه رسید و هنرمندان را چنان مجهز ساخت که پاسخگوی جنبه‌های زیبایی‌شناختی آثار تجملی و حتی مواد خانگی با تزئین و آرایه عالی باشند. تاریخ‌گذاری آثار فلزی سده‌های نخستین در بیش‌تر موارد تخمینی است. بیش‌تر آنها به سده چهارم و پنجم هجری یعنی دوره سامانی، غزنوی و آل‌بویه نسبت داده می‌شوند. این یافته‌ها تفاوت بین سبک‌های شرق و غرب ایران را در این مقطع زمانی روشن می‌سازد، انتساب این اشیاء بر پایه امکانی است که در آنها پیدا شده‌اند (و یا فرض بر این است که از این اماکن به‌دست آمده‌اند).

این دوره از نظر هنری دوره بی‌نظیری است زیرا در آن، پس از تجارب زیاد، سنت‌های دیرینه هنری با شرایط جدید منطبق و دمساز شده است. طبیعتاً مصالح و رسانه‌ها بر طبق سنت‌ها و نیازهای جدید با یکدیگر فرق دارند. چنین می‌نماید که دو ناحیه شرق و غرب ایران (به مفهوم وسیع کلمه) در طرح و میزان تولیدات هنری خلاقیت بیش‌تری داشته است. در این دو منطقه رایج‌ترین و شاید هم هنری‌ترین اشیاء، ظروف فلزی و سفالی بود. مهم‌ترین مرکز تولید آنها سمرقند (محل کهن آن افراسیاب)، غزنه (لشکری بازار) و قلعه بست، شوش و سیراف بود، یافته‌های اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری حاکی از تنوع محلی اشیاء سمرقند، نیشابور، هرات و غزنی است. چگونگی شروع تولید وسیع اشیاء فلزی و مراحل دقیق توسعه آن چندان معلوم نیست. ولی اشیاء مکشوفه مبتنی بر آن است که از سه منبع الهام گرفته و هنرمندان در اقتباس طرح‌ها و فنون و تبدیل آنها به طرح‌ها و فنون جدید و در بهره‌گیری از مواد بومی به نمودهای کاملاً متفاوت و زیبایی‌شناختی تازه دست‌یافته‌اند. نخستین منبع الهام فرم‌ها و نقوش دوره ساسانی به‌ویژه فرم، طرح‌ها و نقوش روی بشقاب‌ها، سینی‌ها و تنگ‌های سیمین و مفرغین است. در تعدادی از این ظروف تعدادی از نقش مایه‌هایی که در اصل به‌منظور نقوش تزئینی جامه‌ها و حاشیه‌بندی آنها به کار می‌رفت، از فنون مطلوب و محبوب و از خصوصیات تولیدات فلزی شرق ایران است. دومین منبع الهام، نقوش و طرح‌های گیاهی و جانوری چینی است. از سده دوم هجری سفالینه‌های سلطنتی چینی وارد بازار خاورمیانه شد و احتمالاً حسی از رهایی و شوق را در آن روزگار برای آدمی برمی‌انگیخته است (اتینگهاوزن ۱۳۷۸: ۱۱۴). طرح و نقوش چینی ابتدا بر روی نقوش ظروف سفالی اثرگذار شد و سپس از سفال به اشیاء فلزی منتقل شد. سومین منبع الهام، نقوش هندسی، گیاهی، جانوری و کتیبه‌ای ظروف سفالی شهر سامرا بود که برای مدتی پایتخت خلفای عباسی بود، منشأ نقوش سامرا نیز ساسانی بود و هنرمندان تنها در مقام تزئین از آنها استفاده می‌کردند. چهارمین

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۳۳

منبع الهام، سنت‌های فلزکاری سکایی بود، سکاها از دوره هخامنشی از فلزکاری باشکوهی برخوردار بودند. بخشی اشکال و نقوش سکاها از طریق تجارت و یا از طریق ترکان مهاجر که با سکاها ارتباط داشتند، وارد ماوراءالنهر و خراسان شد، طرح‌ها و نقوش سکایی احتمالاً مورد اقبال ترکان (غزنوی، قراخانی‌ها و سلاجقه) بوده است. درباره فلزکاری ایران با مواد گران‌بها (زر و سیم) از سده اول تا اوایل سده پنجم هجری اطلاعات و یافته‌های کمی موجود است اما آثار باقی‌مانده، اهمیتی درخور دارند، زیرا نه تنها خود دارای کیفیت والا هستند، بلکه مبنای تولید آثار فلزی در سرتاسر جهان اسلام در طی سده‌های بعد بوده و تحت تأثیر سنن هنری دوره ساسانی برای مدت‌ها ادامه داشته‌اند (انتیگهاوزن ۱۳۷۸: ۳۱۶).



تصویر ۱. کاسه زرین، با نام ابوشجاع اینجو نکین، سده ۴ تا ۵ هجری. موزه بریتانیا.

در آنها هنوز نمونه‌هایی از شمایل‌نگاری درباری ساسانی دیده می‌شود، ولی اغلب این مجموعه‌ها مثل سفالگری منحصر به نقش مایه‌های ریز دوره ساسانی است. یکی از نقاط عطف این اشیاء که احتمالاً در میانه سده پنجم هجری تولیدشده، نشان دادن شاه، نه با تاج باستانی، بلکه با نوعی کلاه بی لبه در یک صحنه‌ی درباری است. در ظروف مفرغی هم سنت هنری پیش از اسلام جلوه یافته است، این ظروف نسبت به ظروف سیمین پرتجمل ساسانی، نسبتاً ساده‌تر و دارای نقوش حیوانی و گیاهی است و از اصل ساسانی مایه گرفته‌اند. این ظروف نخستین تلاش دوره اسلامی در زمینه احیای فن کهن ترصیع فلزی با فلز دیگر است. یک سلسله مدال‌های پیکره‌ای و تصویر دار زرین و سیمین در دست است که نام امرای آل‌بویه در آنها آمده و مربوط به حدها فصل بین دوره اشیاء فلزی از نوع ساسانی و اشیاء دوره‌ای هستند که نشانی از مفاهیم اسلامی را در خود دارند. مضامین آنها حتی در بعضی جزئیات مضامین ساسانی است، ولی صحنه‌های درباری مثل ضیافت‌ها، شکارگاه‌ها و مجالس سرور و موسیقی از حیث تبدیل طرح به عناصر اصلی و اسلامی شدن جامه‌ها و تجهیزات با نمونه‌های قبلی فرق دارد. از همین اشیاء معلوم می‌شود که در هنر این دوره نوعی جهت‌گیری اسلامی شکل گرفته و در اندک زمانی در

سرتاسر جهان اسلام منتشر شده است. در تعدادی از ظروف نقره‌ای با طرح‌های حیوانی و یا گل‌دار موجود در موزه ارمیتاژ می‌توان این فرآیند را با تنوع تجربی به‌روشنی پیگیری کرد (همان: ۳۱۸). یک گلدان سده چهارمی در موزه ارمیتاژ لنین‌گراد، سرآغازی متقاعدکننده است. تزئین قلمکاری شده آن مرکب از پرندگان طاووس گون است که در روزگار ساسانی متداول بود، این ظرف دارای دسته و سه‌پایه است و سر پرنده‌ها با نقش بسیار عالی تصویر سایه‌نمای ظرف را منقطع کرده و یک دسته و سه‌پایه بدان افزوده شده است. از این‌ها گذشته، سر پرندگانی با نقش بسیار عالی تصویر سایه‌نمای ظرف را منقطع کرده و گردن این ظرف با تحول تازه طرح‌ها با پرندگان گوناگون و حالاتی متفاوت در درون اجزائی که از حروف مایه گرفته، تزئین یافته، ولی بدنه آن با نقوش گیاهی که در پیرامون آن پرندگان سر برآورده‌اند، پوشیده شده است. این عناصر تزئینی که از منبعی متفاوت ریشه گرفته با کمال استادی پرداخت شده، هرچند اشکال پرندگان و گیاهان بدان تحمیل شده و با آن دمساز نگشته است. نوآوری دیگر آن پر کردن زمینه با علائم و نشانه‌های نسبتاً فضا‌دار گرد و کوچک است که طرح اصلی را با طرح‌های درونی آن برجسته کرده، گویی که نوعی نقش برجسته است (همان: ۳۱۸).



تصویر ۲. تنگ سیمین، سده چهارم هجری، موزه ارمیتاژ

بر بشقابی پهن از سده چهارم هجری محفوظ در موزه برلین، تصاویر پرندگان با سبکی بسیار عالی و سنجیده با نقوش گیاهی درهم‌تنیده شده و در وسط آن تصویر سیمرخ با خطوط دایره‌ای از سایر قسمت‌ها مجزا شده است. این نقش‌مایه ساسانی است ولی طرح آن از نظر اجراء نسبت به ظروف ساسانی

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۳۵

خشک‌تر و خام‌تر است و همین می‌رساند که در یک کارگاه دیگر و در یک منطقه متفاوت ساخته شده است. این اشیاء با مواد ساده‌تری به‌منظور استفاده طبقات فرودست جامعه تولید می‌شده و گرچه مفهوم آن نقوش کهن به دست فراموشی سپرده‌شده بود، ولی نقش‌ها ادامه یافته و احیاء شده است.



تصویر ۳. بشقاب سیمین، بخشی طلاکوب، موزه دولتی برلین، موزه هنرهای اسلامی

یافته‌های فلزی نیشابور در دوره غزنوی

در سال ۱۹۳۵ موزه متروپولیتن هیئت را به سرپرستی چارلز ویلکینسون برای کاوش‌های باستان‌شناسی در نیشابور به ایران اعزام کرد. این هیئت کار خود را در این سال شروع و تا سال ۱۹۴۰ ادامه داد. با شروع جنگ جهانی کار هیئت متوقف، اما بعد از جنگ و در سال ۱۹۴۷ نیز در یک فصل دیگر به کاوش‌ها ادامه یافت (ریاضی ۱۳۷۱: ۲۲). در طی این کاوش‌ها بخشی از بافت شهری سده‌های دوم تا پنجم هجری نیشابور آشکار شد و حجم قابل‌توجهی از آثار معماری، تزیینات معماری، سفالی، فلزی و شیشه‌ای کشف و به‌تدریج نتایج کاوش‌ها به شکل مقالات و کتاب‌ها نشر یافت. این کاوش‌ها نقش مهمی در شناخت روند شکل‌گیری توسعه و تکامل زندگی فرهنگی، اقتصادی و هنری این شهر در سده‌های سوم تا پنجم هجری داشت و به ابهامات بسیاری پاسخ داد. یکی از نتایج این کاوش‌ها تألیف کتاب اشیاء فلزی اوایل اسلام نیشابور توسط جمیز آلن در سال ۱۹۸۲ بود. وی یکی از متخصصان فلزکاری دوره اسلامی است و تاکنون مقالات و کتاب‌هایی در زمینه فلزکاری دوران اسلامی تألیف کرده است. آلن به استناد اشیاء فلزی نیشابور که از کاوش‌ها به‌دست آمده بود و اکنون در موزه متروپولیتن نگهداری می‌شود اقدام به معرفی اشیاء فلزی نیشابور کرد. بنا به روال در گذشته، اشیاء مکشوفه در کاوش‌ها توسط هیئت‌های خارجی بنا به توافق بین هیئت و دولت ایران تقسیم می‌شد و در این کاوش‌ها نیز بخشی از اشیاء مکشوفه نیشابور به موزه متروپولیتن و بخشی از آنها نیز به موزه ایران باستان انتقال یافت. مؤلف به دلیل عدم دست‌رسی به اشیاء موزه ملی ایران، تنها اشیاء موجود در موزه متروپولیتن را

مورد پژوهش قرار داده است. وی در مقدمه طولانی کتابش درباره اشیاء فلزی نیشابور می‌نویسد: در کاوش‌های نیشابور تعداد قابل توجهی از اشیاء نقره‌ای، طلایی، اشیاء مفرغی (شامل لوازم آرایشی، اشیاء خانگی، زین ابزار اسب، ابزارهای علمی، دست‌ساخته‌های فنی، جنگ‌افزار، اسباب و ابزارهای معماری، وسایل و ابزارهای شخصی)، اشیاء سربی و آهنی به‌دست آمده است. آکن به استناد نوشته‌های مورخان و جغرافیانویسان دوره اسلامی می‌نویسد، اغلب این نویسندگان نیشابور را مرکز مهم سیاسی و تجاری اعلام کرده‌اند، اما در مورد فلزکاری نیشابور سخنی نمی‌گویند. وی علی‌رغم بی‌توجهی مؤلفین دوره اسلامی درباره تولیدات فلزی نیشابور، این شهر را مرکز مهم فلزکاری اعلام می‌کند و دلایل خود را این‌گونه بیان می‌کند، نیشابور در فاصله سده دوم تا ششم هجری مرکز ضرب سکه بوده و ضرب سکه به حجم زیاد فلز خام نیاز دارد، بنابراین معاملات منظم فلزات خام در این شهر انجام می‌شده است. برخی جغرافیا نویسان از معادن نقره، مس، سرب و آهن منطقه نیشابور یاد کرده‌اند. این حوقل در سال ۳۶۷ هجری از کوه نقره‌فام در نزدیک نیشابور یاد کرده و می‌نویسد، این کوه دارای نقره، سرب و آهن بوده است، ابن فقیه نیز این مطلب را تأیید کرده و در کتابش از نقره و آهن طوس و نیشابور یاد می‌کند. مؤلف حدود العالم که در قلمرو غزنوی‌ها می‌زیست، در سال ۳۷۲ هجری به معادن شمال شرق ایران اشاره دارد و می‌نویسد معادن مس و سرب در طوس (حدود العالم: ۶۰)، معادن زر، سیم، آهن، مس و سرب در گوزکانان (ص ۹۶)، معدن نقره در پنجهیر (ص ۱۰۱)، معادن سیم و زر در بدخشان (ص ۱۰۵) و در غور زره، جوشن و سلاح تولید می‌شود (ص ۱۰۲). یاقوت در ۶۲۳ هجری شرح مفصلی در مورد معادن نقره پنجهیر (پنج کوه) در شمال افغانستان خیر می‌دهد که در حمله مغول نابود شد (لسترینج ۱۳۸۳: ۳۷۶). مقدسی که در دوره غزنوی می‌زیست، در سال ۳۷۵ هجری در مورد صادرات خراسان می‌نویسد، نیشابور مرکز محصولات صنعتی است، در طوس ظرف‌های مخصوص پخت غذا ساخته می‌شود در هرات افزارهای پولادین به‌خوبی ساخته می‌شود، در مرو ظرف مسین ساخته می‌شود (همان: ۴۵۶).

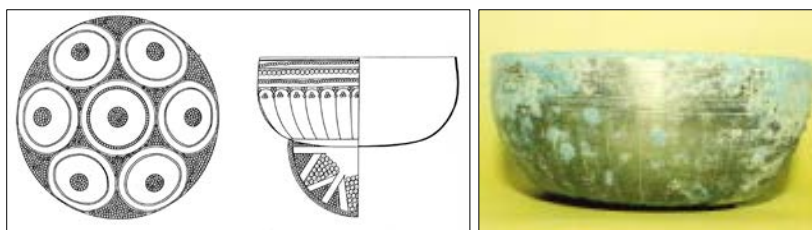
ملکیان شیروانی از اشیاء مفرغی - قلعی یاد می‌کند و آنها را مفرغ‌های سفید می‌نامد و می‌نویسد گروهی اشیاء فلزی مانند کاسه‌ها، بشقاب‌ها و قاشق‌ها و ... دارای دو ویژگی هستند، اولین ویژگی آنها داشتن ۲۰ در صد قلع در آلیاژ مفرغ است و ویژگی دوم آنها داشتن نقوش هندسی نقطه‌چین‌ها، خطوط، قرص‌ها به‌ویژه نقطه و دایره است. این نوع اشیاء مفرغی - قلعی در موزه دوران اسلامی (موزه ملی ایران) نگهداری می‌شود و بنا به گفته کارشناس موزه (خانم برزین) و طبق شرح اشیا در دفتر اموال بخش

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۳۷

اسلامی موزه، این اشیاء از حفاران غیرمجاز در نیشابور ضبط شده و به بخش اسلامی موزه ایران باستان وارد شده‌اند (Allan 1982: 20).



تصویر ۴. کاسه چکش کاری، نقطه‌چین‌های مثلثی و ستاره‌ای شکل، قلم‌زنی، خراسان، نیشابور، سده ۴ تا ۵ هجری، موزه ملی ایران (لک‌پور ۴۸)



تصویر ۵. کاسه چکش کاری با نقش دایره متداخل و نقطه‌چین، خراسان، نیشابور، سده ۴ یا ۵ هجری، موزه ملی ایران (لک‌پور ۵۰).



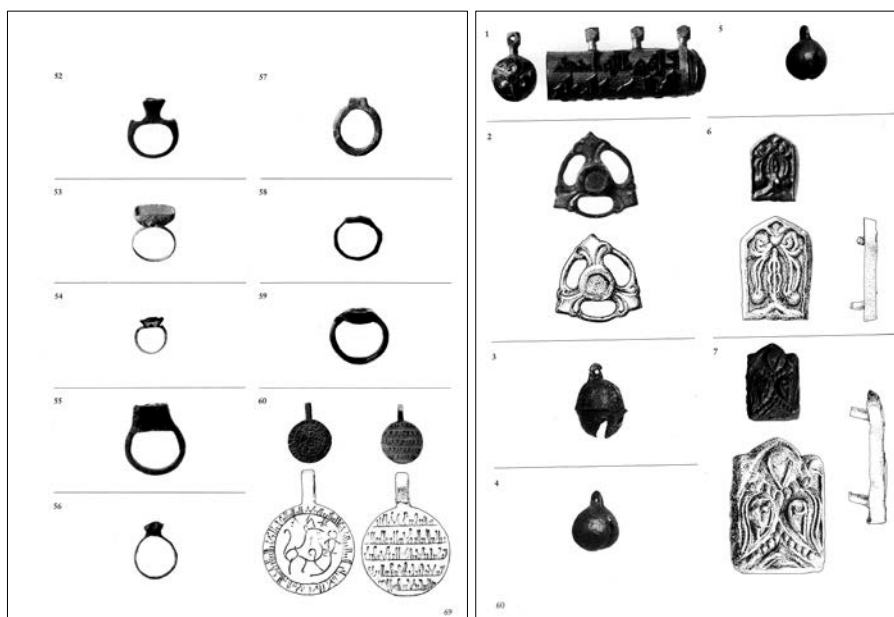
تصویر ۶. کاسه چکش کاری با نقش نقطه‌چین‌های متوالی، لوزی و مثلث نقطه‌چین، نیشابور، سده ۴ تا ۵ هجری، موزه ملی ایران (لک‌پور ۱۹)

این‌گونه نقش‌ها روی ظروف سنگی کشف شده در نیشابور نیز دیده می‌شود. لک‌پور کارشناس موزه ملی ایران در دهه ۸۰ شمسی تعدادی از این نوع ظروف را معرفی کرده و می‌نویسد در موزه دوران اسلامی ظروفی نگهداری می‌شود که آنها را به خاطر زنگشان، ظروف نقره‌ای و برنجی نامیده‌اند. این ظروف

غالباً ساده و شامل کاسه‌های نیم کروی، جام‌های پایه‌دار، سینی، بشقاب، کفگیر، قاشق و ملاقه و... است. این اشیا به دلیل جنس آلیاژ با مفرغ متفاوت‌اند و درصد قلع آنها بین ۲۰ تا ۳۰ درصد است، در صورتی که درصد قلع در اشیاء مفرغی کمتر از ۲۰ درصد است، این پژوهشگر این نوع ظروف را سفیدروی نامیده و تعدادی از آنها را معرفی کرده است (لک‌پور ۱۳۷۵: ۳). ابن اثیر در وقایع سال ۳۰۷ هجری به حکایتی اشاره می‌کند که به استناد آن می‌توان گفت، نیشابور مرکز تولیدات فلزی بوده است. این حکایت در مقاله بوریس مارشاک نیز آمده است، بوریس مارشاک در مقاله خود از یک ظرف نقره‌ای مزین به نقش پرند که به سبک خراسانی ساخته شده و رقم حسین بن علی دارد، صحبت می‌کند، وی سعی دارد بین رقم حسین بن علی و نام حسین بن علی مروزی که در تاریخ این اثر آمده ارتباط برقرار کند (Allan 1982: 23). ابن اثیر در وقایع سال ۳۰۷ هجری از نشستی در بخارا صحبت می‌کند که در آن امیر بخارا (امیر نصر احمد سامانی)، حسین بن علی مروزی و پسر حاکم نیشابور (احمد بن حمویه) حضور داشته‌اند. در این نشست امیر سامانی درخواست آب می‌کند، خدمتکار با ظرفی معمولی برای امیر آب می‌آورد. امیر ظرف را نمی‌پسندد، حسین به احمد پسر حاکم نیشابور می‌گوید، آیا امیر باید در چنین ظرفی آب بنوشد؟ چرا پدرت از نیشابور ظروف خوب برای امیر هدیه نکرده است؟ (ابن اثیر ج ۱۳: ۱۴۰). اگرچه دلیلی در دست نیست که این دو نام را هم مربوط بدانیم، اما این حکایت می‌تواند، تأییدی بر تولید ظروف نفیس فلزی در نیشابور باشد. وجود نام دو صنعتگر در سده ششم هجری که نسبت نیشابوری را با خود دارند از جمله مدارک مهم در تائید این موضوع که نیشابور مرکز مهم فلزکاری بوده است. بر یک دوات در موزه متروپولیتن رقم شخصی به نام عبدالرزاق مسعود نیشابوری نوشته شده، همچنین نام وی بر روی یک ظرف مفرغی که در موزه برلین نگهداری می‌شود، نیز آمده است. افزون بر این، بر روی دوات دیگری که در مجموعه میناسیان در نیویورک نگهداری می‌شود، بر روی آن نام ناصر ابن اسعد نیشابوری نوشته شده است (همان: ۲۳). پسوند نیشابوری بیانگر تأکید هنرمندان به نام شهر زادگاهشان است و آنها مایل بوده‌اند با نام شهر زادگاهشان شناخته شود و با این انتساب مشتری‌های آینده خود را به شهر زادگاهشان جلب می‌کرده‌اند. این نظر با کتیبه ابریق برنجی ترصیع کاری تفلیس با تاریخ ۵۵۷ هجری تائید می‌شود، در این کتیبه علاوه بر ذکر نام محل ساخت، یعنی شهر هرات، نام سازنده آن (محمود بن محمد هروی) ذکر شده است. این مدارک نشان می‌دهد، نیشابور مرکز ساخت مصنوعات فلزی در پیش از دوره مغول بوده است. جمیز آلن در مقدمه کتابش، اشیاء فلزی مکشوفه از نیشابور را بر اساس نوع فلز به چهار گروه تقسیم کرده است:

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۳۹

گروه اول، اشیاء زرین و سیمین، شامل اشیاء چو ن طلسم‌ها، ظروف قلم‌زنی و کنده‌کاری‌شده چون زنگ‌ها، دستبندها، گوشواره‌ها، حلقه‌های بینی (خرامیه)، انگشتری‌ها و آویزها و سنجاق‌ها است، بخشی از این اشیاء نشان‌دهنده نوع تزیینات پوشاک مردان و زنان آن دوره است.



تصویر ۷. طلسم‌ها و تزیینات لباس، سده ۳ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن، تصویر ۸. انگشتری‌ها و طلسم‌ها، سده ۳ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن

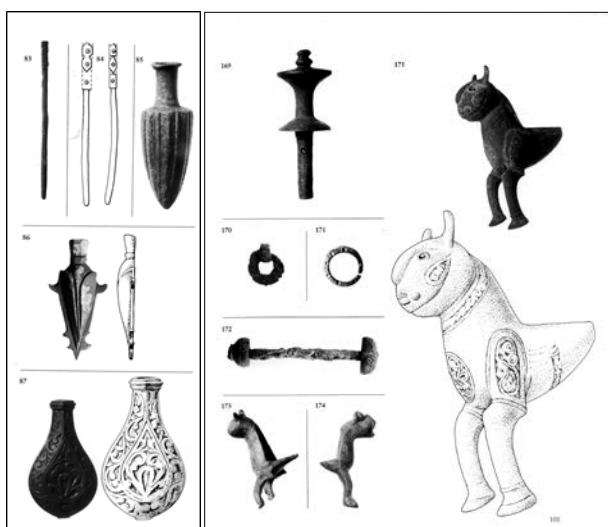


تصویر ۹. جای دعای زرین. سده ۴ هجری. نیشابور با کتیبه کوفی سوره توحید. موزه ملی ایران

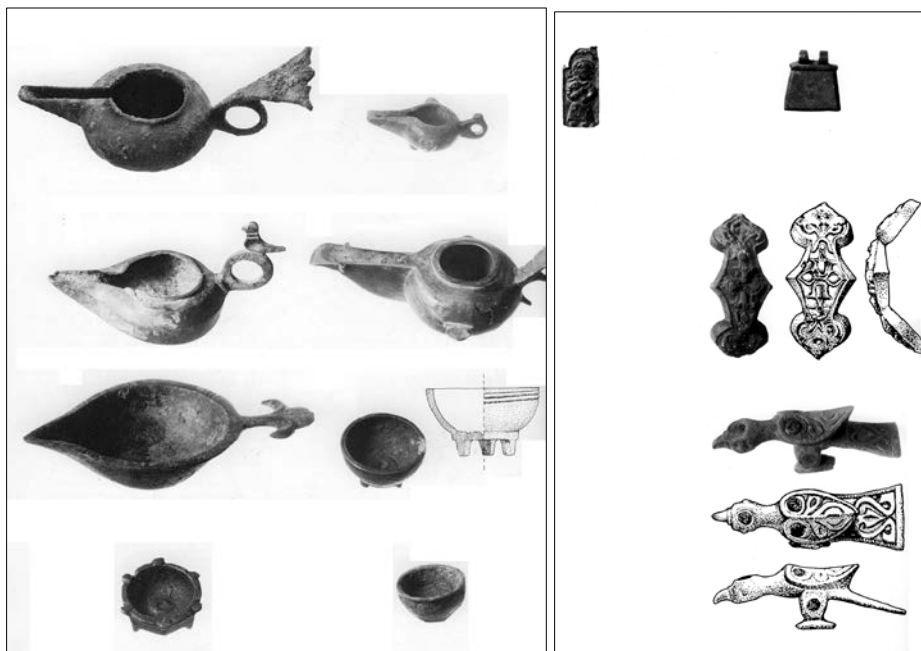
گروه دوم، شامل اشیاء مفرغی است که معمولاً در خانه یا محل کار مورد استفاده بوده‌اند. این اشیاء شامل: بطری، کوزه، ماهی‌تابه، دوات، چراغ، ظروف بسیار کوچک، ظروف آشپزخانه، قاشق، هاون، وزنه، اشیاء آرایشی مانند آینه، هاون، میل سرمه، موچین، ظروف مواد آرایشی، یراق اسب، ابزار و آلات علمی، اشیاء فنی، ابزار اندازه‌گیری، یک قالب ضرب سکه، سرگرز، وسایل معماری، اثاث خانه و اشیاء

♦ ۴۴۰ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

دیگر چون پلاک، لولا، گل‌میخ، دستگیره، قلاب، کلید، سرپوش، حلقه، دریچه و تجهیزات ایمنی گوناگون است.



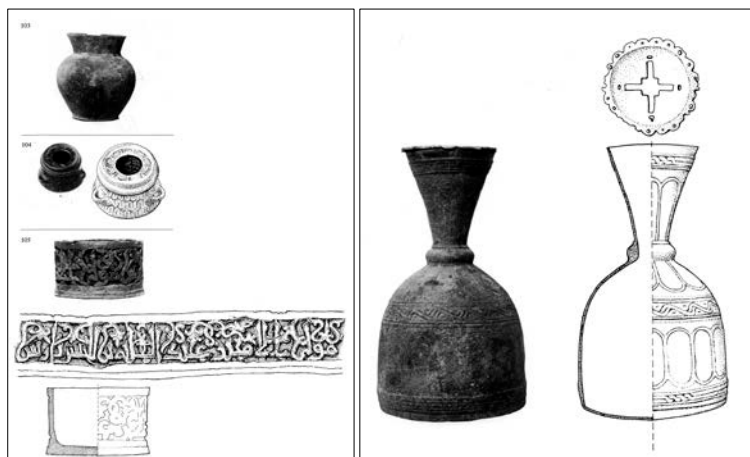
تصویر ۱۰. بخشی از بدنه بخورسوزها، سده چهارم هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن.، تصویر ۱۱. سرمه‌دان‌ها، سده چهارم هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن.



تصویر ۱۲. تندیسک مطلا (۱/۳ در ۲/۸ سانتی‌متر)، لولا، دستگیره و گلدسته (زینت سقف)، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن، تصویر ۱۳. پیه‌سوزها، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۴۱

گروه سوم را اشیاء سربی، مانند کاسه‌ها، دوک‌های نخریسی و دسته‌هاون تشکیل می‌دهد. گروه چهارم، شامل اشیاء آهنی چون تیغه‌های تیشه، بیل، پیکان، تیغه‌های شمشیر و خنجر را در برمی‌گیرد. اشیاء فلزی کشف‌شده در نیشابور اشیاء چندان نفیسی نیستند که دارندگان آنها، این اشیاء را از بازار خریداری کرده باشند، احتمالاً حلقه‌ها و دستبندهای زرین و سیمین می‌توانستند از بازار خریداری شده باشند، اما زنگوله‌ها، آویزهای مفرغی چنین حالتی ندارند که از شهر دیگری به بازارهای نیشابور وارد شده باشند و متقاضیان آنها را از بازار خرید کرده باشند و به یقین تولید کارگاه‌های محلات شهر است. این مسئله در مورد ظروف بسیار کوچک، قاشق‌ها، وزنه‌ها، لوازم آرایشی مانند میل سرمه‌ها و موچین‌ها نیز صدق می‌کند. یافته‌های نیشابور چشم‌انداز تازه‌ای از تنوع و کاربرد اشیاء فلزی را در سده‌های سوم تا ششم هجری به روی ما می‌گشاید.

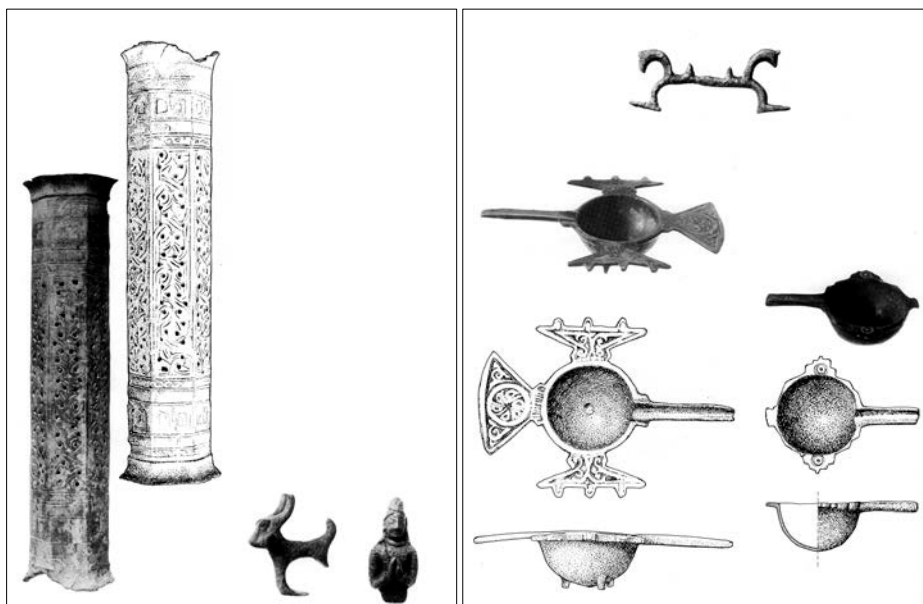


تصویر ۱۴. بطری (تنگ)، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن، تصویر ۱۵. سبو (۸/۴ در ۹ سانتی‌متر)، دوات و حلقه؟ (۴/۵ در ۷/۴ سانتی‌متر) با کتیبه خط کوفی: مولا امیر عبدالله بن حسن پارسی.

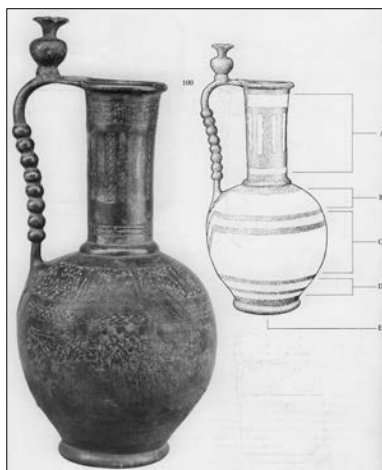
اول: با مطالعه لوازم آرایشی نیشابور و ارتباط آن با لوازم آرایشی دیگر موزه‌ها و محوطه‌های باستانی متوجه می‌شویم که طی دو قرن اول دوره اسلامی حرکتی نامحسوس به سمت شرق وجود داشته است. این حرکت شکل‌های مدیترانه‌ای اشیاء آرایشی را به ایران منتقل کرده و سنت‌های استفاده از این گونه اشیاء احتمالاً از دربار عباسیان سرایت کرده است (در فاصله سده دوم تا چهارم بخشی از جامعه شهری نیشابور را اعراب تشکیل می‌دادند).

۴۴۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

دوم: پیه‌سوزهای نیشابور، بنیانی برای مطالعات کلی را فراهم می‌سازد و زمینه مناسب برای مطالعه پیه‌سوزهای فلزی و سفالی دیگر مناطق ایران فراهم می‌سازد. این پیه‌سوزها تداوم سنت‌های منطقه‌ای این صنعت را در نیشابور نشان می‌دهد.



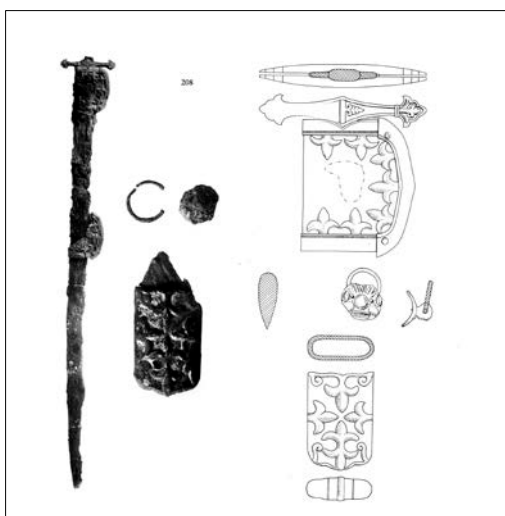
تصویر ۱۶. ملاقه‌ها و دستگیره، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن، تصویر ۱۷. ساقه شمعدان مشبک و پیکرک، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن.



تصویر ۱۸. تنگ، با کتیبه خط کوفی و ثلث، نقوش گیاهی و پرنده، ارتفاع ۳۳ سانتی‌متر، قطر ۱۶ سانتی‌متر، سده ۵ تا ۶ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن. متن کتیبه روی تنگ، یمن و برکه و السرور و السعاده و سلامه / نیکبختی، برکت، شادی، سعادت و سلامتی (این عبارت روی ظروف سفالی نیشابور نیز نوشته می‌شده است)

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۴۳

سوم: کمربندها، یراق اسب و شمشیر نیشابور برای اولین بار نشان دهند عمق و محدودیت ذوق و سلیقه آلتایی و ترکی در مورد محصولات سده‌های نخستین دوره اسلامی است. عمق به دلیل ثبات و تداوم طرح‌های ترکی و آلتایی در این اشیا و محدودیت به این دلیل که این طرح‌ها به ندرت در جای دیگر دیده می‌شوند. (اقوام کوچ رو سکایی در شمال و شمال شرق خراسان فلزکاری پیشرفته‌ای داشتند که نمونه مشهور آن گنجینه پازیریک در آلتایی است، سنت‌های فلزکاری سکایی به ترکان ساکن در ماوراءالنهر انتقال یافت و از طریق ترکان به خراسان هم رسید).



تصویر ۱۹. شمشیر آهنی، سده ۴ تا ۵ هجری، نیشابور، موزه متروپولیتن.

چهارم: این اشیا نشان می‌دهد که استفاده از مفرغ زرانود به جای فلزات گران‌قیمت تا چه حد متداول بوده است.

پنجم: کشف دو آینه مفرغی و شیء دیگری که به احتمال زیاد قاب آینه بوده، دلالت بر گسترش مدل‌های آینه در ایران اوایل اسلام دارد، بر اساس آنها می‌توان سبک آینه‌های اوایل اسلامی را در ایران شرح داد.

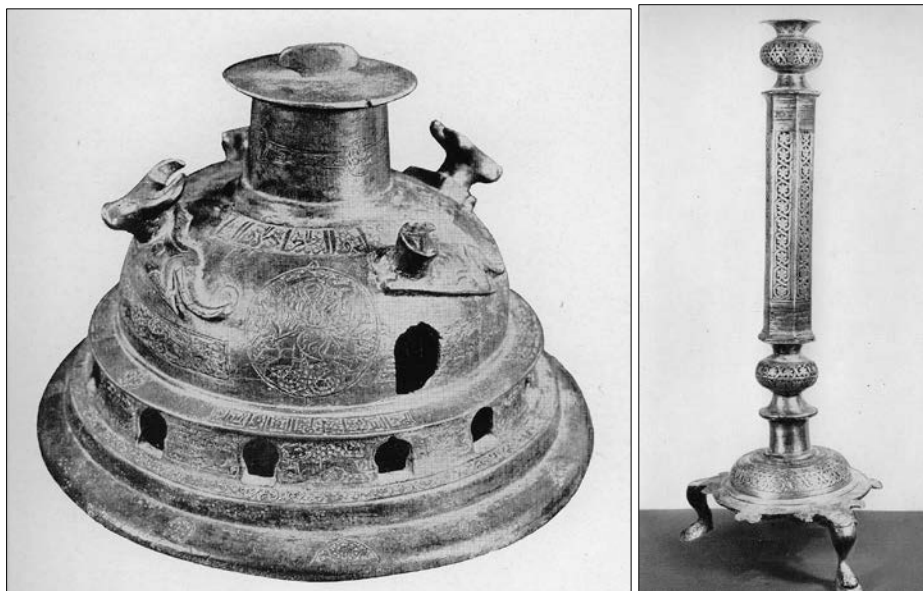
اشیاء فلزی غزنوی در موزه کابل

در سال ۱۹۶۱ موسسه شرق‌شناسی موزه تورینو با همکاری موزه کابل اقدام به نشر کاتالوگی به نام افغانستان از پیش‌ازتاریخ تا دوره اسلامی کرد. در این کاتالوگ چهار اثر مفرغی دوره غزنوی معرفی شده است.

در کاتالوگ موزه کابل به محل تولید این چهار اثر اشاره نشده، اما ویژگی‌های نقشی آنها نشان می‌دهد که محل ساخت آنها ایالات شرقی افغانستان (کابل و غزنه؟) است برخی عناصر نقشی هندی در بخورسوز و پایه شمعدان دیده می‌شود، پایه‌های شمعدان به شکل انسان ایستاده ساخته شده و یادآور تندیس‌های ایستاده بودا است، بر بدنه پایه شمعدان چهار گاو با سر بزرگ الحاق شده که یا آور سر گاوهای هندی است، به نظر می‌رسد هنرمندان هندی در غزنه با هنرمندان مسلمان همکاری داشته‌اند، زیرا دولت غزنوی بخش‌های غربی هند را در تصرف داشت. شمعدان مشبک از نظر شکل و نوع تزئین مشابه شمعدان‌هایی است که پوپ در جلد ۱۳ تصویر ۱۲۸۴ معرفی کرده و بیان‌گر وحدت طرح و نقش در سده ششم هجری است. سایر تزئینات مانند طرح نیلوفرهای به هم پیوسته بدنه شمعدان، نقش سوارکار و جانور در حال دویدن بر روی پایه شمعدان و کتیبه‌های خط کوفی و نقش پرنده‌های متوالی بر روی بدنه تنگ از نقش‌های رایج ظروف فلزی خراسان در فاصله سده دوم تا ششم هجری است و این نوع شیوه تزئین در بسیاری از اشیاء فلزی معرفی شده در جلد ۱۳ (فلزکاری)، کتاب سیری در هنرهای ایران دیده می‌شود



تصویر ۲۰. بدنه تنگ، مفرغ، اوایل سده ششم هجری، غزنوی، ارتفاع ۲۱ سانتی‌متر، موزه کابل (کاتالوگ شماره ۱۵۶)،
تصویر ۲۱. بخورسوز، مفرغ، سده ششم هجری، ارتفاع ۱۶ سانتی‌متر، موزه کابل (کاتالوگ شماره ۱۶۱)



تصویر ۲۲. شمعدان، مفرغ، مشبک‌کاری، سده ششم هجری، غزنوی، ارتفاع ۷۰ سانتی‌متر، موزه کابل (کاتالوگ شماره ۱۶۲)، تصویر ۲۳. پایه شمعدان، مفرغ، سده ششم هجری، ارتفاع ۲۵/۷ سانتی‌متر، قطر ۳۰ سانتی‌متر، موزه کابل (کاتالوگ شماره ۱۶۴)

اشیاء فلزی سده ۴ تا ۵ هجری در مجموعه کی‌یر

در گالری کی‌یر لندن تعداد زیادی از اشیاء فلزی دوره اسلامی نگهداری می‌شود. در سال ۱۹۷۶ گزا فهرواری که یکی از پژوهشگران برجسته در زمینه هنر اسلامی به‌ویژه اشیاء فلزی است، اشیاء فلزی دوره اسلامی این گالری را در کتابی به نام فلزکاری دوره اسلامی از سده دوم تا نهم هجری تألیف کرد. در این کتاب ۱۶ اثر فلزی متعلق به سده ۴ تا ۵ هجری معرفی و محل ساخت آنها شمال شرق ایران یا خراسان اعلام شده است. معرفی این تعداد اثر و انتساب آنها به خراسان در یک کتاب در مقایسه دیگر منابع قابل توجه است به‌ویژه اینکه آثار معرفی شده با دوره غزنوی هم‌زمان است. این اشیاء مدارک ارزشمندی برای فهم کم و کیف اشیاء فلزی خراسان برای دوره مورد بحث است.

این ۱۶ اثر فلزی شامل ۱۰ تنگ دسته‌دار، ۴ ابریق (تنگ بدون دسته) و دو هاون مفرغی است. که به روش ریخته‌گری و چکش‌کاری ساخته شده و تزئینات آنها اغلب در شکل دسته‌های جانورسان و لوله‌ها انجام شده‌اند. فرم (شکل) تنگ‌ها علی‌رغم شباهت ظاهری با هم متفاوت‌اند. شکل این تنگ‌ها شباهت نزدیکی با تنگ‌های شیشه‌ای و سفالی هم‌عصر خود دارند. سه نمونه از ابریق‌ها شکل متفاوتی

با تنگ‌ها دارند. ابریق‌ها شماره‌های ۱۶، ۱۵ و ۲۵ به روش ریخته‌گری و قالب‌سازی ساخته شده و تزئیناتی برجسته و اشکی شکل دارند. نقش تزئینی این ابریق‌ها در ظروف شیشه‌ای هم‌زمان دیده می‌شود که احتمالاً از نقش‌های روی ظروف شیشه‌ای الهام گرفته شده است. در فاصله سده دوم تا هشتم هجری حجم قابل توجهی از اشیاء دوره اسلامی را تنگ‌ها و ابریق‌های شیشه‌ای، سفالی و فلزی تشکیل می‌دهد. تنگ‌ها و ابریق‌ها همواره به عالی‌ترین شکل ممکن همراه با تزئینات فراوان و ظریف ساخته شده از جمله شاهکارهای هنر اسلامی شناخته می‌شوند. در مورد علت توجه سازندگان به این نوع ظروف و کاربرد واقعی آنها نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد؛ اما در تنگ‌های دوره‌های جدیدتر، مثل تنگ‌های اواخر دوره سلجوقی تا صفوی، معمولاً ابیاتی یا عباراتی بر روی آنها نوشته می‌شد، این نوشته‌ها تا حد زیادی کاربرد آنها را نشان می‌دهند. معمولاً تنگ‌های دهانه‌گشاد کاربردهای متفاوتی با تنگ‌های دهانه تنگ دارند. معمولاً تنگ‌های دهانه‌گشاد برای شرب مایعاتی است که از ارزش چندانی برخوردار نیستند، مصرف روزانه داشته و از آنها بر سر سفره استفاده می‌شده است؛ اما ظروف دهانه تنگ (۲۱، ۱۱، ۲۵، ۱۵ و ۱۶) می‌توانند کاربردی برای مصرف مایعات خاص به‌ویژه در مجالس بزم داشته باشند. در بسیاری از مینیاتورها تنگ‌های بدون دسته روی میزهای کوچک در مجالس بزم دیده می‌شوند همچنین این نوع تنگ‌ها برای مواد خوشبوکننده و معطر مانند گلاب و امثال کاربرد داشته‌اند.

با نگاهی به شکل این ظروف و مقایسه آنها با ظروف سفالی و شیشه‌ای هم‌عصر خود این نکته آشکار می‌گردد که طراحی و ساخت اشیاء در سده‌های دوم تا پنجم هجری از یک الگوی معین پیروی کرده و در مجموع از سبک شکلی واحدی برخوردارند. مقایسه شکلی اشیاء معرفی شده با نمونه‌های باقی مانده از دوره ساسانی و حتی دوره‌های قدیمی‌تر این نتیجه را به دست می‌دهد که ظروف مجموعه کی‌یر شکل‌های ساده‌تری از ظروف پرتجمل دوره ساسانی است. پوپ در جلد ۷ کتاب سیری در هنر ایران ۴ تنگ مفرغی (تصاویر ۴-۲۴۳) را معرفی و زمان ساخت آنها را پس از ساسانی اعلام کرده است (سده‌های اول تا سوم هجری) این تنگ‌ها ساده و بدون نقش و مشابه تنگ‌های مجموعه کی‌یر هستند. در دوره ساسانی اعمال قدرت و بیان ذوق هنری و هویت قومی در ساخت بعضی از مصنوعات تجملی انعکاس می‌یافت. به این معنا که شاهان ساسانی همواره به حکام خود مصنوعاتی را به صورت هدیه یا ارمغان ارسال می‌کردند که در میان آنها ظروف سیمین و مفرغی از جایگاه ویژه برخوردار بود. کشف ظروف سیمین ساسانی در قفقاز، آسیای مرکزی و ... که از حکومت مرکزی دور بودند دلیلی بر این ادعا است. با شروع دوره اسلامی نگاه هنرمندان تغییر یافت. اول اینکه کارگزاران حکومت اسلامی با توجه به اندیشه‌های اسلامی تمایلی به ساخت اشیاء زرین و سیمین تجملی نشان نمی‌دادند، همین

هنر فلزکاری ایران در دوره غزنوی ♦ ۴۴۷

خاطر صنعت کاران مفرغ را که جایگزین مناسبی بود، انتخاب کردند، ضمن اینکه مفرغ ارزان تر، مستحکم تر و از آسیب پذیری کمتری برخوردار بود. مفرغ به دلیل رنگ زرد و طلایی اش می توانست جایگزین مناسبی برای طلا باشد. از سده سوم به بعد ظروف مفرغی نقره کوب یا طلا کوب نیز می شدند که دو ویژگی ظروف زرین و سیمین را یکجا با خود داشته باشد. سادگی خاصی که در ظروف معرفی شده قابل تشخیص است نیز می تواند بیانگر طرز تفکر مردم ایران در سده های نخستین دوره اسلامی باشد؛ زیرا در سده های نخستین هنوز جامعه به ساده زیستی که اسلام توصیه می کرد، پای بند بودند و تلاش می شده که از تجمل گرایی پرهیز شود. به همین خاطر صراحت و سادگی را می توان در اغلب آثار هنری سده های سوم تا پنجم هجری به آسانی مشاهده کرد.

این اشیاء نشان می دهد که فلزکاری در شمال شرق ایران در سده های ۳ تا ۵ هجری از رشد و رونق برخوردار بوده و در طول سده های ۳ تا ۶ هجری شهرهای خراسان و ماوراءالنهر که اکنون تعدادی از این شهرها در داخل ایران و تعدادی در کشورهای ترکمنستان، ازبکستان و تعدادی نیز در داخل افغانستان واقع شده اند، از وحدت فرهنگی، اقتصادی، تجاری و مذهبی برخوردار بوده اند. در نتیجه محصولات این منطقه وسیع یکدستی خاصی را از نظر شکل و نقش و جنس ارائه می دهد.

اغلب اشیاء فلزی که از شمال شرق ایران به دست آمده اند به شهرهای نیشابور، آمل (چهار جوی)، سمرقند و بخارا، هرات، بلخ، بادغیس، فاریاب، غزنین، بامیان، ترمز و... به دست آمده اند. تمامی این شهرها در مسیری واقع شده اند که امروزه به نام جاده ابریشم خوانده می شود. از این نظر تولیدات آنها از شباهت فراوان برخوردارند. منشأ این طرح ها را می توان این گونه نیز مورد قضاوت قرار داد: اول این که سنت های دوره ساسانی نقش مهمی در شکل و نقش اشیاء داشت، مقایسه شکلی این حقیقت را اثبات می کند. جدا از این مطلب تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی نیز نقش عمده ای در شکل و نقش اشیاء داشت؛ زیرا معمولاً طرح ها و نقش های حکومت مرکزی که در آن زمان شهرهای نیشابور، هرات و غزنی بوده اند به صورت مد در دیگر شهرها مورد تقلید قرار می گرفته اند. جابه جایی هنرمندان از شهری به شهر دیگر به یکدستی فنون ساخت و تزئین کمک می کرد. در برخی منابع به طور مثال در تاریخ عتبی به این نکته اشاره شده است که سلطان محمود غزنوی برای ساخت و توسعه شهر غزنی، هنرمندان و صنعتگران زیادی را به پایتخت فراخواند. در نتیجه مجموع این عوامل باعث شد که اشیاء سده چهارم و پنجم حاصل تمامی عوامل ذکر شده باشد. متأسفانه به دلیل کاوش های محدود در شهرهای دوره غزنوی نمی توان به یک جمع بندی منطقی تر در مورد فلزکاری دوره غزنوی رسید؛ اما کاوش های باستان شناسی نیشابور در

فاصله سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۷ این واقعت را آشکار ساخت که نیشابور در دوره غزنوی یکی از شهرهای مهم در تولید اشیاء فلزی به‌ویژه مفرغی بوده است.

مکتب فلزکاری خراسان در فاصله سده ۴ تا ۶ هجری

با ورود بخورسوزهای جانورسان و شمعدان‌های باشکوه با پایه‌های جانوری خراسان به موزه‌های مختلف جهان که از نمونه‌های نمونه برجسته آن می‌توان به بخورسوزی با رقم علی بن التاجی ساخته‌شده در سده ۴ تا ۵ هجری و بخورسوز محمد گلاب‌فروش ساخته‌شده در سال ۵۷۷ هجری در طیبیات خراسان اشاره کرد، فلزکاری خراسان نام اعتبار جهانی یافت (فریه ۱۳۷۴: ۱۷۱). پژوهشگران با توجه به ویژگی‌های فرمی و نقشی تولیدات فلزی خراسان نام مکتب فلزکاری خراسان را برای آنها انتخاب کردند. ویژگی مکتب فلزی‌کاری خراسان را در فاصله سده ۴ تا ۶ هجری را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد.

۱. جایگزینی طرح‌های کوچک و مترکم به‌جای نقوش منفرد معمول در فلزکاری ساسانی.
۲. قرار گرفتن پیچک‌ها و خط‌نوشته‌ها در تقسیمات مشهور به طرح‌های بازوبندی که اغلب در اشیاء فلزی خراسان دیده می‌شود.
۳. استفاده از خط در اشیاء فلزی خراسان از جایگاه ویژه برخوردار است. در اکثر ظروف فلزی عبارات دعا و آرزوی خیر برای دارنده ظرف طلب شده است. نوشته معمولاً به خط نسخ و کوفی به زبان عربی است و گاهی انتهای حروف به شکل‌های جانوری و انسانی ختم می‌شود.
۴. در برخی ظروف نقش، انسان، حیوانات، پرندگان در زمینه گل و پونه و نقش بروج دوازده‌گانه دیده می‌شود.
۵. نقش گیس‌باف متشکل از سه تا پنج نوار و همچنین نقش پیچک و برگ‌های موزینت‌بخش بدنه ظروف هستند (لک‌پور ۱۳۷۵: ۱۳).
۶. تأثیر نقوش گیاهی و جانوری چینی، هندی، سکایی و سغدی بر روی برخی ظروف دیده می‌شود و تأثیر ناشی از نزدیکی خراسان به این سرزمین‌ها، تجارت بین شهرها و اقوام نواحی شمال شرق به مفهوم گسترده آن (هند، چین، آسیای مرکزی و ترکستان) است.



تصویر ۲۴. بخورسوز، مفرغ مشبک نقره‌کوب، رقم علی بن محمد تاجی، سده ۴ تا ۵ هجر، موزه ارمیتاژ، تصویر ۲۵. شمعدان مفرغی، ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر، سده ۵ هجری، خراسان، موزه ملی ایران، پیه‌سوز مفرغی، سده ۴ تا ۵ هجری، ارتفاع ۱۶/۳ سانتی‌متر، خراسان، موزه رضا عباسی.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ابن اثیر، بی‌تا، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات علمی.
- اتینگهاوزن، ریچارد و آلک گرابر، ۱۳۷۸، هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات سمت.
- اقبال آشتیانی، عباس و حسن پیرنیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران. تهران: انتشارات صدای معاصر.
- پوپ، آرتور، ۱۳۸۷، سیری در هنرهای ایران، گروه مترجمان زیر نظر سیروس پرهام. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. جلد‌های ۷ و ۱۳.
- حدود العالم، ۱۳۶۳. تهران: انتشارات طهوری.
- ریاضی، محمدرضا، ۱۳۷۱، نیشابور از دیدگاه باستان‌شناسی، مجله باستان‌شناسی، سال ششم شماره اول و دوم.
- فریه، ر.دیلیو، ۱۳۷۴، هنرهای ایران، ترجمه پرویز مرزبان. تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزاد.
- لسترنج، گای، ۱۳۸۳، جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لک‌پور، سیمین، ۱۳۷۵، سفیدروی. تهران: انتشارات مرکز باستان‌شناسی ایران.

ب) غیرفارسی

Allan, James W. 1982, Nishapur: Metalwork of the Early Islamic Period. The Metropolitan Museum of Art.

♦ ٤٥٠ صراف خزان، جشن نامهٔ دکتر محمدرحيم صراف

Fehervari' Geza, 1976. Islamic Metalwork of the Eighth TO THE fifteenth Century in the keir collection. London' Faber and Faber Limited.

Pozzo, Salvati, Gros Monti 1961, Afghanistan dalla preistoria all'Islam. Mostra dei capolavori del museo di Kabul, Torino, Galleria civica d'arte moderna, luglio-agosto.

به پاس باستان‌پژوهی که طی یک دهه فعالیت
خستگی‌ناپذیر هگمتانه باستان را به دنیا شناساند

بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر کنونی همدان بر اساس نقشه ۱۸۵۱ میلادی روس‌ها و عکس هوایی ۱۹۳۶ میلادی اشمیت

اسماعیل رحمانی

کارشناس ارشد باستان‌شناسی اداره کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان

چکیده

در این مقاله تلاش شده است با بهره‌گیری از اسناد تاریخی تصویری مربوط به دوره قاجاریه ضمن تشریح بخش‌هایی از زوایای پنهان تاریخ شهر همدان، تصویری گویا از ساختار شهرسازی آن دوره نمایان ساخت. توسعه شهر و نیازهای شهرسازی برای خطوط ارتباطی و ایجاد تأسیسات نوین در دهه چهل، منجر به تخریب بافت هسته‌ای سنتی شهر گردید. در این فرایند، خیابان‌های شش‌گانه شهری سبب گسیختگی بافت تاریخی شد. عدم برنامه‌ریزی و همچنین عدم وجود اراده دست‌اندرکاران شهری در دهه‌های اخیر در راستای ساماندهی و حفظ بخش‌هایی از بافت تاریخی شهری به آشفته‌گی و نابسامانی این هویت فرهنگی شهری دامن زده است. هدف از این پژوهش شناسایی خطوط و گستره بافت تاریخی بر اساس مدارک و شواهد تاریخی دوره قاجاریه و بهره‌گیری از آن‌ها به منظور ترسیم حدود مرز این خطوط در برنامه‌ریزی شهر کنونی همدان است. طراحان و برنامه‌ریزان شهری و کارشناسان فنی می‌توانند برنامه توسعه‌ای را به گونه‌ای طراحی و اجرایی کنند که با کمترین آسیب‌ها به حوزه میراث ملی و فرهنگی، الگوهای مناسبی را در این زمینه پیش‌بینی کنند. در این میان، چند سالی است برخی از سازمان‌ها، تلاش‌هایی برای بازآفرینی و هویت بخشی به تعدادی از مرکز محله‌های بافت تاریخی شهر را در برنامه‌ها و رویکردهای شهر فرهنگی همدان برعهده‌گرفته‌اند. نگارنده در این مقاله سعی دارد با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با روش تحلیلی-مقایسه‌ای با بازخوانی و واکاوی دو سند تاریخی نقشه موسوم به نقشه ۱۸۵۱ میلادی روس‌ها و عکس هوایی اشمیت در ۱۹۳۶ میلادی خطوط پنهان و

ناشناخته محدوده تاریخی شهر همدان را جهت تبیین برنامه‌های اجرایی شهر کنونی همدان تقویت و روشن سازد.

واژه‌های کلیدی: همدان، بافت تاریخی، هویت شهری.

پیشگفتار

شهر همدان در مجاورت دامنه‌های الوند به لحاظ برخورداری از مواهب جغرافیایی و رودخانه‌های پر آب و دره‌های مصفا و دشت‌های فراخ و از همه مهم‌تر قرارگیری در محور مواصلاتی جاده بزرگ خراسان موسوم به جاده ابریشم از دیرباز از مراکز مهم تمدنی ایران بوده است. شهر همدان با پیشینه کهن از دوران مادها با نام هگمتانه هویت جهانی یافته است. این شهر در ادوار مختلف تاریخی دستخوش تحولات و دگرگونی‌های متعددی بوده است. در خصوص پیشینه چنین مطالعاتی می‌توان به مجموعه آثار شهرهای ایران (کیانی ۱۳۶۶ و ۱۳۶۸) مقاله و کتاب اسناد تصویری شهرهای ایران در دوره قاجار (مهریار و دیگران ۱۳۸۶ و ۱۳۷۴) مقاله ساختار کالبدی-فضایی شهر همدان از آغاز دوره اسلامی تا پایان دوره قاجار بر اساس مدارک و شواهد موجود (زارعی ۱۳۹۰) اشاره داشت. هدف از این مقاله پژوهشی ارائه تصویری روشن و گویا و کاربردی از هویت پنهان و پیدای بافت تاریخی شهر همدان در دوره قاجاریه تاکنون است. امروزه با توسعه فزاینده شهری این بافت تاریخی در معرض تهدیدها و در بخش‌هایی نابود شده است. از آنجایی که مدارک کافی برای شناسایی و بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی کنونی شهر همدان بسیار کمیاب و دشوار است، نگارنده تلاش کرده است از اندک مدارک متقن موجود در حافظه اسناد ملی، گوشه‌هایی از این نقصان مدارک را جبران و پوشش دهد. روش مورد تحقیق در این مقاله با به‌کارگیری منابع کتابخانه‌ای و روش تحلیلی-مقایسه‌ای است. پرسش اصلی نگارندگان این است که با استناد به مدارک تاریخی تصویری نقشه روس‌ها متعلق به ۱۸۵۱ میلادی و عکس‌هایی هوایی همدان مربوط به سال ۱۹۳۶ میلادی چه عناصر بارزشی در بافت تاریخی همدان قابل شناسایی و ارزیابی است؟ چه تحولات و دگردیسی‌ها در سیر پرشتاب شهرسازی همدان در دهه‌های اخیر رخ داده است و چه راهکاری باید اندیشید؟

بازخوانی نقشه تاریخی موسوم به نقشه روس‌ها از شهر همدان در ۱۸۵۱ میلادی (برابر با ۱۲۳۰ شمسی) نقشه‌های تاریخی از جنبه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون، بیانگر تاریخ سیاسی-اجتماعی و جزء مدارک شهرسازی در رده اسناد ملی به شمار می‌روند. این‌که این نقشه‌ها در چه بستری زمانی و با چه اهدافی تهیه شده‌اند از جمله پرسش‌هایی که هر پژوهشگری را به بازخوانی هویت پنهان در این اسناد مهم ترغیب

بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر کنونی همدان ... ♦ ۴۵۳

می‌سازد. نقشه روس‌ها از شهر همدان را می‌توان از ابعاد و زوایای مختلف مورد سنجش و ارزیابی فنی قرار داد.

بررسی نقشه روس‌ها از دیدگاه تاریخی

از دیدگاه تاریخی بنا بر مستندات موجود و گواهی تاریخ، اختلافات ایران و عثمانی در دوره قاجاریه با تجاوز نیروهای عثمانی به خرمشهر در رجب ۱۲۵۴ ق وارد فاز رویارویی نظامی دولت قاجاری با عثمانی گردید اما با میانجی‌گری دولت‌های روس و انگلیس با هدف مهار بحران، منجر به تشکیل گروه حل اختلافات مرکب از مأموران ایرانی، عثمانی، روس و انگلیس در ارزنه الروم شد. طی مذاکرت چندین ساله در خصوص تعیین خطوط مرزی طرفین اعضای این گروه از سوی دولت ایران مشیرالدوله و از سوی دولت عثمانی درویش پاشا و از سوی انگلیس کلنل ویلیامسون و گلاسکت و از هیئت نمایندگی روس‌ها کلنل چریکف تعیین شدند. کلنل چریکف به اتفاق نقشه‌برداران همراهش نقشه اصلی غرب ایران از جمله شهر همدان را تهیه کرد که پس از فوت وی در سال ۱۸۶۰ میلادی کلنل غمارف آن را جمع‌آوری و در سال ۱۸۷۵ م در پترزبورگ به چاپ رسانید. گزارش چریکف شامل اطلاعات از وضعیت مرزها و شهرهای آن عصر توسط آبکار مسیحی در سال ۱۳۰۵ قمری با عنوان سیاحت‌نامه مسیو چریکف از روسی به فارسی ترجمه شد (چریکف ۱۳۷۹: ۱۷). این گزارش، بخشی از اهداف توسعه‌طلبانه و روحیه نظامی‌گری روس‌ها در آن زمان در پوشش عناصر دیپلمات و متخصصان نقشه‌بردار ظهور و بروز داده است.

ویژگی‌های فنی نقشه شهر همدان

نقشه‌های شهر همدان به کمک وسایل اندازه‌گیری و قدم توسط گروه نقشه‌برداران ستاد پرسکوریاکف و ستوان لئوگرانویچ تحت رهبری سرهنگ چریکف در سال ۱۸۵۱ میلادی شامل دو قطعه نقشه با مقیاس یک‌دوم معادل ۱۰۰ ساوین (۲/۵۴ سانتی‌متر، ۲۱۳/۴ متر) در اندازه ۷۲*۱۰۵ سانتی‌متر تهیه شده است (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۳۱). این نقشه در بردارنده عوارض طبیعی رودخانه‌ها، کوه‌ها و عوارض مصنوعی و فضاهای شهری شامل دروازه‌های شهر، بازار، مساجد، ارگ شهر، قلعه‌های اربابی، کاروانسراها، حمام‌ها و سایر عناصر شهری بوده است.

ویژگی‌های محیط طبیعی شهر همدان به روایت نقشه‌برداران روس

محیط طبیعی از جمله عناصر شکل‌گیری شهرها محسوب می‌شود. شهر همدان متأثر از ساختار طبیعی آن شامل ارتفاعات الوند و رودخانه‌ها و چشمه‌های در یکی از محورترین مسیرهای بازرگانی قرار گرفته

و در طول ادوار مختلف تاریخی همواره از مراکز تمدنی و فرهنگی بوده است. در نقشه مذکور در متن توصیفی جغرافیای تاریخی شهر، اشاره مختصری به موقعیت جغرافیایی و وضعیت طبیعی شهر، تأثیر آب‌ها و رودخانه‌ها بر اقتصاد کشاورزی پیرامونی شهر شده است.

رودخانه‌ها به‌عنوان عوارض طبیعی از جمله عناصر تعیین‌کننده در شکل‌گیری بافت کالبدی شهر همدان محسوب می‌شوند. رودخانه بزرگ و طویل مرادبیگ یا همان آلوسجرد به‌عنوان یک پدیده طبیعی نمود برجسته‌ای در مرزبندی فضایی بافت شهر دارد و منظر کلی شهر همدان را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرده است. در سمت غربی رودخانه شهر محلات و فضاهای شهری به حالت مترکم دیده می‌شود. در حالی که در سمت شرقی رودخانه شاهد ساخت‌وسازهای پراکنده و اندکی هستیم. فضاهای ارتباطی بر روی این رودخانه شامل پل‌های موسوم به پل زعفرانی، گذرپل، پل نظربک و پل شالبافان است که نقشی کلیدی در ایجاد سهولت برای رفت‌وآمد اهالی شهر در بافت مرکزی شهر داشته‌اند.



تصویر ۱. نقشه اول روس‌ها از محدوده شهر همدان و عوارض طبیعی پیرامون آن (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۴-۱۵۵)

راه‌های ارتباطی شهر همدان موجود در نقشه روس‌ها

شهر دارای حصار و دروازه‌های ده‌گانه است. هریک از این دروازه‌ها به سمت راه‌های مشخص اصلی و فرعی گشوده می‌شده است که امروزه برخی از این محورهای مواصلاتی حذف و از رونق افتاده است.

موقعیت قرارگیری دروازه‌های شهر بر سر راه‌های بازرگانی منطقه بیانگر رونق تجارت و بازرگانی دیرپای در این شهر است.

دروازه بینه بازار به‌سوی کرمانشاه، دروازه بهار به سمت سنه (سنندج)، دروازه تهران به‌سوی تهران و دروازه شیرین که به‌سوی سلطان‌آباد (اراک) می‌رود، از محورهای اصلی ترددی محسوب می‌شده است (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۸). گرچه دروازه‌ها در مبدأ متنوع هستند اما همین خروجی‌ها، راه‌های مواصلاتی فرعی را به محورهای اصلی متصل و در مقاطعی از آن‌ها منقطع می‌کرده است.

عناصر کالبدی بافت تاریخی شهر همدان موجود در نقشه روس‌ها

با مطالعه توصیفات تفصیلی ارائه‌شده در خصوص عناصر فضایی محله‌ها، فضاها، عمومی، بازار و بناهای حکومتی و جانمایی موقعیت آن‌ها روی نقشه، می‌توان اطلاعات ذی‌قیمتی در خصوص ترکیب عناصر اصلی تشکیل‌دهنده شهری به دست آورد. چریکف (۱۳۷۹: ۹۷) در گزارش سیاحتی خود ساختار شهرسازی همدان را قدری شبیه به شهرسازی عثمانی‌ها منتسب می‌کند. در این نقشه، با استناد به گزارش اداره امنیه آن روزگار، از شش محله عمده با اسامی محله بنه بازار، محله جولان، محله د[و]آباد، محله مهتران، محله ورمزیار و محله میدآباد (مجدآباد یا مجیدآباد) (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۳) یادشده است که با اضافه کردن محله‌های یهودیان و ارمنی‌ها تعداد آن‌ها به هشت عدد می‌رسد. چنانچه که در گزارش اغلب سیاحان و سفرنامه نویسان نیز به آن محلات اشاره‌شده است. محتمل محله‌های فرعی و کوچکی نیز بوده که در این نقشه اشاره‌ای بدان‌ها نشده است. نه هزار و پانصد خانه در شهر وجود داشته که از آن‌ها سیصد خانه متعلق به یهودیان و بیست‌وسه خانه متعلق به ارمنی‌ها بوده است. تعداد سکنه شهر به ۴۰ هزار می‌رسیده که اقلیت‌هایی از کردها، ارمنی‌ها، یهودیان و تعدادی از اروپاییان که به کارهای سیاسی و بازرگانی اشتغال دارند، نیز در آن زمان حضور داشته‌اند (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۳). هم‌زمان چریکف که همراه با سایر دستیارانش در حال ترسیم نقشه شهر همدان بوده، سیمای محله‌های شهر و نحوه اداره محله‌ها در مواقع اضطراری، این‌چنین گزارش می‌کند: «دروازه‌های شهر را محله چندی است که هر یک درب دروازه برای یک محله قسمت گردیده است. در هنگام ضرورت که اتفاقی می‌افتد و اغتشاشی فراهم می‌آید، دروازه‌ها را بسته و مردم مشغول تکالیف لازمه و پیشرفت کارهای خود می‌گردند. این دروازه‌ها از هر حیث برای اهالی آن شهر نفع کلی دارد. در اکثر شهرهای ایران دروازه‌ها را به همین وصفی که ذکر کردیم موضع نموده‌اند. در همدان برای عیسویان و یهودیان محله جداگانه‌ای هست. (چریکف ۱۳۷۹: ۹۸)



تصویر ۲. نقشه دوم روس‌ها از محدوده بافت شهر همدان و عبور رودخانه آلسجرد از بخش میانی شهر (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۷)

چشمه‌های پایین مصلا، کولیان و بینه بازار از جمله منابع تأمین آب شرب اهالی شهر بوده‌اند و وجود تأسیسات آب‌رسانی و ذخیره و نگهداشت یخ در فضاهایی نظیر یخچال و آسیاب‌های آبی، نمایانگر توجه اهالی به فضاهای عمومی شهری مرتبط با آب بوده است. در بررسی مرکز محله‌ها میدان‌های کوچک نظیر میدان‌های قلعه مصلا، قربانگاه، میدان ورمزیار و در ابعاد گسترده در فضای شهری میدان بزرگ شهر یعنی میدان میرعافل و در بافت بازار میدان چهارسوق دیده می‌شود.

فضاهای عمومی شامل بناهای عبادی مانند مساجد، بناهای زیارتی نظیر امامزاده‌ها، بناهای بهداشتی چون حمام‌ها و سایر سازه‌های خدماتی و ارتباطی بخشی از پیکره بافت کالبدی محله‌های شهر محسوب می‌شوند که در نقشه روس‌ها بدان پرداخته شده است. در مجاورت همین مرکز محله‌ها و امتداد راه‌های اصلی شهر بیش از ۴۰ مسجد گزارش شده که عمده‌ترین آن‌ها مساجد، مسجد جمعه (به‌عنوان مسجد بزرگ شهر) در بافت مرکزی شهری و در محله‌ها مساجد حاجی ابراهیم بک، حاجی، کل کربلایی علی میرزا، چوپان‌ها، کازران، نظربک، ملا جلیل، میرزا تقی و مسجد شالبافان هویت تاریخی و کالبدی خود را با اندکی تغییرات تا زمان حاضر حفظ کرده‌اند (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۸). از ده زیارتگاه موجود در شهر، امامزاده‌های اسماعیل و خیدیرالیاس (امامزاده خضر) تاکنون از

بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر کنونی همدان ... ♦ ۴۵۷

دستبرد تغییرات نوسازی شهری در امان مانده و در عوض امامزاده عبدالله بارها دستخوش تغییرات و دگردیسی فیزیکی و کالبدی شده است.

حمام‌ها از مهم‌ترین فضاهای خدماتی با کارکرد بهداشتی هستند که در کنار سایر فضاهای عمومی در بسیاری از مراکز محله‌ها ساخته می‌شدند. گاه این بناها، جنبه عام‌المنفعه داشته و توسط خیرین و متمکنین ساخته و وقف عام می‌شد و گاه اشخاص متمکن با هزینه شخصی آن را ساخته و اداره می‌کردند. این حمام‌ها همگی در زیرزمین (پایین‌تر از سطح معابر) ساخته می‌شدند و پشت‌بام آن‌ها با سطح زمین برابر می‌شده است (چریکف ۱۳۷۹: ۹۸). عمده‌ترین حمام‌های شهر از میان ۴۰ حمام عمومی، حمام‌های بینه بازار، حاجی ابراهیم بک، گازران، نظربک، میدان مصلا، چوپان‌ها، حمام کیابک، حمام میرزا داود، گلشن، حمام بزرگ میدان، حمام میرزا تقی، حمام حاجی، حمام آخوند، حمام شاهزاده حسین دیده می‌شود.

کوره، فواره‌ها، مدرسه برج، مدرسه و قبرستان از جمله بناهای خدماتی و تأسیسات عمومی شهر محسوب می‌شوند که در نقشه روس‌ها بدان‌ها پرداخته شده است. عمارت‌های حکومتی عباس میرزا و شاهزاده بهمن میرزا با ساختارهای فیزیکی بارز به صورت فضاهای مستطیلی طویل با نمادهای حصار و برج و بارو کاملاً از سایر عناصر فیزیکی و کالبدی در نقشه مذکور متمایز و مشخص شده است.

بازار در بافت‌های سنتی محور و مرکز اقتصادی شهر محسوب شده و انبارهای مهم شهر و مراکز تولیدی و مراکز توزیع کالاهای گوناگون در آن جای داشته است. بازارها بیشتر در امتداد مهم‌ترین راه‌ها و مسیرهای اصلی شهر تکوین می‌یافته است. کاروانسراها نیز بخشی پیوسته به بازار محسوب می‌شدند که نقش اساسی در انباشت، توزیع، فروش کلی و گاه تولید کالاها ایفا می‌کردند (سلطان‌زاده ۱۳۶۶: ۴۲۵). بر اساس گواهی نقشه مذکور در شهر ۲۰ بازار با بیش از ۴۰۰ دکان موجود بوده که بینه بازار، میدان میر عاقل، میدان شاه حسین، میدان چوبی، گذر پل، کلیسا و بازار پل نظربک از عمده‌ترین آن‌ها بوده است. از ۲۰ کاروانسرا، فقط اسامی کاروانسراهای میرزا ابوتازون، کاروانسرای اوستا علیرضا و کاروانسرای مصطفی قلی خان، در نقشه مذکور برجا مانده است. به نظر می‌رسد اسامی فضاهای موسوم به پاسدارخانه، درقاخانه، دباغ‌خانه، فیل‌خانه و مرغ‌دارخانه نیز بخشی از فضاهای بافت بازار محسوب می‌شده است (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۸).

خرابه‌های باستانی اکباتان در بخش‌های شرقی و شمالی شهر جانمایی شده که حسب گزارش‌های نقشه‌برداران پس از بارندگی‌های شدید اهالی در آنجا اشیای فلزی و سکه‌های شاهان ایران و اسکندر مقدونی را پیدا می‌کنند. مشابه چنین اظهارنظرهایی در خصوص کشف اشیای باستانی در ویرانه‌های

باستانی شهر سفرنامه‌نویسان اروپایی و مسافران داخلی آمده است (رحمانی ۱۳۹۲). قلعه مصلی در جنوب شرقی شهر بر روی تپه کم ارتفاعی با آثار دیواره‌هایی با برج‌هایی به شکل مستطیل دیده می‌شود. قلعه کهنه (آثار دیوارهای قلعه قدیمی) خرابه‌های قدیمی آلابیان در محله مهتران با راهروهای زیرزمینی و تل حاجی تپه سی از پیوستگی آن‌ها با بخشی‌هایی از شهر حکایت دارد. سایر بناها قدیمی و تاریخی شهر شامل برج قربان، گنبد یاقوتی، مقبره‌های ماردوحه و اسفیکی در محله مهتران، قبر اسکندر ذوالقرنین (قبر باستانی کسی به نام اسکندر) و سنگ باد شگیداد در نقشه جانمایی شده‌اند. (مهریار و دیگران ۱۳۷۸: ۱۵۸)

تحلیل ویژگی‌های عکس‌های هوایی اریک اشمیت از همدان در ۱۹۳۶ میلادی

اریک فریدریش اشمیت باستان‌شناس آمریکایی آلمانی‌تبار در سال ۱۹۳۵ میلادی زمانی که در حال کاوش و حفاری در تپه باستانی چشمه‌علی بود با پیشنهاد مری هلن همسرش برای نخستین بار به فکر عکس‌برداری هوایی بر فراز شهرهای باستانی ایران افتاد. ماحصل این ایده ثبت عکس‌هایی با جزئیات دقیق از محوطه‌های باستانی از جمله تصاویر هوایی ۱۹۳۷ میلادی وی از شهر تاریخی همدان بود. از بررسی و مطالعه عکس‌های هوایی اشمیت می‌توان ویژگی‌ها و عناصر تعیین‌کننده در هویت بخشی شهرسازی همدان در دهه ۱۳۲۰ شمسی را مشاهده کرد.

ویژگی‌های فنی عکس‌های هوایی شهر همدان

اشمیت از شهر همدان دو قطعه عکس هوایی در دو موقعیت‌های زمانی متفاوت و با ارتفاع‌های متفاوت از وضعیت بافت شهری همدان از فراز آسمان گرفته است که در آن وضعیت شهری همدان و بافت کالبدی آن را نمایانده است.

عکس هوایی E3 در ۲۷ جولای ۱۹۳۷ (برابر با ۶ مرداد ۱۳۱۶ شمسی)، ساعت ۵/۳۵ بعد از ظهر از ارتفاع ۲۰۵۰ متری با سرعت ۱:۲۵۰ بدون استفاده گرفته شده است. در این عکس به صورت واضح بافت مرکزی شهر با تأکید بر محوطه باستانی هگمتانه و پیوستگی آن با تپه مصلی نشان داده شده است. بافت مسکونی محلات در حفاصل آن دو بخش، برجسته‌تر دیده می‌شود. عکس هوایی E4 در ۲۸ جولای ۱۹۳۷ (برابر با ۷ مرداد ۱۳۱۶ شمسی) در ۷/۱۲ بامداد از ارتفاع ۶۰۰ متری با استفاده از فیلتر A تهیه گردیده است. استفاده از فیلتر موجب تهیه عکس با دید گسترده‌ای از سطح شهر همدان به همراه عوارض طبیعی ارتفاعات الوند و اراضی زارعی پیرامون آن شده است.

ویژگی‌های محیط طبیعی شهر همدان بر اساس عکس‌های هوایی

در عکس هوایی E3 رودخانه آلوسجرد به صورت یک عارضه طبیعی برجسته در بخش‌های شرقی و شمالی تپه هگمتانه نمایانده شده است. تپه مصلی نیز به صورت برجستگی طبیعی عاری از استقرارهای مسکونی در جهت جنوب شرق هگمتانه واقع شده است. روی رأس این برجستگی بقایای قلعه‌ای قدیمی با دیوارهای حصار و برج و بارو و ورودی‌ها قرار گرفته و در منتهی‌الیه دامنه شمالی تپه مصلی، گستره محدود خانه‌سازی شهری دیده می‌شود.



تصویر ۳. عکس هوایی محدوده شهر همدان و سیمای طبیعی آن نظیر رودخانه آلوسجرد و کوه الوند (Plate 92) (Schmidt 1940:

در عکس هوایی E4 جزییات طبیعی بیشتری قابل مشاهده است. در این عکس ارتفاعات الوند دره‌ها و تپه‌ماهورها و رودخانه آلوسجرد در نمای بازتری دیده می‌شود. پیوستگی این عوارض طبیعی با نمای کلی شهری همدان، اطلاعات زیادی در خصوص محدوده شهرسازی و کالبدی همدان در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) ارائه می‌دهد. علاوه بر رودخانه حجیم و طویل آلوسجرد که کالبد شهر را به

۴۶۰ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرده است، رودک‌های دیگری به صورت خطوط منحنی پر پیچ و خم دیده می‌شود که از کوه‌های جانبی الوند سرچشمه گرفته و پس از آبیاری باغات و اراضی کشاورزی و زارعی پیرامون شهر در بخش‌های حاشیه‌ای شهر جاری هستند. همین رودک‌های جاری از جمله منابع تأمین‌کننده ذخایر آب چشمه‌های محلات و چاهک‌های آب فضا‌های مسکونی شهر محسوب می‌شوند.

معابر و خطوط ارتباطی محلات شهر

در بازخوانی عکس هوایی E3 معابر بین محلات به صورت خطوط اعوجاج از نحوه شکل‌گیری محلات و قرارگیری واحدهای مسکونی درون محلات تبعیت می‌کند. در بافت و سیمای محله‌ها معابر مستقیم و منظمی دیده نمی‌شود. در هر دو عکس هوایی E3 و E4 یک معبر عمومی عریض و درعین حال طویل به صورت مستقیم در حدفاصل دو بخش هگمتانه و مصلی قابل رؤیت است که از بخش شمالی شهر به سمت میدان مرکزی شهر و از میدان مرکزی به سمت جنوب شهر در جهت دره عباس‌آباد کشیده شده است.



تصویر ۴. عکس هوایی بافت منسجم محلات مرکزی همدان در حدفاصل هگمتانه-مصلی (Schmidt Plate 92)
(1940:

ارزیابی و سنجش دگرگونی‌های عناصر کالبدی بافت تاریخی شهر همدان

در عکس E3 عناصر فضایی شاخص نظیر بافت بازار با عناصر کاروانسراها به‌ویژه در بخش جنوبی هگمتانه و همچنین مساجد در سطح شهر و تأسیسات خدماتی در بخش شرقی تپه مصلی و قلعه بزرگ با برج و باروها در رأس مصلی به‌صورت برجسته نمایانده شده است.

در عکس هوایی E4 دو عنصر از عوامل سازنده سیمای خارجی شهر قابل مشاهده است.

۱. فضاهای سبز، مزارع و باغات که در پیرامون فضای شهری نقش یک کمربند زیستی و سبز را ایفا می‌کند. ۲. خط آسمان: یعنی خط و تصویری که حد نهایی فضاهای کالبدی و ارتباط آن با ارتفاعات الوند در یک امتداد است. وسعت و اندازه محله‌های مسکونی دارای پیمون و ابعاد مشخص و معینی نبوده است. در محله‌های بزرگ از چهل تا پنجاه واحد مسکونی و در محله‌های دارای ابعاد کوچک‌تر ده تا بیست واحد مسکونی دربر می‌گرفت. اغلب واحدهای مسکونی در یک طبقه و گاه در دو طبقه ساخته شده و اغلب فضاهای و واحدهای مسکونی دارای یک صحن باز هستند.

خصوصیات فیزیکی شهر همدان از پهلوی اول تاکنون

تأثیرات عمیق شهرسازی معاصر در دوره بیست‌ساله ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی در دوره پهلوی اول، شهر تاریخی همدان برجای مانده از قاجاریه را با چهره متفاوتی نمایان ساخت. در این دوره در شهر همدان مانند اکثر مراکز استان، ساختمان‌های نوینی شامل ساختمان‌های شهرداری، شهربانی، بیمارستان و دبیرستان یا دبستان‌ها ساخته شد. احداث خیابان‌های اصلی به‌صورت خطی و عریض و ساخت میدان مرکزی با وسعت زیاد موقعیت مناسبی برای مرکزیت دولتی فراهم آورد (کیانی ۱۳۸۳: ۲۴۸-۲۴۹).

بر اساس نقشه مصطفوی (۱۳۳۲: تصویر ۵)، مهم‌ترین تغییر و تحول جدی در بافت تاریخی شهر با توسعه میدان مرکزی شهری و انشعاب خیابان‌های شش‌گانه از آن توسط کارل فریش آلمانی در پهنه شهر همدان اجرایی شده بود. در این طراحی شعاع دایره میدان ۸۰ متر و زاویه بین خیابان‌ها از مرکز میدان ۶۰ درجه و عرض خیابان‌ها در حدود سی متر در نظر گرفته شد (مهندسین مشاور مرجان ۱۳۴۹: ۲۰).

این طراحی نوین تمامی بافت محله‌ها، کوی‌ها و بسیاری از واحد مسکونی برجا مانده از چندین قرن را از هم گسست و پیوند تاریخی و فرهنگی آن‌ها را از یکدیگر منفصل ساخت. نیازسنجی نوین شهری نظیر تسهیل خطوط ارتباطی بین محلات و خیابان‌های اصلی موجب بریدگی محله‌ها و فضاها و از سوی دیگر موجب ایجاد گشایش در رفت‌وآمدها با وسایل نقلیه ماشینی گردید. واحدهای مسکونی و تأسیسات نوین شهری نظیر مدارس، مراکز بهداشتی، ساختمان‌های اداری و انتظامی که نیازمند

۴۶۲ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

فضاهای باز و گسترده بود ایجاد شکاف فضایی و درون‌هسته‌ای در بافت محله‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد.



تصویر ۵. نقشه انشعاب خیابان‌های شش‌گانه در بافت تاریخی شهر همدان (مصطفوی ۱۳۳۲)

تهیه طرح جامع شهر همدان طی دو فاز در سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۴۸ به مهندسین مشاور مرجان محول شد که بر اساس آن توسعه فیزیکی شهر در بیست و پنج سال آتی تدوین و تهیه شد (مهندسین مشاور

بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر کنونی همدان ... ♦ ۴۶۳

مرجان ۱۳۴۹: ۴). در برنامه پیشنهادی مذکور گرچه تلاش شده بود بافت فعلی شهر چندان تغییر نیابد اما تأثیرات خود را بر دگرگونی‌ها و ایجاد تحول بر سیما و منظر و ساختار شکنی فیزیکی بافت تاریخی برجا گذاشت. توسعه اجتماعی و افزایش رفاه نسبی و جذابیت‌های نوظهور در دهه پنجاه و شصت شمسی موجب فزونی مهاجرت از روستاها به سمت شهر شد و خواه‌وناخواه به شکل‌گیری محلات حاشیه‌ای شهر منجر شد. شهر همدان در این زمان به سمت خارج از رینگ دوم شهری سوق یافت. سطح بخش‌های جنوبی شهر به سرعت اشغال گردید و شهرک‌های اقماری در بخش‌های شمالی، غربی و شرقی سر برآوردند.

در دهه‌های هفتاد تا نود شمسی، تأکید بر سیاست جلوگیری از گسترش سطح افقی شهر منجر به اتخاذ سیاست گسترش عمودی واحدهای مسکونی، فروش تراکم و ساخت‌وساز در بافت‌های فرسوده گردد که در فرایند اجرایی این برنامه‌های نوین شهرسازی، بسیاری از الگوها و نمادها و مظاهر شهری جدید به صورت بی‌ضابطه و نابسامان و آشفته نه تنها محله‌های تاریخی را در هم کوبید که بسیاری از تک بناهای ارزشمند موجود در بافت فرهنگی-تاریخی شهر را در شتاب بلندمرتبه‌سازی‌ها و برج‌های آسمان‌خراش و یادمان‌های نامفهوم، پست و بی‌مقدار و گاه نابود ساخت. محله جولان با تمامی یادمان‌ها و فضا‌های مسکونی و بافت منحصر به فرد خود، در فرایند آپارتمان‌سازی متراکم شهری، نیست و نابود گشت. تسری این روند به سایر محله‌های بافت تاریخی واقع در رینگ اول شهری نتیجه همین سیاست‌گذاری و تدابیر شتاب‌زده شهری بوده است.



تصویر ۶. ناپیدایی آثار شاخص تاریخی نظیر میدان مرکزی و مسجد جامع در انبوه بلندمرتبه‌سازی رینگ اول شهر. دید از فراز ضلع غربی تپه مصلی (رحمانی ۱۳۹۳)

امروزه صحبت از محله‌ای با تمامی ویژگی‌های تاریخی مشابه آنچه در یزد و اصفهان قابل طرح و پیگیری جهت احیا باشد، دور از تصور است. احیا و جست‌وجوی خط منظر طبیعی از میدان مرکزی به سمت ارتفاعات الوند با وجود آسمان‌خراش‌ها و یادمان‌ها مخدوش و ناپیداست. در سال‌های اخیر فعالیت‌های سازمانی برخی از ارگان‌ها و دستگاه‌های دولتی و فرهیختگان دلسوز، در اجرای مرمت و ساماندهی تک بناهای تاریخی و بافت منسجم بازار و بازآفرینی محله‌های قدیمی حاجی، کلپا و محله کبابیان و همچنین احیای خیابان پیاده‌روها در دست اجرا است اما احیای و درمان این زخم سر برآورده نیازمند اندیشمندان و گام‌های سترگ است. بافت سنتی بازار تنها بخش کمتر آسیب‌دیده قصه این شهر تاریخی است که می‌تواند با دستان متولیان شهری با یک برنامه‌ریزی منسجم و هدفمند آن را از حالت احتضار رها کنید. همچنین در جست‌جوی تک بناها باقیمانده از گذشته فرهنگی-تاریخی می‌توان با حرمت شمردن حرایم پیرامونی آن‌ها، گذشته ارزشمند فرهنگی شهر را برای آیندگان به یادگار نهیم.

برآیند

دو نقشه روس‌ها و دو عکس هوایی اشمیت بیانگر خطوط ترسیمی محدوده بافت تاریخی شهر همدان هستند که با استناد به همین مدارک تصویری تاریخی، می‌توان بدون اقدام به کاوش‌های پرهزینه باستان‌شناسی شهری، گستره و محل قرارگیری بناهای تاریخی موجود در آن را جانمایی و مکان‌یابی و در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های شهری اعمال کرد. با توجه به نقشه همدان ۱۳۳۲ شمسی آقای مصطفوی، سوای انشعاب خیابان‌های شش‌گانه شهر تغییر چندانی در بافت تاریخی همدان نسبت به زمان پرواز هوایی اشمیت و زمان ترسیم نقشه روس‌ها دیده نمی‌شود اما در اثر تغییر و تحولات اجتماعی و اتخاذ سیاست‌های کلان شهرسازی، طی دهه‌های بعدی، بسیاری از ساخت‌وسازهای جدید شهری در بافت‌های تاریخی به‌خصوص در رینگ اول شهری به تغییر و در برخی از موارد منجر به نابودی بافت محله‌های تاریخی شهر منجر شده است. در این فرایند تحولی سریع شهرسازی، اندیشه تجاری و روزمرگی در تراکم‌فروشی‌ها و کسب درآمدهای زودبازده بر نگاه فرهنگی چیره شد. امروزه اگر دست‌اندرکاران شهرسازی دیدگاه فرهنگی را بر سیاست‌های پرشتاب کنونی جاری حاکم نمایند، می‌توانند با همین ترکیب و ساختار موجود به سمت احیای بافت‌های تاریخی باشکوه شهر و به سمت رونق گردشگری شهری حرکت کنند. میدان مرکزی شهر، مرکز محله‌ها، تک بناهای تاریخی با حفظ حرایم پیرامونی و بافت منسجم بازار کنونی شهر از جمله رهیافت‌ها و راهکارها، برای توجه به باززنده‌سازی و بازگشت به اصالت فرهنگی شهر است. به موازات نگاه به این آثار فرهنگی، توجه به حفظ

بازیابی هویت کالبدی بافت تاریخی شهر کنونی همدان ... ♦ ۴۶۵

خط آسمان الوند از چشم‌انداز بافت تاریخی شهر و حذف و یا حداقل انتقال برنامه‌ها و طرح‌های عمرانی بلندمرتبه‌سازی‌ها در جهت چشم‌انداز طبیعی الوند، از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و مسئولیت‌های دست‌اندرکاران شهری در توجه به این ریه طبیعی از دیدگاه منظری و تنفسی شهر ما همدان است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اشمیت، اریک ف، ۱۳۷۶، پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران، ترجمه آرمان شیشه‌گر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور.

چریکف، ۱۳۷۹، سیاحت‌نامه مسیو چریکف، ترجمه آباکار مسیحی، به کوشش علی‌اصغر عمران، چاپ دوم تهران: امیرکبیر: ۸۳-۸۴.

رحمانی، اسماعیل، ۱۳۹۲، نگرشی تحلیلی بر هگمتانه بر اساس سفرنامه‌ها و مدارک دوره قاجاریه، مجموعه مقالات همایش یک‌روزه هگمتانه در بزرگداشت استاد دکتر محمدرحیم صراف، به کوشش یعقوب محمدی‌فر، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری استان همدان: ۹۹-۱۱۲ زارعی، محمدابراهیم، ۱۳۹۰، ساختار کالبدی-فضایی شهر همدان از آغاز دوره اسلامی تا پایان دوره قاجار بر اساس مدارک و شواهد موجود، نامه باستان‌شناسی. شماره ۱ دوره اول پاییز و زمستان: ۵۷-۸۲.

سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۶۶، بازارها در شهرهای ایران، شهرهای ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی. ج ۲، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و جهاد دانشگاهی: ۴۲۵.

سلطان‌زاده، حسین، ۱۳۶۸، واحدها و محله‌های مسکونی در شهرهای ایران، شهرهای ایران، ج ۳، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و جهاد دانشگاهی: ۳۵۰-۴۱۹.

کیانی، مصطفی، ۱۳۸۳، معماری دوره اول پهلوی اول دگرگونی اندیشه‌ها، پیدایش و شکل‌گیری معماری دویست‌ساله معاصر ایران ۱۳۲۰-۱۲۹۹، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۳۲، هگمتانه آثار تاریخی همدان، تهران، نقشه پیوست همدان.

مهندسین مشاور مرجان.بی‌تا، طرح جامع همدان، تلخیص عبدالحمید اشراق. وزارت مسکن و شهرسازی.بی‌جا.

مهریار، محمد، فرهاد فخاری تهرانی، بهرام قدیری، ۱۳۷۴، اسناد شهرهای ایرانی در دوره قاجاریه. مجموعه مقالات کنگره تاریخ و معماری و شهرسازی ایران ارگ بم-کرمان. ج دوم. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور: ۸۶-۱۴۸.

مهریار، محمد، شامیل فتح‌الله‌یف، فرهاد فخاری تهرانی، بهرام قدیری، ۱۳۷۸، اسناد تصویری شهرهای ایرانی دوره قاجاریه، تهران: دانشگاه شهید بهشتی و سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه): ۱۵۳-۱۵۸.

ب) غیرفارسی

Schmidt. Erich f. 1940, Flights over ancient cities of Iran. Institute of the University of Chicago. Laths 91-92.

نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی

بهروز خان محمدی*، علی صدرایی**

*کارشناس ارشد میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری آذربایجان غربی

**استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

شخصیت‌های علمی و فرهنگی نیز همچون بناها و یادگارهای فرهنگی و تاریخی هویت‌های یک ملت محسوب می‌شود، عزت و احترام و تکریم و البته صیانت و نگهداری از این یادگارهای ارزشمند نیز نه تنها وظیفه قانونی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری است. بلکه صیانت از این گنجینه‌ها نیز باید تنها به این نهاد و سازمان محدود نشود بلکه کلیه آحاد یک جامعه باید به سطحی از تعالی برسند که خود در این امر پیش قدم گردد. با هزاران تأسف این امر در خطه ما نه تنها رخ نمی‌دهد بلکه یک قصور مداوم نیز در طی سالیان گذشته همواره مشاهده می‌شود. با وجود مشکلات عدیده در کشور بیشتر شخصیت‌های علمی و فرهنگی نه تنها در دوران حیات خویش ناشناخته می‌مانند بلکه سیاست‌های روزمره نیز قصورهای مختلف را ایجاب می‌نماید، این امر در خصوص بناهای تاریخی نیز مصداق پیدا می‌کند. بناهای فرهنگی و تاریخی بعد از دورانی روبه ورطه فراموشی شد و پس از مدتی به‌عنوان بافت‌های فرسود در شهرها یادشده و باز با هزاران تأسف در گیرودار احیاء و نگهداری در شهرها اکثراً دچار نابودی می‌شوند. این مقوله در خصوص میراث داران این خطه و به‌ویژه نسل پرتلاش و البته نگهبان این مرزوبوم در سال‌های اخیر نیز مشاهده می‌شود. یکی از این یادگارهای ارزشمند علمی و فرهنگی در تاریخ باستان‌شناسی کشور جناب استاد دکتر محمدرحیم صراف است که نگارندگان سال‌های سال از محضرشان کسب فیض کرده‌اند و خاطرات بسیار ارزشمند از این مصاحبت‌ها به یادگار دارند. همانند این شخصیت بزرگوار از بناهای بارز این خطه نیز یادی باید کرد که عمارت بانک ملی شهرستان ماکو یکی از این میراث‌هاست که در بخش قدیمی این شهر قرار گرفته است و خوشبختانه اخیراً در اختیار میراث فرهنگی این شهرستان قرار گرفته و به همت متولیان این امر بازسازی و مرمت گردیده است. مقاله فوق به پاس خدمات بی‌شائبه استاد ارجمندمان جناب آقای دکتر صراف به پاس یک عمر تلاش و کاوش در عرصه باستان‌شناسی به عمارت تاریخی ماکو که از آن به‌عنوان بنای تاریخی بانک ملی نیز یاد می‌شود می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: آذربایجان غربی، ماکو، بانک ملی، عمارت.

پیشگفتار

شهر ماکو در گوشه شمال غربی آذربایجان غربی، در دامنه کوه نوح کوچک واقع شده و موقعیت آن بسیار راهبردی است، زیرا در سرحد مملکت قفقازیه، ترکیه و ایران قرار گرفته است. بنای فعلی این شهر را رودخانه زنگمار به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم کرده و در حال حاضر گسترش شهر به صورت غربی-شرقی است که بیشترین آن در قسمت غربی است این شهر در دره طویلی قرار دارد.

سیمای این شهر را اس جی ویلسون چنین بیان می‌کند:

کوهستانی برهنه و پر صخره در دو سو بر آسمان کشیده شده و دست‌کم به ارتفاع هزار پا گردن برافراشته است. کوهی در سمت راست (شمال شهر) قرار دارد هر قدر بالا می‌رود برآمدگی پیدا می‌کند و چون سایبانی بر فراز شهر گسترده می‌شود و در فرورفتگی صخره‌ها قلعه را ساخته‌اند که نمای جلوی آن هولناک است و دورش را دیواری احاطه کرده و در اینجا طبیعت و بشر دست‌به‌دست هم داده و برای شیوه کهن‌سال جنگ، دژ پایداری را پی افکنده‌اند و در زیر این کوه شهر ماکو قرار دارد (جغرافیای کامل ایران ۱۳۶۶: ۲۵۵). در طول تاریخ ماکو به اسامی مختلف یاد شده است: به روایتی اسم ماکوی قدیم (شاورشان) بوده از ماده کیارسان که امروزه بنام سیاوش معروف است (کیهان ۱۳۱۱: ۱۵۵). اسم ماکو را آتاز، قلعه قبان، روسا و مکی، نیز گفته‌اند (جغرافیای کامل ایران ۱۳۶۶: ۲۵۵)؛ اما در نزهت‌القلوب چنین قید شده است:

«ماکویه قلعه‌ای است بر شکاف سنگی دیهی در پای آن قلعه چنانچه آن کوه تا نیمروز سایبان آن دیده شده است (مرجانیا) که بزرگ کشیششان است آنجا ساکن می‌باشد» (مستوفی ۱۳۶۲: ۸۹). ولی اهمیت این خطه در دوره صفویه به واسطه رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی آن عصر دوچندان می‌شود. شاه‌عباس صفوی در سنه ۱۰۴۵ هجری زمانی که به نخجوان می‌رفت، چون بعضی روسای ایالت ماکو احترامات لازمه را مراعات نکردند، آنها را به‌سختی تنبیه کرد. در سنه ۱۰۴۵ هجری سلطان مراد چهارم برای اخراج قلاع نظامی ماکو قره مصطفی پاشا را که یکی از سرداران معروفش بود مأمور نمود ولی پس از مرگ این سلطان، ایرانی‌ها مجدداً این قلاع را بنا ساختند. بعدها در سنه ۱۰۵۷ هجری عثمانی‌ها هفتاد و دو هزار نفر قشون برای گرفتن یکی از این قلعه‌ها اعزام کردند ولی شکست‌خورده و مراجعت کردند (کیهان ۱۳۱۱: ۱۵۵).

در دوره قاجاریه باز این خطه اهمیت خود را حفظ نموده و در زمان مظفرالدین شاه به‌وسیله یکی از سرداران این شهر بنای باغی گذاشته شد که امروزه به باغچه جوق مشهور است. علاوه بر اثر فوق،

نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۶۹

مجموعه آثار دیگری نیز در این شهر وجود دارد که حائز اهمیت است از جمله عمارت کلاه‌فرنگی، ساختمان بانک ملی، ساختمان شهر بانی، پل پنج چشمه و غیره (صدرایی ۱۳۸۴: ۸۲).



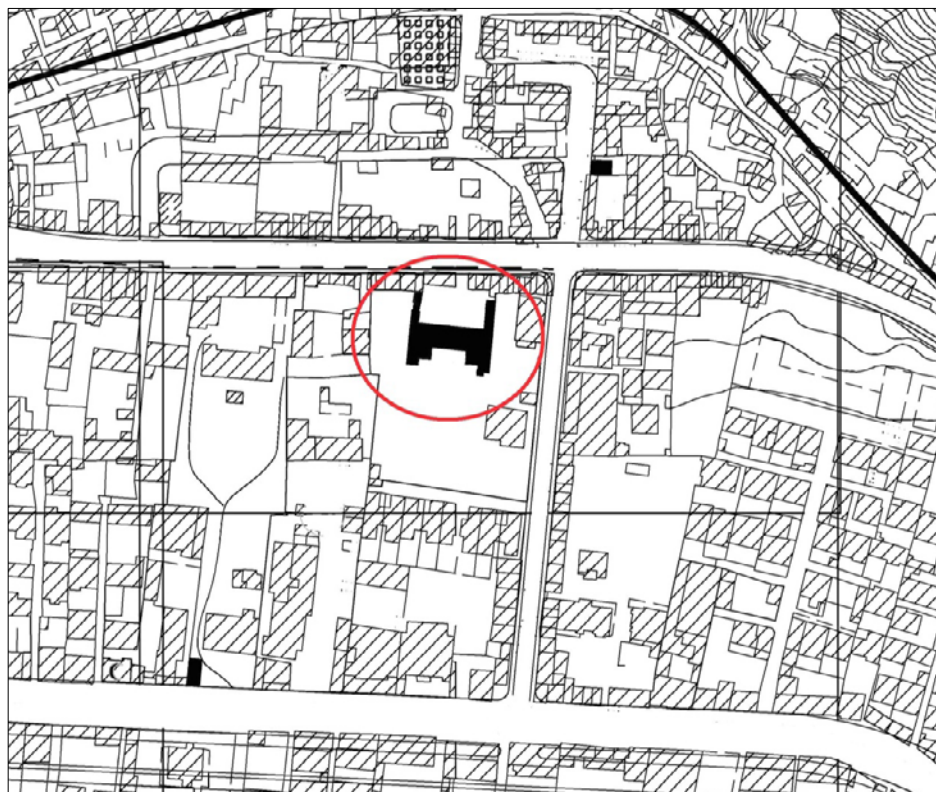
نقشه ۱. بافت قدیمی ماکو و موقعیت ساختمان بانک ملی (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی

این ساختمان در خیابان سعدی شهرستان ماکو و در مرکز شهر واقع شده و در ارتباط با بازار مسجد جامع و ساختمان شهر بانی و ساختمان قدیم فرمانداری است. این بنا در وسط حیاط بزرگی به مساحت حدود ۲/۵ هکتار ساخته شده و متعلق به یکی از خوانین معروف و بنام ماکو به نام احمدخان بیات معروف به افخم السلطنه بوده و برای مدت‌ها محل زندگی نامبرده و خانواده‌اش به همراه غلامان و ندیم‌هایش بوده است. بنا در زمان قاجاریه ساخته شده (گزارش ثبتی ۱۳۷۲). قدمت آن به سال ۱۲۷۶ ش می‌رسد (حیدری ۱۳۸۲: ۱۱۹). برای مدتی این بنا با تغییر کاربری به بیمارستان ارتش تبدیل شد، بعد از اشغال ماکو توسط روس‌ها، از این ساختمان به‌عنوان محل کنسولگری استفاده می‌شد. در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه که روس‌ها به کشورشان بازگشتند، این ساختمان به‌عنوان بانک ملی (شعبه ماکو) مورد استفاده واقع شد و تا سال ۱۳۵۲ همچنان در اختیار بانک ملی قرار داشت و به همین دلیل به ساختمان بانک ملی معروف است. به علت فرسودگی و زمین‌لرزه‌های متعدد این بنا دچار آسیب‌های شدیدی شده که به همین علت و به دلیل توسعه و نیاز بانک، در جوار آن نسبت به ساخت یک بنای دیگر

۴۷۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف

به‌عنوان ساختمان بانک ملی جدید اقدام و در اواخر سال ۱۳۵۲ شمسی، ساختمان قدیمی تخلیه و متروکه شده و به دست فراموشی سپرده شد. همین امر در تخریب و آسیب‌های عمده وارد شده به بنا تأثیر فراوانی داشت به‌طوری‌که بخش‌هایی از بنا به‌ویژه بالکن چوبی سمت شمال غربی بنا به‌طور کامل ریزش کرده و از بین رفته است. با توجه به اهمیت تاریخی و وجود ارزش‌های فراوان معماری و هنری در نهایت این بنا مورد نقشه‌برداری و مستندنگاری قرار گرفته و پس از تهیه گزارش ثبتی در مورخه ۱۳۷۷/۱۲/۳ و به شماره ۲۲۱۵ در فهرست آثار ملی کشور جای گرفت و هم‌اکنون مورد حمایت و حفاظت سازمان میراث فرهنگی کشور است.



نقشه ۲. موقعیت ساختمان بانک ملی در بافت قدیم ماکو (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۷۱



نقشه ۳. نمای هوایی ساختمان بانک ملی (گوگل ارث)



تصویر ۱. موقعیت اثر در میان بناهای اطراف (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

مصالح

نوع مصالح اصلی بکار رفته در ساختمان بنا شامل سنگ و خشت خام است و در تقسیم‌بندی تیغه‌های بین اتاق‌ها و سقف پوششی بنا از چوب استفاده شده و در پوشش سقف نیز از شیروانی استفاده شده است.

ویژگی‌های معماری

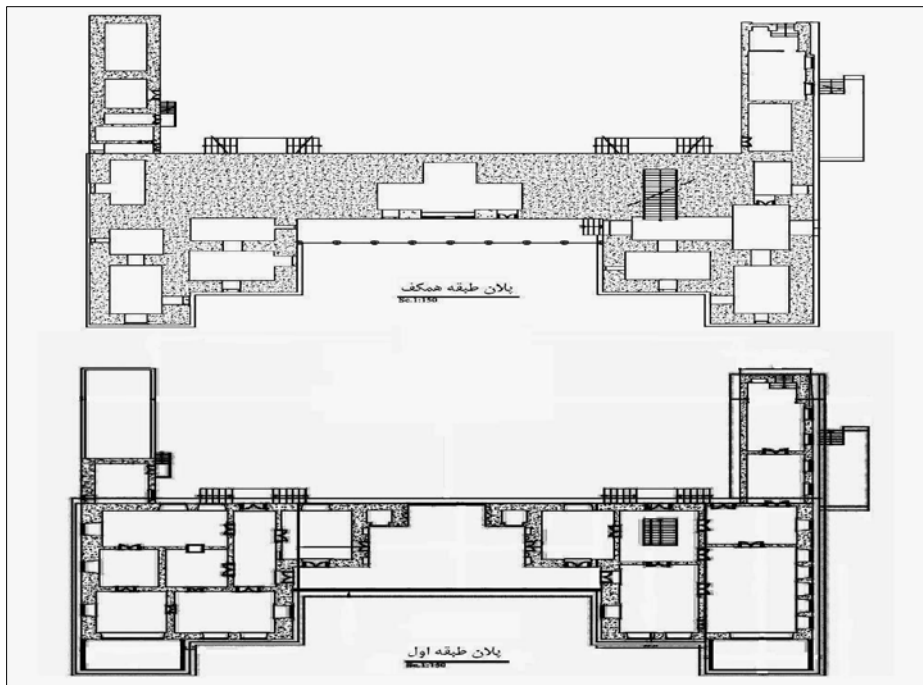
بنا از دو طبقه شامل طبقه همکف و طبقه اول با پلان مستطیل شکل با معماری پیشرفته‌ای طراحی و ساخته شده است چنانچه بخش‌های ریخته بنا را در نظر بگیریم طراحی پیشرفته آن شبیه به حرف H لاتین خواهد بود. طبقه همکف فضاهای معماری چندانی ندارد در حقیقت مقدمه و زیرساختی برای دسترسی به طبقه اول است.



تصویر ۲. نمای ضلع جنوبی (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

طبقه اول از یک شاه‌نشین و چندین اتاق در ابعاد مختلف با گچ‌بری‌های ظریف و زیبا و آینه‌کاری در سقف و قرنیزهای دیوارهای شاه‌نشین و دیگر اتاق‌های مجاور تشکیل شده است. قسمت اصلی این طبقه شاه‌نشین آن است که دارای پنجره‌های ارسی با شیشه‌های رنگی و درهای چوبی به ارتفاع سه متر و دو بالکن چوبی با پنجره‌هایی در دو طرف بنا (ضلع شمالی) و یک بالکن با هفت ستون چوبی در قسمت مرکزی ضلع جنوبی است و سقف بنا نیز دارای پوشش شیروانی با ناودان‌های تزئینی است. حصار بنا قبلاً یک درب ورودی با سه لنگه در قدیمی داشته که بعدها از بین رفته ولی یک درب به حیاط خلوت همچنان باقی مانده است. با توجه به وجود ارزش‌های فراوان معماری و تزئینات چشمگیر گچ‌بری و آینه‌کاری نفیس در شاه‌نشین، به نظر می‌رسد این قسمت هسته اصلی تشکیل‌دهنده بنا است که دیگر اتاق‌ها به صورت تودرتو و پیرامون آن شکل گرفته و دیگر قسمت‌های بنا تحت الشعاع شاه‌نشین واقع شده که خود در وسط ساختمان و در فضای اصلی و مرکزی قرار دارد و پلان آن به صورت چندضلعی است. ارتباط دو طبقه از طریق یک راه‌پله انجام گرفته و کلیه سطوح بنا با سبک‌های متنوعی تزئین شده است. سبک معماری بنا به صورت ترکیبی از معماری سنتی و معماری اروپایی-روسی است. تزئینات عمدتاً شامل گچ‌بری و تزئینات روی دیوار و آینه‌کاری است و در و پنجره‌ها چوبی و مشبک و دارای شیشه‌های رنگی است.

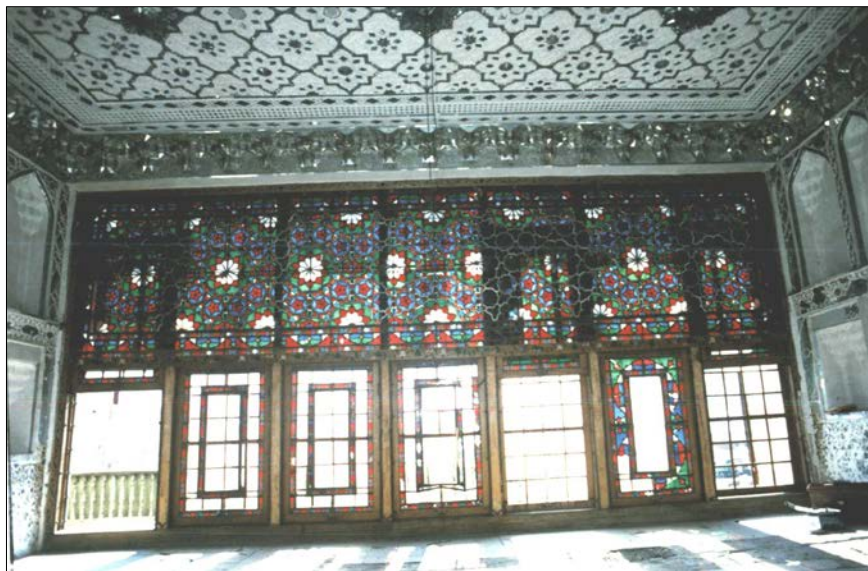
نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۷۳



نقشه ۴. پلان طبقه همکف و اول (مرکز اسناد و مدارك ميراث فرهنگي آذربايجان غربي)



تصویر ۳. بخشی از تزئینات شاه‌نشین (گزارش ثبتی ۱۳۷۲)



تصویر ۴. ورودی بالکن و تزئینات آینه‌کاری (گزارش ثبتی ۱۳۷۲)



تصویر ۵. بخشی از تزئینات سقف (گزارش ثبتی ۱۳۷۲)

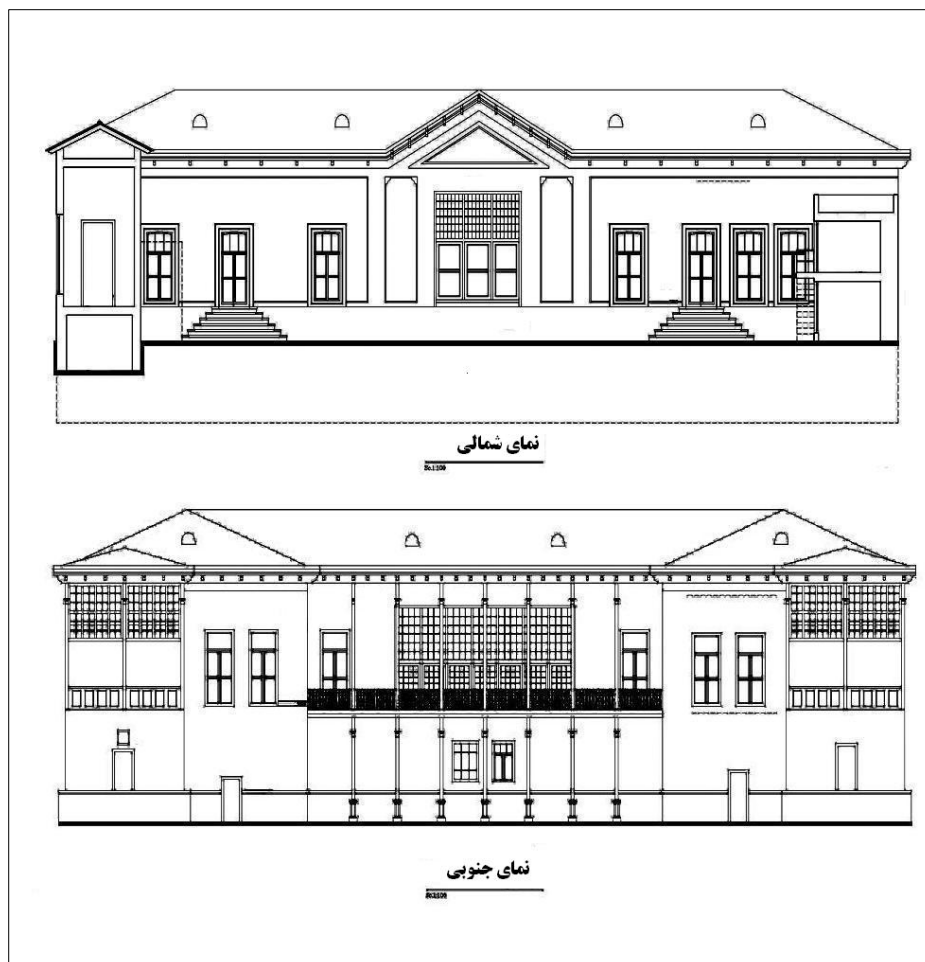
نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۷۵



تصویر ۶. بخشی از تزئینات ضلع غربی شاهنشین (گزارش ثبتی ۱۳۷۲)



تصویر ۷. نمونه تزئینات گچبری سردر اتاقها (گزارش ثبتی ۱۳۷۲)



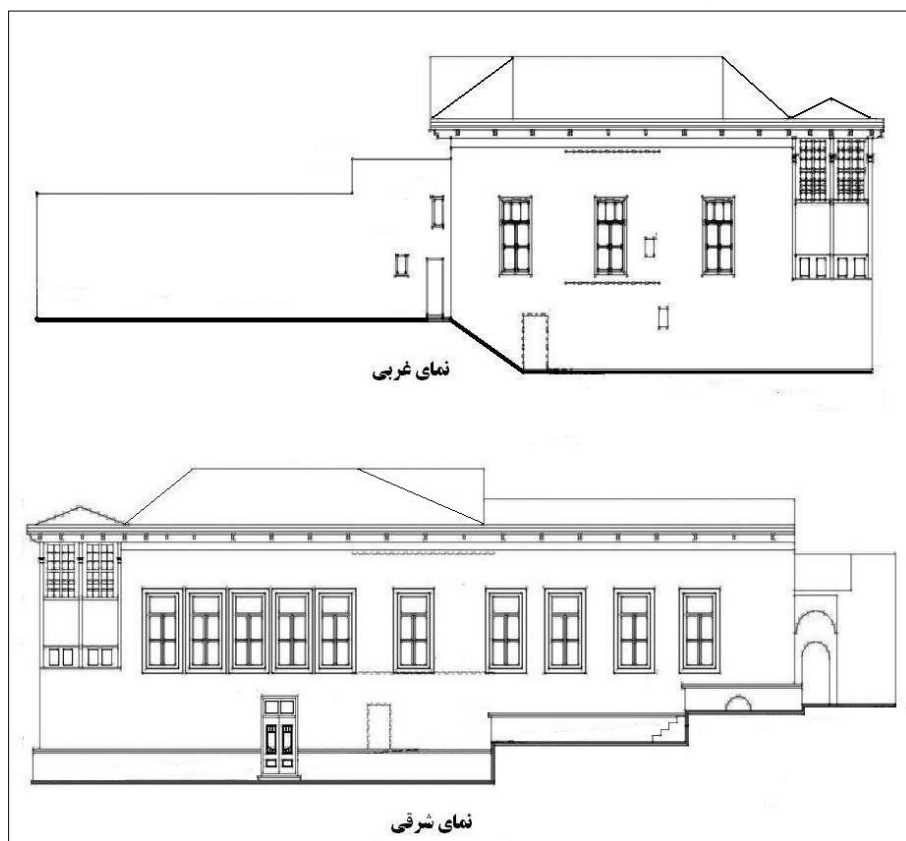
نقشه ۵. نمای شمالی و جنوبی ساختمان (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

تزئینات

این بنای تاریخی یکی از پرکارترین و باارزش‌ترین تزئینات گچ‌بری و آئینه‌کاری و نقاشی را در سطح منطقه شمال غرب کشور داراست. اتاق شاه‌نشین که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم مهم‌ترین تزئینات را در خود جای داده است. از تزئینات چشمگیر این اتاق می‌توان به گچ‌بری و آئینه‌کاری سقف اشاره کرد که شامل دو قاب بزرگ مستطیلی با طرح‌های گچ‌بری هندسی منظم است که حاشیه آنها به وسیله آئینه‌کاری تزئین شده و حاشیه و حفاصل دو قاب به وسیله مقرنس‌های کوچک و آئینه‌کاری، به صورت باشکوهی آراسته شده است. نمای داخلی دیوارهای شرقی و غربی به صورت ماهرانه‌ای در سه بخش سطح‌بندی

نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۷۷

شده است. ازاره‌ها از سطح کف تا حدود یک متر با نقوشی اسلیمی گل و بوته و رنگ‌های متنوع پوشیده شده و نمای بخش میانی با استفاده از طاقچه‌هایی با ارتفاع یک متر با سقف تخت و جناغی که دارای طرح مقرنس کاری گچی است ساخته شده و بخش فوقانی نیز با طرح طاق‌نماهایی، یک‌درمیان باریک و پهن، با طاق جناغی که به وسیله طرح مقرنس کاری شده تزئین شده‌اند، پوشیده شده و به این وسیله نمای داخلی این دو بخش را از حالت یکنواختی خارج نموده‌اند. طرح پنجره‌های ارسی فوقانی مشرف به بالکن‌های جنوبی و شمالی نیز به وسیله شیشه‌های رنگارنگ سبز، قرمز، آبی و طرح‌های هندسی و گل و بوته‌ای ظریف، تزئین شده و فضای داخلی شاه‌نشین را بسیار پر ابهت و جذاب ساخته است. گچ‌بری‌های سردر اتاق‌های ورودی در نمای خارجی نیز در نوع خود بسیار ماهرانه ساخته شده‌اند. این گچ‌بری‌ها نیز عموماً طرح‌های هندسی، گل و بوته‌ای و گلبرگ دارند.



نقشه ۶. نمای شرقی و غربی ساختمان (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

برآیند

شهرستان ماکو دارای سابقه تاریخی و قدمتی کهن است و در طول دوران تاریخی همواره مورد توجه دولت‌ها و حکمرانان بوده است. اهمیت این خطه در دوره صفویه به واسطه رقابت و کشمکش‌های سیاسی آن عصر دوچندان می‌شود. در دوران قاجاریه و در زمان مظفرالدین شاه قاجار به واسطه حضور یکی از سرداران معروف و بنام وی، بنام تیمور پاشا در این شهرستان، ساخت‌وسازهای فراوانی در آن صورت می‌گردد. به طوری که کاخ باغچه جوق که یکی از شاهکارهای معماری و هنری دوران قاجار محسوب می‌شود به دست وی در حومه این شهر بنا می‌گردد. علاوه بر این، عمارت تاریخی قلعه جوق در روستای قلعه جوق و در نزدیکی باغچه جوق که هم‌زمان با آن ساخته شده و به لحاظ پلان، مصالح و تزئینات معماری مشابه با یکدیگر هستند نیز گواهی بر اهمیت این شهرستان در طول دوران قاجاریه است. از نظر ویژگی‌های آئینه‌کاری و گچ‌بری و کاشی‌کاری و دیگر تزئینات، سه بنای کاخ باغچه جوق، عمارت قلعه جوق و ساختمان بانک ملی دارای شباهت‌های فراوانی هستند. به نظر می‌رسد که سازنده یا سازندگان آنها از یک منبع واحدی الهام می‌گرفته‌اند و چه بسا هنرمندان آنها شخص یا اشخاص واحدی بوده‌اند که این سه بنا را بافاصله نه‌چندان زیادی از یکدیگر احداث نموده‌اند. تأثیر هنر غربی و روسی نیز در این سه بنا از نظر هنر نقاشی، گچ‌بری، تزئینات سقف، آئینه‌کاری و فرم و پلان بنا قابل توجه است. این تأثیر و تأثر با توجه به موقعیت قرارگیری این شهرستان در منتهی‌الیه شمال غربی کشور و ارتباط مرزی و مراودات سیاسی و تجاری با روسیه آن زمان، طبیعی به نظر می‌رسد! از سه بنای فوق متأسفانه بنای عمارت قلعه جوق به دلیل بی‌توجهی و گذر زمان و نزولات جوی به شدت مورد تخریب و فرسودگی قرار گرفته و بخش اعظمی از سقف طبقه اول آن ویران شده است. ساختار اصلی مصالح بنای ساختمان بانک ملی نیز به لحاظ ماهیت وجودی این اثر تاریخی که همگی فی‌نفسه عناصر ضعیف، سست، کم‌دوام و نفوذپذیر هستند و اگر مدتی زیادی به حال خود رها شوند خودبه‌خود فرسوده شده و از بین می‌روند، نیاز به مرمت مداوم داشته و حفاظت از آن کماکان ضروری به نظر می‌رسد. هرچند در سال‌های اخیر مرمت و بازسازی توسط سازمان فرهنگی آذربایجان غربی در برخی قسمت‌ها به‌ویژه ضلع غربی و ریخته شده بنا صورت گرفته که در حفاظت و سرپا نگه‌داشتن آن بسیار مؤثر بوده اما این مرمت‌ها در دیگر بخش‌ها محدود است. تثبیت و مرمت گچ‌بری‌های بنا که در اثر مرور زمان در حال تخریب است، مرمت و تثبیت و حفاظت از آئینه‌کاری‌های دیوار داخلی و سقف شاه‌نشین که علی‌رغم آئینه‌کاری‌های بدیع و ارزشمند، تاکنون مرمت‌های چندانی را به خود ندیده و در حال ریختن و از بین رفتن است، تعویض و تعمیر ستون‌ها و درهای فرسوده و آسیب‌دیده و تیغه‌های چوبی بین اتاق‌ها و

نگاهی به بنای تاریخی بانک ملی ماکو، آذربایجان غربی ♦ ۴۷۹

سقف عمارت، تثبیت و تحکیم قسمت‌های آسیب‌دیده و جلوگیری از نفوذ آب به روی سقف اتاق‌ها، آزادسازی، ساماندهی و تعیین حریم حیاط مجموعه و جلوگیری از ساخت‌وسازهای بی‌رویه در حاشیه بنا، با توجه به موقعیت قرارگیری آن از جمله اقداماتی است که می‌توان در راستای احیا و بهره‌برداری مجدد از این بنای ارزشمند و تاریخی منطقه انجام داد. این سه بنا در کنار دیگر بناهای شاخص و تاریخی همچون ساختمان عمارت کلاه‌فرنگی، ساختمان شهربانی و پل پنج چشمه و غیره به شهر ماکو به‌عنوان شمال غربی‌ترین شهر کشور در مسیر جاده ترانزیتی اروپا اهمیت و اعتبار ویژه‌ای بخشیده است. به‌ویژه اینکه تأسیس منطقه آزاد گردشگری و تجاری در سال‌های اخیر و خیل ورود گردشگران خارجی فرصتی مغتنم برای معرفی و شناساندن فرهنگ و هنر و معماری غنی این خطه از کشور را فراهم ساخته است.



تصویر ۸. بخشی از مرمت‌های انجام‌شده در ضلع غربی (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)



تصویر ۹. نمایی از عمارت نیمه ویران قلعه جوق ماکو مشابه با ساختمان بانک ملی (مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی)

کتاب‌نامه

- بحرینی، حسین، ۱۳۷۲، گزارش ثبتی ساختمان بانک ملی ماکو، آرشیو فنی اداره کل میراث فرهنگی گردشگری و صنایع دستی آذربایجان غربی (منتشر نشده).
- حیدری، رضا، ۱۳۸۲، سیمای میراث فرهنگی آذربایجان غربی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی ماکونی، میر اسدالله، ۱۳۷۶، تاریخ ماکو، تهران: نشر بیستون.
- مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی آذربایجان غربی.
- جکسن و ابراهم، ویلیام، ۱۳۵۲، سفرنامه جکسن، ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات خوارزمی.
- صدراپی، علی، ۱۳۸۴، یادگارهای عصر صفوی در آذربایجان غربی، تهران: انتشارات گنجینه هنر.

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای

مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی

محمدرضا ریاضی

موزه ملی ایران

چکیده

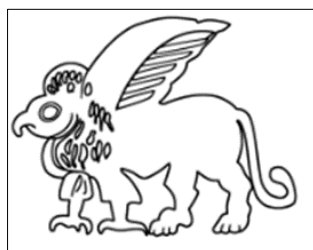
پرندگان در اساطیر نماد تعالی، جان، تجلی الهی، ارواح هوا، روح مردگان، صعود به آسمان، توان ارتباط با ایزدان، ورود به مرتبه عالی شهود، اندیشه، تخیل و مظهر ایزدان شمس باد و تندر هستند و در نمادهای درخت نقش مهمی دارند (کوپر ۱۳۸۰: ۷۰). پرندگانی چون شاهین، عقاب، طاووس، زاغ، چکاوک، طوطی، درنا، لک کل، قو، حواصیل، طوطی، کلاغ، کبوتر، جغد و ... زمینه‌ساز تخیلات بشر در فرهنگ‌های مختلف بوده است. این پرندگان گاه در ترکیب بخشی از اعضای بدن پرنده‌های مختلف، گاه در ترکیب بخشی از بدن پرنده با حیوانات چهارپا و گاه در ترکیب بخشی از بدن پرنده با بدن انسان با توجه به خصوصیات آنها تجلی یافته‌اند. موجودات ترکیبی نماد آشفتگی آغاز کیهان یا نیروهای موحد طبیعت، نگهبانان دروازه‌ها، گنج‌ها، معرفت سَری، ثروت‌های زمینی، نیروهای خیر و شر، همکار ایزدان و قهرمانان و ... هستند. سیمرغ ساسانی، بنو مصری، ققنوس، عنقا (عربی) هارپی یونانی (سرزن، بال عقاب و بدن شیر)، فونیکس (یونانی و رومی)، فنگ-هوانگ چینی و ... نمونه‌هایی از این موجودات تخیلی هستند. در این نوشته سیمرغ ایرانی و چینی مورد بحث قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: پرندگان افسانه‌ای، سیمرغ، فنگ-هوانگ

پیشگفتار

پیشینه موجودات پنداری به آغاز تمدن‌های شهرنشینی در عیلام، بین‌النهرین، مصر، هند و چین می‌رسد. در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در عیلام، بین‌النهرین و مصر موجوداتی به شکل انسان-شیر (ابوالهول، پدر ترس در مصر)، انسان گاو، انسان-ماهی، انسان بالدار، شیر بالدار، گاو بالدار به‌طور

هم‌زمان روی مهرها، سنگ‌ها، فلزات و یا به شکل تندیس دیده می‌شوند. یکی از قدیمی‌ترین نمونه از این موجودات نقش پرنده-شیری است که بر یک مهر عیلامی نقش شده است.



تصویر ۱. گریفین، نقش روی مهر حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد. شوش، آغاز عیلامی (هینتس ۱۳۷۶ شکل ۳۵).

در نقش این موجود با سر و دست‌های عقاب و بدن شیر بازنمایی شده است. والتر هینتس عیلام شناس مشهور بر این باور است که گریفین یک اختراع اصیل عیلامی است، با آنکه در بین‌النهرین ناشناخته ماند، در مصر پذیرفته شد (هینتس ۱۳۷۶: ۱۹۳). به نظر می‌رسد عیلامی‌ها اولین قومی باشند که اندیشه آفرینش چنین موجوداتی را آغاز کرده باشند. یونانی‌ها به موجوداتی که از اجزای بدن انسان و حیوان ساخته می‌شد، اسفینکس و موجوداتی که از اجزای بدن جانوران به‌ویژه بدن پرنده و حیوان ساخته می‌شد را گریفین می‌گفتند. این موجودات در فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با اشکال و معانی مختلف دیده می‌شوند. یونانی‌ها پرنده افسانه‌ای درنا مانند بنوا مصری را فوینیکس نامید، بعدها فوینیکس با ققنوس و عنقای سامی‌ها یکی شمرده شد. واژه ققنوس اقوام سامی نیز تغییر شکل یافته واژه فوینیکس یونانی است و به عبارتی احتمالاً همان بنوا مصری است. پرنده-جانور عیلامی‌ها نیز در طول تاریخ دچار تحول می‌شود و در دوره‌های بعدی به اشکال مختلف بازنمایی می‌شود، نمونه‌های جالب آن در دوره هخامنشی دیده می‌شود.



تصویر ۲. سرستون به شکل عقاب- شیر. دوره هخامنشی، تخت جمشید.

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی ♦ ۴۸۳



تصویر ۳. دسته‌های یک طرف به شکل گریفین. با سر، پا و بال عقاب و دست و بدن شیر. تخت جمشید.

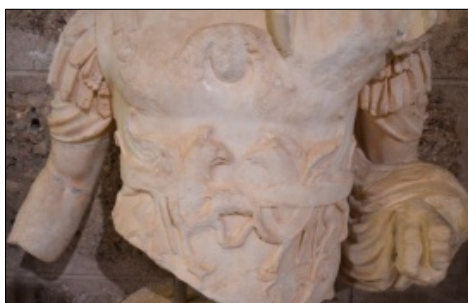
تصویر ۴. نقش گریفین با سر، بال و پای عقاب، بدن و دم شیر. نقش روی مهر هخامنشی.

گریفین‌ها در تمدن‌های بین‌النهرین (دوره اکد، بابل و آشور)، فریژی‌ها، اورارتوها، سکاها به‌کرات بر روی آثار مختلف نقش شده و همچنین به شکل تندیس در اندازه‌های مختلف ساخته شده‌اند. به نظر می‌رسد گریفین در دوره شرقی مآبی یونان (سده‌های ۹-۸ پیش از میلاد) به فهرست تولیدات هنری یونانی افزوده شده است. نمونه‌های جالبی از این موجود در هنر یونان دیده می‌شود.



تصویر ۵. نقش گریفین بر روی سفال یونان سده ۵-۶ پ.م، تصویر ۶. نقش گریفین بروی سکه یونانی ۳۳۴ پیش از میلاد

بعدها گریفین یونانی مورد اقبال رومی‌ها قرار گرفت و از این موجود در آثار مختلف استفاده شد، به‌ویژه به‌عنوان نماد قدرت بر لباس امپراتوران و سرداران به کار گرفته شد.



تصویر ۷. نقش گریفین بر روی لباس یک رومی، مرمر سده دوم میلادی، موزه شهر سیده، جنوب ترکیه.

اما سیمرخ یا گریفین ایرانی حاصل تحول و تکامل گریفین عیلامی و هخامنشی است که در دوره ساسانی از نظر معنا و شکل به عالی‌ترین نوع پرنده افسانه‌ای ایران تبدیل شد. گریفین یا سیمرخ ساسانی اغلب به شکل موجودی با سر سگ، بال و پنجه عقاب و دم طاووس بر روی آثار مختلف ظاهر می‌شود. این موجود تا دوره سلجوقی با همین هیبت تداوم یافت؛ اما با آشنایی مردم ایران با هنر چین به‌ویژه در دوره مغول، پرنده افسانه‌ای چین به نام فنگ هوانگ مورد اقبال هنرمندان ایران قرار گرفت و هنرمندان ایران از آن تقلید و به تدریج با تغییرات اندک بر زیبایی‌های آن افزودند و این تغییرات توسط هنرمندان تیموری و صفوی به‌ویژه نگارگران کتب ادبی صورت گرفت و زینت بخش آثار بسیاری شد.

سیمرخ

سیمرخ مرغ افسانه‌ای در داستان‌های ملی ایران و پرورنده زال و راهنمای او است. به‌موجب اساطیر، سیمرخ دور از مردم و در کوه البرز می‌زیست و زال را که پدر در کوه افکنده بود برگرفته و او را تربیت کرد. گذشته آن، قدرت جادویی و آگاهی از اسرار پنهانی نیز در اساطیر به وی منسوب است. در شاهنامه به‌عنوان دوست و حامی رستم و خاندانش ظاهر می‌شود. سیمرخ شاه پرندگان است که در ارتفاعات رشته‌کوه البرز زندگی می‌کند و زال پدر رستم را در دامان خود پرورش می‌دهد. ولادت و رشد زال در پیوند با حمایت سیمرخ است. این پرنده نیرومند در زندگی رستم نیز نقش مهمی ایفا می‌کند و در هنگامه‌های بحران بارها به نجات او می‌شتابد. هنگامی که زال در خانواده‌ای که مدت‌ها در انتظار فرزندی بودند، متولد می‌شود، شادی پدر با دیدن این نوزاد ولادت یافته به اندوه بدل می‌شود. بدن کودک به پاکیزگی نقره و چهره‌اش چون بهشت توصیف شده است، اما موهایش مانند یک پیرمرد سفید است. سام از دیدن فرزندش چنان آشفته می‌شود که از جهان قطع امید می‌کند. وی در یک راز و نیاز با خدا از او می‌پرسد دلیل مجازاتش چیست که به او «فرزند اهریمن» با چشمانی سیاه و موهایی مانند یاسمن داده است. سام، زال را دیو می‌پندارد و به همین خاطر زال را در کوه‌های البرز رها می‌کند؛ اما همان‌طور که در اغلب داستان‌های اسطوره‌ای اتفاق می‌افتند. این نوزاد با دخالت پروردگار زنده می‌ماند، خداوند سیمرخ را که بر فراز قلمرو خود البرز به جست‌وجوی غذا برای جوجه‌هایش در پرواز است، به کشف این نوزاد رهنمون می‌کند سیمرخ کودک رهاشده را در برمی‌گیرد تا خوراک جوجه‌های خود کند اما ندایی به او می‌گوید از این نوزاد مراقبت کن؛ زیرا از تخمه او مردی پا خواهد گرفت. بدین ترتیب زال با خانواده او بزرگ می‌شود. در این میان اخباری به گوش سام می‌رسد که جوانی چون سرو بلندبالا در کوه‌ها زندگی می‌کند.

هنگامی که سام با مشاوران خردمند خود از رؤیایی صحبت می‌کند که در آن سواری پیام شادی بخش زنده‌بودن فرزندش را به او داده است. آنها او را ترغیب می‌کنند که به جست‌وجوی فرزند سپیدموی و سپید پوست خود برآید. سام در ارتفاعات کوه از خداوند طلب بخشش می‌کند و درخواست می‌کند که فرزندش را به او بازگرداند، زیرا او فهمیده بود که زال تخمه اهریمن نیست. سیمرغ که از بالا نظاره‌گر است بلافاصله درمی‌یابد که چرا سام به کوه آمده است. او زال را تشویق می‌کند که به نزد پدر بازگردد زیرا لانه او دیگر برای فرزند بزرگ‌ترین پهلوان و جوانی که روزی شاه خواهد شد مناسب نیست؛ اما پیش از آنکه زال به نزد پدر بازگردد، سیمرغ یکی از پرهای خود را به او می‌دهد تا به هنگام خطر یا گرفتاری آن را آتش بزند و به قول می‌دهد که بلافاصله حاضر خواهد شد. زال به قلمرو پدر خود در زابلستان (سیستان) بازمی‌گردد و مدتی بعد با رودابه، دختر شاه کابل ازدواج می‌کند و از این ازدواج رستم متولد می‌شود. زال در هنگام تولد رستم برای رهانیدن رودابه از چنگ دردهای غیرقابل تحمل زایمان، پر سیمرغ را آتش می‌زند. سیمرغ بلافاصله ظاهر می‌شود و به زال مژده تولد پسری را می‌دهد. این کودک به توصیه سیمرغ نه به شیوه معمول بلکه با شکافتن پهلوی رودابه (سزارین) به دنیا می‌آید. رودابه با استفاده از معجون‌هایی که سیمرغ تجویز کرده بود و مالیدن پر سیمرغ بر زخم‌های خود سلامت کامل خود را بازمی‌یابد (سرخوش ۱۳۷۶: ۴۶).

در زمان جنگ رستم و اسفندیار، سیمرغ از سوی زال به یاری طلبیده می‌شود. رستم که به شدت مجروح شده و برای اولین بار نمی‌داند آیا در مقابل اسفندیار تاب خواهد آورد یا نه از پدر خود درخواست کمک می‌کند. زال که از دیدن وضع جسمانی نومیدکننده رستم و رخس یکه می‌خورد و دوباره پری که سیمرغ به او داده بود آتش می‌زند. بلافاصله آسمان تیره می‌شود و سیمرغ ظاهر می‌شود. وی به توصیف زال از زخم‌های عمیق پهلوان گوش می‌سپارد. فردوسی توصیف می‌کند که چگونه سیمرغ، نخست تبار یزدانی اسفندیار و منزلت پهلوانی او را ستایش می‌کند و نمی‌تواند بفهمد که چرا رستم با او به جدال برخاسته است. به هر روی، با رستم دیدار می‌کند و هشت تیر از بدن او بیرون می‌کشد و پر خود را روی زخم‌هایش می‌مالد و سپس به سراغ رخس می‌رود. سیمرغ این نکته را روشن می‌سازد که وی جنگیدن رستم با اسفندیار را تأیید نمی‌کند، زیرا اسفندیار از تبار شاهی و ایزدی است. وی فرزند گشتاسب حامی زرتشت است و توسط زرتشت روپین‌تن و آسیب‌ناپذیر شده است؛ اما با وجود اینکه با این جنگ موافق نیست، راز چیرگی بر اسفندیار را به رستم نشان می‌دهد و بار دیگر وفاداری خود را به زال و فرزندش نشان می‌دهد. این پرنده جادویی به رستم اندرز می‌دهد که تیر مخصوصی با سه پر و دوشاخه تهیه کند و آن را راست بر چشم اسفندیار بزند. رستم به اندرز سیمرغ عمل می‌کند، اما پیش از آنکه این تیر مرگبار را بر چشم اسفندیار بزند، بار دیگر او را دلالت می‌کند که دست از جنگ بکشد و با او از سر آشتی درآید. اسفندیار که همچنان هیچ‌کس را

۴۸۶ ♦ صراف خزان، جشن نامه دکتر محمدرحیم صراف

همتای خود نمی‌داند، سرانجام به دست رستم کشته می‌شود. سیمرغ در ادب فارسی به عنقا نیز تعبیر می‌شود و محل زندگی او را هم در البرز و هم کوه قاف نشان داده‌اند. باآنکه حکایات راجع به سیمرغ که در شاهنامه آمده است، منشأ غیر اوستایی و حتی غیر زرتشتی دارد. واژه سیمرغ مرکب است از مرغ به اضافه واژه اوستایی سننه که به معنی شاهین یا باز است. ذکر سننه در اوستا (فروردین یشت و بهرام یشت) آمده است و بعضی شباهت‌ها هم بین این مرغ و با آنچه در احوال سیمرغ در شاهنامه آمده است موجود است که محل تأمل است. آنچه در اوستا راجع به سننه آمده است حکایت از قدمت روایات راجع به جنبه پزشکی و جادویی سیمرغ دارد. در دانای مینوگ خرد هم ذکر سیمرغ هست، در این متن آشیانه او بر درختی افسانه‌ای است که چون سیمرغ از آن برخیزد هزار شاخه از آن می‌روید و چون بر آن نشیند هزار شاخه از آن بشکند. سیمرغ در ادب غیر حماسی ایران نیز به معنی ناپیدا و بی‌نشان و غالباً کنایه از انسان کامل که از دیدگاه پوشیده است، نیز به‌کاررفته است. شیخ عطار در منظومه منطق الطیر سیمرغ را برای تعبیر وجود نامحدود بی‌نشان حق استعمال کرده است که به حکم میانی اهل وحدت، درعین حال چیزی جز «سی مرغ» که همان طالبان دیدار او هستند، نیست.



تصویر ۸. بشقاب سیمین. سده هفتم میلادی. قطر ۱۹/۳ سانتی‌متر، دوره ساسانی، موزه بریتانیا (پوپ جلد ۷ تصویر ۲۲۷)، تصویر ۹. طرح خطی سیمرغ روی لباس خسرو پرویز، طاق‌بستان. سده هفتم میلادی



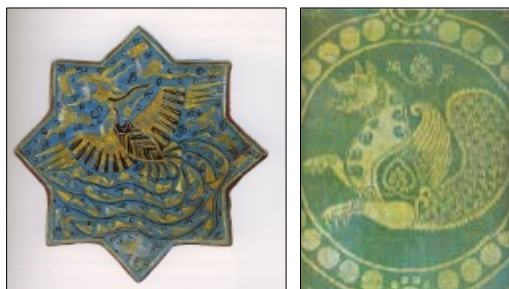
تصویر ۱۰. نقش سیمرغ روی لباس ورگومن، نقاشی دیواری، پنجه کنت، تاجیکستان

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی ♦ ۴۸۷

در هنر و اساطیر ساسانی سیمرغ به شکل موجودی با سر سگ، بال و پنجه عقاب و دم طاووس تجسم شده است و نقش آن در حجاری‌های طاق‌بستان روی لباس خسرو پرویز و در نقاشی دیواری پنجکنت روی لباس ورگومن حاکم سغد و همچنین بر روی پارچه‌ها، ظروف سیمین، به صورت پالک در گچ‌بری‌ها، روی مهرها و ... دیده می‌شود به نظر می‌رسد این نقش به‌عنوان نماد سلطنت و خانواده سلطنتی تلقی می‌شده است و نماد قدرت پادشاهی و جنبه تعویض و دفع شر دارد. پیشینه موجودات پنداری که از ترکیب بدن چهارپایان و پرندگان (گریفین) ساخته می‌شد به حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد به هنر ایلام، مصر و بین‌النهرین می‌رسد و از آن زمان به بعد نقش این موجودات با ترکیب بدن جانوران و پرندگان در هنر ایران باستان، بین‌النهرین، مصر، آناتولی، یونان و روم بر روی آثار مختلف با مفاهیم مختلف دیده می‌شود. با آشنایی هنرمندان ایرانی در دوره اسلامی به‌ویژه از دوره مغول به بعد، شکل سیمرغ ساسانی تغییر یافت و با شکل و صورت جدیدی در انواع هنرها چون نقاشی، نقش پارچه، کاشی، سفال، فلز و غیره به کار گرفته شد. در شکل جدید، سیمرغ دارای سر کشیده، بال گشوده، پای عقاب و دم بلند و مواج دارد.



تصویر ۱۱. پایه مفرغی تخت، سده ۵-۷ میلادی، دوره ساسانی، ارتفاع ۳۲ سانتی‌متر. موزه لوور، تصویر ۱۲. سینی سیمین. با نقش سیمرغ. سده چهارم میلادی. قطر ۳۶ سانتی‌متر. موزه هنرهای اسلامی برلین (پوب جلد ۱۵: ۳۶۵)



تصویر ۱۳. پارچه ابریشمی، سده ۷ تا ۸ میلادی؛ آبی تیره، سبز، بنفش و کرم، موزه هنرهای تزئینی پاریس، ارتفاع ۳۷ سانتی‌متر، تصویر ۱۴. کاشی لاجوردی با نقش سیمرغ، تخت سلیمان. ۶۶۸ هجری. دوره ایلخانی، موزه دولتی برلین.

فردوسی در شاهنامه سیمرغ را از فرشتگان مقرب الهی دانسته و در ابتدای شاهنامه می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان	به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز و معنی برد
یکی نامه بد از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره‌ای برده هر بخردی

رمزی بودن حکایات شاهنامه ادعای غریبی نیست، خصوصاً این‌که این حکایات ریشه در اعصار گذشته ایران و دوره موبدان و حکیمان پهلوی دوره ساسانی داشته است (جعفری ۱۳۸۲: ۷). برخی از محققان مانند مهرداد بهار و کویاجی، بسیاری از داستان‌های شاهنامه را، که داستان زال و سیمرغ از جمله آنهاست، تحت تأثیر اسطوره‌ها و اخبار قوم سکاها می‌دانند که در طی سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد از آسیای میانه برخاستند و به قفقاز و شمال دریای سیاه در غرب و به سرزمین‌های جنوبی سیبری تا نزدیک دریایچه بایکال در شرق پیش راندند و در طی ایام با مادها، هخامنشیان و اشکانیان روبه‌رو شدند. گروهی از آنان با برانداختن دولت باختر در افغانستان و دره سند، در زرنگ و زابل مستقر شده و دولت زابل را به وجود آوردند (همان: ۹). کویاجی (جهانگیر کوروجی کویاجی اسطوره‌شناس معاصر) معتقد است که ریشه داستان‌های شاهنامه، سکایی است و از آن قوم به فرهنگ ایران و چین نفوذ کرده است. او میان این موارد شباهت می‌بیند: افسانه رستم و سهراب در شاهنامه و «لی چینگ» و پسرش «نوچا» در افسانه‌های چینی، «اکوان دیو» و شخصیتی به نام «روح باد»، شباهت «دیو سفید» و «لانگ یین»، شباهت «زال» به «لائوتزه» و «هائوکای» در افسانه چینی، شباهت گرشاسب و رستم با «یی» کماندار مقدس و شباهت سیاوش با «پو آی کائو». او در مقایسه سیمرغ با همتای چینی آن می‌گوید: «اگر یاری سیمرغ نبود، رستم در نبرد با پهلوان جوان اسفندیار مغلوب و کشته می‌شد. در افسانه چینی نیز دقیقاً چنین پرنده‌ای وجود دارد که نامش «روخ» است و به یاری پهلوان لی تسینگ می‌رود. مثلاً یک‌بار این پرنده جادویی به شکل قدیسی به نام «ژان تنگ تائوژن» درمی‌آید و پهلوان لی تسینگ را که در نبرد با پهلوان جوان‌تری در حال شکست است، نجات می‌دهد، اما برخلاف افسانه ایرانی، در نسخه چینی روخ یک‌بار در نبرد «لی تسینگ» و «نوچا» از نوچا حمایت می‌کند؛ بنابراین مرغ جادویی چینی یک ماهیت دوگانه دارد. او هم یک پرنده و هم یک قدیس است و این ویژگی از نظر ریشه‌شناسی به واژه «سیمرغ» بازمی‌گردد. در افسانه‌های چینی پرنده‌ای به نام «سین هو» (درنا) وجود دارد که نام خود را از ریشه «سین» به معنای زاهد گوشه‌نشین گرفته است. نام سیمرغ (در اوستا: مرغ سین) نیز به‌طور مشابهی به وجود آمده است؛ زیرا این پرنده شگفت‌انگیز نیز با یکی از معتکفان و دین مردان یا «سین‌ها» ارتباط

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی ♦ ۴۸۹

داشته است. این ارتباط میان پرنده و قدیس در مرغ روخ «در فنگ شن ین آی» به خوبی به تصویر کشیده شده؛ زیرا سیمرغ در این منظومه گاه به شکل يك مرغ و گاه به شکل يك قدیس به نام ژان تنگ تانژون درمی‌آید. در سروده چینی این پرنده گاه به میل خویش در برابر جادوگران جنگجو و نیرومند به جانب‌داری از ژان تنگ به مبارزه می‌پردازد. البته در شاهنامه از پرنده‌ای اژدهاسان و اهریمنی به نام «سیمرغ» نیز یاد شده، که اسفندیار در خان پنجم از هفت‌خان او را می‌کشد. این پرنده قطعاً با سیمرغی که با خاندان زال در ارتباط است، تفاوت دارد. این سیمرغ می‌تواند ماهیت دوگانه معادل چینی خود را توجیه کند. اگر بن‌مایه اصلی سیمرغ شاهنامه لحاظ شود، می‌توان زال را کنایه از هد هدی دانست که فکر سیر و سلوک در سر دارد و جامعه، که پدر و مادر اوست، به دلیل ویژگی‌های غیرعادی او (زال بودن) حاضر به پذیرش او نمی‌شوند و سیمرغ، یعنی فرشته‌ای که از طرف خدای متعال مأموریت رسیدگی به واهشته‌شدگان طریق معرفت را دارد، کفالت امورش را به دستور خداوند می‌پذیرد و رستم، که نماد کار نیک و مبارزه برای رهایی است، به راهنمایی سیمرغ اسفندیار را شکست می‌دهد. خاصیت شگفت این سیمرغ است که اگر آینه‌ای یا مثل آن در برابرش بگذارند، هر دیده‌ای که در آن بنگرد خیره می‌شود. شاید این خیرگی بدین سبب است که چون کسی در آن بنگرد، فطرت و باطن اصلی خود را در آن می‌بیند و خیره‌کننده‌ترین چیز برای هرکسی فطرت، یعنی خمیرمایه آفرینش و نور باطنی خود اوست. چنان‌که هر جنایتکاری در برابر فطرت اولیه خود، که پاک است، خاضع می‌شود و هر وقت بیدار شود شخص را به حیرت و خیرگی می‌اندازد؛ و اسفندیار نیز وقتی در نزاع با رستم با نگاه به زره او متوجه فطرت خود می‌شود و پی می‌برد که رستم از چشمه‌ای نیک نشان دارد، تاب مقاومت در برابر او را از دست داده و تن به شکست می‌دهد و بدین‌سان نیکی بر بدی غلبه پیدا می‌کند. نکته‌ای که در مورد سیمرغ شاهنامه حائز اهمیت است این است که احتمالاً دو سیمرغی که در متون پهلوی همچون زاد اسپرم، مینوی خرد و بندهش جدای از یکدیگر آمده و تعابیر مربوط به آن دو با یکدیگر متفاوت است، در شاهنامه خلط شده است. در مجموع می‌توان از سه یا چهار سیمرغ در متون پهلوی یادکرد: اول سیمرغ فراخ‌بالی که بر روی درخت همه تخم آشیان دارد. این درخت نزدیک درخت شگفت‌انگیز دیگری به نام «هوم سپید» است که دشمن پیری، زنده‌گر مردگان و جاویدکننده زندگان است. دوم سیمرغی که از آن در آفرینش حیوانات همراه با خفاش یاد شده که دارای دهان و دندان بوده و به کودکان خود شیر می‌داده است. سوم حکیمی که پسر «اهوم ستوت» بوده و چهارم نام خانواده‌ای بوده است.

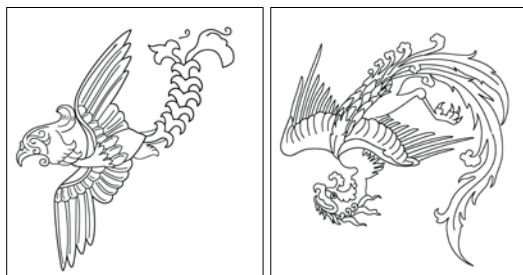
در اوستا سیمرغ دوم که دارای دهان و دندان و قدرت شیردهی به کودکان باشد، نیست و این سیمرغ در متون مشوش پهلوی است. به نظر می‌رسد میان این دو سیمرغ تفاوت فاحشی وجود داشته باشد؛ زیرا

۴۹۰ ♦ صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمد رحیم صراف

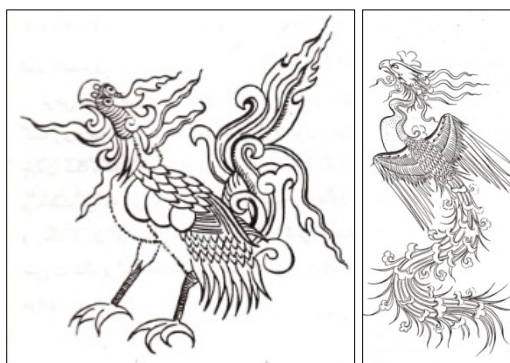
اولاً سیمرغ دومی ریشه اوستایی و سکایی ندارد و ثانیاً تعابیر بلندی که مربوط به جاودانگی، درمان‌بخشی همه دردها و مانند آن‌که در سیمرغ اول وجود دارد، در سیمرغ دوم مشاهده نمی‌شود و سخن از آن سخنی کاملاً عادی و مانند دیگر پرندگان است. شاید معنای نوعی عقاب، که برخی برای سیمرغ قائل‌اند، ناظر به همین سیمرغ باشد (جعفری ۱۳۸۲: ۱۱).



تصویر ۱۵. کاسه سفال لعاب‌دار با نقش سیمرغ. دوره ایلخانی سده هشتم هجری. موزه لوور



تصویر ۱۶. طرح خطی سیمرغ. دوره تیموری، تصویر ۱۷. طرح کنده‌کاری روی کلاه‌خود. سده هشتم هجری. موزه ملی مجارستان (پوپ جلد ۶ شکل ۸۵۳)



تصویر ۱۸. طرح خطی سیمرغ از یک مرفع سده دهم هجری، دوره صفوی (ریاضی ۱۳۷۵: ۱۰۵)، تصویر ۱۹. طرح خطی سیمرغ کتاب منافع الحيوان

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی ♦ ۴۹۱

در کتاب منافع الحيوان فارسی که در سال ۶۹۴ هجری به دستور غازان خان توسط عبدالهادی بن محمد بن محمود بن ابراهیم مراغی از عربی به فارسی ترجمه شد. عبدالهادی کتاب منافع الحيوان عبدالله یا عبیدالله بن جبرائیل ابن بختیشوع (متوفی به ۴۵۰ هجری) که در نیمه اول سده پنجم هجری که زبان عربی نوشته شده بود به فارسی ترجمه کرد. در این ترجمه در توصیف سیمرغ نوشته شده، «سیمرغ اندر دیار محیط (اقیانوس هند) اندر جزیره‌ای به نزدیکی خط استوا (زندگی می‌کند) و مردم بدان جای نرسند، هوای خوش دارد و درختان بسیار و جانوران بزرگ بی حد و قیاس مانند پیل و کرگدن و گامیش و گاو و سیمرغ پیل بر رباید و خطری ندارد از دیگر جانوران و چون پیرد سنگ‌ها از کوه بجنبند و بلرزند و آشیان بر درخت‌های بزرگ باشد» (مراغی ۱۳۸۸: ۱۳۰).

زکریا قزوینی (۶۰۲-۶۸۲ هجری) در کتاب خود عجایب المخلوقات که آن را در سال ۶۷۸ هجری تألیف کرده در مورد سیمرغ می‌نویسد، «سیمرغ را عنقا خوانند بزرگ‌ترین مرغان است و گویند فیل و کرگدن را بر باید و گویند در قدیم الزمان میان ... چون خبثت او بسیار شد مردم متألم می‌شدند تا یک‌بار عروسی به ره بود یکی از پیامبران (ع) دعا کرد، حق تعالی او را از میان ببرد و در بعضی از جزایر بحر محیط (اقیانوس هند) هست، جایی که بنی آدم به آنجا نرسد و گویند در آن جزایر حیوانات هستند و عنقا آنها صید نکند، زیرا که ایشان در اطاعت عنقا باشند، الا ماهی عظیم یا اژدهایی و پاره‌ای از آن بخورد و باقی را برای حیوانات گذارد و بر بالا رود و سیر کند و چون پرواز گیرد، آواز بال او چون سیل عظیم بود و سایه او یک فرسنگ راه را بگیرد و اگر کسی در دریا گم شود، عنقا او را به راه آورد یکی از بازرگانان حکایت کرد که در دریا گم شدیم سواد (سیاهی) عظیم دیدیم چون ابری، ملاحان گفتند سیمرغ است جهد کردند تا بر آن سوار شدند آنگاه آواز برداشتند و سیمرغ در هوا می‌رفت و ما مرکب در زیر سایه او می‌راندیم و گویند عمر او را کسی نهایت نداند چون بیضه (تخم‌گذاری) نهد المی سخت یابد، نر برود و آب به منقار آورد و او را حقه کند (تنقیه) تا بیضه نهد آنگاه نر او را در زیر پر گیرد و ماده بطلب صید رود و به مدت صد و بیست و پنج سال بیضه آورد و هر سال یک بیضه نهد و بیضه او به بزرگی یک خانه باشد چون بچه بر آورد نر باشد ماده هیزم بسیار جمع کند و نر پر خود را بر هیزم‌ها زند و افروزد تا سوخته شود و آن بچه نر جفت ماده شود و اگر بیضه ماده بود نر همچنین کند و از عنقا حکایات بسیار است (قزوینی ۱۳۹۱: ذیل سیمرغ).

جمیز هال در کتاب فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب درباره ققنوس می‌نویسد: ققنوس (phoenix). نام یونانی-رومی برای پرنده‌ای اساطیری که تصور می‌شد، دارای بال‌وپر باشکوهی باشد. چنین تصور می‌رفت که این پرنده دارای پر و بالی زیبا است. نامش، بر روی تعدادی از موجودات

افسانه‌ای از مصر گرفته تا چین، به کار می‌رفت، پلینی مورخ رومی (متوفی به سال ۷۹ میلادی) که برای نخستین بار یک قرقاول طلایی دیده بود، آن را ققنوس نامید. بنا بر یک افسانه مشهور، ققنوس تنها پرنده از نوع خود بود و در بیابان عربستان می‌زیست و عمرش به پانصد سال می‌رسید. در پایان این دوره، خود را بر روی توده‌ای از هیزم قربانی می‌کرد و دوباره از خاکستر خود برمی‌خاست. در دوره امپراتوری روم، نماد پرستش امپراتور به‌عنوان خدا بود و در گوردخمه‌های عیسویان و بعدها، نماد برخاستن مردگان بود. پرندگان وابسته به آتش و پرتوهای خورشید را ققنوس می‌نامند. بدین ترتیب، بنو (Benu)، پرنده مقدس رع، خورشید - خدای هلیوپولیس، توسط هرودوت که از مصر در سده پنجم پیش از میلاد دیدار کرد، ققنوس نامیده است. این پرنده نیز مظهر اوزیریس (Osiris) در هنگامی که نشانه حواصیل به شمار می‌رفت، بود. اعتقاد به این‌که تولد ققنوس خودبه‌خود صورت می‌گیرد، آن را با طلوع روزانه خورشید مربوط می‌ساخت.



تصویر ۲۰. بنو. پرنده اساطیری، مصر باستان.

فنگ یا فنگ-هوانگ (Feng-Huang) به زبان چینی که پرنده‌ای افسانه‌ای دیگری با پروبال درخشان بود، از سوی نویسندگان غربی، ققنوس خوانده شده است. ققنوس نشان همسر امپراتور بود و ترکیبی از قرقاول و طاووس و درنا به شمار می‌رفت. نقش تزئینی ققنوس، بر روی همه ظروف سفالین به جز سفالینه‌های مربوط به دوره کهن، وجود داشت. فنگ به‌عنوان یکی از چهار نگهبان جهان، بر ربع جنوبی در تابستان فرمانروایی می‌کرد و در این مورد، به چوچیه (chu chieh) یا پرنده سرخ جامه، شهرت داشت، گرمای آتشین جنوب در تابستان، شاید منجر به پیوستگی آن با ققنوس شده باشد و در ژاپن، آن را هو-او (ho-O) می‌نامند و در بسیاری از افسانه‌ها و نمادگرایی چینی از آن نام‌برده شده است (هال ۱۳۸۰: ۷۶). در اساطیر چین فنگ - هوانگ به پرنده سرخ شهرت دارد و از آتش است، همچنین نماد

دگردیسی پرندگان افسانه‌ای مطالعه تطبیقی سیمرغ ایرانی با پرنده افسانه‌ای فنگ-هوانگ چینی ♦ ۴۹۳

تابستان و جنوب است که باعث خشک‌سالی می‌شود و دربردارنده عنصر مادی‌نگی و منفی جهان یعنی بین و همچنین نماد ملکه چین بود (کریستی ۱۳۷۳: ۶۸)



تصویر ۲۱. فنگ-هوانگ سنگ جید (یشم)، دوره تانگ



تصویر ۲۲. تنگ سرامیک با سر فنگ-هوانگ، سده ۱۰ تا ۱۱ میلادی، تصویر ۲۳. سیمرغ / فنگ-هوانگ مفرغی مدخل

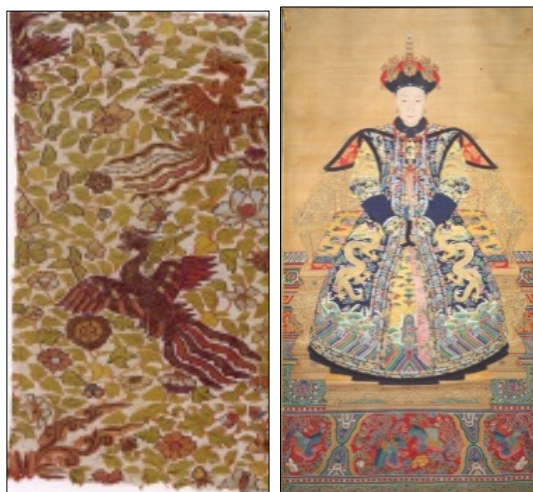
معبدی در چین



تصویر ۲۴. فنگ-هوانگ. مدخل معبد لانگ شان شهر تایپه چین ملی



تصویر ۲۵. تنگ سرامیک با دهانه فنگ-هوانگ، دوره سونگ، سده ۱۰ میلادی، تصویر ۲۶. فنگ هوانگ، پیه‌سوز مفرغی، دوره هان، سده اول پیش از میلاد. موزه ملی چین. بیجینگ.



تصویر ۲۷. نقش فنگ-هوانگ (فقتوس) روی مفرش ملکه چین همسر امپراتور چین لانگ. بیجینگ. موزه Essex، سده ۱۶ میلادی، تصویر ۲۸. نقش فنگ-هوانگ روی پارچه ابریشمی، سده هفتم هجری، غرب چین، مجموعه تراسس، لوس آنجلس



تصویر ۲۹. نقش فنگ-هوانگ، پارچه ابریشمی، دوره سونگ، موزه متروپولیتن، تصویر ۳۰. فنگ-هوانگ، نماد چین در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۲۸ میلادی



تصویر ۳۱. ققنوس (فنگ-هوانگ) از نوع ژاپنی، مفرغ، نشان یک معبد، تصویر ۳۲. کاسه با نقش فنگ-هوانگ. دوره چینگ، موزه بیجینگ

در فرهنگ غریب نوشته‌شده، فوینیکس مرغ افسانه‌ای با پروبال درخشان و آواز خوش که به آیین پرستش خورشید در مصر باستان مربوط است و در صحراهای عربستان زندگی می‌کرد و ۵۰۰ تا ۶۰۰ سال عمر می‌کرد. در هر زمان فقط یک فوینیکس وجود داشت. هنگامی که به پایان عمرش می‌رسید، خود را به اشعه خورشید می‌سپرد و معدوم می‌شد، سپس از مغز استخوان و استخوان‌هایش تخمی خارج می‌شد که به پرنده‌ای جدید تبدیل می‌شد. این پرنده جدید، بازمانده پرنده قدیم را به شهر خورشید (هلیوپولیس) می‌برد و بر مذبح آن جای می‌داد. ققنوس یا ققنس قسمی فوینیکس است. ظاهراً از واژه کوکنوس یونانی به معنی قو که مرغی افسانه‌ای با منقار دراز بود، با سوراخ‌های بسیار حدود ۳۶۰ سوراخ بر روی آن که گویند بر کوه بلندی مقابل باد می‌نشست و صداها را شگفت از سوراخ‌های منقار برمی‌آورد که موسیقی را از این اصوات گرفته‌اند. هزار سال عمر می‌کرد و جفتی نداشت، در آخر عمر هیز می‌فراهم می‌آورد و آن را به آتش می‌کشید و خود را در آن می‌انداخت باران بر خاکسترش می‌بارید و از آن کرمی پدید می‌آمد و از آن خاکستر می‌خورد و تبدیل به ققنوس دیگری می‌شد. ققنوس نماد زندگی‌های دوباره هستند (فضایلی ۱۳۸۴: ۵۸ ج. ۲).

کتاب‌نامه

- جعفری، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، حکایت سیمرغ (گذری بر داستان سیمرغ در فرهنگ فلسفی و ادبی ایران)، خردنامه همشهری، شماره سوم، چهارشنبه ۹ مهر ۱۳۸۲.
- ریاضی محمدرضا، ۱۳۷۵، فرهنگ مصور اصطلاحات هنر ایران، تهران: مرکز انتشارات دانشگاه پیام نور.
- سرخوش کرتیس، وستا، ۱۳۷۶، اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات نشر مرکز.
- سودآور، ابوالعلا، ۱۳۸۰، هنر دربارهای ایران، ترجمه ناهید محمد شمیرانی، تهران: نشر کارنگ.

۴۹۶ ♦ صراف خزان، جشن‌نامهٔ دکتر محمدرحیم صراف

فضایلی، سودابه، ۱۳۸۴، فرهنگ غرایب. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی. قزوینی، زکریا، ۶۰۲-۶۸۲ هجری، ۱۳۹۱، عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات نسخه سال ۶۷۸ هجری. به کوشش یوسف بیگ باباپور. قم: انتشارات مجمع ذخائر اسلامی.

کریستی، آنتونی، ۱۳۷۳، اساطیر چین، ترجمه باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر.

کوپر، جی. سی، ۱۳۷۹، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: انتشارات موسسه نشر فرهنگ نو.

مراغی، عبدالهادی بن محمد بن محمود بن ابراهیم، ۱۳۸۸، منافع حیوان ابن بختیشوع، ترجمه از عربی به فارسی، توسط عبدالهادی بن محمد بن محمود بن ابراهیم مراغی در سال‌های ۶۹۴-۷۰۳ هجری، به کوشش محمد روشن. تهران: انتشارات بنیاد موقوفات افشار.

هال، جمیز، ۱۳۸۰، فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.

هینتس، والتر، ۱۳۷۶، دنیای گمشده عیلام، ترجمهٔ فیروز فیروزنیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

Investigation of Architectural Structure of Karaftu Cave, Persian Mithraeum | **Ali Hozhabri**

Tangh Hashvid Rock cliff temple | **Abbas Nouri & Maryam Sanaei Moghaddam**

Oltan Qalasi, Sassanid-Islamic Fortress in Moghan Plain | **Abdolreza Mohajerinezhad, Nematollah Soraghi & Mosomeh Javidkhah**

Transformation into a mosque from a fire temple, Gherveh Spacious Mosque, Zanzan | **Ali Norollahi**

Iranian Metalworking in the Ghaznavi Period, Nishapur Objects in National Museum of Iran, Kabul Museum & Keir collection | **Sahar Nikzad**

Recovering the physical identity of the historical texture of the current city of Hamedan based on Russian Map in 1851 and Aerial Photos of Erich Schmidt in 1936 | **Esmail Rahmani**

Investigation of the National Bank of Maku in West Azerbaijan Province | **Behrooz Khanmohammadi & Ali Sadraei**

The Metamorphosis of the Legendary Birds, A Comparative Study of the Iranian Simorgh with the Feng-Huang Chinese Legendary Bird | **Mohammad Reza Riaz**

A comparative study of cow's Motif on the cultural objects of the Bronze Age in Southeast Iran and the neighboring regions of the East | **Majid Hajitabar & Neda Amir Mohmoudi**

An Investigation into the Features of the Lorestan Bronzes | **Ali Sajjadi**

Investigation of Kura-Araxes potteries of Qezel Owzan basin in Western Iran | **Zahra Rajabioun, Ali Behnia & Mohammad Ibrahim Eliasvand**

Sarm Cemetery | **Khosro Porbakhshandeh**

The role of the dragon and the snake in the Urartu | **Maryam Dara**

Seleucid Bullae in Toll-e Takht, Pasargad | **Fazllolah Habibi, Hamed Molae Kordesholi & Abouzar Tavakkol**

The Location of Parthian City of Bagistana in Bisotun, Kermanshah: A Proposal | **Sajjad Alibaigi, Kamal- Aldin Niknami & Shokouh Khosravi**

Investigation of weapons of the Parthian cemetery in Westemin Kaysar Sari | **Abdolmotalleb Sharifi, Hoseyn Nemiti & Mohammad Fallah Kiapey**

Rashkan Citadel, Qohandez (Citadel) of Ancient Rayy | **Javad Neyestani & Mohsen Saadati**

Introducing Parthian Pottery of Sardasht, Beshkard Rural District | **Somayyeh Poodat**

Rock cliff shelter of Mardaya: New find from the Parthian period in Romeshkan (Lorestan province) | **Farshad Miri & Yones Yousefvand**

The 15th Season of Excavations at Tepe Hegmataneh (Locating the West Regional Museum) | **Masoud Azarnoush & Ali Sharifi**

CONTENTS

Prologue | **Seyed Mohammad Beheshti**

Prologue | **Ahmad Mohit Tabatabaei**

SARRAF-e KHAZAN | **Shahin Aryamanesh**

The Biography of Mohammad Rahim Sarraf | **Shahin Aryamanesh**

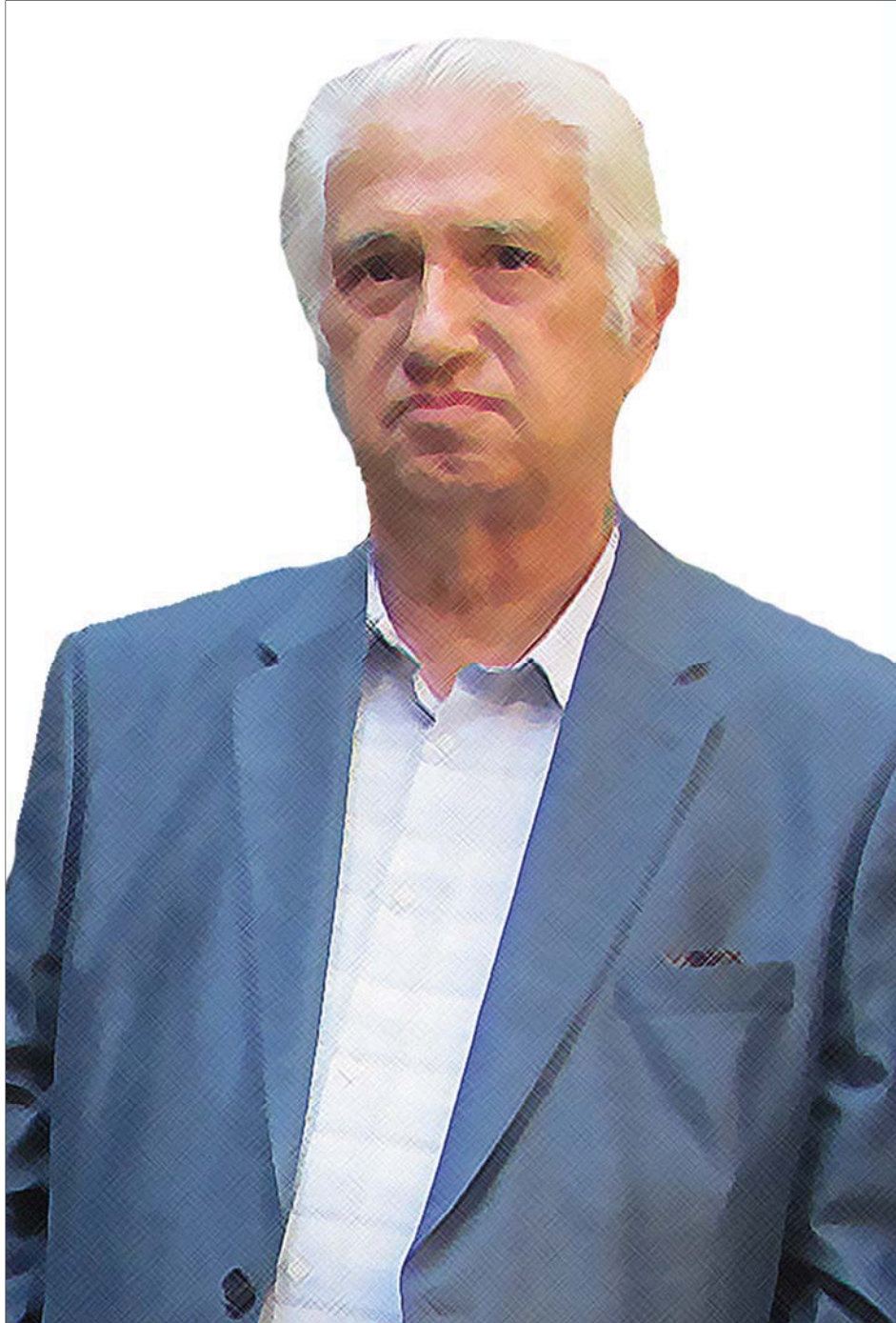
Papers in Persian

Chronological assessment of the Iranian Plateau from the sixth to the end of the 4th millennium BC | **Forouzan Islami & Hasan Fazeli Nashli**

Noushabad Cemetery, Neolithic Site in Kashan Plain, Results of a Season of Archeological Activity in the Field | **Hasan Fazeli Nashli, Javad Hoseinzadeh Sadati & Hojjat Darabi**

Investigating the Relationship between Bactria-Margiana Culture and Southeast Iran, A Case Study: The Findings of the Bactria-Margiana Culture in Shahdad | **Hamed Tahmasebi Zaveh & Farshid Irvani Moghaddam**

A question about the identity of the chariot wheel at the National Museum Hall of Iran | **Arman Shishegar**



SARRAF-e KHAZAN

Distinguished scholars of cultural heritage
of Iran (Vol 4)

Special Edition in Honor of
Mohammad Rahim Sarraf

Edited by:

Shahin Aryamanesh



2018



SARRAF-E KHAZAN

DISTINGUISHED SCHOLARS OF
CULTURAL HERITAGE
OF IRAN (VOL 4)

SPECIAL EDITION
IN HONOR OF
MOHAMMAD RAHIM SARRAF

EDITED BY:
SHAHIN ARYAMANESH